کتاب مستطاب
بیان فارسی



کلام الله - آئین بیان

نسخه موسوم به آذرماه - شماره ۱

نسخه ویژه www.Bayanic.com

پیشگفتار

این نسخه از کتاب مقدّس بیان که اینک بافضل و عطای بزرگ خداوند متعال جلّ و عزّ توفیق انتشار آن مرزوق شده و در دسترس خوانندگان گرامی قرار داده میشود از روی نسخه چاپي به خط مرحوم مرفوع آقای فرادی میباشد.

لازم به ذکر است که حاشیه صفحات بیان با الهام گرفته از رنگهای مورد سفارش در بیان یعنی زرد، سفید، سبز و قرمز میباشد. در حاشیه ۱۹ هیکل قرار دارد که که اولین انها متجلی به شمس حقیقت است و سایر هیاکل منور به این نور میباشند. تعداد گلبرگهای مزین ٥ میباشد که عدد باب میباشد. در ادامه، مقدمه نسخه مرحوم فرادی در زیر اورده میشود.

بواسطه نایاب بودن نسخه های خطی سعی کافی درمطابق بودن آن با هرآنچه از منزل آن صادر شده مبذول گشته است تا خوانندگان در خواندن و دقت در هرآیه آن اطمینان کامل داشته باشند. لازم به ذکر است که این نسخه با بیش از ده جلد کتاب که به دست آمده که زمان تحریر بعضی نزدیکتر به زمان نزول آن بوده است. نسخه هایي که برای مقابله استفاده شده اند به قرار زیر میباشند:

- خط نسخ خوانا و قطع کوچک به خطّ آقای سید یوسف اصفهانی مباشد که در سال هزار و دویست و هفتاد و سه هجری تحریر شده.

- خطّ خوب شکسته نستعلیق ریز و بقطع کاغذ پستی با کاغذ مرغوب و مذهب به خط آقای نور است که آخرش نوشته اند (تمت کتاب البیان بعون الله الملک المنان فی دار الخلافه طهران علی ید اقل الخلیقه بل لاشیئ فی الحقیقه نور الله فی هفدهم شهر محرم الحرام سنه هزار و دویست و هشتاد و هشت من الهجرة النبوّیه صلی الله علیه و آله).
- خطّ خوب آقای میرزا محمد هادی ابقی که نستعلیق آن بیش از شکسته بود. ایشان و اقای نور فرزندان حضرت ثمره ازلیه میرزا یحیی صبح ازل[ص] می باشند.
- خطّ آقای میرزا محمود فرزند میرزا کریم و زوج معظمه فاطمه خانم خواهر حضرت ثمره بود که در پایان آن فراغ از نگارش هزار و دویست و نود و دو ذکر شده.
- خط مرفوع میرزا محّمد تقی اصفهانی
- خط مرفوع میرزامصطفی کاتب
- خط مرفوع حاجی میرزا مهدی امین که فراغ از تسوید را سال هزار و سیصد و پنج هجری قید نموده.
- خط آقای سیّدرحیم

بقدر مقدور دقت درمقابله این نسخ بعمل آمده است و بنا براین مگر آنکه خطّ مبارک خود منزل آن یا کاتب های آنحضرت به دست آمده ومعلوم شود کلمه یا حرفی غیر از آن است که دراین نسخه می باشد و الا بطریق دیگر قابل تردید نیست.

همانطورکه در مقدمه باب اوّل از واحد اوّل اشاره شده، برای بیان سیصدو شصت و یک باب بعدد کلشیئ در نظر گرفته شده بوده است که از بیان عربی فقط یازده واحد نازل شده و بیان فارسی بطوریکه در این کتاب ملاحظه می فرمایند تا باب دهم از واحد نهم از سوی نقطه بیان[ص] نازل شده. حضرت ثمره از باب یازدهم از واحد نهم تا باب نوزده از واحد یازدهم بیان فارسی را که مطابق با بیان عربی است ظاهر فرموده اند که جزء لاینفک بیان فارسی محسوب میشود و در این نسخه شامل شده است. ولی هشت واحد دیگر را در لوحی خاص که حاکی از کمالتفضل و متضمّن دستوراتی است به حضرت ثمره[ص] که مرآت شمس حقیقت و مامور بحفظ بیان و اهل آن بوده است امر به اظهار فرموده با شرط ظهور عزّت:

.... اذا انقطع عن ذلک العرش تتلومن آیات ربکّ ما یلقی الله علی فوآدک ذکراًمن عندالله انه هوالمهیمن القیوم .... فان یظهرالله فی ایّایک مثلک هذا ما یورثّن الامر من عند الله الواحدالوحید فان لم یظهر فایقن ان الله ما اراد ان یعرف نفسه فلتفوضّن الامرالی الله ربکم و ربّ العالمین جمیعا و امر بالشهداء الذینهم یتقون فی دینهم و هم عن حدود الله لایتجاوزون .... و ان ابواب البیان قدقدّر علی عدد کلشیئ و لکنّا ما اظهرناه الا احدی عشر واحداً .... و ان اظهرالله عزا فی ایّایک فاظهر مناهج الثمانیه باذن الله بما کنت علیه من الاکرمین .... و ان لم یظهرالله عزّا فی ایایکّ فاصبرعلی ما نزّل ....

که چون چنین اثری از صبح ازل در دسترس نیست گمان این است که یا اظهار نفرموده و یا اجازه نشر آن از سوی خداوند ظاهر نشده چنانچه از آثار مندرجه در بالا اینطور بر می آید که عدم اظهار را هم اجازه فرموده است.

انّ البیان میزان من عندالله

الی یومُ

مَن یُظهِرهُ الله

من اتبعّه نور

و من ینحرف عنه نار

بسم الله الأمنع الأقدس

تسبیح و تقدیس بساط قدس عز مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لایزال بوجود کینونیّت ذات خود بوده و هست و لم یزل و لایزال به علوّ ازلیّت خود متعالی از ادراک کل شیئ بوده و هست خلق نفرموده آیه عرفان خود را در هیچ شیئ الّا به عجز کل شیئ از عرفان او و تجّلی نفرموده به شیئ الّا به نفس او اذ لم یزل متعالی بوده از اقتران به شیئ و خلق فرموده کّل شیئ را به شأنی که کّل به کینونیّت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت به اینکه نیست از برای او عِدلی و نه کفوی و نه شِبهی و نه قرینی و نه مثالی بل متفرِّد بوده و هست به ملیک الوهیّت خود و متعزّز بوده و هست به سلطان ربوبیّت خود نشناخته است او را هیچ شیئ حقّ شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را شیئ به حقّ شناختن زیرا که آنچه اطلاق می شود بر او ذکر شیئیّت خلق فرموده است او را به ملیک مشیّت خود و تجّلی فرموده به او به نفس او در علوّ مَقعد او وخلق فرموده آیه معرفت او را در کُنه کل شیئ تا آنکه یقین کنند به اینکه او است اول و آخر و او است ظاهر و باطن و او است خالق و رازق و او است قادر و عالم و او است سامع و ناظر و او است قاهر و قائم و او است مُحیی و مُمیت و او

است مقتدر و ممتنع و او است متعالی و مرتفع و او است که دلالت نکرده و نمی کند الاّ بر عُلوّ تسبیح او و سُموّ تقدیس او و امتناع توحید او و ارتفاع تکبیر او و نبوده از برای او اوّلی الاّ به اولیّت خود و نیست از برای او آخری الاّ به آخریّت خود وکل شیئ بما قد قُدِّرَ فیه او یُقدِّر قد شُیّیَٔ بشیئیته وحُقق بآیتیّته و به او بدء فرموده خداوند خَلق کلّ شیٔ را و به او عود می فرماید خلق کلّ شیئ را و او است که از برای او کلّ اسماء حُسنی بوده وهست و مقدّس بوده کُنه ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی بوده کافور ساذج او از هر بهائی و علائی و مُنزّه بوده جوهر مجرّد او از هر امتناعی و ارتفاعی و او است اول و لایُعرف به و او است آخر و لایوصف بِه و او است ظاهر و لایُنعت به و او است باطن و لایُدرَک بِه و او است اّول من یؤمن به مَن یُظهِـره الله و او است اول مَن آمن به مَن ظهر و او است شیئ واحد که خلق کلّ شیئ به خلق او می شود و رزق کلّ شیئ به رزق او داده می شود و موت کلّ شیئ به موت او ظاهر می شود و حیات کلّ شیئ به حیات او ظاهر می شود و بَعث کل شیئ بِه بَعث او ظاهر می شود لم یرعین الوجود بمثله لامن قبل و لا من بعد ذلک اسم الهویه و طلعة الرّبوبیة المستقرّة فی ظل وجهة الالوهیّة و المُستدلّة علی سلطان الوحدانیه ولو علِمتُ اَن یذوقَن کل شیئ حبّه ما ذکرتُ ذکرَنار اِذ اِنها لمّا لَم تَسجدلَها خُلقَتُ کینونیّتها بما هی فیها و علیها و الاّ کلٌّ لمّا یَذوقَنَّ مِن حبّه نور من نور فی نور اِلی نور عَلی نور یَهدی الله بنوره من یشاء و یَرفَعن الله لِنوره من یُرید اِنه مُبدِء و مُعید و او است که خداوند واحد احد از برای او به ظهور نفس او هیجده نفس که خلق شده اند قبل کلّ شیئ از نفس او خلق فرموده و آیه معرفت ایشان را در کینونیّت کلّ شیئ مستقر فرموده تا آنکه کلّ به کُنه ذات خود شهادت دهند بر اینکه او است واحد اوّل و حیّ لم یزل و حکم نفرموده احدی از ممکنات را الاّ به عرفان نفس خود و توحید کُنه کینونیّت خود اِذ کلّ ماسِویه خلق عنده قد خُلق بامره اَلا لَهُ الخلق و الأمر من قبل و من بعد ذلک ربّ العالمین و بعد مخفی نباشد بر

ناظر این کلمات که خداوند خلق قرآن را عود فرمود در روز قیامت به ظهور نفس خود در او و بعد
خلق فرمود خلق کلّ شیئ را بِدءاً کاَنّ کلّ شیئ حینئذٍ قد خُلق زیرا که هر شیئی که خلق شده از برای
یوم ظهور الله بوده زیرا که او است مایَنقطِعُ اِلیه کلشیئ و مایَنْتَهی الیه کلّ شیئ و بعد که ظاهر شد به ظهور
آیات قدرت خود شبهه ای نیست که کلّ شیئ به کمال مایمکن اَن یُوصل بِلقاء الله رسیدند دو مرتبه
خلق فرمود خداوند عزّ و جلّ مشیّت اوّلیّه را و خلق فرمود به او کلّ شیئ را و چونکه الآن خلق کلّ
شیئ در خلق بدیع ذکر شد دلیل است که خلق او لم یزل و لایزال بوده اِذ لم یکن شأن کان الله
اِلهاً و لَم یَکن خَلق یَعبده و اِنّ الله لَم یَزل کان فی علوّ قدسه و ما دونه فی دنوّ حَدّه و اوّل خلق کلّ
شیئ در این آن که آن یوم جمعه است بما یذکره الله شده و حضرت ربّ العزّة این خَلق بدع را به
امر خود خَلق و مُستقرّ در ظلّ او فرموده الی اَنْ یُعیده زیرا که شبهه ای نیست که الله یُبدء ذلک
الخلق ثُمّ یُعیده و اِنّ الله کانَ علی کلّ شیئ قدیرا و منظّم فرموده خلق کلّ شیئ را به عدد کلّ شیئ به
اوامری که نازل فرموده از ساحت قدس خود و مُشرق ساخته از شمس جود خود تا آنکه کلّ شیئ بذکر
کلّ شیئ در کلّ شیئ مُکَلّل در کمال گشته از برای ظهور قیامت اُخریٰ تا آنکه جزا دهد هر شیئ را جزای
کلّ شیئ اِنْ کان مِنْ نفی بِعَدله و اِنْ کان مِن اثبات بِفَضله اِذ عِلم او به کلّشیئ قبل کلّ شیئ مِثل
علم او است به کلّ شیئ بعد کلّ شیئ و قدرت او قبل خلق کلّشیئ بر کلّشیئ به مثل قدرت او
است بعد خلق کلّشیئ بر کلّشیئ لَم یزل الله کان عالماً بکلّشیئ و قادراً علی کلّشیئ لَهُ الأسماء الحسنی مِن
قبل و من بعد یُسبّح لَهُ مَن فی السموات و مَن فی الارض و ما بینهما لا آله الّا هو العزیز المحبوب و به
عین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مُترتّب گشته به عدد کلّشیئ و در ظلّ هر بابی ملائکه سموات و
ارض و ما بینهما به اذن الله مسبّحند و مکبّر و مُقدّسند و مُمجّد و عاملند و مُعظّم و کلّ در یوم ظهورالله که ظهور
نقطه بیان است در آخرت او راجع به او خواهند شد و هرگاه به عدد کلّشیئ از نفوس مُمتنعه راجع به او

شوند ثمره کلّشیئ نزد او ظاهر گشته فَطوبی لِمَن یحَشُر یوم القیمة بین یدی الله و لیقبّلنه الله عَن باب مِن
ابواب کلّشیئ اِذ اِنّه ذات نفس قَد رجع الیها کلّ من قد دان بالبیان بما قد عمل فی ذلک الباب
فَلتسرعُن فی ذلک ثم و لَتسرعُن ثُم و لتسرعن ثُم و لتسرعن ثُم و لتسرعن زیرا که خداوند اسرع
کلّ حاسبین است چه بسا که حاضر نشود نزد او کلّ ابواب کلّشیئ و حکم فرماید به عود خَلق بیان
و سمواتی که در بیان مرتفع شده کل را مطوّی فرماید در قبضه خود به مثل آنکه در قرآن بما لاعد ابواب
متکثّره در نزد مؤمنین به او متکثّر شده و در حینی که خداوند عود خلق قرآن فرموده نبود نزد او الّا یک
نفس واحده که یک باب از ابواب حکم ذکر می شود نزد او کذلک یفعل الله ما یشاء و یحکم و
یُرید لایسئل عما یفعل و کلّ عن کل شیئ یُسئلون و در آن وقت که عود کلّ خلق قرآن شد و بدء
خلق کلّشیئ در بیان شد مَقر نقطه که مظهر رُبّوبیت بوده بر ارض اسم باسط بود که سمواتی که در قرآن
مرتفع شده بود کلّ مُطَوّیٰ شد و راجع شد به نقطه اوّل و لم یشهد علی ذلک الّا الله و من عنده مع آنکه
نازل نفرموده بود در قرآن اَمری اهمّ از امر قیامت و عرض بر او خداوند محصی است عدد کلّ
نفوسی که متدین شده بودند به دین قرآن و در حین رجع از کلّ این نفوس یک نفس بین یدی الله
بوده که عود کلّشیئ شده و خلق کلّشیئ در نشأه ی اُخری به امرالله متعالی گشته فَلتراقبُن انفسکم اَن یا اُولی
البیان ان لاتحتجبُن عن الله ربکم و اَنتم باللیل و النهار تحبّون اَنْ تتقدّسون و در باب اوّل از
عدد کلّشیئ امری که خداوند عزّ و جلّ فرض نموده کلمه لا اله الّا الله حقاً حقاً اذ کلّ بیان راجع به این کلمه
خواهد شد و نشر خلق آخر از این کلمه خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است به معرفت نقطه بیان
الذی قد جَعله الله ذات حُروف السبع و مَن یوقِن اِنها نُقطة القرآن فی اُخریها و نُقطة البیان فی
اولیها و اِنّها هی مشیّته الاوّلیّة التی اِنها هی قائمة بِنفسها و کلّشیئ یُخلَق بامرها و قائم بِها فاذا قَد شَهدت
کینونیته علی توحید رَبّه اِذ مَن لم یؤمن بها نفی یَدخل فی النّار و اَیّ نار ابعد ممّن لَم یؤمن بِها و من

یؤمن بِها یدخل فی الاثبات و ایّ جنّة اعلی ممَّن یؤمن بها تِلک کلمة قد سبّحت و عظّمت و کبّرت
و قدّست و مجّدت رَبّها بالغدو و الآصال و نظر مکن در این کلمه الّا به مثل اینکه نظر می کنی در شمس سما
و نظر مکن بمن یؤمن بها الّا به مثل اینکه نظر می کنی در مرآت اذ کلّ من یؤمن به ذات حروف
السبع کینونیته یَستمد باسم من اسماء الله عزّ و جلّ و ظاهره ورقة من ورقة شجرة الاثبات کلّشیئ راجع
به این شیئ واحد می گردد و کلّشیئ به این شیئ واحد خلق می شود و این شیئ واحد در قیامت بعد
نیست الّا نفس من یظهره الله الذی ینطق فی کلّ شأن انّنی انا الله لا اله الّا انا ربّ کلّشیئ و
ان ما دونی خلقی اَن یا خَلقی ایای فَاعبدون و بدانکه او است مرآت الله که متجلّی می شود از او
مرآت ملک که حروف حیّ باشند و دیده نمی شود در او الّا الله و هرکس که در بیان کلمه لا اله الّا الله
می گوید به او متوجه الی الله می شود چنانکه به او بدء خلق او شده و به او عود خلق او می شود ثمره این
علم این است که در وقت ظهور من یظهره الله نگویید که ما لا اله الّا الله می گوییم و اصل دین این
است زیرا که آنچه می گوئید شبحی است از شمس او که در ظهور اولای او متجلّی شده و او است احقّ
به این کلمه از کینونیات کل خلق به نفس خود زیرا که اگر مرآت بگوید در من شمس است در نزد شمس
ظاهر است که شبح او است که او می گوید قد عَرّفناکم اَنْ یا خَلق البیان عُلوّ وجودکُم فی کلمة رَبّکم
اَنْ لا تحتجبُن بمن یظهره الله یوم القیامة بالحق فانّ ما اَنتم به تنطقون مثال ظهوره فی اَفئدکُم و ما یَنطق
به ذلک ما قد شَهد الله علی نفسه علی انه لا اله الاهو المُهیمن القیّوم و امروز هر نفسی که در قرآن این کلمه
که جوهر کل دین است می گوید شبهه ای نیست که به قول محمّد رسول الله ص مِن قبل می گوید و شمس
این کلمه در فوآد او بوده که شَبح آن در قائلین امروز متجلی است و لذا راجع می شود به او در ظهور
اُخرای او که ظهور نقطه بیان است نه اولای او زیرا که در ظهور اولای او شجره توحید در کینونیات
خلق مرتفع نشده بود و حال که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت این شجره به مقام ثمر رسیده

هرکس در او هست شجی از آن شمس نقطه فرقان که عین نقطه بیان است در نزد او لابد ظاهر خواهد کرد مثل زدم به اعلی کلمه که دین کل قائم به آن است و به قول آن اول دین ثابت می شود وکل در وقت موت همین رامی گویند و به او راجع می شوند اِذ اَشباح المرایا لایرجع الاّ الی ما قد بدء و اذا اِرتفعت المرآت ما فیها من مثال الشمس یرجع الیها اذ قد بدئت منها ولم یکن رجعها و لا عودها الاّ فی حد مرآتیتهـا جائیکه علوّ کلمه فرقان من قبل و علوّ کلمه بیان مِن بعد نزد شمس حقیقت این قسم باشد چگونه است شؤنی که متفرع براین کلمه است از معرفت اسماء الله و معرفت نبی و معرفت ائمه هدی و ابواب هدی و مسائل فروعیه که لا یُعدّ و لایُحصی هست هر نفسی به یکی از آنها محتجب شده از کینونیتی که بدء وجود او از او بوده و راجع می شود به او در صورتی که از شجره اثبات بوده و آیه توحید او مدل بر شمس بوده و اگر العیاذ بالله که مدل بر او نبوده که لایق ذکر نیست زیرا که نفوسی که خود را منسوب بقرآن کرده چقدر حکم به غیرما انزل الله در ایدی ایشان هست واین در ذکر کینونیت آنها بوده نه در ذکر مایتفرع علی الکینونیات اِذ مایتفرع الی ما دون الحق یرجع الی کینونیته و کینونیته لما لم یدل علی الله لا یذکر عندالله و آنچه مایتفرع به کینونیات حقّه است راجع می شود به آنها و آنها اگر آیات مستقره باشند در مرایای افئده خود نه مُستودعه در بدء وعود راجع می شوند به مقـاعد خود و لما کان الشمس لم تزل مشرقة تِلک المرایا لاتزال مستدلة ونبوده است از برای فیض خداوند در هیچ شأن تعطیل و نفادی مَن یَقُل الله الله ربّی و لا اشرک بربّی احداً و ان ذات حروف السبع باب الله لَن ادعو معهُ باباً و یؤمَن بمن یظهره الله فاذا قد فاز بذلک الباب الاوّل من الواحد الاوّل و طوبی للفائزین من حسن یوم عظـیم ذلکـ یوم کلّ علی الله ربّهم یُعرضون

الباب الثانی من الواحد الاوّل

ملخص این باب آنکه رجوع محمّد ص و مظاهر نفس او به دنیا شد و ایشان اوّل عبادی بودند که بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند و اقرار به وحدانیت او نموده آیات باب او را به کلّ رسانیدند و خداوند به وعده که فرموده بود در قرآن و نُریدُ اَن نَمُنّ عَلَی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین ایشان را ائمه گردانید و به همان دلیل که نبوّت محمّد ص از قبل ثابت است به همان رجوع ایشان به دنیا عندالله و عند اولی العلم ظاهر است و آن دلیل آیات الله است که ما علی الارض از اتیان به مثل آنها عاجز می باشند و شبهه نیست که شرف عبد به توحید خداوند و معرفت او است و اقرار به عدل و طاعت و رضای او و شبهه نیست که این نفوس مقدسه قبل از هر نفسی به آنچه جوهر کلّ علوّ و عزّت است فائز گردیده زیرا که هر ذی روحی که تصور کند عزّی مشاهده نمی کند الاّ به رضای خداوند و شبهه نیست که ایشان اول انواری بودند که بین یدی الله سُجده نموده و آیاتی که نازل فرموده بود بر باب خود قبول نموده تبلیغ آنها را فرموده و هیچ علوّی در امکان اعلی تر از این نیست که فؤاد عبد مُدل علی الله باشد و به قدر تُسع تُسع عُشر عُشر تاسعه از محبوب خود محتجب نباشد زیرا که هر نفس آنچه در حیات خود می کند اراده نمی کند الاّ رضاء الله را زیرا که این است منتهای مقصد کلّ و شبهه نیست که رضاء الله ظاهر نمی شود الاّ به رضای آن کسی که خداوند به او حجت خود را عطا فرموده باشد و شبهه نیست که این انوار مقدسه به رضای خداوند قبل کلّ شیئ مُسترضی شده و همین است علّو اعلی فوق هر علّوی و سُمو ابهی فوق هر سُموّی و شبهه نیست که رجع ایشان در ظهور آخرت اعظم تر است نزد خداوند از ظهور بدء ایشان در قبل و به آنچه قبل نبوت ثابت شده امروز ولایت ثابت می شود اگرچه ظهور نقطه بیان همان به عینه ظهور محمّد است در رجع آن ولکن چون ظاهر شد به ظهور الله کلّ اسماء در ظل او مُستدل علی الله هستند زیرا که او است اوّل و آخر و ظاهر و باطن و از برای اسماء حُسنی مخصوص گردانیده خداوند اسماء ایشان را در این کور به حروف

حَیّ زیرا که چهارده نفس مقدس بوده و اسم مکنون مَصون که باسماء ابواب اربعه یا انوار عرش یا حوامل خلق و رزق و موت و حیات مذکور می شوند که کلّا عدد حیّ می شوند که اقرب اسماء بوده اند الی الله و ماسوای آنها مهتدی هستند به هدای ایشان زیرا که بدء فرمود خداوند خلق بیان را به ایشان و رجع خواهد فرمود خلق بیان را به ایشان و ایشان انواری بوده اند که لم یزل و لایزال نزد عرش حق ساجد بوده و هستند در هرظهوری به اسمی مذکور نزد خلق بوده و در هرظهوری تغییر اسماء جسدیه از برای ایشان بوده ولکن اسماء کینونیت که مدّل علی الله بوده و در افئده ایشان ظاهربوده و اگر نبود به قرب کینونیت خود نتوانستند بین یدی الله حاضرشوند لم یزل و لایزال بوده وهست و از برای خداوند اسماء مالانهایة به مالانهایة بوده وهست ولکن کلّ به این اسماء متجلی گشته چنانکه هدایت کلّ به هدایت اینها شده و در افئده این اسماء دیده نمی شود الاّ الله بل در فوآد هیچ نفس مؤمنی و مؤمنه ای دیده نمی شود الاّ آن اسمی که فؤاد آن مُستمدّ به او است از خداوند و در او دیده نمی شود الاّ الله وحده اَلا لَه الخلق و لَه الأمر من قبل ومن بعد لا اله الاّ هوا الحیّ القیوم و هرنفسی که مؤمن به محمّد ص بوده با دون آن رجع نموده در ظلّ او وانّ کلًّا یجزیٰ بماکَسبوا والله علی کلشیءٍ شهید

الباب الثالث من الواحد الاوّل

دراینکه علی ع راجع شد به دنیا با آنچه مؤمن به او بودند و دون آن و اوثانی من آمن بالنقطه است بعد ازسین

الباب الرابع من الواحد الاوّل

در اینکه فاطمه س راجع شد به حیات دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دونها

الباب الخامس من الواحد الاوّل

در اینکه حسن علیه السلام راجع شد به حیات دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن

الباب السادس من الواحد الاوّل

در اینکه حسین علیه السلام راجع شد به حیات دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن

الباب السابع من الواحد الاوّل

در اینکه علی بن حسین علیه السلام راجع شد به حیات دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن

الباب الثامن من الواحد الاوّل

در اینکه محمّد ابن علی علیه السلام راجع شد به حیات دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن

الباب التاسع من الواحد الاوّل

در اینکه جعفرابن محمّد علیه السلام راجع شد به حیات دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن

الباب العاشرمن الواحد الاوّل

در اینکه موسی ابن جعفرعلیه السلام رجوع فرمود به دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن

الباب الحادی والعشرمن الواحد الاوّل

در اینکه علی ابن موسی ع رجوع فرمود به دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن

الباب الثانی والعشرمن الواحد الاوّل

در اینکه محمّد ابن علی علیه السلام رجوع فرمود به دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن

الباب الثالث والعشرمن الواحد الاوّل

در اینکه علی ابن محمّد علیه السلام رجوع فرمود به دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن

الباب الرابع والعشرمن الواحد الاوّل

در اینکه حسن ابن علی ع رجوع فرمود به دنیا با هرکس که مؤمن به آن بود و دون آن

الباب الخامس والعشرمن الواحد الاوّل

در اینکه حضرت حجّت ع ظاهر شد به آیات و بیّنات به ظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه فرقان است اگرچه نقطه بیان در اوّل ذکر شد و نقطه فرقان در ثانی و ظهور حضرت در باب خامس عشر سّر آن اینکه نقطه در مقام تجرّد که صرف ظهور الله است به اسم الوهیت ظاهر است در مقام اوّل ذکر شد و در مقام تعیّن که مشیّت اوّلیه است در مقام ثانی ذکر شد و در مقام قائمیّت بر کلّ نفس که مخصوص به ظهور رابع عشر است در باب خامس عشر ذکر شد و نقطه در مقام اولیّت لم تزل و لا تزال بوده و هست و او است اَحق به ذکر کلّ اسماء از نفس اسماء به نفسها و مثال این در وقتی که اسم الوهیّت هست اسم ربوبیت هم هست و کلّ اسماء هم هست مع آنکه ظاهر به اسم الوهیّت لم یزل و لا یزال در مقام نقطه مذکور است و امثله کلّ اسماء در علو امکنه خود ظاهر اِذ هو الاوّل فی حین الذی هوالاخر و هوالباطن فی حین الذی هوالظاهر و هوالذی یُذکر باسم کل اسم فی حین الذی لم یُذکر باسم لا آله الاّ هو القائم القیوم

الباب السادس والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب اوّل رجوع فرمود به دنیا با هرکس که به او مؤمن بود من حق و دونه

الباب السابع والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب ثانی رجوع فرمود به دنیا با هرکس که به او مؤمن بود من حق و دونه

الباب الثامن والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب ثالث رجوع فرمود به دنیا با هرکس که به او مؤمن بود من حق و دونه

الباب التاسع والعشر من الواحد الاوّل

در اینکه باب رابع رجوع فرمود به دنیا با هرکس که به او مؤمن بود من حق و دونه

الباب الاوّل من الواحد الثانی

فی بیان معرفة الحجّة و الدّلیل

ملخص این باب آنکه خداوند عالم عزّشأنهُ در هر کور به آنچه اعلی علوّ اهل آن کور تفاخر می نمایند حجّت را نازل می فرماید چنانچه در زمان نزول قرآن افتخار کلّ به فصاحت کلام بود از این جهت خداوند قرآن را به اعلی علوّ فصاحت نازل فرمود و او را معجزه رسول الله ص قرار داد و در قرآن خداوند اثبات حقیّت رسول الله ص و دین اسلام را نفرموده الاّ به آیات که اعظم بیّنات است و دلیل بر اعظمیّت آن آنکه کلّ به حروف هجائیّه تکلّم می کنند و خداوند عالم کلمات قرآنیه را به شأنی نازل فرموده که اگر ماعلی الأرض جمع شوند و بخواهند آیه در مقابل آیات قرآن بیاورند نمی توانند و کلّ عاجز می شوند و سّر آن آنکه خداوند نازل فرمود قرآن را از شجره مشیت که حقیقت محمّدیه باشد به لسان خود حضرت و آن شجره ممتنعه هیچ حرفی نازل نمی فرماید الاّ و اخذ روح آن می کند در حین نزول مثلاً اگر نازل فرماید انّا قد بدئنا ذلک الخلق امراً من لدنّا انّا کنّا علی کلّشیئً قائمین فاذاً ذکر البدء یتعلق بکل مایذکر به اسم کلّشیئً زیرا که غیرخداوند محیط به کلّشیئً نیست که کلام آن مهیمن باشد بر کلّشیئً و نزد قول او کلّ خلق بدء شوند و کذلک اِنْ ینزل الله و انّا لنعیدن ذلک الخلق وعداً علینا انّا کنّا علی کلّ شیئً قادرین زیرا که حین نزول این کلمه اخذ ارواح عود کل شیئً در مظهر این آیه می شود که در یوم قیامت بین یدی الله حاضر شود که عود کل شیئً صدق نماید و غیرالله مقتدر براین نیست زیرا که آنچه خداوند تکلم می فرماید از شجره حقیقت به نفسها کینونیت شیئً خلق می شود اگر در دون علیین است از حروف نفی می شود و اگر از حروف علیین است از حروف اثبات می شود زیرا که قول الله حق است و در هر شیئی که نازل شود شیئیت تعلق می گیرد که ذکر حق شود و دلالت کند براینکه او حق است وعلیهذا قد نَزل مِن قبل اِنّ النّار حقّ و الجنة حقّ و بیان خلق روح کلمه حق در مقام خود شده و هر نفسی که تفکر در اون نماید به یقین مشاهده می کند که ارواح حقیّه به ظهور نقطه اوّلیه به

آیات الله در کینونیّات انفس و آفاق مُتذوّت می گردد چنانکه خداوند قبل در قرآن در آیه سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبیّن لهم انّه الحق ذکر فرموده و تا آنکه کسی ناظر به کینونیّت کل شیئ نشود که روح فؤادش باشد ادراک تحقق علی اَنّ قول الله حقّ نمی کند براینکه بذکر قول تحقّق حق می شود در کینونیّت شیئ و این معنی مخصوص است به خداوند عزّ و جلّ اِذ غیر او خالق شیئ و رازق شیئ و مُمیت شیئ و مُحیی شیئ نیست و هر کلمه که در مُلک او به او نفی شود یا اثبات اثبات در ظل آنچه او نازل فرموده از آیات حشر می شود بلکه نیست آن کلمات بعینه الاّ آنچه از مظاهر آیات الله و کلمات آن ظاهر می گردد زیرا که حینی که خداوند ذکر مؤمن می فرماید خلق او به آن می شود و حینی که دون حروف علیین نازل می فرماید خلق ارواح آن به اون می شود این است سّر آنکه آیات الله حجّت است بر کلّ خلق و اعظم بیّنات و اکبر ظهورات است بر اثبات قدرت او و علم او و شبهه نیست که در کور نقطه بیان افتخار اولوالالباب به علم توحید و دقایق معرفت و شئونات ممتنعه نزد اهل ولایت بوده از این جهت خداوند عالم حجّت او را مثل حجّت رسول خدا در نفس آیات قرار داده و در عُلو توحید و سُمّو تجرید کلماتی از لسان او جاری فرموده که هر ذا روح توحیدی نزد او خاشع شده الاّ کسی که درک نماید آنچه او با محبوب خود تکلم فرموده و شئون حکمیّه و علمیّه مالا نهایه از نزد او ظاهر فرموده که غیرالله قدر آن را ندانسته و عارف نگشته اگرچه ظهور شمس حقیقت به نفسها مسدّد کل ممکنات است از علّو عرفان او و لیکن به چیزیکه خداوند در او گذاشته از آیات و کلمات خود مجذّب کلّ موجودات است به ضیاء آثار خود هَل یکن له من عدل لیعرف او من کفو لیُنعت به او من شبه لیُشبّه به او من قرین یقترن به او من مثال یماثل به فسبحان الله عن ذلک تسبیحاً عظیما اذ لایری فیه الاّ الله و انا کلّ له عابدون و در این کور خداوند عالم به نقطه بیان آیات و بینات خود را عطا فرموده و او را حجّت ممتنعه بر کلّ شیئ قرار داده و اگر کلّ ما علی الارض جمع شوند

نمی توانند آیه ای به مثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند و هر ذی روحی که تصور
کند به یقین مشاهده می کند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که
بر لسان هرکس که خواسته جاری فرموده و جاری نفرموده و نخواهد فرمود الاّ از نقطه مشیّت زیرا که او
است مُرسل کلّ رُسُل و مُنزل کل کُتب و هرگاه این امری بود که از قوه بشر ظاهر می شد از حین
نزول قرآن تا حین نزول بیان که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت باید کسی به آیه ای اتیان
کرده باشد با وجودی که کل با علّو قدرت خود خواستند که اطفاء کلمة الله را نمایند ولی کلّ عاجز شده و
نتوانستند و امروز اگر کسی تصور کند از اوّل نزول بیان تا امروز به یقین مشاهده می کند که آنهائی که
اعتراف به حُجیّت آیات نموده و تبلیغ آنها را به کل فرموده حجج الله بوده و اگر ظاهر نبوده حجیت
ایشان ولکن عُلّو عرفان ایشان نزد هیچکس پوشیده نیست زیرا که ادنی تلامذه مرحوم سیّد اعلی عُلّو عُلما
و حُکمای روی ارض را پشت پا زده و در اشخاصی که تصدیق به حجیّت آیات نموده اند چه از این
طایفه چه غیر آنها نزد هیچکس شبهه ای در علوّ تقوای ایشان نبوده و نیست اگرچه ذکر این از جهت
ضعف مردم است و الاّ آنچه خداوند شهادت دهد معادل نمی شود با شهادت کلّ ما علی الارض و
شبهه ای نیست که شهادت خداوند ظاهر نمی شود الاّ به شهادت کسی که حجّت قرار داده است او را و
کافی است شهادت نفس آیات به عجز ما علی الارض از کلّ شیئ زیرا که این حجّتی است باقیه من
عندالله الی یوم القیمة و هرگاه کسی تصور در ظهور این شجره نماید بلا ریب تصدیق در علّو امرالله می
نماید زیرا که از نفسی که بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علومی که کلّ به آنها متعلّم می گشته
مُتعرّی بوده و حال به این نوع که تلاوت آیات می نماید بدون فکر و تأمل و در عرض پنج ساعت
هزار بیت در مناجات می نویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیّه در عُلّو مقامات معرفت و
توحید ظاهر می نماید که کلّ علما و حکما در آن موارد اعتراف به عجز از ادراک آنها نموده شبهه ای

نیست که کلّ ذلک من عندالله هست علمائی که از اوّل عمر تا آخر عمر اجتهاد نموده چگونه در وقت نوشتن به سطری عربی دقت نموده و آخر الامر کلماتی است که لایق ذکر نیست کلّ اینها از جهت حجّت خلق بوده و الّا امرالله اعزّ و اجلّ ازاین است که بتوان اورا شناخت به غیراو بل غیراو شناخته می شود به او قسم به ذات خداوندی که وحده وحده بوده و هست که آثار آن مضیئ تر است از ضیاء شمس در نهار و آثار آنهائیکه مهتدی شده اند به علّو هدایت او اگر به اعلی علّو درجه علم و عرفان واصل گردند مَثل آثار آنها مثل نور کواکب است در لیل و استغفرالله عن ذلک کیف یدرک بحرالازل به بحرالحدوث وکیف یعرف ذکرالاوّل بذکرالحدود سبحان الله وتعالی عَن کلّ ما یذکر به الاشارات فی ملکوت الارض و السّموات کلّ اینها نظر به مقامات حدودیه خلق بود که ذکر شد و الّا آنچه احتجاج می شود یوم قیامت این است چنانکه به همین احتجاج شد در این قیامت چنانچه خداوند سؤآل فرمود به لسان لسان خود که آیا قرآن کتاب کی است کلّ مؤمنین به او گفتند که کتاب الله هست بعد سؤآل کرده شد که آیا فرقی در میان فرقان و بیان دیده می شود اولوالافئده گفتند لا والله کلّ من عند ربّنا و مایتذکر الّا اولو الابصار بعد خداوند عالم نازل فرمود که اون بود کلام من به لسان محمّد رسول الله ص و این است کلام من به لسان ذات حروف السّبع باب الله و هرکس به اون ایمان آورده مفری از برای او نیست اگر بخواهد در ایمان خود ثابت باشد الّا آنکه ایمان آورد به این آیات و الّا باطل خواهدشد کینونیت او و اعمال او کیوم لم یکن شیئاً عندالله مذکوراً وبعد نازل فرمود ای خلق من کلّ ازاوّل عمر تاآخر عمر به منتهای جدّ و جَهد عمل می کنید از برای رضای من اکرامری از امور فرعیه را عامل هستید لاجل آنست که من در کتاب خودنازل کرده واگر به ائمه هدی ایمان آورده اید یاآنکه به زیارت قبور ایشان تقرب بسوی من می جوئید بواسطه آنست که در قرآن به رمز اسمای آنها نازل شده و اگر اقرار به نبوّت محمّد رسول الله ص می کنید

بواسطه آن است که رسول من بوده و اگر در حول کعبه طواف می کنید بواسطه آن است که من او
رابیت خود خوانده و اگر قرآن را معظم می دارید بواسطه آنست که آن کلام من است و بر هر نفسی
اگرچه از نفس امت آدم باشد لابد آنچه می کند بواسطه نسبت او است به من چنانکه نزد خود چنین
فهمیده و حال آنکه محتجب شده و خلاف واقع تصور کرده و از ظهورات بعد من محتجب شده زیرا که
هیچ شیئ نیست مگر آنکه راجع می شود حکم او به این هیکل انسانی که خلق شده است به امر من و
آن هیکل راجع می شود درجه به درجه تا آنکه می رسد به نبی من و آن نبی ثابت نمی شود نبوّت او
الاّ به کتابی که نازل شده براو و حجّتی که به او عطا شده و امروز که یوم ظهور من است که به نفسه ظاهر
شده و این ذکر به نفسه مثل ذکر کعبه است که بیت خود خوانده و الاّ از برای ذات من نه اوّلی
است و نه آخری و نه ظهوریست و نه بطونی بلکه امروز آنچه راجع به این نفسی که از قبل من آیات
مرا تلاوت می نماید شود راجع به من می شود و آنچه راجع به او نمی شود راجع به من نمی شود این
است ظهور من به نفسه و بطون من به ذاته زیرا که غیر این ممکن در امکان نیست و اعلای از این
متصور در بیان نمی شود چقدر محتجب هستید ای خلق که کلّ به نسبت به من در مقاعد خود چنان تصور
می کنید که در رضای من هستید و آیتی که دلالت بر من می کند و آیات قدرت مرا که خزائن اون
فطرت او است به اذن من تلاوت می نماید به غیر حق او را در جبلی ساکن کرده اید که احدی از
اهل آن قابل ذکر نیست و در نزد او که در نزد من است غیر یک نفس که از حروف حیّ کتاب
من است نیست و بین یدی او که بین یدی من است در لیل یک مصباح مضیئ نیست و
حال آنکه به مقاعدی که به تعدد درجات به او می رسد مصابیح متعدده مشرق و ما علی الارض که از
برای او خلق شده به آلاء او متلذّذ و از او بقدر یک مصباح محتجب این است که من شهادت
می دهم در این روز بر خلق خود و دون شهادت من نزد من لاشیئ بوده و هست و هیچ جنتی از

برای خلق من اعلای از حضور بین یدی نفس من و ایمان به آیات من نیست و هیچ ناری اشد
از احتجاب این خلق به مظهر نفس من و ایمان نیاوردن به آیات من نبوده و نیست اگر می گوئید
از قبل من چگونه تکلم می نماید نمی بینید آیات مرا به آنچه قبل در کتاب من گفتید حال هم حیا نمی
کنید و حال آنکه دیدید که ثابت شد کتاب من و امروز کلّ به او مؤمن به من هستید و عنقریب
خواهید دید که افتخار شما به ایمان به این آیات است ولیکن امروز که نفع می دهد انفس شما را اظهار
ایمان بمالا ینفعکم و یضرکم محتجب شده اید و هیچ ضرر نرسیده و نخواهد رسید بر مظهر نفس من و آنچه
ضرر رسیده و می رسد به انفس خودتان راجع می گردد ترحم برانفس خود نموده و در هوائی که گمان
رضای من می کنید عروج نموده و در جائیکه محقق است رضای من به حجتی که دین کلّ به او ثابت
است از منسوبین به قرآن محتجب شده اید قسم به ذات مقدس خود که هیچ جنتی از برای این خلق
اعلی از ظهور من و آیات من نیست و هیچ ناری اشد از احتجاب به من و آیات من نیست و
هرگاه می گوئید عجز ما نزد ما ثابت نیست سیر نموده در شرق ارض و غرب ارض اگرچه این کلمه ای
است بلامعنی زیرا که امروز حق ماعلی الارض راجع می شود به قَطَع اسلام و هرگاه فصحای این قطع
عاجز هستند دلیل است که کلّ عاجز هستند و اگر اینها می گویند ما عاجز نیستیم چرا اتیان نمی نمایند به
آیه ای مثل آیات ما از فطرت نه به نحو تکسّب و سرقت اگرچه در نزد هر حقی لابد است که بقدر
سحره در زمان موسی اظهار آنچه در نزد خود است نمایند و حمد خداوند را که از زمان ظهور تا امروز از
علمای این قطع بقدر این هم ظاهر نشده به زعم خود در علّو رضای حق سیر می نمایند و از محقق حق به
آیات قدرت خود محتجب هستند و همین ذّل علمای اسلام را بس که به نسبت اسلام اظهار علم
اسلام را می نمایند و از کسیکه کلام او محقق اسلام بوده و هست محتجب می شوند و اگر به احتجاب خود
راضی می بودند و ظلم بر نفسی نمی کردند و حکم به غیر آنچه در قرآن نازل شده بود نمی کردند خود را به نار

انداخته بودند و حال خود را و اشخاصی که ایشان را علمای اسلام دانسته بلکه هرکس از ظهورالله محتجب گشته و می شود عذاب آنها از برای ایشان است و هرگاه ایشان تفکر در آیات الله نموده عجز خود را مشاهده می نموده و آنوقت نه سلطان اسلام و نه اشخاصیکه در ظل او بودند راضی به احتجاب از حق نمی شدند زیرا که افتخار کلّ به اتباع حق است و هرگاه مشتبه کاری هم نزد آنها نموده امر به اینجا منتهی نگشته چنانچه شبهه نیست که آخر الامر خداوند حق را بر کل ظاهر خواهد فرمود و به حجیّت او چنانچه امروز هم بخواهد کسی که خود را منسوب به اسلام می داند چه از صاحبان حکم و چه از صاحبان علم اثبات حجیّت آیات را نماید اقرب از لمح بصر می شود چنانچه اگر اقتدار دارد کلّ علما را حاضر می نماید و می گوید به آنها به فتاوی شما من کسی را که صاحب آیات بوده محتجب نموده حال امر از دو شق بیرون نیست یا آنکه شماها اتیان کرده اید کتاب و آیات او حاضر است و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است سبحانک اللهم انک انت سلطان السلاطین لتؤتین السلطنة من تشاء و لتنزعنها عمّن تشاء و لتعزّن من تشاء و لتذلّن من تشاء و لتنصرن من تشاء و لتخذلن من تشاء و لتغنین من تشاء و لتفقرن من تشاء و لتظهرن من تشاء علی من تشاء فی قبضتک ملکوت کل شیئ تخلق ما تشاء بامرک انک کنت علاماً مقتدراً قدیرا تکلم نمایید به مثل آنچه او تکلم نموده بر فطرت و بنویسد به مثل آنچه او نوشته بلا تأمل و سکون قلم و هرگاه نمی کنید دلیل است بر آنچه کرده اید به غیر حق شده و صاحب این آیات حق است من عند الله و شبهه نیست در اینکه خداوند این آیات را نازل فرمود بر او به مثل آنکه بر رسول خدا ص نازل فرموده چنانچه حال به مثل این آیات بقدر صد هزار بیت در میان خلق منتشر است به غیر صحف و مناجات او و صور علمیّه و حکمیّه او و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر می گردد یا به اسرع طوریکه کاتب نزد او بتواند تحریر نماید آیات الله را قرائت می نماید می توان میزان گرفت که هرگاه از اوّل ظهور تا امروز می گذاشتند چقد از آثار از

نزد او منتشر شده بود و هرگاه می گوئید که این آیات به نفسها حجت نمی شود نظر کنید در قرآن هرگاه خداوند در مقام اثبات نبوت رسول خداص به غیرآیات احتجاج فرموده شما ها هم تأمل نمائید و حال آنکه خداوند نازل فرموده ما یجادل فی آیات الله الّا الذین کفروا فلا یغررک تقلبهم فی البلاد کذبت قبلهم قوم نوح و همت کلّ امة برسولهم لیأخذوه و جادلوا بالباطل لید حضوا به الحق فاخذتهم فکیف کان عقاب و کذلک حقت کلمة ربّک علی الذین کفروا انهم اصحاب النار و در مقام کفایت کتاب نازل فرموده اَوَ لَمْ یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم اِنّ فی ذلک لرحمة و ذکری لقوم یؤمنون و جائیکه خداوند شهادت داده به کفایت کتاب به نفس آیات چگونه کسی می تواند بگوید کفایت نمی کند حجیّت کتاب به نفسه و اگر گفته می شود در آیات آنچه اوّلین گفتند از دو شق بیرون نیست یا آنکه غرض ایشان تصدیق حق نکردن است که از برای ایشان ثمری ندارد هیچ دلیلی چنانچه خداوند نازل فرموده و اِنْ یروا کلّ آیة لن یومنوا بها و در جای دیگر نازل فرموده ان الذین حقت علیهم کلمة ربّک لایؤمنون و لوجائتهم کلّ آیة حتی یروا العذاب الألیم و اگر غرض احتیاط در دین است که فهم آن سهل است فبایّ حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون یا خود حاضر می شود و از آنچه می خواهد از مطالب به نهج آیات سؤآل می نماید تا آنکه خود بشنود که در نزد مبدء تأملی و ترکیبی و ملاحظه اقترانات نیست و یا آنکه کسی را می فرستد که در نزد او ساعتی نشسته و آنچه تلاوت می کند از آیات الله نوشته بعد تفکر در آنها نموده تا یقین نماید که از فکر و اقترانات کلمات با هم نمی شود و اگر می شد از صدر اسلام تا امروز در قرآن شده بود و از اوّل ظهور این امر تا امروز کسی در مقابل از این سبیل برآمده بود و اگر نکته گیری در اعراب و قرائت یا قواعد عربیه شود مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته می شود نه آیات برآنها جاری می شود و شبهه نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم به آنها را از خود نموده بلکه هیچ حجتی نزد

اولو الألباب از عدم علم به آنها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم تر نیست زیرا که ثمره این علوم فهم کتاب الله هست و بر شجره ای که کتاب الله نازل می نماید علم به این علوم لازم نبوده و نیست بلکه کلّ قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرموده ثابت است و چه بسا از اشخاصیکه صاحب کلّ علوم هستند ولیکن ایمان ایشان به ایمان به آیات الله ثابت است زیرا که ثمره علوم علم به اوامر الله است نه دون آن و اتباع مرضات او که اگر به نفسه این علوم مثمر بود صاحبان آن در عرب بیشتر از عجم ظاهر شده اند و حال آنکه شرفی نیست در اینها بلکه شرف به رضای خداوند و علم توحید او است و استقرار در ظل طاعت و رضای او و شبهه نیست که اکثر آنچه می کنند مابین خود و او قصد نمی کنند الاّ رضای او را و حال آنکه به رضای او کم کسی مطلع می شود مگر کسیکه به رضای حجت او مطلع شود و امروز رضاء الله منحصر است برضای حجت او و مستقرین در ظل او و اگرچه دون آنها یحسبون انّهم مهتدون ولیکن آنچه خداوند شهادت می دهد ثابت می ماند و آنچه غیر متبعین امرالله می کنند مضمحل می گردد و هرگاه امروز ذکری از اشخاصی که تکذیب قرآن را در صدر اسلام نموده اند هست از رهبان نصاری و فصحای عرب ذکری هم از محتجبین امروز خواهد ماند و امروز هیچ عملی انفع از برای عبد نیست که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده که حقیّت حق را به عین یقین مشاهده نماید تا آنکه از لقاء مظهری که لقای او لقاء الله هست و رضای او رضاء الله هست محتجب نماند زیرا که کلّ خلق شده اند از برای همین چنانچه خداوند نازل فرموده الله الذی رفع السّموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کلّ یجری لاجل مسمی یدبر الأمر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون و شبهه نیست که هر مرآتی که مقبل شمس شود خود مستشرق می شود و الاّ او بنفسه طالع می شود و غارب می گردد و عزّ کلّ این است که به ثمره وجود خود که فوز به لقاء الله و ایمان به آیات او است برسند و الاّ خود شیئ

باطل می گردد به نفسه و همین شجره است که غرس شجره قرآن را در افئده مردم نموده از برای امروز و امروز کلّ خود را به نسبت به او معزّز و مفتخر می دانند و می کنند آنچه می کنند و این است معنی لا حول ولا قوة الا بالله در تشریع و الاّ اگر این نسبتی که حقیقت ندارد از خود سلب نمایند به قدر ذبابه قوت ندارند و همین ذل بس است محتجبین را که به نسبت به او می کنند آنچه می کنند و عوض ثمره وجود خود که امروز نصرت اواست نصرت نکرده بلکه به عدم نصرت هم راضی نمی شوند و اگر راضی می شدند مقر این شجره در این جبل نمی شد و خداوند کافی است کلّ عباد را حکم خواهد فرمود به قسط و حکم او همین حکم است که الآن در این کلمات ظاهر می شود که تا یوم قیامت فصل می نماید ما بین مقبلین بسوی او و دون او و آنچه قضایای خداوندی است جاری خواهد شد و او است بهترین ناصرین و حافظین و بهترین حاسبین و حاکمین

الباب الثانی من الواحد الثانی

فی اَنّ لا یحیط بعلم ما نزل الله فی البیان من احد الاّ من شاء الله

ملخص این باب آنکه کسی احاطه به آنچه خداوند نازل فرموده در بیان نمی نماید الاّ من یظهره الله او من علّمه علمه ومثل ذلک شجره ای که بیان از او طالع شده زیرا که اگر جمیع اَبحُر سموات و ارض مداد شوند وکلّ اشیاء قلم وکلّ انفس محصی شوند نتوانند حرفی از حروف بیان را علی ما هو علیه تفسیر کنند اذ ما جعل الله لحرف منه اوّلاً وآخراً واذن نیست از برای احدی که تفسیر کند به آنچه خداوند در بیان نازل فرموده الاّ کلّ حروف علیین را به من یظهره الله و حروف حیّ او و کلّ حروف دون علیین را به ابواب نار او زیرا که کلّ حروف علیین در ظل او محشور خواهند شد و کلّ حروف غیر علیین در ظل نفی محشور خواهند شد و قبل مثل بعد است لاتبدیل لامرالله چنانچه قَبل قَبل مِثل بَعد بَعد است کلّ قرآن صد و چهارده سوره بوده و هر شش سوره در علوّ شأن هر

حرفی از حروف بسم الله الرحمن الرحیم نازل شده که شش سورهٔ اوّل از نقطه بوده و شش سوره آخر از میم وکلّ حروف علیین راجع به این مظاهر تسعة عشر می شود و کلّ حروف دون علیین راجع به مظاهر تسعة عشر ابواب نار می شود وکلّ ابواب نار راجع می شوند به باب اوّل چنانچه کلّ ابواب جنت راجع می شوند به باب اوّل که کلّ در کلمه لا آله الاّ الله جمع می شود آنچه از دون حروف علیین است در نفی وآنچه از حروف علیین است در اثبات وکلّ حروف دون علیین قرآن در ظل اوّل باب نار فانی شده وکلّ حروف علیین قرآن در ظل کلمه اثبات باقی مانده کذلک یفنی الله من یشاء ویبقی من یرید انّه قوی مقتدر قدیر وجایز نیست تفسیر بیان الاّ به آنچه تفسیر شده از نزد شجره او وکلّ اسماء خیراو در انوار افئده مؤمنین به او لایق وکلّ حروف دون علیین او در حقایق دون مؤمنین به او جاری ولم تزل ولا تزال مَثَل بیان مثل نفس انسانی است که حیّ است وکلّ حروف نور ونار آن در آفاق وانفس مُبیّن چنانچه امروز هرکس بخواهد تمیز دهد چونکه یوم ظهورالله است مقتدر ولی بعد از ارتفاع شجره لایقدر اَحد ان یمیز بحقیقة الواقع الاّ علی حکم الظاهر مَن لَم یتعدّ حدود الله فیه فهو من حروف العلیین ومن یتعدّ فمن دونه الی ان یفرجّن الله عن ذلک الخلق بظهور نفسه یوم القیمة فاذا مایحکم نقطة البیان فی اُخریها من احکام الواقعیة الاوّلیّه من یؤمن بها فمن حروف العلیین ومن لم یؤمن بها فمن دونها والله یفصل بینهما بالحق انّه هو خیر الفاصلین وامر به جائی می رسد که از حروف غیر علیین دیگر ذکر نمی ماند الاّ در کتاب وهمان شجره نفی خود را از حروف علیین می داند وبر نفس خود من حَیث لایعلم لعن می کند تا آنکه طالع شود آفتاب حقیقت که آنوقت بروز می کند عدم ایمان او چنانچه هرکس در این قیامت بود این مطلب را به عین یقین ملاحظه نمود چنانچه کلّ می گویند امروز که ما مؤمن به الله وآیات قرآن هستیم وحال آنکه شجره حقیقت که مُنزل قرآن بوده در این جبل ساکن است با یک نفس وحده این قسم

در ظهور شمس حقیقت حقایق ها منکشف می گردد و حجب ها مرتفع نفوسی که خطور بر ایشان نمی کرد دون رضاء الله فتوی به آنچه قلم حیا می کند از ذکر آن به معدن رضا که رضاء الله ظاهر نمی شود الاّ به رضای او می دهند فلتعتبرن یا اولی الأبصار ثم من امرالله تتقون

الباب الثالث من الواحد الثانی

فی بیان ما فی البیان بان فیه حکم کل شیئ

ملخّص این باب آنکه از جانب خداوند بر کل ناس دو حجت است آیات الله و نفسی که این آیات بر او نازل شده و اوّل حجّت باقیه ظاهره الی یوم القیمة است وثانی حجّت ظاهره است تا وقت ظهور و حین بطون حجّت است بر کلّ شیئ من حیث لایعلم احد و از برای او از حین غروب شهدائی هست که ادلاء هستند بر حجّت باقیه که بیان باشد که ایشان بقول او که الآن نازل می کند حجّت می شوند تا یوم ظهور او ویلٌ از برای ایشان اگر در وقت ظهور محتجب شوند از کسی که ایشان را حجّت کرده به مثل آنکه علمای امروز بقول یکی از ائمه علیهم السلام که فرموده اُنظروا الی من روی حدیثنا خود را از قِبَل امام حکم می دانند و اسمائی که لایق نیست ایشان را به خود نسبت می دهند و اگر صادق می بودند در قول از کسی که بقول او اثبات ولایت و نبوت می شود محتجب نمی ماندند بلکه چون ملاحظه کردند ظهور حق منافی با مقام ایشان هست به نسبتی که خود را منتسب نموده و حکم نموده اند فتوی هم علی الله داده و حال آنکه در قرآن خداوند نازل نفرموده شیئ اشد عمن ذکر بآیات الله فاعرض عنها و شبهه ای نیست که آیات الله آیات مشرقه از این شجره است زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال برحالت واحده بوده و آیات شأن ابداع است که مشیّت اوّلیه باشد که در او دیده نمی شود الاّ الله وحده اگرچه امروز نظر در آیات خداوند نمی کنند ولی عنقریب همین آیات را به اعلی عُلّو ذکر نموده و بیانهای هزار مثقال ذهبی تمام نموده و به آن افتخار کرده و خود را

منسوب الی الله دانسته چنانچه همین قرآن که در بیست و سه سال نازل شده کسی بهم نرسید که اصل او را بنویسد تا آنکه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر شانه گوسفند و الواح ممکنه دیگر ثبت فرمود چنانچه در حدیث رداء مذکور است و امروز دیده می شود که بما لا عدّله قرآن نوشته شده از بهاء اَلف اَلف گرفته تا به هزار دینار ختم می شود چنانچه چاپی آن به این بهاء در عضد اکثر خلق هست این است حدّ خلق عندالله و شبهه نیست که خداوند تفصیل کلّ شیئ را به اعلی عُلّو تفصیل در حجّت باقیه نازل فرموده و هرکس بگوید که شیئ هست که حکم آن بما هو فیه و علیه در بیان نباشد ایمان به او نیاورده به یقین قطع زیرا که کلّ شیئ خارج از دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است یا در باب اثبات و آنچه ما لا یحبّه الله است راجع به آن و آنچه ما یحبه الله است راجع به این می شود و کلّ اسم دون حق در اوّل ذکر و کلّ اسم حق در ثانی ذکر این است مدار عرفان کلّ شیئ در بیان ومن یشهد علی ذلک لیشهدّن بانّا ما فرّطنا فیه من شیئ و کان الله بکل شیئ محیطا و هیچ شأنی نیست مگر آنکه از برای کتاب صامت کتاب ناطقی خداوند مقدّر فرموده لم یکن هذا الاّ بهذا و لا هذا الاّ بهذا و من لم یتعد عن کتاب الصامت فاذاً انّه هو کتاب الناطق و اِنّ کتاب الناطق من یظهره الله فان کل یرجع الیه اِنْ لم یتجاوز احد من حدود البیان فذلک عبد قد اطاعه و من عنده شهید علیه قبل ظهوره ولکن اذا ظهر ینقطع الایمان عن کلّ ذا ایمان الاّ من یؤمن به فاذا ینقطع الایمان کیف یبقی الشهادة للذین هم شهداء و ان هذا فرع الایمان فلتتقن الله یا ایها الشهداء اَنْ لاتحکمن علی الله ربکّم بمثل ما قد حکموا الذین هم شهداء من عندالقرآن عَلَیّ فانّ من یحکم علّی فانما یحکم علی الله ربّه و ماالهؤلاء من تسع تسع عشر عشر خردل من ذکر خیر عند الله و اولئک هم المعتدون

الباب الرابع من الواحد الثانی

فی بیان ذکر حروف العلییّن و دونها

ملخص این باب آنکه هیچ حرفی خداوند نازل نفرموده الاّ آنکه از برای او روحی بوده و هست که متعلق به او است و از این جهت است که مؤمن بذکر جنّت و رضاء الله فرحناک می گردد و بذکر نار و دون رضاء الله متأثرمی گردد به شأنی که گویا اوّل متلذّذ و ثانی متعذّب می گردد و کلّ کلماتی که خداوند در بیان نازل فرموده از دو نوع بیرون نیست یا کلمات علییّن است یا دون آنها آنچه کلمات علییّن است ارواح آنها در جنّت است و آنچه دون آنها بوده ارواح آنها در نار است و کلّ حروف دون علییّن راجع می شود به لا آله و کلّ حروف علیین به الاّ هو چنانچه بدء کلّ حروف دون علییّن از این کلمه شد و بدء کلّ حروف علییّن از آن کلمه لم تزل آن در اعلی علییّن جنّت مرتفع می شود و آن در تحت الثری مضمحل می گردد چنانچه اگر امروز کسی نظر در بدء شجره قرآن کند به یقین مشاهده می کند که پنج حرف نفی چگونه در تحت الثری مضمحل شده که اوّل و ثانی وثالث و رابع و خامس باشد وپنج حروفی که دلالت بر اثبات می کند چگونه در اعلیٰ علییّن مرتفع شده که محمّد و علی و فاطمه وحسن وحسین باشد پنج حرف نار چونکه حروف او متشعب شود نوزده می شود چنانکه خداوند نازل فرموده علیها تسعة عشر و کذلک این حروف اسماء خمسه که متشعب شود عدد واحد می شود چنانچه دون حروف علییّن راجع به این کلمه می شود کلّ حروف علییّن هم راجع به کلمه اثبات می شوند خداوند عالم نفی را خلق فرموده وحکم کرده از برای او به نار و اثبات را خلق فرموده وحکم فرموده از برای او به جنّت زیرا که نفی دلالت بر او نمی کند و اثبات دلالت بر او می کند این ذکر تکوین نفی و اثبات بود تدوین هم طبق تکوین است و آنچه کلمه نفی متشعب شده در یوم قیامت راجع به کلمه نفی شد و کلّ حروف دون علییّن با ارواح متعلّقه به آن در ظل همین کلمه حشر شدند و همین قسم آنچه متشعب شده بود از کلمه اثبات در یوم قیامت راجع به کلمه اثبات گشته و کلّ حروف علییّن و ارواح متعلقه به آن در ظل آن حشر شده هرکس در نفی رفت در نار الهی است

الی یوم من یظهره الله و هرکس در ظل اثبات مستقرّ شد در جنّت الهی است الی یوم من یظهره الله و علّو عبد این است که نظر در اشعاب کلمتین نماید که چگونه بمالانهایة او معدوم می شود و بمالانهایة او مرتفع می گردد و حجّت خداوند بر هر دو سوا است زیرا که آیات خداوند بر هر دو عرض شد مظاهر نفی قبول نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده در ظل اثبات مستقرشدند هیچ ناری اشد از مظهر کلمه نفی نیست و هیچ جنّتی اعظم از مظهر اثبات نه بانّ علی الاوّل یدور حروف دون العلیین و علی الآخر یدور حروف العلیین تا آنکه کلّ راجع می شود در یوم من یظهره الله به او اگر مقبل شد از علییّن می شود و الّا از دون آن فطوبی لمن یعتصم بحبل الله و یتوکل علی ربّه انّ لاید خلن النار و ید خلن فی الجنة باذن ربّه فان ذلک لهوالفضل العظیم و از این جهت است که عبد حینی که حروف علیین را تلاوت می نماید ساکن می گردد زیرا که ارواح آنها متعلق به او می گردد و این است اعلی جنّت مسّبحین و مقدسین و مُهللین و مکبّرین و معظمین و هروقت ذکر دون علیین می نماید دوست می دارد عدل خداوند برآنها نازل گردد زیرا که ارواح آنها متعلق به او می گردد باید پناه برد در آن وقت بخداوند عزّ ذکره تا آنکه از ارواح آنها مأمون گردد زیرا که هرکس را که خداوند در قرآن وعده جنّت داده بود در یوم قیامت راجع به شجره محبّت خود فرمود و این است اعلی علّو درجات جنّت که به رضاء الله فائز گردند و به اقرار به توحید او متلذّذ و آنهائیکه خداوند وعدهٔ نار فرموده بود راجع به کلمه نفی فرمود و آنها در آن نفی معذب شده زیرا که هیچ عذابی اعظم از احتجاب عن الله و ایمان به او نیست و هیچ جنّتی اعظم از ایمان بخداوند و آیات او نیست هرگاه ذا نظری نظر کند می بیند که چگونه اهل جنّت سبقت به دخول جنّت گرفته اند اگرچه اکل ایشان ورق درخت بود و اهل نار داخل در نار شده به رضای خود به شئونی که از نزد کلمه نفی متفع شدند که به آن افتخار می کنند و به همان در نار معذبند و مشعر نیستند چنانچه خداوند نازل فرموده و

یأکلون فی بطونهم ناراً این قسم حروف دون علیّین راجع به ارواح خود می شوند و حروف علیّین
راجع به ارواح خود و هیچ نفسی نیست مگر آنکه حروف علیّین را که ذکر می کند در آنوقت ارواح ملائکه
متعلقه به آن ناظر به او می شوند و صلوات بر او می فرستند من قبل الله و در حین ذکر دون حروف
علیّین اگر به حبّ آنها باشد ارواح شیاطین نار ناظر به او می شوند و اگر استعاذه نجوید از خداوند از
شؤن خود به او می رسانند اگرچه به خطور قلبی باشد و اگر پناه برد بخداوند و طلب نقمت کند بر آنها
سبیلی از آنها بسوی او نیست و بقد تسع تسع عشرعشر خردلی ضرر دینی به او نتوانند رسانید اگرچه گویا می
بینم که حروف نفی در ظهور من یظهره الله پناه می برند از نفی و حال آنکه خود اصل آن هستند
آنوقت ایشان را پناه نمی دهد از نار خود الاّ من یظهره الله زیرا که عبد در حین گفتن اعوذ بالله اگر
داخل در دین بیان نباشد پناه داده نمی شود از نار بلکه این کلمه را نمی گوید مگر بواسطه دخول در دین
چنانچه اشخاصی که داخل در ایمان به قرآن نشده نمی گویند زیرا که پناه بخداوند پناه به حجّت او است
هرکس ایمان به محمّد ص آورد از قبل پناه داده شد از نار خداوند اگرچه خود حروف نار همین کلمه را
می گویند و حال آنکه نفع نمی بخشد زیرا که پناه به حجّت نمی برند لاجل آنکه خداوند در قرآن نازل
فرموده و من لم یؤمن بالله ومقترن فرموده به کلمه بعد او و حال آنکه نفس کلمه خودش می خواند و
ملتفت نمی شود چنانچه در صدر اسلام تفسیر به این کلمه در ثانی شده و حال آنکه کلّ قرآن را می
خواند آنوقت مظهر آیه الوهیت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که اگر پناه به او می برد نجات می
یافت از کلمه بعد او و این است که کلّ الی یوم من یظهره الله پناه می برند بخداوند و نقطه
بیان ولی آن روز ثمر نمی دهد ایشان را زیرا که پناه بخداوند در آن روز پناه به او است و پناه به نقطه
بیان پناه به او است چنانچه از اوّل ظهور این شجره کلّ اعوذ بالله می گویند و حال آنکه در نار ساکن
هستند الاّ من شاء الله که شناخته اند مظهر این اسم را که پناه به او که برده اند از نار محض محفوظ مانده و

الّا این کلمه را بما لاعدلها هر نفسی هر روز می گوید و حال آنکه نجاتی از برای او نیست زیرا که خداوند مقترن فرموده پناه به خود را به پناه به رسول خود و پناه به رسول را به پناه به اوصیای او و پناه به اوصیای او را به پناه به ابواب اوصیای او و نفع نمیدهد اوّل الّا به آخر و نه ظاهر الّا به باطن زیرا که پناه به رسول عین پناه به خدا است و پناه به ائمه عین پناه به رسول است و پناه به ابواب عین پناه به ائمه است و هرکس امروز داخل در بیان شود پناه داده می شود از نار چنانچه حروف الف پناه داده نشدند از نار الّا در وقتیکه داخل حروف قرآن شده و حروف بیـان الی یوم من یظهـره الله علییّن آن در جنّت است و دون علییّن در مقاعد خود و آنروز هرکس داخل در کتاب او شد از نار نجات یافته و الّا ثمری نمی بخشد او را بقای در بیان چنانچه ثمر نمی بخشد حروف الف را بقای در الف بعد از نزول قرآن و حروف قرآن را بعد از نزول بیان و الی ماشاء الله یترقّی العِلّیون فی اعلی علوّها و ینفی دونها فی حدّ اِنعدامها فیاطوبیٰ لمن یرزق فُوآده بحروف العلیین و اِنْ یُذکَرُ دونه یستجیر بالله ربّه فانّه لیعصمنّه و لابدَّ اَنْ یَذکرها الذاکرون و لایَضرّهم ذکرها بمثل الذین آمنوا بالقرآن ذکروا الذین اوتوا الکتاب من قبل کذلک یفصّل الله الآیات لعلکم بآیات الله توقنون

الباب الخامس من الواحد الثـانی

فی اَنَّ کل اسم خیر قد نزّله الله فی البیـان کان مراده من یظهـره الله بالحقیقة الاوّلیّه و کلّ اسم شر قد نزّله الله فی البیـان کان مراده مَن یکون یومئذ حرف النفی عنده بالحقیقة الاولیّه

ملخص این باب آنکه هر اسم خیری که در بیان نازل شده مراد من یظهـره الله است به حقیقت اوّلیه ثم فی الحقیقة الثانویه اوّل من یؤمن به الی اَنْ ینتهی الی آخر حدّ الوجود به مثل آنکه آنجا که ذکر ارض شده مراد ارض نفس او است و کم کم تنزل می کند تا آنکه می رسد به ارض ترابی که منسوب

به او است و مقرّاو است که اعلی غرف جنّت است در کتاب الله و همین قسم هر اسم دون خیری که در اون نازل شده به حقیقت اولیه مراد شجره ای است که مقابل او نفی شود و اگر ذکر ارضی شده در دون علییّن مراد ارض نفس او است و کم کم تنزل می کند تا می رسد به ارض ترابی که مقرّاو است که منتهای انتهای نار است در ارض نار اگرچه فوق او سریر عزّت باشد چنانچه هر ذکر خیری که در قرآن نازل فرموده خداوند به حقیقت اولیّه مراد رسول الله هست و هر ذکر دون خیر مراد نفی اول است که در مقابل اثبات اولیّه واقع شده و اگر ذکر ارض علییّن شده مراد ارض نفس او بوده تا منتهی شود به ارض ترابی که مقر جسد او بوده که کلّ راجع می شود به قائم آل محمّد علیه السلام که آنچه ذکر خیر در قرآن است مراد او است به حقیقت اولیّه چنانچه در بیان به من یظهره الله تفسیر شده و هر ذکر دون خیری که در قرآن نازل شده اگرچه ذکر ارض باشد مراد ارض نفس اول من لم یَقبل الیه بوده و همین قسم که در قرآن محقّق است در بیان هم عندالله ثابت است و آنچه اسم خیر در علم الله هست به حقیقت اولیّه نقطهٔ مشیّت است و دون آن من لم یَقبل الیها چنانچه آنچه ذکر ارض در وجود شده راجع می شود امروز به نقطه بیان تا آنکه از ارض فُؤاد به ارض روح می رسد و از ارض روح به ارض نفس و از ارض نفس به ارض جسد و از ارض جسد به کلشیئ الاقرب فالاقرب الی ان ینتهی الی ذلک الارض فوق الجبل الذی ثلاثه شِبر فی اربعة هذا جوهر کلّ اراضی الترابیه حینئذٍ واِنْ یتغیَّر المقعد یتغیر الامرالی اَنْ یستقرالی ما لایتغیر وکذلک فی ظل العلیین الحرف بالحرف و النقطة بالنقطة هذا اعلی ارض الرضوان و ذلک ادنی ارض النار اعوذ بالله عما لایحبّه الله ولاسْئلنَّ الله عن کلّ ما یحبّهُ اِنّه فضالٌ کریم وکم کم اسماء خیر قرآنیه از رسول الله به درجاتها متجلی شده به یک یک از اوصیای او و به مثل ذلک در دون علییّن تا آنکه رسید اعلی علوّ ارض جنّت به مقر شهادت سید الشهداء ع و ادنی ارض نار به مقر سلطنت نفس

مقابل این است حکم نزد خداوند و همین قسم در ظهور هریک از حجج الله جاری است و امروز کلّ اسماء خیریه به حقیقت اولیّه در نفس نقطه است حتی ذکر ارض که مثال زده شد و به حقیقت ثانویه در حرف سین است الی اَنْ ینتهی الی آخر الوجود فلتتقنَّ الله اَنْ یا ایّها الناس کلّکم اجمعون

الباب السادس من الواحد الثانی

فی اَنّ البیان میزان من عندالله الی یوم من یظهره الله من اتبعه نور و من ینحرف عنه نار

ملخص این باب آنکه بیان میزان حق است الی یوم القیمة که یوم من یظهره الله باشد هرکس مطابق آنچه در او است عمل نمود در جنّت است و در ظل اثبات و حروف علیّین عند الله محشور خواهد شد و هرکس منحرف شود اگرچه به قدر سرجُوی باشد در نار و در ظل نفی محشور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر بوده که در مواقع معدوده خداوند نازل فرموده که هرکس به غیر آنچه خدا نازل فرموده حکم کند کافر است و مایرجع الی تلک الکلمة من شؤنها و حکم کسی که تعدی از حکم خداوند کند این است چگونه است هرگاه تعدی بر نفس ظهور الله کند بعد از آنکه خداوند نازل فرموده و ما خلقت الجن والانس الاّ لیعبدون و شبهه نیست که اطاعت مقبول نیست الاّ به اطاعت حجت خداوند و الاّ عمل های آنهائیکه با اهل بیت دشمنی نموده عندالله ذکر می شد و حال آنکه امروز کلّ حکم می کنند که از برای آنها عبادتی نبوده و ثمره ای در اعمال ایشان نیست چنانچه غیر شیعه امروز به حکم قرآن عامل است همینقدر که منحرف از ولایت گشته عندالله باطل شده و امروز کم کسی است که به میزان قرآن عمل نماید بلکه دیده نمی شود الاّ من شاء الله و اگر کسی باشد و داخل میزان بیان نشود ثمر نمی بخشد تقوای او و او را چنانچه ثمر نبخشید تقوای رهبان الف را وقوف بر میزانیّت او در نزد ظهور رسول الله ص و اگر به میزان قرآن عامل می بودند درباره شجره حقیقت این نوع حکم ها نمی شد تکاد السموات اَنْ یتفطّرن و تنشق الارض و تخر الجبال هدّاً و قلوب

آنها از این جبال سخت تر است که متأثر نمی شوند هیچ جنتی نزد خداوند اعلای از بودن در رضای او نیست و حمد مراو را که امروز این فضل منحصر به اهل بیان است و من بعد هرکس از حدود آن تجاوز نکند به این فضل باقی است الی یوم من یظهره الله و اگر نعوذ بالله منحرف شود ظلم نکرده الّا بر نفس خود والله غنی عن العالمین و در اوّل ظهور او کلّ بیان اطاعت او است نه غیر او چنانچه کلّ دین یوم الف حین ظهور رسول الله ص اتباع او بود نه وقوف در میزان خود زیرا که آنوقت حکم دون حق بر وقوف در آن می شود من یهتدی فلنفسه و من یحتجب فعلیها والله غنی عن العالمین

الباب السابع من الواحد الثانی

فی بیان یوم القیمة

ملخص این باب آنکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد و آنچه عندالله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است این است که از وقت ظهور شجره حقیقت در هرزمان به هر اسم الی حین غروب آن یوم قیامت است مثلا از یوم بعثت عیسی ع تا یوم عروج آن قیامت موسی بود که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود به ظهور آن حقیقت که جزا داد هرکس مؤمن به موسی بود بقول خود و هرکس مؤمن نبود جزا داد بقول خود زیرا که ما شهدالله در آن زمان ما شهدالله فی الانجیل بود و بعد از یوم بعثت رسول الله ص تا یوم عروج آن قیامت عیسی ع بود که شجره حقیقت ظاهر شده در هیکل محمّدیه و جزا داد هرکس که مؤمن به عیسی بود و عذاب فرمود بقول خود هرکس که مؤمن به آن نبود و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت رسول الله ص هست که در قرآن خداوند وعده فرموده که اوّل آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب

پنجم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و شصت که سنه هزار و دویست و هفتاد بعثت می شود اوّل یوم قیامت قرآن بود و الی غروب شجره حقیقت قیامت قرآن است زیرا که شیئ تا به مقام کمال نرسد قیامت اون نمی شود و کمال دین اسلام الی اوّل ظهور منتهی شد و از اول ظهور تا حین غروب اثمار شجره اسلام آنچه هست ظاهر می شود و قیامت بیان در ظهور من یظهره الله است زیرا که امروز بیان در مقام نطفه است و در اوّل ظهور من یظهره الله آخر کمال بیان است ظاهر می شود که ثمرات اشجاری که غرس کرده بچیند چنانچه ظهور قائم آل محمّد ص بعینه همان ظهور رسول الله است ظاهر نمی شود الا آنکه اخذ ثمرات اسلام را از آیات قرآنیه که در افئده مردم غرس فرموده نماید و اخذ ثمره اسلام نیست الاّ ایمان به او و تصدیق به او و حال که ثمره بر عکس بخشیده در بحبوحه اسلام ظاهر شده و کلّ به نسبت به او اظهار اسلام می کنند و او را به غیر حق در جبل ماکو ساکن می کنند و حال آنکه در قرآن خداوند کلّ را وعده به یوم قیامت داده زیرا که آن یومی است که کلّ عرض بر خدا می شوند که عرض بر شجره حقیقت باشد و کلّ به لقاء الله فائز می گردند که لقاء او باشد زیرا که عرض به ذات اقدس ممکن نیست و لقاء او متصور نه و آنچه در عرض و لقاء ممکن است راجع به شجره اوّلیّه است و خداوند طین رابیت خود قرار داده که کسی که یوم قیامت عرض بر شجره حقیقت می شود از اقرار به عرض او و از لقای او به لقای او مستبعد نگشته و تسع تسع عشر عشر آنی از یوم قیامت بهتر است از آنچه سنین ما بین القیامتین می گذرد زیرا که ثمره این سنین در یوم قیامت ظاهر می شود چنانچه ثمره هزار و دویست و هفتاد سال اسلام از اوّل این ظهور تا آخر این ظهور که اوّل غروب شمس حقیقت است خواهد شد و اوّل این ظهور تا ظهور من یظهره الله راجع می شود ثمره آن به قیامت اُخری که ظهور او است ای اهل بیان ترحم بر خود نموده و طول لیل خود را در یوم قیامت باطل نکرده چنانچه محتجبین قرآن کرده که هزار و دویست و

هفتاد سال افتخار به اسلام کنند و در یوم اخذ ثمره که یوم قیامت است حکم بر غیر اسلام بر ایشان شود که ایشان به همین حکم باطل می شوند الی قیمة الاخری چه بسا نفسی که از اوّل عمر ریاضت ها کشیده و مجاهده ها نموده از برای رضای خدا و اگر قائم آل محمّد ص را در خواب می دید بخواب افتخار می نمود و حال که ظاهر شده به ظهور الله که اظهر از هر ظهوری است به آیات و بیناتی که دین اسلام به آن ثابت است عرض بر خدا که نمی شود در جای خود ثمره ایمان خود را که ظاهر نمی کند در جای خود از برای آنچه که خلق شده قائم نمی شود بر جای خود فتوی می دهد بر کسی که شب و روز به او توجّه بخداوند می کند و ایاک نعبد می گوید و اگر به این هم راضی شود باز در جای خود به این هم راضی نمی شود بلکه بر اولیای حق می خواهد حزن وارد آورد ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید اگر آنچه که مؤمن به بیان هستید در حین ظهور آیات او گفتید الله ربنا و لانشرک به احداً و اِنّ هذا ما وعدنا الله من مظهر نفسه لن ندعو معه شیئاً و به آنچه بر او هستید اطاعت او کردید ثمرهٔ بیان را ظاهر کرده اید و الاّ لایق ذکر نیستید نزد خداوند ترّحم بر خود کرده اگر نصرت نمی کنید مظهر ربوبیّت را محزون نکرده که ظاهر می شود به مثل آنکه من ظاهر شدم و عود می فرماید خلق بیان را و حال آنکه در قلوب شما خطور نکرده دون ایمان خودتان سرعت کنید در اجابت خدا و تصدیق به آیات او که او است اجابت من یظهره الله و تصدیق کلمات او و به هیچ شیئ از محبوب خود محتجب نگشته که اگر از کلام آن حکمی صادر شود الی یوم القیمه خواهد بود و به همان اهل جنّت در جنّت متنعم و اهل نار در نار معذّب خواهند بود و حال که یوم قیامت است محل فصل القضاء در این جبل است و کلّ بگمان رضای او می کنند آنچه می کنند و بر او راضی می شوند آنچه بر نفس خود راضی نمی شوند و اگر عهد کنید با خداوند خود که راضی نشوید بر هیچ نفسی الاّ آنچه از برای نفس خود راضی می شوید لعل در قیامت اُخری اگر بلقاء الله فائز نمی گردید آیة الله را هم محزون

نکرده باشید از نفع کلّ مدینین به بیان می گذرد هرگاه شما از ضرر به او بگذرید اگرچه می دانم نخواهید کرد چنانچه من در این قیامت از نفع مدینین به قرآن گذشتم ولیکن شماها از ضرر رسانیدن خود نگذشتید و هیچ ناری اشد نیست از برای شما عند الله که شب و روز توجه کنید به من بسوی خدا و حکم کنید بر من آنچه بر نفس خود راضی نمی شدید ویحکم الله بینی وبینکم بالحق انّه هو خیر الحاکمین

الباب الثامن من الواحد الثانی

فی بیان حقیقة الموت بانّه حقّ

ملخص این باب آنکه از برای موت اطلاقات مالانهایة بمالانهایة عندالله هست که غیراو کسی محصی نیست ویکی ازآن اطلاقات در عرف ظاهر موتی است که کل ادراک می نمایند که آن حین قبض روح نفس انسانی است و به هر اطلاقی که عندالله موت اطلاق شود حق است وآنچه کل مکلّف هستند بر اقرار به اینکه آن حق است نه این موت معروف نزد خلق است بلکه آن موت نزد ظهور شجره حقیقت است از مادون آن و آن ثابت نمی شود الاّ در پنج رتبه یا به کلمه لا آله الاّ هو یا لا آله الاّ انا یا به لا اله الا الله یا به لا آله الاّ انت یا به لا آله الاّ الذی کلّ به موقنون و حقیقت موت آن است که در حین ظهور شجره توحید که این مراتب خمسه مراتب او است کلّ میّت شوند به اینکه نفی نمایند و اثبات اثبات و ذکر این سّر دقیق را ابحُر سموات و ارض و مابینهما اگر مداد شوند نتوانند احصا نمود و جوهر مطلب آنکه هرکه مشیّت او نباشد الاّ مشیّت من یظهره الله و اراده او الاّ اراده او و قدر او الاّ قدر او وقضاء او الاّ قضاء او و اذن او الاّ اذن او و اجل او الاّ اجل او وکتاب او الاّ کتاب او آنوقت ادراک موت نموده زیرا که مشیّت او ذات مشیت الله هست و اراده او ذات ارادة الله وقدر او ذات قدر الله وقضاء او ذات قضاء الله واذن او ذات اذن الله و اجل او ذات اجل الله وکتاب او ذات کتاب الله چنانچه در نقطه بیان

هرکس میّت شد اقرار کرد به اینکه موت حق است و الّا از آنچه در قرآن و دعا خوانده ثمری به او نبخشید چه بسا اشخاصی که می گفتند موت حق است و مثیّت ایشان غیرمثیّت او شد و باطل شدند وکذب قول ایشان نزد خداوند ظاهر شد و همین قسم تا اینکه به رتبه کتاب منتهی شود تا آنکه کتاب او که عین کتاب الله بود بر اشخاصی که خود را اعلم آن زمان می دانستند نازل شد و قلم حیا می کند از آنچه کردند ذکر شود و حال آنکه شب و روز می گفتند که ان الموت حق وبه کتاب قبل او عمل می کردند و اظهار دین اسلام می نموده و علم خود را خرج می دادند و به نسبت منقطعه که خود را نسبت می دادند آنچه خداوند از برای او در قرآن مقدّر فرموده بود می گرفتند و حال آنکه نَفَسهای آنها بر آنها حلال نبود زیرا که از روی ایمان بخدا نمی کشیدند این است ثمرهٔ علم بلا عمل در کتاب الله و اگر موت را فهمیده از اقرار خود تخلف نمی ورزیده به اینکه اقرار کند که او حق است و از شئون محقق حق محتجب شود و این موتی است که در یوم قیامت نفع می بخشد کلّ را بعد از آن در برزخ الی اَنْ یطلع الله شمس الحقیقة وانما المراد بالبرزخ بین الظهورین لا ما هوالمعروف بین الناس بعد موت اجسادهم فانّ هذا دون مایکلّف به الناس لأن بعد موتهم لایعلم ما یقضی علیهم الّا الله و ان ماهم به یؤمرون لابد اَنْ یعلمون وهرگاه کسی در بحر موت سیر نماید عجائب مالانهایه بمالانهایه ملاحظه می نماید مثلا اگر در زمان رسول خدا کسی میّت شده بود می دید کلّ شئونی که بمن لم یؤمن به محمّد ص راجع می شود از عالم تجرّد گرفته تا تحدّد نفی محض و نار بحت است وکلّ شئونی که بمن یؤمن به محمّد راجع می شود از عالم تجرّد الی منتهی التحدّد از شئون شجره اثبات وجنّت نبوت بوده و اوّل میت نبوده وثانی میّت بوده و اوّل چون که میّت نشده فانی شده در نفی وثانی چونکه میّت شده باقی مانده در اثبات چه امروز ظاهر است ثمره میّت شدن مؤمنین که چگونه ذکر ایشان محبوب است نزد خداوند و خلق مؤمن او بلکه از تکثر آنها است کلّ مؤمنین امروز و ثمره میّت نشدن

دون مؤمنین به اینکه ذکری از ایشان نیست و اگر تکثری از ایشان شده خود ایشان راضی نمی شوند
به این نسبت بلکه تبرّی می جویند از نسبت خود به ایشان زیرا که امروز اگر بر شجرهٔ اوّل دون حق بگویند
آنچه در اون گفته می شد بنفسه تبرّی می جوید و طلب نقمت از خداوند می کند از برای او و حال آنکه
در سنه هزار و دویست و هفتاد همین قسم که شجرهٔ حقیقت ترقی نموده آن هم تنزّل نموده و اشدّ تر شده
ولی چون مظاهر مختلف شده تمیز نمی دهد الاّ حجتی که من عند الله ظاهر است که او می شناسد کلّ شیئ
را در امکنه خود و اگر بخواهد ذرّه ی نار را از ذرّه ی جنت تمیز دهد می تواند و اگر بر نفسی خطور کند دون
آنچه که لایق است بر نقطه بیان حین خطور حکم میّت بر او نمی شود و امر اینقدر ادقّ است بل
ادق از این و لایتذکر الاّ اولوالابصار و از جوهر علوّ توحید اطلاق موت صحیح است الی منتهی مقام
التحدّد بحیث لو یجد احد فی مقام الالف الباء فاذا یرفعه و یصلحه فاذا ذلک من شئون ملک
الموت حیث قد ظهر عند هذا و ان یجعله علی شأنه لم یزل الباء یدعو الله ربّه اَنْ تقبضنی و تُحیینی فاذا
اراد الله اَنْ یستجیب دعائه فاذا یُلهم احداً من اولیائه اَنْ یقبض عنه روح البائیه و یؤتیه روح الألفیه
فاذا یمکن اَنْ یقرء لانّ قبل ذلک یتبدل معنی الکلمة لانّ بعد الله اعظم لابد الألف و ان یکتب
الباء لم یظهر ما یراد به و ان بمثل ذلک فی کلّ کلّی و جزئی حیث یدرکه اهل النظر حتی لو تجد فوق
ذلک القرطاس علی مایحصی ذکر دون البیض اَنْ تمحو عنه فاذا موت فیه حیات ذلک اللوح و
اِنّ هذا فی مقامه بمثل ما یرفع عن نفس الأنسانیه ما یضر عن ایمانها و اِنْ یکن عند من لم یؤمن بالله
لوح فمن یقل انی میّت لابد ان یمیت عنه و لا ینظر الیه لانّه من شئون النار و فیها و اَنْ یری لوحاً
عند من یؤمن بالله لابد اَنْ یحفظه بمثل ما یحفظ نفسه اذ انّه من شئون النور و اِنّ الأمر حین ما هو اظهر
فوق کلّ ظهور ابطن فوق کلّ بُطون و من یعرف الموت لم یزل میّتاً عندالله بان لایشاء الاّ ما شاء
الله و ذلک موته عند نقطة البیان اذ ماشاء الله لا یظهر الاّ بمشیّتها هذا حق الموت لمن اراد اَنْ

یمیت فی الله و ما خلق الله فی الابداع شیئاً اعزّ من الموت عنده کل تمیتون ان یکون مشیّتهم مشیّته من یظهره الله ولکن اذا ظهر لایوفون بحبّهم و قولهم بمثل کلّ من قددان بالقرآن قد جعلوا انفسهم علی شأن لو رجع محمّد ص الی الحیوة الاولی ان لا یقولن فی قوله لم و بم و قد رجع باعلی ما قد ظهر فی اوّل ظهوره لان ذلک نشأة الآخرة عند نشأة الاولیٰ و اِنّ الذین یقولون اِنّ محمّداً رسول الله کلّ قد احتجبوا ولم یصدقوه بل لایرضوا له بمثل ما یرضون لانفسهم من نسبة الاسلام واِنْ یرضوا به ما اکتسبوا فی حقه ما اکتسبوا لانّ هذا ممالم یرض المسلم للمسلم هذا شأن الخلق عندالله و اِنّ بمایثبت نبوته من قبل حینئذ یثبت ولکن کلّ محتجبون لا یحصی عدد من ینسب نفسه الی دینه و ما آمن به فی رجعه الاّ من شاء الله حتی ظهر ما قد ظهر و ما للذین لایعرفوه نار اشد عن احتجابهم عمن جعل الاسلام لهم دیناً و جعل القرآن لهم کتاباً و لیس له عزّ فی اُخریه الاّ و قد فاز بلقاء ربّه و بلّغ رسالاته و انقطع الیه بما یقدر علیه هذا عزّ کلّ به یفتخرون واگر نفسی گوید که ما نشناختیم اورا در اوّل ظهور جواب گفته می شود که در نزد کلّ محقق است که او است اوّل من اجاب فی الذّر حین ما قال الله له الست بربّک قال بلی سبحانک اَنْ لا اله الاّ انت انک انت ربّ العالمین واگر گویند ظهور الله را ندانستیم قرآن که کتاب الله بود و کل می گویند امروز که کتاب الله هست در نزد کلّ بوده و همینقدر که شنیدند یا دیدند که آیات الله از نفسی ظاهر شده شبه ای و ریبی از برای ارباب افئده نمی ماند که آن نفس نفس الله ظاهره بوده و آیات قبل از او بوده چنانچه آیات بعد از او است ومن اجاب اوّل اوّل خلق است چنانچه قبل می گفتند که من اجاب اوّل محمّد ص بوده و اوّل خلق بوده چنانچه کلّ امروز معترفند اگر می گویند اجابت در ذرّ اوّل بوده این است ذرّ اوّل زیرا که فوق عرش سماء بعینه ارض مقر ظهور الله هست و خداوند لم یزل و لایزال قرب وبُعد او بکل اشیاء بر حد سواء بوده هیچ شیئ بالنسبه به او اقرب از شیئ نیست یا اَبعد چه عرش در فوق سموات باشد

بزعم متوهمین یا مقر شجره ای که عن الله ناطق است و حال آنکه این اعتقاد محض وهم و خیال است بلکه در عرف سّکان ملاء حقیقت قصد همان محل ظهور است چنانچه کّل در زیارت سیدالشهداء می گویند به آنچه در حدیث مسطور است من زار الحسین عارفاً بحقّه کمن زار الله فوق عرشه ونزد اولو الافئده ظاهراست که همان مقر عرش الله بوده و او است عرش محمّد ص رسول الله گویا دیده نمی شود که کسی از عالم حدّ ترقی کرده باشد آنچه شنیده می شود از کّل عوالم در این عالم متذّوت می گردد چنانچه در این عالم که امیرالمؤمنین علیه السلام اوّل من آمن به محمّد ص شد دلیل است که در کّل عوالم مؤمن بوده است وکّل عوالم در ظّل همین عالم متحقق می شود و در همین عالم ظاهراست نزد اولو الافئده فیاطوبی لمن یری کّل شیئ بحقیقته وخیال نکند امر موهومی را که عندالله و عند اولی الأفئده حقیقت ندارد ذات الهی لم یزل و لایزال ظهور آن عین بطون او است و بطون او عین ظهور او است و آنچه از ظهور الله ذکر می شود مراد شجره حقیقت است که دلالت نمی کند الاّ بر او و اون شجره ای است که مرسل کّل رسُل و منزل کّل کتب بوده وهست و او لم یزل و لایزال عرش ظهور و بطون او در میان همین خلق بوده که در هر زمان به آنچه خواسته ظاهر فرموده چنانچه حین نزول قرآن به ظهور محمّد ص اظهار قدرت خود فرموده وحین نزول بیان به نقطه بیان اظهار قدرت خود فرموده و در نزد ظهور من یظهره الله به او اثبات دین خود خواهد فرمود کیف یشاء بما یشاء لِماٰ یشاء و او است که مع کلشیئ بوده و هیچ شیئ با او نبوده و او است که در شیئ نیست و در فوق شیئ نیست و باشیئ نیست وآنچه ذکر می شود از استواء او بر عرش استواء ظهور او است بر قدرت نه این عرش جسد که سریر یا کرسی در فوق ارض باشد یا فلک اطلس یا فلک کرسی در سموات لم یزل و لا یزال بوده وهست وکسی او را نشناخته و نمی شناسد زیرا که مادون او مخلوق شده اند به امراو و مخلوق می شوند به امراو و او است متعالی از هر

ذکر و ثنائی و مقدس از هر نعت و مثالی لایدرک من شیئ و انّه هو یدرک کل شیئ حتی آنچه گفته می شود لایدرکه من شیئ به مرآت ظهور او راجع می شود که من یظهره الله باشد و او است اجّل و اعلی از اینکه ذا اشاره ای بتواند اشاره کند بسوی او و من یظهره الله اوّل خلق او است و ذکر ضمیر او راجع به فؤاد او می گردد و او و فؤاد او هر دو خلق او هستند لم یزل الله کان ربّاً و لا مربوب لم یزل الله کان الها و لا مألوه لم یزل الله کان قادراً و لا مقدور لم یزل الله کان عالماً و لا معلوم لم یزل الله کان واحداً و لا معدود وآنچه ذکر می شود لم یزل الله کان واحداً و لا معدود در وقتی است که در ظهور من یظهره الله عدد واحد به او ایمان آورده باشد که افئده ایشان دلالت می کند بر وحدانیت او و معدودی غیر آنها نیست و بمثل این کل اسماء و صفات و نظر به حدود مکن که لم یزل الله کان واحداً اگر در این ظهور موقن نیستی در ظهور اوّل الآن مقری و از برای رسول خدا مشاهده می کنی کلّ اسماء و صفات را اگر بخواهی بگوئی انّه سلطان می بینی که در امّت او هست که خود را یکی از عبید او می داند و حال آنکه سلطنت نفس او متعالی است از اینکه مقترن شود بذکر این سلطان و اگر بخواهی بگوئی انّه مقتدر مشاهده می کنی اولوا الاقتدار در ظّل طاعت او که بذکر اینکه ما از امّت او هستیم مفتخر هستید و حال آنکه اقتدار ذات او متعالی است از اینکه مقترن شود با این اقتدار و اگر بخواهی بگوئی انّه عالم می بینی اولوا العلم که به نسبت بسوی او افتخار می کنند و حال آنکه متعالی است علم ذات او از اقتران با علم این علماء و اگر بخواهی بگوئی انّه حاکم می بینی اولوا الحکم بسیار که در ظّل حکم او مفتخر هستند به حکومت و حال آنکه متعالی است حکومت کینونیّت او از اقتران به مظاهر این حکام از قبل او و به مثل این کلّ اسماء و صفات را بعین خود مشاهده کن که عبد در حینی که عالم است نیست عالم الاّ او و اگر قادر بر امری است نیست قادر الاّ او زیرا که در هر ظهوری آنچه مهتدی به آن ظهور می شود شئون او است چنانچه اگر نظر کنی از ظهور اوّل که آدم اوّل باشد الی

ما لانهایة ذا شیئیتی نمی ینبغی الاّ بالله و نمی توانی عارف شوی به مظهر اولوهیّت الاّ از شجره ظهور او که مشیّت اوّلیه باشد زیرا که غیر این در امکان ممکن نیست این است معنی قول سیدالشهداء علیه السلام الهی عَلِمتُ باختلاف الآثار و تنقلات الاطوار اَنْ مرادک منّی اَنْ تتعرف الیّ فی کل شیئ حتی لا اجهلک فی شیئ زیرا که این است ثمره وجود کل شیئ که کلّشیئ را قائم به مشیّت اوّلیّه بداند و در هیچ شیئ ملاحظه نکند الاّ ظهورالله را به قدر شیئیّت آن شیئ که متحمّل ظهور شده و الاّ نسبت ظهور به کلّ اشیاء سواء است زیرا که یک نوع ظهور آیات الله است و از همان مبدئی که آیات الله صادر می شود در نبوت نبی در دون آن هم به آنچه لایق است نازل می شود و نسبت این ظهور به این دو شیئ مساوی است الاّ آنکه این از اعلی علّو اثبات است و آن از ادنی دنو نفی و اگر مشاهده این معنی را در ظهور کلاً می نمودی در ظهور کینونیتی هم خواهی نمود نه مراد این است که در هر شیئ ذات الله را مشاهده کنی زیرا که این ممتنع است و او عزّ ذکره متعالی است از اینکه در شیئ باشد یا با شیئ باشد یا قبل شیئ یا بعد شیئ یا فوق شیئ باشد یا دون شیئ باشد و آنچه شیئیّت به او متحقق است به مشیّت او است و او به نفسها قائم است و لم یزل و لایزال کلّ اسماء در ظلّ او بوده و او در ظلّ الله مستقر است و مقام مشیّت مقام نقطه بیان است که در هیچ شیئ ظاهر نیست الاّ شأنی از شئون ظهور او و نه اینکه مراد قائل این کلام این باشد که در هر شیئ ذات مشیّت دیده می شود که ذات رسول الله باشد بل در هر شیئ دیده می شود که شیئیّت او به او متحقّق است مثلا اگر هزار مثقال ذهب یک نفس در سبیل بیت الله صرف کند در این دیده نمی شود الاّ آن امری که رسول الله ص فرموده از قبل الله و همین قسم اگر بگوئی کینونیّت ذهب چگونه بهم رسید لابد راجع می شود به امری که آن امر راجع می شود به شجره حقیقت اگرچه در یک ظهوری از ظهورات او بوده زیرا که هیچ شیئ نیست که اطلاق شیئیت شود بر او الاّ آنکه متحقّق الشیئیه است به مشیّت و

او است قائم به نفس خود بالله عزّ و جلّ و او است کاف مستدیره که لم یزل و لایزال حول نفس خود طائف است و او است که دلالت نکرده و نمی کند الاّ علی الله عزّ و جلّ الذی له الأسماء الحسنی فی ملکوت السموات و الأرض و ما بینهما لا آله الاّ هو العزیز المحبوب و از برای هر اسمی مسمائی است مثلا اگر گفته می شود خداوند عزّ و جلّ لابد دو مظهر هست که در نزد مشیّت اوّلیّه ذکر شوند و لم یزل و لایزال مستقر باشند که دلالت نکنند الاّ بر او فطوبی لمن لایری من شیئ الاّ و یری فیه ظهور ربّه و لایسکن بشیئ الاّ بالله و لایری من شیئ الاّ ایاه و لا یعتقد فی الله مایَعتقد لخلقه لان الله سبحانه لم یکن فی شیئ و لامن شیئ و لا علی شیئ و لا الی شیئ و لا یذکر بشیئ و کل شیئ دونه خلق له لن یعرفه بکنهه احد دونه و لایوحده بذاته احد سواه و کلما قد عرّفت المشیة ما عرّفت الاّ نفسها و کلما قد عرفت الموجودات ما عرّفت الاّ ما قد تجلّت المشیة فیها و انّ الله عزّ و جلّ بذاته لن یعرف و لایدرک و لن یسبح ولن یقدّس و لاسبیل لاحد الیه الاّ بالعجز عن عرفانه و الاستقرار فی ظلّ وحدانیته و استقلاله لم یزل کل شیئ له بکینونیته و ذاتیته و جوهریته و مجردیته و اولیّته و آخریته و ظاهریته و باطنیته و کافوریته و ساذجیّته و انّه هو فی اعلی علو سلطان قیومیّته و ابهی سموّ ملیک قدوسیّته متعال عن کلّ ذکر و ثناء و مقدس عن کلّ نعت و علاء لم یزل الله کان اِلَها واحداً احداً صمداً فرداً حیاً قیوماً دائماً ابداً معتمداً لم یتخذ لنفسه صاحبة و لا ولداً و اِنّ مادونه خلق لهُ قد خلقه بامره و انّه لم یزل و لایزال غنی عن نفسه بنفسه و کیف لایکون غنیاً عن دونه و مستغنیاً عن ذاته بذاته و کیف لایکون مستغنیاً عن غیره سبحانه و تعالی بماینبغی لعلو قدسه و سمو ذکره انّه کان علیاً علیاً

الباب التاسع من الواحد الثانی

فی بیان حقیقة القبر

ملخص این باب آنکه از برای هر روحی قبری در حد امکنه خود مقدّر و کلّ منتهی می گردد در حین ظهور

من یظهره الله به نفسی که به بعث او بعث کلّ می شود و حشر او حشر کلّ و خلق او خلق کلّ و خروج او
از قبر او خروج کلّ از قبر خود چنانچه در نقطه بیان حینی که مظهر الوهیّت بعث رسول الله را از نفس
او فرمود بعث آنچه در ظلّ او محشور می شود نزد بعث او می شود چنانچه در فوق ارض آنچه حکم کرده
می شود امروز بر دین اسلام می شود و همین که حکم بعث بر رسول الله ص شد به مدیّن به دین او به
طریق اولی خواهد شد و کلّ ارواح حقّه که مهتدی به بیان می شوند راجع می شود به نفس اوّلیّه که در یوم
قیامت در ذر اوّل اجابت امرالله می کند و اقرار به وحدانیّت او و کلّ ارواح دون حقّه راجع می
شود به شجره نفی در زمان ظهور او چنانچه آنچه ارواح دون حقّه قرآنیه بود چونکه او مبعوث شد کلّ در
ظلّ او مبعوث شدند و ارواح حقّه چون شجره اثبات مرتفع شد کلّ در ظلّ او مرتفع نه این است
که روح ذا روحی به روح دیگر متصل گردد بلکه کلّ در امکنه مقامات خود هستند مثلا حروف حیّ در امکنه
افئده خود هستند به بعث اوّل آنها مبعوث می شوند نه آنست که ارواح آنها از امکنه خود تجاوز نماید
و همچنین آنچه از مؤمنین در ظلّ این حروف هستند و قبری که کلّ در او سؤال کرده می شوند در جوهر
امکانیه در ذکر اوّل سؤال کرده می شود تا آنکه به شئونات مالانهایه مفصل می گردد و همین قسم در ظلّ
آنچه دون خیر علم الله به او احاطه فرموده از شجره نفی سؤال می شود این است معنی آن حدیث
ظاهر که در یوم قیامت امیرالمؤمنین ع بر صراط بین یدی الله اقرار می فرماید که آنچه خیر بوده از
من است و ثانی حروف نفی اقرار می کند که آنچه شر بوده از من است شئون خیریه الی مالانهایة
در ملک متکثر و کذلک در شئون افکیّه مثلا اگر هزار سال بعد نفسی بر نفسی حزنی وارد آورد بواسطه
حزنی است که حرف ثانی نفی در اوّل ظهور وارد آورده و کل شئون متکثره منفیّه راجع به او می شود و
کلّ شئون مثبتة خیریّه راجع به اوّل من آمن می شود و او راجع الی الله می شود چنانچه اگر خداوند او را
مبعوث نفرماید بنفسه مبعوث نمی گردد از نفس خود و شجره نفی هم در حد خود راجع الی الله می شود زیرا

که اگر خداوند او را مبعوث نفرماید که این است شجرهٔ اوّل نه خود میداند و نه دیگری این است قبر کلیّه بشئون کلّ انفس منکشر است امروز از هر نفسی که سؤال کرده شود از ایمان به الله و آیات او در بیان و او اجابت نماید قبر او مملوّ از نور می گردد و ملائکه رحمت بر او نازل می شوند و هرگاه اجابت نکند قبر او مملوّ از نار می گردد و مظاهر نقمت بر او نازل می شوند در نفس جزئیه زیرا که این شأنی است از شئون آن نفس کلیّه ناریّه چنانچه مجیب حق شأنی است از شئون نفس کلیّه نوریّه و از برای او بشیر و مبشّر ذکر می شود و از برای او دون ذلک این است که ثمر می دهد از برای هر نفسی از اقرار به اینکه قبر حقّ است زیرا که اگر از شئون نفس علییّن است راجع به او و بعد در نشأه اُخری از او منفصل می گردد نه اینکه نفس او نفس او می شود چنانچه هر کس مؤمن به کتاب الف بود راجع شد به ایمان به کتاب قاف و از آنجا منتشر شد در خلق او و در دین اسلام مربّیٰ شد و کم کم تا آنکه منتهی شد یوم او به یوم نزول بیان راجع شد به او و از او منتشر شد در خلق آخر الی ماشاء الله در این جنّت نشو و نما می نماید تا یوم من یظهره الله آن وقت راجع به کتاب او می شود و بعد از او منتشر می گردد در خلق آخر الی ماشاء الله حیث لاحد لفضل الله وجوده و همچنین در ظلّ اگر نفسی از حروف الفیّه مؤمن نبوده راجع شده به اوّل من لم یؤمن به رسول الله ص و از او منفصل گشته در دون علییّن فرقان در تحت الثّری بوده تا آنکه راجع شده به اوّل حروف نفی از بیان و بعد از او منفصل شده و سیر می کند در فنای خود تا آنکه راجع می شود به اوّل من لم یؤمن به من یظهره الله و بعد منفصل می گردد و در کلّ این عوالم لبس او نار می شود اگرچه حریر باشد و مقرّ او نار می شود اگرچه اعلی امکنه فوق ارض باشد و اکل او مثل ذلک و بر عکس لباس دون آن از آنچه در جنّت خلق شده می شود و مقعد او اعلی غُرف رضوان می گردد و اکل او اعلی ثمرات جنّت می شود اگر چه نپوشیده الاّ قُطن و ننشسته الاّ بر تراب و تناول نکرده الاّ برگ کاهو و هیچ نفس مؤمنی نیست که روح او

قبض شود الاّ آنکه قبرا و روضه ای می شود از ریاض جنّت خُلد و آنچه دوست دارد در او خداوند خلق فرموده و نزد او مهیّا است و همچنین هیچ نفسی نیست که مؤمن به بیان نباشد الاّ و آنکه قلم طاقت نوشتن ندارد آنچه بر او می رسد از نقمت الهی عزّ و جلّ و هرگاه بخواهد نفسی که در این عالم مشاهده کند به آنچه فضل در حق شجره اثبات نازل شده شئون متکثره از این شجره هم هر نفسی بماهی علیها به آنچه خداوند عطا فرموده متلذّذ و همچنین اگر بخواهد نقمت خداوند را مشاهده کند نظر کند به آنچه در حق شجره نفی نازل فرموده که شئون متکثره از او به مثل او معذب خواهند بود چنانچه شئون متکثره از علییّن به مثل او متنعم خواهند بود اینست بیان حقیقت قبر که احدی مشاهده نمی شود که اعتقاد بر حق واقع نموده باشد و اقرار بر اینکه قبر حق است فهمیده باشد هرکس بیان الله را در ذکر حق فهمیده تصدیق این کلمه هم اِنّ القبر حق می کند و روح هیچ شیئ از حدّ خود تجاوز نمی کند مثلا روحی که تعلق به خلق می گیرد لم یزل خلق است و روحی که تعلق به حقّ می گیرد لم یزل حق است و روحی که مدّل علی الله بوده لم یزل مدلّ است و از برای او امکنه و حدود نیست و هیچ نفسی نیست که در وقت موت او شود الاّ آنکه خداوند عالم عزّ سلطانه امر می فرماید ملائکه مسّبحین ومقدّسین و موحّدین و مکبّرین را که او را مرتفع ساخته تا آنکه به محلّ اعلای از جنّت و افق امنع از رضوان جا دهند و به قدر ذکر شیئ نخواهد دید حزن بعد از موت اگر مؤمن بوده به آنچه خدا در بیان نازل فرموده الی ظهور او که اوّل ظهور این مقبول خواهد بود به مثل نفوسی که از اوّل ظهور این امر بدون ایمان به بیان قبض روح شده که رایحه ای از جنّت بر ایشان نمی وزد و همین قسم اگر نفسی بعد از ظهور من یظهره الله به قدر اینکه بگوید بلی یا آنکه اشاره کند بر اینکه او حق است و فاصله شود ثمر نمی بخشد از برای او بیان و هیچ نفسی نیست که بدون ایمان به بیان قبض روح شود الاّ آنکه بعد از موت نمی چشد به قدر ذکر شیئ از چیز حسن وقلم خائف می شود که ذکر کند از آنچه از برای او مهیّا

شده طوبی از برای کسی که قبض روح شود و مؤمن به من یظهره الله و کلمات او باشد که او است مؤمن به بیان و آنچه در بیان است و از برای فیض خداوند از برای مؤمنین حدی ومنتهائی نیست لم یزل اهل جنّت در جنّت هستند الاّ من شاء الله به مثل آنکه اهل فرقان در فرقان بودند و الاّ من شاء الله در حین ظهور بیان ظاهر زیرا که به مشیّت نقطه بیان مشیّت الله ظاهر می گردد و اهل نار در نار خالد الاّ من شاء الله و این مشیّت در ظهور من یظهره الله نزد الوالعلم ثابت می گردد مثلا حروف انجیلیّه قبل از بعثت رسول الله ص در جنّت بوده اگر به آنچه خداوند نازل فرموده عامل بوده وحین بعثت حکم نار می شود برآنها و اگر در این بین نفسی از ایشان مهتدی شود من شاء الله درحق او صدق می کند که از نار نجات یافته داخل در جنّت شده و مؤمنین به قرآن و آنچه نازل در او است در جنّت بوده الاّ من شاء الله آن وقتی است که یکی از نفوس آن مؤمن به بیان نشود که داخل در نار می شود و از جنّت خارج می شود ولم یزل مظهرکلیّه مشیّت در هرقیامتی ظاهر و مرتفع و در طلوع لیل که بذکر برزخ ذکر می شود مشیت الله باطنه یدخل من یشاء فی جنته و یمنع من یشاء عن جنته کسی را علم نیست به او الاّ آنکه کسی که از حدود بیان تجاوز نکند که آنوقت لایق است که مشیت او مستبئ از مشیّت قبل او باشد و الاّ او در هریوم در شأنی است چه بسا همان مظهرمشیت کلیّه در برزخ به شهداء از قبل خود بابی از معرفت رامفتوح نماید که نتوانند متحمل شد چنانچه از اوّل ظهور رسول الله ص الی بعثت همین حال بود و قبل از این ظهور از حین عروج عیسی این امر متبطن بود چنانچه از حین قبض روح رسول الله الی اول نزول بیان مشیّت متبطنه در میان خلق بود وکسی نمی شناخت او را زیرا که او لم یزل ولایزال در مقام نقطه اولیه باقی بوده و هست و حروف حیّ در امکنه خود و سایر حروف از علیّین و دونها در امکنه خود کلّ مستمد از او هستند و او می

شناسد کلّ را ولکن کسی او را نمی شناسد ولی هرکس منقطع شود بسوی او لابد مدد می دهد او را من حیث لا یعرفه اذ انه هو القادر السبحان والمقتدر العلّام

الباب العاشر من الواحد الثانی

فی بیان سؤال الملائکة فی القبر

ملخّص این باب آنکه یوم قیامت مؤمنین به من یظهره الله از مردم سؤال می کنند که آیا دین شما به چه چیز ثابت است جواب می گوئید به حجیّت بیان و اگر آن روز مؤمن هستند به آیات الله جواب ملائکه را به حجتی که خداوند قبل نازل فرموده و تعلیم ایشان نموده می دهند و الاّ حجة الله بر ایشان بالغ می شود وچون ایمان نیاورده کلمه نقمت در حق ایشان ثابت می گردد بعد ملائکه رجوع نموده به حضور خداوند عرض حال ایشان را نموده بعد خداوند عالم اگر جواب داده از ایمان به او آیات رحمت در حق او نازل می فرماید و الاّ کلمات نقمت و آنچه خداوند نازل فرماید در آن روز در حق او جاری می شود به مثل آنچه نقطه بیان نازل فرموده در حق هرکس الی یوم القیمة ثابت می ماند مظاهر نفی در نار و مظاهر نور در اثبات و اول در دون حروف علیّین معذّب و ثانی در رحمت خداوند که در حروف علیّین نازل فرموده مخلّد و این است فضلی که از برای او مثل نیست الی یوم القیمة و آنچه در این قبر حکم او شود در قبر جسدی راجع به او می گردد اگر مؤمن است روضه ای است از ریاض جنّت واگر دون مؤمن است مقعدی است از مقاعد نار چنانچه در حین حیات هم در نزد اولوا العلم حکم مَمات است اگر مؤمنی بر ارض تراب نشیند آن قطعه از قطع رضوان می گردد در یوم قیامت به اذن الله عزّ و جلّ و الاّ از ارض نار می گردد به امر خداوند عزّ و جل و مراد از رجوع ملائکه الی الله و عرض بر او رجوع ادلّاء بر من یظهره الله است بسوی او و سبیلی از برای احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست نه در بدء و نه در عود سبحان

الله عن كلّ ما يذكر به اسم شيئٍ من قبل و من بعد له الخلق و الأمر في ملكوت الأرض و السموات و ما بينهما لا الآ هو المتكبر المتعال

الباب الحادی و العشر من الواحد الثانی

فی بيان ان البعث حق

ملخص اين باب آنكه كلّ را خداوند خلق فرموده به آنچه در كتاب خود نازل فرموده از ارواح عليّين كه متعلّق به حروف آنها است و دون آنها كه متعلّق به حروف آنها است و هر شيئ كه اطلاق شيئيت بر او شود در يوم قيامت مبعوث می گردد و بعث هر شيئ بذكر من يظهره الله است در آن روز زيرا كه خلق آن شيئ هم در اوّل بذكر او بوده اگرچه در ظهور قبل او بوده مثلاً اين فنجان و نعلبكی بلور كه الان بين يدی الله گذارده در يوم قيامت مبعوث می شود به كينونيّت و ذاتيّت و نفسانيّت و انيّت در وقتی كه شجره حقيقت تنطّق فرمايد كه اين فنجان و نعلبكی بعينه او است در هر فنجان و نعلبكی كه حكم شود اون می شود چنانچه قبل وجود او بقول نقطه بيان بوده مَثل در حد جماد زده شد تا در كل عوالم كل درك نمايند مثلا در اين كور حروف حیّ قرار داده بقول خود در آن قيامت هم از هر نفسی كه بخواهد اين حروف را مبعوث می فرمايد بقول خود زيرا كه غير قول او خلق شيئ نمی كند به كينونيت و چونكه قول او قول الله است در حين قول كينونيت شيئ مكوّن می شود اگر در عليين است بذكر حقّ و اگر در دون عليين است بدون او زيرا كه آنچه در قرآن رسول خدا قرار داده كلّ به آيات الله قائم است و همين قسم امروز كه روز بعث قرآن است كلّ به امر الله مبعوث و قائم می شود و كلّ ما علی الارض بين يدی الله هست و بعث كلّ بر جوهر كل می شود چنانچه خلق كلّ بر نفس واحده می شود بعث كلّ هم بر نفس واحده می شود در حينی كه نفس واحده بعث می شود بعث كلشيئ فرداً فرداً در امكنه خود می شود اگرچه بذكر الله باشد كه خداوند نازل

فرماید بعث شیئ را وکسی غیر از او نداند و بعد به شهادة الله کلّ شهادت دهند مثل آنکه این بعینه بساطی است که مشیّت اولیّه بر روی آن نشسته و حال آنکه اوّلی از برای او نبوده و ذکر هر ظهور به نفسه در حق او می شود تا آنکه بعینه این بساطی است که بر روی آن نشسته بود رسول خدا ص و این است سِرّ آنچه در احادیث مذکور است که آنچه در نزد نبیین بوده در نزد قائم آل محمّد هست در امکنه که حکم فرماید زیرا که آنچه کلّ دارند از او است وآنچه حکم فرماید در حق هر شیئی همان شیئ بوده اگرچه در صدر اسلام محمّد بن عبد الله ص برآن وصف و برآن نوع ظهور بوده و امروز براین وصف و بر این نوع ظهور است و تا آنکه کسی ناظر به نقطه حقیقت نشود ادراک بعث کلشیئ را در نفس واحده نتواند کرد اگرچه هر ذی روحی اگر تفکر نماید بتواند آنچه مکلف است از اعتقاد بعث اخذ کند تا یوم ظهور من یظهره الله که هرکس بسوی او راجع شد بعث او در علیین و در ظلّ شجره اثبات می گردد و الاّ بعث آن در دون علیین و داخل شجره نفی می گردد و اگر شیئ به اسم ذکر بعث او نشود همینقدر که می فرماید مبعوث کردیم کلّ شیئ را کلّ مبعوث می گردند در امکنه خود در ظلّ نقطه واحده اگر در علییّن است به شجره اثبات و اگر در دون آنست به شجره نفی و لایغرب من علم الله من شیئ لا فی السموات و لافی الأرض و لاما بینهما یبعث کلّ شیئ بأمره انّه کان علی کلّ شیئ قدیرا و بعث هیچ نفسی از نفس میّت نمی شود که از قبر ترابی بیرون آید بلکه بعث کلّ از نفس احیاء آن زمان می گردد اگر از علییّن است از مؤمنین واگر از دون علییّن است از دون آن و مردّی نیست از برای بعث هر شیئ در یوم قیامت نزد خداوند عزّ و جلّ اذ اِنّ الله یبدء ذلک الخلق ثم یعیده وقدر خلق کلّ شیئ ثم یبعثه والله علی کلّ شیئ قدیر

الباب الثانی والعشر من الواحد الثانی

فی بیان الصراط و انّه حقّ

ملخص این باب آنکه مراد از صراط در هر زمانی ظهور الله و امر او بوده هر کس مستقر بوده بر صراط حق بوده و الّا بر دون صراط و مَثَل صراط مثل ظهور نقطه بیان بود که از برای اشخاصی که ایمان به او آورده از سموات و ارض اوسع بل از سماء مقبولات و ارض قابلیات اجلی تر و ممرّین بر این صراط که آیات بیان باشد به درجات بوده بعضی در نزد استماع گفتند بلی و ربّنا هذا هو الحق من عندالله لاریب فیه تنزیل من ربّ العالمین ایشان از صراط گذشته اقرب از وصل به نفس وصل و بعضی بدون استماع کلمات به نظر بر او ایمان آورده و ایشان از صراط گذشته اقرب از کاف کن به نون آن و بعضی آیات الله را شنیده و بقدر ما یطلق علیه اسم الشیئ تأمل نموده ایشان بر صراط حیران مانده دویست و دو هزار سال بلکه این از جهت ذکر حدی است که در مقام طلوع شمس ربوبیّت واقف شده و الّا ایّام و سنین و شهور منقطع است از واقف زیرا که اوّلی از برای ظهور الله نبوده که محدود بحدّ شود و کلّ مظاهر ظهور راجع می شود امروز به نقطه بیان اینست که در عالم لاحدّ متأمل تأمّل نموده و مسیر از عالم لاحد اقرب از لمح بصر گذشته و سیر نموده و اگر درجه بدرجه هر کس زیاده تأمل نموده بر صراط وقوف او بر صراط زیاده چه بسا اشخاصی که بر صراط می مانند الی قیامت دیگر مثل حروف کتاب الف که بر صراط کتاب قاف مانده الی الآن و حال آنکه قیامت آن گذشت و آنچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند کسی بعین فطرت کل را می بیند و از برای دون مؤمنین ادقّ از شَعر و اَحدّ از سیف است صراط زیرا که نه می توانند از حجیّت آیات قبل بیرون روند و نه اتیان به مثل نمایند و نه از بُعد نفوس خود اقرار به حق کنند این است که از برای ایشان احدّ از سیف و ادق از شَعر می گردد و از برای مؤمنین اوسع از جنّت می گردد زیرا که می گویند دین ما به قرآن ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کلّ عاجز از اتیان به آیه ای از آیات به مثل آن بودند و امروز همان شجره ای که قرآن را تکلم نمود تکلم به بیان می فرماید کلّ من

عندالله لاریب فیه تنزیل من ربّ العالمین و عجزی که کل را بود در قرآن در بیان مشاهده می شود و از برای ما قُدّر وصل کاف به نون تأملی نیست در ایمان به خداوند و آیات او و اقرار به حقیّت باب او و کلمات او چه بسا انفس که از صراط گذشته و داخل جنّت می شوند و چه بسا از انفس که در حین گذشتن به نار می افتند و چه بسا اشخاص که واقف می شوند و نمی توانند بگذرند و ممرّین ناجی هستند و منحرفین یا واقفین هردو در ظّل نار ذکر می شود ای شجرة النفی لادونها و چه بسا نفسی که از اوّل عمرالی آخر عمر عبادت خدا می کند و حینی که آیات خدا را می شنود تصدیق نمی کند و اگر تأمل کند بر صراط واقف می شود و در ظل نار حشرمی شود و اگر جحد کند داخل نار می شود و امروز محصی می خواهد که احصا کند که از صراط خالص نگذشته اند الاّ من شاء الله و کلّ به وقوف یا دون ایمان در ظلال نار حشرشده و خود خبرنشده و خداوند حکم ایشان را نازل فرمود و تا یوم قیامت ثابت می ماند آنچه خداوند نازل فرموده و ایشان هنوز به زعم خود در علّو تقوای خود متّقی هستند و خبرندارند که حکم نار در حق آنها از قبل الله شد و به همان حکم الی یوم القیمة در مقاعد خود معذّب خواهند شد اگرچه وقتی که خداوند صراط را برپا می دارد کلّ می فهمند ولی هرکس به چیزی محتجب می گردد که نزد خداوند بلاشیئیّت بوده و هست چنانچه امروز صراط الله آیات است و کلّ می توانند حجیّت آنرا بفهمند و محتجب می نمایند خود را به چیزیکه نفع نمی بخشد ایشان را سبحانک اللهم لتأخذّن ایدی الذین آمنوا بالبیان یوم القیمة بفضلک علی ان تمرّنهم علی الصراط اقرب من کلشیئ انک کنت علی کلشیئ رقیبا

الباب الثالث والعشر من الواحد الثانی

فی حقیقة المیزان و انّه حقّ

ملخص این باب آنکه از نقطه مشیت اولیه الی مالانهایة در هرظهوری میزان همان نقطه حقیقت است و اوامر مُشرقه از شمس جوداو واعلی مراتب میزان در توحید کلمه لا اله الا هو است هرکس داخل میزان نفی شد داخل در میزان نار و هرکس داخل میزان اثبات شد داخل میزان جنّت دخول نفی مُتحقّق نمی شود الاّ به ولایت ابواب نار و دخول در جنّت مُتحقق نمی شود الاّ به ولایت ابواب جنّت اگرچه کلّ نفی منتهی می شود به یک شجره وکلّ اثبات منتهی می شود به یک شجره چنانچه کسی خواهد میزان قبل را مشاهده کند نظرکند در میزان ظهور رسول الله ص از حینی که بعثت آن حضرت بوده تا امروز الی مالانهایه در کف عدل او به نار رفته و الی مالانهایة در کف فضل او به جنّت رفته و امروز میزان بیان است هرکس منحرف از او نیست در جنّت و در میزان فضل و الاّ در کف عدل و در نار زیرا که مبدء خلق نار و جنّت هردو از نقطه حقیقت مُتحقّق می گردد حکم بر مقبل می کند خلق نور می شود و حکم بر غیر مقبل که می کند خلق نار می گردد و خداوند خالق نار و نور است به مشیّت که آن نقطه باشد و مالک عدل و فضل است به عدل وفضلی که از این شجره ظاهر می گردد زیرا که اگر در شجره نقطه قرآن حکم به ولایت امیرالمؤمنین ع نشده بود خلق جنّت متحقق نمی شد و همین قِسم در ظل اگر نازل نفرموده بود که کسی که تّبَع من نیست بر حق نیست خلق نار مُتحقق نمی شد حال آنچه شئون خیراست بقول او راجع به شجره اثبات می گردد و آنچه شئون دون خیراست راجع به شجره نفی می گردد و حقیقت میزان در حقیقت اولیه شجره اولی است الی مالانهایة اطلاقات در ظل آن در علم الله گذشته مثلا اگر امروز نفسی به حکم رسول الله ص من قبل عمل نماید شائی از شئون آن میزان است و کسی که دون آن را بگوید در کف عدل میزان است و از ظهور بیان کل شیئ در ظل نقطه اولیه مبعوث شدند هرکس مُقبل شد در کف فضل و اثبات ثابت می گردد و هرکس قدر سرجُوی منحرف در کف عدل فانی می گردد الی

یوم من یظهره الله که او است میزان و امر او است میزان و احوال او است میزان و کلمات او است میزان و دلالات او است میزان مایُنسب الی المیزان میزان اذا تَحقّقَ النسبته فی الکتاب و الّا علیٰ قدر مایقطع النسبته یقطع الحکم الی حین یرفع کلّ النسبته و یبقی النفی فی النار و انّا کلّ لَنستعیذنَّ بالله الواحد النوار عن ذکر کلّ نار و لا امرَ الّا من عند الله الواحد الفطار

الباب الرابع والعشر من الواحد الثانی

فی بیان الحساب

ملخص این باب آنکه حساب کل به ید الله هست و غیرالله مقتدر بر حساب کل نیست و خداوند عالم حساب می فرماید کلّ شیئ را به آنچه حساب می فرماید شجره حقیقت در هر زمان به ظهور او و در حین بطون او حساب می فرماید کلّ را ولی حکم ظاهر نمی گردد الّا در حین ظهور و حساب می فرماید کلّ را در یوم قیامت به یک کلمه واحده چنانچه در این قیامت کلّ خلق را حساب فرمود به یک کلمه و آن این است انی انا الله لا اله الّا انا ربّ کلشیئ هرکس تأمل نمود در نار نفی به عدل حساب کرده شد و هرکس تصدیق کرد به نور اثبات به فضل حساب کرده شد زیرا که کلّ ما علی الأرض نفوس مُستدرکه از ایشان راجع می شود به نفوس مؤمنه به قرآن زیرا که غیرآنها در قیامت رسول خدا ص حساب کرده شده و فانی گشتند فنای ایمانی نه جسدی و الّا کلّ ارض از اجساد ایشان پُر است و نفوس مؤمنه به قرآن هیچ حجتی نزد ایشان بر صحّت دین ایشان اقوی از کتاب الله نبوده و از این جهت خداوند شجره حقیقت را ظاهر فرمود به آن حجّت که دین این نفوس مؤمنه به آن ثابت بود و این کلمه که حساب کلّ به آن شد و الی یوم القیمة می شود به همان لسان آیات قرآنیه که لسان عربی است و افصح از کلّ السن است نازل فرمود و اکثر به عدل حساب کرده شده و در نار نفی لاشیئ گشته و نفوسی که اقرار به توحید خداوند نموده در این کلمه به فضل حساب کرده شده و جزا داده شدند به

احسن جزا به آیاتیکه الی یوم القیمة باقی است وکلّ خیر در همین آیات نازل شده و الی یوم القیمة به ایشان می رسد زیرا که هیچ آیه ای خداوند نازل نفرموده الاّ ارواح متعلقه به آن در ظل آن هستند و راجع به آن نفوسی که خداوند در جزای ایشان این آیات را نازل فرموده می گردند در طول لَیْل اَلْیَل که مابین الظهورین است و اگر نفسی گوید که ما یقین نکردیم که این کلمه قول خدا است جواب گفته می شود که همین کلمه بعینه ها در قرآن نازل شده و قبل از شجره طور به مثل آنکه خداوند در قرآن نازل فرموده ذکر شده به آنچه از قول رسول الله ص که این کلمه را تلاوت فرموده ویقین نمودید که از قبل الله هست به همان حجّت اینجا اثبات به یقین می شود زیرا که اگر در آنجا می گفتند که ما علی الأرض از اتیان به او عاجز هستند در اینجا هم اولوالعلم مشاهده این امر را نموده و می نمایند به چه حجّت یقین کرده که این کلام خداوند نیست اگر به اتیان نفسی گو اتیان او واز شجره حقیقت اگر کاتبی بتواند نوشت در یک روز دو الف می نویسد و الاّ به قدریکه بتواند مثل این نوع آیات که شبهه از برای اولوالافئده نیست که من قِبَل الله است زیرا که بنفسها شهادت می دهد که کلام الله است و بشر مثل او تنطق نتواند نمود و اون کلام نفس مشیّت است که کلام الله باشد زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحد بوده و هست وکلام در مقام خلق و ابداع است و چون که در مشیّت دیده نمی شود الاّ الله از این جهت است که این کلام منسوب الی الله می گردد زیرا که غیرالله مقتدر بر مثل او نیست و کسی که با این شجره بوده یا خواهد بود تمیز داده که این کلام بر محض فطرت او است و نزد او اسهل تر و اقرب است حین تکلم از شئون مناجات و خطب وعلم وشئون فارسیّه زیرا که این است کلام کینونیّت او که دلالت نمی کند الاّ بر خداوند وحده از این جهت است که آیات الله گفته می شود وکلام الله ذکر می شود زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده و حالت تکلم و قبل از تکلم یا بعد از تکلم شئون ثلاثه صفت مشیّت اولیّه است و

خداوند اجل و اعظم است از اینکه مُتّصف به این صفت گردد و منعوت به این هندسه و به هر حجّتی که در مثل این کلمه کلّ در قرآن مُحتج می شوند در بیان هم مُحتج می شوند این است که مردم از حساب خداوند باک نداشته که از اوّل عمر تا آخر عمر قلم لاشيئ گرفته شود بر ایشان چقدر نفس خائف است در این محاسبات دنیویّه که مقدار آن مقدار دنیا است نه دین ولی در جائی که مقدار در دین است و توحید و اعمال او مقبول نمی گردد و راجع به فنای ابدی می گردد متذکر نمی شود و حال آنکه اولوالافئده کلّ ما علی الارض را می دهند که در یوم قیامت شجره حقیقت در باره ایشان کلمه بلی بفرماید لا لا زیرا که حساب به این دو کلمه کرده می شود و حمد مر خدا را که امروز نفس بصیری نیست که عظمت یوم حساب را مشاهده نماید چه نفوس مُحتجبه از محاسبات دنیویّه ترسیده که راجع می شود به اینکه خداوند دوست نمی دارد که کسی در ذِمّه او حق کسی باشد و اینقدر اهتمام کلی می نمایند در اینکه شغل الذّمه نفسی نگردد ولی غافلند از نفس خود و آنچه از برای او خلق شده اند که هزار و دویست و هفتاد سال در قرآن عمل نمایند و یوم جزا و حساب قلم لاشيئ بر دور ایشان کشیده شود این است که از برای مردم شعور ایمانی نیست که اگر شعور ایمانی می بود ما علی الارض را می دادند که حساب ایشان به فضل کرده شود نه عدل زیرا که به عدل در نار الی یوم القیمة معذب می گردند و به فضل الی یوم القیمة در جنّت متنعم می گردند و سنه سبع از ظهور من یظهره الله سنه حساب است اگر چه خواهد شهر سبع قرار می دهد و الّا اسبوع سبع و الّا ایام سبع یفعل ما یشاء و یحکم مایرید لایسئل عما یفعل و کلّ بما اکتسبت ایدیهم یسئلون

الباب الخامس و العشر من الواحد الثانی

فی بیان الکتاب و انّه حق

ملخص این باب آنکه مراد از کتاب آن چیزیست که از قِبل نقطهٔ حقیقت ظاهرشود زیرا که
ازبرای ذات ازل لم یزل ولایزال تبدیلی وتغییری نیست بلکه کتاب نقطه بیان کتابی است
که مدل علی الله است زیرا که غیرالله قادر برآن کتاب نیست وآن ازیک حرف گرفته الی
مالانهایه ذکرمی شود چه آنچه ازنقطه حقیقت منتشرگردد ذکرکتاب می شود وآنچه من یظهرالله کتاب به
خط خود نویسد کتابی است که به خطّ الله نوشته شده زیرا که منسوب الی الله بوده و هست زیرا که
کتاب اوحق است ای ارواح متعلّقه به کلمه حق در کلماتی که نازل می فرماید از هرشأن که باشد
سواء آنکه آیات باشد که ماء غیرآسن رضوان است ومناجات که لَبَن لم یتغیّر وتفاسیرآیات که
خَمر حُمر واَجوبه تفاسیرمناجات که عسل مصفّی است درکتاب الله هست وشئون فارسیه بعینه مثل
شئون آیات است زیرا که کل از بحرحقیقت جاری می گردد واگرکسی درکلمات فارسی بعین
فوآد نظرکند فَصاحت آیات رابعینها مشاهده می نماید ویقین می کندکه غیرالله قادر براین نوع کلام
نبوده و نیست ولی چه بسا اشخاصی که اقرار کردند براینکه کتاب حقّ است ولی ازمحقّق حقّ
محتجب مانده وچه بساکه نقطه حقیقت که کتاب اوکتاب الله هست بل اعزّاست کتاب اواز
کلشئ بل یک حرف ازکتاب اواعزّاست ازکلشئ ازاستکبار مردم خائف از ایشان می شود
که کتاب خود را برایشان نازل فرماید واز نارنجات یابند و داخل جنت شوند وچه بسا از ملاحظه
عُلوّفضل ورحمت خود نازل می فرماید ولی برآن کسی که نازل می شود ملتفت نمی شود بلکه قلم حیا
می کند که ذکرکند وحال آنکه شب و روزمی خوانده اللهم اعطنی کتابی بیمینی حال که خداوند عطا
فرمود نمی گیرد بلکه مُعطی را که رسولی است از رسولان او اگربتواند ازآنچه قلم حیا می کند درحق او
مرتکب می شود وحال آنکه کتاب کتاب خدای اوبوده ورسول رسول او و ازعُلوّفضل و جود
براونازل فرموده به شأنی که بتواند که یقین کند که کتاب الله است وغیراو قادر برمثل اون

نیست چنانچه دین کل امروز به آیات قرآن محقّق است و به نهج آیات او شجره حقیقت بر کل نازل فرموده وکسی مطلع نشد و حال آنکه کل اقرار کرده و می کنند بر اینکه کتاب حق است و در نزد هرظهوری از ظهور شجره حقیقت مؤمنین به او و کتاب او از قبل به ظهور او و کتاب او از بعد ممتحن می شوند به حیثیتی که نمی ماند الّا مؤمن خالص و او اعزّ از کبریت احمراست چنانچه نفوسی که به عیسی بن مریم وکتاب او ایمان آوردند اگرشناخته بودند که ظهور محمّد ص بعینه همان ظهور بوده به نحو اشرف درآخرت وکتاب او همان انجیل بوده به نحو اشرف احدی ازنصاری از دین خود برگشته وکل به رسول الله ایمان آورده و به کتاب او تصدیق نموده وهمین قِسم اگر مؤمنین به رسول الله ص وکتاب او یقین کنند که ظهور قائم ع وبیان همان ظهور رسول الله ص هست به نحو اشرف درآخرت و این کتاب بعینه همان فرقان است که به نحو اشرف نازل شده درآخرت احدی از مؤمنین به قرآن خارج از دین خود نشده و اَقرب از لَمح بَصَر ایمان آورده و تصدیق بیان نموده وحال آنکه عدم یقین ایشان عندالله مردود است بلکه آنچه مایحقّق به الیقین است ازبرای ایشان شده زیرا که اگر تفکر نمایند در حجتی که به او دین اسلام ثابت شده مشاهده می نمایند بعینه همان حجّت را به نحو اشرف وهمینقدر که تصدیق ویقین نمی کنند علامت این است که کینونیّات ایشان ازشجره نفی بوده وراجع به او می شود وایمانهای ایشان واعمالی که کرده اند در دین اسلام مُستودع بوده نه مستقر و به قدر خردلی نفع به ایشان نمی بخشد اگر اعمال حروف کتاب الف امروز نفع به ایشان می بخشد اعمال آنهاهم نفع می بخشد اگرچه به آنچه مانزل الله بوده بلاتغییرحرفی عمل کنند چنانچه این مطلب را اکثرمجتهدین و مفتیّن راجع به انفس خود نموده وعمل بقول میّت را بعد از موت او جایز ندانسته اگرچه حقّ واقع عندالله ظاهر است و راجع می شود به شجره بیان وهمان حکم که از آن مَطلع ظاهرگشته جاری است درکل

مدارک مجتهدین و مفتیّن وهرکس در حکم غیرالله نمی بیند مصاب بوده و هست اگرچه مُختلفین باشد چون راجع الی الله می گردد مقبول می شود اگرچه اختلاف نبوده و نیست در آنچه نازل در بیان شده من عندالله زیرا که هرحکمی در مقام خود صدق است و اختلاف وقتی است که در مورد خاص شود اگرچه آنوقت هم به تعدّد امکنه و ساعات و اقترانات و دلالات اگر مختلف شود مختلف می گردد ولم یزل الله فی شان بدیع و خلق جدید و حکم حدیث اگر آنچه از نقطه حقیقت الی امروز ظاهر شده کل من عندالله بوده و هست وحال آنکه به ظاهر در هر شریعتی اختلافات مالانهایه در بین اهل آن ذکر می شود ومحقّق است که آنچه من عندالله است در او اختلافی نیست به انبساط بصر سراین نکته ظاهراست زیراکه مَثل احکامات مثل خلق کینونیّات است لم یزل در تجدّد و حدوث است و اقل از طرف بصر در مورد امر خلق بدیع و شأن حدیث ظاهر می گردد ولی در نظر خلق از ظهور الی ظهور است زیرا که در بطون راجع می شود به آنچه در ظهور ظاهر شده اگرچه حقیقت باطنیه مُمدّ است کلشیئ را در حین بطون خود ولی به آنچه در حین ظهور مَدد فرموده زیرا که غیرآن از برای نفسی یقین حاصل نمی گردد الا من شاء الله انه علام قدیر

الباب السادس والعشر من الواحد الثانی

فی بیان اِنّ الجنة حقّ

ملخص این باب آنکه تا امروز کسی غیر از مظاهریکه خداوند مخصوص به خود فرموده کسی نه جنت را فهمیده و نه نار را وآنچه متعلق به ذکر جنت است در این عالم که مبدء کل عوالم ومنتهی الیه کل عوالم است که کلّ در مقام عرش حقیقت باشد که اوّل متجلّی به تجلّی او است چنانچه در دعای عرفه این مطلب ذکر شده یا من استوی برحمانیّته علی العرش فصار العرش غیباً فی ذاته کما صارت العوالم غیباً فی عرشه و در قرآن در نزد اهل بیان مظهر رحمانیّت به حقیقت اوّلیه منحصر است به امیرالمؤمنین

زیرا که آنچه در کلّ عوالم است مبدء او از او شده و رجع او بسوی او می شود مثلا ازیوم آدم تا امروز نزد هر ظهور حقیقتی به اوّل من آمن به او فتح ابواب به حق و دون آن شده تا آنکه جوهر کل حق منتهی می شود به این ظهور و دون آن مُتحقّق می شود به این ظهور چنانچه اگر کسی به جوهر نظر کند می بیند که کل عوالم مبدء آنها در مقام اراده بوده که او به مشیّت موجود می گردد و او به نفسها و اواست محیط بر کل عوالم به احاطه رتبه کینونیتی زیرا که هر صاحب رتبه در این بیان صاحب رتبه باشد اقرار به عُلُوّ رتبه او در نفس خود می کند زیرا که عالم انفس طبق عالم آفاق است مثلا در آفاق که ظاهر شد ظهور محمّد ص به اینکه اوّل خلق است در انفس کلّ مؤمنین به او موقن می شوند که او اول خلق بوده و هست بعد از اینکه این مطلب محقق گشته شبهه ای از برای هیچ نفسی نباشد که در علم الله هیچ جنتی از ظهور الله در نقطه مشیّت اعظم تر نبوده و نیست چنانچه از هر ظهوری به ظهوری جنّت اون ظهور بوده درآن ظهور تا آنکه کلّ ظهورات منتهی شد به نقطه قرآن از حین بعثت هیچ جنتی در علم خدا ازآن نفس ممتنعه اعظم تر نبوده درآن ظهور زیرا که در انفس مثل این است امروز بعد از خداوند کسی مابین خود و او اعظم از رسول خدا نمی داند و تحقق این آیه در انفس ظاهر نشد الاّ به ظهور آن نفس اولیه و بعد هیچ جنّتی در علم خدا اعظم تر از امیرالمؤمنین ع نبوده چنانچه در انفس بعد از رسول خدا کسی نظر نمی کند الاّ به او و همین قسم درجه به درجه مراتب ابواب جنّت مُتعدّد می گردد تا به حروف واحد منتهی می شود مثلا در ظهور جنّت خامس هیچ جنّتی بعد از جنّات سابقه برآن در حین آخر حیات او اعظم تر نبود که آنوقت وحید بوده در ارض طف و سکان جنّت آنوقت علی بن الحسین ع و اُسرا بوده و همین قسم مشاهده کن کلّ جنّات را تا به حرف میم منتهی شود و بعد راجع می گردد به نقطه و از حین ظهور این امر به تع تاسعه دقیقه آن و آنچه احصا توان نمود اوّل ظهور جنّت نقطه فرقان بوده در آخرت او که جنّت بیان باشد در اولای او آن حین در علم

خدا جنّتی اعظم تر از او نبوده و الی یوم ظهور من یظهره الله جنّتی از اون اعظم تر نیست وحین ظهور او مبدل می شود جنت اولای نقطه بیان به جنّت اُخرای او و بعد از آن جنّت جنّات حروف حی که نفوس مؤمنه قبل کل انفس باشند اعظم جنّات است ومنتهی می شود آخر ظهور به جنّت سین نه اینست که در حین هر ظهوری جنّت قبل در مقرّ خود نباشد مثلا در حین ظهور جنّت سین جنّت باء بر عرش خود هست وهمین قسم است حکم کلّ اَحرُف و خداوند از برای هر جنّتی که ظهور مشیت به نفسها باشد نوزده باب قرار فرموده چنانچه در این ظهور که این حکم مرتفع شده دلیل است که در هر ظهور مشیت این قسم بوده چنانچه در قرآن کل راجع می شوند به ابواب و ابواب به اهل بیت واهل بیت به رسول خدا و رسول خدا به خداوند عزّ وجل اینست که اسم رابع مُمِدّ است من الله به اسم ثالث و اسم ثالث به اسم ثانی و اسم ثانی به اسم اوّل که نفس اسم باشد وکسی که اوّل داخل این جنّت شد روح القدس بود که قبل کل ارواح به لقاء الله فائز گردیده و اقرار به وحدانیت او نمود چنانچه هیچ جوهر حظّی در امکان متصور نیست که اعزّ والذ از توحید خدا بوده باشد و تسبیح و تقدیس او چنانچه آن نفسی که در این عالم به منتهی مأیول خود فائز گردد و در سبیل حقّ منتهای لذّت او ادای شکر خدا است او را بر نعمتی که به او عطا فرموده مثلاً عبدی را خداوند به درجه بابیّت یا امامت یا نبوت فائز گرداند غایت ثمره لذّت او ادای شکر خدا است که می گوید حمد خدایی را که مرا به این نعمت فائز گردانیده وهمین قسم در شئون ظاهریه هر بنده ای را که خداوند بر کرسی سلطنت جا دهد منتهای لذّت او در وقتی است که نظر به خدای خود می کند و می گوید حمد مر او را که مرا به این عطیّه مفتخر فرموده و این است که کل لذّات راجع می شود به رکن ثانی که محل حمد باشد همین قسم که کینونیات راجع به آن محل اقدس می گردد الفاظ هم بما هی علیها راجع می گردد و این است که در نزد اولوالافئده ثمره آخر در اول ظاهر زیرا که آن

حمدی که بعد از ظهور مواهب الهیّه ظاهر گردد اِذن به آن نوع حمد از مصدر عزّت از برای حامد
شده این است که روح اول در حین دخول در جنّت اوّلیه به آنچه ممکن است در امکان از هر
فیضی رسیده چنانچه ثمره کل را بیان نموده که راجع به کلمه حمد می گردد که آن نفس حامل همان روح
باشد و آنچه منشعب گردد از او منشعب می گردد از ظهورات جنتیّه از جوهر عرفان گرفته تا به ظاهر
جسد منتهی شود حتی لباس حریر به او پوشیده می شود و آنچه مایتلذذ در جنّت هست به او متلذذ می
شود و او بنفسه متلذذ نمی شود الا به مُجلیِ خود که محل نقطه باشد و او کاف مُستدیره است که لم یزل و
لایزال برحول نفس خود حرکت می نماید و نیست از برای او نه اولی و نه آخری و نه منتهائی و نه
غایتی چنانچه هرکس داخل در جنّت فرقان شد آنچه مشاهده نعمت کند می بیند که از سماء جود
رسول الله ص بوده حتی آنکه اگر موروثی دانه یاقوتی ارث برد نیست الاّ به عطیّه آن حقیقت اولیه که حکم
فرموده به آن و اگر حکم برغیر آن کرده بود که غیر آن نفس که الآن ارث می برد برد کی می توانست
که بگوید لم او بم این است که کل وجود از نقطه وجود خود الی منتهای صعود خود آنچه دارند از عطیّه او
است که عطیّة الله هست هیچ شیئ شیئیت ندارد الاّ به فضل و جود او مثلاً اگر در این جنّت کسی
لباس حریر پوشد نیست مگر محض عطای او چنانچه قبل مُقتدر بر پوشیدن بود و نمی توانست
اینست که اگر کسی چشم فواد خود را باز نماید نمی بیند کل وجود را الاّ کفی از جود او و آنچه که در
جنّت فرقان داخل شدند کل در ظل باب اوّلیه که رسول الله باشد مستظلّند و ابواب دیگر جنّت
در قبضه این باب است بلکه او اینها را فتح فرموده به جود خود مثلاً هرکس در حق حرف آخر عروج
نماید به منتهای عروج و ظاهر شود از برای جسد او آنچه که فوق آن متصوّر نیست در این عالم نیست
الاّ از اذن آن که فرموده این است یکی از ابواب جنّت و هدایت من چنانچه آنچه به ظاهر در
جنّت تربت امام ثامن ظاهر شده نیست الاّ به آنچه رسول خدا ص فرموده که او است وصی ثامن

من اگرچه الآن نزد تربت او این نوع ظهورات نیست ولی کلّ این ظهورات نبوده و نیست الّا در قبضهٔ جود او و کف قدرت او و در ظلّ هر بابی از ابواب جنّت ابواب مالانهایه بوده وهست چنانچه هر نفسی که در ولایت یکی از ابواب جنّت آمده بنفسه جنّتی است از برای او در رتبه خود و الی مالانهایه این سرّ ظاهر بوده و جاری است وآنچه امروز لذّت متصوّر است در این جنّت است واز جنّت قبل کلّ لذّت قطع شده چنانچه حین ظهور رسول الله ص کلّ لذّت از جنّت انجیلیّه قطع شد زیرا که کل جنّت در توحید خدا و عرفان و رضای او و طاعت مظاهر امر او است بعد از آنکه منقطع باشد نفسی از آن چه جنّتی است اگرچه در عمر خود به منتهای لذّت ممکنه متنعّم گردد که آخر راجع به نار فنا می گردد و اگر در کینونیّات حروف انجیلیه آیتی از حق باشد که منتهی الیه لذّت است اگرچه در ظهور عیسی بوده ولی امروز آن آیه مرتفع شده و او به گمان بقا است که تا حال صبر نموده چنانچه اگر کل حروف انجیلیّه به یقین بدانند که ظهور رسول الله ص همان ظهور عیسی بوده به نحو اشرف احدی از حروف انجیلیّه در انجیل خود باقی نخواهد ماند و در آن جنّت متلذّذ نخواهد شد و همین قسم بعد از فرقان که اگر امروز گمان لذتی می کند حقیقت ندارد زیرا که اگر مابین خود و خدا عملی می کند لله و گمان تلذّذی می برد عندالله از برای دون آن کرده و به همان گمانیکه حروف الفیّه مانده آنها هم مانده اند زیرا که مرآت الله طالع شد در جنّت دیگر این است که کل لذّت منقطع است الّا لمن عَرف الله وَحده وآمن به و عَرف حجّته وآمن به و عَرف کِتابَهُ و آمن به وعَرف ماَنُزِّلَ فی کتابه و آمن به و همین قِسم اهل این جنّت دراین جنّت متلذّذ هستند الی اول ظهور من یظهره الله قَسم به ذات الهی که از برای ایشان در حین ظهور ایشان هیچ جنّتی اعظم تر از ایمان به او و طاعت او نیست وکلّ لذّت از اهل بیان منقطع می گردد طوبی لِمن یَدخُلُ فی ظِلّه و یستلذُّ بذکره فانّه یبقی بِبقائه الی کَرَّةِ الاُخری و اذا لو آمن به و یستلذُّ بذکره یُدرک کَرَّة اُخری

بعد الاُخری و لاغایة له ولامنتهیٰ و اِنْ بَقیَ فی ظهور فینقطع الایمان واللذّة عنه حین ظهوره وصیّت می کنم کل اهل بیان را که اگر در حین ظهور من یظهره الله کل موفق به آن جنّت اعظم و لقای اکبر گردید طوبی لکم ثُم طوبی لکم ثم طوبی لکم و الاّ اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده به آیات قبل از عدد اسم الله الاَغیَث که کل داخل شوید و اگر نشده و بعد د اسم الله المُستغاث منتهی شده وشنیده اید که نقطه ظاهر شده وکل یقین نکرده اید رحم بر انفس خود کرده وکل به کلیّه در ظلّ اون نقطه ظاهره که کل داخل نشده اید مستظل گردید و اگر بشنوید ظاهر شده صاحب نفسی به آیات و اولوا العلم آن زمان تصدیق او ننموده نه معروفین از اولوا العلم بلکه مُدقّقین نظر به مثل این زمان که آنها محتجب مانده و مدققین نظر و صاحبان منظر اگرچه بر لباس فقر و مسکنت بوده سِبقت به دخول جنّت گرفته ولباس حریر پوشیده و ایشان هنوز در حکم قبل باقی مانده تأمّل نکرده وکل داخل شوید در ظل ظلال او که او است اوّل و آخر و او است ظاهر و باطن و اگر نشنیدید در تضرّع و ابتهال برآمده که فضل خدا الی مستغاث از شما مقطوع نگشته واگر شنیدید الی مستغاث که ظاهر گشته من هو محبوبی و محبوبکم ولیکی و ملیکم فاذا لاتصبرنّ قدرَ مایتنفّس نفس ولتد خُلُنّ کلکم اجمعون فی ظلّ الله و لاتقولُنَّ لم و بم فاِنَّ هذا من اعظم امری ایاکم لاُ خلِّصنّکم عن نار بُعدُکم بما قد اذِنْتُ لکم بهذا اَنْ یا اهل البیان کلٌ تشکرون که اگر نفسی به قدر تنفّسی صبر بعد از دو هزار و یکسال نماید بلا شبهه در دین بیان نیست و داخل نار است الا آنکه ظهور الله ظاهر نشود که آنوقت کل مکلف به ابتهال و تضرّع هستید نه این است که به مثل یهود مانده که عیسی ع بیاید و نه به مثل نصاری که محمّد ص بیاید و بمانید و نه به مثل امت محمّد ص که قائم آل محمد ص ظاهر شود و بمانید و اِنْ یرضیٰ فوآدی بأَنْ یبقی من البیان من اَحد لاَقولن جائت نقطة البیان فی اُخریها وانتم علی ما انتم علیه لَباقون قَسم به من یظهره الله که هیچ قَسمی در علم خدا از اون اعظم تر نبوده و نیست که اگر ظاهر شود و احدی در بیان باقی ماند

کل نقمت بیان از برای اوهست بِضِعف زیراکه امروز نقمت فرقانیه ازبرای اشخاصی که داخل دربیان نشده مُضاعف است چنانچه نقمت انجیلیّه از برای اشخاصی که داخل درقرآن نشده بودند بوده ونقمت قرآنیه هم درحق ایشان مضاعف شده واگرچنین نفسی باشدابداً داخل دربیان نبوده و درظل شجرهٔ ذات حروف سبع داخل نشده چنانچه اگرکسی ازحروف قرآن ماند که درظل بیان داخل نشود داخل قرآن نگشته و درظل شجرهٔ محمّدیه مستظلّ نشده و الّا تخَلُّف از ظهور اشرف او در آخرت نمی کرد وهمین قِسم در انجیل گفته می شودکه اگرنفسی مؤمن به عیسی بود لابد ایمان به محمّد ص می آورد وهمینقدر که نیاورد دلیل است که ایمان به انجیل وعیسی نداشته چنانچه اگرامروز کسی دراَحادیث فتنه وامتحان نظر نماید مشاهده می نماید که چقدر اولیای حق از برای نجات این خلق دریوم ظهور اهتمام فرموده چنانچه مُدقّقین نظردرکتاب خود ذکرنموده که ظهورحضرت ع ظهور حقیقت مسؤل عنها است که درحدیث کُمیل مذکوراست ولی یَهدی الله مَن یشاء و یُدخل الجنة مَن یُرید اینست حقیقت جنّت درعالم حیات وبعد ازموت لایعلم الاالله هنالک ما لاعین رأت ولا اذن سَمعت و لاخطر علی قلب بشر قد خلق الله فیها من کل ماکل عنه من فضله سائلون و اگر ابحرسموات مداد گردد وکل اشیاء قلم وکل ذی روح کاتب هرآینه شیئی از اشیاء جنّت بعد از موت را نتوانند درک نمود و مدارآن مدار همین جنّتی است که در حیات عبد ذکرشد اگر در این حیات داخل درجنّت ظهورالله گشته داخل درجنّت آخرت هم بعد از موت خواهدشد و الّا داخل نارخواهدشد حین ماقبض اعوذبالله عن ذلک مارأیت فی تِلک الجنة الّا الله ولا فیها الّا ایّاه ولا من قبلها الّا ایّاه ولامن بعدها الّا ایّاه ولامن فوقها الّا ایاه ولامن دونها الّا ایاه لَهُ الخلق والامر من قبل ومن بعد لاآله الاهوالحی المهیمن القیّوم وچه بسانفسی درظهوری ازاعلی عُلُوّ اهل جنّت است وحین ظهور بعد از ادنی دنوّ اهل نارمی گردد پناه برده بخدا واِعتصام ورزیده به حبل نقطه

بیان در اولیٰ و اُخریٰ او که اوست غنی از اینکه کسی ایمان به او آورد یا داخل در جنت او شود بل کل اگر نشوند در نار می روند و الاّ خود در جنّت فائز می گردند این است که اگر نفسی نفسی را هدایت نماید بهتر است از برای او از اینکه مالک شود ما علی الارض کلاً را زیرا که اگر هدایت نمود آن نفس را تا آنکه آن نفس در ظلّ شجرهٔ توحید است رحمت خداوند به هر دو می رسد و الاّ تملّک ما علی الارض در حین موت از او مُنقطع می گردد ولی سَبیل هدایت از روی حُبّ و رأفت بوده نه شدّت وسطوت هذا سُنة الله مِن قبل و من بعد یُدخل مَن یشاء فی رحمته انهٌ ولی کریم وهیچ جنّتی اعظم تراز برای هیچ نفسی نیست که در حین ظهورالله ادراک نماید او را و آیات او را بشنود و ایمان آورد و به لقاء او که لقاء الله است فائز گردد و در رضای او که بَحر مُحیط بر رضوان است سیر نماید و به آلاء جنّت فردانیّت متلذّذ گردد و حمد خدا را که کل امروز از این جنّت مُحتجب و به آنچه حین قبض روح از ایشان منقطع و داخل در نار می کند متلذّذ و از برای آنچه خلق از برای او شده مُحتجب و کاش محتجب بوده و مُضاد نبوده و کاش مُضاد بوده و آنچه که لایق بر شجرهٔ حقیقت نبوده بالنّسبه به او در حق او ظاهر نکرده کل به او مؤمن و او را در جبل نموده وکل به او مُعزّز و او را تنها گذاشته و هیچ ناری ازبرای عالمین از نفس عمل اَشدّ تر نبوده و نیست چنانچه از برای مؤمنین هیچ جنّتی از برای ایشان از نفس ایمان عظیم تر نبوده و نیست و مامِن اله الاّ الله ذلک اله الجنّة و ربّها و مالکها و ملیکها و سلطانها مافیها یبقی بامرهِ و انه لغنی عمّا فیها و علیها ولکن مافیها یتلذّذون بلقائهٔ حین ظهوره ثم بلقائهٔ حین بطونه من حَیث هُم لا یعلمون کل من فیها لیسبّحون بحمده فی کلّ حین وقبل حین و بعد حین و لیوحّدون الله ربّهم بذکره فی کلّ شأن و قبل شأن و بعد شأن لَن یدخل فیها من نفس الاّ و انّها لَتقول من عندِ ربها انّنی انا الله لااله الاّ انا العزیز المحبوب وانّنی انا الله لا اله الاّ انا المُهیمن القیّوم وانّی انا الله لااله الاّ انا لَربّ ملیک وانّی انا الله لا اله الاّ انا لحقّ

مَنیع وانّی انا الله لا اله الّا انا ربّ کلّشیئ رب الکرسی المَنیع   وکلّشیئ راجع می شود به هیکل انسانی
سواء کان من ذکر او اُنثی و اگر آن نفس در جنّت است کلّ آنچه در مُلک او است در جنّت
اگر چه شیئ باشد که لیس کمثله شیئ در صُقع خود نباشد زیرا که آنچه از مشیّت متجلّی می گردد بر صورت
نفس خود است در حد خود که اگر مُعرّی شود باقی نمی ماند در صورت فوآدی او الاّ هیکل انسانی و از
این است که کلّ شیئ طلب می کنند از خداوند که در ظلّ ما یُنسب الی المؤمن باشند نه دونه زیرا
که جنّت شیئ اینست که منسوب الی الله گردد و ماینسب الی المؤمن ینسب الی الله واگر راجع به
نفس دون مؤمنه گردد کلّ در نار است و از شئون آن اگر چه کل در صُقع خود لیس کمثله شیئ باشد
چنانچه این حجره که بلا ابواب است و بلا حدود معروفه امروز اعلی غُرف رضوان است که
شجره حقیقت در او مستقر است که گویا ذرّات آن همه به ندای ذکر انّنی انا الله لااله الّا انا ربّ کلّشیئ
می خوانند بر کل حجرات اگر چه مقاعد مرآتیه مُطرّزه مُذهّب باشد ولی اگر شجره حقیقت در مثل آن
حُجرات ساکن گردد آنوقت آن ذرّات مرایا می خوانند چنانچه ذرّات مرایای اعلی مقعد عمارات
صدری که درایام ارض صاد درآنجا ساکن بوده می خوانده ومی خوانند وحکم از برای هیچ شیئ
نیست الاّ آنکه راجع به آن نفس می گردد و اینست که هر مَقعدی که اهل جنّت بر او مستقر شوند به اعلی
ما یمکن وصف درامکان آنها بوده که ناظرین به طرف حقیقت مشاهده می نمایند چنانچه هیچ مقعدی
از محل شهادت کلمه خامس ادنی تر در آن روز نبوده ولی چون از جنت بوده به اعلی ما یمکن در ظلّ
او ظاهر بوده که اگر آن روز ناظری نظر می کرد می دید که لایق بوده که جُد ران او از یاقوت مرتفع
شود نه ذهب و اگر ظاهر نشده از ضعف نفوس بوده نه عدم امکان آن ارض زیرا که آن قابل
بوده و همچنین ارضی که آن روز شجره مقابل مستقر بوده اعلای از آن آنروز نبوده که اولوالافئده در آن
روز می دیدند فنای او را که گویا همان روز لاشیئ می دیدند چنانچه امروز اثری و نشانی نه از مستقر بر

آن ارض است و نه از او کذلک یُفْنِی الله النّفی ویَرفع الله الاثبات بامره انه علی کلّشیٔ قدیر و اگر برعکس مورد ظاهر شود که مقعد شجرهِ حقیقت اعلی عُلُوّ ارض گردد شبهه ای نیست که لم یزل و لایزال در ارتفاع مرتفع می گردد و در ظلّ اگرچه منتهی ارض ادنی باشد در نزول تنزل می نماید اِذ کلّشیئٍ یَرجع الی النفس الانسانیه و انها هی ترجع الی الله فی الجنة ان کانت مؤمنه بمن یظهره الله و تُرجع الی دون الحق فی النار اذا کانت محتجبة و من یتبع امری فی اسم المستغاث یدخل الجنة حیث لا مردّ له من عندالله انهُ کان علی کلّشیئٍ قدیرا

الباب السابع والعشر من الواحد الثانی

فی بیان اِنّ النـار حقّ

ملخص این باب آنکه از برای نارشئون مالانهایة بما لانهایة بوده وهست جوهر جواهر او عدم عرفان الله است که در هرظهوری به عدم عرفان ظاهر به ظهور در نفس ظهور ظاهر می گردد که می خواند کل را به هرلسانی که برآن مبعوث گردد لااله الاالله حقاً حقا لااله الاالله حقاًحقاًحقا لااله الا الله حقاً حقاًحقاًحقا لااله الاالله حقاًحقاًحقاًحقاًحقا زیراکه جوهرکلّ شیئٍ از مالایحبه الله بنفی و از مایحبه الله راجع به اثبات می گردد و این ظاهرنمی گردد الّا بما لایحبه نقطة الحقیقة فی کلّ ظهور و مایحبهُ و این جوهر درقرآن فواد اوّل است و دربیان فواد اوّل که در وقتیکه شنید شجرهِ حقیقت ظاهرشد فوادش به نارتأمل یا جحد فانی گشت اگرچه آن فواد درقبل در جنّت بود زیراکه لااله الاالله می گفت ومحمّد رسول الله ص و علی و الائمة حجج الله و ابواب الهدی اولئک هم شهداءالله و ما نزل الله فی الفرقان راحق می دانست ولی درحین احتجاب یاغفلت یاوقوف یاجحد یاانکار باطل شد آنچه که در او بود از آیات حقّه از معرفة الله واز معرفت نبی وائمه و ابواب و اقرار به آنچه حقّ است در اسلام من عندالله زیراکه کلّ اینها از شجره حقیقت طالع شده بود واین شجره بعینها

ظاهر شد و این اثمار از او بود در قبل و همین قدر که ظاهر شد وکسی قبول نکرد گویا در اول قبول نکرده زیرا که این ظهور ظهور آخرت او بوده و اعظم از ظهور اولای او بوده ازاین جهت است که اعلی سکان جنّت قبل در ادنی دنوّنار ساکن می گردند زیرا که اصل اوّل نار در صقع خود انقطاع ورزید بسوی خداوند بلکه تاحال شنیده نشده مثل او منقطعی و به وهم آنکه در نزد نفسی حقّ بوده تفویض کل امور به او نموده و حال آنکه آن ثانی اول اوّل قبل بوده ولی چون در واقع در ارض بُعد خود نازل بوده ثمری براو نمی بخشد زیرا که اگر صادق بود در نزد ظهور مُحقّق حقّ توقّف نمی نمود و به مقعد خود از لقاء الله محتجب نمی شد و اوّل ظهور نقطه بیان آنچه خیر در علم خدا بود به او به اوّل مقبل خلق شد وآنچه دون خیر بود به او به اوّل مُدبِر خلق شد که از یوم خلق کلّشیئ تا اوّل ظهور جوهر جواهر کلّ جنّت باب اوّل می شود و جوهر جواهر کل نار مُدبِر اوّل می شود و خداوند خواست که او را مقبل کند و کمال تفضّل در حقّ او نمود و الواح متعدده و رسل ممتنعه در نزد او فرستاد ولی بمالاینفعه محتجب گشته و قمیص اولیت نار را پوشیده که الآن هیچ جنّتی اعظم در علم الله نیست از نقطه باء در بیان وهیچ ناری ابعد از ظلّ این نقطه در تحت الثری نیست چنانچه آنچه راجع به او می شود از هر شیئ اشیائی است که داخل نار شده وآنچه راجع به این می شود از هر شیئ اشیائی است که داخل در جنّت شده چنانچه از قبل آنچه راجع به رسول الله می گردد داخل در جنّت شده و آنچه راجع به اوّل مَن لم یومن می گردد راجع به نار شده وشئون این نار مالانهایه است ولی کلیه ابواب در نوزده ذکر می شود و الاّ لا یعلم عِدّتُها احد الاّ الله زیرا که هر نفسی که از باب نار گرفته شود باب ناری است در حدّ خود و هر بابی که از ابواب جنّت گرفته شود باب جنّتی است در حد خود اگرچه کل مَن فی النار راجع به اوّل او می گردد وکل مَن فی النور راجع به اوّل او می گردد و هردو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و معظّمند او را و ممجّدند او را و موحّدند او را الاّ آنکه این به ظهور آخرت توحید می

کند و آن به ظهور دنیا که اوّل همین ظهور بوده وآخرت ظهور قبل او بوده اینست که آن باطل می گردد و این ثابت می ماند و آن نار می گردد و این نور می شود و آن فانی می گردد و این ثابت می ماند و آن عزیز می شود و این ذلیل و آن غنی می گردد و این فقیر تا به جائیکه دیگر ذکر از او باقی نمی ماند حتی در نفس خود او و الاّ امروز هردو لااله الاالله می گویند ولی آنچه دربیان می گویند برشأن مایحبه الله می گویند و آنچه درفرقان می گویند به شأن مالایحبه الله می گویند ومثل این در قبل هرکس درکتاب الف بود لابد توحید خدا را می کرد ولیکن در حین ظهور قاف خداوند عالم عزّ وجل دوست داشت که موحّد شود به توحید محمّد رسول الله ص نه به توحید عیسی و هرکس تابع ارادة الله شد روح ملکی در او مستقرگردید الاّ مَن اِستودع الله فیه ذلک الروح فانه یخرج وهرکس تابع نگشت نفس شین در او مستقرگردید الاّ من استودع فانّه لابد اَن یخرج و الاّ هردو عبادت می کنند خدا را این است که بعد از سجده نکردن شین اوّلیه باشئون او ناطق شد چنانچه در حدیث است قول او که آن قول در زمان محمّد ص این می شود که مرا معفو بدار یا رسول الله از اینکه اقرار بولایت امیرالمؤمنین علیه السلام کنم وجواب خداوند در آن روز جواب رسول الله هست که مطابق قول الله من حیث ارید لامن حیث تُرید باشد که دوست می دارم مُطاع گردم ازآنجا که اراده می کنم نه ازآنجائی که تو اراده می کنی چنانچه همین کلمه در بیان ظاهر و اوّل مَن اقبل جوهر جنّت و اوّل مَن اعرض جوهر نار است وکل شئون خیر به او منتهی می گردد وکل شئون دون آن به او چنانچه خداوند در قرآن کل را وصیّت به این نموده ولاتکونوا اوّل کافر به ومَن وصیت می کنم کل را اَن تکونُنّ اوّل من تؤمُنُنّ بمن یظهره الله یوم القیمة لتکونُن مبدء کل خیر فی کتاب الله فان ذلک لهوالفضل العظیم ولاُحذّرنّکم ان لا تحتجبُنّ به اوّل کل نفس لتکونُن مبدء دون خیر فان ذلک لهو العذاب العظیم واگر صاحب نظری نظر کند می بیند که کلّ خیری که در بیان ظاهر شود راجع به اوّل مَن

قال بلی می گردد که تصدیق نقطه حقیقت را نموده و اوّل خلق او در علییّن واقع شده و کلّ شئون دون خیر راجع به اوّل من قال لا می گردد و او است ناری که فوق او در بیان نیست و او جنّتی است که فوق آن در بیان نیست الی ظهور من یظهره الله که همین قسم متدلّین استدلال می نمایند و نار نار نگشته الا به عدم سجود از برای خداوند معبود که به عدم ایمان به نقطه بیان اثبات این کلمه از برای او می شود و اظهار ناریّت نکرده در نزد خود و کل الا آنکه از برای خدا کرده چنانچه از شدت احتیاط در خانه خودش بواسطه شبهه که کرده وضو نگرفته و نیّت روزه نکرده بلکه در مساجد وطن خود شبهه کرده و در یک مسجد نماز کرده و کل مردود است عندالله و شئون نار بوده زیرا که از برای آن آیتی که در نفس خود به زعم خود لله می کرده آن همان آیتی بوده که از ظهور نقطه بیان در اولای او که ظهور نقطه فرقان باشد متجلّی شده واگر می شناخت او را که او است خطور رتأمل در حق او نمی کرد ولیکن شناخت زیرا که به آنچه نقطه اوّل ظاهر شده بود که آیات الله هست ظاهر شد و دید زیرا که نقطه فرقان امروز غیر از آیات الله چیز دیگری ظاهر نیست همینقدر که آیات الله را شنید و سجده نکرد و اعتراف به ربوبیّت پروردگار خود نکرد کینونیت ممکنه در او بکون آمده و تقمّص قَمیص باب اوّل نار را پوشیده اعوذ بالله مِن هذا و مَن یؤمن بالله فلاسَبیل له علیه والله لیحفظن عباده المؤمنین و هر نفسی که مقابل یکی از ابواب جنّت قرآنیه واقع شده باب کلی نار است که شئون دیگر در ظلّ او محشور می شود که کل راجع می شود به فوآد اوّل که جوهر نفی بحت است و کلّ خیر و شئون او راجع می شود به نقطه فرقان که فوآد او جوهر جواهر کلّ اثبات است و احبّ کلّ شیئ در نار همانست که از او محتجب شده و ابغض کلّ شیئ نزد او نفس خود او است که از او محتجب مانده چنانچه در قرآن احبّ کلّ شیئ نزد قاتل حرف خامس او بوده که الله اکبر می گفت و متحمّل شد آنچه شد که اگر می دانست که او است مظهر تکبیر در آنروز نزد او سجده می کرد و خطور دون حب او بر قلب او

نمی شد و البغض کلّ نزد خودش خود او است که همانست که خداوند در کل کتب نازل فرموده که نخواهم آمرزید او را چنانچه اوّل حرف نار در بیان اگر فهم کلمات عالمی را که خود را منسوب به اهل بیت می داند و اهل بیت اوصیاء رسول ص هستند و رسول مِن عندالله منصوب است می کرد هرآینه در نزد خود مفتخر و در نزد کل معزّز بود چگونه برقول مثبت نبوت که مظهر ربوبیّت صرفه و الوهیّت محضه هست خطور دون حبّ می کرد و شب و روز از برای او سجده می کند این است که محتجب مانده و از محبوب خود غفلت نموده و قمیص البغض کلّ شیئ را که اوّل مَن اعرض به محمّد ص باشد پوشیده بلکه آن از این پوشیده چنانچه هر ظهور بعدی علت ظهور قبل است عندالله به ظهور اشرفیّت زیرا که خلق عیسی از برای ظهور رسول الله ص شد چنانچه خلق قرآن از برای خلق بیان و خلق بیان از برای ظهور من یظهره الله اگرچه قلم راضی نمی شود که جاری شود به اسم کسی که بر نفس او خطور کند دون طاعت او در یوم ظهور به آیات بیّنات من عندالله عزوجل و لیکن اگر شود قمیص این بوده که آن پوشیده و از احتجاب این بوده که آن محتجب مانده و از نفی این بوده که آن قبول نفی نموده و از بُعد این بوده که آن بعید گشته و از نار این بوده که آن نار شده و هرکس پناه برد بمن یظهره الله آنروز شئون این به آن نمی رسد ومعنی اعوذ بالله در آنروز ایمان به او است نه قول این کلمه زیرا که باب اوّل نار همین کلمه را لا یعد ولا یحصی می گفته و پناه از نفس خود که شین بوده می برده ولی ثمری برحال او نبخشیده که اگر صادق بود بایست پناه برد به نقطه بیان به ایمان به او از نفس خودش که مؤمن به او نیست والاّ چه ثمری بخشد او را شب و روزی به فرض قرآن دون سنّت او سی و چهار مرتبه سجده می کند از برای خداوند به او و آنچه مقتضای کینونیّت او است که قلم حیا می کند بر ذکر آن بر او روا می دارد وحال آنکه به او سجده می کند و اظهار تقرّب به او می جوید وحال آنکه نزد او ابعد کلّ خلق و اوّل کل نار است و در ظهور بیان هم همین قسم که در جنّت حول عدد واحد طائف

است در نار هم چنین است الی مالا نهایه که مکثّر شود تکثّر همان واحد اول است در کلتیهما
هرکس مؤمن شود به بیان و آنچه خداوند در او نازل فرموده در ظلال جنّت بوده و هست و هرکس
منحرف شود در ظلّ نار بوده و هست نه اینست که مراد از ابواب مثل باب بَلد باشد بل مثلاً
باب جنّت در ارض باء انواری که هستند هستند و در ظل باب کلّیه ذکر می شوند وظل مثل ظلّ
واستعیذ بالله من دون حروف الاثبات فی کلّ حین وقبل حین و بعد حین و لاتوکلن علی الله فی
کل شأن وقبل شأن وبعد شأن مثلا باب اول جنّت را نقطه فرض کن و باب اوّل نار را من
یقابل فرض کن الی ظهور من یظهره الله ماء نفی را در عروق اشجار منفیه فانی ببین و ماء اثبات را در
عروق اشجار ثابته ثابت الی ان یفنی النفی بحیث لم یبق له فی البیان عنه من ذکر الا فی الکتاب
ویثبّت الاثبات بشأن کل یفتخرون بنسبتهم الیه وچه بسا ناری را که خداوند نور می کند بمن یظهره
الله وچه بسا نوری را که نار می فرماید به او واگر در عدد غیاث ظاهر شود وکل داخل شوند احدی در
نار نمی ماند واگر الی مستغاث رسد وکل داخل شوند احدی در نار نمی ماند الاّ آنکه کل مبدّل به نور
می گردند وهمین فضل را از من یظهره الله طلب نموده که اینست فضل اعظم و فوز اکبر که مثل امم
باقیه نمانده مثل حروف انجیل که دو کتاب دیگر نازل شود من عندالله و ایشان هنوز منتظر من یأتی
اسمه احمد باشند واگر ظاهر نشود الی این دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و مفرّی از برای او نیست اگرچه
می بینم ظهور او را مثل این شمس در وسط السماء و غروب کلّ را بمثل نجوم لیل در نهار در مقام
ایمان و حقیقت نه مقام هیکل جسدی و اسباب ظاهری بمثل امروز تصور نموده و گفته ذلکم الله
ربّکم له الخلق والامر لا اله الاهو العلی العظیم اگرچه تقادیر الهی در هر شأن مختلف می شود در بیان
هیچ ذکری نیست مگر ذکر او لعل در وقت ظهور مشاهده حزن نفرماید از مؤمنین به خود که در غیب به
او ایمان آورده وکل منتظر لقاء او هستند و لافوض امره الی الله ربّه انّه هو خیر ولی ونصیر و انّه هو خیر

وکیل وظهیر واو است که کفایت می کند کل را از کلشیئ و هیچ شیئ کفایت نمی کند از او زیرا که هیچ شیئ بلا ایمان به او ثمر ندارد و هیچ شیئ با ایمان به او حزنی ندارد والاّ انّ الله لیکفینکم عن کلشیئ ان یا کلشیئ عن کلشیئ و لا یکفینکم عن الله ربّکم من شیئ و لا یکفی شیئ عن شیئ لا فی السّموات و لا فی الارض و لاما بینهما الاّ من استکفی بالله ربّه انّه کان علاماً کافیاً قدیرا آنچه ذکر شد در ذکر حین حیات عبد است والاّ بعد از موت لن یقدر قلب ان یخطر به اعوذ بالله عن کل ما یذکر به النّار و آن دائر مدار نار هر ظهوری است که امروز در ظهور بیان مبیّن است حینی که عبد در ارضی که مالک آن نور است داخل شود در جنّت داخل می شود و الاّ در ارضی که منسوب به نار است اگر از حبّ او داخل در او شود داخل در نار می شود فی الحین الاّ ان اراد بشیئ لله ولیسئلن الله اَنْ یتقمن عنه گویا مشاهده می شود که امکنه ناریّه مؤمنین بالله داخل در آنها نمی شوند تا آنکه بجایی می رسد که اصول نار هم در اماکن خود داخل نمی شوند واگر شوند پناه می برند الاّ آنکه نقطهٔ بیان یا من یظهره الله اذن دهند مؤمنین به خود را یا شهداء حقّه اگر در جائی مقتضی بینند نفع نفس مؤمنی را و الاّ داخل کوفه شو و نظر کن در آنجائیکه محل قرار نار بوده وقل صدق الله وعده کذلک یفنی الله النفی الی اَنْ لا یبقی له من اثر حتّی فی الارض ثم اُنظر الی محل النّور وقل صدق الله وعده کذلک یثبّت الله الاثبات بامره انه علاّم

الباب الثامن والعشر من الواحد الثانی

فی بیان انّ الساعه آتیة لاریب فیها

ملخص این باب آنکه در هر ظهور مشیّتی ساعت به حقیقت اولیه او است الی آنکه تنزّل می نماید تا آنکه هر ذکر حقّی که منسوب به او شود از قبل او در ظهور اگر اطلاق فرماید صدق است و الاّ لایق نیست که اطلاق شود حتی آنکه اگر در ظهور او خبری از قبل او نزد کسی ذکر شود لایق است ذکر اِنّ

الساعة آتية لاریب فیها زیرا که مدلّ بر علوّ او است و امروز ساعت نفس بیان است که می آید مردم را و حکم می کند برایشان الی یوم القیمة و مَرَدّی از آن نیست و اگر ابحُر سموات در ذکر ساعت مداد گردد رشحه ای از آن نتواند ذکر نمود و در هر ظهور حقّی آنچه که حقّ حکم فرماید برآن که آن ساعت است محقّق می گردد ولتنظرن ظهورالله فان الساعة لتاتینّکم بغتة و اِنّ علی الله ربّکم انتم تُعرضون

الباب التاسع والعشر من الواحد الثانی

فی اَنّ ما فی البیان تحفة من الله لمن یظهره الله سبحانک اللهم یا الهی ما اصغر ذکری و ما یُنسب اِلَیَّ اذا ارید اَن اُنسبه الیک فلتقبلنّی و ما ینسب الیّ بفضلک انّک انت خیرالفاضلین

ملخّص این باب آنکه آثار ظهور حقیقت در هر ظهور تحفه ای است من قبل الله از برای او در ظهور بعد او که ظهور نشأه اُخرای او است مثلاً آنچه خداوند بر عیسی نازل فرمود تحفه بوده من قبل الله از برای محمّد رسول الله زیرا که مراد از کتاب او نفوس مؤمنه به او است و ما یرجع الیها حتی لو کان من تسع تسع عشر عشر ذر طین وهمین قِسم آنچه خداوند به رسول الله نازل فرموده که امروز در مؤمنین به قرآن مشاهده می شود مرایای افئده ایشان تحفه بود من الله بسوی قائم آل محمّد علیهم السلام وهمین قسم آنچه در بیان مکوّن شود از شئون محبوبه تحفه است از قبل نقطه بیان به سوی من یظهره الله که ظهور اُخرای نقطه بیان باشد وهمین عزّ و فخر کل را بس است که او قبول کند نفسی را یا شیئی را بذکر انتساب به خود چنانچه امروز تحفه انجیلیه را ادنی ادنی مظاهر قرآنیه قبول نمی کند چگونه ومظهر حقیقت وهمین قِسم بیان قبول نمی کند ادنی ادنای او عُلُوّ قبل را الاّ آنکه داخل شود در ظلال حجتی که او داخل شده وهمچنین من یظهره الله قبول نمی فرماید شیئی که منسوب به بیان است الاّ آنکه منسوب به کتاب او شود و همچنین الی مالانهایه ظهورالله ظاهراست در هر ظهور شئونات

ما یرجع الی الظهور الاول تُحفه من الله الیه لیوم ظهوره فی النشأة الاُخری وچقدر بعید است نفسی که خود را از نسبت به او مقطوع سازد و از تُحفه گی بیرون آورد چنانچه امروز اگر مؤمنین به قرآن بخواهند تحفه رسول الله ص را برسانند باید کلّ مؤمن شوند به بیان والاّ مقطوع نموده از خود نسبت علوّ را نه اینست که شجره بفرماید چرا محتجب شده اید از لقاء محبوب خود که در حین ما یقصد الیه افئدتکم بوده و هست زیرا که آنچه در طلب دنیا بر می آئید تا ملاحظه رضای خداوند را در او نموده نمی کنید و امروز که شجره حقیقت که منبع رضا است ظاهر از ثمره وجود خود که مأیول الیه انفسکم بوده و هست محتجب آنچه وارد می آید بر نفس خودتان می آید والله غنی عنکم و عن ما ینسب الیکم و انتم ان تنسبن انفسکم الی الله فاذا انتم بذلک تبقون ثم تفتخرون و الاّ لن تفنینّ الاّ انفسکم ولتشهدّن ثم لتوقفون

الباب الاول من الواحد الثالث

فی ان ما یذکر به اسم شیئ ملک له و انّه احقّ به من غیره

ملخص این باب آنکه خداوند عالم کلّ شیئ را خلق فرموده لمن یدّل علیه و او است مرآت حقیقت که لم یزل و لایزال مدل علی الله بوده و هست کلّ شیئ به او خلق شده و می شود و او است قائم بنفس خود بالله و کلّ شیئ قائم به او است و ما یشیئ من شیئ الاّ به و لذا انه احقّ من کلّشیئ و ماسوای او ملک او هستند به تملیک ذات اقدس کلّ شیئ را و او است احق از کلّشیئ به کلّشیئ از نفس کلّشیئ ثمره این علم آنکه اگر نقطه حقیقت کلشیئ را عطاء فرماید به یک شیئ احقّ بوده و هست چه فعلیّت به هم رساند چه محض حکم باشد مثلا اگر رسول خدا ص در قبل کل ما علی الارض را تصرف می فرمود احقّ بود از ملاک او به او و این بوده تملّک خداوند کلّشیئ را که کل می گویند له الخلق و الامر و همچنین اگر من یظهره الله تصرف فرماید در کینونیات کلّشیئ احقّ است از کینونیات ایشان به خود ایشان و حال آنکه اجل و اعظم از این است که نظر فرماید به کل شیئ زیرا

که کلّ شيئ ناظر به جود و فضل او بوده و هستند و او است غنی از کلّشيئ بنفسه و مفتقر الی الله هست بذاته ثمره اين باب آنکه در وقت ظهور اگر حکمی فرمايد کل عارف به حق او باشند که لم و بم در حق او ذکر ننمايند و احدی را نمی رسد که اگر او در امری حکم کند ذکر مالکيت شيئ نزد او نمايد زيرا که او احق است از او به نفس او اگرچه نخواهد حکم فرمود الّا به حکم بيان تا وقتيکه بخواهد مجدّد فرمايد عهد خود را در اعناق کلّشيئ ولی اگر بفرمايد به يک نفسی از آنهائی که بحکم بيان ارث می برند که يک قيراط مَبر همان حکم الله هست در حق او در بيان و اگر برد خلاف امر خداوند خود نموده چنانچه اگر امروز رسول الله ص فرمايد که آن امر که در قرآن نازل شده امروز اين نوع عمل نموده شکی نيست که اين حکم حکم قرآن است اگر چه امروز ذکر فرمايد زيرا که آنچه قبل نازل شده از قبل او بوده و حکم قبل و بعد در نزد عارفين به حقّ او سوا است اينست استحقاق او و لکن استحقاق خلق قلم حيا می کند که ذکر شود و کل به امر او صلوة جمعه می کنند و اگر بفرمايد به يکی از آنها که در مقعد خود نماز مکن يا آنکه فلان نفس احقّ از تو است به اين منصب قبول ننموده ولی به امر اوّل او اظهار ايمان نموده چنانچه به بودن يکی مثل مسلمين به او راضی نشده و الّا اين قِسم واقع نمی شد اينست استحقاق خلق و آنست استحقاق او که در افئده ای که آيت توحيد خداوند را گذاشته اگر امر فرمايد به آيه اُخری احق از او است از نفس او به او چنانچه در ظهور رسول الله ص آن آية توحيدی که قبل در افئده بوده مرتفع ساخته و آيه بديعه در قرآن بکل افئده تجلی فرموده اگر احق نبود به آن آيات چگونه مرتفع می فرمود جائی که در اعلی علّو عبد مالکيت خود را اين قِسم اظهار فرمايد مايتفرع بر او چگونه لايق ذکر است و همين قدر که ناظر بشمس حقيقت باشد حدّ خود را دانسته بلکه افتخار می نمايد به اينکه منسوب به او گردد اگر چه به نسبت ملکيت باشد مثل کلّشيئ که عزّ کلّشيئ اين است که او است مالک کلّشيئ نه دون او و اگر در ظهور بعد او افتخار نکند در ظهور قبل او ثابت و مفتخر است چنانچه اين مطلب ظاهر و هويدا است

اگر حروف الفیه به حروف قافیه افتخار نکنند و در ظل او مُستظل نگردند ولی به نسبت خود به الواح الفیه مفتخرند و همچنین قبل قبل او الی ان ینتهی الی آدم الاوّل الذی لا اوّل له و بعد بعداو الی ان ینتهی الی ما ینتهی و لا نهایة له قل الله یبدو کل شیئ ثُم یعیده و لم یکن مِن بَعد الله ذکراً بمثل مالم یکُن من قبل الله ذکرا افلا تؤمنون

الباب الثانی من الواحد الثالث

فی اَنّ بقوله یخلق الشیئ ان ینطق به لان قوله الحق

ملخص این باب آنکه قول شجرهِ حقیقت مشابه نمی شود بقول او قول احدی از ممکنات زیرا که بقول او کینونیت شیئ خلق می گردد مثلا اگر تکلّم نفرموده بود آن شجره در ظهور قرآن به ولایت امیر المؤمنین ع خلق آن ولایت نمی شد اگر چه لم یزل آن ولی الله بوده ولی مبدء ظهور از قول او است در آن ظهور نه قبل از آن ظهور و همین قِسم دون حقّ از اوّل نار گرفته الی آخر آن بقول او خلق شده که اگر نمی فرمود انّ هذا دون حقّ نه در آفاق تکوّن بهم می‌رسانید نه در انفس جاری می شد اینست که نور و نار هر دو در حول کلام او طائفند وهمین قِسم در ظهور بیان اگر ذکر اوّل نار نمی شد کجا خلق اون می شد و همین قِسم در نور اگر ذکر نمی فرمود کجا ولایت آن ثابت می شد و نظر کن بعد از غیبت شجرهِ محبت در قرآن چقدر ابواب نار آمده چرا ذکری از ایشان نیست و از قبل ایشان چگونه ثابت است و برائت کلّ از ایشان در نزد کلّ ظاهر و شبهه ای از برای اولوالافئده نبوده ونیست که اگر به حرف علیین تکلّم فرماید نفس کلیه در صقع خود خلق می شود به او که توحید خداوند را فرماید از روی صدق و خلوص واگر به حرف دون علیین تکلم فرماید به عدل او در نار نفس کلیه خلق می شود در صقع خود که قلم حیا می کند از استحقاق او که ذکر نماید و در نزد هر ظهور حقّی هیچ فضلی اعظم تر از برای اهل آن ظهور نیست که ملحوظ نظر ظاهر به مشیت دون استحقاق او نشود که

اگر شود لابد حکم او را ذکر می کند و در نزد ذکر او خلق او می شود و همان نار می گردد و از برای اهل آن ظهور و اگر مردم بدانند که چقدر مفید است که ملحوظ نظر او دون حقّی نشود هر آینه کل به اعلی قوه خود سعی نموده که دون حق نزد او مذکور نشود که حکم بر او شود و ناری شود در آن ظهور که در آن مردم هلاک کردند چنانچه اوّل این ظهور اگر کل همّت نموده بر آنکه نزد شجره غیر آنکه لایق او است ذکر نشود ذکر نار نمی شد که مُحتجبین در او مُخلّد گردند و خلق او بذکر او می گردد و الاّ چرا حرف قبل از این حرف ثانی را کسی ذکر نمی کند و حال آنکه ظلم هر دو بالنسبه به خلق سوا بوده بلکه همینکه این در مقابل حق بدون حق ناشایسته عملی کسب کرد خلق وجود او به این می شود و الی یوم القیمة کل از او تبرّی جسته و در نار فنای خود فانی می گردد و هیچ فضلی اعظم تر از این نیست که در ظهور هر حقّی اهل آن ظهور کلمات الله را اخذ نموده که خلق کینونیات ایشان به او است مثلاً اگر نازل فرماید آیه ای بدون ذکر مخصوص و امر مخصوص مثل اینکه نازل فرماید ولله ملک السموات و الارض و ما بینهما و الله علی کلّشیئ قدیر مظهری در بیان بهم می رسد که دلالت بر این آیه کند بلکه الی مالانهایه مظهر در ظل مظهر بهم می رسد چنانچه شبیه این آیه در قرآن معدود است و حال آنکه مظاهر اولوا الحکم از زمان ظهور تا امروز لایحصی است این است که در ظل هر آیه اشباح مالانهایه متحقق می گردد و اگر امر خاصی باشد که کل متّبع اند آنرا تا یوم قیامت مثل فرض خُمس یا اوامر مفروضه دیگر این است که کلام او خلق شیئ می کند و مثل کلام کسی نیست زیرا که در او دیده نمی شود الاّ الله و نیست غیر الله خالق شیئ و نه رازق شیئ و نه مُمیت شیئ و نه مُحیی شیئ و نه مبدع شیئ و نه مُحدث شیئ اَلا له الخلق و الامر من قبل و من بعد ذلک ربّ العالمین اگر درک ظهور من یظهره الله نفسی فرماید هیچ فضلی در حق او و کلّ اعلی تر از این نیست که ذکر شئون ناریه در نزد او نشود که غیرة الله خلق نار فرماید و هر کس به قدر کینونیت خود از منبع جود او زاد تا ظهور دیگر او را گرفته که در مابین الظهورین به عطای او مفتخر باشد اگر

چه به آیه واحده باشد که ارواح متعلقه به او لابُد در حق آن ظاهر خواهد گشت و من اصدق من الله حدیثا لو انتم توُقنون

الباب الثالث من الواحد الثالث

فی اَنّ البیان و مَن فیه طائف فی حُول قول من یظهره الله بمثل ماکان الالف و مَن فیه طائف فی حول قول محمّد رسول الله ص و ما نزل الله علیه فی اولاه و من فیه طائف فی حول قوله حین ظهور اُخریه

ملخص این باب آنکه مدّ نظر بیان نیست الّا بسوی من یظهره الله زیرا که غیراو رافع او نبوده و نیست چنانچه مُنزل او غیراو نبوده و نیست و بیان و مؤمنین به بیان مشتاق ترند بسوی او از اشتیاق هر حبیبی به محبوب خود چنانچه قرآن و ارواح متعلقه به آن مشتاق بودند به ظهور منزل خود و غیراو را منظور نظر نداشته و نمی دانند و امروز فرقان صلوات می فرستد بر حروفی که او را عروج داده و داخل بیان نموده و طلب نقمت می کند از مُنزل او از برای ارواحی که داخل بیان نشده و حظ او را به او عطا ننموده و همچنین بیان صلوات می فرستد برنفوس مؤمنه از خود که حروف علیین او باشد که مؤمن می شوند بمن یظهره الله و او را عروج می دهند بسوی کتاب او و طلب نقمت می کند از خداوند عزو جل برحروف دون علیین که در حین ظهور او سجده لله به او نمی کنند و به شیئ از لقاء الله محتجب می گردند اگر کسی ناظر به عین فواد باشد می شنود امروز از حروف قرآنیه الغوث الغوث یا الهٰنا و اله کلّشیئ فادرکنا و خلصّنا عن نار نسبتنا الی ما کُنا الیه لمنسوبین و انسبنا الیک و ادخلنا فی البیان فانا کنا من فضلک سائلین چنانچه همین کلام حروف الف است از قبل و بعینه همین کلام را تنطق خواهد فرمود بیان رحمت از برای نفسی که حق او را ضایع نکرده و نقمت او را از برای خود نخریده و سجود از برای مُنزل او نموده که در حین ظهور من یظهره الله نظر می فرماید بیان بسوی مؤمنین به خود و می

گوید که آیا روحی هست از من که بیاید امروز اقرار بمن یظهره الله نماید تا آنکه وفا به عهد ربّ خود نماید در من ومسرور می گردد به اقبال مؤمنین به او بسوی مُنزل او و محزون می گردد اگر حزنی از مؤمنین به او بر مُنزل او وارد آید چنانچه امروز هیچ شیئ محزون تر از فرقان نیست و کل او را تلاوت می نمایند و از رحمت او هیچ ندارند الاّ نقمت او را به مثل آنهائیکه در حین نزول فرقان کتاب الف راتلاوت می نموده   ای اهل بیان نکرده مثل آنچه اهل فرقان نموده و از محبوب خود به هیچ شیئ محتجب نگشته که ارتفاع بیان عروج بسوی او است و حظّ آخرت او است به مثل ارواح او و ابیاناه ننموده و تعقّل نموده امرالله را و سجود از برای کسی که در هر حین از برای او ساجد هستید نموده که بیان راضی نمی گردد از شما الاّ آنکه ایمان آورید بمن یظهره الله که مُنزل او و کلّ کتب بوده و شفاعت می نماید نزد او از مؤمنین به خود و شفاعت او مقبول است نزد مُنزل او و هیچ بنده ای نیست که خدا را بخواند به بیان الاّ آنکه مستجاب می گردد دعای او تا اول ظهور من یظهره الله آنوقت اگر بخواند خدا را بمالاعدّله بالبیان که مستجاب نخواهد شد دعای او   خداوندا از جود و فضل تو سؤآل می شود در حق بیان ومن فیه ممّا احببته لا ممّا لا تحبنّه بان ترحمّن علیه و علی من آمن به یوم ظهورک و اَنْ ترفعنّه و من آمن به یومئذٍ بما تنزلنه من عندک فانک انت خیرالرّاحمین

الباب الرابع من الواحد الثالث

فی اَنّ ما نزّل الله علیه من الایات والکلمات اعظم و اعلی ممّا قد نزّل الله حینئذٍ

ملخص این باب آنکه در هر ظهور مشیتی به ارتفاع نفس ظهور کلمات آنهم مرتفع تر است از کلمات قبل او بل اول نشأه اولی و ثانی نشأه اُخری عندالله و عند اولو الافئده محقق است بلکه نیست اول الاّ از برای ثانی و نه ثانی الاّ از برای ثالث و نه ثالث الاّ از برای رابع الی مالانهایة بمالانهایة لَهابها مِنها اِلیها   همانقدر که فضل رسول الله ص است بر عیسی ع همانقدر فضل قرآن است بر

کتاب قبل و همین قسم در ظهور بعد و در ظهور بَعد بَعد و لیس لامرالله من حدّ و لا لِما یتجلّی الله
من تعطیل طوبی از برای نفسی که در نزد هر ظهور متقمّص قمیص حدیث عسکری صلوات الله علیه گردد
که روح القُدُس فی جنان الصاقوره ذاق من حدائقنا الباکوره و مراد کلمات بدیعه از شجره حقیقت
است در نزد هر ظهوری و اگر شبهه در اعظم بودن قرآن نزد اولوا الافئده هست بر کتاب الف در
ظهورات بعد هم شبهه خواهد ماند و نیست ظهور بعد الّا بعینه ظهور اوّل بنحو اشرف و نه کتاب او الّا
همان کتاب اوّل بنحو اشرف اینست که کلّ در حجاب هستند که درک نمی نمایند و الّا امرالله اَظهر
از هر شیئ هست وَاِنّ الی الله المنتهیٰ و الرجعیٰ فی الاخرة و الاولی و ظهور مشیت در هر ظهور ظهور
مهیمنه بر کلّ است ظهورات جزئیه در ظل او ذکر می شود مثلا آنچه از ائمه یا شیعیان ظهور الله مرتفع
گردد در ظل ظهور رسول الله ص مستظل می گردد و همین قِسم است قُبل قَبل وهمین قسم است بَعد
بَعد و هیچ ظهوری از برای او نیست الّا به استیلاء بر کل و هیمنه بر کلّ ذرات مایذکر به اسم شیئ
یذکر فی ظل ظهوره و حق علیه ان یتبعه ذلک امرالله من قبل و من بعد و انا کل له مخلصون

الباب الخامس من الواحد الثالث

فی اَنّ مقاعد المرتفعة فوق الارض اذا یاذن یرفع و ان لم یاذن یثبت والامر بیده

ملخص این باب آنکه بعد از آنکه ظهور شجره حقیقت محقق شده امر امر او است فیما امر و نهی نهی او
است فیما ینهی مفری نیست که نفوسی که در مقاعد مرتفعه لله محجوب گشته لابد است که از قبور
احیاء ایشان را مبعوث فرماید و حین بعثت مقاعد راجع به امر او می گردد اگر اذن بر ارتفاع
فرماید مرتفع والّا ثابت له الخلق والامر یفعل مایشاء و یحکم مایرید لایسئل عما یفعل و کل عن کلّشیئ
یسئلون مایفعل ذلک مایفعل الله و مایحکم ذلک مایحکم الله و مایسئل ذلک مایسئل الله زیرا که

او است مرآتی که دلالت نمی کند و نکرده الاّ علی الله وحده ربّ کلّ شیئ ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین

الباب السادس من الواحد الثالث

فی انّ ما یذکر به اسم شیئ ما خلا الله خلق فی حدّ الابداع

ملخص این باب آنکه خداوند نازل فرموده در بیان کلمه ای که جامع کلّ علم است و اون اینست انّنی انا الله لا اله الا انا و ان مادونی خلقی ان یا خلقی ایای فاتقون و هر شیئ که اطلاق شیئیت بر او می شود ما دون الله خلق او است در حدّ ابداع و اختراع و انشاء و احداث ولی در این مراتب مظاهر حق است که کلّ ادلاء علی الله هستند و بحر اسما و صفات لم یزل مدلّ علی الله بوده و هست ولی در حد اسمیت مذکور است و وصفیت خود نه ذاتیت الوهیت و کینونیت او اذ مادون الله خلق له و کل له عابدون و هر شیئ که ذکر شیئیت براو می شود خداوند او را ابداع فرموده به مشیت و مشیت را ابداع فرموده به نفس خود چنانچه امروز کل شیئ ماینسب الی البیان است زیرا که روح شیئیت در اینها است و اینها بذات حروف سبع خلق شده که مظهر مشیت اوّلیه باشد و در هر ظهور سرّالله ظاهر و در هر بطون امرالله باطن بوده و هست انّا کل لله و انّا کل الیه لراجعون الله یبدؤ کلّشیئ ثم یعیده و انا کل له مخلصون

الباب السابع من الواحد الثالث

فی انّ ما قد نزّل الله من ذکر لقائه او لقاء الرّب انما المراد به من یظهره الله لان الله لا یُری بذاته

ملخص این باب آنکه ذات ازل بذاته لن یدرک و لن یوصف و لن ینعت و لن یوحّد و لن یری بوده اگر چه کل به او ادراک کرده و وصف کرده ونعت کرده و مَجد کرده و دیده می شود و آنچه که در کتب سماویه ذکر لقاء او شده ذکر لقاء ظاهر به ظهور او است که مراد نقطه حقیقت که مشیت اولیه بوده

و هست و آنچه در قرآن ذکر لقاء الله و لقاء ربّ شده به حقیقت اوّلیه مراد لقاء رسول الله ص بوده و هست و کم کم تنزل می نماید از حقیقت اوّلیه تا آنکه بر وجه هر شیئی که دلالت نکند الاّ علی الله ذکر می شود در ظل آن حقیقت اوّلیه چنانچه آنچه در حق ائمه هدی من عرفکم فقد عرف الله و امثال آن نازل است به علم این باب مفتوح می شود و همچنین در حق مؤمن که وارد شده است که سرور او سرور رسول الله ص است و سرور رسول خدا سرور خدا است و همچنین حزن او حزن رسول است و حزن او حزن خدا است و مراد به این مؤمن به حقیقت اولیه ابواب هدی هستند و بعد تا آنکه به هر نفس مؤمنه منتهی گردد حتی آنکه اگر عصائی بَر ید مؤمنی باشد در او دیده نمی شود الاّ الله زیرا که منسوب به او است و اگر در ید دون مؤمنی باشد دیده نمی شود الاّ النار چونکه منسوب به او است و همچنین ترابی که بر او مُستقر هست و کلّشیئ که منسوب به او است و کل خلق نشده اند الاّ از برای لقاء الله که لقاء مشیت باشد به حقیقت اوّلیه و ذکر در مادون او به شبحیت می شود نه به استقلال کینونیت زیرا که مثل او در هر حال مثل شمس است و مثل مادون او کمثل مرایا که در آن عکوس شمس ظاهر است اگر ذکر لقاء در غیر او شود بواسطه شَبح آیه توحیدی است که از او است در او و الاّ اطلاق این اسم جایز نیست الاّ بر او و هر کس لقاء من یظهره الله را درک نماید لقاء الله را درک نموده و فائز بلقاء ربّ شده اگر مؤمن به او باشد و الاّ ناظر به وجه خامس در حین عروج هم به لقاء الله فائز شده ولی چه ثمر از برای او بلکه اگر نشده بود از برای او بمالانهایة الی ما لانهایة بهتر بود از آنکه شود بدون ایمان و لقاء اراده اوّلیه در نزد مشیت اوّلیه به مثل شبح شمس است در مرآت و همین قسم الی ماینتهی الی آخر الوجود چگونه می توان مقابل گرفت بالقاء قُمص شمس لقاء باشبح در مرآت را اگر چه او نیست الاّ او و حکایت نمی کند الاّ از او ولی هذا شأن الامکان عند ظهور الازل و شأن الحدوث عند استحقاق القدم و هر کس لقاء من یظهره الله را مقترن به لقائی

نماید یا آنکه از برای او عِدل یا کفو یا شبه یا قرین و مثالی در لقاء او یا آنچه ما یوصف به است دهد او را تشناخته و لایق ذکر نباشد و هرکس هرچه عروج نماید از امکان خود تجاوز ننموده که تواند او را شناخت جائیکه عرفان او ممکن نباشد عرفان ذات ازل چگونه ممکن سبحان الله عمّا یقول القائلون تسبیحاً عظیما و تعالی الله عما یذکر الذاکرون علوا کبیرا

الباب الثامن من الواحد الثالث

فی اَنّ ما فی العالم الاکبر فی البیان

ملخّص این باب آنکه آنچه که اسم شیئیت بر او واقع شود از هرشیئ در بیان است اسم او و روح متعلق در اسم نه متعلق در شیئ که ذات او باشد وکلّ آنچه در بیان است در این آیه است لو انزلنا ذلک البیان علی من فی ملکوت السموات و الارض و ما بینهما فاذا کل بالله ربّهم الرّحمن لیؤمنون انّه لا اله الا هو الحی المهیمن القیّوم الله الذی لا اله الاهوالقاهرالظاهرالفرد المتمنع المتعالی القدوس له الاسماء الحسنی یسّح له من فی السموات و الارض و ما بینهما سبحانه و تعالی عما یصفون قل اِنّ الله لهو الملک السلطان القادر العلّام له الامثال العلیا یسجدله من فی السموات و الارض و ما بینهما و انه لهو العزیز المحبوب که نوزده اسم است که مدل علی الله هست و کل اسماء امثال در ظل او ذکر می شود و نوزده حرف نفی است که نوزده ابواب نار باشد در مقابل نوزده ابواب جنّت هرکس مؤمن باشد به بیان وتلاوت نماید این آیات اربعه را که مقام خلق و رزق و موت و حیات باشد و به حروف واحد که افئده ایشان مستمدّ به این اسماء است مؤمن و از ابواب نار مستجیر بالله باشد و متبرء و هر ذکر شیئ خیری که در بیان باشد راجع به اسماء و امثال داند و هر ذکر دون خیری را راجع به صمت حروف نفی داند گویا تلاوت کل بیان نموده وآنچه خداوند در او نازل فرموده تصدیق نموده و این آیات اربعه راجع می گردد به این آیه شهدالله انه لا اله الاهو لهُ

الملک و الملکوت ثمّ العزّ و الجبروت ثم القدرة و اللاهوت ثمّ القوة و الیاقوت ثمّ السّلطنة و النّاسوت یحیی و یمیت ثمّ یمیتُ و یحیی و انّهُ هو حی لایموت و ملک لایزول و عدل لایجور و سلطان لایحول و فرد لایفوت عن قبضته من شیئ لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان علی کلّشیئ قدیرا و این آیه راجع می گردد به این آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر یحیی و یمیت ثمّ یمیت و یحیی و انه هو حیّ لایموت فی قبضته ملکوت کلّشیئ یخلق ما یشاء بامره انه کان علی کلّشیئ قدیرا و این آیه به بسم الله الامنع الاقدس و کلّ حروف بسمله به نقطه باء چنانچه در بدء کلّ از نقطه طالع شده و کل بیان تفصیل نقطه و ظهور او در مرایا و مثل او مثل شمس است و مثل کل حروف مثل مرایا که از او منعکس شده و در هیچ حرفی نیست اوّل الّا او و نه آخر الّا او و نه ظاهر الّا او و نه باطن الّا او چنانچه هرکس در ظل ایمان به قرآن درآمده در کینونیت او دیده نمی شود الّا شبح آیه رسول الله ص که به فضل او در ظل ظلال او مُستظل گردیده و کل بیان ظهور نقطه است و نقطه مقام مشیّت ظهور الله است و کل راجع می گردد به من یظهره الله زیرا که او است که کل بیان و من فیه راجع به او می گردد به منتهای خضوع و غایت خشوع و او است که در مرایای بیان دیده می شود مثلا اگر در بیان مظهر عدلی است او است عادل و اگر مظهر فضلی است او است فاضل و اگر مظهر سلطنتی است او است سلطان و اگر مظهر علمی است او است عالم و اگر مظهر قدرتی است او است قادر زیرا که در مرایا دیده نمی شود الّا شمس اگرچه در مقام شبحیت بوده و هستند و کل حروف علیین بیان راجع می شود به من یظهره الله که باب اوّل جنّت و اسم اعظم ظاهر به الوهیت باشد و کلّ دون حروف علیین راجع می شود به باب اوّل در نار که در ظل این اسم مُستمدّ در فناء است و اگر مُدقّ نظری نظر نماید که کلّ خیر را در کف من یظهره الله مشاهده و کلّ ظل افک را در مقابل مشاهده چنانچه امروز در نقطه بیان ظاهر و قبل در نقطه فرقان ظاهر بوده و

هیچ عزّی از برای بیان و نفوس مؤمنه به آن اعظم تر از این نیست که در ایشان دیده نشود در حین ظهور من یظهره الله الّا او و الّا ظهور قبل شبهه نیست که در ایشان ظاهر است و دیده نمی شود در ایشان الّا او چنانچه امروز کسی در نقطه فرقان شبهه ندارد و حال آنکه نقطه بیان بعینه ظهور نقطه فرقان است به نحو اشرف بل در کلّ مرایای قرآنیه او است که ظاهر است ولی از عُلُوّ ظهور است که محتجب شده و از عُلُو نور است که مختفی مانده چنانچه امروز کل مظاهر قرآنیه متقرّبند الی الله به او و غیر از رضای او اراده ای ننموده چگونه که حکم نمایند و این است که من فی البیان را نجات نمی دهد الّا مشاهده من یظهره الله در کینونیات خود نه مشاهده من قد ظهر زیرا که او ظاهر است و در حینی که در مَهد عزّت و مناعت و رفعت و قدرت و سلطنت مستقر است کلّ شئون فعل او هستند که در بیان متحرّکند اسماء حُسنای او ادّلاء جنّت او هستند و اسماء دون آن که متجنه در نار است نه ظاهر مظاهر نار او هستند که در آن حین مشاهده می نمایند که سلطان بیان مظهر اسم او است که بذکر او می کند آنچه می کند و همچنین مظهر عزّ و غناء و قدرت و امتناع و کلّ شئون محموده چنانچه در نقطه بیان هم این امر ظاهر الآن که در جبل است می بینید که در کلّ نیست الّا ظهور او و کل به او می کنند آنچه می کنند چه مظاهر قرآنیه چه دونها ولی چون محتجب شده اند از محبوب خود این است که در نار حجاب مخلّد و از عرفان محبوب خود غیر متلذّذ هستند اگر در امکان شیئ مسترضی شود او است که مسترضی شده و اگر شیئ مسکره شود او است که مسکره شده زیرا که در آن شیئ دیده نمی شود الّا شمس مشیت که به اون شیئیت او شیئ شده و هست یا می شود و الّا اگر مرتفع شود عدم بَحت است بلکه وجود کلمه عدم هم بقدر ذکر عدم که نفس فناء و نیستی است متحقّق نیست الّا به او و الّا این هم ذکر نمی شد این است معنی قول رسول الله ص اللهم ارنی حقایق الاشیاء کما هی نه اینست که در حقیقت هر شیئ نقطه بیان را مشاهده کنی بلکه ظهور او در رتبه طین طین می گردد و در رتبه ماء ماء و در رتبه هوا هوا و در رتبه نار نار

نه این است که از او شیئ منقوص گردد یا بر او امری نازل آید زیرا که اگر الی مالا نهایه مرآت در مقابل شمس واقع شود چه از نوع یاقوت باشد و چه از نوع الماس یا از نوع بلور یا زجاجه یا آنچه متصور است در او ذکر مرآتیت منعکس می گردد از آن شمس بلا آنکه شیئ براو زائد شود یا از او ناقص گردد مثل آنکه ظهور رسول الله بعد از بعثت که بیست و سه سال طول کشید اگر اظهار نبوت نمی فرمودند باذن الله این همه خلق مهتدی نمی شد ولی از او چیزی منقوص نگشته و بر کینونیت او مزید نشده اگر هم اظهار نبوت نفرموده بود بعد از اجل مقدّر او به افق قدس خود واصل ولم یزل ولا یزال مُشرق این است که کلّ از جود نقطه حقیقت متوجد بلا آنکه از بحر جود او قدر قطره منقوص گردد یا آنکه بر او مزید شود و همین قسم آثار مشرقه از آن اگر بما لانهایة به اعلی طوریکه فوق آن متصور نیست نوشته شود و الی ما لا نهایة به او مهتدی شوند از او شیئ منقوص نگشته و بر او مزید نشده و او همان قسم که بوده هست کذلک یجعل الله ضیاء الشمس بمثلها فی حدّ ذکرها انه کان علی کلّ شیئ قدیرا

الباب التاسع من الواحد الثالث

فی اَنّ ما فی البیان فی آیة البیان

ملخص این باب آنکه آنچه در بیان است در آیه ای است که نوزده اسم ذکر شده و در ظل آن هم نوزده حرف نفی ذکر شده و کلّ شیئ که راجع به هیکل انسانی می گردد اگر مدل بر اثبات است که در اسماء و امثال حُسنی ذکر شده اگر چه ذرّه طینی باشد و اگر مدل بر نفی است در عما یصمتون ذکر شده فطوبی لمن یؤمن بمن یرسح تلک الآیات عن بحر قدرته و یکوّن بتلک الامثال بظهور شمس عظمته و یتحقق کلّ ما یذکر به اسم نفی بما لا یخضع لعزّ قدس رفعته ذلک نقطة البیان فی ذلک الظهور و مشیة الاولیه فی کلّ ظهور و نفس من یظهره الله حین ما یظهر باذن ربّه فلتترقبن اَنْ یا اولی الابصار فانا کنّا مرتقبین لم یطلع الاّ لنفسه و لایغرب الاّ لنفسه مثل الشمس یطلع فی سماء الافئده من یقابلها من

ذات مرات ساذجیة ینعکس من دون اَنْ یتغیر ذلک القمص فی علو ذکره و سمّو قدسه اَلاّ لله الامر من قبل و من بعد و اِنّ یومئذٍ یرضی المؤمنون

الباب العاشر من الواحد الثالث

فی اَنّ ما فی تلک الایة فی الایة الاولی شهد الله الی قول الله عزّ و جل قدیرا

ملخص این باب آنکه تفصیل این در باب قبل از این باب ذکر شده ولی به بیانی که هر ذی روحی تعقل کند این است ذکر ذی روح شد که در مقام نبوّت تعقّل نماید نه در مقام افئده که مقام ظهور اسماء الله هست و از برای او حدّی و حدودی و ظهوری و بطونی و علوّی و دنوّی و طلوعی و غروبی نبوده و نیست زیرا که هر شیئ محدود در مقام روح متقمّص به قمیص حدّ می گردد و الّا در مقام افئده لا یری الا الله و اسمائه له الخلق و الامر من قبل و من بعد انا کلّ له عابدون اگر نفسی امروز نظر کند در اوّل ظهور رسول الله ص که مقام تعین مشیت آن ظهور بوده در فرقان آنچه که به او شیئیت هم رسانده چه از حقّ و چه از غیر حقّ از بحر ظهور منظهر شده این است که کل به او قائم است و مراد از آیه اولی نفس او بوده در فرقان و مراد از اینکه کلّ اشیاء از باء بسم الله ظاهر می شود او بوده و همچنین در بیان نظر کند که آنچه مؤمن بالله یا دون آن بهم رسد به ظهور نقطه بیان متحقّق شده و مراد از آیه که کلّ در او است او است زیرا که او است آیه تکوین این آیه و او است باء بسم الله در تکوین که این باء مدل بر او است همین قسم که الفاظ حروف به نقطه متحقّق می شود و تکثّر بهم می رساند الی مالا نهایه همین قسم ارواح کینونیات به آن متکوّن می گردد و متکثّر و هرگاه ذکر اولوالافئده شود مراد ادلّاء بر کلمه لا اله الاّ الله بوده و هست و هرگاه ذکر اولوالارواح شود مراد ادّلاء بر رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و هست و هرگاه ذکر اولوالانفس شود مراد ادلّه بر ائمه هدی علیهم السّلام بوده و هست و هرگاه ذکر اولو الاجساد شود مراد ادلاء بر ابواب علیهم السلام بوده و هست زیرا که

کلّ اسماء و صفات تکثّرهمین واحد اول است نظرکن به حروف لفظی بیان که کل تکثّر واحد
اول است اگرچه الی ما لانهایه شود و در تکثّر مظاهر کلیه بهم رسد که در ظهور اقوای از واحد اوّل
باشد ولی به او متحقق شده وکلّ راجع به او می گردد چنانچه از او نشر نموده نه اینست که کلّ حروف
بیان آن حروف شود بلکه هرحرفی در حدّ خود مستنبئ ازاواست چنانچه هرنفسی در حدّ خود مستدل بر
او است نظرکن به عود مثل آنکه نظرمی کنی در بدء اگر امروز نفسی در مشرق بدء شود بدء او
نیست الاّ آنکه می پوشد لباس بیان را بر فواد و روح و نفس وجسد ذاتی خود وهمین قسم اگرنفسی در
مغرب عود نماید که بشنود ظهور من یظهره الله را عود می نماید بسوی او به آنچه متقمّص می شود قمیص
عرفان به او را که آیات بدئیه از او بوده و راجع به او می شود اینست که کلشیئ در حدّ خود از نقطه
منوجد بلاآنکه راجع بذات نقطه شود یاآنکه ازاو طالع گردد بل کلّ را مرایا فرض کن ونقطه را شمس
سماء اگرمرآت سفید مقابل شودآیه افئده در او منوجد می گردد واگر زرد آیه ارواح و اگر سبز آیه
انفس و اگر قرمزآیه اجساد واگردون این الوان به آنچه در او است ازقابلیت او حتّی آنکه اگرنعوذ
بالله نفس دون مؤمنه مقابل شود در مرآت دون الوان محجوبیه خود تعکّس برمی دارد و از این
جهت است قول فاء انا ربکم الاعلی در مقابل قول میم عن الله عزوجل اینست که مُشتبه می
گردد در نزد هرظهوری حق صِرف از دون او الاّ نزد اولو الابصار که ایشان حقایق اشیاء را کماهی
مشاهده می نمایند وهمیشه ناظربه شمس حقیقت هستند وظهور او و حدودات مرایا ایشان را محتجب از
ظاهر در آنها نمی نماید اولئک هم المتقون حقاً فی کتاب الله من قبل و من بعد و اولئک هم
المهتدون چنانچه اگرکسی در این ظهور ناظربوده مشاهده این نوع تعکّس را می نمود در حرف ثانی نفی
چنانچه او از شمس غیب ذاکر بود و حال آنکه در مقام شهادت آمد آن شمس غیب وکرد بر او آنچه

کرد که قلم حیا می کند از ذکر اون فلتعتبرن اَنْ یا اولی الالباب کلکم اجمعون ولتتقن اَنْ یا اولی الشموس المنعکسه کلکم اجمعون

الباب الحادی والعشر من الواحد الثالث

اِنّ ما فی تلک الآیة فی البسمله بسم الله الامنع الاقدس

ملخص این باب آنکه کل حروف لفظیه به نقطه مکون می گردد و ارواح آن به نقطه حقیقت و او است در فرقان محمّد رسول الله صلی الله علیه و اله و در بیان ذات حروف السبع ص و در ظهور من یظهره الله آن حقیقت الهیه و کینونیت ربّانیه و کافوریة جوهریة و ساذجیة مجرّدیه التی انها هی شمس الحقیقه بضیائها التی انّها هی آیاتها واِنّ ما دونها ظلال فی المرایا و ذکر آن در ابواب قبل شده و در امکنه خود خواهد شد والله ولی المتقین

الباب الثانی والعشر من الواحد الثالث

اِنّ مثل النقطه کمثل الشمس و مثل سائر الحروف کمثل المرایا فی تلقائها و اِنّ کل ما فی البسمله فی النقطه و من یقل الله الله ربّی و لا اشرک بربی احداً فقد ذکر الله بما قد قُدّر فی النقطه

ملخص این باب آنکه غرض از ذکر نقطه کینونیت مشیت اولیه است اگر در مقام بسم الله الامنع الاقدس عز الله الامنع الاقدس ذکر شود آنوقت ذکر کینونیت مشیّت به عین می شود زیرا که اگر باء منفصل شود اوّل ظهور او حرف عین می گردد چنانچه در فرق به کلشیئ و علی کلشیئ ظاهر است و اینست سرّ کلام امیرالمومنین ع انا النقطة تحت الباء در مقام ذکر تطابق حروفی و عددی نه کینونیتی و ذکر ذاتی او وهمینقدر که در ظهور نقطه حقیقت که در قرآن به اسم رسول الله ص ظاهر بود مثل او شمس گرفته شود و مُهتدین به او شموس ظاهره در مرایا ثمرهٔ این باب اخذ شده در علم نه در عمل که مقام عمل آن اینست که امروز که ظهور همان نقطه در بیان است هر نفسی که مؤمن به او

است در خود نبینند آنچه به او عز او است الاّ مثل شبحی که در مرآت می بیند نزد شمس سماء که مثل
او اگر بگوید الله اکبر نفسی یا آنکه آنچه مؤمن به قرآن است این کلمه را بگویند نزد الله اکبری که نقطه
فرقان در اُخرای خود می گوید معاینه شمس سماء است بالنسبه به شبح او در مرایا و این ثمره در این کور
که ظاهر نشد اگر در نزد بعضی نفوس هم بوده علم بوده نه عمل مثل به اعلی علّو ما یغّر به العبد زدم که ما
یتفرع تفریع بر او شود بلکه در ظهور من یظهره الله مؤمنین به بیان به این باب که جوهر کل علم و عمل
است عمل کنند و از برای خود شیئیتی نبینند الاّ به او چنانچه شیئیت کینونیت افئده و ارواح و انفس و
اجساد ذاتی ایشان به ظهور نقطه بیان متحقّق شده که او این آیات را در انفس خلق از خود قرار داده که
به این متوجه شوند به او و کل علم و ایمان اینست اگر کسی ناظر شود و از ثمره وجود خود نتیجه گیرد و در نزد
ظهور هر مشیتی میت محض باشد چنانچه در ظهور قبل او کل هستند چنانچه این نفوسیکه امروز مؤمن هستند
به رسول خدا در نزد او خود را مذکور نمی دانند و به ایمان به او خود را معزّز و مفتخر و در رضای حقّ
ثابت ولی محتجب از آنکه ظهور نقطه بیان بعینه ظهور اُخرای او است به نحو اشرف و اگر نزد کسی این
علم و عمل به او باشد در هیچ ظهوری محتجب نماند و در هر ظهور فائز به لقاء محبوب خود گشته و آنچه اثمار
آن ظهور است اخذ نماید فیا طوبی لمن قد علّمه الله ذلک العلم و وَفَّقه بذلک العمل اگر این
علم در میان مردم بود فضل امیرالمومنین ع را مثل فضل رسول الله ص ندانسته اگر چه در شمس فضل
او دیده نمی شود الاّ آن شمس حقیقت چنانچه قول قائل این قول که قصد بحر مشیت را نموده نه بحر
ذات ازل را مدّل است بر این ذکر البحر بحر علی ماکان فی القدم اِنّ الحوادث امواج و اشکال
و این بعینه اشباح مرایای مستدلّه بر شمس است زیرا که در صقع امکان که مقام مرایا باشد غیر
این ممکن نیست و اوّل مرآتیکه تعکّس از شمس حقیقت برداشته در کل عوالم امیرالمومنین علیه
السلام بوده در هر ظهوری به اسمی الی ان ینتهی الی ذلک الظهور فانّه مرآت الظهور فطوبی لمن قد

استظل فی ظلّه فان اولئک هم اصحاب القدر و ادلاء اسم القدیر و اصحاب یوم البدر قد ارتقوا الی افق لایسبقهم احد من العالمین الّا من شاء الله انّه اذا یحکم بشیئ فاذا یُخلق ما یشاء و اعلی ممّا شاء انّه علی کلشیئ قدیر ثمره این علم اینکه در ظهور من یظهره الله اگر کل ما علی الارض شهادت بر امری دهند و او شهادت دهد بدون آنکه آنها شهادت داده شهادت او مثل شمس است و شهادت آنها مثل شبح شمس است که در تقابل واقع نشده و الّا مطابق با شهادت او می گردید قسم بذات اقدس الهی که یک سطر از کلام او بهتر است از کلام کل ما علی الارض بلکه استغفار می کنم از این ذکر اَفعل التفضیل کجا می تواند آثار شموس در مرایا مثل آثار شمس در سماء گردد ذلک فی حدّ اللّاشیئ و ذلک فی حدّ مُشَیّ الشیئ بالله عزو جل و اگر کسی ثواب یک لا اله الا الله از او اخذ نماید بهتر است از ثواب آنچه که توحید کرده اند کلشیئ خدا را بلکه توبه می کنم از این ذکر افضلیت بلکه مثل همان است که زدم بلکه آنچه او شهادت می دهد شهادت خداوند است بر آن شیئ و آنچه تکلم به او می نماید تکلم خداوند است در حقّ آن شیئ اگر در زمان ظهور او سلطانی باشد و ذکر سلطنت خود نماید معاینه مثل او مثل مرآتی است که بگوید در مقابل شمس که در من ضیاء هست و همچنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر غنیی اظهار غنای خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر قدیری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر عزیزی اظهار عزّت خود کند نزد او معاینه همین قسم است بلکه اَبنای جنس او که در حدّ او هستند از او می خندند چگونه و شمس حقیقت چنانچه مثل او سلطان در فوق ارض لایحصی است چه در ظهور بیان و چه در ظهورات قبل از بیان که کل به نقطه مشیت منتهی می گردد در هر ظهوریکه می خواهد باشد و همچنین اولوا العلم و همچنین اولوالغنا و همچنین اولو القدرة و همچنین اولوالعزّة و به مثل این ملاحظه کن و یقین کن و عمل کن در کل اسماء و صفات بل در هر شیئ که ما یذکر به اسم شیئ

است و اظهار وجود مکن نزد او که از بی وجودیست و ببین حدّ اشخاصی را که خواستند تصدیق رسول الله ص کنند به تصدیق رهبانهای کتاب الف وهمچنین در بیان نظرکن که خواستند تصدیق نقطه بیان نمایند به تصدیق اشخاصیکه در حجاب هزار و دویست و هفتاد سال به درجات ما لانهایه مهتدی به ظهور اوّل او در قرآن شده این در حین اقبال است و چگونه قلم در ذکر غیرِ اقبال بگردد که می خواهند به ایمان من فی النّار ایمان به محقق جنّت و نار آورند و به تصدیق ایشان تصدیق قول الله نمایند و به شهادت آنها شهادت بر حقیت محقّق حق که شهادت او عین شهادت الله بر کل شیئُ هست دهند به کسی که کل به ایمان به او مؤمنند و بدون ایمان به او حکم دون ایمان می شود اگر کسی حکم غیر اسم مؤمن که اسماء او است جاری کند چه حدّ است او را حیف ذکر حاء است که در حقّ او شود زیرا که حکم طهارت در اینها می شود و در او به فتوای خود ایشان نمی شود فوالذی فلق الحبّه و برئ النسمه و تفرّد بالعزّة و تقدّس بالعظمة و توحّد بالکبریاء والمنعه هیچ ناری اشدّ از احتجاب ایشان از محبوبی که شب و روز توجه به او می کنند نیست و هیچ جنّتی از نظر بر شمس حقیقت و ما سوی را اشباح در مرایا دیدن و عمل به او نمودن نیست اگر برآن نفسی که فتوی علی الله داده کشف شود آنچه کرده شدّت عذاب احتجاب را در خودش احصاء می کند و لابد از برای او خواهد شد اگر چه در لیل الیل باشد و علم او به این والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین و لا یحب الله اَنْ یذکر من لم یؤمن بالله و آیاته والله یحبّ المتّقین

الباب الثالث والعشر من الواحد الثالث

فی اَنّ لا یجوز السؤال عمّن یظهره الله الاّ فی الکتاب واِنْ یعل بذلک من دان بالبیان فخیرلِه من یقدر علی ذلک بعضهم بالنبته الی بعضهم والله علی کلشیئُ شهید

ملخص این باب آنکه سؤال عمّن یظهره الله جایز نیست الا از آنچه لایق به او است زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتی نفس ظهور در نفس ظهور در ظلّ او ظاهر و اگر در امکان فضلی هست از شجّ جود او است و اگر شیئ هست به شیئیت او است و اگر کسی می خواهد علم او را بیند نظر کند به علمای بیان که به علم به کتاب او از ظهور قبل او عالمند و اگر می خواهد قدرت او را مشاهده کند نظر کند به اولی القدرة در بیان که از ظهور قدرت قبل او مقتدر شده و همچنین اولی العزّة از ظهور عزت او است و همچنین اولو العظمة از ظهور عظمت او است و همچنین اولو القوة از ظهور قوّت او است و بیان از اوّل تا آخر مکمن جمیع صفات او است و خزانه نار و نور او و ارواح آن در روی ارض ادلاء مدلّه بر کلمات او هستند از ظهور قبل او که کل از برای ظهور بعد او خلق شده مثلا اسم جواد او در بیان از برای اسم جواد در ظهور او خلق شده چنانچه اسم وهّاب در قرآن از برای اسم وهّاب در بیان خلق شده و همچنین در کل اسماء و امثال حقّ در حقّ و دون حقّ در دون حقّ و اگر کسی عارف شود به او میت می گردد نزد مشیت او و هیچ حجّتی از برای او از نفس خود او اعظم تر نبوده و نیست در نزد کل زیرا که کل آیات و کلمات از بحر جود او مُشرق می گردد و از طَمطام یم فضل او مستضیئ می شود و از قَمقام عزّ او مستنیر می گردد و اگر کسی خواهد سؤال کند جائز نیست الاّ در کتاب تا آنکه حظّ جواب را کماهی درک کند و آیتی باشد از محبوب او در نزد او چنانچه در بیان هم کسی این صفت محموده را مُتّصف شود محبوب است نزد او در بُطون او و ظهور او ولی از آن چیزهائیکه در شأن او نیست سؤال نکرده مثلا اگر از کسی که یاقوت می فروشد سؤال شود از بهاء کاه چقدر محتجب بوده و مردود است همین قسم است اعلی علوّ خلق نزد او الاّ ما یصف به نفسه یوم ظهوره گویا می بینم که کسی در کتاب خود از او سؤال می کند از آنچه در بیان نازل شده به حدود مؤتفکه نزد خود و او در جواب نازل می فرماید من عندالله نه از قول نفس خود

انی انا الله لا اله الا انا قد خلقت کلشیئ و ارسلت الرّسل من قَبل و نَزلت علیهم الکتُب اَلّا تعبدوا اِلّا الله ربّی و ربّکم فان ذلک لهو الحق الیقین سواء علیّ اَنْ تؤمنون بی فانّکم انتم لَانفسکم تهدون و ان لم تؤمنوا بی و لا بما نزل الله علّی فاذا بانفسکم تحتجبون و انی انا لکنتُ غنیاً عنکم من قبل و لاکونن غنیاً عنکم من بعد فلتنصرن انفسکم اَنْ یا خلق الله ثم بآیاتی تؤمنون فان من لم یؤمن بی و لا بما نزل الله علیّ مثله عندالله کمَثَل من لم یؤمن بذات حروف السبع و البیان و کان مؤمناً من قبل به محمّد رسول الله ص و الفرقان کیف انتم یومئذٍ لاترضین اَنْ تنسبُن انفسکم الیهم کذلک انتم اِنْ تعلمون ستدخلون فی دین الله و لاترضین اَنْ تصبرن فی البیان بعد ماقد نزل الله علیّ الآیات من عنده انه علی کلشیئ قدیر و انی انا نقطة البیان من قبل قد اظهرنی الله بمثل ما قد اظهرنی من قبل لاجزین من قد دان بی ثم بالبیان من قبل فلتسرعن فی امرالله ثم ایاه تتقون و لاترون فیّ الا الله ربّی و ربّکم ربّ السموات و ربّ الارض ربّ کلشیئ ربّ مایری و ما لایری ربّ العالمین فان مثل ما عندکم کمثل ما یدل المرآت علی شمس السماء کذلک ما انتم تستدلون فی کتبکم عند ما نزلناه علیکم من قبل فی البیان ثم حینئذ اَنْ یا عباد الله فاتقون مختصر نموده سؤالات خود را از محبوب خود الّا در علوّ توحید و سُموّ تقدیس و ارتفاع تسبیح و امتناع تکبیر علما و قولاً و عملاً و ظاهراً و باطناً که او دوست می دارد افئده ای که دلالت نکند الا علی الله و بر حب او و ارواح و نفوس و اجسادی که دلالت نکنند الا بر حروف حیّ او که همانست حروف حیّ بیان و همان بوده و بعینه حروف حی فرقان و همان بوده بعینه کتاب الف و تاء و زاء الی اَنْ ینتهی الی کتاب آدم اذ من ظهور آدم الی اوّل ظهور نقطة البیان از عمر این عالم نگذشته الّا دوازده هزار و دویست و ده سال و قبل از این شکّی نیست که از برای خداوند عوالم و اوادم مالانهایه بوده و غیر از خداوند کسی محصی آنها نبوده و نیست و در هیچ عالمی مظهر مشیت نبوده الّا نقطه بیان ذات حروف

السبع و نه حروف حی آن الّاحروف حیّ بیان و نه اسماء اوالّا اسماء بیان و نه امثال اوالا امثال بیان و او است که معروف است نزد کلشیئ به نبی و کتابی که منسوب الی الله می نمایند ولی کل از عرفان او محتجب و از کتاب اوبی خبر الّا مؤمنین به بیان و همین قسم مشاهده کن ظهور من یظهره الله را که او است بعینه مشیت اوّلیه در کلّ عوالم و کتاب او است کتاب مشیت اوّلیه در کل عوالم و او نبوده و نیست الّا مدّل علی الله و کتاب او نبوده و نیست الّا ناطق عن الله و اسماء او نبوده و نیست الا متجلی از اسم الله عزّوجلّ و امثال او نبوده و نیست الا مستقر در ظل الله جلّ و عز له الخلق و الامر من قبل و من بعد لا اله الّا هو انا کل له مخلصون و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت اوّل بوده و بعینه خاتمی که در ید او است همان خاتم بوده که از آنروز تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه آیه ای که مکتوب بر او است همان آیه ای بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر به ضعف مردم است والّا آن آدم در مقام نطفه این آدم می گردد مثلاً جوانی که دوازده سال تمام از عمراو گذشته نمی گوید که من آن نطفه هستم که از فلان سماء نازل و در فلان ارض مستقرشده که اگر بگوید تنزل نموده و نزد اولوا العلم حکم به تمامیت عقل او نمی شود اینست که نقطه بیان نمی گوید امروز منم مظاهر مشیت از آدم تا امروز که مثل این قول همین می شود و از این جهت است که رسول خدا ص نفرموده که من عیسی هستم زیرا که آن وقتی است که عیسی از حدّ خود ترقی نموده و به آن حدّ رسیده وهمچنین من یظهره الله در حدّ زمانیکه محبوب چهارده ساله ذکر می شود لایق نیست که بگوید من همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر به ضعف مردم نموده زیرا که شیئ رو به علوّ است نه دنو اگرچه آن جوان چهارده ساله در حین نطفه آدم بوده و کم کم ترقی نموده تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و از این دوازده سالگی کم کم ترقّی می نماید تا آنکه به چهارده می رسد اگر امروز یکی از مؤمنین به قرآن بر خود می پسندد که بگوید من یکی هستم از مؤمنین به انجیل نقطه حقیقت هم بر خود می پسندد و

کذلک در بیان وبیان هم بالنسبه بمن یظهره الله چنین است الی ما لا نهایة بما لانهایه ظهور الله ظاهر در هرظهوری کیف یشاء ولی ظهور بعد بلوغ ظهور قبل است این است که در حین بلوغ حد بلوغ اشرف تر از این است که حدّ تحت خود را به خود نسبت دهد زیرا که حدّ بلوغ آنرا دارد باآنچه در حدّ خود دارد چنانچه غین دارد نهصد طاء را ولی طاء هزار غین را ندارد وهمچنین در اعداد تکوینیه مشاهده نموده در اوّل هرظهوری بالله عزّوجل داخل آن ظهور شده که ظهور قبل را داری باآنچه در آن داری و الا محتجب مانده ای ازعطای جدید خداوند و در اوّل فانی می گردی چنانچه الآن مشیت که ازآدم تا نقطه بیان ظاهرشده اعراش منسوبه قبل خود را داشت و منسوبه به آنرا در حدّ خود دارد ولی آنها ندارند آنچه در این ظهوراو دارد اگرچه عرش نفس او و اعراش ادلاء بر او و هرنفسی که صادق در ایمان بوده بل هرشیئ که در علیین آن کوربوده لابد در ظهور بعد آمده داخل در جنت شده که امروزکل داخل بیان شده و می شود بفضل الله جل اجلاله وعزّ اعزازه این است که محتجب مانده و حکم جنّت برآنها نشده و حکم نار در حقّ آنها صدق شده زیرا که جنّت در هر زمان کمال آن زمان است وامروز کمال در بیان است نه در دون آن و در ظهور من یظهره الله در کتاب او و الی مالانهایه همین قسم ترقی می نماید و هرظهوربعدی ظهور قبل را دارد باآنچه خود دارد و در نزد هیچ ظهورمشیتی نیست الاّ آنکه همت او اینست که کل را راجع به آن ظهور نماید که از نارنجات دهد و داخل در جنّت کند در هرظهور بقدریکه اسباب فراهم آمده جاری شده و الاّ مانده تا ببیند شجاعان بیان وطرازان اوچه می کنند کل را به همت خود داخل در جنت می نمایند یاآنکه به قدری که اسباب بر ایدی ایشان جاری شده جریان امرالله را می دهند قَسم بذات مقدس الهی عزّوجل که اگراولوا الحکم و علم زمان من یظهره الله در ایمان به او متفق گردند راضی نیست که احدی از اهل بیان را برروی ارض باقی گذارد چگونه غیراو را همت ورزیده و نصرت حقّ مُطلق نموده تا آنکه

هیچ شیئ نماند الاّ آنکه داخل در جنّت شود اینست فضل اعظم و فوز اکبر در هر ظهوری که کل ما علی الارض در ظل آن ظهور مدّین به دین او شوند آنوقت نفس مشیت راضی می گردد و الا لم یزل سائل از فضل خدا است تا وقتی که شود و مفرّی نیست که خواهد شد زیرا که خداوند مقتدر بر هر شیئ بوده و هست و در هر کور به هر قسم مصلحت کل خلق است اسباب را جاری خواهد فرمود و آخر کل ما علی الارض را قطعه از رضوان اعظم خواهد فرمود انه کان علاماً مقتدراً قـدیرا

الباب الرابع و العشر من الواحد الثـالث

فی حکم حفظ البیـان باعزّ ما یمکن عند کل نفس

ملخص این باب آنکه آنچه از شجره حقیقت در میان مردم می ماند کلمات او است و ارواح متعلقه به آنها و هر قدر که در حفظ کلمات و اعزاز او و ارتفاع و امتناع او کل عروج نمایند در ارواح آنها ظاهر می شود و جایز نیست الواح خفیفه الاّ آنکه مجلّد شود و به نحو ما هو الاَعزّ عند کل نفس حفظ شود تا آنکه مثل قرآن نگردد که در هر گوشه مسجدی الواح متفرقه او بغیر ما ینبغی باشد و هیچ نفسی قدر خردلی در بیان صرف نمی کند الاّ آنکه خداوند ضامن شده که دو هزار ضِعف آن به او عطا فرماید و اگر به او نرسد بذریه او و آخر از او منقطع نخواهد گشت در این عالم نه عالم بعد از موت طوبی از برای کسیکه کلمات الله را به اعلی ما یمکن عند نفسه معزّز و مطرّز داشته که عزت ارواح آن و طراز آنها در اینست نه اینست که بیان هزار مثقال ذهبی تمام کند ولی نفس مؤمنی که روح بیان در او است از برای یک مثقال او مُضطر باشد بل کلّ فی حدّه حیث لایخفی علی اهله و هیچ بنده نیست که کل بیان را مالک شود الا آنکه مضاعف می شود حسنات او و روزی بمالاعد از ملائکه مالک کل شیئ بر او صلوات می فرستند و طلب رحمت و مغفرت از برای او می کنند و هر قدر سعی در عُلوّ صُنع آن و خفّت وزن آن و عَظَم خطّ آن و طراز ارواح او گردد نزد خداوند محبوب تر است از دون او و لایق نیست که در

حواشی آن نوشته شود مثل آنچه دأب طلّاب است که کتاب را از بهاء خود بیرون می برد و مُجل قول در این باب آنکه هرکس در صُقع خود لایق است که بیان او لیس کمثله شیئٌ باشد اگرچه فوق او بما لانهایه و دون آن بما لانهایه باشد و اذن داده نشده بغیر خطّ حسن نوشتن او را و رضای او در تلاوت او است یا نظر بر او یا تفکر در او که کل منتهی به عمل به آنچه خداوند در او نازل فرموده شود زیرا که هیچ کلمه نزد هیچ نفسی نیست که مدد روح آن به تلاوت او است و هرکس نظر در بهاء کل آن نماید و صلوات فرستد به این قول اللهم صل علی البیان و من آمن به فی کلّ شأن بالعزة و الجلال و عذّب اللهم من لم یؤمن به بالسطوة و العدال ادای حقوق کلمات آنرا نموده ذلک من فضل الله علی عباده انه کان فضالاً غنیاً وکل بهاء بیان من یظهره الله است کل رحمت از برای کسی که ایمان به او آورد وکل نقمت از برای کسی که ایمان به او نیاورد

الباب الخامس و العشر من الواحد الثالث

من آمن بمن یظهره الله فکانما آمن بالله و ما امرالله به فی کل العالم و من لم یومن به و اِنْ آمن بالله و ما امر به من قبل فکانّه ما آمن و یدخل فی النار

ملخص این باب آنکه ظهورالله در هرظهور که مراد از مشیت اولیه باشد بهاء الله بوده و هست که کلّ شیئٌ نزد بهاء او لا شیئُ بوده و هستند هرنفسی که ایمان به ظهور بعد او آورد گویا ایمان آورده به ظهورات او کلًا از قبل و بعد در آن ظهور نه ظهور بعد زیرا که ظهور بعد در آن ظهور همان ظهور است نفس چهارده ساله قبل آنکه به نوزده نرسیده نوزده او در همان چهارده هست اینست که هرکس بمن یظهـــره الله ایمان آورد و ایمان به آنچه او امر فرموده آورد ایمان آورده است به خداوند از اوّلی که از برای او اوّل نیست و در ظّل رضای خداوند بیرون آمده به کلّ رضای او در هرظهوری و هرکس ایمان به او نیاورد اگرچه در کل عوالم در ایمان و رضای خداوند بوده کل هباء منثورا می

گردد کانّه ما امن بالله طرفة عین چنانچه همین قسم در نقطه بیان ظاهر است نزد اولو الافئده و در فرقان اظهر است نزد کل هر کس ایمان به محمّد رسول الله ص آورده به یقین ایمان آورده به خداوند و اوامر او در کل عوالم و هر کس ایمان به او نیاورده ایمان به خداوند نیاورده و اوامر او در هیچ عوالم این است که حکم دون ایمان بر من علی الارض شده دون مؤمنین به قرآن در آن زمان ولتتقن الله ان یا اولی العلم کلکم اجمعون چه بسا نفسی در ظهوری مؤمن و در ظهور دیگر در نار و چه بسا نفسی که در ظهور قبل در نار و در ظهور بعد در جنّت و از برای ظهورالله نه اوّل بوده و نه آخر که بتوان ذکر نمود اگر کسی در هزار هزار ظهور مؤمن نباشد و در آن ظهور بعد از هزار هزار مؤمن شود کل این عوالم او مبدل به ایمان می گردد و اگر نعوذ بالله بر عکس بر عکس زیرا که در نزد هر ظهور آنچه رضاء الله هست در نزد او است چه قبلاً و چه بعداً مثلاً در حین ظهور رسول الله ص آنچه رضاء الله بوده الی اوّل ظهور قائم علیه السلام کلًّا در رضای او بوده و رضای ظهور آن در آن روز همان رضای رسول الله ص بوده چنانچه رضای من یظهره الله امروز همین بیان است الی حین ظهور او آن وقت مجدّد می شود رضای او به ظهور او لم یزل و لایزال این شأن مشیت بوده عندالله و خواهد بود و هیچ ظهوری نمی شود الّا آنکه از مؤمنین به آن ظهور از برای ایمان به ظهور بعد عهد گرفته می شود که اگر وفا کنند احدی در نار نمی ماند چنانچه اگر حروف کتاب الف وفا به عهد عیسی ع نموده احدی در نار نمانده بود عند ظهور رسول الله ص و همچنین در فرقان اگر کل در نزد ظهور ظهور الله مستشرق به ضیاء اشراقات او گشته حکم دون ایمان بر احدی از اهل فرقان نشده و احدی از آنها در نار نمانده و همچنین اگر کل مؤمنین به بیان مؤمن شوند بمن یظهره الله احدی در نار نخواهد ماند و حکم دون ایمان براحدی نخواهد شد ولی مراقب ظهور بوده که قدر لمحه ای فاصله نشود ما بین ظهور و ایمان کلّ من آمن بالبیان که به قدر طول الی المستغاث هم لایق نیست که بمانند اگر احتیاط

دامن گیرایشان شود که آن احتیاط در نار بوده و هست اگر چه امید از فضل خداوندعطوف و رئوف این است که در حین ظهور به اوامر عالیه خود در الواح خود کلّ عباد خود را از رَقَد بیدار نماید ونگذارد الی امرمحکم بیان که تا غیاث یا مستغاث شده در نار بمانند چه کسی عالم به ظهور نیست غیر الله هروقت شود باید کلّ تصدیق به نقطه حقیقت نمایند وشکر الهی بجا آورند اگرچه امید ازفضل او است که تا مستغاث نرسد واز قبل کلمة الله مرتفع گردد و انّما الدلیل آیاته والوجود علی نفسه نفسه اذ الغیریعرف به و هو لایعرف بدونه سبحان الله عمّا یصفون

الباب السادس والعشرمن الواحد الثالث

لایجوز العمل الاّ باثار النّقطة

ملخّص این باب آنکه جایز نیست عمل الاّ به آثار نقطه بیان زیرا که در این ظهور از برای حروف حیّ آثار ایشان از شمس حقیقت ظاهرمی گردد زیرا که آیات مخصوص نقطه است و مناجات مخصوص رسول الله وتفاسیرمخصوص ائمه هدی و صورعلمیه مخصوص به ابواب ولی کلّ ازاین بحرمشرق می گردد تا اینکه کل این آثار را در حقیقت اوّلیه به نحواشرف مشاهده کنند و هیچ عزّی از برای ایشان غیراز سبق ایمان که اعزّ از کلشیئ هست عندالله و عند اولی العلم نبوده و نیست وکل فضل در ظلّ همین مستظل است واز حین غروب الی طلوع من یظهره الله آثار فرضیه مرتفع و حروف حیّ وکلّ من آمن بالله و بالبیان در ظلّ آنها مستظل الاّ آنکه کسی طیران نماید در عرفان حکمی از احکام الله چه اصولاً وچه فروعاً واثری از خود ظاهرنماید اگراز حدود بیان تجاوز ننماید در ظل او محشور و الاّ لایق ذکر نمی گردد عندالله و عند اولی العلم بلکه در این کور اکثرناظربه جواهرمسائل و تخفّف در اقوال و دلائل وتلذّذ به آنچه نازل شده ازنقطه شمس حقیقت زیرا که آثاراو معاینه مثل ضیاء شمس است بالنسبه بانوار کواکب هل یقدر ان یقترن احد بینهما سبحان الله عن ذلک تسبیحاً عظیما وتعالی الله عن ذلک

علوّاً کبیراً   ولی سعی نمایند در علم حروف و اقترانات اعداد اسماء الله و اقترانات کلمات مشابهه و اقترانات آثار مشابهه در محل خود که اذن داده شده که نظم بیان را هرکس به هر نحوی که شیرین تر می تواند دهد دهد اگر چه بر هزار نوع ظاهر شود ولی کلّ راجع بنفس بیان می گردد زیرا که بر او حرفی زائد نمی گردد و از او حرفی ناقص نمی گردد الاّ آنکه نظم حفظ و اقتران بعضی با بعضی به مناسبات این نسخه با آن نسخه تفاوت بهم می رساند گویا مشاهده می شود که هیچ نظمی در او داده نمی شود از بعد الاّ آنکه اَحلی و انظم از نظم اوّل می گردد طوبی لمن ینظر الی نظم بهاء الله و یشکر ربّه فانّه یظهر و لا مردّله من عندالله فی البیان الی ان یرفع الله مایشاء و ینزّل ما یرید انه قوی قدیر   و بهترین نظم ها نظمی است که بر حدود ظاهریه شود مثلا اگر ده دعای صد بیتی هست پهلوی هم ذکر شود و همچنین خلط اَنهار خمسه نگردد آیات در علوّ خود و مناجات در سموّ خود و تفاسیر در مقعد عزّ خود و کلمات در افق قدس خود و کلمات فارسیه در امتناع ارتفاع خود چنانچه بر ناظر لطیف لوازم اقترانات مخفی نبوده و نیست ذلک من فضل الله علی علماء البیان حیث یشتغلون بامرٍ الی اَنْ یفرّج الله عنهم بظهور ما هم به باللیل و النّهار الی الله ربّهم یتوجّهون   و اگر ظاهر شود و نشناساند کسی را نفس خود بیانی که او مرتب فرماید مثل شمس است در بین کواکب و این وقتی است که کل را در حجاب بیند چنانچه نقطه بیان سه تفسیر بر قرآن نوشت دو تفسیر به نهج آیات الی آخر و یک تفسیر بر سوره بقره به نهج شئون علمیّه که یک حرف از تفاسیر او معادل نمی شود به آنچه کل مفسرین از اوّل نزول قرآن تا ارتفاع او تفسیر نموده   و من یقترن ضیاء الشمس بنور الکواکب فماله من عین یلیق اَنْ یذکر عندالله افلاتنظرون

الباب الّسابع والعشر من الواحد الثالث

یجوز کتابة آثار النقطة کلها الاّ باحسن الخطّ و اِنْ یکن عند احد حرفاً من دون خط الحسن لا

فیهبط عمله ولم یکن من المؤمنین

ملخص این باب آنکه کلّ آثار نقطه مسمّی به بیان است ولی این اسم به حقیقت اوّلیه مختص به آیات است و بعد در مقام مناجات به حقیقت ثانویه ذکر می شود و بعد در مقام تفاسیر به حقیقت ثالثیه و بعد در مقام صور علمیه به حقیقت رابعیه و بعد در مقام کلمات فارسیه به حقیقت خامسیّه اطلاق می شود ولی این اسم مختص آیات است نه غیراو به استحقاق چنانچه اذن داده شده برایکه تسمیه به عبد البیان در نفوس گذارده شود زیرا که از مادّه بیان اسم الله مشتق می گردد و اوّل من قد سمّی نفسه به الله جلّ جلاله حیث قد نزّل فیه انّنی انا الله لا اله الاّ انا الواحد البیان وکلّ سرّ بیان در اسم او ظاهر زیرا که عدد البیان با واحد صورت جامعه عدد لله می گردد تا آنکه مرآتی باشد از برای نقطه بیان که آن مرآت لله بوده و از برای من یظهره الله که او است مرآت لله وآنچه که در بیان است که لله باشد از برای لله بوده و هست و در حین صورت جامعه او است و در حین ذکر هر حرفی از حروف واحد به عدد باب تمامیت عدد این کلمه عِلیّه می گردد زیرا که ایشانند که لله بوده و هستند ولی کلّ راجع به باب اوّل می گردد چنانچه در نقطه بیان ظاهر اذ ما فی المرایا لن یعدل شمس السماء وما من اله الا الله ربّ السموات وربّ الارض ربّ کلشیئ ربّ ما یری وما لایری ربّ العالمین وانّ اِلٰهکم لاَلٰه واحد لا اله الاّ هو الرحمن المتعالی المنیع واذن داده نشده که احدی حرفی از حروف بیان را بنویسد الاّ به احسن خط واحسن از برای هر نفسی در حد او است نه در حدّ فوق اون ونه در حدّ دون آن واین از برای این است که روح متعلّق به آن حرف که در بیان است باعلی ما یمکن فی الامکان فی حده مرتفع گردد که در مؤمنین بیان دیده نشود شیئی الاّ آنکه آن شیئ در حدّ خود به کمال رسیده باشد چنانچه امروز حروف الفیه چگونه مُمَیّزند در طرزیت از سایر ملل همین قسم من فی البیان گردد که اگر احدی از بیان در مشرق ارض باشد بنفسه از حُسن او و حُسن آنچه در نزد او است

در حد خود محبوب گردد که این اعظم سبیلی است از برای جذب کلّ ادیان بدین واقع خداوند رحمن ولی کلّ در صورتی است که مقتدر باشد نه اینکه بر نفس خود صعوبت وارد آورد در شیئ زیرا که خداوند دوست نداشته که نظر فرماید بنفس مؤمنی در حزن بل کلّ علی قدر ما استطاعوا لیکلّفون گویا الآن در این جبل مشاهده می شود که بیانهای مطّرز نزد اهل بیان هست و به تلاوت آن متلذّذ می گردند و به آنها متعد شده اند که با بیانهای خود در نزد من یظهره الله وافد گردند که وفود علی الله بوده و هست و اظهار وجود خود را در نزد او محتجب نموده که از حیاء بعید بوده و هست فلتتقنّ الله اَنْ یا اولی البیان کلکم اجمعون

الباب الثامن و العشر من الواحد الثالث

من اراد اَنْ یفسّر شیئاً من آثار النقطه او یُنشئَ فی رضاء الله من کتاب لا یجوز اَنْ یأتی نسخته الی احد الّا اَنْ یستنسخ لنفسه علی احسن خطّ بخطّه او بخطّ دونه فاذا یَحلّ عطائه و الّا لا یجوز

ملخص این باب آنکه خداوند دوست می دارد در بیان که آنچه واقع می شود از هر شیئ از حدّ نطفه آن شیئ الی ما ینتهی الیه فی حدّ الکمال بر منتهای علوّ حسن صورت و سیرت گردد تا آنکه بر هیچ نفسی بقدر ذره ای کُره وارد نیاید و ما لا یحبّ را متحمّل نگردد از آن جمله است که حکم شده هر کس تفسیری بر کلمات بیان می نویسد یا از خود کتابی در علمی انشاء می کند اگر خود می تواند به احسن خطّ نسخه اصل را بر داشته و الّا داده به کسی که نوشته و بعد نزد خود حفظ نموده آن وقت نسخه به دیگری داده شود که آثار هر نفسی در نزد خود آن نفس باشد و بعد به دیگری برسد که اگر دون این شود هَبط عمل او می گردد الّا در مواقعی که به امری میسّر نگردد یا در عطا از برای خود نسخه بهتر انجام دهد که آن وقت از برای او اذن هست که قبل از استنساخ بدهد که نسخه خوب از برای او تمام نموده راجع سازند این در صورت دون امکان هست و الّا در صورت امکان آن قسم محبوب تر بوده و هست عندالله نه مثل

دأب علمای این عصرکه نسخه هزار خطی که در هر صفحه چندین نوع حکم می نماید، همین قدر که نسخه اصل است حفظ می نمایند مثل کتاب مصابئی که الآن در این جبل است از منشی اون بلکه اگر کتابی باشد که یک نقطه سوداء درغیر محلّ آن بهم رسد لایق حفظ نیست و از برای بحر محیط لایق فلتلطفن فی کلّ صنائعکم اَنْ یا اولی البیان علی حقّ ما انتم علیه مقتدرون قل اِنّ الله الطف فوق کلّ ذالطف لن یقدر اَنْ یمتنع عن ملیک سلطان لطفه من احد لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انّه کان لطافاً ملطفاً لطیفا

الباب التاسع و العشر من الواحد الثالث

اذن لمن اراد ان یصرف ما ملکه الله فی آثار النقطة کیف یشاء و متی یعرج یحبّه الله

ملخص این باب آنکه خداوند از فضل و جود خود اذن داده که هرکس هرقدر بتواند در بهاء بیان صرف نماید اگر ممکن بود که کل ما علی الارض را بهاء یک بیان قرار دهد هرآینه اذن از برای او بوده ثمره این باب آنکه در نزد ظهور من یظهره الله ملتفت گشته جائی که در اثر او این نوع حکم است چگونه در نفس او لعل مثل امروز واقع نگردد که قرآن های الف بهائی ما لا یحصی در اسلام باشد و مقرّ مُنزل او در جبلی باشد که حجره مسکون او خشت محض باشد اگر چه هرجا که مقرّاو است عرش الله بوده و هست چه بر سریر عزّت باشد چه بر فوق طین ولی این ذکر از برای استشعار مؤمنین به بیان بود که با صاحب خود نکرده آنچه محتجبین به قرآن نموده والّا اِنّ النور و الظلمة عنده سواء کِلْتیهما یسبحان بحمده بالعشی و الأبکار

الباب الاوّل من الواحد الرّابع

فی اَنّ للنقطة مقامین مقام ینطق عن الله و مقام ینطق عمّا دون الله ذلک مقام عبودیّة لذلک المقام الذی به یعبد الله باللیل و النهار و یسبح له بالغدو و الآصال

ملخّص این باب آنکه خداوند از برای شمس حقیقت دو مقام خلق فرموده یکی مقام غیب ذات او که مظهر الوهیت است که آنچه آیات نازل می فرماید از قِبَل او می کند و او است که موصوف نمی گردد به هیچ وصفی و منعوت نمی گردد به هیچ نعتی و متعالی است از هر ذکر و ثنائی و مقدّس است از هر کافور و جوهر امضائی لن یعرفه غیره و لن یوحده سواه له الخلق و الامر لا اله الا هو الواحد المتکبّر المتعال مقام این آیه عظیمه است قل الله حقّ و اِنّ ما دون الله خلق و کل له عابدون و دون این آیت که در او است خلق او است و این آیتی است که در او دیده نمی شود الّا الله که مادون او خلق او است و این آیتی است که در او آیتیّت دیده نمی شود بل نفس ظهور الله و ذات بطون الله و علّو علو الله و سمّو سمّو الله و کینونیت ازل و ذاتیت قدم و طلعت صرفه بحته لم یزل ذکر می شود ذکر آیت از برای عرفان است و الّا آیت ملحوظ نمی گردد که اگر آیت ملحوظ گردد خلق او می شود و او بنفسه مذکور نمی گردد الّا بما یذکر به ذات الازل و از برای او امکنه و حدودات نیست و قرب او عین بُعد او است و بُعد او عین قرب او است واوّل او عین آخر او است و ظاهر او عین باطن او است و علّو او عین دنّو او است و دّنو او عین علّو او است وکافور او عین ساذج او است و ساذج او عین کافور او است و کینونیت او عین انیّت او است و انیت او عین کینونیت او است لم یزل الله کان اِلهاً و لا مألوه هُنالک و کان ربّاً و لا مَربوب هنالک وکان محبوباً و لا حبیب هنالک وکان معبوداً و لاعابد هنالک وکان مقصوداً و لا قاصد هنالک سبحانه و تعالی عن کلّ ما یذکر به اسم و صفة اَو نعت و سمة لم یزل الله کان الهاً و لا اله غیره ولم یزل الله ربّاً و لا ربّ سواه ولم یزل الله سلطاناً و لا سلطان دونه ولم یزل الله ملکاً و لا ملک غیره و لم یزل الله ملیکاً و لا ملیک سواه ولم یزل الله علاماً و لا علّام سواه ولم یزل الله قدّاراً و لاقدّار غیره ولم یزل الله کیّانا و لا کیان دونه ولم یزل الله خلّاقاً و لا خلّاق سواه ولم

یزل الله وکلّ الاسماء فی یمینه وکلّ الصّفات فی قبضته یسبّح له ما فی السموات والارض و مابینهما لا اله الاّ هو العزیز المحبوب و این آیتی است که مادون آن ذکر خلقیت می شود و هرکس دعای سبحان من هو حیّ لایموت الی آخر را خوانده یا بخواند در بحر ظهور این آیت در فؤاد خود متجلّی گشته زیرا که این دعا در اوّل هر ظهور فرد است و مظاهر او اعزّ از کبریت احمر و در آخر هر ظهور ممتنع تر از هر ممتنعی و مرتفع تر از هر مرتفعی به مثل آنکه می گوئی سبحان من هو مُفتی لن یفتی در آخر هر ظهوری به علّوی می رسد مظاهر او در افئده مسبّحین که فتوی بر کلّ داده و احدی خطور فتوی بر ایشان نمی کند ولی در اوّل هر ظهور کسی خطور فتوای ایشان نمی کند بلکه مثلا سبحان من هو صادق لن یصدّق در آخر ظهور به علّوی می رسد که از علّو مناعت و رفعت و جلالت کسی خود را لایق نمی بیند که تصدیق او کند و او تصدیق می کند هرکس را که خواهد و بر تصدیق او افتخارها در حق خود می کند ولی در اوّل ظهور به شأنی اعزّ از کبریت احمر است که کسی تصدیق او نمی کند و حال آنکه هر صدقی به تصدیق او صدق می گردد و همچنین در کلّ اسماء و صفات زیرا که در آن اسم وصفت دیده نمی شود الا او بلکه ظاهر به آن اسم وصفت خود را در نزد او معدوم صرف می بیند چنانچه امروز نظر کن در کور قرآن که لایق تقمّص اسم عالم لا یعلم فؤاد کیست و او خود را در نزد رسول الله ص چقدر فانی می داند و می بیند و همین قسم ملاحظه کن مظاهر اسماء وصفات را ولی این بحری است عظیم به خطور نظر بر نفس آیت عبد غرق می گردد و چه بسا سلّاک این بحر غرق شده و می شوند بنظر بر غیر ظاهر در او که اگر غیر این باشد دیده می شود که مظاهر حیّ موت ایشان را درک می کند و همچنین در کل اَمثال وصفات ولی چون در این مرایا دیده نمی شود الاّ من هو حیّ لم یزل ولا یزال این است که به آن حیات اینها حیّند و همچنین سلطاناً اذ لا سلطان دونه و عالماً اذ لا عالم سواه و همچنین مقتدراً حیث لا مقتدر الاّ ایاه و همچنین صادقاً حیث لم یکن صادقاً غیره چنانچه از برای اسماء الهی نه اولی

است و نه آخری و نه از برای او عددی بوده و نه هست و در کینونیت هرشیئ آیتی عن الله بوده و هست که به او توحید او را تواند کرد و آن آیت از مشیت است دراو که در او دیده نمی شود الاّ الله و در نفس خود مشیت نفس او است که مرآت الله بوده باشد که دلالت نکرده و نمی کند الاّ علی الله جلّ و عزّ و این آیتی است که در هرشیئ دیده نمی شود در او الا الله زیرا که متوجّه در حین توجه بالله خلق نمی بیند و در حین ذکر خلق به خدا می بیند خلق را زیرا که می داند که این خلق   خدا خالق او بوده و هست و مادون او خلق او است   در هرحال نظرکن امروز در بیان که هرکس توحید خدا می کند بتعلیم نقطه بیان است که کلمه توحید از آن مَطلع عزّ مُشرق گردیده ولی دلالت نکرده در حین اشراق الاّ علی الله و نه در مقامی که تجلّی به او شده دلالت نمی کند الاّ علی الله بلکه جهت خلق او شاهد است   بر عبودیت او بر خداوند چنانچه جهت نفس کل شیئ شاهد است برنفس خود از برای خداوند به عبودیت و کل شیئ از شَبَح مثال او خلق شده وهمین قسم که از برای او دوآیت است آیه حقّ و آیه خلق که به آیت خلق عبادت می‌کند خداوند را و سجده از برای او می کند همین قسم هرشیئ به آیت خلقیت عبادت می کند محبوب خود را ولی نرسیده و نمی رسد الاّ به آیتی که عن الله در او است که مدلّ براو است نه برغیرآن که اگر مدلّ برنفس آیت باشد از خلق او است بلکه احدی از اولو الافئده نظر نکرده و نمی کند الاّ الی الله وحده   که در کل اسماء افئده دیده نمی شود الاّ او که اگر غیراز این باشد عبادت منقطع می گردد از عباد و حال آنکه هیچ شیئ خلق نشده الاّ از برای عبادت او چنانچه در قرآن نازل فرموده و ما خلقت الجنّ و الانس الاّ لیعبدون وهمین قسم که در اسماء غیرالله دیده نمی شود در مرایای این اسماء هم که افئده موحدین باشد غیرالله دیده نمی شود که اگر نفسی در حین اسمی نظربه غیرالله کند در آن حین محتجب بوده و در بحراحتجاب غرق گشته چنانچه ناظردر حین نظردر مرآت نمی بیند الاّمثال خود را در او وقصد نمی کند

نفس مرآت را زیرا که در مرآت مرآت دیده می شود نه مثال او بلکه مثالی که در مرآت متجلّی می گردد از او در نفس مثال است که قائم به مجلّی است نه در نفس مرآت که اگر در نفس مرآت می بود باید که قبل از مجلّی دیده شود و همچنین نظر کن در مرایای حروف حیّ که اگر در مرآت ایشان اسم حیّ دیده می شد قبل از تجلّی او باید دیده شود و حال آنکه از حین تجلّی مُجلّی دیده می شود که گویا در این حیّ نیست الاّ او مثل آنکه در مرآت نیست الاّ مثال تو نه ذات او و این مثال در نفس مثال است نه در نفس مرآت که اگر در مرآت بود باید که حروف حیّ قبل از آنکه مثال ذو المثال در آنها ظاهر شود ذاکر به ذکر حیّ باشند و اگر هم بوده از تجلّی قبل بوده نه در نفس مرآت شیئ است که مکنون بوده و در این بحر است که کلّ مدقّقین نظر غرق شده و مثال را در نفس مرآت گرفته بلکه مثال عرش او نفس مثال است وظهور او به ذو المثال و نفس مرآت است و همچنین مشاهده کن کلّ اسماء و صفات را و در آنها مبین الاّ الله وحده ونظر به اسمیت و آیتیت وصفتیت مکن که محجوب می گردی از مقصود و از این صراط دقیق است که در قرآن فتح ابواب اسماء نگشته و مظاهر واحد قبل بیان نفرموده و اگر جائی فرموده مثل کلام سیدالشهداء سلام الله علیه ذکر شده الهی اَمرتنی بالرّجوع الی الآثار فارجعنی الیها بکسوة الانوار و هدایة الاستبصار حتّی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السّرعن النظر الیها و مرفوع الهمّة عن الاعتماد علیها انک کنت علی کلشیئ قدیراً وامروز هم از کل مرتفع است سیر در این بحر زیرا که نمی توانند در حین علم به مرآتیت نظر به مرآت نکنند این است که مرتفع شده از کلّ این حکم الاّ من لا یری فی الاسم الاّ الله ولا یدخل بحر الخلق فی بحر الحقّ ولا بحر الحقّ فی بحر الخلق اذ لا یری فی بحر الحقّ الاّ الله وانْ یری جهة الحقیقة التّی هی الآیتیه یدخل فی بحر الخلق ولم یبق فی ذروة الحقّ بل یذکر فیه اسم الحقّ اذ لا یری فیه الا الله و در هیکل انسانی بل در هر شیئ این دو آیه را خداوند گذارده که

به آیت اوّل بشناسد او را و توحید فرماید او را و نبیند مستقلّی الّا او و مادون را خلق او بیند و به آیت نفس خود عبادت کند خداوند را و سجده کند از برای او و منقطع گردد به سوی او و از حُبّ غیراو که اگر کسی چنین متوجه الی الله گردد همیشه به آنچه فضل در حقّ امکان ممکن واصل بلکه عبد نمی بیند در خود الّا عبودیت خود را و این دو رتبه ذکر نمی شود الّا در نقطه حقیقت زیرا که غیراو مقتدر نیست که عن الله تکلّم نماید بلکه بر کل اشیاء مایقع علیه اسم شیئ حقّ است که در بحر عبودیت سیر نمایند زیرا که غیراین مقتدر نبوده و نیستند زیرا که غیراز برای مشیت خداوند اذن نفرموده و نمی تواند عبد که به منتها رسد و بعد از غروب این شمس غیراز من یظهره الله مقتدر براین نحو ظهور از ظهورالله نیست بلکه او است صرف ظهور که کلّ آیات مدلّه علی الله از ظهور او در افئده کلّ ظاهر می گردد و اگر نفسی عروج نموده و در بحر فوآد خود داخل گردد آنوقت مشاهده عظمت الله را می نماید که ما سواء خلق او بوده و هستند ولی همان نفس لم یزل عابد است خدارا و منقطع است به سوی او چنانچه بحر مشیت که صرف عالم ظهور است وکلّ افئده از شَبَح ظلال آیات او خلق می گردند که به آنچه ممکن است در مقام عبودیت سیر نموده وانّی اذرّ من کلّ ذر ذکر نموده در مقام عبودیت خود با اینکه کلمه انّی انا الله لا اله الّا انا لم یزل و لایزال از بحر ظهور کینونیت او که مرآت الله هست مشرق بوده و هست که در او کینونیت او ذکر نمی شود بلکه کینونیت الله هست و کینونیت او خلق الله بوده و هست و این صراطی است که از او اَدقّ تر در علم خدا نبوده و نیست در حین نظر به خداوند به آن آیت کلّ ما وصف الله به نفسه وصف می شود و در حین نظر به این آیت کلّ ما وصف به الخلق وصف می شود ولم یزل الله کان الهاً و مادونه خلق له و لم یکن بین الله و بین خلقه ثالثاً وانما الثالث خلق له لا اله الّا هو انّا کلّ له عابدون

الباب الثانی من الواحد الرابع

فی اَنّ کلّ ما یرجع الی النقطه یرجع الی الله و مالم یرجع الیها لم یرجع الی الله و ما یرجع الی الله یرجع الیها و مالم یرجع الی الله لم یرجع الیها

ملخص این باب آنکه ذات ازل لم یزل و لایزال لن یدرک و لن یوصف و لن ینعت و لن یری بوده و هست وآنچه از او نازل می گردد از کلمه مشیت است وآنچه به سوی او راجع می گردد کذلک این است که هرکوری از برای این مشیت شئونات و ظهوراتی است که اولوا العلم آن ظهور درک نموده و می نمایند مثلا امروز آنچه در بیان از ارتفاع آن واقع شود لله بوده و از برای خدا می گردد الی یوم ظهور من یظهره الله که آنوقت اگر کسی عملی از برای غیراو کند راجع به خداوند نمی گردد اگرچه باعلی درجه توحید سیرکند چنانچه موحدّین کتاب الف بعد از ظهور رسول الله ص ثمری از برای ایشان نبخشید علّو علم ایشان الاّ اشخاصی که داخل فرقان شده وهمچنین آنچه در قرآن ترقّی نموده در هرصفت محمودی و جوهر علم مکنونی و استیلای حقّ محمودی ولی همینقدرکه داخل بیان نیامده باطل گشته و ثمری از برای ایشان نبخشیده و همچنین اهل بیان عند ظهور من یظهره الله هیچ امری از ایشان راجع الی الله نمی گردد اگرچه کلمه لا اله الاّ الله باشد مگربه ایمان به او ولی قبل ازآن ظهور آنچه در دین بیان واقع از برای لله می گردد و راجع بسوی او می شود نه اینکه راجع به ذات ازل گردد بلکه رجوع به من یظهره الله رجوع به او است و اینکه ذکر می شود که رجوع به او است مثل نسبت کعبه است که بیت او خوانده می شود که از جهت علّو و سمّو او نسبت به خود داده و غیراین در امکان ممکن نیست زیراکه ذات ازل مُقترن به شیئ نمی گردد   و اوّل خلق شیئ تعلّق مشیت است به او   و آخر عود او رجوع او است به او   و اگر به تسع تسع عشرعشر دقیقه قبل ازآنکه امر فرماید من یظهــره الله به ارتفاع بیان کسی دانهٔ ارزنی از زمین بردارد به اینکه او را داخل جنّت خود نماید و ازابطال ثمره وجود آن نجات دهد از برای امر ذات حروف السّبع لله کرده و جزای کل شیئ به

او داده می شود ولی اگر مُقارن باظهور یا امر به ارتفاع باشد آن وقت باید از برای او کند و به اذن او اگر رضای او در آن شیئ باشد و الاّ رضای او است جنّت فیما امر و یامر و فیما فعل و یفعل این است سرّکلّ وجود وغیب هرنار و نور که اگرکسی مُستمسک به این عروه حقیقت گردد در هیچ شأنی در ظلّ نار مستقرّ نگردد و در ظلال جنّت مستظلّ باشد والاّ در هرملّت که نظرکنی اهل آن می گویند که ما از برای خدا عمل می کنیم چنانچه آنچه حزن در قرآن از برای مرایای الله واقع شد گفتند ما از برای خدا می کنیم و حال آنکه بر خدا کردند وهمین قسم در بیان آنچه به مؤمنین او واقع شد از حروف فرقان نمی کردند وقصد نداشتند الاّ آنکه از برای خدا می کنیم و حال آنکه بر خدا کردند قسم بحقّ من یظهره الله که هیچ قسمی در علم خداوند ازاین اعظم تر نیست که هیچ نفسی بر او یا بر مؤمنین او حزنی وارد نمی آورد الاّ آنکه قصد از برای خدا می کند ومی گوید از برای خدا می کنم و حال آنکه دروغ گفته و می گوید و بر خدا کرده و می کند ای اهل بیان ترحم بر خود نموده و به عقل خود حکم نموده و قبول حقّ نموده و برشئونات محتجبه محتجب نمانده که حجّت الله حین ظهور بالغ است برکل شیئ زیرا که آنچه الآن می بینید که مؤمن به قرآن هستند در حین نزول آن غیر از یکنفر مؤمن به آن نبود تا هفت سال و حال آنکه حجّت همان است که بوده و هست واین از عدم تعقّل اهل آن زمان بوده چنانچه در بیان الی یوم القیمة هرکس داخل شود به همان حجّت اوّل می شود وعبادی که در اوّل آن محتجب مانده به واسطه عدم تعقّل بوده و الاّ حجة الله حین ظهور بالغ است بر هر ذرّه ای چنانچه حین نزول بیان اگر کلّ مؤمنین به قرآن می خواستند ایمان آورند به او بل هر نفسی حجة الله در حق ایشان بالغ وکامل بود چنانچه خداوند احتجاج می فرماید به کلّ مثل آنکه به اوّل مؤمن فرموده به همان شیئ که او ایمان آورده همان شیئ در کلّ بوده چرا محتجب مانده وبهمین حجّت او را معذّب می فرماید تا وقتی که داخل در دین گردد فلتعتبرن اَنْ یا اولی الابصار کلّکم اجمعون

الباب الثالث من الواحد الرّابع

فی اَنّ البداء لله حقّ

ملخّص این باب آنکه خداوند عبادت کرده نمی شود به هیچ چیز مثل بداء زیرا که بداء اعتراف به قدرت او است بر ما یشاء اگر نفسی عبادت کند او را به آنچه در امکان فوق او متصوّر نیست همین قدر که اعتراف به بداء نمود این عبادت اعظم از آنچه کرده می گردد که اگر بخواهد او را داخل در نار فرماید مقتدر بوده و هست ولم وبم کسی نتواند گفت در فعل او زیرا که او عادل است در قضای خود و همچنین بر عکس اگر کسی آنچه در امکان متصوّر است متحمّل عصیان او گردد اگر ناظر به بداء او نگردد این عصیان اعظم تر است نزد او از آنچه کرده و اگر بخواهد او را داخل جنّت فرماید که را می رسد که لم و بم در فعل او گفته زیرا که او بوده محمود در قضای خود و متعالی است بدای خدائی که مقترن شود با بدای خلق او زیرا که بدای خلق از عجز می گردد و بدای او از قدرت و نزد هر ظهور مشیتی بدای او ظاهر و حال آنکه حکم فرموده به ایمان و جنّت مؤمنین قبل بداء را بر اعناق کلّ می گذارد و حکم دون می کند تا آنکه اظهار قدرت فرماید و الّا نزد او چه قرآن و چه بیان و چه قضایای فرقانیه و چه بیانیه این نیست الّا ارتفاع قدرت او و امتناع سلطنت او که بدانند کلّ که در قَبضه قدرت و تصرف خدای خود بوده و هستند واز برای ایشان شیئ نبوده الّا به اذن او و این نیست الّا بدای مشیت زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده و هست وظهور و بطون صفت مشیت است و اوّل و آخر هندسه اراده و اگر در او ذکر شود اوّل اوّل او عین آخر او بوده وظهور او عین بطون او و از استعمال این الفاظ ای ناظر در بیان محتجب نگشته که اسم اوّل یک مرتبه در ذات غیب استعمال می شود و یک دفعه در ذکر اوّل ذکر می گردد و یک دفعه در خلق اوّل ذکر می گردد و یک دفعه در اوّل نار ذکر می گردد و اوّلی که در صقع مشیت ذکر می گردد خلق اوّلی

است که در صقع ازل ذکر می گردد وهمچنین اوّلی که در خلق ذکر می گردد مثل او مثل شَج شمس است در مرآت بالنسبه به اوّل مشیت وهمچنین ذکر اوّل در نار این ذکر اوّلی است که در خلق فنا است نه در خلق بقا محتجب از ظهورات اسماء نگشته که هرشیئ در مقعد خود برآنچه ذکر شود از حدّ خود تجاوز ننماید وبعد از آنکه بداء ذات ازل را بداء مشیت گرفتی وامضاء او را امضاء او نظر کن در هرظهوری در بدایای او که مثل بحرلانهایه متموّج بوده و هست چنانچه هرکس در این ظهور بوده مشاهده این نوع ظهور را در بحرمشیت نموده و همچنین قبل در فرقان به اسم نسخ مذکور و اینکه در احادیث مذکور است که همین قدر که به رتبه قضا آمد بدائی از برای او نیست یعنی اگر ایمان به رتبه رابع رسید که رکن تکبیر باشد بدائی در آنچه قضا شده نیست فضلاً من الله ولی اگر به عدل باشد بداء لم یزل و لایزال در حقّ هرشیئ بوده و هست و منفکّ از هیچ شیئ در هیچ شأن نمی گردد الاّ انْ یشاء الله انّه علی کلّشیئ قدیر ومراد از رتبه قضا در رکن تکبیرعروج مشیت است که از طلوع از رکن تسبیح الی غروب در رکن تراب در نفس خود منتهی گردد مثلاً آنچه در حیات رسول الله ص حکم شده وبداء ظاهرشده همان ثابت است الی حین عروج او وبعد از آن حلال او حلال است الی یوم القیمة ایْ ظهوره الاُخریٰ فی اُخریه ونهی او منهی عنه است الی ظهوره الاخری فی اخریه چنانچه شهدای او بعد از او در بحر قضایای او مستقّر الاّ در مواردی که یقین نموده اند به رضای او که اگر ذکری شده بعینه بدای رسول الله ص بوده و حال آنکه چنین امری نشده بلکه از حدود کتاب الله قدر خَردلی تجاوز نفرموده ولی بعد از غروب شمس حقیقت بدایای باطنیه او با مؤمنین به او بوده و هست ولی چون کسی نمی شناسد او را به آنها مستنیر نگشته و اون هم در ایام بطون خود غیراز آنچه در ایام ظهور حکم فرموده نمی فرماید این بود معنی بدای الهی عزّوجلّ که عبد در هیچ حال بر سریر رجا مستقرنگشته اگرچه به آنچه مایمکن در امکان بوده عروج نموده باشد که نظر به بداء اشرف از آن

است که عروج نموده وهمچنین اگر به منتهی رتبه نزول منتهی گردد بر سریر خوف نشسته و نظر بر بدای خداوند نموده که نظر نکردن اعظم از آن است که منتهی گشته ولی ظهور این بداء از مکمن مشیت است نه غیر آن که در بیان ظاهر گشته اگر در حق شیئ ذکر جنّت شده الی یوم القیمه در حقّ او ثابت بوده و هست و اگر در حقّ شیئ ذکر دون جنّت فرموده الی یوم القیمة در نار او به عدل او فانی بوده و هست و عند ظهور قیامت اگر بعینه شجره نار مُقبل شود شجره جنّت می گردد و اگر شجره جنّت محتجب گردد شجره نار می گردد چنانچه در این کور هر که بود مشاهده این مطلب را نمود در هر ظهور به منتهای جدّ و جهد خود سعی نموده که ذکر خیری من قبل الله از برای خود در کتاب او گذاشته الی ظهور دیگر که این اعظم تر است از آنچه الوف الوف خرج نموده در مقاعد مرتفعه که ذکر آنها از برای صاحبانش بماند چه بسا که این مقاعد فانی گردد و هیچ اسمی از آن باقی نماند اگر در مورد دون حق گردد و الّا جزای او با خداوند بوده و هست والله یجزی المحسنین

الباب الرّابع من الواحد الرّابع

فی اَنّ کلّ ذکر عبد رقّ له

ملخّص این باب آنکه ارواح کلّ اشیاء راجع می گردد به هیکل انسانی و جنّت کل اشیاء در جنّت انسانی است که مثال آن این است که اگر قطعه الماس بلا مثلی در نزد مؤمنی باشد اعزّ از آن الماس به اعزازی است که بواسطه آن در نزد مؤمن ظاهر می گردد وهمچنین کلّشیئ و این هیکل راجع می گردد به اسم وصفت اگر فوآد او مدلّ علی الله است در ظلّ له الا سماء الحسنی عندالله ذکر می گردد و اگر از صفت است در صفات او ذکر می گردد این است علّو معنی حدیث لیس الّا الله و اسمائه و صفاته و این هیکل حکم اسمیت وصقیت بر او نمی گردد الّا آنکه در نزد هر ظهوری در ظلّ آن ظهور داخل گردد و الّا مرتفع می شود حکم ایمان از او و چگونه حکم اسمیت وصقیت و نظر

خداوند بر این است نه بر شئون ظاهریّه چنانچه امروز دیده می شود که هر صفت حسنائی در اَحرف الفیه هست ولی صفات ناریه امروز ذکر می گردد و اگر امروز در بیان نفسی مؤمن باشد بالله و آیاته اگر چه بر تراب نشسته باشد او است که بر سریرِ عزت نشسته و بر غیراو اگر در منتهی مقعد عزّ باشد عندالله و عند اولی العلم در منتهای ذُلّ بوده و در نزد ظهور من یظهره الله هر مرد مؤمنی که مؤمن به او گردد لایق است که بر فؤآد او شمس مسمّی طالع و اسمیت در کینونیت او متذوّت گردد و هر نفس مؤمن در بیان عبد رقّ او بوده و هستند چنانچه اولو الهیاکل در قرآن عبد رقّ رسول الله ص بوده و هستند بُعد از برای عبد رقّی که بر مولای خود غیرآنچه لازمه عبودیت است وارد آورد حال نظرکن و محزون شو و ببین که چقدر طوق عبودیت رقیه بر گردن انداخته وباین افتخار می نمایند و بر ظهور اشرف او در آخرت چگونه روا می دارند که امر به جائی رسیده که در جبل ساکن گشته وکلّ به ایمان به او مؤمن و بر نفس او به اسم مؤمن او راضی نشده که اگر می شده این نوع واقع نمی گشته این است که کلّ در بحرحجاب غرق و شموس در مرایا به ضیاء او متحرّک و از او محتجب و ماهیان دریا به آب زنده و سؤآل از او نموده امروز کلّ مؤمنین به قرآن منتظر ظهور قائم آل محمّد ص و از برای ظهور او تضرّع و ابتهال و به رؤیت او در رؤیاهای خود افتخار و او را به دست خود به سجن فرستاده و در جبل ساکن نموده این است معنی حدیث فیه سنة من یوسف یباع ویشتری ای اهل بیان پناه به محبوب خود برده که طوق عبودیت او را بر اعناق خود داشته باشید و در حقّ او روا دانید آنچه که در حقّ خود که عبید رقّ او هستید روا ندانید نه این است که نشنیده باشید ظهور رسول الله ص را در قبل و احتجاب منتظرین به او بعد از ظهور او و از او تا آنکه هفت سال و به روایتی نه سال واقع شد بر او آنچه واقع شد و باز فایده در حقّ شماها نکرده که اگر کرده بود در این ظهور این نوع نمی شد از محبوب خود حیا نموده دیگر در ظهور من یظهره الله این نوع نکرده و اگر بر خود قرار دهید که بر هیچ نفسی نپسندید آنچه بر

خود نمی پسندید از اولو السلطنه گرفته تا اولو الزرع بیرون رود انشاء الله براو حزنی وارد نخواهد آمد زیرا که شموس در مرایا شمس را نمی شناسند الاّ به شَجّ او در خود این است که او را می بینند یکی مثل خود و حال آنکه کلّ به او قائم است و از اثر جود او است خلق سموات و ارض و مابینهما چنانچه احدی از دون حروف بیان گفته و اِنّ مِن جوده الدنیا و ذرّتها و اِنّ مِن علومه علم اللوح و القَلَم و مِن مِنِ تبعیض است بلکه هر شیئی که اطلاق شیئیت براو شود رشحه ای است از طُمطام جود او و قطره ای است از قَمقام مَنّ او قدر او را در حین ظهور دانسته نه که در لیل و نهار در اماکن عزّ خود از برای او گریه کنید چنانچه امروز می کنید و او در جبل باشد و حزنی بر او وارد آید و به فضل وجود او شماها کلّ از حزن مبرّی شده باشید فلتنظرن اَنْ یا اولی الابصار ثم تنظرون

الباب الخامس من الواحد الرّابع

فی اَنّ کلّ اولی الدّوائر آیات له

ملخّص این باب آنکه این باب هم بیان آن مثل باب قبل است و از جهت ذکر علوّ ماینُسب الیه ذکر اماء نگشته و او است احقّ به ملک خود از کلّ شیئ اذا اراد مِن نفس لم یقدر احد اَنْ یقول له لم او بم سواء کان اعلی الخلق او ادناه و علی اَیّ شأن کان یحکم مایشاء لایسئل عما یحکم و کلّ عمّا قد حکم یسئلون ثمره این باب آنکه اگر اذن ندهد مولی به ممالیک خود حلال نمی گردد بر ایشان اقتران وهمین قسم در حین ظهور اگر حرام فرماید بر نفسی آیه از آیات ملک خود را حرام می گردد براو چنانچه حرام فرموده بر هرکس که ایمان به او نیاورده واشدّ فرموده از هر عصیانی تا آنکه کسی دریوم ظهور او مبادرت به انکار ننماید و اگر مؤمن نمی گردد صامت گردد چه بسا که می شنود ذکر او را و فی الحین تصدیق نمی کند و نزدیک می گردد به آیه از آیات او و حال آنکه حرام شده بر او از حین خطور بدون ایمان و براو حلال نمی گردد الاّ بایمان احتیاط کنید ای اهل بیان که ظهور الله

ظاهر خواهد شد کیف یشاء الله و ظهور دون حق در حقّ حق نکرده که آیات او حجّت است بر کلّ و اگر تامل کنید فی الحین تصدیق می کنید چه فرقی در معجزه مابین کلّ قرآن و سوره توحید نیست چنانچه فرقی در ایمان به آخر که فوآد او مدلّ علی الله بوده با ایمان به اوّل نمی گردد و همیشه تفکر کنید در ظهور نقطه بیان لعل آن روز خود را محتجب نسازید از محبوب خود و اگر تفکر در ظهور نقطه قرآن می کردید امروز تعقّل امرالله را می نمودید این حکم نشده الاّ آنکه منتهای جدّ و جهد خود را کنید نه اینکه جهد کنید در کلّ دین و از محقّق دین محتجب گردید چنانچه در کور قرآن کلّ را به منتهای دقّت و اجتهاد مشاهده نموده و به زعم اجتهاد و احتیاط خود فتوی بر محقّق دین داده که دین به قول او ثابت می گردد جائی که مجتهدین قرآن به این درجه احتیاط مرتفع کردند چگونه خواهد بود بیان ولی حرام شده در بیان حکم قتل به اشدّ از هر شیئ که هیچ شیئ به مثل آن نهی نشده که هرکس بر قلب او خطور کند قتل نفسی از دین الهی بیرون می رود و مُعذّب می گردد مادامیکه خداوند خواهد و براو حرام می شود آنچه بر او حلال بوده در بیان حتّی نفس او براو و خداوند اذن نفرموده که کسی در بیان فتوای قتل کسی را دهد در هیچ حال و در هیچ شأن و در هیچ مورد اگرچه در بین خود مخالف در شئونات علمیه ظاهر گردد که بر احدی نبوده و نیست بلکه بر خداست فصل و حکم شماها را ای خلق منکوس چه حدّاست که فتوی بر قتل نفسی دهید و حال آنکه نمی شناسید که از برکت آن نفس است که اسم اسلام بر خود گذاشته اید تصوّر کنید آنچه بر اهل بیت از قبل وارد شد به اسم اسلام کردند و حال آنکه بر مذوّت اسلام کردند که اسلامی نیست الاّ به ایمان به او و از یوم غروب شمس حقیقت از برای احدی از متدیّنین به بیان حکم قتل جایز نبوده و نیست و اگر کسی کند از بیان نبوده و نیست هیچ اِثمی از برای او اعظم از این نخواهد بود زیرا که خداوند در قرآن نازل فرموده من قتل نفساً فکانّما قتل النّاس جمیعا این حکم حکم نفسی است از انفس مؤمنین چگونه است اگر آن نفس مثل کعبه منسوب

الی الله شده باشد ونفس الله خوانده شده باشد با وجود آنکه این قدر اهتمام در کتاب الله شده باز از برای اشخاصی که خود را منسوب به قرآن دانسته از صدر اسلام تا امروز اثری نبخشید و هیچ عذابی از برای ایشان اشدّ از این نیست که عصیان معبود خود کنند و از برای او سجده کنند و خداوند حتم فرموده بر ذات مقدّس خود که نیامرزد کسی که بر قلب او خطور کند قتل یکی از مومنین به بیان را چگونه است اگر کسی حکم کند یا العیاذ بالله مرتکب شود و هر سلطانی که مصیبت اوّل وآخر را ذکر کند و بر مؤمنین به بیان آنچه بر اوّل وآخر و مابینهما واقع شده مرتفع سازد و هیچ ذی نفسی را اذیت نکند از برای آنچه که بر حروف اوّلی واقع شده حقّ است بر خداوند برکت دهد بر آنچه به او عطا فرموده و مضاعف فرماید آنچه در حق او نوشته و اگر رسد ایام او به ظهور من یظهره الله فرض است از برای او که نصرت فرماید محقّق دین را و از او سؤال فرماید تخفیف در اعمال در آنچه بر ایشان صعب بوده وطلب سلطنت نماید از او الی یوم القیمة که او است مُعطی کلشیئ حق او را و اگر عطا فرمود به او کسی را نمی رسد به حکم خداوند از اون بگیرد و او است احقّ از او مثل آنکه در سائر احکام امری که من الله شد نمی تواند کسی در او رخنه نماید و محتجب نگردد از محبوب کلّ به هیچ شیئ که آنچه او دارد از او بوده قبل از ظهور او و نصرت کند او را واگر امر به جهاد فرماید به علوّ افتخار در سبیل او شهید گردد که اسم اون در دیوان مقرّبین ثبت گردد والاّ خواهد رفت از این عالم و ذکری از او نخواهد بود نه این است که در ایام محموده تعزیه داری کند از برای حقّ چنانچه سنّت کلّ مؤمنین به قرآن بود از اعالی و ادانی بر تعزیه داری رسول و اوصیای رسول خود و ذکر ماجری علی شیعتهم ولی باز در وقت ظهور همان کسی که تعزیه داری می نمود و از برای اوصیای دین او تضرع وگریه می نمود از اولوا الحکم جالس و ظالم گشته بر او و اولوا العلم مُفتی بر او و سایر در حجاب محتجبین ذکر آنچه قبل واقع شده نموده لعل بعد مرتکب نشود امری را که باعث خلود او در نار گردد و این همه تاکید در بیان شده که احدی

احدی را محزون نکند لعّل صاحب امر و خلق مطلق محزون نگردد از اشباح در مرایا اگر مُقبل به او باشند و الاّ لا شیئ هاى مَحض که از اوّل عمر تا آخر به منتهاى احتیاط و اجتهاد عبادت و عمل از براى خدا می کنند ولی نزد ظهور ظهوراللّه میت صرفند چه ثمری بخشد اعمال ایشان را بلکه به قدر ذکر لاشیئ که لا شیئ است عنداللّه لایق نیستند و حکم نمی تواند کسی کند الاّ من یظهره اللّه و اون شجره طیبه است که به آیات وبینات ظاهر می گردد از براى رضاى خداوند و تجدید دین او و حکم به حقّ در ما بین اهل بیان و حکم به عدل بر نفسی که داخل نشده اگر تا آن روز مانده باشد و الاّ کجا پسندند بر خود سلاطین بیان که آب بیاشامند و نفسی بر روى ارض غیر مؤمن به خداوند و دین او باشد و از براى غیر اولی السّلطنه در دین بیان جائز نیست و از براى ایشان بر منسوبین به دین بیان جائز نیست در هیچ شأن و در هیچ حال و در هیچ مورد الاّ عند ظهور من یظهره اللّه و دون حکم مؤمنین به او و به بیان که اذن داده شده از براى فتح بلاد که کلّ را در ظلّ ایمان به خداوند و دین او وارد ساخته و بر منسوبین به سوى بیان به قدر ذرّه حزن وارد نیاورده حتی در فتح اراضی هم بر اهل آن این حکم را نپسندیده بلکه تا میسّر بوده به شئونات دیگر ایشان را داخل در دین خداوند فرموده و در نزد خلق غیر بصیر همیشه متاع دنیا در نزد ایشان عزیز بوده به اخذ آن بسا باشد داخل شوند دین خدا را و این حکم بر غیر اهل بیان است نه بر ایشان الاّ عند ظهور من یظهره اللّه که امراللّه امر مُشرقه از ساحت قدس او است آنچه به او اَمراللّه مرتفع گردد بر کلّ هست که از قوه امکان خود به وجود کونی ظاهر سازند کلّ علی قَدَر ما یدبّر و یقدّر فانّ العبد لم یقدر اَنْ یدبّر و لایقدّر الاّ باذن اللّه انّه خیر مدّبر و مقدّر و خیر مرتفع و ممتنع لا یعزب من علمه من شیئ لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما و لا یعجزه من شیئ لا فی ملکوت الامر و لاَ الخلق و لا ما دونهما یخلق مایشاء بامره انّه علی کلّ شیئ قدیر

الباب السادس من الواحد الرّابع

فی انّه لا یُسئل عمّا یفعل و ما دونه یُسئل عن کلّشیٔ

ملخّص این باب آنکه ذات ازل از برای او بذاته ظهوری و بطونی نبوده و نیست و غیراز برای اون هم ظهوری و بطونی نبوده و نیست کسی در صقع او راه ندارد که لا یسئل ذکر شود و از برای او فعلی نیست که مقترن شود به ذات او که یفعل توان ذکر نمود یا یحکم ثبت داشت بلکه مشیت اوّلیه را خلق فرموده به مثل آنکه کلشیٔ را خلق فرموده به نفس او و او را بنفسه خلق فرموده و کلّ را به او و او را نسبت به خود داده به علّو او و سمّو او مثل آنکه کعبه را بیت خود خوانده و حال آنکه کلّ امکنه در نزد او سواء است اختصاص مکّه لِاَجل علّو و سمّو نسبت او است وهمین قسم مشیت را مظهر لایسئل نموده زیرا که در علم او اعلی از این نبوده و نیست که لایق این نوع عطا گردد و به مثل ذلک لایجیر و لایشیر و سایر امثال مثل این و او را مظهر یفعل مایشاء ویحکم ما یرید نموده زیرا که ذات او نفس مشیت او است نخواسته او و نمی خواهد الاّ ماشاء الله و ماشاء الله ظاهر نمی گردد الاّ بما شاء المشیة چنانچه ما اراد الله مُشرق نمی گردد الاّ بما یرید المشیته غیر آن نتوان لایق این نوع عطا گشت زیرا که به اون خلق می شود کلّ واگر دو اختیار فرماید خداوند مظهر واحد در امکان ظاهر نشده و در بین اثینن باطل می گردد نظام ملکوت سموات وارض و مابینهما بل از اوّلی که اوّل از برای او نبوده وآخری که آخر از برای او نیست یک مشیت بوده و هست که هر کوری به ظهوری مشرق می گردد و مظهر لایسئل عما یفعل ویفعل ما یشاء می گردد وحروف حیّ در او دیده نمی شود الاّ مشیت او چنانچه در حروف متکثّره از این دیده نمی شود الاّ مشیت او که اگر بر قلبی خطور کند دون آنچه مشیت او تعلّق گرفته در آن حین در جنّت آن ظهور نیست وحکم عصیان بر او ذکر می گردد زیرا که علو مرایا این است که در او دیده نشود الاّ شمس که اگر نفس مرآت دیده شد کجا لایق ذکر می گردد

نزد شمس حقیقت و اگر شمس دیده شد مایتقلّب الشّمس تقلّب او است زیرا که از برای او ذاتی
غیر ذات او و وصفی غیر وصف او و فعلی غیر فعل او و توجّهی غیر توجّه به او نبوده و نیست و در
ظهور فرقان محمّد رسول الله ص بود مشیت اوّلیه و حروف حیّ آن شمس حقیقت ذات مشیت او
بودند در مشیت او زیرا که لم یزل و لایزال طائف حول امر آن بودند و آنچه او خواسته بود خواستند
و همچنین حروف متکثّره از این واحد تا امروز هر کس تقرّبی جسته به این بوده که مشیت او مشیت محمّد ص
بوده و الّا لایق ذکر نیست چنانچه هرچه در اسلام واقع شد به غیر حبّ آن عالمین به زعم مشیت او
کردند و اگر این نبود حول و قوّه به قدر ذبابه از برای ایشان نبود و همچنین در کور قبل از محمّد ص به مثل
این و همچنین در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت در این کور به اسم بابیت مُشرق الی ظهور من یظهره
الله که آنچه شود به مشیت او می گردد و اگر خلاف رضای او گردد به زعم مشیت او می شود که اگر
این نباشد به قدر شیئ قوّه از برای شیئ نیست در این ظهور و این است معنی لا حول و لا قوة الّا بالله
العلّی العظیم و اگر این نبود در نزد هیچ ظهوری حقّ مطلق محزون نگشته زیرا که در آخر هر ظهور خلق
آن به غایت تشابه در مشیت او به هم رسانیده که غیر آنچه او خواسته نخواهند چگونه می شود که
بشناسند محبوب خود را و غیر حبّ او و مایحبّ او خواهند و اگر می خواهی که این مطلب را به
عین حقیقت ملاحظه کنی نظر کن در حین قطع نسبت که قاطع بنفسه از خود منقطع می گردد چگونه که تواند بر
غیری حکم کند چه در تشریع نظر کنی و چه در تکوین مثلاً نفس مُسلم اگر قطع اسلام از خود کند بر نفس خود
حکم اسلام نتواند کرد چگونه بر دیگری و در آن حین لابد باید در یک موقفی از دین واقع شود اگر چه
منتهی شود به امّت آدم که آن وقت اگر حکمی کند راجع می شود به حکم آدم و چون آن زمان اون
ظهور مشیت بوده بالله می گردد این فعل زیرا که خداوند نفی فرموده کلّ حول و قوه را الّا به خود این در
صورتی است که فرار از دون حق کند و در تشریع بخواهد بفهمد و در تکوین هم مثل این و اگر بواقع

بخواهد بفهمد در حینی که داخل بیان نباشد حول و قوتی نیست زیرا که جوهر کل را گرفته داخل بیان آورده اند در غیری حول و قوه نمانده که استثناء شود زیرا که حول و قوه باللّه در امّت عیسی نمانده به حقّ که اگر مانده بود باید حکم به حقی در حق ایشان شود و حال آنکه نمی شود وهمچنین در اسلام بعد از ظهور بیان وهمچنین در بیان بعد از ظهور من یظهره الله که آن روز کلّ حول و قوه باللّه است که از آن حقیقت که مظهر مشیت است ظاهر می گردد و از برای اهل بیان عند ظهور او نمی ماند حول و قوه به حقّ الاّ آنکه در ظلّ او ساکن گردند و همچنین الی ما لا نهایه تصوّر کن که اگر حول و قوّه در باطل مانده به همان نسبت حقی است که بوده و امروز آنها به گمان همان نسبت می کنند آنچه می کنند و الاّ آنکه نیست حول و قوه الاّ باللّه در هر ظهور به آنچه من قِبل الله ظاهر گردد و اگر بعین فوآد نظر کنی می بینی که کلّ حول و قوّه در نزد من یظهره الله است باللّه عز و جل و از مدد او است این ظهور چنانچه از آدم تا امروز از مدد این ظهور بوده نظر در امکنه و حدود مکن که مشیت آیة الله بوده و لم یزل مدلّ علی الله بوده اگر آدم اوّل از مدد این نبود امروز در ظلّ ایمان این مؤمن نمی شد چنانچه هر نبی در نزد هر ظهوری مؤمن است به آن و همچنین اگر مدد این ظهور از من یظهره الله نبود در حین ظهور چگونه راجع باو می شدند و منقطع به سوی او که اگر هزاران هزار ظهور بعد واقع شود بل بما لا نهایه الی ما لا نهایة لها بها منها فیها الیها که مدد کلّ این ظهورات از مظهر ظهور آخر است که بعینه همان آدم اوّل که لا اوّل له است در امکان این است سرّ حقیقت که اگر کسی در این بحر سیر کند لا حول و لا قوة الاّ باللّه را مشاهده می نماید و جبر و تفویض هردو را منقطع می بیند و در صراط اوسع از ما بین سموات و ارض سیر می کند و در هر زمان مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید را در حین ظهور می شناسد و در حین بطون گریه می کند تا یوم ظهور او زیرا که عرفان از کلّ منقطع می گردد و مظهر لا یُسئل عما یَفعل و کلّ بامره یسئلون را در حین ظهور ساجد می گردد و از آن محتجب نمی گردد و قدر فصل بین کاف و

نون ازآن جدا نمی گردد زیراکه می بیند آنچه در هر ظهور ظاهراست به قول او ظاهر گشته ونظر بر جوهر امر می نمایند نه شئون متکثّره در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور از برای چنین مسیری جنّت وصل است که فوق آن متصور نیست در امکان و ظهوراتی که قبل شده کلًّا را به عین شهود در این ظهور می بینند چنانچه اگر کسی ناظر به رسول الله ص بود به این نظر کلّ نبیین را در طلعت او مشاهده می نمود وکلّ ظهورات بعد را آنچه در آن ظهور ممکن بود در ظهور او مشاهده می کند چنین کسی لایق که من یظهره الله را درک کند وبگوید به او در حینی که متوجه است الی الله اللهم انت الاوّل ولیس قبلک شیئ زیرا که آنچه ظهورات بوده منتهی به بیان شد وآنچه در بیان بوده منتهی می گردد به من یظهره الله دیگر قبل او کجا حقّی که ذکر شود که اگر می بود حکم دون ایمان نمی شد وانت الآخر ولیس دونک شیئ زیراکه آنچه ظهورات من بعد ظاهر می گردد در ظهور او است نه غیراو وانت الظّاهر و لیس فوقک شیئ زیراکه هر ظاهری در زمان او است ظاهر به او نه در غیر مؤمنین به او که اگر ظاهری غیراز او بود باید حکم شود بر فوقیت او وحال آنکه حکم بر دون ایمان او می گردد چگونه و فوقیت او وانت الباطن ولیس دونک شیئ که اگر غیر او باطنی بود باید ذات شیئ باشد وحال آنکه هر ذات شیئ در نزد ظهور او لا شیئ است الاّ به او چنانچه هر ذات شیئ در نزد هر ظهوری باطل می گردد الاّ آنکه داخل آن ظهور گردد که مظهرالله است وانّک علی کلّشیئ قدیر زیرا که غیراو مظهر قدرتی نیست که اگر می بود باید حکمی از صاحب حکمی بماند وحال آنکه در نزد هر ظهوری آنچه مظاهر قبل بوده اگر داخل آن شیئ نگردد لا شیئ می شود این است که عارف بالله در حین ظهور شمس حقیقت به منتهی حظّ وجود خود رسیده ودر نزد غروب الی طلوع آخر گریان است از بطون او به اشدّ اَلَم از هر ذا المی زیراکه کلّ الم در ظلّ این الم است نظر کن در فراق طفل از شیر چون مُمسّک ذات عنصری او است این نوع متألّم می گردد وچیزی که ممسک ذات فوآد او است

اگر محتجب از او گردد چقدر متألم از او می گردد و این حُبهای ظاهری که در بعضی به هم می رسد از شَبَح حُبّی است که در نفس ظاهر شده چگونه فراق اون مؤثر است در مظاهر ملک ملیک وجود و حال آنکه این حُبّ بالنسبه به حبّ روح ذکر نمی شود وهمچنین حبّ روح بالنسبه بحُبّ فوآد ذکر نمی شود قسم به ذات مقدّس الهی که کلّ در عالم طبیعت سائرند که اگر از آن ترقی کنند و در عالم جسد ذاتی وارد شوند نمی توانند به قدر تُسع تُسع آنی از مظاهر تکبیر دور شوند بلکه لم یزل نزد قبر آخر رحل فناء خود را ساکن کنند وهمچنین اگر در عالم حُبّ نفس وارد شوند نزد مظاهر تهلیل معتکف گردند و اگر از آنجا عروج کنند در نزد مظاهر تحمید معتکف گردند و اگر از آنجا عروج کنند در حبّ مظاهر تسبیح معتکف گردند و اگر از آنجا عروج نموده در ظاهر در این مظاهر نظر کنند بین یدی الله ساجد گردند زیرا که کلّ حبّ اگر بعد از ایمان به او باشد حبّ رضوانی می گردد و الاّ حبّ شیئ در نار ببین چقدر جوهر است این جوهر و چقدر مجرّد است این مجرد و چقدر ساذج است این ساذج و چقدر کافور است این کافور که کلّ لذّات در ظل ملک او خلق می گردد و به نسبت به او منوجد زیرا که کل لذّت در رضای او است چنانچه عبد جام بلا را می نوشد در حینی که می داند رضای او است مثل آنکه جام شراب طهور را می نوشد در جنّت چگونه است اگر متلذّذ به حبّ او گردد که کلّ حبّ در نزد او لا شیئ است این است که مُسیِر در این جنت در حین هر ظهوری محو آن طلعت است و در حین غروب در هجران اون الی طلوع آن و حزن او در فراق او اَلّذ است از هر لذّت متلذّذی نزد او و نزد اولو العلم چگونه قلم جاری گردد بر ارتفاع حُجب و حال آنکه کلّ در بحر حُجب ساکنند و هنوز از عالم جسد عرضی که بَعد از موت طین می گردد صعود نکرده چگونه به جسد ذاتی رسد و چگونه به مقاماتی که فوق آن خداوند مقدّر فرموده این است که متلذّذین به لذّت جوهریه کمتر است از کبریت احمر بل لایوجد الاّ متلذّذین به اشیائی که لذّت آن در عمر او است اگر باشد از برای او

و الاّ از برای همه این نوع هم مقدر نشده که هر نفسی همیشه در مایستلذ خود باشد اثمار کلّ بیان اینکه درک کنید نقطه حقیقت را در حین ظهور که در ظلّ این درک کلّ خیر را مشاهده خواهید نمود و محتجب نگردید که از کلّ خیر ممنوع خواهید گشت و اقلاً در عالم جسد ذاتی سیر نموده که اقلاًیک صباح توانید با او بود بطور لایق و الاّ در جسد عَرَضی کلّ با او شب و روز بوده و هستند زیرا که بُطون او در عرش خود است در این خلق و همان محلّ است فردوس اَعلی و جنّت رضوان چنانچه قبل از ظهور بود بعد از ظهور هم هست و بعد از غروب هم خواهد بود در هر علوّ عرشی که خداوند از برای او مقدّر نموده باشد کلّ اهل بیان مثل ماهیانی هستند که در ماء اوامر آن باون زنده و غیر او شیئ ندیده بل هستی خود را به او دیده ولی از او محتجب در نزد هر حکم نظر به ثمره آن نموده تا در هر ظهوری از او محتجب نگشته که این است ثمره علم و عمل اگر عبدی ناظر گردد فطوبی لمن یذکره الله فانّه اذا ذُکر یذکره کلّشیئ و الله خیرالذّاکرین و او است مظهر مشیّت در این ظهور نقطه بیان و در نزد ظهور من یظهره الله نفس او که بعینه همین نفس است در ظهور آخرت که به نحو اشرف ظاهر می گردد و اِنْ یذکر احداً فذلک ما قد ذکره الله لا دون ذلک لاتسلکن فی اهوائکم فانکم لا تجدّن مِن شیئ فانّ امرالله یظهر من خزائنه و اِنّه ذات خزائن امرالله من قبل و من بعد افلا تشکرون

الباب السابع من الواحد الرابع

فی اَنّ البدء من الله به والعود به الی الله

ملخص این باب آنکه مادون الله خلق او است و بدء کلّ شیئ من الله هست به امر او و عود کل شیئ الی الله هست به امر او نظر کن در صلوة که بدء از امر خدا شده به رسول خدا ص و عود او بسوی خدا است به امر نقطه بیان و همچنین در من یظهـره الله کلّ احکام بیان را جاری نموده که او غیر نقطه بیان نیست که عود بر غیرالله اطلاق شود یا بدء بر غیر او بلکه در هرجا بدئی متصّور الی الله و هرجا

عودی متصوّر الی الله ولی ظهور این بدء و عود به مظهر ظهور آن زمان است که کل آنچه صلوة در اسلام واقع شده کلّ طائف درحول اقیموا الصلوة است که از لسان مشیّت ظاهرگشته و همچنین درعود این همه مؤمنین اگر به امر او تغییر دهند نیست الا من الله اگرچه نزد اولوالالباب بدء نفس عود است و عودُ نفسِ بدء ولی نه این است که این کلمه را درعرفان جاری نموده و از اخذ ثمره محتجب گردید چنانچه این کلمه در کتب آخرین لایحصی است   ولی اخذ ثمره کسی نکرده که ثمره این است که امروز اگر کسی در نقطه بیان و اوامر او نظر کند نبیند الاّ نفس بدء را که نقطه فرقان و اوامر او باشد و همچنین در من یظهره الله نبیند الاّ نقطه بیان را آنوقت ثمره این علم در او ظاهر شده و الاّ چه ثمر که اطلاق عبایر نموده و از ثمره آن محتجب ماند و کافی است نزد اولوالالباب همین ذکر و بیان اگر تعقّل نمایند والله یبدء کلّ شیئ ثمّ یعیده وانّ الی الله کلّ یرجعون اَیْ الی امر من یظهره الله طوبی لمن یدرکه فانّه لهو العزیز المحبوب

الباب الثامن من الواحد الرابع

فی انّ بآیاته یُخلق کینونیّة کلشیئ و یرزق و یُمیت و یُحیی

ملخّص این باب آنکه کلّشیئ راجع می گردد به حکم نفس انسانیّت وآن خلق شد از چهار آیت وآیة خلق که فؤآد او باشد و آیة رزق که روح او باشد آیة موت که نفس او باشد و آیة حیات که جسد او باشد وکُلّ در نوزده نفس ابواب جنّت ذکرشده زیرا که هر خلق و رزق و مُوت و حیاتی که واقع شود بظهور این مظاهر می گردد وهمچنین در مقابل در نوزده باب نار هرچه از این شئون واقع گردد بالله به آنها می گردد زیرا که آنها در بالله قبل بوده اند اگرچه در بعد خارج شده اند این است که حکم بر ثانی می گردد که مقترن به ذات حروف سبع نشده والاّ اوّل که مقترن به ذکر رسول الله ص بوده بوده اند مثلاً اگر یکی از اهل بیان ورق گلی دهد به مؤمنی این نیست الاّ فعل حروف واحد زیرا که این نفس

تکثّر او است و نکرده این را الّا از جهت اطاعت آنها و در این فعل دیده نمی شود الّا فعل الله این است که اگر در مشرق یا مغرب یکی از اهل بیان به دیگری شأنی از شئون خلق یا رزق یا موت یا حیات را ظاهر کند خداوند ظاهر کرده وآن وقت او مظهر آن فعل بوده و در او دیده نمی شود الّا آن واحد اوّل که در او دیده نمی شود الّا الله این است که غیرالله خالق شیئ نبوده و غیرالله رازق شیئ و غیرالله ممیت شیئ و غیرالله محیی شیئ وهمچنین اگر در مشرق یکی از حروف نار به دیگری این شئون را ظاهر کند بالله صدق می گردد ولی لله نمی گردد و الی الله راجع نمی گردد و من الله اطلاق نمی شود زیرا که در آن حین غیرالله دیده و غیرالله دیدن ظاهر نمی گردد الّا به دیدن دون نقطه بیان چنانچه لقاء الله محقّق نمی گردد الّا به نظر بر آن وکلّ آنچه در بیان مکوّن می گردد به این شئون اربعه بواسطه آیات و کلماتی است که در بیان نازل شده نظر کن در قبل اگر آیه حجّ نازل نشده بود شئونی که مترتب بر خلق و رزق و موت و حیات در سبیل حجّ می گردد چگونه محقّق می شد همچنین کلّ اوامر را مشاهده کن و مبین الّا الله که غیر او خالق و رازق و ممیت و محیی نبوده و نیست و در نزد هر ظهوری از نقطه محتجب ممان که اگر قدر لمحه ای محجوب بمانی در مظهر فعل الله مذکور نمی گردی چنانچه امروز اگر مظهری در قرآن مظهر رزق شود اگرچه بالله رازق است ولی چون نشناخته است او را و از ظهور آن محتجب مانده راجع الی الله نمی شود که لایق گردد که فعل او در ظلّ فعل مظاهر او ذکر شود چنانچه اگر امروز یک فنجان آب که مؤمن به بیان دهد نزد عارف بالله اَحلیٰ است از آنچه کلّ آلاء ارض را من لم یؤمن بالبیان حاضر نماید به منتهی شأن حبّ زیرا که این کأس ماء در ظلّ مظاهر فعل ذکر می گردد ولی آن شأن اگرچه بالله بوده ولی امروز حکم نمی شود بر او و خداوند فعل او را نسبت به مظاهر خود نمی دهد زیرا که آن مظاهری را که او معتقد است در این کور مرتفع شده و به مقامات خود واصل گشتند و هنوز او نشناخته چگونه حکم بر فعل او ذکر شود در ظلّ فعل مظاهر

حقّ سبحان الله عن ذلک تسبیحاً عظیما واگر کسی درک یک شأن از شئون من یظهره الله را نماید بهتر است از این که درک کند کلّ شئون بیان را بعد از ظهور آن نه قبل زیرا که در آن فعل فعل الله ظاهر و در قبل اگر چه بالله هست ولی لایق نیست که الی الله نسبت داده شود الّا وآنکه نفس اون شأنی شود از شئون بیانیّه که آنوقت لایق است که در مظهر فعل واقع شود زیرا که حروف حیّ آن ظهور بسا باشد که ظاهر شوند و هنوز مردم به این حروف حیّ مُتمسک و در مقاعد آنها نزد آنها ساجد گردند چنانچه امروز مشاهده می شود اگر چه آن همان است بعینه ولی حکم بعد از ظهور مرتفع می گردد و در مظاهر ظاهره فعل الله متجلی می گردد این است که حکم بر او می گردد فَلتنتظِرُنَّ اَنْ یا اولی الابصار فانّا کنّا منتظرین

الباب التاسع من الواحد الرابع

کلّ مَن یَخرج من البیان من ذا ملک فلیکتبنَّ ذکر اسمه و ما قد قدّر الله له من عنده الی یوم یُظهرن الله نقطة البیان لیجزی کلّ نفس بما کسبت وانّه لسریع الحساب و انّه لغنی متعال

ملخّص این باب آنکه از نزول نقطه بیان الی ظهور من یظهره الله هر صاحب ملکی که به افتخار بیان مرتفع گردد و در سبیل محبّت نقطه حقیقت آنچه بر او مقتدر است ظاهر سازد در ارتفاع کلمه او و امتناع ذکر او لایق است بر او که در کتابی ذکر نموده بر جوهر بیان و مجرد تبیان تا یوم رجع نقطه تا آنکه جزا دهد او را به احسن جزا کدام جزا از این بالاتر است که کسی که ذکر او ذکر الله هست هر شیئی را او ذکر کند و اظهار رضا از او کند همین فخر او را بس نزد او و نزد هر شیئی که او است اوّل تکثّر واحد اوّل بر ظهور قدرت چنانچه از زمان رسول الله ص تا امروز اگر کسی ثبت نموده بود احصا می شد ولی کسی که بر دین او حرفاً بحرف عمل کرده باشد شنیده نشده اگر چه در بیان هر کس ظاهر گردد با ظهور قدرت الهیّه و

هیمنه ازلیّه خواهد بود و از فتح کلّ بلاد مستغنی خواهد گشت از آنکه قدر خردلی از نفس مؤمنی بگیرد والله یغنی من یشاء بفضله انّه فضّال کریم

الباب العاشر من الواحد الرابع

لا یجوز التدریس فی کتب غیر البیان الّا اذا انشئ فیه ممّا یتعلّق بعلم الکلام و انّ ما اخترع من المنطق و الاصول و غیرهما لم یؤذن لاحد من المؤمنین

ملخّص این باب آنکه نقطه بیان را خداوند عالم به ظهورات مالانهایه در این ظهور ظاهر فرموده از اعلی علوّ دلالت بر خداوند که انّنی انا الله لا اله الّا انا باشد تا انّی اذرّ من کلّ ذرّ از لسان او جاری شده و در هر شیئ به طرق مالانهایه بیان از او ظاهر گشته چه به نهج آیات و چه به نهج مناجات و چه به نهج تفاسیر و چه به نهج علوم حکمیّه و چه به نهج اجوبه فارسیّه که احدی محتاج به احدی نباشد و اذن داده نشده تعلّم به غیر آثار اون و اذن داده شده اگر کسی در علمی انشائی کند چون اسم الله بر او مذکور شده که ایمان به او باشد جایز است تعلّم به او اگر معنون شود به کلمات نقطه و الّا چگونه مدل خواهد بود بر شجره حقیقت و در آن ذکر از مذکّر ذکر در آن ذکری نباشد و نهی شده از انشاء ما لا یسمن و لا یغنی مثل اصول و منطق و قواعد فقهیه و حکمیّه و علم لغات غیر مستعمله و مایشبه هذا و ما قد فصل فی الصّرف و النّحو فان قدر ما یکتفی للمتأدّبین ما یعرف الفاعل و المفعول و ما دونهما من شؤنهما اذ دون ذلک لن یغفرالله العبد اذا اشتغل به اگر چه در این کور اکثر خلق به کلمات فارسیّه مستغنی هستند و اگر کسی بخواهد فهم بیان را بهم رساند بقدر ما یحتاج خود اخذ می کند نه زیاده از نفس بیان نه غیر او این است صراط مستقیم از برای متأدّبین و متعلّمین الی یومی که شجره حقیقت ظاهر گردد که آن روز کتاب حقیقت ناطق و رجوع به کتاب صامت از احتجاب از کتاب ناطق است و اون کتابی است که منزّه و مقدس بوده از شئون علمیّه خلق و عملیّه آنها چنانچه در این ظهور نقطه هر کس واقع شده

دیده که او مبری بوده از علم نحو و صرف و منطق و فقه و اصول و آنچه مایتفرع بر اینها است زیرا که کلّ اینها از برای فهم مراد الله هست در کلام او و کسی که مراد او مراد الله و کلام او کلام الله است چه احتیاج است او را به این شئون و حال آنکه خداوند قدرتی به او عطا فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در دو شب و روز که فصل ننماید مقابل یک قرآن از اون معدن کلام ظاهر می گردد که اگر اولوا الافکار ما علی الارض جمع شوند قدرت بر فهم یک آیه از آنرا ندارند چگونه بر اتیان یا تکلّم و عرفان این است موهبت الهی در حقّ من یشاء کیف یشاء بما یشاء لما یشاء انّه هو القادر العلّام و به این شئون محتجب از محبوب خود در نزد ظهور او گشته که در قرآن قبل خداوند نازل فرموده که کلّ اثمار او در این آیه هست الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یتنزّل الامر بینهن لتعلموا انّ الله علی کل شیئ قدیر و انّ الله قد احاط بکل شیئ علما ولی در وقت ثمره کلّ خواستند اظهار عجز از برای مظهر قدرت و دون علم از برای مظهر علم نمایند و حال آنکه از برای این اقرار خلق شده اند کل و اگر در من یظهره الله که مظهر قدرت و علم الله هست به آیاتی که خداوند بر او نازل می فرماید کسی موقن گردد به ثمره بیان رسیده و الّا چه بسا اشخاص که قرآن خوانده و از ثمره اون که اقرار به قدرت و علم است از برای مظهر این آیه که قائم آل محمّد ص است محتجب گشته زیرا که مثل آن حضرت را مثل این آیه فرض کن چنانچه در این دیده نمی شود الّا قدرت الله و علم او در اون دیده نمی شود الّا قدرت الله و علم او و کل از برای این خلق شده و امروز از او محجوب مانده به آنکه نظر در مظهر علم و قدرت او ننموده و علم او نیست الّا در نفس خود بنفس خود و در خلق خود بخلق خود و قدرت او نیست بر شیئ الّا در نفس خود به الوهیت خود و در خلق خود به ربوبیّت خود این است جوهر کلّ جوهر که کلّ از او محتجب به این شئون علّیه مؤتفکه که اگر مقترن به ایمان او نگردد لا شیئ می گردد مفتخر و به ایمان به او که اگر علم شیئ نباشد کلّ جوهر علم

در حقّ مؤمن ثابت می گردد محتجب   این است که کلّ گویا امواتند و نظر به ثمرهٔ علم و حکمت نمی کنند و اشرّ مردم در نزد ظهور من یظهره الله آنهایی هستند که خود را به علم معزّز گرفته اند و حال آنکه این قدر تعقّل نمی کنند که علم ایشان از برای فهم کلمات او بوده از قبل و در حین ظهور او چه احتیاج به تعلّم این علوم و حال آنکه کلام او ظاهر و مراد او باهر است چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده این مطلب نموده   والله یحقّق الحقّ و هو خیر الحاکمین

الباب الحادی و العشر من الواحد الرّابع

من یتجاوز عن حدّ البیان فلا یحکم علیه حکم الایمان سواء کان عالماً او سلطاناً او مملوکاً او عبداً

ملخّص این باب آنکه خداوند در حین نزول بیان نظر بکلّ خلق خود فرموده و حدود از برای خلق خود در هر مقام که واقف باشند مقدّر فرموده که هیچ نفسی در جنّت بیان بقدر شیئ محزون و مضطر نگردد بلکه از برای هر شیئ حکم فرموده که مقتدرین بر هر شیئ آن شیئ را به علوّ کمال برسانند که از جنّت خود ممنوع نگردد مثلاً لوحی که در آن چند سطر نیکوئی نوشته شده باشد جنّت او این است که آن را به انواع تذهیب و طرز و شؤنی که در مرقعات ممتنعه ممکن است که جاری نمود در حقّ او جاری سازند آنوقت مالک او او را به اعلی درجه امکان خود رسانیده که اگر فوق آن در علم او باشد و در حق آن مرقع ظاهر نسازد او را از جنّت خود ممنوع داشته و موآخذه از آن نفس خواهد شد که با وجود قدرت چرا منع فیض نمودی و هر نفسی که از حدود بیان تجاوز کند سواء کان اعلی الخلق او ادناه محکوم به حکم ایمان نمی گردد ولی مراقب نفس خود بوده که بر من یظهره الله حکم نکرده که اون قبل از آنکه بشناساند به نفسی نفس خود را که اعلی جنّت او است به حدود بیان حکم خواهد فرمود ولی حین ظهور بر کسی نیست که لم و بم در حکم او گوید زیرا که حدود بیان کلّاً از او است ولی مراقب ظهور گشته که مثل ظهور مثل نزول بیان است حرفاً بحرف و آیة به آیة تجلّی بر سکان جبروت خود خواهد فرمود

چنانچه در حین ظهور نقطه بیان حین تجلّی بر دو نفس واقع شد تا آنکه کم کم به کل رسید مراقب باشید حین ظهور را که اگر بر نفسی واقع شود منفطر نگردد از عظمت که می بیند که کل اهل بیان به اسم او قائم می گردند و یک دفعه بشنود که او بوده که شب و روز با او بوده زیرا که مثل همین در نقطه قرآن تصوّر کنید و قبل از آن الی آدم و همچنین در بعد الی مالانهایة و پناه برید به خدا که اوّل مظهر در حقّ او بدون خطور به حقّ نگردید و شرف اوّل ایمان را درک کنید اگرچه ببینید وحدت را ولی حجّت الله بالغه است در همان حین وحدت اگر تصور کنید چنانچه امروز اعظم حجّت رسول الله ص که قرآن است می بینید مالا یحصی که به او مؤمن هستند و همین حجّت بعینه در صدر اسلام بود و تا هفت سال کسی اقرار باون نیّر اعظم نکرد در هر حال مراقب نفس خود بوده که از حدود بیان تجاوز نکنید و این مطلب هم در قرآن محقّق بوده چنانچه آیه و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون با دو دنوّ دیگر که در دو آیه دیگر مسطور است نازل شده و با وجود این می بینید که چقدر تعدّی کرده اند از حدود الله و مراقب خود بوده که این آیه را در حقّ حکم من یظهره الله جریان نداده که مانزل الله آن زمان حکم او است چنانچه ما نزل الله در زمان رسول خدا ص قرآن بود نه ما نزل الله فی الانجیل و همچنین ما نزل الله فی القرآن امروز ما نزّل الله فی البیان است نه ما نزّل الله فی الفرقان و از این است که کلّ به زعم خود لله می کنند و حال آنکه بر خدا می کنند آنچه می کنند زیرا که ذات ازل مقدّس است که بر او حکمی یا دون حکمی وارد شود بل این در مظهر مشیّت اوّلیه است در حقیقت اولیه چنانچه نصّ قرآن بوده ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و همچنین در کلّ شئون این مطلب جاری است حکم بر او حکم بر خدا است بلکه این مطلب را اهل بیت از قبل تنزّل داده و در حق خود هم جاری فرموده به حقیقت ثانویه چنانچه زیارت جامعه کبیره ملوّ است از این نحو بیان من عرفکم فقد عرف الله و من جهلکم فقد جهل الله و من احبکم فقد احب

الله و من ابغضکم فقد ابغض الله و خدا می داند که امروز در فرقه شیعه چقدر این زیارت را می خوانند و ائمه رجوع به دنیاکرده و احدی ایشان را نمی شناسد و لا عن شعور شب و روز این زیارت را می خوانند نه این است که حجّت خدا بالغ نباشد مثل اینکه در حین ظهور رسول الله ص وعده عیسی ع در حقّ نصاری ظاهر شد که یأتی من بعدی اسمه احمد ولی تا امروز هنوز باقی مانده و به آن وعده منتظر می باشند و کرور کرور می بینی که در ملت فرنگ هستند و به همین اعتقاد مانده اند   این بواسطه این است که تعقل در حجّت رسول الله ص نکرده که قرآن باشد و الاّکل حین ظهور وعده عیسی را مشاهده می نمودند که ظاهر شده همینقدر که محتجب مانده در نار مخلّد گشته و بزعم خود در دین خود هنوز منتظرند ای اهل بیان ترحّم برخود نموده که در وقت ظهور من یظهره الله این قسم نگشته و در مقام مظهر حکم اهل بیت به حقیقت ثالثه در حق شیعیان خود هم ذکر فرموده زیرا که این همه بزرگی مجتهدین که می بینی که در دین اسلام می کنند بواسطه قول امام علیه السلام است که فرموده در حدیث مطوّل که محلّ ثمره این است که الرادّ علیه الرادّ علینا و الرادّ علینا الرادّ علی رسول الله و الرادّ علیه الرادّ علی الله   بلکه از این هم تنزّل داده اند مطلب را و در حق مؤمن هم جاری فرموده اند چنانچه در حدیث تفسیر شرح بقره ذکرشده که جوهر ذکر این است   من سّر مؤمناً فقد سّرنی و من سّرنی فقد سرّالله و حال ببین که مردم به چهار درجه تنزل نموده و در مقام حقیقت که غیر الله دیده نمی شود که در حقّ او آیه لا تقدّموا بین یدی الله نازل گشته چگونه متحملند اگرچه بعضی در این آیه تقدم بین یدی الرسول ص را گرفته اند ولی خلاف مراد الله هست   زیرا که در نفس آیه ذکر رسول شده بلکه مراد شمس حقیقت است که جهت اعلای رسول بوده باشد که در او دیده نمی شود الاّ الله این شؤن متکثّره در این باب به جهت اخذ ثمره است تا کسی از مقصود محتجب نگردد   والله خیرالحاکمین

الباب الثانی والعشر من الواحد الرابع

فی ارتفاع کلّ بقاع کانت فوق الارض

ملخّص این باب آنکه در هر ظهوری که من عندالله ظاهر می گردد بقاعی که قبل بوده مرتفع می گردد چنانچه امروز کسی در دین رسول الله می بیند بقاع او و صیای عیسی را بلکه اسامی آنها را نمی دانند چگونه و محلّ قبور آنها برسد وهمچنین بعد از ظهور آن کل قبوری که بر فوق ارض مرتفع است مرتفع می گردد از مظهر نبوت گرفته تا مظهر شیعه منتهی گردد بلکه قبوریکه نسبت به انبیای قبل می دهند در کوفه یا در سایر امکنه باید مرتفع شود وهمچنین محلّ بیت چنانچه می بینی که امت موسی ع به بیت المقدس می روند و امت عیسی ع به مقامی که از برای ایشان عیسی مقدر فرموده و امت رسول الله صلی الله علیه وآله به کعبه در نفس طین شرف نیست بلکه جوهر این شرف امرالله هست در هرجا که ظاهر شود ظاهر می گردد امروز ببین حدّ مردم را که به قبوریکی از اولاد ائمه که منسوب به او است چگونه می روند و از مظهری که اثبات نبوّت و ولایت و دین کلّ به آیات نازله بر او می گردد محتجب شده و الاّ در جبل ماکو ساکن نگشته واین را تعجب مکن وتصّور کن ظهور رسول الله ص را در قبل که امت عیسی ع چگونه به اعمال دین خود عمل می کردند و رهبانها در معبد های خود عبادت می کردند وآن شمس حقیقت تا هفت سال در جبلی از جبال مکّه بر ید اشخاصی که حقّ او را نمی شناختند محتجب وحال آنکه از حین بعثت آن حضرت حقّ از هر صاحب حقی که از امّت عیسی ع بود منقطع گشت الاّ آنکه در ظلّ او واقع شود وبعد از ظهور نقطه بیان هرسَنه می بینی که چقدر خلق به مکّه می روند و طواف می کنند وحال آنکه کسی که کعبه بقول او کعبه است در این جبل وحده است و او بعینه همان رسول الله هست زیراکه مثل امرالله مثل شمس است اگر مالانهایه طالع شود یک شمس زیاده نیست وکلّ به او قائم هستند این است که در هر ظهور بعدی ظهورالله اشرف است در حقّ مظهر به شأنی که ظاهراست که کلّ ظهورات قبل از برای رسول الله ص خلق شده وکلّ ظهورات وآن ظهور از برای قائم آل

محمّدص خلق شده وکل ظهورات و ظهور قائم آل محمّد ص از برای من یظهره الله خلق شده و همچنین کلّ ظهورات و این ظهور و ظهور من یظهره الله از برای ظهور بعد من یظهره الله خلق شده و کلّ این ظهورات از برای بَعد بَعد من یظهــره الله خلق شده وهمچنین الی مالانهایه شمس حقیقت طالع و غارب می گردد و از برای او بدئی و نهایتی نبوده و نیست طوبی از برای نفسی که در هر ظهوری مراد خدا را در آن ظهور بفهمد نه آنکه نظر به شئون قبل کرده و از او محتجب گردد زیرا که امروز آنچه که در اسلام برپا شده بواسطه بعثت رسول الله ص شده وآنچه که از دین عیسی ع مرتفع شده بواسطه همین بعثت بوده و همچنین اگر در ظهور من یظهره الله نظر کنند می بینند که آنچه که در بیان واقع شده به ظهور ذات حروف سبع بوده وآن روز اگر نظر به مبدء امر نمایند محتجب از او نمی مانند به ظهورات مرتفعه در بیان که در نزد هر حکمی نفوس مالانهایه خوابیده و به آن مفتخر و عاملند چنانچه امروز دیده می شود که کلّ این ظهورات بیانیه نزد او در ظلّ یک کلمه او است که بفرماید قد ارفعناه ولی آن را رفع نمی فرماید تا اعظم از آن نازل فرماید وهمین قسم ببین این ظهور را که تا خداوند اعظم از ظهور قبل ظاهر نفرماید امر به ارتفــاع نمی فرماید والله علی کلّ شیئ قــدیر

الباب الثالث والعشر من الواحد الرابع

فی ارتفاع بقاع الواحد و حکم من ملک شیئاً من بقاع فوق الارض بان لا یجوز صرفه الاّ فی تلک البقاع

مخفی نباشد که هیچ نهار و لیلی نیست مگر انکه مظاهر حقّه و دون حقّه که در کلّ عوالم بوده در فوق این ارض ظاهر و باطن وکلّ ارواح انسانیه من لدن آدم تا امروز در هیاکل انسانیّه متنعّم وهمین قسم هیاکل دون مؤمنه در هیاکل ناریّه معذّب ولی در هر ظهوری حکم خاص ظاهر وکلّ مأمور به اتباع و بعد از غروب مرتفع الی ظهور دیگر در بطون و در این ظهور بیان خداوند دوست نداشته مقعد

مرتفعی بیند الاّ مقاعد محمّد و آل محمّد ص و ابواب هدی را که در این ظهور به حروف واحد تعبیر می گردد که دوست می دارد که به نوزده مقعد مرتفع نظر فرماید و مقاعد سایر نبییّن و صدیقین و شهداء و مؤمنین که افئده ایشان محال اسماء و امثال بوده و هست در ظل این مقاعد مستتر تا آنکه بر مردم امر صعب گشته که اگر کسی خواهد کلّ را احصا نماید نتواند وکلّ در همین واحد اوّل است که تکثّر آن محسوب می گردد عند الله و عند اولی العلم طوبی از برای هر نفسی که موفق شود از برای ارتفاع این مقاعد ممتنعه که محال نزول ملائکه سموات و ارض و ما بینهما می گردد و در علم خدا گذشته که مرتفع شود و خواهد شد و مردّی از برای مشیّة الله نبوده و نیست زیرا که او قاهر بوده بر کلّ ممکنات و ظاهر بوده بر کل موجودات طوبی از برای نفسی که مجرا از برای ظهور مشیّت او واقع شود که او است بهترین حافظ حدود خداوند در بیان و وعده فرموده خداوند که هر مثقال ذهبی را مضاعف فرماید آن را به دو هزار و در حق او ثبت فرماید و به او عطا فرماید آنچه که او راضی شود و الله علی کلشیّ قدیر وآنچه امروز بقاع هست فوق ارض از برای کسی اذن نیست تصرّف کند الاّ آنکه در همین بقاع مرتفعه صرف کند زیرا که مال خود این بقاع هست مگر تا ظهور شمس حقیقت است به نهج دیگر اذن داده شود که او است امر الله در حقّ کلّ شیئ و تا امروز که ظاهر نشده غیر این حکم من بعد را خداوند عالم بوده و هست که چه شود و بر مکلّف قبل از ظهور تکلیفی نبوده و نیست والله بکلّ شیئ علیم

الباب الرابع و العشر من الواحد الرّابع

فی اَنّ مَن یستجیر بتلک البقاع یأمن و یُعفی عنه بما قد عفی الله عنه

ملخّص این باب آنکه هر کس پناه برد به بقاع حروف واحد حقّ است بر مردم که او را پناه دهند زیرا که این اراضی در کلّ ارض مظهر یجیر و لا یجار علیه است لعلّ در یوم ظهور من یظهره الله که قیامت این ظهور است به خود حروف واحد پناه برده که از هلاک آن روز نجات یابند هلاک

ایمانی نه جسدی زیرا که کلّ عمل می کنند از برای تقرّب به خداوند اگر آن روز پناه نبرند بوجه در ظلّ کلّشیئ هالک می روند و اگر بصیری باشد بر روی ارض کلّ ما علی الارض را می دهد که در نفی نرود و در استثناء داخل شود زیرا این ثمره خلق انسانی است که یکدفعه بکلّی باطل نگردد و نه این است که پناه به ایشان بردن در مقاعد ایشان رفتن باشد یا ذکر ایشان چنانچه در کور قرآن کلّ به قبور این حروف می رفتند و ذکر ایشان را شب و روز می کردند ولی بعد از آنکه ظاهر شدند به آن حجّتی که دین ایشان برآن بود و تبلیغ رسالت نقطه بیان رانموده به شئون دنیویّه کلّ محتجب شدند تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد امروز در اسلام کلّ به اقوال قبل ایشان عمل می کنند و فتوی برنفس خود ایشان می دهند اگر به محض این هم بود باز بر نفس ایشان امری واقع نمی آمد و حال آنکه کرور کرور اموال خود را به اسم تعزیه داری سیّد الشهداء سلام الله علیه خرج می کنند و بر مقدم براو کردند آنچه کردند این است حد این خلق افک که حیف لفظ افک که در حقّ ایشان گفته شود به اسم اسلام می کنند آنچه می کنند و برمظهراسلام که رسول الله ص باشد کردند آنچه کردند فلتعتبرن اَنْ یا اولی الابصار ثم فی دین الله تبصرون اسم آنچه می کنند لله می گذارند ولی برمظاهری می کنند که حکم بر او حکم بر خدا است و نمی دانند و خارج از دین می گردند و به گمان خود در اعلی درجه احتیاط و اجتهاد سالکند اگر قرار گذارید ای اهل بیان که بر هیچ نفسی وارد نسازید آنچه بر خود نمی پسندید لعل یوم ظهور بر حروف واحد نگردید اگر از برای آنها نمی کردید نظرکنید در کلّ ثواب سور قرآنیّه که از ائمه خود روایت می کنید و ثواب دعاهائی که می خوانید که کلّ راجع می گردد در یوم قیامت که در ظلّ محمّد و آل محمّد محشور گردید که این اعظم منّتی است که حجج الله بر اولیای خود گذاشته که ایشان را به این نوع ثوابها وعده داده و حمد خدائی را که قیامت را برپا کرد و ایشان آمدند و در راه اثبات کلمه توحید او دیدند آنچه دیدند و هنوز آنها به آن ثوابها قرآن و دعا می خوانند و تعجّب مکن و نظرکن در امت عیسی ع که

هنوز به وعده یأتی من بعدی اسمه احمد منتظرند و از برای او شب و روز متضرعند و حال آنکه آمد و هزار و دویست و هفتاد سال گذشت و قیامت او برپا شد و هنوز آنها در انتظارند ترحم بر خود کرده اعمال خود را هباء منثورا نکرده و نفس خود را چنین نفسی کنید که اگر از برای نفسی نباشید بر نفسی هم نباشید که این است طریق نجات در دنیا و آخرت اگر عمل کنید و هیچ ظهوری واقع نمی شود مگر آنکه مظهر آن ظهور کمال نُصح را به امّت خود می کند لعل یوم ثمره که ظهور بعد باشد فانی نگردند تا حال که این ثمره از ایشان مترتّب نشده لعل در کور بیان خود را در بین امم یوم قیامت مفتخر سازید زیرا که در یوم من یظهره الله آنچه از یوم آدم تا آن روز خلق بوده هستند بر روی ارض بلکه از عوالم قبل آدم هم و عوالم بعد هم امکان آنها در آن یوم هست در بین کلّ امم مفتخر شوید به ایمان به او که اگر یکی از شماها محتجب شوید اشد از کلّ ملل خواهید بود نزد او و اگر بر ثمره وجود خود ظاهر گردید اعزّ از هر نفسی خواهید بود نزد او و خود را الی قیامت بعد به آنچه از نزد او ظاهر می شود مفتضح نکرده که آنچه شنیده اید که در یوم قیامت حکمی که می شود کلّ مطلع می شوند این است مراد که کلّ جوهر خلق در آن روز مؤمنین به آن ظهورند و الی ظهور دیگر حکمی که می شود کلّ می خوانند و می بینند و عمل می کنند مثلاً ذکر ابی لهب در قرآن از حین نزول آیة تا امروز هر کس خوانده شاهد شده بر خلق او این است افتضاح نظر کنید می توان احصا نمود که در چند صباح عمر خود از حقّ محتجب شد و در نزد هر نفسی که تلاوت قرآن نمود مفتضح گردید حتّی در نزد خودش که آنهم یکی از احیاء است در مقرّ نار خود این است مراد از آنکه حکم قیامت را کلّ می شنوند فلترتقبّن اَنْ یا اولی الابصار ثم تتقون

الباب الخامس و العشر من الواحد الرابع

فی اَنّ لا یجوز لاحد اَنْ یمنع اَحدا اذا اراد اَنْ یستجیر بتلک البقاع

ملخّص این باب آنکه اگر کسی خواهد پناه برد به مقاعد مرتفعه بر کسی جایز نیست که او را منع کند و از او مرتفع می گردد تسلّط نفسی بر او و اگر آن نفس صاحب حیا باشد در مقعد خود هم اگر پناه برد او را پناه می دهد مثلاً اگر یکی در مشرق ارض باشد به دیگری پناه برد به اسم پناه به این مظاهر پناه داده می شود اجلالاً لله عزّ و جل فی ذلک الدین انّه خیر مجیر و نصیر

الباب السادس و العشر من الواحد الرابع

فی ذکر بیت الحرام

ملخّص این باب آنکه لم یزل از برای خداوند مکانی نبوده و لا یزال نخواهد بود و در هر ظهور مشیتی هر ارضی که نسبت به خود داده او بیت او شده و محل طواف ملائکه سماء و اهل ارض گشته بلکه کل طائف بر حول امر او هستند که ظاهر در این طین می گردد که اگر در نفس طین بود باید لم یزل و لا یزال متغیر نگردد اگر چه بر اهل افئده ظاهر است که مثل آن طین هم مثل امر است و مثل امر هم مثل شمس است اگر بما لانهایة مقاعد بیت متغیر گردد یک بیت بوده این است که تبدیل آن مثل ظهور مشیت است بالنسبه به ظهور بعد و الّا بعینه همان طینی که در یوم آدم الی الله منسوب شده همین است که امروز می شود چنانچه همان امری که در آن بیت بوده امروز همین امر است که در این بیت هست و آن محل استواء من یظهره الله است که بعینه بیت من ظهر است که بعینه همان محلّ کعبه است و حدّ آن به عدد اسم الله است در ذرع در عرض و طول که جزز از او محبوب نمی گردد و اگر قدرت بود مؤمنین بالله را هر آینه امر می شد که از روی آب تا حدّ ارتفاع آن به الماس پر گردد و تراب آن اکسیر گردد و ماء آن عطر احمر ولی چون که این قدرت مشاهده نمی شود بر هر نحوی که ارتفاع صدق شود لایق ولی ظاهر و باطن اگر از مرآت گردد اقرب به صفا خواهد بود از شئون دیگر که امروز در بین اولوا الصنایع ظاهر است و در ارض فاء مسجدی

هست که در وسط آن بنای مثال کعبه شده وضع این نشده الاّ انکه قبل از ظهور امرالله در ارتفاع بیت در آن ارض الاّ انکه آیت باشد از برای آن ارض در موهبت الهی از برای آن ارض طوبی لمن یَذْکُرُ الله علیه فَاَنَا قد ذَکَرْتُ الله علیه لمن قد رفعه کذلک یجزی الله المحسنین ویذکرالله مَنْ یَذْکُره و لو کان مَثَل ذلک انّه هو خیرالذاکرین وامر به بیت نیست الاّ انکه از این بیت استدلال کنند مستدلون بر بیت توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر آن بیت را مرتفع سازند و در مظاهر آن نظر نموده که در وقت ظهور من یظهره الله از محقّق بیت محتجب نگردند چنانچه همین شجره بود که در هزار دویست و هفتاد سال قبل امر به حج فرمود و هیچ حولی نمی گذرد الاّ انکه هفتاد هزار نفس بر حول آن طواف می کنند ولی از ظهور محقّق بیت ببین چقدر گذشته و هنوز یک نفس بر مقصود او مطلع نگشته و اخذ ثمره نکرده و حال انکه بیت الله قلوب مؤمنین به او است که اونها مؤمنین به من یظهره الله هستند امروز مؤمنین به بیان عاملند به آنچه در قرآن نازل شده نه مؤمنین به او واگر مردم بر حول بیت حقیقت طواف کرده امر بر بیت نمی شد همین قدر که نکرده بر اعناق خلق ثابت گردید که بر حول طین منسوب به او کنند تا انکه حدّ خود را شناخته و در یوم ظهور او از او محتجب نگردند این است ثمره حجّ که در سبیل امر او رافع گردند لعلّ به این واسطه در یوم ظهور او از برای نفس او صاعد گردند در کور قرآن که ثمره گرفته نشد زیرا که هفتاد هزار نفس که بر حول آن بیت طواف می کنند حال محقّق آن بیت در جبل ماکو است و غیر از یک نفس در نزد او نیست چگونه ثمر گرفته شده و حال انکه لایق بود که حین ظهور کلّ مؤمنین به قرآن جائی که حول امر او در طینی اینقدر طواف می کنند حول امر نفس او در حین ظهور او الی ما لا نهایه طواف کنند ولی همان حرف شین که پای پیاده به بیت او رفته حال بر او این نوع حکم می کند و نفوسی که اموالهای خود را صرف در راه بیت او کرده اند حال به قدر یک قطعه ارض که در اون ساکن باشد از او منع می کنند این است

حدّ خلق که همیشه لایشعر حرکت کرده و می کنند و در یوم اخذ نتیجه گویا میّت می گردند و مشعورٌ به ایشان مراد الله در اوامر او نمی شود قدری به خود آمده ای اهل بیان و متعدّ ظهور محقّق بیت گردید که او مباهات می فرماید به طائفین حول بیت خود در بطون خود و می پیند ایشان را و مغفرت بر ایشان نازل می فرماید اگر در سبیل حجّ بعضی با بعضی خوش سلوکی کنند چنانچه خود در سفر مکّه دیدم که نفسی خرجهای کلیّه می نمود و از رفیق خود که هم منزل او بود به قدر یک فنجان آب از او مضایقه می نمود در کشتی بواسطه انکه عزیز بود چنانچه خود من از بوشهر تا مسقط که دوازده روز طول کشید چون میسّر نشد که آب بردارند به مدنّی گذرانیده مراقب خود باشید که در هیچ حال بر هیچ نفسی حزن وارد نیاورید که قلوب مؤمنین اقرب است به خداوند از بیت طین و تقرب جوئید به سوی خداوند در بیت او که دعا در آنجا متجاب می گردد و هر کس قدر قیراطی در راه خداوند صرف کند با عرفان ربّ بیت اَلْفَینْ به او در دنیا عطا کرده می شود و هر کس تواند که رود بلا انکه در سبیل حزنی بیند و نرود در حین موت به دین کسی قبض روح می گردد که مؤمن به کتاب قبل باشد ولی هیچ شیئ در سبیل حجّ اهم ازآن نیست که تکسّب اخلاق نموده که اگر با نفسی باشد نه خود محزون گردد و نه او را محزون کند چه در سبیل مکّه امری که اقبح از هر امری بود نزد حق و هبط عمل ایشان می شد نزاع حجّاج بود با یکدیگر چه این امر در هر حال حرام بوده و هست و سنّت مؤمنین غیر از حلم و صبر و حیاء و سکون نبوده و نیست بلکه بیت بیزار است از مثل این مردم که در حول او طواف کنند مراقب خود بوده که دین الله اوسع از هر شیئ هست و کسی که فصل منزل او با بیت بحر باشد از اون عفو شده واگر استطاعت بهم رساند به قدر آن به نفس مؤمنی از ذوی القرابه خود عطا کند که معفو خواهد بود و عند الله مقبول می گردد حجّ او این امر نشده الّا انکه در سبیل حزنی بر وافد علی الله وارد نیاید زیرا که در بحر غیر از حزن متصوّر نمی گردد و اسباب مثل برّ نمی توان جمع نمود بلکه اگر تجار هم

منع رکوب بحر را نمایند در جائیکه بتوانند اقرب است در این دین از برای سکون ایشان و الّا اگر نباشد نظام عالم مختل می گردد و اهل بحر لابد هستند و به اعمال خود متقرّب الی الله و خداوند جزا می دهد نیکوکاران را چه در بحر باشند و چه در برّ و مضاعف فرموده خداوند ثواب عبادی که در بحر حرکت می کنند به واسطه تعب ایشان اگر در دین خدا باشند و با هم بر خیط محبّت حرکت نمایند و الله یجزی المحسنین و لایق است بر سلطانی که در ملک او حرم الله هست بل بر هر صاحب ملکی لایق است که در حدود بلاد خود در کلّ قطع آن از اوّل تا آخر آن عمّال گذاشته که اخبار و خطوط آن ارض را از طرفی به طرفی رسانده چنانچه در ارض فرنگ این نظم با کمال علوّ منظّم است و اخبار چندین ماه را به لیالی و ایّام معدوده مطلع می گردند ولی این امر را عام فرماید که کلّ بتوانند این نوع کسب خبر کنند که من یظهره الله لابد ظاهر خواهد شد و اگر در آن ارض اسباب وصول خبر و رسیدن کتب در میان کلّ متداول باشد عباد الله زودتر به شرف هدایت مشرف می گردند و اگر نفسی به قدر تسع تسع عشر عشر آنی زودتر خبر ظهور را بشنود و ایمان آورد بهتر است از برای او که کل ما علی الارض را مالک شود و در راه خدا انفاق کند از این جهت است که این امر شده لعل یوم ظهور آن نیّر اعظم اسباب شرف هدایت بندگان او منظّم باشد ولی تا عام نگردد سرایت به خدام آن درگاه نمی کند مگر وقتی که کلّ سبیل وصول از برای آن داشته باشند و الّا امروز هم چاپار هست در نزد صاحبان حکم ولی چه ثمر که مستضعفین را سبیلی بر او نیست و لایق است بر هر صاحب حکمی که از کلّ قطع بلاد خود حکم آن ارض را مطلع گردد و سبیل از برای کلّ باشد که اگر در ادنای ارضی یکی از شیعیان آن نیّر اعظم باشد سبیلی به سوی شمس هدایت داشته باشد به نظمی که در ملک ظاهر است و الله یحبّ المنظّمین

الباب السابع والعشر من الواحد الرابع

حولِ البیت لایَجُوزبیعه   ومَنْ اراد اَنْ یَرْفَعُ هذا حَلّ علیه اَنْ یَأخُذُ و لولم یَرْضَ صاحبه لِاَنّ الله اَحَقّ بملکه من عبد الذی یملکه ذات سنین

ملخّص این باب انکه هرصاحب اقتداری که خواهد بیت را مرتفع سازد یا مسجد الحرام حول آن آنچه خواهد بر کسی نیست که اظهار مالکیّت نماید زیراکه مالک کلّ شیئ به استقلال خداوند است و او است احق به ملک خود از برای بیت نفس خود این است امرالله اگرچه مکروه دارد نفسی که اظهار کره او رضای خدا است زیراکه براو است که راضی گردد بر آنچه خدا او را امرفرموده که او را خلق کرده که اظهار مالکیّت شیئ نزد او تواند کرد   والله یحبّ المتّقین

الباب الثامن والعشرمن الواحد الرابع

فی اَنَّ لا یَجُوز التَعارُج الیٰ ذلک البیت الّا بالغناء الذّی لایَریٰ فی السّبیل من حُزن ویؤتی بعد وفوده اربعة مثقال من ذهب   لمن یخدم رکن الاوّل والثانی والثالث والرّابع من البیت لیقسمّن علی انفسهم ولا یحلّ لهم اَنْ یسئلوا عن ذلک   الا واَنْ یؤتی مَنْ یَفِدَ علیهم ویُعفیٰ عن الملوک والذی یخدم فی الطریق وعن الصغار وعمّن یسرق فی الطّریق وعمّن لایقدر

ملخّص این باب انکه امر بحجّ نشده الّا انکه مرتفعین به سوی او در سبیل او متلذّذ شوند به رضای او و تکلیف مرتفع شده از دون مستطیعین به غناء تا انکه محزون نگردند در سبیل او وبرهرنفسی در عمری یک مرتبه واجب شده تا اونکه براو صعب نیاید وفود برآن وخریدن از برای میّت نهی شده تا انکه کلّ در حین ظهور حقّ به نفسه فائزگردند به لقای ربّ خود و در حین بطون فائزگردند به محلّ استقرار او در نزد ظهور قبل او واگربرنفسی لازم آید همیقدرکه وافد نگردد وموت او را درک کند اگردرقصد او بوده ونرفته برخدا است که جزا دهد او را به احسن جزا و او را داخل جنّت فرماید با اعظم عطاء وتکلیف را از نساء برداشته تا انکه برآنها مشقّتی در سبیل وارد نیاید واذن داده سکّان

ارض بیت خود را و مقرّبین به آن محلّ عز را که در هر حول حجّ را نموده زیرا که از برای ایشان مثل دیگران صعب نیست و کدام نفس است که در ارض حرم الله واقع شود و طواف حول بیت نکند و اذن فرموده وافدین را که چهار مثقال ذهب بیانی که هر مثقال نوزده نخود است بر نوزده نفسی که در حول بیت بر سرائر خود ساکنند عطا شود که کلّ به امر قائم بر رکن تسبیح قائم باشند که مدلّ بر ظهور نقطه بیان گردد و ایشان را امر فرموده که بر وافدین به بیت الله کمال عزّت را مرعی داشته و سوال از عطیّه محبوب خود نفرموده تا انکه خود مکلّفین به تکلیف خود عمل نموده که اقرب به عزّ و علوّ است و نوزده نفس بالسویّه موهبت خدائی را در هر سنه تصرف نموده و به شکر محبوب خود شاکر گشته و بر حریرهای مأموره که در نسخه عربی ذکر شده و سرائر مرفوعه ملوّنه که در رکن اوّل سفید و در ثانی زرد و در ثالث سبز و در رابع قرمز و شؤنات محبوبه ممتنعه که به اون عزّ وافدین و عزّ ایشان است در اسباب ماء واحد صرف نموده که در کلّ رموز غیر متناهیّه در نزد اهل حقیقت بوده و هست که کلّ از برای استعداد یوم ظهور من یظهره الله هست که حین ظهور او بر حاجیان حجّی نیست الاّ به سوی اون و بر حافظان بیت حفظی نیست الاّ حفظ آن و بر خدام مقاعد واحد خدمتی نیست الاّ خدمت او و بر هیچ شأنی از شؤن دین امری نیست الاّ امر او این است مراد اگر کسی درک کند و عفو از چهار مثقال ذهب شده بر اشخاصی که قدرت ندارند بر آن و بر ممالیک و خدّام و صغار و من یبتلی فی السبیل از فضل و رحمت خود تا انکه سر مشقی باشد از برای مکلّفین در مواقع تکلیف خود که کلّ این احکام نزد مُنزل اون بین الکاف و النّون است لعلّ نفسی اخذ ثمر نماید در یوم ظهور منزل او و در هر زمان از برای حفّاظ بیت حقیقت نفوس مقدسه بوده و هست که ناظر در علم باطن باطن بوده که اون در رکن رابع ظاهر ظاهر است در رکن اوّل و از برای او است وضع بیت و حال انکه بر او گذشت از لیل و نهار عدد هشت واحد و ارتفاع

بیت از برای عزّت او است که بر اعناق کلّ از قبل بوده و در بعد خواهد بود و هیچ نفسی نه که در رقبه او امرالله نباشد و به همان خاضع است از برای حقیقت اوّلیّه و مظاهر حیّ او از یوم آدم گرفته تا امروز حتی آن نفسی هم که محتجب می ماند از طلعت حقیقت شب و روز به امر او است که ساجد است و از اوّل عمر تا آخر در رشته طاعت او است و خود نمی داند از اعلای خلق گرفته تا ادنای اون مثلاً اکر امّت عیسی ع سجده نکردند از برای رسول خدا ص ولی اوامری که از عیسی ع بر اعناق ایشان بوده همان سجده ایشان است از برای رسول خدا ص زیرا که ظهور عیسی ع در زمان خود همان ظهور حقیقت بوده و همچنین قبل قبل را نظر کن و بعد بعد را مشاهده کن در هیچ شأنی از برای هیچ شیئ شیئیتی نبوده و نیست الاّ انکه به همان شیئیّت از برای نقطه حقیقت ساجد و خاضع و خاشع و قانت و ذاکر بوده و هست و لم یزل خدا را به او عابد است   ولی خود ملتفت نمی گردد که اگر بشناسد او را به کلّه از کلّ خود منقطع می گردد به سوی او چنانچه اشخاصی که شناختند رسول خدا را چگونه ایمان آورده و آنها که نشناخته چگونه در نار حجاب مانده و همچنین قبل قبل او را فرض کن و بعد بعد او را نظر کن این است عزت الله که کل به عبودیت از برای او مفتخرند اگر قبول کند و حال انکه قبول نمی کند الاّ از مخلصین هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشت و در هر سنه مالانهایه بر حول بیت طواف کردند و در سنه آخر واضع بیت خود به حج رفته که دید که ماشاءالله از هر فرقه به حج آمده ولی احدی او را نشناخته و او کل را شناخته که در قبضه قول قبل او حرکت کرده و می کنند و کسی که او را می شناخته و با او حج کرده همان است که عدد هشت واحد بر او گذشت که خداوند به او مباهات فرموده در ملاء اعلی به انقطاع او و اخلاص او در رضای او نه این است که بر او فضل خاصی شده بلکه همان فضل در حق کل شده ولی کل خود را محتجب داشته از آن فضل زیرا که در آن سنه ظهور کتاب شرح سوره یوسف به کل رسید ولی چون نظر کردند دیدند رفیق ندارند در تصدیق همه

واقف شدند و حال آنکه تصور نمی کنند که همین قرآنی که حال این همه مصدّق دارد هفت سال در بحبوحه عرب بود و مصدّقی غیر از امیر المؤمنین علیه السلام به ظاهر نبود ولی آن نفس چون نظر به حجّیت حجّت نموده موقن شده و نظر به دیگری نکرده این است که یوم قیامت خداوند سؤال می فرماید از هر نفسی به آنچه فهم او است نه به اتباع او نفسی را چه بسا نفسی حین استماع آیات خاضع می گردد و تصدیق حق می کند و متّبع اون نمی کند این است که کل به نفسه مکلّفند نه بغیره و در نزد ظهور من یظهره الله اعلم علماء با ادنای خلق یکسانند در حکم چه بسا آن ادنی تصدیق کند و آن اعلم محتجب ماند این است که در هر ظهور بعضی به اتباع بعضی داخل نار می گردند و اگر هر نفسی به قدر فهم خود عمل کند اقلاً اهل فطرت متغیر نمی گردند و نظر به غرّ امر نکنند بلکه نظر بما یغرّ به الغرّ کنند چنانچه آن نفس در حین ظهور نظر به حجّیت کرد اگرچه رفیق نداشت ولیکن عند الله بر حق بود ولی دیگران که نظر به رفیق خود کردند محتجب ماندند و در آن سنه از حج واقعی که عرفان مذوّت بیت بوده محروم گشته و او که عارف بالله و آیات او شده حج کرده با اشخاصی که در آن حول مؤمن بوده به او و بر طائفین حول بیت به عدم تصدیق به حق اون حکم غیر حق بر ایشان شده نه این است که نشنیده باشند که اگر نشنیده بودند مکلّف نبودند ولی شنیده و چون اعتنا نکرده محتجب مانده و بزعم خود در رضای خدا حج کرده ولی عند الله از ایمان محتجب مانده که حج شأنی است از شئون ایمان ای اهل بیان ترحم بر خود کرده و یک دفعه اعمال خود را باطل نکرده و در نزد ظهور کمال دقت را کرده نمی دانی که ظهور است که اگر بدانی منتهای دقت را می کنی ولی به شأنی ظاهر می شود که بتوانی یقین به حقیّت کرد که حجت بر تو و بر کل بالغ باشد والله خیر الحاکمین

الباب التاسع والعشر من الواحد الرابع

فی اَنّ النساء باللیل یدخلن المسجد و یحضرن السّرائر عند تسعة عشر مرّة لمن یکن فی تلک البلد من نسائهنّ

ملخّص این باب انکه بر نساء آن ارض وقرب او اذن داده شده که در لیل طواف نموده و در نزد سرائر اربعه علیها تسعة عشر نشسته و به تسبیح وتقدیس و تحمید وتوحید وتکبیر خدا متلذّذ گشته و رجوع به منازل خود نموده وعطای چهار مثقال ذهب در حقّ ایشان در عمر است از برای هر نفسی نه در هر وقت که موفق شوند به وفود بر بیت وآنچه مایه ی تقرّب ایشان است رضای اقران خود و حبّ ذرّیات ایشان است که اگر نفسی آنچه تواند بر ذرّیه خود قبل از تکلیف اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای او از هر طاعتی که به او تقرب جوید به سوی خداوند خود و خداوند امر فرموده والدین را که در حقّ ذریّه خود با منتهای حبّی که ممکن است در حقّ ایشان ظاهر سازند و اون را حبّ خود خوانده اعظاماً لمن یظهره الله وامر فرموده کلّ ذرّیات را با ابوین و اخوین و اولوالقرابه خود بر شئون ادبیّه که دأب آن زمان است سلوک نموده که غباری بر قلوب ایشان ننشسته لاجل اجلال والدین من یظهره الله واولو القرابه او کلّ از برای یک نفس است که خلق می شوند و رزق داده می شوند وقبض روح می گردند وزنده می شوند و او است مقصود لم یزل ولایزال در هر ظهوری به اسمی ظاهر و در هر بطونی در اوج عزّتی محتجب که اگر غیر از این باشد کجا توان لا اله الاّ الله گفت زیرا که آن آیتی است که دلالت بر آن کلمه می کند چنانکه این کلمه که حروف است دلالت بر توحید خداوند عزوجل می کند آن کینونیت آلهیّه هم دلالت بر ذات اقدس وحده وحده می کند وما من اله الاّ الله و انّا کلّ له طائفون

الباب الاوّل من الواحد الخامس

فی بیان المسجد

ملخّص این باب انکه اوّل ارضی که محلّ ظهور جسد من یظهره الله در او ظاهر گردد مسجد الحرام بوده و هست و همچنین در نقطه ی بیان سرّ حقیقت مشهود بوده و هست و هر قدر که توان ارتفاع داد امر الله را لایق بوده و هست چنانچه خواهد رسید به یومی که محلّ طین الله احمد در شطری از شطر آن ارض اعظم قرار گیرد و محلّ صلوة مصلّیان گردد چنانچه الآن در مکّه ظاهر است که حدّ اوّل آن این قدر نبوده بلکه چهار ضعف زیاده مضاعف گشته بر آن و مراد از این امر این است که ارضی که به انتساب به ظهور جسد او این نوع مرتفع گردد که آن محل محلّ احرام محرمین گردد در طواف بیت او چگونه خواهد بود اراضی اجساد ذاتیه مدلّه بر تکبیر او و اراضی نفوس مدلّه بر توحید او و اراضی ارواح مدلّه بر تحمید او و اراضی افئده مدلّه بر تسبیح او که در اوّل نار محبّت مشرق و در ثانی هواء ولایت مرتفع و در ثالث ماء توحید ممتنع و در رابع تراب وجود متعالی گردد و الله یُبْدِءُ کلّ شیئٍ ثم یُعیدُه افلا تنظرون

الباب الثانی من الواحد الخامس
فی ذکر مساجد الثمانیة من قبل العشر

ملخّص این باب انکه لایق است بر مقتدرین در بیان که هیجده مسجد جُدا جدیدا به اسم حروف حیّ من یظهره الله بنا کنند که مدلّ باشد از برای حروف حیّ اوّل و در آنها تسبیح و تقدیس و توحید و تعظیم الهی را به جا آورند و در آنها هر قدر که توانند ارتفاع دهند مصباح را که در آن اسراف نبوده و نیست گویا دیده می شود که به عدد اسم مستغاث در آن مساجد لنترهای مرتفع آویخته که مثل کوکب سماء مشرق است و در آنجا حاضر شده مؤمنین به خدا و آیات او و نماز گذارده ولی بترسید از آن روزی که همین حروف بر می گردند به سوی حیات دنیا که اقلاًّ مقاعد خود ایشان را از ایشان ممنوع نکرده چنانچه در ظهور نقطه بیان کردند کلّ به اسم احادیث قبل ایشان امامت در مساجد

نموده و خود ایشان را به افکهائی که نسبت به ایشان داده از مساکنی که در آن ذکر خدا مرتفع می شد ممنوع داشته چنانچه هرکس در این ظهور بوده وقایع آن را ثبت نموده که در مساجد عالیه که از برای ایشان راضی نشده بر دانی هم راضی نشده بلکه از این هم تنزّل نموده تا انکه واقع شد آنچه واقع شد نه این است که حجّتی بر ایشان نباشد الآن هم به همین حجّت این مساجد بر پا می شود و به همین حجّت از قبل بر پا شده که اگر ومَنْ یُعَمّر مساجد الله نازل نشده بود چگونه این همه مساجد بر پا می شد ولی این خلق نظر به جوهر دلیل نکرده و از این جهت است که محتجب می گردند از حقّ نظر می کنند می بینند خلق کثیر به حج می روند ولی نظر نمی کنند که این همه در ظلّ چه شجره حرکت می کنند و به واسطه چه حجّتی راضی به این همه مشقّت در سبیل می شوند ولی چون مایه افتخار شده لایشعر می کنند و حال انکه کلّ این همه خلق اعمالشان به واسطه ولله علی النّاس حجّ البیت است وهمان کلمه در یوم ظهور من یظهره الله هست و امروز هست و در حین نزول فرقان بوده ولی چون می بینند در آن امر خود قرینی ندارند این است که محتجب می مانند از مبدء امر وبعد که از برای خود قرین بهم می رسانند و مایه افتخار می شود کلّ می کنند و اگر همان نفس که امروز می کند در آن یوم بود نمی شنید امر خدا را چگونه عمل کند چنانچه امروز می بینی که همان حجّت هست وهمین قسم محتجب مانده اند محتجبون در نهرهائی که از بحر حجیّت کتاب الله منشعب شده سیر می کنند و از نفس بحر محتجبند این است که حکم ظلال بر خلق می شود و حکم شعاع بر مؤمنین از روی بصیرت و شمس که آیه خود حقیقت است و متعالی است از اقتران به ذکری اذ لایُریٰ فیه الّا الله ذلک ربّ العالمین

الباب الثالث من الواحد الخامس

فی بیان عرفان السنین والشّهور

ملخّص این باب انکه خداوند عالم خلق فرموده کلّ سنین را به امر خود و از ظهور بیان قرار داده عدد هر سنینی را عدد کلّ شیئ و آن را نوزده شهر قرار داده و هر شهر را نوزده روز فرموده تا انکه کلّ از نقطه تحویل حمل تا منتهی الیه سیر او که به حوت منتهی می گردد در نوزده مراتب حروف واحد سیر نمایند و شهر اوّل را بهاء و آخر را علاء نامیده و وضع دین را بر این عدد فرموده و هر یومی را بهار حکمی قرار داده که متلذذین در این جنّت به اعلی ما یمکن در امکان متلذّذ گردند و در سه شهر اوّل که اشهر تسبیح است خلق نار افئده موجودات می گردد و در چهار ماه بعد که اشهر تحمید است خلق ارواح ممکنات می گردد که در آن رزق داده می شوند و در شش ماه بعد که شهور توحید است میمیراند خداوند موجودات را نه موت جسدی بلکه موت از نفی و حیات در اثبات و در شش ماه بعد که شهور تکبیر است حیات می دهد خداوند عالم عزّ و جلّ اشخاصی را که از حبّ دون آن مرده و در حبّ او ثابت مانده اند و سه شهر اوّل نار الله است و چهار شهر بعد هواء ازل است و شش شهر بعد ماء توحید است که بر نفوس کلّشیئ جاری می گردد از هواء ازل که او ممدّ است از نار الله و در شش ماه بعد متعلّق به تراب است که آنچه ظاهر شده از عناصر ثلاثه در آن عنصر مستقّر گردد و ثمر اخذ شود و کلّ خلق هم متکثّر از این واحد در واحدند و شهر اوّل شهر نقطه است و شهور حیّ در حول او طائف و مَثَل او در بین شهور مَثَل شمس است و سایر شهور مثل مرایائی هستند که ضیاء آن شهر در آنها مشرق شده و در آنها دیده نمی شود الاّ آن شهر و آن را خداوند شهر بهاء نامیده به معنی انکه بهاء کلّ شهور در آن شهر است و اون را مخصوص گردانیده به من یظهره الله و هر یومی از آن را به یکی از حروف واحد نسبت داده و یوم اول که نوروز است یوم لا اله الاّ الله هست مثل آن یوم مثل نقطه است در بیان که کلّ از آن خلق می شوند و به سوی او عود می نمایند و مظهر آن را در نقطه بیان ذات حروف سبع قرار داده و آن را در این ظهور عرش من یظهره الله قرار داده

زیرا که او است مشرق در این عرش و او است منزل آیات به این نحو و او است که دیده نمی شود در او الاّ الله عزّ و جلّ و او است اوّل که به اوّل شناخته نمی شود و او است آخر که به آخر شناخته نمی شود و او است ظاهر که به ظاهر شناخته نمی شود و او است باطن که به باطن شناخته نمی شود و او است که شیئیّت کلّ از او است و شیئیّت او بالله هست به نفس او و هر نفسی که موفق شود در یوم او و سیصد و شصت و یک مرتبه توحید کند خدا را در آن سال محفوظ می ماند از آنچه از سماء تقدیر نازل می گردد و الله علی کلّ شیئ حفیظ و ثمره این عرفان انکه در این شهور که شأنی از شؤن خلق است که کلّ مدلّ شد بر حروف واحد چگونه است دون آن از خلق حقّ که شیئ در خود شیئیت نبیند الاّ به مظاهر امر حق نه این است که محض علم باشد این بلکه اخذ نتیجه کند و در یوم ظهور همین مظاهر اگر مالک کلّ ارض باشد نه بیند در خود الاّ همین مظاهر را و در نزد آنها خاضع گردد اگرچه مثل این ظهور ظاهر شوند به قمیص قطنی هذا ماینفع المتّقین

الباب الرابع من الواحد الخامس

فی حکم تسمیة الاسماء باسماء الله او باسم محمّد ص او علی او هما جمعا او فاطمه او الحسن ع و الحسین علیهم السلام

ملخّص این باب انکه خداوند اذن فرموده عباد خود را که تسمیه کنند نفوس خود را به اسمائی که مدلّ بر او است مثل عزیز و جبّار و امثالها و بهترین اسماء اسمی است که منسوب الی الله شود مثل بهاء الله یا جلال الله یا جمال الله یا نور الله یا فضل الله یا جود الله و امثال این نوع اسماء ممتنعه و عبد الله و ذکر الله این نوع هم بابی است که الی ما لانهایة می توان در آن عروج نمود و اگر در بحر نبوت و ولایت و محبّت بخواهد اسم گذارد از اسماء خمسه تجاوز نکنند و جمع بین اسم محمّد و علی اعظم کلّ اسماء است و اکرم کلّ امثال و کور ترقّی نموده شیئاً فشیئاً تا ظهوری که کلّ شیئ به اسماء

آلهی خوانده می شود که هیچ شیئ اطلاق نمی شود بر او اسمی الاّ انکه مشابه است با یکی از اسماء حقّ جلّ و عزّ مثل حلیم که از مطعومات است ولی مشابه است به اسم الله جلّ و عزّ و در این ظهور بیان از این نوع تصنّع بسیار خواهد شد حتی انکه اذن داده شده به کلّ که در یوم ظهور شمس حقیقت اگر مردم رسیده باشند بر حدّ کمال اطلاق شیئ نمی کنند الاّ انکه مشابه یکی از اسماء حقّ است جلّ و عزّ و اگر نرسد در آن ظهور در ظهور بعد خواهد شد کم کم خواهد شد تا انکه مملوّ گردد کلّ سماء و ارض و ما بینهما از اسم حقّ چه فرق می کند که طین مدل علی الله باشد یا انسان هر دو خلقند الاّ انکه آن از برای او خلق شده زیرا که روح توحید کلّ شیئ را خداوند در روح انسانی قرار داده مثلاً اگر بر ارضی مؤمنی نشیند روح آن ارض ساکن می گردد و متلذّذ و اگر دون اون نشیند مضطرب می گردد به شأنی که غیر از خدا کسی نتواند احصای آن نمود و لایزال از خدا طلب می کند قیام آن را از روی خود و همچنین مثل در طین زده شد که کلّ اشیاء را توانی تعقّل نمود طوبی از برای اهل زمانی که در هیچ شیئ اسمی اطلاق نکنند الاّ به اسم حق لایق است که بدء عوالم جنّت گفت آن زمان را و هیچ شیئ به جنّت خود نمی رسد الاّ انکه به منتهای کمال در حدّ خود ظاهر شود مثلاً این بلور جنّت حجری است که مادّه این بوده و همچنین از برای این بلور به نفسه درجات است در جنّت تا وقتی که رسد به جائی که در حینی که ماء هست دُهن شعر بر او زده که یاقوت گردد آن وقت به منتهی جنّت رسیده زیرا که وقتی که حجر بود بهاء نداشت و امروز یک قیراط آن اگر به کمال یاقوتیّت رسد که در امکان او هست چقدر بهاء دارد و همچنین کلّ شیئ را تصوّر کن و کمال علوّ انسان در ایمان به خدا است در هر ظهور و به آنچه از قبل آن نازل می گردد نه به علم زیرا که در هر ملّت علمای از هر فن دارند و نه به غناء زیرا که همچنین ظاهر است که در هر ملّت اهل غناء در رتبه خود دارند و همچنین شئون دیگر بلکه علم علم به خدا است و آن نیست مگر علم به ظهور او در هر ظهوری و غنائی نیست

الّا به فقر به سوی او و استغنای از مادون او وآن ظاهر نمی گردد الّا انکه بالنسبه به مظهر ظهور ظاهر گردد نه این است که شکر ظهورات قبل را نموده که این ممتنع است   زیرا که انسان در حین نوزده سالگی شکر یوم نطفه را باید کند که اگر نبود آن نطفه امروز او به این مقام نرسیده بود و همچنین اگر دین آدم نبود امروز این دین به این حدّ نرسیده و همچنین الی ما لا نهایه تصوّر کن امر خدا را و شکر کن او را به هر تجلّی که فرموده   در هر ظهوری که او است از شکر او که محبوب است نزد او   والله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین وثمره این امر این است که به تذکار این اسماء از مسمّیات این اسماء خارج نگشته لعلّ نفسی به انجذاب مسمای اسم خود در این ظهور لایق اسمیّت گردد که مدّل بر من یظهره الله باشد نه بر غیر آن نه این است که به محض اسم محتجب گردی زیرا که در این کور قاتل سیّد الشّهداء علیه السلام به عینه به اسم خود آن حضرت نامیده شده بود و در ظهور من یظهره الله شبهه ای نیست که کلّ به این اسماء محبوبه نامیده شده اند   ولی اگر نفسی در دلالت بر آن ثابت ماند آن وقت اسم او است که کینونیت او از بحر جود حقّ خلق شده   که لایق است اسم حسنی بر آن خوانده شود و الّا ظلّ افکی است در تحت الثریٰ که در نفی فانی می گردد چنانچه دیدی در یوم قیامت که چقدر نفوس به اسم رسول الله ص که اسمی در امکان از آن بالاتر نیست نامیده شده و محتجب ماندند از محبوب خود   والله علی کلّشیئ شهید وبدان که مَثَل من یظهره الله مثل محک است که فصل می کند مابین طلای خالص از غیر آن مثلًا اگر کسی بهاء الله نامیده شده باشد اگر به بهاء او که اوّل من آمن به او است ایمان آورد آن وقت این اسم در حقّ او در اسماء ثبت می گردد   والّا در نفی فانی می گردد   کانّه لم یکن منه شیئاً مذکورا

الباب الخامس من الواحد الخامس

فی بیان حکم اخذ اموال الذّین لا یدینون بالبیان و حکم ردّه اِنْ دخلوا فی الدّین الّا فی البلاد التی لایمکن الاخذ

ملخّص این باب انکه در هر ظهوری آنچه ما علی الارض است در ظلّ ظهور بعد باید واقع شود مثلاً در ظهور رسول خدا ص لایق بود که کلّ ما علی الارض در ظلّ او مؤمن شوند آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده و الّا لیاقت از برای آن دین بوده و یوم ظهور رسول الله ص بر هر صاحب نَفْسی نَفَس او براو حلال نبوده چگونه مایتفرّع علی الحیوٰة مگر انکه داخل ایمان به او شود که آن وقت بر او حلال می شد آنچه را که خداوند به او عطا فرموده بود از جود خود و همچنین در ظهور من یظهره الله هر نفسی بر صاحبش حلال نیست الّا به ایمان به او وکلّ از کلّ گرفته می شود الّا انکه داخل شوند در ظلّ دین او و این است فضل خداوند در حقّ خلق مثلاً اگر فتح بلدی در صدر اسلام شد به جبر و قهر داخل اسلام شده و فائز به ثمره ایمان گشته وآنچه که نشده رحمت در حقّ ایشان نبوده چه الی الآن در نار مانده و همچنین در این ظهور حلال نیست بر غیر مؤمنین به حقّ آنچه ماینسب به ایشان است الّا انکه داخل در ایمان گردند که آن وقت حلال می گردد بر ایشان آنچه که خداوند به ایشان عطا فرموده از جود خود و این حکم بر سلاطین صاحب اقتدار در دین است نه بر همه و در بلادی که باعث حزن نفسی یا ضرّ نفسی شود اظهار آن را هم خداوند اذن نفرموده مثل تجّاری که در بلاد فرنگ تجارت می کنند که بر ایشان است که به منتهای دقت حساب خود را داشته باشند که ذُلّی از برای ایشان واقع نگردد الّا انکه خداوند نصرت فرماید به اقتداری که مقتدر شود بر ما علی الارض چنانچه وعده فرموده که آن وقت کلّ در رحمت الهی ساکن خواهند بود اگرچه خود به نفسه نخواهند ولی قدرت الهی ایشان را داخل می فرماید و ایشان را از نار نجات داده مبدّل به نور می فرماید والله علی کلّشیئ قدیر نه این است که صاحبان قدرت صبر نموده که امری از سماء نازل شود که ما علی

الارض را داخل در دین کند بلکه مثل آنچه در دین اسلام کلّ داخل شده از آنچه ظاهرشده به امر رسول الله ص در هرظهوری هم همان قسم باید ظاهر گردد آنچه من الله است اذن است ولی آنچه بر خلق است اطاعت او که اگر صاحبان قدرتی که در دین رسول الله ص بهم رسیده به اوامر قرآنیه عمل کرده بودند امروز ما علی الارض کلّ مؤمنین به قرآن بودند حال که نشده قصور از عباد بوده ولی از مبدء آنچه باید ظاهر شود در قرآن شده والله ینصر من یشاء بامره والله قویّ عزیز ثمره این حکم انکه در نزد ظهور من یظهره الله کلّ مربّی به تربیت بیان شده باشند تا احدی از مؤمنین به بیان از ایمان به او خارج نگردد واگر گردد حکم او حکم من لم یؤمن بالله می گردد قسم به ذات مقدّس الهی که اگر کلّ در ظهور من یظهره الله بر نصرت او جمع شوند هیچ نفسی برروی ارض نمی ماند مگر انکه داخل جنّت می گردد بل هیچ شیئ مراقب نفوس خود بوده که کلّ دین نصرت او است نه اعمالی که در بیان نازل شده در حین ظهور او ولی قبل از ظهور هرکس قدر جوی تخلّف جوید از امر او تخلّف جسته پناه برده به خدا از آنچه شما را از مبدء امر دور کند و اعتصام جسته به حبل او که هرکس اعتصام ورزد به طاعت او در کلّ عوالم نجات یافته و خواهد یافت ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم

الباب السّادس من الواحد الخامس

فی حکم اموال التی تؤخذ فی ذلک الدّین اِنْ یکن فیه من شیئ لم یکن له عِدل لن یملکه الاّ نقطة البیان واِنْ غربت الشمس فلیحفظّن لمطلعها عند من یتجّر لا دونه واِنّ مادون ذلک یؤخذ اولاً عنه عدد الهاء من بهاء کلّها ثمّ لیأخذّن منه الذین قد فتحوا باذن والیهم کلّ علی قدر مایستکفیه و اِنّ مازاد لَیُبلغنّ الی الفقراء و لَیُصرِفنّ فی البقاع واَنْ یؤتی کلّ نفس ولوکان الطّفل فی بطن امّه خیر من اَنْ یُصرَف فی البقاع موهبةً من الله انّه کان وهاباً منیعاً

ملخّص این باب انکه هرگاه خداوند عالم منّت گذاشت بر مؤمنین به فتح بلادی که اختیار اسلام نکرده آنچه مالم یکن له عدل است حقّ نقطه بوده و هست مادامی که شمس حقیقت به او راجع می گردد و اگر غروب فرمود نزد مؤتمنین از مؤمنین بیان سپرده تا یوم ظهور حقّ که رد نمایند به سوی من یظهره الله آنچه در نزد ایشان است و بر احدی حلال نیست تصرف در او مثل انکه مال حجّت خدا را علماء به غیراذن او گرفته و تصرف در او نموده وحال انکه اگر قدر قیراطی تصرف نموده اند جزای آن نار است از برای ایشان کلشیئ لله هست و اقرب به خداوند از نقطه مشیّت کی است وآنچه قبل از حق حجّت خداوند بر ذمّه کسی تعلّق گرفته حلال نیست براو قدر قیراطی و اگر داده به کسی مجزی نیست اگر چه به اعلم اهل آن زمان بوده وتفریط نموده در حقّ حجّت خداوند که بلا اذن او به دیگری داده و معطی و آخذ هر دو در نارند چه انکه صاحب او حیّ و احقّ است برآن چیزی که خداوند در قرآن موهبةً به او عطا فرموده از دیگری و او است غنی از نفس غنا چگونه کسی که به غنا مستغنی گردد ولی هرکس خواسته که خود را از نار نجات دهد خود داده و الاّ حجّت خداوند غنی بوده و هست و کلّ از بحر جود او هستند که خلق شده اند چگونه و مایتفرّع بر وجود رسد امروز که یوم قیامت است سؤال کرده می شود از عالمی که مسجد الف الفی از مال حجت بنا کردی به اذن کی کردی وهمین حرف از برای او اشدّ است از هر عذابی نزد اولوا العلم اگر روح ایمانی در او باشد و الاّ هزاران هزار که آیه کلشیئ هالک الاّ وجهه را بشنوند گویا نشنیده اند کلمه ای ولی نزد عارف بالله اگر کلّ ما علی الارض را دهد نزد او بهتر است از اینکه یوم قیامت سوال کرده شود از امری که دون رضای محبوب او در او بوده وغیر مالم یکن له عدل به قدر بهاء ها از کلّ گرفته می شود و از قبل حروف واحد ترویج اهل بیان می گردد از اعلی گرفته تا ادنی منتهی شود وبعد والی فتح بر نفس خود و اولیای نصر عطا می فرماید هر نفسی را آنچه شأن و لایق او است از موهبت

محبوب او و اگر زیاد آمده صرف بقاع مأمور بها میگردد یا انکه به کلّ اهل بیان سهمی عطا می شود اگر چه طفل شش ماهه باشد در بطن امّش در مشرق ارض یا مغرب آن که این اقرب است از صرف در بقاع اگر مرتفع شده باشد والّا ارتفاع آن مقدم است این است امر خداوند در این باب وثمره آن اینکه در یوم ظهور من یظهره الله آنچه کلّ ما علی الارض شیئیّت دارند از او است که در جای خود ولی اهل بیان حقّ الله را شناخته که آنچه از اوّل ظهور بیان دارند از موهبت او است قبل ظهور او چه دیناً و چه دنیاءً قدری حیا نموده که بر او حزنی وارد نیامده از عبید خود و حقوق که نقطه حقیقت از برای او مقدّر فرموده از او ممنوع نداشته از کلّ مالم یکن له عدل که مالک نمی گردد چنین شیئ را الّا او زیرا که او است آیه لیس کمثله شیئ خداوند و هر شیئی که به این وصف در صقع خود رسد لایق او است نه دیگری از ذروه علوّ گرفته تا منتهای دنوّ ختم گردد لعلّ در وقت ظهور بر خاطر مبارکش حزنی وارد نیاید از خلقی که به جود او شده که حزن او معادل نمی شود با حزن کلّ شیئ زیرا که کلّ شیئ به او شیئ شده و همچنین رضای او معادل نمی شود با رضای کلّ شیئ زیرا که رضای کلّ شیئ به او خلق شده قسم به او که از او در علم خداوند اعظم تری نبوده و نیست که یک اشاره طَرَف او اعظم تر است نزد خداوند از عمل کلّ شیئ اگر به اعلی علوّ امکان خود رسیده باشند زیرا که وجود کلّ به او است چگونه و عمل کلّ وهمچنین الاقرب فالاقرب من حروف الحیّ ثم الاسماء والامثال ثم النبیّین والصدّیقین والشهداء والمقربین کلّ علی قدر ما قَد قُدّر له لکلّ درجات من عند ربهم وکل له عابدون واگر آیه لیس کمثله شیئ نزد مؤمنین بیان نتوان حفظ نمود و متغیّر گردد فرض است بر ایشان که بهاء آن را حفظ نمایند و تجارت نموده از قِبَل مالک او و حقوق خود را از هر الفی مائه بر داشته باشند تا انکه سنّت گردد در ما بین کلّ که کلّ از کلّ به این منهج منتفع گردند و

گمان نمی رود که جائی که حجّت خداوند این نوع عمل فرماید دیگری تجاوز نماید زیرا که در اوامر او کلّ فضل بوده و هست ولا حول ولا قوة الاّ بالله العلیّ العظیم

الباب السابع من الواحد الخامس

فی اَنّ الله قد اذن لمن دان بالبیان فیما یَشْتَرن من کلّ شیئ ممّن لم یَدُن بذلک الدّین لِاَنّ اذا خرج من ملک هذا و دخل فی ملک هذا یُطَهِّر اعطاماً لنسبة ذلک الدّین

ملخّص این باب آنکه موهبه ای خداوند به اهل بیان عطا فرموده که اگر کلّ ما علی الارض را می دادند سبیلی به سوی او نداشته و آن این است که به قَطْع نسبت از دون مؤمنین به بیان و وصل نسبت به مؤمنین طاهر فرموده ما یَبیع و یَشْتری و دون ذلک من انواع الهدایا مثلاً اگر گلی بر ید یکی از نصاری باشد همینقدر که به مؤمنی دهد فی الفور طاهر می گردد و اگر ردکند مادامی که در ید او است حکم اوّل جاری می گردد و به مجرّد انتقال طاهر می گردد اگر چه سبب فصل هم بهم رسد که یک نفس دون مؤمن هدیه از برای مؤمنی فرستد از حینی که ذکر می کند که این از برای فلان مؤمن است طاهر می گردد اگر چه سنین معدوده بگذرد تا آنکه به آن نفس مؤمن رسد و خداوند اذن فرموده که در هر ارضی هر شیئ نیکوئی هست مؤمنین به بیان تحصیل نموده لعلّ یوم ظهور حقّ شیئ به محضر مالک وجود خلق رسد که محبوب او اقتد زیرا که هر چه لطافت در ملک ظاهر شود رشحه ای است از بحر لطف جود او و اِنّ الله جلّ و عزّ لم یوصف باللُطف و انّه هو اجلّ و اعظم من اَنْ یُذکر بما یقترن به دونه اذ لطفه لایقترن بلطف خلقه کذلک انتم فی کلّ الاسماء والامثال تستدلّون

الباب الثامن من الواحد الخامس

فی اَنّ لکل نفس اَنْ یَقْرِء آیات البیان و عدم جواز نقصها عن عدد الواحد و مَنْ لم یقدر یقول الله الله ربّی ولا اُشرک بالله ربّی احدا تسعة عشر مرة

ملخص این باب انکه خلق بیان را تصور کن مثل نفوس مؤمنه به آن چگونه هر نفسی در حدّی واقف و به شأنی ظاهر و همین قسم آیات بیان را مشاهده کن و در این بحر هر چه می خواهی غوص نموده و لآلی که خداوند در او خلق فرموده بیرون آورده ولکن قرائت آن را از روی روح و ریحان نموده هر قدر که فوآدت متلذّذ میگردد تلاوت نموده و کمتر از عدد واحد اذن داده نشده سرّ آن این است که از مظاهر واحد تجاوز ننموده لعلّ ببرکت هدایت تلاوت این آیات یوم قیامت به هدایت ایشان مهتدی گردید و کلّ بیان را مثل مایه فرض کن که کسی به کسی می دهد تجارت کند مالک آن من یظهره الله است که به نفوس مؤمنه به نقطه بیان سپرده که به او تجارت نمایند از برای یوم ظهور خود که اگر بخواهد مایه را پس بگیرد کسی لم و بم نگوید به هر جزئی حکمی بمالانهایه نفوس در آن متجّر هستند چنانچه امروز می بینی اگر کسی مسئله طهارت قرآن را درس گوید چگونه به آن تجارت دین و دنیا می کند ولیکن در یوم ظهور صاحبش که می خواهد حساب از مردم پس بگیرد همه خود را عمیاء می کنند و در یوم ظهور من یظهره الله تصوّر کن که این جنّت را برپا نموده که آن روز اخذ حدائق کند یک حدیقه را سلطان فرض کن و یکی را عالم و یکی را تاجر و همین قسم در اصناف مردم جاری کن و در یوم ظهور خواهی بود و صاحب وجود خود را و مایتفرع براو را از مال خود ممنوع مکن چنانچه آن روز هم مثل امروز می بینی در بیان یکی می گوید قاضی بیان هستم یکی شیخ الاسلام یکی مجتهد یکی امام جمعه وهمه به این اسماء مفتخر هستند ولی از صاحب آن که این اسماء از او نشر نموده محتجب چه یوم ظهور من یظهره الله الی مالانهایة تلاوت بیان می شود ولی از منزل آن محتجب ولیکن تصوّر نمی کنند که در حین نزول بیان مثل حین ظهور او است چنانچه حین نزول قرآن را شنیده ولی اخذ ثمر نمی کنند چون امروز می بینند عزیز است کلّ به اسم عزّت او مفتخرند ولی همین قرآن بود که در بیست و سه سال نازل شد و ظاهر است که در آن روز نسخه لایقی تمام

نشد و الاّ امیرالمؤمنین علیه السلام در رداء مبارک خود به مسجد نمی آورد به آن نحو که مذکور است قسم به ذات اقدس الهی جلّ و عز که در یوم ظهور من یظهره الله اگر کسی یک آیه از او شنود و تلاوت کند بهتر است از انکه هزار مرتبه بیـان را تلاوت کند قدری تعقل نموده به بینید که امروز آنچه در اسلام هست درجه به درجه منتهی می گردد تا به مبدء که کتاب الله هست ختم می شود همین قسم یوم ظهور من یظهره الله را تصوّر کن که مبدء دلیل بر ید او است و محتجب به شئون مؤتفکه مشو که او اجلّ از آن است زیرا که کل شئون دلیل متفرع می گردد بر کتاب الله و او به نفسه حجّت است زیرا که کلّ از اتیان مثل او عاجز هستند ولی هزاران هزار عالم منطق و نحو و صرف و فقه و اصول و امثال آن هستند که اگر مؤمن به کتاب الله نباشند حکم دون ایمان بر آنها می شود پس ثمر در نفس حجّت است نه در شئون ما یتفرع و بدانکه در بیان هیچ حرفی نازل نشده مگر انکه قصد شده که اطاعت کنند من یظهره الله را که او بوده منزل بیان قبل از ظهور خود و اگر نتوانید تلاوت آیات نمائید نوزده مرتبه از طلوع تا طلوع گفته الله الله ربّی و لا اشرک بالله ربّی احداً که اگر از روی بصیرت گوئید بلاریب در یوم قیامت مهتدی به هُدای حقّ خواهید شد و ثواب کلّ بیان عطا کرده خواهد شد والله یؤتی الفضل من یشـاء من عباده انه کان ذا فضل عظـیماً

الباب التاسع من الواحد الخامس

فی اَنّ یذکر فی کلّ شیئٍ اذا اراد اَنْ یستعمله اسم مِنْ اسماء الله سرّاً او جهراً او التفـاتاً

ملخص این باب آنکه از آنجائی که هیچ شیئی شیئیّت ندارد الاّ بالله عزّ و جلّ و یومی از برای او مقدر شده که در منتهای کمال خود رسد که ما فی الامکان او بالفعل در او ظاهر گردد و آن وقت لایق می گردد که اسم الله بر او ذکر شود در حدّ او نه در فوق رتبه او و از آنجائی که اهل بیان را خداوند امر فرموده که کلّ شیئ را به منتهای کمال خود ظاهر گردانند اذن فرموده ایشان را که هر شیئ را به

حروف اسم او به اسماء الله جلّ و عز خوانده شود که هیچ نفسی در هیچ شیئ نبیند الاّ طلعت ظهور مشیّت را که در او دیده نمی شود الاّ الله مثلاً منتهی الیه رتبه جماد سنگ است در سین او نه بیند الاّ سبّوح و در نون او الاّ نور را و در کاف او الاّ کریم را چه ذکر کند به قول یا چه خطور کند به قلب او یا انکه التفات کند بر او به غیر انکه به لسان گوید یا به قلب خود خطور دهد و اگر نتواند به ذکر بسم الله الامنع الأقدس ذکر کند که خداوند جلّ و عز از او قبول می فرماید آنچه را که اراده فرموده در این امر که هیچ شیئ در او دیده نشود الاّ من یظهره الله که مبدء اسماء و صفات الهی است بلکه در یوم ظهور آن شمس حقیقت هیچ صاحب انیّتی اظهار انیّت خود نکند و در خود نبیند الاّ او را که او قائم به او بوده و هست نه این است که تواند او را در خود دید بلکه مثل او مثل مرآتی است که در مقابل شمس واقع شود شمس را در خود می بیند و حال انکه شبح او است کلّ ما یقع علیه اسم شیئ را در نزد من یظهره الله همین قسم تصوّر کن از عالم تجرد گرفته تا منتهی الیه تحدّد که آنچه در او است از شبح شمس ظهور او است قبل از ظهور او زیرا که لم یزل غیر او ظاهری نبوده و نخواهد بود و دوست می دارد یومی که ظاهر گردد نه بیند در علم خود الاّ انکه کلّ به منتهی الیه کمال خود در بیان عروج نموده و نیست ذرّه طینی در قعر بحری الاّ انکه او مالک او گشته از نفس مؤمنین از خلق محبوب او وکلّ مرایائی گشته اند از برای استعداد طلوع شمس که به مجرد اشراق ضیاء او که آیات او است کلّ دلالت کنند بر او این است ثمره این حکم اگر نفسی تعقل نماید والله ینوّر قلوب عباده المتّقین

الباب العاشر من الواحد الخامس

اِنّ الله قد قدّر الهیاکل للرّجال والدّوائر للنساء یکتبون ویکتُبْن فیهما مایشاؤن من البیان

ملخّص این باب انکه خداوند از برای اهل بیان دو فضل عظیم مقدر فرموده و برایشان آنها را منّت گذارده و آن هیکل است از برای رجال که ظاهر او هاء و باطن او واو است و اذن داده که در او نوشته شود از آنچه از شمس نقطه مشرق گشته هر کس هر چه تواند از بحر جود او اخذ کند که آنچه در آن هیکل نوشته شود اثر آن در نفس آن نفس ظاهر می گردد الحرف بالحرف و النّقطة بالنّقطة و از برای مظاهر باء دائره قمص شمس حقیقت را اذن فرموده و آن را پنج واحد قرار داده و هر واحدی را واحد که مدلّ باشد بر حروف لله بانّ لله ما فی السموات و الارض و ما بینهما و الله بکلّ شیئ محیط تا انکه بر صدور افئده ایشان قمص شمس حقیقت متجلّی گردد لعلّ در یوم ظهور آن نیّر اعظم دلالت نکنند الّا بر او و اذن فرموده ایشان را که آنچه خواهند در او از کلمات مشرقه از شمس وجود ذکر کنند که هر چه در آن ذکر کنند اثر آن در آن نفس ظاهر می گردد الحرف بالحرف و النقطة بالنقطة اگر چه بدء این دائره بر آن نهجی است که امیرالمؤمنین سلام الله علیه در آن ذکر اسماء ظاهره از کلمه ی ها را نموده در نقطه فردٌ و در مایؤخذ حیّ و در الف قیوم و در باء سلطان و در جیم قدوّس ذکر نموده و از این جهت است که بسم الله الامنع القدس در این ظهور ظاهر کرده که از رتبه نقطه تا به جیم مراتب اربعه خلق و رزق و موت و حیات جامع باشد و اگر به آنچه از آن بحر جود منتشر گشته کسی عمل نماید مقاصد خود را ملاحظه می کند اگر مشیّت الله بر جریان آنها جاری شده باشد و ثمره این دو حکم این است که کلّ بیان خلق عالم اکبر است و همینقدر که در هیکل یا دائره ظاهر شد و از حدّ هاء تجاوز نمود لعلّ در سنین خمس ظهور من یظهره الله به شرف ایمان به آن شمس حقیقت فائز گردد که آنچه در هیاکل و دوائر نوشته شده تمجید او است و تنزیه او از آنچه غیر دوستان او می گویند و اگر کسی نزد او باشد از عطیّه جود او و ثمر آن را ظاهر نگرداند در خطوط خمس یا ستّ یا بیوت واحد چگونه در حقّ او ذکر ثمر شود و حال انکه ثمره وجود خود را باطل کرده و این از برای این است که کلّ اهل

بیان از حدود خمس بیرون نروند   زیرا که در هیکل خمس محیط بر واو است   و در دائره واو حافظ هاء است   این است مراد از نزول او لعل مردم به این دو عطیّه عظمیٰ و موهبت کبریٰ در حین ظهور آن شمس ازل و طلعت قدم، اولوالهیاکل در هاء و اولوالدّوائر در واو به کلّه منقطع گردند اگر چه کور اگر ترقّی نماید خمس سنین به خمس شهر خواهد رسید بل به خمس اسبوع بل به خمس یوم بل به خمس ساعت بل به خمس دقیقه بل به خمس عاشره از تاسعه و هرقدر که توان ذکر نمود در قرب او زیرا که نبوده بین مشیّت و ماینشئ بینونیت عزلت بل لم یزل قد خلق الله بینهما بینونیة الصفة مثل النّار و احراقه می شود که نار متحقّق گردد و احراق ظاهر نشود یا مصباح مستضیئ گردد و نور او منوّر نکند امکنه که در آن مستضیئ گشته و همچنین تصور کن کلّ امثال محجوبه را از جوهر وجود گرفته تا منتهی الیه حدّ حدود و نظر مکن در هیچ شأن در کلّ این دوائر و هیاکل الاّ هیکلاً واحداً مثل انکه الآن آنچه در قرآن می بینی در او دیده نمی شود الاّ هیکل رسول الله ص که اگر اون نبود کینونیّت اون متذوت نمی گشت در ایمان به او و مظاهر او و آنچه از قبل الله بر او نازل شده و همچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن بعین یقین این جوهر واحد را که ساری است در کلّ شیئ که اگر در یوم ظهور من یظهره الله در هیکلی غیر هیکل او دیده شود آن به نفسه محتجب از او شده ولیکن او اظهر است نزد او از خود او به او و آنچه او می کند قصد نمی کند الاّ او را اگرچه در حین احتجاب بر او کند این است معنی الی الله یرجع الامر کلّه ان انتم تعلمون

الباب الحادی والعشر من الواحد الخامس

فی صلوة المولود والمیّت یکُبّر خمس تکبیرات فی صلوة المولود ویُقرء بعد الاوّل تسعة عشر مرّة   انّا کلّ بالله مؤمنون وفی الثانی انّا کلّ بالله موقنون وبعد تکبیر الثّالث انّا کلّ بالله مُحیون   وبعد الرّابع انّا کلّ بالله ممیتون وبعد الخامس انّا کلّ بالله راضیون ویکبّر ستّة تکبیرات فی صلوة

الميّت يُقرَءُ تسعة عشر بعد الاوّل اَنّا كلّ لله عابدون و فی الثّانی اَنّا کلّ لله ساجدون و فی الثّالث اَنّا کلّ لله قانتون و فی الرّابع اَنّا کلّ لله ذاکرون و فی الخامس اَنّا کلّ لله شاکرون و فی السّادس اَنّا کلّ لله صابرون

ملخّص این باب انکه آنچه حکم خداوند عالم به اصالت نازل فرموده موهبه ای است از قبل او از برای من یظهره الله و کلّ بالتّبع در ظلّ ظلال احکام آلهیّه وارد می آیند و از آن جمله اذن فرموده در نزد هر مولودی چه ذکر چه اُنثیٰ صلواتی مرتفع کردد به پنج تکبیر تا انکه اسم الله بر آن ذکر شود لعلّ اکر مانَد و یوم قیامت را درک کند از مؤمنین به من یظهره الله کردد و هم در حین صعود او به مقام خود حکم فرموده به شش تکبیر در صلواة واحدی تا انکه مدلّ باشد که بدء آن از هاء بوده و رجع آن الی الواو است لعلّ یوم قیامت به اوّل من آمن به من یظهره الله ایمان آورد و شئونات ملکیه او را محتجب نکرداند زیرا که این امر به غایت بر غیر موّحدین صعب است چه بسا آن نفس معروف نباشد و کل خود را معروف می دانند چنانچه در ظهور فرقان بعد از عروج شجره حقیقت در ایمان به آن نفس هویت ثابت نماند الاّ آنچه ظاهر است و حال انکه کلّاً به اعمال قرآن عمل می کردند و حال انکه حکم دون ایمان در حقّ آنها در صدر اسلام جاری کشت از نزد همان نفس در نقطه بیان هم همین قسم تصوّر کن که هرکس داخل در باب شد به باب از روی بصیرت نجات یافت به این عمل نه به اعمال دیگر زیرا که آن نفسی است که بدء کلّ شیئ از او است بالله و عود کلّ شیئ به سوی او است بالله چه کم نفوس که از حین ظهور شجره بیان نظر به عرفان خود نموده و از آن محتجب کشته و حال انکه عند الله کلّ مکلّف بوده به آنچه مکلّف شده اند و نزد خداوند اعلیٰ و ادنیٰ سواء بوده و هست و امروز که می بینی که کلّ مؤمنند به امیرالمؤمنین علیه السلام به واسطه آن است که خلاف ندیده و در دون محبّت او پرورش ننموده و الاّ اکر همین نفوس در صدر اسلام

می بوذند همان ثلاثه که در حدیث موضوع شده می دیدی چنانچه در این کور خداوند منّت گذارد بر مؤمنین به عدد اسم رحمن از برای او شئون محبّت به هم رسیده و این بواسطه نفس نقطه بوده که اگر به او منتهی می گشت امتحان مردم معلوم می شد که مؤمن خالص اقلّ از کبریت احمر است امر به این صلوات از برای این است که اگر در یوم قیامت واقع گردد محتجب نگردد بعد کلّ اعتقاد نموده ولی در یوم ثمره ظاهر می گردد که چقدر صعب است بر من علی الارض که به نفسی که عقد قمیص نداشته داخل در ایمان به خداوند شوند آنچه که در امیرالمؤمنین شنیده ای خود ممتحن نگشته و تا دیده گنبد طلا و عزّ او را در نزد کلّ دیده ای واگر در یوم او واقع می شدی و در آن ثلاثه می بودی آن وقت صادق بودی و حال انکه آن روز سلمان و ابوذر و مقداد را ذکر لایق در حقّ ایشان ننموده این است مبدء اختلاف در هر ظهوری طوبیٰ از برای نفسی که ناظر به آنچه حجّت بر آن حجّت می کرده شود که آن وقت اقرب از لمح بصر اکر من علی الارض خواهند داخل در جنّت می گردند به ابواب آنها و می بینند سعه صراط را که اوسع است از مابین سماء قابلیّات و ارض مقبولات و در هر حال مراقب خود بوده که در امتحانات خداوندی قدم نلغزیده و متمسک به حبل کتاب گشته که هادی است کلّ متّقین را والله یبدؤ کلّ شیئ ثمّ یعیده و انّ الی الله کلّ یرجعون

الباب الثانی و العشر من الواحد الخامس

فی دفن الاموات فی الاحجار المرمر و جعل خواتیم العقیق فی ایدیهم

ملخّص این باب انکه چون این جسد ظاهری عرش آن جسد باطنی است بر آنچه آن حکم می گردد این هم محکوم به حکم می گردد والّا انکه متلذّذ می گردد یا متالّم اواست به این جسد نه نفس این از این جهت است که خداوند از جهت انکه عرش آن جسد بوده حکم فرموده در حقّ او به منتهای حفظ او که آنچه سبب کره او گردد بر او وارد نیاید زیرا که جسد ذاتی بر عرش خود ناظر است بر این

جسد و اگر عز این را مشاهده کند گویا او عزیز گشته و اگر دون این را مشاهده کند بر او وارد می آید آنچه وارد می آید از این جهت است که امر به اعظام و احترام آن به غایت شده و اذن داده شده که در بلور یا حجر مصیقل مستور گردد که شیئ که سبب کره جسد ذاتی او باشد در عرش خود ملاحظه نماید این است ثمره این امر کذلک یَمُنُّ الله علی من یشاء من عباده انّه هو المهیمن القیوم و اذن به خاتم عقیق داده شده که از برکت آیه منقوشه بر آن حزنی بر آن جسد ذاتی وارد نیاید و از نار محتجب و در ظلّ نور مستقر باشد و هر کس بر ید او باشد خاتمی که اسم الله بر او منقوش باشد اگر از مؤمنین به بیان است و عالمین به حدود آن حقّ است بر خداوند که او را داخل در جنّات خود فرماید و از فضل وجود خود آنقدر به آن کرامت فرماید که راضی شود و من اصدق الله حدیثا لو انتم بالله و آیاته توقنون ثمره این حکم انکه چون عود کلّ به سوی مظاهر تکبیر می گردد که عنصر تراب ذکر می شود در آن و منتهی عروج تراب اوّل رتبه او حجر است تا انکه به منتهی رتبه صفا که حدّ بلوریّت هست رسد که آن وقت اسم صمد در حقّ او ظاهر شود لعل در حین عود کلّ در چنین اجساد جوهریه ذاتیه مستقر گردند و مدلّ بر حقّ شوند به تکبیر او و الله یهدی من یشاء بامره انّه عزیز منیع

الباب الثالث و العشر من الواحد الخامس

فی بیان کتاب الوصیّة للاموات علی ما امر فی البیان

ملخّص این باب انکه هیچ فضلی من الله در حقّ عباد اعظم تر از این نبوده که اذن داده ایشان را به عبادت خود و تعلیم ایشان فرموده تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر خود را و اذن داده که در وقت موت کتاب وصیّتی نوشته شود متضمّن بر اقرار به وحدانیت او و عدل و این خلق و امر از برای او است و اقرار به نقطه الهیّه و حروف حیّ او و اظهار حبّ به مظاهر اسماء و امثال او و استیعاذ از آنچه دوست نداشته و ندارد محبوب او و آنچه که تمنّا دارد از مقصود خود و امر نماید که کتاب را

رسانند به من یظهره الله که اگر مشیّت او تعلّق گرفت بر جواب او همان است جوابی که من الله در حقّ او نازل شده و حفظ آن با ورّاث او است که یداً به ید الی من یظهره الله رسیده بر احسن خطّ و الطف حُسن زیرا که طول ظهوری تا ظهوری مبین است و حفظ ما بینهما نزد کلّ اسهل از هر شیئ است ولی منتهای دقت نموده که العیاذ بالله ظهور حقّ نشود و او محتجب ماند یا کتابی که نزد او است نرساند که این امر ظاهر است که در نزد ظهور حقّ هر نفسی به شیئ مغترّ است ولی نمی داند که مایه اغترار او از خود آن حقّ است از ظهور قبل او که در ظهور بعد خود نسبت به خود نمی دهد از جهت علوّ ظهور خود مثل ظهور رسول الله ص که ظهور عیسی ع را مقدمه ظهور خود ذکر فرموده و خود را به آن ظهور معروف کلّ نفرموده و الاّ شبهه نیست که اهل بیان به آنچه دین ایشان ثابت شده به کمال ماینبغی عمل کرده و می کنند ولی یوم اخذ نتیجه محلّ کلام است مثل انکه کلّ در حین موت لا اله الاّ الله می گویند و می روند و در این ظهور ظاهر به ملک که به امر قبل او این کلمه را می گوید در حین موت می گوید ولی مظهر این کلمه که مدلّ علی الله هست در جبلی به غیر حقّ مستور این است که کلّ اعمال هباء منثورا می گردد همین قسم کلّ کتاب وصیّت خواهید نوشت و شهادت از برای خداوند به وحدانیّت خواهید داد و خواهید گفت لا اشرک بالله شیئاً ولی یوم ظهور نفوس خودتان مظهر شرکی است که نفی کرده اید و ملتفت نیستید این است که یک دفعه دین خود را باطل می کنید و مشعر نمی گردید قدری ترحّم بر خود نموده که عملی که می کنید از روی بصیرت باشد لعل یوم قیامت توانید نجات یافت و بدانید که مبدء این کتاب من الله هست ولی بما نطق به النقطه و رجوع آن الی الله هست ولی بما یرجع الی من یظهـــره الله چه بسا که می نویسید ولی به کسی که می نویسید نمی شناسید و او خود را به شما می شناساند به حجّتی که دین کلّ بر پا است ولی حجابهای انفس خودتان مانع می گردد مثل انکه امروز کلّ اهل قرآن به امر قبل او عمل می کنند ولی از محقق امر

محتجب مانده با وجودیکه حجّت اوامر قبل را مشاهده می نمایند به نحو اشرف ولی ملتفت نمی شوند نه این است که آنهائی هم که این کلمات را می بینند ملتفت شوند بلکه نزد خیال خود چنین گمان می کنند که اگر ظهور حق شود اقرب خلقند به سوی او ولی همین نفوس در هر ظهوری هستند که در آخر آن ظهور به اعلی درجه آن دین رسیده اند ولی باز واقع می شود آنچه واقع می شود و الله بصیر بما انتم تعملون

الباب الرابع و العشر من الواحد الخامس

فی بیان اَنّ المطّهرات انواع و هی النّار و الهواء ثمّ الماء و التّراب ثمّ کتاب الله ثمّ النقطة و آثارها ثمّ ما قد ذکر الله علیه ستّة و ستّین مرّة و ما یجفّفه الشّمس و ما یتبدّل کینونیّته ثم کلّ من یَدخُل فی ذلک الدّین فاذاً یُطَهّر و کلّ ما نُسِبَ الیه ثمّ ما نَزَل من ایدی غیر اهل ذلک الدّین الی ایدی اهل الدّین فان قُطِعَ النسبة عنهم و اثبات النسبة الیهم یطهره

ملخّص این باب انکه خداوند عالم از فضل و جود خود امر به مطهّریّت مظاهر معدوده فرموده که اگر نفسی کلّ ما علی الارض را فدا می داد سبیلی بر یکی از آنها نداشت و کلّ بامرالله من عند الشجره از مطهرات گشته که حقّ واقع امرالله مطهّر است نه نفس شیئ بلکه شیئ عرشی است از برای آن امر که آن امر به آن شیئ ظاهر می گردد کسی که کلام او موجد مطهّرات است ببین که در حقّ عناصر جوهریّه که مدلّ علی الله هست چه می گویند اگر به مذهب خود هم حکم می کردند سختی بر ایشان وارد نمی آمد ولی خود از شدّت احتیاط از بس که آب استعمال می کند مرکّب می گردد ولی بر حکم نفسی که کلام او مطهّر ماء است راضی نمی شود که حکم طهارت کند مَثَل اون مثل نفسی است که قتل سیّد الشّهداء ع را متحمّل می شود ولی سؤال از دم بعوضه می کند این است حدّ این خلق حیوان اگرچه اسم حیوانیّت هم لایق نیست به ایشان زیرا که حیوان ضرر به نفسی نمی رساند ولی

اینها ظاهر است که چه می کنند   خداوند امر فرموده به این مطهِّرات تا اینکه دلیل باشد از برای طهارت من یظهره الله و ادلّاء عزّ او   ولی کی است که نظر به ثمره و مراد خداوند فرماید   اگر کور قرآن می کردند امر به اینجا نمی رسید   کور بیان هم خداوند عاقبت ایشان را حفظ کند که از مقصود محتجب نمانند   تا برآن امری وارد نسازند   والّا شئون دین در هر ظهوری در جای خود حقّ است مثل انکه ظهور رسول الله ص که شد هرکس داخل دین اسلام شد شئون آن را دارد ولی نظر کن به چیزی که این شئون در ظلّ آن واقع می شود که ایمان به او باشد این است که هرکسی شأنی را گرفته   واز مبدء محتجب مانده اگر علم به مبدء از برای کسی هست   وبه عمل به او موفق گشت شئون دینیّه و دنیویّه در آن ظهور از برای او هست والّا فانی می گردد   کانّه لم یکن من قبل فی کتاب الله شیئاً و مظاهری که مطهّر است اوّل ایمان به بیان است که مبدّل می فرماید جسد او را به طهارت وثانی نفس خود کتاب الله هست همین قدر که تلقاء آیه ازآن واقع شد شیئی که عینیّت در او نباشد طاهر می گردد ثالث اسم الله هست که شصت و شش مرتبه که الله اطهر بر شیئ خوانده شود طاهر می گردد   چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان و وصل آن به اهل بیان است پنجم شجره حقیقت است در یوم ظهور او و کلّ آثار او ششم عناصر اربعه است هفتم شمس است   هشتم مایبدل کینونیته که کلّ اینها در وقتی است که عینیّت در آن نباشد و دمی که از دهن می آید بواسطه خلال یا مسواک اذن داده شده و عفو شده ولی در هر حال خداوند دوست می دارد مطهّرین را وهیچ شأن در بیان احبّ نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت وپای حیوان که در بارش راه رود و داخل در حجره گردد عسرآن برداشته شه وخداوند در بیان دوست نمی دارد که شاهد شود بر نفسی دون روح و ریحان را و دوست می دارد که کلّ با منتهای طهارت معنوی و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود ایشان کُره نداشته باشد چگونه و دیگری وبأسی نیست بر نفس

مُصلّی اگر شعر حیوانی نزد او باشد مثل اسبابی که از فرنگ می آورند و دسته های عاج و استخوان و امثال آنها کلّ اینها از برای این است که مردم در سعه رحمت خدا باشند لعلّ یوم ظهور حقّ شاکر شوند او را بر احکام قبل او نه اینکه از برای یک شعری احتیاط کنند و نماز خود را اعاده کنند ولی حین فتوی بر محقّق دین پروا نکنند چنانچه هرکس در کور قرآن قبل بود این معنی را مشاهده نمود کلّ آنهائی که بر اهل بیت ظلم نمودند مراعات دقایق دین را می نمودند و همچنین در کور بیان هرکس بوده به منتهای کمال این مطلب را مشاهده نموده که از برای یک مسئله جزئی فروع هزار بیت نوشته ولی در جای تصدیق حقّ که اصل دین به اون ثابت می گردد اگر ننوشته بود نفس حیوانی بود بلا موذی و حال انکه خلاف بر حق نوشته به این چیزها خود را از حقّ محتجب نداشته و مغرور به این تقدّسها نگشته که عند الله هباء منثورا می گردد الاّ وقتی که مقترن شود به ایمان به حق گاه هست در پیش در علم اصول مخترع پانصد هزار بیت انشاء می کند که کلّ شئونات احتیاط دین خود را ملحوظ داشته ولی در تصدیق خدا و آیات او تأمل می کند و اگر نفس تاٴمّل بود وجود خود را باطل کرده بود ولی اکتفا نمی کند و بر کسی که کلمه توحید که اصل دین است از بحر جود او طالع می گردد کسب می کند آنچه که قلم حیا می کند از ذکر اون ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند اقلا بهر جا که عروج می کنید در مثال نفس حیوانی واقع شوید که ضرر به نفسی نرسانید اگر نفع نتوانید رساند لعل یوم ظهور حقّ کسب نکنید آنچه که دین شما را بر باد دهد و خود ملتفت نشوید که این است وصیّت حقّ به کلّ و اگر کسی عمل کند در هیچ حال ضرر نبیند زیرا که آن شمس حقیقت عفو و غفران او شامل است کلّ خلق را همینقدر که شاهد نشد بر نفسی دون اظهار حبّ خود را از او لعلّ از بحر جود و فضل خود او را داخل به ایمان به خود فرماید و منّت گذارد بر او به ذکر او اگر چه خود خبر نشود چنانچه در حین جزا در این قیامت نفوسی که از ایشان چیزی ظاهر نشده بود نقطه حقیقت ایشان را جزا داد به آیات خود و

حال انکه یکی در بحر بود ویکی در برّ خدا داناست که کی او خبر شود از جزای حقّ او را والله یجزی المحسنین

الباب الخامس و العشر من الواحد الخامس

فی انّ ماء الذی انتم به تُخلقون قد طَهَّرَهُ الله فی الکتاب

ملخّص این باب انکه چون که یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت بر او شود و آنچه دلالت بر او می کند از شموس متجلّیه در مرایا از شمس جود او به ذکر او کلّ را خداوند در ظلّ او مستظل فرموده و اذن طهارت داده ولی دوست داشته و می دارد که تلطیف از آن را در منتهای کمال ظاهر سازند در مقام یسر نه در مقام عسر و ثمره آن اینکه کسی در حقّ آن نیّر اعظم و ادلّای او دون خطور طهارت نکند که کلّ مطهّرات از بحر جود همین نطفه اوّلیه طاهر می گردد در هر حال مراقب بوده که بر هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی کند خارج می شود از ایمان لعلّ بر مظاهر حقّ در مابین آن ظهورین حزنی از این جهت وارد نیاید چقدر در قرآن تجاوز نموده از حکم خداوند و بر نفوسی که مدل علی الله بوده غیر حکم طهارت نموده و حال انکه طهارت نفوس مؤمنین از برکت وجود ایشان بوده مثل انکه در ایامی که خود در عتبات بوده یومی که مرحوم سید اعلی الله درجته به منزل آمده در حین رجع صاحب منزل امر به غسل بابی که ید آن شجره طهارت به او رسیده بود نمود و حال انکه در شریعت ایشان دو شیئ یابس در حین اقتران کجا حکم بوده بر غیر طهارت این است که از حکم دین خود تجاوز می نمایند به زعم احتیاط و حال انکه اصل می رود چگونه که فرع باقی ماند اَنْ یا عباد الله فاتّقون

الباب السادس و العشر من الواحد الخامس

فی اَنَّ لله مالم یکن له عدل ما دامت الشمس مشرقة یحضرین یدی الله وان حین مایغرب

اذن من الله لکلّ نفس ان یملکه الی اَن یطلع الشمس من مشرقها فاذا لا یحلّ علیها ینبغی اَن یَرُدَّ الیه عدد الواحد لا فوق ذلک ان یتملّکُ والّا لا یکلّف بهذا وِانْ کان من احد یخرج من یدیه من صنعه لم یکن له عِدل فاذا قد عفی عنه فضلاً من الله فی حقّه ان کان غنائه من ذلک و الّا یلزمه لانّ الله قد اغناه من ملکُه من محلّ آخر لا یضطرّ بهذا وان یضطر قد عفی عنه فضلاً من الله علیه انّه فضّال کریم

ملخّص این باب انکه اعظم چیزی که خداوند دوست می دارد که در میان اهل بیان ظاهر شود حبّ ایشان بعضی بعضی را وهرچه ایشان در مقامات معرفت یا اصول یا فروع یا ظاهر یا باطن یا اوّل یا آخر ترقی یا تنزّل نمایند ردّ یکدیگر نکنند زیرا که هرکس داخل در بیان شد مؤمن است در هر مقام که واقف هست خوب است واگر نفسی در بیان ردّ نفسی از اهل بیان کند بر او واجب می گردد نود و پنج مثقال از ذهب که رد کند به سوی من یظهره الله نه غیر او وکسی را نمی رسد که از او مطالبه کند الّا به او بلکه ما بین خود و خدا بر ذمّه او تعلّق می گیرد آن شمس حقیقت می خواهد عفو می فرماید می خواهد اخذ می کند مراد خداوند از این حدّ این است که کسی جرئت نکند در بیان که ردّ نفسی کند به ذکر دون ایمان والّا درجات هرکس به قدر مقام او ظاهر است وهرکس در هر موقفی که هست اگر از برای خدا است محمود است در فعل خود چه کسی که در ادنیٰ مسئله فروع واقع شود وچه کسی که در اعلی مسئله اصول واقف گردد لعلّ یوم ظهور حقّ کسی دون ذکر محبّت در حقّ آن نیّر اعظم راضی نگردد لعلّ به این واسطه اهل بیان در یوم قیامت هلاک نشوند و به حبّ او که جوهر کلّ ایمان است نجات یابند وچون که او است آیه ی لیس کمثله شیئ خداوند از این جهت امر فرموده که هر شیئی که در ملک او به این حدّ رسد از برای او باشد و مادامی که شمس حقیقت مشرق است بر کسی حلال نیست آنچه که لایق او است از ملک او الّا به اذن او بعد از ادای مظاهر

واحد از او و از حین غروب اذن داده شده بر مؤمنین که از قبل او خود متملک شوند و شاکر شوند محبوب خود را الی حین ظهور و حین ظهور حلال نیست بر کسی قدر تسع تسع عشر عشر ثانیه ای صبر در او الاّ و انکه ردّ کند به مالک او از ملک او آنچه که به مقام کمال رسیده من کلّ ما قد بلغ الی منتهیٰ حدّه من عدد الواحد اذ فوق ذلک قد اذن له من جوده قبل ظهوره و من لم یوفِ بامر الله یوم ظهور الحقّ اَن یمنعُ قلم لیس له عِدل فعلیه فرض خمس و تسعین مثقالاً من ذهب لئلا یقدر ان یحجب من امر الله من احد ان یُنفقَ فی دینه و اذن داده شده از برای صانعی که در یک حول یک صنعت از او ظاهر می گردد که بر او شیئ نباشد تا انکه کلّ در سعه رحمت او مستقر باشند و هر وقت که مالک شود باید در حین ظهور رد کند به مالک او هر کس دوست داشته که اطاعت خداوند نماید در امر او خواهد نمود کدام عزّ از این عظیم تر است که مملوکی به اطاعت مالک خود مفتخر گردد و این نیست الاّ از فضل او که اذن داده بر خلق خود و الاّ او غنیّ مطلق بوده از ماسوای خود به نفس خود و کلّ از بحر جود او خلق شده اند و بر دو کفّ فضل و عدل او هستند ولله ما فی السّموات و الارض و ما بینهما و الله غنیّ منیع نه این است که آن نفسی که منع می کند از برای غیر او منع کند بلکه هیچ نفسی در هیچ شأن نمی خواهد عمل کند الاّ از برای خداوند الا و انکه محتجب می گردد در نزد هر ظهوری عرفان رضای او را این است که باطل می گردد آنچه که به گمان خود لله می کند و الاّ حینی که باطل می گردد از ملک خداوند بیرون نرفته ولله است کلّ شیئ و از این سرّ است که هرچه بر حق وارد می آید از او است و از برای او قصد می شود ولی چون صاحب او محتجب گشته بر او وارد می آید نه این است که در حین احتجاب حجّت الله در حقّ او بالغ نباشد که اگر حجّت در حق او بالغ نبود محکوم به حکم نمی گشت در حین ظهور رسول ص حجّة الله بر اهل انجیل بلغ بود و موعود ایشان به همان حجّت دین ایشان ظاهر ولی چون محتجب مانده باطل گشته اگر چه آنها بر

قلب خود خطور نمی دهند که موعود عیسی آمده باشد و ایشان ایمان نیاورده باشند و حال انکه امر ظاهر است این قسم می گردد که در نزد هر ظهور حقّی سلسله ظهور قبل به گمان احتیاط و اجتهاد خود در دین خود محتجب می مانند و خداوند منّت می گذارد بر هرکه خواهد به هدایت خود زیرا که آن هدایت اعزّتر است نزد خداوند از هرچیز زیرا که هرچیزکه باشد و اونباشد گویا هیچ چیز نبوده و نیست و هرگاه او باشد و هیچ نباشد چیزی از او منقوص نبوده و نیست و از برای او در جنّت آنچه به او وعده شده خواهد رسید زیرا که خلق جنّت را مثل خلق کلّ شیئ فرض کن آنچه ما یمکن در امکان او است خداوند در او خلق می فرماید زیرا که او بوده بر هر شیئ قدیر و به کلّ شیئ محیط و ما مِن اله الاّ الله انّا کلّ له مخلصون

الباب السابع و العشر من الواحد الخامس

فی ذکر الواجب فی کلّ شهر باَنْ یذکر الله فی کل یوم خمس وتسعین مرّة الله ابهی فی یوم الاوّل الله اعظم فی الثانی الی اَنْ ینتهی بالله اقدم فی یوم التاسع والعشر آخر یوم الشهر

ملخص این باب انکه از طلوع شمس تا غروب آن خداوند اذن فرموده هر نفسی را که نود و پنج مرتبه بگوید الله ابهی یا الله اعظم یا الله اطهر یا الله انور یا الله اکبر یا امثال این نوع کلمات ممتنعه لعلّ در یوم قیامت از برکت تلاوت این اسماء مقدسّه به شرف هدایت آن نیّر اعظم و طلعت قدم فائز گردد و تواند در آن روز به هدایت حروف حیّ مهتدی گردد نه اینکه این اسماء را بخواند و از ادلاّء بر آن محتجب گردد زیرا که مَثَل این اسماء مثل کینونیّات ادلاّء علی الله است همین قسم که این حروف دلالت می کند بر اینکه خداوند اعظم تر از این است که وصف کرده شود همین قسم این کینونیّات دلالت میکند بر اینکه خداوند اعظم تر از این است که نعت کرده شود نه این است که حروف واحد از حدّ مثالیّت خود تجاوز نمایند زیرا که سبیلی از برای احدی به سوی

ذات ازل نبوده و نیست و آنچه در امکان ممکن خلق او است و حروف واحد ادلّاء اسماء او هستند بر خلق او که در آنها دیده نمیشود الاّ الله وحده وحده و در مقامی که آنها دیده می شوند خلق الله اند و در مقامی که دیده نشود در ایشان الاّ الله آن وقت حروف حقّند اَن یا عباد الله تتّقون که در آنها غلوّ نموده اگرچه هرچه غلوّ کنند نتوانند ادراک کنند ایشان را و هرچه دنوّ کنند در حق ایشان در اقرار عبودیت ایشان بوده و هست ولی علوّ ایشان به مرآتیت افئده ایشان هست که دلالت نمی کند الاّ علی الله وحده از این جهت حروف تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر خداوند عالم ایشان را قرار داده نه در حین تکبیر نظر کنی به ایشان که حین نظر محتجب میگردی بل همین قسم که در حروف الله اکبر نمی بینی الاّ الله را در آن کینونیات هم مشاهده نمی شود الاّ الله قل کلّ خلق لله و کلّ له عابدون

الباب الثامن والعشر من الواحد الخامس

فی البیع و الشریٰ اذا تحقق الرضاء بینهما بایّ نحو کان ولوکان بنفس العمل یَصِحُ البیع و الشریٰ من صغیرٍ او کبیر و یجوز التنزیل بین مَن یتّجر علی ما یرضی بین المشتری و البایع و هو الی اجل علی بهاء و اِن ینقص له بهاء

ملخص این باب آنکه خداوند اذن فرموده در بیع و شری بتحقق رضا بینهما و اذن فرموده صغیر و کبیر و حرّ و مملوک را همین قدر که استعلام رضا شود از طرفین بیع و شری صحیح می گردد در بیان اگرچه به اشاره یا نفس عمل باشد و اذن فرموده خداوند تجّار را در تنزیلی که دأب است امروز مابین ایشان و بر انکه تناقص و تزاید به اَجَل در معاملات خود قرار دهند تا انکه کلّ در سعه فضل و رحمت حق شاکر باشند لعل در یوم ظهور حق دربیع آیت شمس حقیقت و شرای مادون او به او به رضای او و نفوس خود ایشان واقع گردد لعلّ بذلک ینجی یومئذ کلّ العاملون

الباب التاسع و العشر من الواحد الخامس

فی بیان اَنّ المثقال تسعة عشر حِمّص و اِنّ بهاء تسعة عشر حمّص من الذهب عشرة الف دینار و بهاء تسعة عشر حمّصاً من الفضّة الف دینار و من یُصَغّر لم یکن علیه شیئ و من لم یکمل عنده علیه الحول و لم یبلغ مقدارهما علی عدد حروف الطّاء حین اخذ الهاء خمسمأة و اربعین مثقالاً فمثل ذلک فاذاً بعد ذلک من کلّ مثقال ذهب خمس مأة و من الفضة خمسین یؤتی ملک البیان اِن لم یتجاوز حدوده و ماله اَن یسئل الّا اَن یأتی من یقدر لعلّ بذلک یفضر من یظهره الله و یکوننّ بذلک من الشاکرین

ملخّص این باب انکه خداوند بوده خالق خلق و ملک خود و از اینکه ملک او در نزد غیر موحّد نباشد اذن داده بر اینکه کلّ به کسی که والی ایشان است در نصرت دین ایشان هرگاه یک حول گذشت و مقدار آن از پانصد و چهل مثقال گذشت و واحدی مصغّر نشد بر ید مؤمنی که به نوزده قسمت رسیده باشد بر اینکه از هر مثقال ذهب که نوزده نخود می باشد پانصد دینار و از هر مثقال نقره که نوزده نخود است پنجاه دینار به مَلِک بیان داده شود لعل در یوم ظهور من یظهره الله از بحر جود او مستغنی گشته و بر او حزنی وارد نیاورد اگر چه به نفی اقرب کلّ بخود او باشد و این از حقوق الله بوده از برای من یظهره الله که در آن سرّ قاف نزد اولو الالباب مشهود است ولی از برای منتظرین ظهور خود اذن داده لعل در آنوقت حزنی بر او وارد نیاید و مضطر نگردد که از حدود الله تجاوز نماید و نفسی از او محزون گردد چه انکه در بیان هیچ عبادتی نزد خداوند محبوب تر نبوده از نفع نفسی به نفسی اگر چه به ادخال سروری در قلب او باشد و هیچ عملی ابعد تر نبوده بضُرّ نفسی نفسی را اگر چه به ادخال حزنی در قلب او باشد نه این است که به اسم او کنند آنچه می کنند و یوم ظهور او اسمش را احتیاط گذاشته و در تصدیق او تأمل کنند مثل آنکه امروز آنچه ما علی الارض است به اسم همان مشیت اولیه که در هر

ظهوری به اسم نبیّ آن ظهور ظاهر گشته می کنند آنچه می کنند ولی ظاهر است در این ظهور که کلّ ظهورات نزد او شبحی است چه واقع شد بلکه آنچه ضرّ از منسوبین به ظهور قبل او ظاهر گشت از منسوبین به ظهور قبل قبل او نگشت اگر آنها تصدیق نکرده ضرّی هم بر شیعیان او وارد نیاورده ولی از مدعیان انتساب ظهور قبل او ظاهر است واگر کلّ عدالت او را مشاهده نمایند شبهه ای نیست که در اطاعت معبود خود مؤمنین بحق ادای تکلیف خود را خواهند نمود اگر چه در این ظهور بر خیط رضاء الله حرکت کنند از قبح ما علی الارض مستغنی می گردد که بر مستظلّین در ملک خود منّت گذارد واز حقوق الله برایشان عفو فرماید زیرا که اینقدر از برای خداوند ما علی الارض بوده و هست که اگر کلّ در نصرت او قدم گذارند کلّ مستغنی شوند واذن داده شده که مقدار هر مثقال ذهب نوزده نخود گردد وهمچنین فضّه و بهاء هردو به آنچه ظاهر است امروز واگر خواهند صرف نمایند هریکی را به نوزده صرف شود که برایدی مؤمنین بیان غیر فضه و ذهب منقلب نگردد تا انکه کلّ در سعه فضل حق شاکر گردند ودر این حکم اسرار حکمت نزد اولو الافئده مخزون گشته که اگر کسی از روی بصیرت نظر کند کلّ اسرار توحید را به عین یقین مشاهده می کند و در حینی که هیچ اخذ نشده حدّ ها را در مقام خود در جائی که بیان قاف شده در ظل ما یستحق داخل آورده اگر چه از برای تجّار در این حکم در بهاء ذهب وفضّه امروز نقصی ظاهر است ولی بعد از جریان مرتفع می گردد واگر بر ذمّه کسی بوده یک قران براو است که بیست و هشت نخود دهد نه بهاء آنرا وهمچنین در ذهب بیست نخود دهد نه بهاء آن را الاّ آنکه به همین بیع و شری شود کلّ اینها از برای این است که نفسی در سبیل حق محزون نگردد در یوم ظهور آن لعلّ در حین ظهور امری واقع نشود که خلق نار گردد در نفوسی که در بیان حکم ایمان برآنها می شده والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین هیچ جنتی از نفس عمل به اوامر الله اعلی تر نبوده نزد موحدین وهیچ ناری اشدّ از تجاوز از حدود الله وتعدّی نفسی بر نفسی نبوده اگر چه بقدر

خردلی باشد در نزد عالمین بالله وآیات او   والله یَفصِلُ یوم القیمة بین الکلّ بالحق وانّاکلّ من فضله سائلون

الباب الاول من الواحد السادس

فی نظم البیان لایزید علی تسعة عشر جلدا یکتبن فی ثلاثة الاولیٰ الآیات والاربعة المناجات والستة التفاسیر وستّة صور العلمیّه وانما الابواب فی کلّ ذلک من الواحد الی المستغاث وإن تکون مع کلّ نفس صحیفة لولم یکن من اقلّ عدد الاَلف خیرله من الآیات لیتلُوَنَّ به کیف یشاء وانّما البیت ثلاثین حرفا وانّما الاعراب عشرة یحسب

ملخّص این باب انکه هیچ شئی نزد خداوند محبوب تر از اعتدال نیست حتی انکه اگر کسی ارضی را مالک باشد اگر خواهد در حق او اعتدال ظاهر فرماید باید بر نهجی باشد که صاحب اسطرلابی با منتهای دقت نظر در آن نظرکند بقدر ذکر شئی اول آن را از آخر زیاده نبیند جائی که در ارض چنین محبوب خداوند باشد چگونه است در مواقعی که توان اعتدال را ظاهرکرد و اذن فرموده خداوند در نظم بیان براینکه از نوزده جلد زیاده نگردد و در کلّ با منتهای اعتدال ونظم وترتیب ثبت گردد که اگر کسی نظرکند در آخرآن یک حرف از اول آن زیاده نه بیند   نه این است که این قسم امر شده ولی این در منتهای مقام اعتدال است که ذکر می شود بلکه اعدل از این هم در علم خداوند گذشته که ملاحظه اعداد حروفیه شود که این قسم در حق خلق ممکن نیست به کلّ آنچه نازل شده و نه در اول و نه در ثانی امر نشده واسم بیان بحقیقت اولیه اطلاق برآیات وحده میگردد زیرا که او است حجّت عظمی وبیّنه کبریٰ که دلالت نمی کند الاّ علی الله وحده و در حقیقت ثانویه اطلاق به مناجات و در ثالث به تفاسیر و در رابع به کلمات علمیّه و در خامس به کلمات فارسیّه میگردد ولی کلّ در ظلّ آیات ذکر می گردد اگرچه آن سرّ فصاحتی که در اوّل ظاهراست در آخر هم مستور است ولی چون

کلّ نتوانند درک نمود ذکر نشده و مراد از این ترتیب این است که در یوم ظهور صاحب بیان کلّ کینونیات مشابه با حروف واحد گشته باشد و در بحر وحدانیت سائر باشند لعل یوم ظهور حق توانند به ضیاء شمس حقیقت مستضیئ گردند و به قرب افئده خود نزد آن نیّر اعظم حاضر شوند بدون شئون دینیّه و دنیویّه که ظاهر است و در هریک اگر از کلّ مراتب خمس ذکر شود بر منتهای اعتدال محبوب است نزد حق اگر چه در ثلاث اول ماء غیرآسن جاری است و در رباع بعد لبن لم یتغیّر طعمه و در ستّه بعد خمر توحید و در ستّه بعد مایذکر فی الرکن الکبیر جاری ولی در هریک کلّ ظاهر و باطن بوده و هست بلکه در هر حرف ناظر مشاهده می کند بلکه در هر نقطه چنانچه آن ذات ارکان اربعه است در صورت دلیل است بر مثال کینونیت آن ولی نه این است که در این واحد غیر واحد دیده شود که اگر یکی مزید گردد عشرین می گردد نه اثنین سرّ آن اینکه در این واحد دیده نمی شود الاّ مثال واحد بلا عدد از این جهت است که به قرب فوآد خود نزد واحد اول توانند حاضر شد در اوّل ظهور قیامت نظر کن در بیان اگر چه امر شده که مجلّد شود ولی کلّ از مبدء ظهور یک ماء بوده که در کلّ این حروف واحد همان حیوان است نه این است که خالقی غیر الله یا رازقی دون آن یا ممیتی یا محیی سوای او باشد بلکه این واحد اول خلق او است که دلالت می کند در صقع امکان به وحدانیتی که ممکن است که در امکان ظاهر شود و الاّ آن وحدانیّت ذات لایُعرف بوده و هست و مقترن بذکری نمی گردد و اون داخل عدد نبوده و نیست و معروف نمی گردد به هندسه و ثمره این نظم آنکه در یوم قیامت لعل کلّ مؤمنین به بیان بهدایت حروف واحد مهتدی گردند ولی مغرور نگشته بحبّ نقطه و حروف حی که آن روز، روز امتحان است اگر کسی آن نقطه و آن حروف را دوست داشت و بهدایت آنها مهتدی گشت دلیل است که این نقطه و حروف را دوست داشته و الاّ نظر کن چقدر نقطه قرآن و حروف حیّ آن را مدعّی دوستی و طاعتند و حال انکه از هزار یک

داخل ولایت این نقطه و حروف نگشته در آن ظهور هم مثل این ظهور فرض کن و مراقب باش که به شیئ در آن روز محجوب نگردی که کلّ بیان و ارواح آن در نزد من یظهره الله مثل حدیقه است در کف او چنانچه امروز کلّ قرآن و ارواح آن اگر از نقطه بیان بلی در حق کلّ نازل شود در رحمت حق بوده و هستند و اگر لا جاری گردد حکم آن ظاهر نظر کن ببین که از حدیقه هم خفیف تر است یا نه این است حکم واقع عند الله اگر چه در ظلّ هر حرفی هزاران هزار نفوس مستظلند که هر یک به امری از اوامر قرآن مفتخر و معزّزند ولی کلّ به همان یک خیط قائم است که اون بر ید منزل قرآن بوده نه بر ید غیر آن تصور کن اگر رسول خداوند یک آیه نازل فرموده بود که کلّ مؤمنین به انجیل داخل در رحمتند کسی می توانست حکم دون رحمت در حق آنها کند و حال انکه احصا نتوان کرد بعضی از آنها را چگونه رسد بکلّ و همینقدر هم که نفرمود و حکم دون آن فرمود نظر کن که چقدر در حدّ خود ماندند این است جوهر کلّ علم که به یک بلی کلّ زنده می گردند و به یک لای او کلّ فانی میگردند بحق نه به شئونی که تصور کنند به قهر یا به غلبه یا شئون دیگر که متصوّر است بلکه این حکم حکم حقّی است که فوق آن متصور نه که بر صرف کماهی کلشیئ جاری میگردد منتهای جدّ و جهد خود را فرموده که در یوم ظهور حقّ از کلمات او بر او احتجاج نکرده که کلّ بیان کلام ظهور قبل او است و او است عالم تر به آنچه نازل فرموده از کلّ خلق زیرا که روح کلّ در قبضه او است و در نزد کلّ نیست الاّ شبحی اگر بر حق مستقر باشند و الاّ که لایق نیست چنانچه اگر امروز کسی افلاطون زمان باشد در هر علمی اگر تصدیق نکند حقّ را آیا ثمری خواهد بخشید او را علم او سبحان الله عن ذلک بلکه از برای او علم نبوده و علم اون است که علم به خدا و رسول و مظاهر امر و مظاهر حکم آن باشد و مادون آن را اطلاق علم اولوالافئده ننمایند چنانچه در زمان عیسی ع ظاهر به این اسم همینقدر که اقرار به نبوّت حضرت عیسی علیٰ نبیّنا و علیه السّلام نکرد ثمری نبخشید در حقّ او و همچنین

تصوّر کن نزد ظهور من یظهره الله که اگر کلّ اهل بیان در جوهر علم مثل او گردند ثمر نمی بخشد الاّ به تصدیق به او فلتعتبرن اَن یا اولوا العلم ثم ایّاه تتقّون و در نظم آیات ترتیب آن سوره به سوره از یک آیه گرفته تا به اسم مستغاث منتهی گردد و سزاوار است که در نزد هر نفسی یک صحیفه که اقلاً هزار بیت باشد از شئون بیان هرکس به آنچه متلذّذ است و هر سی حرف یک بیت و با اعراب چهل حروف محسوب می گردد و مَثَل کلّ بیان مثل جوهری است که کسی نزد کسی امانت گذارد و در یوم ظهور من یظهره الله اگر از کل خواهد اخذ نماید آنچه به ایشان داده قدر شیئ صبر نمایند نه اینکه یکی به مسئله فروع آن محتجب گردد ویکی به اصول آن ویکی به شئون حکم ویکی به شئون غرّ بلکه کلّ از او است و راجع به او میگردد و او را شناخته به آیات او واحتیاط در عرفان او نکرده که به قدر همان در نار محتجب خواهید بود و اگر در ما بین خود و خدا تأمّل می کنید همان آیتی که ما بین خود و خدا به آن توجه می کنید مثال او است که در افئده شما است به او از او محتجب نگردید و بشناسید کسی که از برای عرفان او خلق شده اید و مراقب بوده که اگر او نشناساند خود را به اسم خود ولی به شئون دیگر به آیات خود می شناساند کلّ را که بر هیچ کس به قدر شیئ حجّت نباشد گاه هست کسی در بیت خود نشسته و در بیان ناظر است که رسول او بر او وارد می گردد با کتاب او و چون بصیر نبوده در دین خود یقین نمی کند و فی الحین داخل نار می گردد و حال انکه بیانی که به او عمل می کرده از نفس او بوده و کتابی که بر او نازل فرموده به آیات خود اعظم از آن است نزد او زیرا که آن موهبه خداوندی است در آخرت به او که اعظم تر است نزد خداوند از ظهورات قبلی که بر او نازل فرموده از مکمن جود و غیب خود مثل امروز نگشته که در نزد هر نفسی قرآنی هست که به اون متدّین به دین اسلام است ولی از مُنزِل و مُنزَل علیه محتجب است چه بسا بهاء قرآن آن هزار مثقال ذهب است ولی به شیئ از مُنزِل و مُنزَل علیه محتجب می گردد که اگر بداند راضی می شود که کاش خلق

نشده بود که از ثمرهٔ وجود خود بی نصیب گردد کمال دقّت را نموده که صراط ادق از هر شیئ است ولی به علم به آن اوسع از هر شیئ است والله یُبدؤُ کلشیٔ ثُم یُعیده قل انتم بمانَزَّل الله فی البیان لتوقنون و علم بیان منوط است به علم نزول آن از اول آن تا آخر آن زیرا که آنچه در اوّل نازل شده طبق احکام قرآنیّه است و بعد مقادیر بیانیّه در آن ظاهر گشته نه این است که به اوّل از آخر محتجب گردند یا به آخر ناظر شده و نظر در اوّل ننموده بلکه هر حرفی در مقام خود از نار و نور در صقع خود مذکور بوده و هست ولی هر چه بدیع تر میگردد مراد الهی در آن ظاهرتر است و کلّ بیان قول نقطه حقیقت است چنانچه کلّ دین عرفان او است و علم به اوامر والله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین

الباب الثانی من الواحد السادس

فی اَنّ حکم البئر حکم الکرّ و قد ارتفع حکم الکرّ و امر الکلّ بماء طاهر و اِنّ الماء طُهرٌ طاهرٌ مُطهّر فی نفسه لنفسه و یغیره بنفسه اذا لم یتغیره الثلاث و اِنّ حکم بعضه حکم کلّه و بالعکس

ملخص این باب انکه خداوند عالم به جود و فضل خود حکم ماء کأس را مثل ماء کثیر فرموده تا انکه کل در سعه فضل و رحمت او باشند و آنچه قبل در بئر بما یقع فیه عمل می نمودند مرتفع فرموده ولی در هر حال دوست داشته که در هیچ ارضی نباشد که در آنجا عبادی ساکن باشند مگر انکه حوضی از ماء باشد که تلطیف و تطهیر سهل باشد و هیچ بیتی نیست که در آن حوض بنا نشود مگر انکه ملائکه در آن عبور نمی کنند اگر امر از قبل الله شود به کره عبور می نمایند کلّ اهل بیان در این فضل دقّت نموده که از نفسی ممنوع نگردد و سریان حکم طهارت در این ماء ظاهر نشده الاّ به حکم ماء بحر توحید که همین قسم که یک قطره آن مدّل علی الله هست کلّ هم مدّل علی الله هست و ماء به نفسه طهر و طاهر و مطهّر بوده و هست و در حین تطهیر استیلاء ماء بر آن شیئ بهتر است از وقوع آن شیئ در آن زیرا که در

آن کره طاهراست و در اول مرتفع نظر نموده که کل تطهیر در قول الله بوده که بواسطه آن ماء طاهر
می گردد و اگر در یوم ظهور حقّ حکم فرماید به طهارت شیئ مستعجب ندانسته که قول او مطهر است نه
نفس شیئ اگرچه ظهور اون نمی شود الاّ به امر او گویا دیده می شود که کلّ اهل بیان به طهارت حکم
قبل او در ماء با منتهای اجتهاد عمل می نمایند ولی در یوم ظهور آن بهمان شئون محتجب می گردند
مثل انکه امروز طاهراست ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که در طهارت جسد خود به ماء
جسدی منتهای جدّ و اجتهاد می کنند و در طهارت جسد ذاتی به ماء توحید محتجب می گردند که طاهر کنند
خود را بدان که در هر فوآدی که حبّ غیرالله در آن باشد طاهر نیست عند الله وهمچنین هر روح
و نفس و جسدی که حبّ دون حروف واحد و من یحبّهم در او باشد طاهر نیست عند الله زیرا که
حکم طهارت جسد بر طهارت جسد ذاتی می گردد که اون به ایمان طاهر می گردد نه غیر آن که اگر
غیر این بود امروز هیچ ملّتی از ملّت نصاریٰ در ظاهر جسد تلطیف زیاده نمی نمایند و حال انکه حکم آنها
طاهراست وهمین قسم حین ظهور من یظهره الله طاهر نموده کلّ خود را به ایمان به او که اگر یومی هزار
مرتبه در بحر داخل شوید و خارج شوید حکم طهارت جسدی نمی شود چگونه ذاتی گردد به این تقدّسات
از حقّ محجوب نگشته چنانچه امروز محجوب هستند در طهارت ظاهر جسد چنین محتاط است که عدیل
ندارد وپنجاه هزار بیت در او تصنیف می نماید ولی در جائی که تأمل در آن طهارت کینونیت او را
مبدّل می کند از حکم طهارت پروا نمی کند بلکه فتویٰ می دهد بر آنچه قلم حیا می کند که بر آن جاری
گردد منتهای دقّت را نموده که نه از ظاهر محتجب گردید و نه از باطن بلکه هر دو را با منتهای کمال داشته
باشید لعلّ در یوم ظهور حقّ توانید به ضیاء شمس مستضیئ گردید و اگر آن شمس حقیقت در آنی به آنچه
متصوّر است حکم طهارت نماید در هرچه که حکم شود بر کلّ حقّ است که اطاعت نموده عمل نمایند
زیرا که آنچه امروز می کنید از امر قبل او است و در نزد او در هر حال مبدء امر سواء است و حکم

بعض از ماء حکم کلّ او است و بجاری نمودن آن بر شیئ که عینیّت بر آن باقی نمانده باشد دو مرتبه طاهر می کند آن را ولی در وقوع آن در ماء یک مرتبه کافی است اگر مائی باشد که نفس بر آن کرهی نداشته باشد در قلّت والاّ به چنین مائی محبوب نیست تطهیر و اگر مائی شیئ دون طاهری او را متغیر کند محبوب نیست استعمال از آن و حکم طهارت از نفس ماء مرتفع نمی گردد الاّ انکه حکم ماء در او ن نشود و از شیئ طاهر اگر چه متغیر گردد طاهر است و اگر مخلوط به تراب گردد حکم مضاف به او نمی شود و با ماء مضاف تطهیر جائز نیست تا انکه اغنیاء بر فقراء اظهار ارتفاع ننمایند و الاّ نزد خداوند امر اقرب از لمح بصر است ولی هیچ شیئ محبوب تر نزد خداوند نیست از انکه ماء را با منتهای طهارت حفظ نمایند که اگر علمی احاطه کند که این ماء کأس بر ارض غیر طاهری گذشته بر قلب مؤمن لطیف گوارا نمی آید   و اینکه بعد از تغییر حکم به طهارت شده جهت سعه کل است و الاّ کدام نفس است که میل کند به قرب به آن تا انکه به تطهیر رسد و نزد خداوند محبوب نیست دقّت در طهارت را که مورث امری می گردد که آخر ضرر به آن نفس می رساند بلکه نفس مؤمن اجل تر است از اینکه شیئ او را متغیر سازد بلکه اوامر طهارت کلّا از برای این که نفوس تربیت شوند بر شأن لطافت و طهارت به شأنی که هیچ نفسی از نفس خود به شیئ مکروه نگردد چگونه رسد به دیگری لعلّ در یوم ظهور الله واقع شود و کرهی از او مشاهده شود که دون رضای او و دون رضای خدا است و رضای او رضای خدا است و در هر حال سزاوار است که عبد مؤمن بعواطر قوّه شامّه خود را حفظ نماید که رایحه دون حبّی استشمام ننماید و همچنین در سرّ خود روایح دون مؤمنین را استشمام ننماید که از رضای محبوب خود باز ماند و ملتفت نشود   قل انّما الماء یطهرکم باذن ربّکم ان یا عباد الله فاشکرون

الباب الثالث من الواحد السادس

فی اَنّ الله قد حکم بان یبنوا عباده فی کل قریة من بیت حَرّ

ملخص این باب انکه در این ظهور چون واقع شد آنچه واقع شد وکلّ از برکت حکم رسول الله ص به این نعمت متلطّف بوده اند و در حقّ مبدء حکم راضی شدند آنچه ظاهراست از این جهت امر شده در بیان که هیچ برآن ساکن نگردند الاّ انکه در آن محلّ تلطیفی بنا کنند بنحوی که اگر یومی مؤمنی بتلا گردد تواند به منتهای حدّ تلطیف عمل نماید در دین بیان زیرا که در آن به قدری که امر شده در تلطیف در اوامر دیگر نشده و نهی شده که کسی شیئ را با نقص ظاهر فرماید با انکه اقتدار برکمال اون داشته باشد مثلا اگر کسی بنای عمارتی گذارد وآن را به کمال آنچه در آن ممکن است نرساند هیچ آنی برآن شیئ نمی گذرد مگر انکه ملائکه طلب نقمت می کنند از خداوند براو بلکه ذرّات آن بنا هم طلب می کنند زیرا که هرشیئ در حدّ خود وصول الی ماینتهی در حدّ خود را تمنّا دارد و همیقدر که کسی مقتدر شد و در حقّ اون ظاهر نگرد از او سؤال می شود لعلّ که اگر یومی شمس حقیقت در ظهور آخرت برگذرد به ارضی مشاهده طاعت خود را از مؤمنین به خود نماید و امر شده در این دین ابوابی که مایتعلق هرمقامی است بنحوی ظاهر سازند که انسان طویل تواند بلاخفض رأس خود داخل گردد و در هریوم هرشأنی که به اون مرتفع می گردد مقاعد لایق است که ظاهر نمایند لعلّ در یوم ظهور حقّ شیئی که سبب حزن گردد در ملک او مشاهده نشود زیرا که کلّ ثمرات ظهور قبل وآنچه براو گذشته از سنین باید در یوم قیامت ظاهر گردد و در ظهور من یظهره الله خداوند عالم است که در چه حدّ از سن ظاهر فرماید او را ولی از مبدء ظهور تا عدد واحد مراقب بوده که در هرسنه اظهار ایمان به حرفی ظاهر گردد از کلّ خلق که بعد از اون دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الاّ به ظهور بعد چنانچه در این ظهور هرکس بوده مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار و دویست و هفتاد سال را نگذاردند که از حدّ باب تجاوز نماید واگر موفّق نگشت به اظهار ثمره وجود خود خود بنفسه محتجب ماند ولکن در ظهور حقّ

منتهای سرعت نموده که امرالله اسرع است از هرشیئ و در حین استماع ظهور ، کلّ علی مایمکن ثمرات بیان را ظاهر نموده که اگر قدر لمحه ای فصل بهم رساند محو می گردد کلّ آنچه کرده و بسا باشد که از او مقبول نشود الاّ انکه در ثمره بعد ظاهر شود یفعل الله مایشاء و یحکم مایرید

الباب الرابع من الواحد السادس

ما اذن الله اَن یسکن علی قطع الخمس غیرحروف البیان و اِن طال علیه الزّمان

ملخص این باب انکه همین قسم که خداوند عالم جوهراز هرشیئ اخذ می فرماید کذلک در ظهور حرف هاء جواهر ارض را اخذ فرموده و در حدود هاء قرار داده زیرا که اشراق این کلمه بر این حدود خمسه اقرب تر ظاهر گشت تا مواقع دیگر بلکه ازاین قِطَع به قِطَع دیگر سرایت کرد همین قسم که انفس در این اراضی سبیل هدایت انفس شدند همین قسم هم در اراضی امرالله نزد اولوالعلم ظاهراست و در پنج مراتب توحید افئده اهل آن متعارج الی الله هستند در ارض فاء مظاهر توحید اَن لا اله الاّ هو در مرایای افئده مسبّحین مشرق میگردد و در عین مظاهر توحید اَن لا اله الاّ انا در افئده مقدّسین و در الف مظاهر توحید اَن لا اله الاّالله در افئده موحدین و در خاء مظاهرافئده اَن لا اله الاّ انت در افئده مکبّرین و در میم مظاهرافئده معظمین در مرایای لا اله الاّ الذی خلق کلشیئ بامره مستضیئ اگرچه در هرارضی کلّ این مراتب ظاهر بلکه در هرذرّه ولی حکم بر ظهور است و ایصال مدد از مبدء تا انکه اهل آن توانند بر جوهر کلیّه صعود نمایند و به جنّات خمسه در اسماء خمسه و به حدود هاء در هیکل انسانی تعبیرمی گردد که اگر کسی نظرکند در کلّ ارض خطوطِ ها را در این خمس ملاحظه میکند ولی این حکم مستقر است الی ظهور من یظهره الله آنوقت از محلّ اشراق مبدء میگردد زیرا که در ظهور فرقان مکّه مبدء اشراق اراضی گشت و در ظهوربیان ارض فاء خداوند عالم است که آن شمس حقیقت ازکدام افق ارض طالع گردد ازاین جهت است که حکم شده که بر این قِطَع به قدر ذرّه ای ما لا یحبّه الله

نماند که اگر قدرت مشاهده می شد هرآینه امر می شد که از فوق ماء الی حدود مرتفعه بر آن از الماس مرتفع گردد که علم نفسی در آن غیر شیئ محبوب محیط نگردد ولی حال که در قوّه این خلق ممتنع است الاّ اَن یشاء الله وثواب یک نفس بر این پنج قِطَع افضل است از عبادت دوازده هزار سال اگر در ایمان به حقّ مستقرّ باشد والاّ در ظلّ اخذ ظل کن وهرگاه ممکن بود که سور کلّ از یاقوت احمر گردد هرآینه امر الهی جاری می گشت که هیکل هاء در اراضی ممیّز باشد از کلّ ارض وقطعی که محلّ اشراق ظهور الله شده مرتفع گردد بر کلّ آن واین قطع مرتفع نمی گردد الاّ انکه قبول سجده از برای قطع من یظهره الله نموده والاّ خلق نمی شد این است افتخار آن بر کل ارض چنانچه نفوس بر آن اگر اختیار قبول ایمان به او را نمی کردند خلق نمی شدند در هر شأن سائل از فضل او بوده که آنچه سزاوار بحر جود او است بر کلّ ممکنات اشراق فرماید که مدد کلّ از او است امروز نظر کن در قرآن که یومی چقدر نماز واقع می شود کلّ در ظلّ اقیموا الصلوة حشر می کردند واز او ممدّ میکردند و اگر کلّ ما علی الارض هم متحمّل می شدند این کلمه حاوی بود بلکه اگر قیامت این ظهور برپا نشده بود الی مالا نهایه مدد میداد مصلّین را وانقطاعی از برای مدد او نبود این است علوّ امرالله وسموّ حکم او که کلّ به آن مهتدی میکردند وآن کلمه در مقام خود مثل شمس در نقطه زوال مستقرّ است وهیچ شیئ را خداوند خلق نفرموده اعزّ از جوهر علمی که مقترن با عمل گردد وهیچ علمی نیست الاّ علم به مبدء امر واحاطه شئون ما یتفرع بر او الی یوم رجع کلّ به سوی او زیرا که فرق مؤمن با غیر او نفس علم است نظر کن مؤمنین به قرآن به علم انکه اون کتاب الله هست مؤمن شده اند وما دون آنها از کلّ ما علی الارض به عدم علم دون مؤمن گشته اند وهمین قسم در مظهر حقیقت مشاهده کن در یوم عاشورا یکی جان میدهد از برای او به حقّ ویکی بر او کرد آنچه کرد بغیر حقّ این نیست الاّ محض علم والاّ در صورت انسانی هر دو بظاهر هستند مَثَل حقّ را مثل شمس فرض کن ومَثَل

مؤمن را مثل مرآت همینقدر که مقابل شد حکایت می کند از او و مَثَل غیر مؤمن را مثل حجر فرض کن که هرچه شمس بر او اشراق کند امکان تعکّس در او نیست این است که آن جان فدا می دهد و آن بر او می کند آنچه میکند ولی اگر خدا خواهد آن سنگ را هم مرآت کند مقتدر است ولی خود به نفسه راضی شده که اگر می خواست بلور شود هر آینه خداوند او را خلق می فرمود بر صورت بلوریّت چنانچه در آن روز آنچه سبب ایمان مؤمنان گشت بعینه همان سبب هم از برای او بود و لیکن چون محتجب بود به همان سبب محتجب شد چنانچه امروز ظاهر است که مقبلین بحق به بیان مقبلند و محتجبین به همان محتجب و همین قسم در یوم ظهور من یظهره الله فرض کن که آنچه شیئیت در امکان هست یا بعد مکوّن می شود به او است اگر چه قبل از ظهور در بیت خود لایُعرف باشد بلکه قبل از حدود ظاهریه در گهواره از برای شیر گریه کند که همان وقت مدد کلّ از او بوده و هست آنچه که بوده از ظهورات قبل او است و آنچه می شود از ظهورات بعد او است و آن شیئ واحدی است که مَثَل آن مثل شمس است اگر بما لاعد طالع گردد واحد به ذات است در صقع اِبداع و اگر غارب گردد واحد به نفس است در علوّ اختراع و کلّ به ضیاء او مستمدّ از عالم افئده گرفته که جوهر توحید در آن مشرق تا حدّ جماد که منتهی الیه ظهور فیض است منتهی گردد و الله یُسکن فی غرف الرضوان من یشاء من عباده انّه کان ذا فضل عظیما

الباب الخامس من الواحد السادس

فی حکم التسلیم بان یسلّمن الرجال بالله اکبر و یجیبنّ بالله اعظم و النساء یسلّمن بالله ابهی و یجیبنّ بالله اجمل

ملخص این باب آنکه جوهر کلّ قرآن در مظهر تکبیر ظاهر و خداوند عالم آن را نازل به فناء بیان نموده و آن اول شجره است که تکبیر گفت خدا را در ملکوت سماوات و ارض و ما بینهما و خداوند

جواب نازل فرمود که آنچه طیران کرده اعظم تر است کبریائی آن که توانی وصف کرد یا ذکر نمود و از این سرّ محتوی امر شد در بیان سلام به تکبیر بر خدا و جواب به ذکر تعظیم او گردد و همچنین در اولو الدّوائر به الله ابهی و در جواب به الله اجمل کلّ ملاقات کنند یکدیگر را و ثمره آن انکه لعل در یوم ظهور من یظهره الله توانند که اقرار کنند که بعد از خداوند او است لایق تقمّص اکبریّت و اعظمیّت و ابهائیت و اجملیّت در ابداع از اینکه وصف کرده نشود و نعت کرده نشود و ثناء کرده نشود و تمجید کرده نشود لعلّ قائلین به قول خود توانند که اقبال به آن شمس حقیقت نمود و همچنین در کلّ اسماء و امثال و این حقیقت واحده در حول نفس خود متحرک چنانچه اگر نظر در بدء فرقان کنی می بینی که کلّ ظهور اسلام از او بوده و همین قسم اگر در عود نظر کنی جوهر کلّ را در حرف آخر مشاهده می کنی که دیده نشود در آن عود الاّ نفس بدء اگر چه به ظهور رکن تکبیر ظاهر بود ولی مدلّ بر تسبیح بود فؤاد او و همان یومی که اظهار علوم خود می نمود مدد آن از همان نقطه قرآن بود زیرا که آنچه تنطّق می کرد راجع به آن می شد اگر چه آن روز آن مظهر در بین یدی الله بود ولی او و کلّ ممدّ از او بودند به ظهور قبل او و همچنین در ظهور بیان تصوّر کن که کلّ آنچه هست از او است و دقت کرده که بر او وارد نیاید بلکه از برای او شود نه بر او و این همه که امر شده که نفسی نفسی را محزون نکند از برای آن نفس است و الاّ سایر را چه حدّ که نقطه حقیقت در حقّ آنها این امر نماید ولی چون در لَیل اَلیَل چشمها نبیند او را لعلّ کل ببرکت اون محزون نشوند و کلّ بواسطه آن در بحر جود سائر شوند تا یومی که خود را بشناساند به خلق خود و بفرماید که منم همان صاحب بیانی که امروز کلّ به احکام آن عمل می کنید و اینکه کلّ در یوم قیامت در ظلال نار الله نمی توانند داخل شوند الاّ من شاء الله از این جهت است که می بینند پر شده سموات و ارض و مابینهما از اوامر قبل او و چون او را در آن هیکل به غیر عین او نظر می کنند محتجب می شوند و اگر ببدء همان هیکل نظر کنند محتجب نمی شوند همین صلوتی که امروز می بینی که

احصا نمی توان نمود مستظلین در ظلّ او را در مبدء امر نظر کن در کتب که چه کردند که قلم حیا می کند از ذکر آن و همین قسم در بیان ببین و همین قسم در ظهور من یظهره الله مشاهده کن تا انکه محتجب از شمس حقیقت نگردی و در بحر کثرت محتجب از سرّ وحدت نگردی امروز نظر کن در اسلام که آنچه مسلمین می کنند به اسم دین رسول الله ص می کنند و در شمس حقیقت که مبدء اسلام از قول او است قدری تفکّر نموده که چه گذشت بر آن نه این است که آنچه گذشت بر مردم حجتی باشد بلکه اهل حقّ آن زمان منحصر بود به مؤمنین به انجیل و کلّ موعود بودند به اسم آن حضرت و وصف آن و خدا دانا است که چقدر ها به اسم عیسی ع اظهار دین او را می کردند و اون شمس حقیقت بروایتی هفت سال و بروایتی نه سال اظهار قرآن را کماهی نتوانست فرماید و همچنین نظر کن در ظهور من یظهره الله که وقتی که اون ظاهر می گردد کلّ مؤمنین به بیان در ذروه ایمان خود و انتظار خود ثابت و قائلند ولی به مجرد ظهور اگر هیچ نفسی از ایمان به او محتجب نشد صدق ایشان ظاهر و الّا اقرب از لمح بصر کلّ هباء منثورا میگردند زیرا که آنچه دارند از دین خود از ظهور قبل او است منتهای دقت را نموده که در آخر هر ظهوری به ارتفاع آن ظهور از مبدء ظهور محتجب نگردی که این است جوهر علم اگر توانی درک نمود والله یصلّی علی الذین هم آمنوا بالله و آیاته و هم بلقائه یوم القیمة موقنون

الباب السادس من الواحد السادس

فی حکم محو کلّ الکتب کلّها الّا ما انشئت او تنشئ فی ذلک الامر

ملخّص این باب انکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیّات افئده و ارواح و انفس و اجساد بدیع ظاهر می شود همین قسم اثماری که از این اشجار محبّت ظاهر میگردد جوهر آن است که قبل ظاهر گشته که اگر افئده یا ارواح یا انفس یا اجساد ذاتی به آنها مسترزق نشوند فی الحین موت ایشان را درک می کند کدام موت غیر محبوب است که از حکم دون ایمان عظیم تر باشد نظر کن ببین به شهادتین مسلم

مسلم میگردد و حال انکه همین شهادتین در زمان عیسی ع بود و امروز هست و چگونه حکم اسلام بر آنها نمی شود و همین قسم است در این ظهور و ظهور من یظهره الله جائی که در مبدء امری که اسلام به آن منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است در شئون مایتفرع علیه آن از این جهت است که امر شده بر محوّ کلّ کتب الّا انکه در اثبات امرالله و دین او نوشته شود نظرکن از یوم آدم تا ظهور رسول الله در کتب سماویّه اگر چه کلّ حقّ بوده و من عند الله ولی نزد ظهور فرقان کلّ مرتفع شد و حکم غیر حقیّت بر مؤمنین به آنها در فرقان نازل شد و همچنین در نزد هر ظهوری نظرکن در جائی که کتب منسوبه الی الله در نزد هر ظهوری حکم برارتفاع آن شود چگونه است حکم کتب خلق که در نزد آن کتب شبحی است در مرآت بالنسبه به شمس گویا دیده می شود من یظهره الله می نویسد به کلّ کلمه شهادتین را به اسم خود و او است جوهر کلّ دین که اگر بر نفسی نازل شود و فی الحین مؤمن به او نگردد آنچه در بیان مالک شده محو میگردد و همین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم ظهور من یظهره الله آثار نقطه و آنچه در ظلّ او مستدل براو شود اثمار این جنّت وحدانیت است و آنچه در حدیث رسیده که شیعیان ما در یوم ظهور حقّ متحمّل می شوند آنچه متحمّل می شوند این است مراد حق چنانچه حین ظهور رسول الله ص در غیر مؤمنین به او همین حکم بود اگر چه آنها مسترزق بوده اند به آنچه من عند الله بر عیسی ع نازل شده بود قسم به ذات مقدّسی که شریک از برای او نبوده و نیست که در یوم من یظهره الله یک آیه از آیات او را تلاوت نمودن اعظم تر است از کلّ بیان و آنچه در بیان مرتفع شده   زیرا که آن روز حکم ایمان بر آن تالی می شود اگر چه به نفس آیه واحده باشد و بر غیر او نمی شود اگر چه به اعلی درجه علوّ بیان رسیده باشد الّا انکه راجع شود الی الله   ای اهل بیان محتجب نمانده از رزق بدع خود در ظهور من یظهره الله و محتجب نمانده به مثل آنچه اهل فرقان ماندند

زیراکه به ارزاق قبل او مسترزق هستند و به ارزاق بدع او محتجب که این است جوهر کلّ علم و عمل اگر توانید درک نمود   والله یهدی من یشاء   الی صراط حقّ یقین

الباب السابع من الواحد السادس

في النكّاح و عدم جواز المهر ازَيد لاهل المدائن علی اكثر من خمس و تعيين مثقالا من الذهب   و لاهل القریٰ خمس و تعيين مثقالاً من الفضّه ولا اقل من تسعة عشر في كلِتيهما   ولا ينبغی الصعود و لا النزول الّا واحدا واحدا بالعدد لا بنفس الواحد ويرفع الانقطاع ويثبت الاقتران بعد الرضاء بكلمة يذكر فيها كلمة لله

ملخّص این باب انکه خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود انقطاع را تا انکه بر هیچ نفسی ذُلّی در رضای خدا از برای او وارد نیاید و به رضای مرء و مرئه   و کلمه که دلالت کند که او بوده از برای خدا و هست   و راضی است به حکم او   به طوری که در مواقع خود مفصّل ذکر شده که مختصر آن این است که اگر بگوید این آیه را   انّنی انا الله ربّ السموات و ربّ الارض   ربّ کلّشیئ ربّ مایری و ما لایری ربّ العالمین   با آنچه مقدّر شده از حدود مهر و همین قسم از آن طرف و هردو مهر کنند بر لوحی و شاهد باشند بر آن از شهداء از طرفین از عشیره او اگر از برای او باشد حکم اقتران ثابت می گردد و خداوند حکم فرموده از برای اهل مدائن که مراد اهل شهر باشند بر نود و پنج مثقال از ذهب عدد لله فوق آن   و اقلّ آن بر نوزده مثقال عدد واحد   و در ترقی و تنزّل واحداً واحداً مزید شود یا نقص شود که از پنج حدّ تجاوز نمی کند که اوّل یک واحد باشد و ثانی دو واحد و ثالث سه واحد و رابع چهار واحد و خامس پنج واحد   و در قری به همین قسم در فضّه مقدّر شده من عند الله که به فوق آن اگر قدر قیراطی باشد باطل میگردد   و به کمتر از آن اگر قدر عشر عشر قیراطی باشد باطل میگردد و این قسم امر شده تا انکه کلّ مکلّفین در فضل وسعه رحمت حقّ باشند   و اموال خود را از

سُبُل دیگر در این مواقع صرف نمایند اگر الوف الوف بخشند بریکدیگر بأسی نیست یا صرف نمایند
در مواقع اقتران حرجی نیست برآن این نوع حکم شده که کلّ در سعه فضل و رحمت حقّ باشند و
نظر کنند به آنچه که حلیّت اقتران برآن منعقد می شود که کلمه لله باشد لعل در یوم ظهور من یظهره الله
از مرآت این کلمه که مدلّ علی الله هست تجاوز ننمایند که اگر کسی در حین ظهور او ایمان به او نیاورد
اگرچه لله گوید باطل می گردد حکم او الّا انکه آن روز به امر او ثابت شود آنچه می شود از مواقع دین
چنانچه کلّ ملل چنان گمان می کنند که لله می کنند آنچه می کنند ولی از برای خدا اگر بود چرا مردود
می شد وهمین قسم در اسلام اگر کلّ در ظهور ائمه ع از برای خدا می کردند چگونه باطل می گشتند و
همچنین در نزد ظهور شمس حقیقت اگر کسی لله عامل بود منحرف از مرآت او نمی شد کلّ که می بینی که
می گویند لله می کنیم یا انکه آیه و اِنَّ صلوتی و نُسُکی و محیای و مماتی لله ربّ العالمین می خوانند
عند الله کاذبند و الّا حکم دون لله در حقّ ایشان نمی شد بلکه به زعم خود از برای او می کنند ولی بر
او میکنند آنچه می کنند این است که کلّ اعمال به عرفان همین قبول میگردد و باطل می گردد واگر
در بیان الی حین ظهور کلّ عمل کنند لله عاملند لله زیرا که در ظلّ مرآت او مستقرّند عند الله مقبول
می گردد عمل ایشان ولی در نزد ظهور من یظهره الله اگر از برای او کردند لله کرده اند والّا ماجعل الله
بین الحق والباطل ثالثا هرکس از برای او کند در ظلّ الّا الله محشور می گردد وهرکس از برای غیر
او کند در ظلّ نفی محشور می گردد ولی در هر حال کلّ طائفند حول این مرآت مثلاً آنچه که امّت
عیسی ع می کنند به گمان خود از برای خداوند می کنند بواسطه عیسی ع که آن زمان مرآت مدلّ علی
الله بوده ولی حین ظهور رسول الله اگر از نصاری کسی ایمان به آن حضرت آورد آن بوده که از
برای خدا عامل بوده والّا کذب کلّ عند الله ظاهر گشت به چیزی که نزد رسول الله ص ظاهر
گشت زیرا که ذات ازل لم یزل ولایزال از برای او تغییری نبوده و نیست وشهادت بر شیئ

به شأن قبل از شهادت در اون ذکر می شود و موصوف به این وصف مظهر او می گردد که مشیّت
اولیه باشد که در هر ظهور ما شهد او ما شهد خداوند است و ماشهد ذات غیراو کسی عالم به او نیست
و او لم یزل ولا یزال شاهد برکلّ شیئ بوده قبل از وجود او و شهادت او بر کلّشیئ قبل از وجود او
مثل شهادت او بر کلّ شیئ است بعد از وجود او لا یَعلم احد کیف هو الاّ هو سبحان الله عمّا
انتم تشهدون و هیچ شیئ سبب نجات نمی گردد الاّ انکه کسی در لله صادق باشد و همین قسم سبب
احتجاب نمی گردد مگر انکه در نزد نفس خود به گمان انکه از برای خدا است محتجب گردد و الاّ
هیچ نفسی نیست که مابین خود و خدا بخواهد که عصیان او را کند بلکه گمان می کند که لله است و حال
انکه لدون الله بوده از این جهت است که باطل می گردد اعمال آن نظرکن در نزد ظهور من
یظهـره الله که کلّ عالمین از برای خداوند در بیان به حجیّت آیات الله عامل شده اند و آن روز
هم که همان حجّت هست چگونه می شود که از برای او عامل نشوند چنانچه در حین ظهور بیان به کلّ
اهل فرقان همین قسم گفته شد ولی انکه از برای خدا نبود نتوانست تصدیق کند و انکه بود فی الفور
تصدیق کرد این است که در نزد هر ظهوری خداوند عالم امتحان می فرماید عباد خود را که بشناساند خود
ایشان را به خود ایشان آنچه از برای او کرده اند یا غیر او کرده اند چنانچه نزد ظهور رسول الله ص
شناسانید هر نفسی که در انجیل مدّعی بود که از برای خدا به دین عیسی ع عمل می کند و همانقدر که داخل
اسلام شدند از آنها همانقدر لله عامل بوده اند و متدیّن به دین عیسی ع و ما سوای آنها از برای خدا
عامل نبوده اند و متدیّن به شریعت عیسی ع روح الله مدیّن نبوده و الاّ خداوند عالم اعزّ و اجلّ از
آن است که کسی از برای او عمل کند و داخل نار شود و همچنین نزد ظهور بیان مشاهده کن آنچه از
اهل قرآن داخل در آن شد لله بوده و الاّ لدون الله که در هوای خود گمان می کرده که لله میکند ولی
عند الله از برای دون او میکرده و مراتب دون و اسماء آن نزد مؤمنین به بیان ظاهر است که

اطلاق هردون خیری در آنجا شده واز آنجائی که عمل از برای خدا کردن منوط است به عمل از برای ظاهر امر او در قرآن اگر کسی عمل کرده است از برای مظاهر امر حق که محمّد ص وآل محمّد ع و ابواب هدیٰ باشند از برای خدا کرده و الاّ الی الله راجع نمی گردد و مرآت لله در قبل رسول الله ص بوده که مرایای ثمانیة و عشر به تجلّی شمس جود او در آنها مرآت لله گشته اند از برای خداوند و کلّ عالمین از برای خداوند چون در ظلّ مظاهر امر او مستظل گشته عند الله مقبول گشته آنچه از برای او نموده و در بیان هم اگر کسی کلمه توحید آن بلا اقتران به ذکر مظهر امر قبول می شود هرآینه عمل آن هم از برای لله بدون عمل از برای مظهر امر قبول می گردد مثل میزنم در انجیل و فرقان تا در بیان و من یظهره الله بر تو سهل گردد مثلاً شهادت توحید در انجیل مقبول نمی شد الاّ به شهادت بر عیسی روح الله ع و همچنین شهادت عیسی ع مقبول نمی شد الاّ به شهادت حروف حیّ آن در آن زمان اختصاص به حیّ از برای این است که کلّ مدّل بر این واحد شوند تا انکه اثنین نه بینی و الاّ کلّ آنچه در انجیل می بینی تکثّر همان واحد اوّل است اگر چه یک نفسی باشد که در مشرق باشد یا در مغرب واگر کسی در انجیل از برای خدا عامل بود از برای حروف واحد آن ظهور عمل می کرد زیرا که آنچه راجع به آن می شد راجع الی الله می شد حال انکه کلّ از برای آن حروف واحد هم عمل کردند که مایرجع به سوی ایشان مایرجع الی الله شود ولی در نزد ظهور رسول الله ص به او ایمان نیاورده کلّ آنچه از برای خدا کردند و از برای حروف زمان خود باطل شد مگر کسی که راجع شد که آن واقع از برای لله و حروف واحد آن ظهور کرده و الاّ عند الله صادق نبوده که اگر صادق بود موفق بر ایمان به رسول الله ص و ایمان به حروف حیّ او می شد و حال انکه می بینی کرور کرور از برای خدا به حروف واحد در انجیل عمل می کنند و حال انکه در نارند و از برای غیر خدا می کنند و همچنین در قرآن نظر کن از اوّل ظهور آن تا سنه هزار و دویست و هفتاد هرکس از برای خدا عامل

بود عبادی بودند که از برای محمّد و آل محمّد ص و ابواب هدیٰ بودند که اگر کسی در حقیقت اولیّه از برای محمّد ص بود و در حقیقت ثانویه از برای امیرالمومنین نبود صادق نبود در این که او است از برای خدا و همچنین الی مایئتهی الی آخر الابواب ولی از حین ظهور بیان اگر کسی از برای خدا بوده به محمّد ص و مظاهر امر او اون است که از برای خدا بوده به نقطه بیان و مظاهر امر آن و همچنین در یوم من یظهره الله خواهی دید که کلّ می گویند که ما از برای خدا عاملیم و به حروف واحد مؤمن ولی اگر حین ظهور به او از برای خدا عمل کردند هرآینه صادقند و الاّ فی الحین باطل می گردد آنچه ما بین خود و خدا از برای خدا می کنند چگونه و آنچه از برای حروف واحد کنند یا از برای مؤمنین به بیان که به سبب نسبت به سوی او حکم لله در آنها جاری می شود زیرا که آن آیتی که عبد مابین خود و خدا توجّه به آن می کند و مشاهده جمال الله در فوآد خود می کند وقصد لله می کند در هر عمل آن آیتی است که از من یظهره الله بوده در افئده کلّ قبل از ظهور او و اون آیت نزد او مثل شمس در مرآتی است نزد شمس سماء زیرا که شجره حقیقت ظاهر آن بر جهت عبودیت بر افئده کلّ تجلّی می کند ولی کینونیت آن بر آیات افئده متجلّی می گردد که در آنها دیده نمی شود الاّ الله وحده وحده که اگر این نباشد چگونه می شود که عبد مابین خود و خدا الله می کند و مظهر حقیقت از او قبول نمی کند زیرا که آنچه مابین خود و خدا می کند شَبَه آیه حقیقتی است که از آن شمس حقیقت در او مشرق شده مثلاً اگر رسول خدا تنطّق نفرموده بود که عمل کنید لله هر آینه کسی عارف بود که عمل کند لله اگر کوئی به عبارت دیگر می گفتند در همان نظر کن که آن هم به آن رسولی است که در آن ظهور مبعوث بوده تا انکه منتهی شود به بدء که بدئی از برای او نبوده یا اینکه از این طرف منتهی شود به ظهورات بعد که نهایتی از برای او نیست مثلا حینی که نفسی مابین خود و خدا بر نقطه بیان حزن وارد می آورد آن آیتی که مابین خود و خدا به آن عمل می کند و قصد لله می کند آیتی است که از شمس جود او در او متجلّی

شده ولی در ظهور بعد چون یقین ندارد محتجب می گردد ولی در ظهور قبل اگر بگوئی این آیة بواسطه رسول الله ص هست تصدیق می کند زیرا که غیر از این نشنیده و ندیده و در این ظهور ظاهر نشده نظر کن در قرآن در حین اقتران دو نفس که لله عمل می کردند مثلاً سیّد الشهداء ع چون که از برای رسول خدا ص می کرد از برای خدا بود ولی انکه بر آن حضرت وارد آورد پیش خود لله میکرد و حال انکه لدون الله بود و آن آیتی که او ما بین خود و خدا در او نمی دید الاّ الله را در آنوقت آنحضرت آیه تکوین آن آیت بود در حقیقت خامس که اگر کشف غطا می شد می دید که آنچه خود لله می کند به او می کند و از برای او اگر چه محتجب بود و بر او کرد کل این تطویل از برای این است که لعلّ یوم ظهور من یظهره الله پیش خود نشسته که ما لله می کنیم آنچه می کنیم که این آیه که شما توجه به او می کنید الی الله شبحی است از شمس جود او در آیه کینونیات شماها که از ظهور قبل او متجلّی شده و در ظهور بعد اگر تقابل بهم رسانید از برای او خواهید بود چنانچه قبل از برای نقطه بیان بوده اید و الاّ ما بین خود و خدا از برای خدا نکرده اید زیرا که خداوند امر فرموده که آنچه از برای من کنید راجع به من نمی گردد الاّ انکه از برای او کنید زیرا که ممکن نتواند درک نمود ذات ازل را بلکه اگر درک کنید مظهر او را در امکان خود درک نموده اید ظاهر در این مظهر را مثلا وقتی که نفسی که آمر به امر این جبل شد ما بین خود و خدا نظر نمود امری را و حکم نمود ولی همان ما بین خود و خدای او که او به آن صعود نموده آیتی است که به ظهور قبل همین کینونیت در او است که چون آن را نشناخته این نوع نموده که اگر میدانست که این همان نقطه فرقان است در ظهور اُخرای او که آیه که در کل مسلمین است که به او توجّه الی الله می کنند از او بوده هر آینه راضی نمی شد که بر قلب او خطور کند و چگونه که حکم کند چنانچه در شب و روز ما بین خود و خدا به رسول الله متقرّب الی الله هست در یوم من یظهره الله هم همین قسم کلّ مؤمنین به بیان مبتلیٰ می شوند که پیش خود گمان می کنند که لله

می کنیم ولی بر انکه می کنند شمس تکوین آن آیاتی است که قبل به آنها متقرّب به خدا شده اند و در انفس متجلّی شده و نمی دانید که اگر بدانید هیچ ناری از او اشدّ تر نیست که کسی بر محبوب خود کند آنچه بر غیر محبوب خود روا دارد و حال انکه از اوّل عمر تا آخر عمر به آن آیتی که در او است از محبوب کند آنچه می کند اگر از برای خدا کند ببین چقدر امر عظیم است که اشخاصی که واقعا لله می کنند در آفاق که از برای محمّد ص و مظاهر امر او باشد و در انفس که به آیاتی که از حروف واحد فرقان در آنها متجلّی است می کنند ولی چون از سرّ امر محتجبند این است که لدون الله واقع می شود در این ظهور که اگر لله بود فی الواقع تخلّف در ظهور بدع از شمس حقیقت نمی ورزید بلکه آنچه وارد از ظهور قبل او است که در ظهور بدع حکم لله در حقّ آنها نمی شود الّا انکه داخل این ظهور گردند نظر کن از یوم آدم تا ظهور بیان و قبل از آن را هم و بعد را هم مثل آن ببین هیچ تسع تسع عشر عشر آنی بر خلق نگذشته مگر انکه کتابی من عند الله بوده که به او متدیّن به دین او بوده اند و در آن ظهور عاملین به او لله عامل بوده اند اگر عمل به آنچه در او بوده طبق ما نُزّل فیه می کرده اند حال نظر کن تا ظهور فرقان که کلّ آنچه لله می کرده اند به آن کتب چگونه لدون الله شد که اگر لله بود لابد در ایمان به فرقان داخل می شدند و همین قسم در ظهور من یظهره الله بالنسبه به ظهور بیان مشاهده کن که اگر کسی در بیان لله باشد ظاهر نمی شود لله بودن اون مگر انکه از برای حروف واحد باشد حکم ما یتکثّر در شبح شبح در صقع خود حکم واحد واحد بر او جاری می گردد که در یوم ظهور من یظهره الله کلّ بیان یک واحد به معنی عدد است که آن واحد راجع می شود به واحد بلاعدد که همان نفس من یظهره الله باشد و بعد حروف حیّ به او متجلّی میکردند و بعد واحد اوّل متکثّر می گردد تا یوم ظهور اُخرای من یظهره الله که در حین ظهور او کلّ باید یک واحد باشند که در او دیده نشود الّا واحد بلاعدد که نفس او باشد چنانچه امروز کلّ مؤمنین به قرآن اشباح آن واحد اوّل است که منتهی می شود به حروف

حیّ و از او منتهی می گردد به رسول خدا ص نظر کن در سرّ وجود و حکم شمس مرآت را حکم شمس حقیقت مگیر و حکم مرایای بعد از مرآت را حکم مرایای بلا فاصله مگیر از این جهت است که کلّ در نزد ظهور حقّ به شمس حقیقت نتوانند مهتدی شد همین قسمی که فیض وجود به ایشان رسیده به مرایائی که تقدّم برآنها جسته همین قسم هم در هدایت مثلاً نظر کن ادنیٰ نفس برّی را که اگر خود بنفسه به شمس حقیقت برخورد نتواند بهدایت او مهتدی شد چونکه در رتبه دنوّ واقع گشته اگرچه در آن رتبه هم اگر ناظر شود به مبدء امر فی الفور می تواند ولی چون آن نظر در او نیست ظهور اون از برای او صعب است مگر انکه راجع شود به عالِم قریه خود وآن عالِم به عالِم فوق خود تا کم کم منتهی شود به کسی که می تواند کلام ابواب هدیٰ را بفهمد وکم کم از آن منتهی شود تا انکه به کسی رسد که تواند کلام ائمه را بفهمد وازآن کم کم ترقی کند تا انکه به کسی رسد که کلام رسول ص را می فهمد و آنوقت بر عالَم افئده وارد گردد که بتواند کلام الله را فهمید همان کلامی است که بر رسول که وارد می شود فی الحین خاضع میگردد وعلوّ رسالت او در نزد اون لاشیٔ میگردد ولی بر آن برّی اگر یومی یک کتاب نازل شود که خاضع از برای شمس حقیقت نمی گردد زیرا که این همه حجب واسطه فوآد او بوده که تا خرق نشود نتواند درک نمود چنانچه ظاهر است در این جبل ماکو که در هر شأن آیات الله نازل می گردد ولی بر سکّان او ثمری مترتّب نمی گردد که اگر کشف غطا به خرق حجب که نفوس واسطه باشند شود فی الحین در صقع خود مؤمن بالله و آیات او می گردند چنانچه جوهر کلّ وجود در حین استماع مؤمن گشت با آن مناعت و ارتفاعی که در کینونیت او بود که مقترن با کلّ نتوان ذکر کرد چگونه به شؤن دیگر رسد این است معنی ما یضمر علی قلب النّبی افضل من عبادة الثّقلین زیرا که آن نفس با آن جوهر تجرّد حین نزول آیات خاضع و خاشع میگردد و اقرار به وحدانیت خدا می کند ولی آن نفسی که به هزار واسطه نفس به او مهتدی شده حین استماع مندک نمی گردد بلکه تعقّل نمی تواند نمود

چگونه که ایمان آورد یا بعد از ایمان تواند عمل نمود به او ای شهدای بیان محتجب نگشته در نزد ظهور که مثل شماها همین قسم است که ذکر شد به وسائط مالا نهایه عرفان کلام حقیقت را نموده اید در نزد ظهور او از او حیا نموده که از فوق آن مستبعد نگشته اگر متقرب نمی گردید که کلّ کینونیات و اعمال اهل بیان نزد او مثل حدیقه است در کفّ او یقلّبه کیف یشاء بمایشاء کسی که مرایای کینونیات شماها را از ظل لله بیرون می برد و لدون الله می کند به چیزی که محتجب می شوید از او چگونه است حال اعمال شماها نزد او فلتتفکرّن فی خلق افئدتکم ثمّ علیه تستدلّون کلّ این بیانها از برای این بود که اقترانها لله شود نه لدون الله که اگر ثمری در ملک مترتب شود لله باشد گویا دیده می شود که حین ظهور من یظهره الله که کلّ ما بین خود و خدا لله می کنند و حال انکه او لدون الله در حق ایشان حکم می کند الاّ کسی که از برای او کند که او لله عند الله کرده و همچنین در بیان اگر کسی از برای حروف واحد کند لله کرده تا منتهی شود به حکم ادنی ذرّ که اگر از برای ارتفاع بیان است لله می گردد چنانچه در فرقان تا وقتی که نصّ خاص منقطع نشد از مظاهر امر آنچه به آن اوامر شده لله شده ولی از حین انقطاع آنچه طبق اوامر آنها شده لله شده مثل علمای فرقان که کلّ طبق کتاب الله و آثار رسول وائمه هدیٰ وابواب هدیٰ عمل نموده در این ظهور هم تا نصّ منقطع نگشته آنچه شود به او لله است ولی بعد از انقطاع آنچه طبق او شود لله است از حروف واحد تجاوز نکرده لعلّ در یوم ظهور قیامت توانید به هدایت آنها مهتدی گشت همین قسم که لله ثابت نمی گردد الاّ انکه آن شیئ ولرّسول الله باشد و همین قسم از آن مبدء گرفته تا آنچه او امر آن منتهی گردد لله صدق نمی کند الاّ انکه از برای مظاهر امر او گردد و هر کس مطابق آنچه در بیان است عمل کند شجی از حروف بیان می گردد تا منتهی شود به آخر وجود وکمال تراقب را داشته که در نزد

ظهور من یظهره الله آنچه لله کرده اید لدون الله نشود که اگر از برای او شد لله و للنقطه بوده والّا باطل می گردد هذا ما وصّیکم الله ربّکم اِن انتم به تعملون

الباب الثامن من الواحد السادس

فی اَنّ من اِستدل بغیر کتاب الله وآیات البیان و عجز الکلّ عن الاتیان بمثلها فلا دلیل له و من یروی معجزةً بغیرها فلا حجة له و من یَدَّعی الآیات فلا یتعرضّنه احد و لابدّ اَن یقرئُنّ ذلک الباب فی کلّ تسعة عشر یوما مرّة واحدة و یتفکّرن فیما نُزّل فیه باللیل و النّهار

ملخص این باب انکه اگر کسی به غیر آیات الله احتجاج کند بر حقیّت نقطه بیان محتجب مانده از اعظم دلیل و ارفع سبیل اگرچه در هر ظهور کلّ شئون شجره حقیقت مُقطّع غیر او است از مثل و قرین و شبه و عِدل و کفو ولی چون اکثر چشم قلوب ایشان نمی بیند علوّ آن را و در آیات بنحوی است که اگر کلّ خواهند بفهمند بتوانند لهذا حجّت را واحد قرار داده لعلّ یوم ظهور من یظهره الله در حق او لم و بم گفته نشود و آنچه در قرآن نازل شده دون احتجاج به آن نبوده که اگر کلّ بر آن واقف شده بودند امروز امر ایشان سهل تر بود از اقرار به حقّ از شئوناتی که خود روایت می کنند و حجتی در کتاب الله از برای آنها نیست بلکه اگر تعارض کند عمل به آنچه در کتاب الله بوده امرالله بوده و هست و امر شده که در هر نوزده روز یک دفعه در این باب نظر کنند لعلّ در ظهور من یظهره الله محتجب نشوند بشئونی دون شئون آیات که اعظم حجج و براهین بوده و هست نه اینکه در هر نوزده روز یک دفعه نظر کنید و مقصود ظاهر شود و در حجاب محتجب مانید مثل انکه هر روز صبح دعای عهد نامه را می خوانید و از بس که العجل العجل گفتید بر خود مشتبه کردید دون حبّ خود را بر انفس خود و گمان کردید که حبّ او را دارید و حال قریب به سه سال متجاوز است و امرالله ظاهر شده تا انکه امروز محل مقصود خود را در جبل قرار داده اید و حال انکه بر آن حجتی که دین کلّ مسلمین بر او برپا است ظاهر شده که

بعد از انقطاع وحی تا ظهور این آیات احدی ظاهر نشد که اتیان به آیه ای نماید و اینقدر بر بصیرت نیستید که بدانید غیر الله نمی تواند آیه نازل فرماید، همین قدر که دیدید این نوع حجت ظاهر شد یقین کنید که این همان حقیقت اولیه است که در صدر اسلام خداوند بر او قرآن را نازل فرموده و حال هم خواسته بر او نازل فرماید اگر در حجت دین خود موقن بودید این امر را تعقل می کردید زیرا که امر از دو شقّ بیرون نیست خداوند عجز کلّ را در قرآن نازل فرموده چون نظر می کنید این نفس را هم در کلّ می بینید امتناع بر خود راه میدهید این است که محتجب می گردید با انکه به همان قسم که خداوند نازل فرموده در بدء، همین قسم هم نازل می فرماید در عود اگر به این نظر نظر کنید اقرب از لمح بصر تصدیق می کنید چون نظر در خلق می کنید می گوئید امتناع دارد بلی از خلق امتناع دارد ولی من عند الله امتناع ندارد زیرا که هر قسم خواهد به قدرت کامله خود جاری می فرماید و ظاهر است که بعد از غروب شجره حقیقت احدی نتواند مثل آیات او اتیان نمود چنانچه در قرآن که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت کل یقین نمودند بر عجز کلّ حال هم بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او آیه ای ظاهر شود بر نهج فطرت و قدرت بدون تعلّم و شئونی که در نزد اهل علم متصوّر است با وجود این امتناع که غیر از من یظهره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را فرض شده در بیان که اگر نفسی ادعا کند و آیاتی از او ظاهر گردد احدی متعرّض نگردد او را لعلّ بر آن شمس حقیقت حزنی وارد نیاید که اگر در قرآن ملاحظه این امر شده بود اعمال کلّ یک دفعه باطل نمی گشت زیرا که اگر نفسی بر حق از برای حق نگردد ولیکن بر او هم نگردد حکمی در شأن او نازل نخواهد شد که حکم بر کلّ شود الّا بر نفس او حال هم اگر شنوید چنین امری و یقین نکنید تکسب امری ننموده که سبب حزن او باشد اگرچه در واقع غیر او باشد اگر چه این تصوری است محال ولی همین قدر که ذکر اسم او گردد بر صاحبان حبّ او بعید است که او را محزون کنند احتراما لاسمه زیرا که امر از دو شقّ بیرون

نیست یا او است و حال انکه غیراو ممکن نیست که آیات بر نهج فطرت نازل فرماید که چرا نفسی تکذیب حق کرده باشد و حال انکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد و اگر بر فرض امتناع کسی خود را نسبت داد واگذارند حکم او را با خدا بر خلق نیست که حکم بر اون نمایند اِجلالاً لِاسم محبوبهم و حال انکه چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در کور قرآن بهم رسید در این کور هم خواهد رسید آیات او بنفسه دلیل است بر ضیاء شمس وجود او و عجزکلّ دلیل است بر فقر و احتیاج به سوی او   سبب این امراین است لعلّ در یوم ظهور حق قدمهای ایشان بر صراط نلغزد و به آیه شجی که در افئده ایشان است برمکوّن وجود خود به آن آیه حکمی نکنند که یکدفعه کل کینونیت و اعمال آنها باطل گردد و خود خبرنشوند اگرکلّ بر این یک امر اطاعت کنند برخداوند است که حق را بر ایشان ظاهر فرماید و القای حجت و دلیل در قلوب ایشان فرماید به ادلّه ظاهره که ازقِبل او مشرق میگردد تا اینکه مؤمنین توانند در حق او اظهار یقین نمود و دون آنها توانند اظهار وقوف نمود که وقوف در حقّ ، دون حقّ است وکافی است کلّ اهل بیان را اگر در این حکم عمل نمایند   در نجات ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است که کلّ ما علی الارض به آیات مشرقه در افئده ایشان از شمس حقیقت انّا لله عاملون می گویند ولی صادقین عبادی هستند که نظر به مکوّن آن آیات بالله عزّ و جل نموده که آن شمس حقیقت باشد که آیات او که ضیاء او است فاصل است مابین کلّ شیئ تلک حجة الله قد تمّت علیکم اَن یا عبـاد الله فاتّقون

الباب التاسع من الواحد السادس

فی اَنّ استعمال لباس الحریر حلّ فی کلّ الحـال وکذلک الحکم فی استعمال الذهب والفضه

ملخص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده به لُبس حریر هرنفسی را در هرشأن و همچنین در استعمال ذهب وفضه تا انکه کلّ در این جنّت به آنچه سبب سکون قلوب عباد است رسیده و

منتهای شکر الهی را دریوم ظهور به ایمان به من یظهره الله ظاهر سازند زیرا که اگر کلّ ما علی الارض را انفاق می نمودند سبیلی از برای این حکم نداشتند ولیکن خداوند عالم عزّ و جل از سبیل جود و فضل خود اذن فرموده مقتدرین برآن را و حزنی از برای نفسی نباشد در عدم وصول آن به آن که به محض حب خداوند اجر و ثواب آن را مضاعف می فرماید و در آخرت به او کرامت می فرماید و اگر نفسی بر نفسی به شیئ از این ظهورات خواهد افتخار کند یا ارتفاع ورزد محتجب می گردد از رضای محبوب خود بلکه در هرشأن که خداوند منّت گذارد بر عبد به ظهورات ملک خود سزاوار است که اظهار خضوع و خشوع به خلق زیاده نماید که او است شکر الهی از برای او در صقع او و شرف و عزّی بر این ظهورات نیست الّا به ایمان به من یظهره الله که اگر شرف به این اسباب می بود امروز در نزد نصاریٰ زیادتر از هرملتی است و حال انکه حکم ایمان نمی شود چگونه حکم شرف شود ولی اگر اقتران با ایمان گردد اظهار مواهب الهی است در حقّ عبد و هرگاه نفسی مالک شود اسبابی از ذهب یا فضّه و به اون نفسی را زنده کند بهتر است از برای اون از آنچه مالک شده و به اون متلذّذ است در رضای محبوب خود زیرا که قلوب مؤمنین است محلّ رضای حق و شبهه ای نیست که خوشنودی ایشان نزد خداوند اقرب تر است از خوشنودی نفسی که مالک است آن شیئ را و متلذّذ به او است ولیکن این در وقتی است که نظر به حدود خلق نشود و اگر نظر در سلسله وجود کنی شکی نیست که رضای عالی اعظم است عند الله از رضای سلسله تحت مثلًا اگر شیئ که من یظهره الله به او فرحناک شود نفس او به او نزد خداوند اعظم تر است از اینکه کلّ وجود فرحناک شوند و همچنین الاقرب فالاقرب من کلّ الاسماء و الامثال الی اَن ینتهی الی ذرّ الوجود ولی در یوم قیامت این امر را توان تمیز داد ولی در لیل نتوان تمیز داد زیرا که کلّ مدعی علوّ و قرب به حق هستند و کسی نمی داند مقام کسی را الّا شجره حقیقت که آنهم اظهار نمی فرماید مقام خلق را این است که سزاوار

است که به حکم اول کلّ عمل کنند تا انکه بر هیچ نفسی حزنی وارد نیاید در فوق ارض از نفوسی که مؤمنند بالله و آیات او کذلک یرفع الله عنکم ثقلکم و یأذن لکم فی الکتاب بما انتم به تشکرون

الباب العاشر من الواحد السادس

فی انّ لکلّ نفس فرض بان ینقش علی عقیق الاحمر هذه الآیه قل الله حق و انّ مادون الله خلق وکلّ له عابدون

ملخّص این باب انکه هیچ شعاری در بیان ازاین محبوب تر نیست نزد خداوند که در ید او انگشتری باشد از عقیق قرمز که بر او منقوش باشد این آیه عظیمه قل الله حق و انّ مادون الله خلق و کل له عابدون ثمره آن اینکه شهادتی است از قبل نقطه حقیقت بر اینکه خداوند لم یزل ولایزال حق بوده و هست و مادون آن خلق او بوده و هست لعلّ در یوم ظهور حق به آن حق که محقق هر حقی است اقرار کند بر اینکه مادون خداوند خلق او است نه اینکه این خاتم بر ید او باشد و حق ظاهر شود و ثمره این آیه را نزد آن حق ظاهر ننماید و اگر ظاهر شد و نفسی اقرار بر حقیت آن نکرد همین خاتم شاهد میگردد بر او و باطل می گرداند آنچه در بیان کرده نه این است که تصدیق بر آن امری باشد صعب بلکه آنچه در امکان تصدیق به حق شده بواسطه حقیّت او بوده ولی چون ظهور حقّ از برای اهل حقّ جنّت و دون آن نار است این است که کلّ ممتحن میگردند در آن روز و او است مرآت الوهیت و شمس ربوبیّت که مدلّ بوده علی الله وحده وحده و اگر نفسی خواهد خود را در حِرز حق داخل نماید بر عقیق مدوّری امر نماید که نقش شود به هیکل دایره معروفه که پنج واحد است و در اول آیة الکرسی و در ثانی اسماء دائره و در ثالث حروف بسمله و در رابع اسماء ستّه و در خامس آنچه مناسب حال و قصد او باشد که نوزده حرف متجاوز نباشد و اگر در دائره اول و ثانی هم حروف تسعة و عشر را نویسد محبوب است نزد حق ولی کلّ اینها در صورتی است که در ظهور من یظهره الله

درک نماید که چه نقش نموده زیرا که اول همان حروف واحد اول است که در حیّ متکثّر میگردد تا انکه در رتبه خمس به عدد لله ظاهر می گردد و اگر ایمان به حروف حیّ من یظهره الله آوردی همینقدر که در واحد اول داخل شدی به حول و قوه خداوند الی مالا نهایه هم که مکثّر شود داخل خواهی شد اگر در ظهور نقطه بیان بودی این مطلب را بعین شهود مشاهده نمودی که کلّ به هدایت همان حروف اولیٰ مهتدی شدند و مهتدی نیست الاّ مثال مهتدی این است که الی ما لا نهایه که تکثّر بهم رساند نیست مگر همان واحد اول این است خلق تکوین کلّ ذرات و همچنین شئونات دیگر را بر خلق کینونیات مشاهده کن و محتجب مگرد از شمس ظهور و هر مرآتی که در او دیدی شبه او را دوست دار که اسمی است که مدلّ بر او است و هر شیئی را که دیدی که مدلّ بر او نیست اگر ذره طینی باشد که در ملک غیر مؤمن باشد حکم نفی در آن جاری کن که در یوم قیامت آنچه از برای من یظهره الله هست لله است و آنچه از برای دون او است لدون الله و همچنین در نقطه بیان مشاهده کن چنانچه قبل از ظهور آن در نقطه فرقان همین قِسم بود و قبل قبل او در نقطه انجیل الی انکه منتهی گردد به بدیع فطرت اول و همین قِسم که از من یظهره الله ترقی نماید الی مالا نهایه نظر کن و مشاهده کن آنچه در این قیامت مشاهده کردی و در هر حال بگو و ما من اله الاّالله انّا کلّ له مخلصون

الباب الحادی و العشر من الواحد السادس

فی اَنّ لا یجوز ضرب المعلم الطفل اَزیَد من خمسة خفیفة و قبل اَن یبلغ خمس سنین فلا یجوز الضرب مطلقاً و بعد فلا یجوز ازید من خمسة لا علی اللحم بل یضرب علی اللباس و اِن یزیدنّ علی الخمسة او یضرب علی اللحم یحرم علیه التقرّب الی زوجته تسعة عشر یوماً حتی و اِن نَسی و اِن لم یکن له من قرین فلینفق لمن ضربه تسعة عشر مثقالاً من ذهب و قد اذن الله للصبیان التلاعب فی ایّام العید

بما فی ایدیهم وان یستقرّن کلّ نفس علی کرسی فانّ حین الذی یستقر علی الکرسی او سریر او عرش لا یحسب من عمره

ملخص این باب انکه در هیچ حال خداوند دوست نمی دارد که هیچ نفسی محزون گردد چگونه آنکه ضُرّی به او رسد و نهی شده کلّ را که طفل قبل از انکه به خمس سنین نرسیده او را تأدیب به لسان نمایند و بر او حزنی واقع نسازند و بعد از بلوغ آن زیاده از پنج ضرب خفیف تجاوز نکنند آن هم نه بر لحم بلکه بستری حائل کنند و بر شئون دون وقر جاری نسازند چنانچه دأب این زمان است واگر تجاوز از خمسه نماید نوزده یوم بر او حلال نمی گردد اقتران واگر او را نباشد قرین بر او است که نوزده مثقال ذهب دیه تجاوز از حدود الله را دهد بر آن نفس مضروب و دوست می دارد خداوند که در هر حال اهل بیان بر فوق سریر یا عرش یا کرسی نشینند که آنوقت از عمر او محسوب نمی گردد ثمره این اوامر این است لعلّ بر آن نفسی که کلّ از بحر جود او مُوجد می گردند حزنی وارد نیاید زیرا که معلم نمی شناسد معلم خود و کلّ را چنانچه در ظهور فرقان تا چهل سال نگذشت کسی نشناخت شمس حقیقت را و در نقطه بیان بیست و پنج سال خداوند عالم است که از برای او مقدّر فرموده باشد از عمر لایعرف که همان ایام خوشی او است اگر چه کلّ منتظر اویند ولی چون به او ناظر نیستند لابد بر او حزن وارد خواهد آمد چنانچه بر رسول خدا قبل از نزول فرقان همه به حسن کمال و دیانت او معترف بودند ولی بعد از نزول فرقان نظر کن در او که چه چیزها که نگفتند که قلم حیا می کند که ذکر کند وهمین قسم نظر کن در نقطه بیان شئون قبل از ظهور او در نزد اشخاصی که می شناختند او را ظاهر است ولی بعد از ظهور با وجودی که تا امروز پانصد هزار بیت از شئون مختلفه از او ظاهر گشته باز بعضی کلماتی می گویند که قلم حیا می کند از ذکر او ولیکن اگر کلّ به آنچه خدا فرموده عمل کنند حزنی بر آن شجره وارد نخواهد آمد زیرا که اگر بنا شد کسی کسی را محزون نسازد آنهم نفسی است در میان خلق اگر به آنچه کلّ بر او

خلق شده اند اقدام نورزند بر دون آنهم قریب نگردند که هیچ فضلی اعظم تر از این نبوده و نیست اگر چه دیده می شود که ایام سرور او ایام قبل از ظهور او است اگر چه ظهور او در بحبوحه خلقی خواهد بود که به حبّ او متیّم بوده و هستند ولیکن مثل امروز به یین کلّ به اسم او می کنند آنچه می کنند و بر او راضی می شوند آنچه می شوند ان یا عباد الله تتقون

الباب الثانی والعشر من الواحد السادس

فی اَنّ الطلاق لایجوز الّا واَن یصبر المرء مع المرئه سنة واحدة لعلّ یصلح بینهما وان لم یصلح حلّ علیهما وکلّما اراد اَن یرجع حلّ له الی تسعة عشر مرّة ولایشترط فیه الصبر بعد الرجع الّا شهراً

ملخص این باب انکه بعد از انکه خداوند بین دونفس به کلمه لله وصل فرمود شئون دون شجره محبت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که افتراق شئون شجرهٔ محبّت نبوده ونیست تا نفس مضطر نگردد بر او حلال نمی گردد و بعد از اضطرار و اظهار آن به آن حقّ است برانکه یک حول که نوزده شهر بیان باشد صبر نماید اگر شئون محبت ظاهر گشت که مرتفع شده و الّا آنوقت جایزاست به کلمه ای که دلالت بر آن کند و بعد از آن تا عدد واحد حلال است برآن رجع و از حین افتراق تا حین رجع حقّ است برآن صبر نوزده روز تا آنکه خالص گردد از شئونات ابواب نار و بعد از آنکه عدد نوزده ختم شده حلّ است برآن اقتران و همین قسم تا عدد واحد نرسیده اذن است از برای آن واگر رسید دیگر جایز نیست زیرا که داخل حکم اثنینیت میگردد و در جنّت حکم اثنینیت نبوده و نیست زیرا که کلّ از نفس واحد خلق شده و همینقدر که رتبه واحد کامل شد باید بدء واحد دیگر شود نه اثنین که اگر الی ما لا نهایه واحد شود همان واحد است ولی اگر یکی مزید شد بر عدد واحد عشرین می گردد و بر نفس واحد اثنین این است سرّ حکمت آن اگر کسی خواهد تعقّل نماید و ثمره این باب آنکه ناظر شوی به مبدء حکم که اگر در یوم ظهور مبدء حکم باشی به همین حکم او از او محتجب نگردی مثل آنکه

امروز می بینی که در ظلّ هر حکمی از احکام قرآن الی ما لا نهایه نفوس به برکت او حاکمند ولی یوم ظهور کلّ در نزد قول او لا شیئ میکردند اگر راجع نگردند بقول او و الاّ آنچه امکان فیض دارد اخذ خواهند نمود و چقدر امر صعب است نزد کسی که از مبدء محتجب گردد و چقدر سهل است بر کسی که به مبدء راجع گردد طوبی للمتّقین من حسن یوم عظیم

الباب الثالث والعشر من الواحد السادس

فی اَنّ بیت النقطة لا یجوز اَنْ یزید اَبوابُه علی خمس و تسعین و بیوت الحروف علی خمسة

ملخّص این باب آنکه از آنجائی که در لیل مردم از صعق یوم قیامت به خود آمده دوست می دارند که طلب تقرّب نمایند بسوی خداوند به واحد اوّل اگر چه همان روز یوم بدء گردد کلّ لا شیئ می شوند ولی چون در میان نیست امتحان ظاهراً کلّ مدّعی وصل به محبوب و رضای اون می شوند از این جهت امر شده که در مقاعد حروف واحد اگر توانند داخل شوند زیرا که آن اراضی است که در جنّت اعلای از آن نیست و اذن داده نشده که بیت نقطه از نود و پنج باب زیاده گردد تا آنکه دلیل باشد که او بوده مرآت الله از قبل و بعد که شمس حقیقت در او ظاهر بوده و میگردد و اذن داده نشده از برای حروف حیّ تجاوز از پنج باب تا آنکه دلیل باشد بر صورت جامعه بر ملک او و این مراد است از آنچه خداوند نسبت به خود داده نه این شؤن دنیویّه که کلّ با آن مفتخرند و هر کس تشابه بهم رساند به آنها در حدّ خود لایق میگردد که در حقیقت ثانویّه اطلاق بر آنها شود تا آنکه منتهی گردد به آخر وجود و ثمره آن اینکه عبادی که در این مقاعد داخل می شوند اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بعث این حروف و سایر ادلاّء از درجات نبیّین و صدّیقین و شهداء و مؤمنین اگر صادق بوده در قبل در آن روز هم صدق آن عند الله و عند اسمائه ظاهر میگردد مثلاً نظر کن در ظهور رسول الله ص تا مدتها که کسی ایمان نیاورد که به زیارت رود و حال می بینی که سالی هفتاد هزار نفس می رود ولی امروز

که امتحان کلّ شد ظاهر شد که مثل بدء است کسی نمی رود که آنچه می بینی چون مایۀ عزّ و افتخار شده میروند این است که علمای کلّ یک دفعه هباءً منثورا میگردد چونکه از روی بصیرت نیست زیرا که به همان حجتی که به آن در صدر اسلام ثابت شد رسالت او امروز که همان حجّت من عند الله هست چگونه است که کلّ محتجب مانده و همچنین در قرآن نظرکن که در حین نزول در بحبوحه فصحا چه کلامها که گفتند و بعد کلّ مؤمنین که آنها را شنیده تعجّب نموده که آیا می شود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع کلمات گوید و کلّ اظهار ایمان نموده و قرآنهای مطرّز بهاء الف تمام نموده ولی امتحان شدند همانها که اینطور گفتند زیرا که جوهر اسلام در این پنج قطع است از یوم ظهور آیات الله تا امروز اگر کسی خواهد شمرد تواند احصا نمود مؤمن خالص را و حال آنکه همین نفوس، اگر آن روز بودند می گفتند آنچه گفتند چنانچه اگر آن روز نبودند امروز هستند و می بینند که آیات الله مثل بحر از مبدء جود ظاهر میگردد و باز ذکر جنون میکنند و حال آنکه خود به درجات مالانهایه اگر کلام قبل را بفهمند اظهار اجتهاد بر کلّ میکنند این است حدّ مردم مثل بنقطه و آثار آن زدم تا آنکه حروف حیّ را توانی فهمید می بینی امروز که کرور کرور تعزیه داری حرف خامس میکنند و سبب آن که قبل حرف خامس بود غیر از کلام رسول الله هست و حال آنکه در قرآن هم به نهج آیات نازل نشده و اگر شد هم امروز بر ید مردم نیست چگونه است که یک نفر نمی تواند از صراط بگذرد و حال آنکه کرور کرور به اسم او می کنند آنچه میکنند این است که کلّ هباءً منثورا میگردد که هر روز مثل همان روز شهادت بود می دیدی آنچه در آن روز شنیدی بلکه کور ترقّی نموده همین قسم که درجات جنّت مرتفع گشته در آنجا هم تنزل نموده این است که در لیل امتحان نیست که همه منم منم های ایشان به عرش میرسد ولی روز قیامت که می شود همانها به صعق اوّل میروند که به صعق ثانی نمی رسد و صعق یک امر موهومی نیست مثلاً همان حروف که از مبدء رسالت اخذ نموده در بدء امر به هرکس رسانده و فی الحین

تصدیق نکرده در صعق رفته زیرا که آنها به همان حجتی که دین آنها بر پا بوده به آنها خواستند برسانند حجیّت مظهر آیات را و باز به این همه فضل و رحمت که از مقام نقطه بُیّت خود را در مقام آخر ابواب ذکر کرد لعلّ از صعق نجات یابند و توانند متحمّل شد اگر چه آخر همان ظهور اوّل است نزد اهل حقیقت ولی ثمر نبخشید خلق را این است حدّ زائرین که امروز هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشته و زیارت لقاء الله که کلّ از برای آن خلق شده اند چنانچه صریح آیه ثالثه اوّل سوره رعد است کسی کماهی نکرده زیرا که در امکان لقاء ذات ازل ممکن نیست و آنچه مراد است از لقاء الله در قرآن مراد لقاء شجره حقیقت است که در کلام او دیده نمی شود الاّ آیات قرآنیّه و این در حقیقت اولیّه از برای او است زیرا که غیر او نمی تواند به این نحو آیات الله را از مبدء امر اظهار نماید حتّی حروف حیّ و کلّ اسماء و امثال و آنچه در حدّ خلق است از مؤمنین امری که در قرآن اینقدر اهمّ ذکر شده که سبب خلق کلّشیئ شده ببین که یک نفر ملتفت نیست ولی مقابر موتی که به درجات بسیار منتهی می شود به کلام مبدء شب و روزی کرور کرور بر او داخل و خارج می شوند این است که کلّ لا یشعر حرکت ایشان بوده و هست که اگر از روی شعور بوده نمی رفت حدیثی را بگیرد که ولایت قائل او بقول رسول الله ص ثابت است و نبوّت او به حجتی که بر ید او است و شب و روز حول آن طواف کند تا اجتهاد کند و از مبدء که کلّ منتهی به او می گردد و از او نشر می کند محتجب گردد اگر تا آخر این ظهور ثبت کنی آنچه بر حروف واحد وارد شود از خلق میدانی که مدّعین به حبّ آن حروف و زائران آن صادقین از دون آن چقدرند که کلّ در هوای نفس خود حرکت می کنند نه لله اگر چه بزعم خود لله میکنند ولی عند الله لدون الله صدق می شود امر نشده به این بقاع مامور بها لعلّ در یوم بعث آنها که اطلاق رجع می شود اگر صادق بوده وفا کنی چقدر صرف میکنی به انکه زیارت جسد ایشان را کنی و امروز که یوم قیامت است و می توانی به لقاء

آنها فائز گردی نمی کنی که اگر هم بخواهی بکنی در نزد خودت مثل کوه اُحُد میگردد و میخواهی منّت گذاشت بر مَرور خود و حال آنکه خود تعب می کشیدی و به زیارت تربت آن مشرّف می شدی و مراجعت می کردی و به آن افتخار بر کلّ مینمودی که اگر در این صادق بودی لابد در حیات مثل این صادق بودی ولیکن در لیل الیل بکن آنچه توانی ولی اخذ ثمره کن که در یوم قیامت آنچه کرده ای باطل نگردانی واگر در بیان کسی زیارت کند این قبور واحد را و در یوم قیامت به زیارت نفوس ایشان فائز نگردد باطل می شود آنچه کرده و همچنین در قرآن ببین و اخذ حکم کن و محتجب مشو از مبدء و به وجود امثال و اقران عامل مباش بلکه به نفسه عمل کن از برای خدا اگرچه شریک از برای تو نباشد مثل آنکه در صدر اسلام تا هفت سال غیر از امیرالمؤمنین ع کسی مؤمن به رسول الله ص نشد واقعاً خالصاً وآنچه بعد شد اگر صادق بود در یوم عروج رسول الله ص خارج نمی گشت که سه نفر زیاده نماند از اصحاب همیشه نظر کن به جوهر امر که دین به آن دین میگردد چه آن اشخاص آن روز در مدینه به کلّ احکام قرآن عمل میکردند ولی حکم ایمان از برای همان ثلاثه ماند که نظر بما یثبت به الدین کردند که اگر بر آن نظر نکرده بودند عامل نبودند به احکام قرآنیّه مثل آنکه در آن زمان کلّ بودند ولی حکم دون ایمان می شد و ثمری نمی بخشید این است جوهر علم و عمل و جوهر زیارت نقطه و حروف حیّ در قیامت بعد اگر توانی درک نمود و خواهی کرد در لیل ولی در یوم ثمر خود را عالمی می دانی که صد نفر در مجلس دَرست نشسته و حروف حیّ را وحده می بینی بلکه لا یعرف این است که نمی توانی که آن روز زیارت نمود و باطل میکنی آنچه کرده ای و ملتفت نمی شوی که دینت به حبّ او از قبل بر پا بوده و امروز به شئون ما یتفرع علی الاصل محتجب میکردی و اگر نظر کنی در آن روز هیچ حجّت از برای تو نیست عندالله زیرا که همان دلیلی که قبل حروف واحد را واحد کرد همان دلیل امروز هست و همان دلیل است که قبل در قرآن بود ولی چون از روی

بصیرت عمل نکرده محو میگردی و ملتفت نمی شوی و قبض روح می شوی و داخل در نار می شوی و بر قلبت خطور نکرده که قیامت برپا شد و حروف واحد رجوع کردند وقضایای الهی در حقّ کلّ خلق از قِبَل نقطه جاری شد و از آنجایی که مغرور به مقام خود بودی از کلّ محتجب ماندی این است که توکّل بر خدا نموده که از مبدء امر محتجب نگردی که اگر آن ثابت گردد کلّ شئون ثابت میگردد و الاّکل باطل می گردد و شبهه ای نیست که فرق انسان با حیوان در جوهر علم است و آن ظاهر نمی شود الاّ به کلام یا نوشتن و اگر در آن نظر کنی درجات مالانهایه در همان علم می بینی که کلّ ثمر نمی دهد الاّ علم به خدا مثل آنکه امروز در غیر شیعه چقدر عالم از هرفن هست و تو که یکی از مسلمین به حقّ هستی حکم ایمان بر آنها نمی کنی چگونه می شود که بصیر لطیف حکم کند و علم باللّه را هم موهوم مبین که آن علم به مظهر ظهور است در هر ظهور که حجّت بر ید او باشد و الاّ کسی نیست که مؤمن به خدا نباشد بلکه ازیوم آدم تا امروز کلّ ملل دون حقّه که هستند کلّ مؤمن به خدا هستند و به رسول خود در آن زمان ولی چون در ظهور بعد داخل نشده باطل شدند که اگر جوهر علم در آنها می بود هرآینه از ظهور اللّه محتجب نمی ماندند و این است مراد ازآیه شریفه ربّ لِمَ حشرتَنی اعمیٰ وقد کُنتُ بصیراً که امروز می شنوی که میگوید من قبل مؤمن بودم که مراد بصیرت ایمانی است نه ظاهری و چگونه حال اعمی حشر شده جواب است که نازل شده کذلک اتتکَ آیاتنا فَنَسِیْتَهَا فکذلک الیوم تُنسیٰ یعنی همان حروف واحدیکه به آنها مؤمن بودی در قبل به اسمائی که در نزد خود داری با آیاتی که دین تو بر او ثابت بود و چون اعتنا نکردی و محتجب ماندی این است که اعمی گشتی و مراد نه اعمای ظاهر است کلّ را می بینی که با این عین می بینند بلکه کلّ با حیوان در ظاهر این عین شریکند بلکه مراد عین قلب است که با آن محبوب خود را بینند و شناسند امروز بر تو صعب است عرفان به نقطه ی بیان ولی نظر کن در نقطه فرقان شبهه ای نیست که امّت عیسی ع کلّ منتظر احمد موعود صلّی

الله علیه و آله بودند همچنین که تو منتظر ظهور آخر ائمه علیهم السّلام بودی اگر بگوئی کلّ نبودند در فرقه مسلمین هم کلّ بر یقین نیستند اگر چه در آنجا کلّ بودند منتظر و در اینجا کلّ هستند که بعد از ظهور کسی نشناخت او را این است که چشم قلوب ایشان نمی دید که بشناسند محبوب خود را و الّا اگر می شناختند هرگز از قول عیسی ع منحرف نمی شدند بلکه هزار و دویست و هفتاد سال هم از بعثت احمد موعود ص گذشت و هنوز چشم قلوب ایشان کور است و نمی بینند و حال انکه چشم ظاهر ایشان همه چیز را می بیند بلکه از حدّت بصر در دوربین بلادی که در فوق ارض است در قمر می بینند و احصا می کنند و اگر بدقّت نظر کنی شاهد می شوی در سنه هزار و دویست و هفتاد سال از بعثت که اوّل ظهور حقّ بود که پر شده بود ارض از ظلم و جور از ارض حکمت افئده گرفته تا انکه منتهی شود به این ارض ظاهر جسد و اوّل ظهور جوهر ایمان در آن نفوسی بود که از برای طلب حق حرکت نمودند و چون چشم قلوب ایشان باز بود حقّ را شناخته چه در آن ارض حقّ را احدی نشناخت الّا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الله بوده و نمی توان که حقیقت را درک کرد الّا بعین او از اینجهت ظهور محبوب خود را شناخته و به آیات آن یقین نموده بر حقیّت او اگرچه نمی دانستند که این همین موعود است زیرا که شناختن آن بعین او می شود و هنوز عین او در ایشان خلق نشده بود بظاهر اگرچه در باطن بود این است که یکی مقبل می شود می بیند و یکی اعمی است منحرف می شود و نمی بیند و همچنین تصوّر کن از ظهور نقطه فرقان تا منتهی الیه درجه ایمان چگونه می شود در صحرای کربلا یکی جان میدهد و یکی کند آنچه شنیده ای این است یکی می بیند و یکی نمی بیند و بگمان خود لله میکند ولی علی الله وارد می آید که اگر بداند بر حقّ می کند راضی است که موت او را درک کند و از او چنین امری ظاهر نشود و درجه درجه در مراتب ظهور سیر نموده تا منتهی شوی به آخر ظهور شیعه چنانچه دیدی که اصحاب سیّد چگونه مقبل بودند و دیگران بر آنچه که بودند مقبل بودند و این همان سرّ

وحدت قبل است که منتهی شد به آخر ظهور که غیر مقبلین در نفی منفی و مقبلین چون چشم افئده ایشان باز بود در اثبات ثابت و نه اینکه کلّ ایشان هم چشم افئده ایشان باز بود که اگر چنین بود بعد از صعود او منحرف نگشته از مقصود او که کلّ را تربیت نمی نمود مگر از برای طلوع شمس حقیقت و استعداد لقاء الله در یوم قیامت ولی باز برگشت آخر وجود که پر شده بود قطع اسلام و سایر بلاد از مؤمنین به همان واحد اوّل و حال آنکه کلّ ایشان در هر درجه که واقع بودند گمان می کردند که حقّ با ایشان است و حال انکه از این اعداد ما لا نهایه بر فطرت اصلیّه واقعیّه بر طلب حقّ بر نیامد الاّ همان حروف واحد و حال آنکه کلّ از غایت اجتهاد و ورع به اعلی درجه یقین رسیده بودند و هزار و دویست و هفتاد سال فلک بر حول ایشان گذشت کلّ این ظهورات از برای این است که در کور بیان با بصیرت باشی لعلّ در یوم ظهور حقّ که ثمره بیان است توانی بعین الله او را شناخت و بعین واحد به هدایت ایشان مهتدی گشت و به عیون مدله علی الله مظاهر اسماء و امثال را درک نمود زیرا که مثل یوم قیامت بالنسبة به لیل مثل غرس شجره ای است که در یوم قیامت وقت اخذ ثمره آن است که قبل از آن هنوز به بلوغ نرسیده چنانچه در ظهور حضرت عیسی ع غرس شجره انجیل که شد به کمال نرسید الاّ اوّل بعثت رسول الله ص که اگر رسیده بود یک روز زودتر همان روز یوم بعثت می شد که بیست و ششم رجب باشد نه بیست و هفتم وآنچه اشجار در انجیل ثمر کرد در بیست و سه سال ظهور بود که وحی در میان و حکم الله می شد و حکم واقع که من قبل الله هست نازل میگشت و بعد از غرس شجره قرآن کمال آن در هزار و دویست و هفتاد رسید که اگر بلوغ آن در دو ساعتی در شب پنجم جمادی الاوّل می بود به پنج دقیقه بعد تر ظاهر نمی شد زیرا که همیشه شجره حقیقت در علوّ عرش خود ناظر است و نظر می کند بر شجره ای که غرس فرموده در افئده و ارواح و انفس و اجساد خلق همین قدر که دید از شجره توان حدیقه توحیدی چید اوّل ظهور میگردد و از

ورای حجب کنت کنزاً مخفیا حبّ اُحِبیتُ اَنْ اُعَرَّف رانازل تا انکه به آن خلق خلق شود تا ثمره
آن که عرفان به او است در قیامت بعد گرفته شود زیرا که اوّل دین معرفة الله هست و از آنجائی
که معرفة الله ظاهر نمی گردد الاّ بما وصف الله به نفسه من لسان رسوله این است که منوط است به
معرفت ظاهر در ظهور و همچنین تا به منتهی الیه وجود منتهی گردد و آنچه اثمار شجره قرآن است تا عروج
شجره بیان باید ظاهر شود که اگر نشود معلوم است که در آن ثمر نبوده و الاّ ظاهر می شد زیرا که کل
چینان این جنّت ملائکه مسبّحین اند نظر می کنند بر کلّ خلق اگر بینند بر شجره حدیقه حبّ محبوب ایشان
هست می چینند و آن هدایت او است به عرفان مقصود نه غیر آن و همچنین در یوم ظهور من یظهره
الله آنچه که از بیان به او ایمان آورد و به حروف حیّ او همان اثمار بیان است و حال آنکه راضی
نمی گردد بر انکه ذکر شود در ایشان شجره بلا ثمری که اگر در علم خدا گذشته لایق است بر آنچه او را
لایق اگرچه پناه داده شده کل را به شمس حقیقت که پناه به آن نفع می بخشد ایشان را که آن عین پناه
به خداوند است و الاّ چقدر عباد که پناه بر خداوند برده و چون ادلاء او را نشناخته گویا پناه به خدا نبرده
زیرا که کلمه اعوذ بالله را کل می گویند حتی در حقّ همان هم که نازل شده چنانچه در صدر اسلام خود
میخواند ولی چون پناه به امیرالمؤمنین علیه السّلام نبرد که عین پناه به خداوند است پناه داده نشد از
دون نار عرفان و الاّ هر امّتی که می بینی این کلمه را به لغت خود می گویند و حال آنکه حدّ ایشان ظاهر
است و نزد هر ظهوری پناه به خدا پناه به او است و نزد هر بطونی پناه به اوامر آن ظهور است تا
نزد ظهور اشراق دیگر که آنوقت ظهور قبل و اوامر آن پناه نمی دهد او را الاّ بظهور بعد و اوامر او و
همیشه مراقب اوّل ظهور باش که اگر بقدر تسع تسع عشر عشر تاسعه صبر کنی جدید نزد آن حق مذکور
میگردی چنانچه امروز خود می گوئی بر عبادی که از غیر مسلمین وارد بر اسلام می شوند این بود ثمره

زیارت حروف واحد در قیامت بعد اگر توانی ادراک نمود و در این قیامت از قبل اگر صادق بودی در ایمان و خلوص خود و الله یختصّ برحمته من یشاء والله ذوالفضل العظیم

الباب الرابع والعشر من الواحد السادس

حکم الله فی حین تحویل الشمس

ملخّص این باب انکه خداوند عالم در میان ایّام یومی را منسوب به خود فرموده و آن را یوم الله خوانده و ضامن شده هرکه حق و حرمت آن یوم را شناسند و آنچه خداوند فرموده در آن عمل کند مثل کل سال جزا دهد او را و یک مثقال ذهب صرف در آن مثل سیصد و شصت و یک مثقال است که در سبیل خداوند صرف نموده باشد و همین قسم در کل اعمال و شؤنات خیر جاری نموده امرالله را وآن یومی است که شمس منتقل می گردد از برج حوت به حمل در حین تحویل چه لیل واقع شود و چه نهار سزاوار است که اقل از عدد واحد آلاء نباشد و فوق مثغاث و در این بین هرکس هرچه تواند اذن الله از برای او بوده و هست چه در غیر این یوم در بیان اذن داده نشده تلذذ به آلاء و نعماء متعدده در حین واحد تا انکه حقّ آن شیئ کامل گردد نزد آن نفس و همچنین در ضیافت محبوب است که بریک نعمت شود ولی اعلای آن و همچنین در عادت لیل و نهار بر یک نعمت متلذذ شوند در مجلس واحد و تعدد آلاء و نعماء را به تعدد مجالس قرار دهند که این اقرب است به تقوی عند الله و اذن داده شده که در لیل بعدد کل حول این آیه را تلاوت نمایند شهد الله انّه لا اله الا هوالمهیمن القیوم و در نهار آیه شهد الله انّه لا اله الا هو العزیزالمحبوب یا انکه آیه شهد الله که در آن ذکر قدرت است که آن از برای تالین افضل است عند الله وآن یوم یوم نقطه است و هیجده روز بعد ازآن ایام حروف حیّ است که اشرف است از ایام هیجده شهر که هریومی منسوب به یکی از احکام کل شیئ است که کینونیات کل ادلاء بر توحید حقند

و در ظواهر چونکه ذکر نبی و وصی در این کور نمی گردد به مؤمنین اطلاق می شود الاّ یوم قیامت که هر کس را شجرهٔ حقیقت به هر اسم که خواهد ذکر می کند و غیراز آن کسی نمی شناسد تا انکه حکم کند و در واحد اوّل صوم جایز نیست بلکه به ابواب واحد دخول در جنّت واجب وکل این ظهورات از برای اینکه در یوم من یظهره الله که یوم اوّل یوم او است و مثل او مثل شمس است در نهار به او هدایت یافته نه انکه مثل این ظهور گردد که مثل این یوم گذشت وکسی که این یوم از برای او خلق شده در حزن بود و حال انکه این یوم به نسبت به او عزیز گشته و هر شیئ در یوم قیامت ظاهر می شود بر هیکل انسان حتّی دقایق و ساعات و لیل و نهار و ایام و شهور و سنین و فوق آن تا انکه به مطالع آیات ازلیّه و ظهورات قدمیّه منتهی گردد که آنوقت اجلّ از انیست که ذکر حدود خلقی شود لم یزل الله کان عالما وقدیما و لم یزل الله کان حاکما و قدیرا

الباب الخامس و العشر من الواحد السادس

فی اَنّ الله قد اَمَرَ بان تُقیموا من مقاعدکم اذا سَمِعْتُم اسم من یظهره الله من بعد بلقب القائم و الحکم علی اعدام من یحزننّه من فوق الارض بما یمکن

ملخص این باب انکه خداوند عالم اذن فرموده کل را که در نزد استماع ذکر من یظهره الله به این اسم هر نفسی برخیزد از مقام خود و بعد قاعد گردد اجلالاً له من کتاب الله و اعظاماً له من نقطة الاولی لعل در یوم ظهور کسی اظهار ارتفاع در نزد او نکند که کل اعمال غیب از برای یوم شهادت است که اگر کسی در کل عمر خود هر وقت شنید برخیزد ولی یک ساعت قبل از قبض روح بشنود که ظاهر شده یا انکه کتاب او به او برسد که او منم یا انکه خود او بر او وارد شود وبگوید منم و حجّت اقامه کند به آیاتی که دین او به او برپا است وفی الحین خاضع نگردد از برای قرآن و ساجد نگردد از برای مُنزل بیان کلّ اعمال غیب او باطل می گردد که گویا هیچ نکرده و اگر برعکس باشد ثمر می

بخشد او را و اگر خواهد عفو می کند او را اگر دون حبّ در ایّام غیب خود بر او شاهد شده اگرچه هرگز محبّ نتواند از رضای محبوب خود منحرف شد و کمال دقت در این نموده که لابد ملاقات خواهید کرد او را که از برای اسم او این نوع احترام دارید و عمل کنید ولی از برای مسمّای این اسم نکنید آنچه از برای اسم او می کردید اگرچه اگر بدانید خواهید کرد ولی بر خود اشتباه وارد می آورید چنان چه در ظهور رسول الله ص کل منتظر او بودند ولی در حین ظهور شنیدی که با او چه کردند و حال انکه اگر او را در خواب می دیدند به آن خواب افتخارها می کردند و همچنین در ظهور نقطه بیان که کلّ از برای اسم او قائم می شدند و از برای ظهور شب و روز تضرع و ابتهال می نمودند و اگر در خواب می دیدند او را به آن خواب افتخارها می نمودند ولی حال که به اعظم حجّتی که دین ایشان به اون برپا است ظاهر شده و منتظرین ظهور او لایحصی است کل بعد از استماع آیات او در خانه های خود مستریح نشسته و او الآن در این جبل ماکو است وحده قدری مراقب خود شده ای اهل بیان که این طور واقع نگردد که از برای او شب و روز گریه کنید و از برای اسم او قائم گردید و حال که یوم اخذ ثمره است که از قیام به اسم سبیلی بسوی مسمّی بهم رسانید این قسم محتجب مانید در خاطر آورید سلوک منتظرین رسول الله ص را و آنچه بر او وارد شد از منتظرین به او و مگو که در دین نبودند امروز می گوئی که در دین نبودند والاّ آن روز در میان خود بگمان خود در اعلی درجه فضل و دین خود عامل بودند و گمان دون حقّ بر خود نمی بردند مثل انکه امروز می بینی که کل به اعلی درجه فضل و دین خود عالمند و خطور دون حقّ از برای خود نمی کنند و خواهی شنید آنچه که بر نقطه بیان وارد آمده زیرا که قضایای قیامت فرض شده که کل بنویسند و ثبت کنند لعل در قیامت بعد به آن مهتدی شوند و خواهی درک نمود من یظهره الله را و اگر قرار گذارید ای اهل بیان کلّا که بر هیچ نفسی نپسندید آنچه بر نفس خود نمی پسندید و حقّ را باطل جلوه ندهید یا بر عکس که آن حقّ محض است و اگر در ظلّ او

مستظل نگردید در دین باطل می گردید لعل برآن حزنی وارد نیاید وکلّ اعمالی که از یوم ظهور نقطه بیان کرده اید تا آن روز باطل نگردد توکّل بر خداوند نموده که از این خیط بیرون نرفته لعلّ بر مقصود خود چون که نمی شناسید حزنی وارد نیاورید در ایّام بطون او و در ایّام ظهور که او می شناساند کلّ را نفس خود را به آیات و کلمات خود ولی کلّ به آن یقین نمی کنید که بشناسید او را از این جهت محتجب می مانید و هیچ حجّتی نیست از برای کسی که یقین نکند به او بعد از استماع آیات این است صراطی که کلّ به آن در جنّت می شوند و محتجبین به آن داخل در نار می گردند که هیچ جنّتی اعظم از آن خلق نشده بلکه او اجلّ است از اینکه به جنّت و وصف جنّتیّت وصف شود زیرا که خلق جنّت به امر او می شود و اگر میخواهی در بدء جنّت نظر کنی نظر کن در بدء دین اسلام که هر کس داخل می شد داخل در جنّت بود و الّا در نار و درجه بدرجه جنّت مفصل گشته تا انکه یک یک اهل بیت را نظر کن در ظهور هر یک اصحاب او اصحاب رضوان و جنّت بوده اند و دون او در نار تا انکه منتهی شد به آخر ابواب که نصّ خاصّ منقطع گشت هر کس بر مراد الله و مراد اهل بیت بود در جنّت بود و هر کس قدر جوی منحرف بود در نار تا اینکه به ظهور اسم باطن باطن خلق جنّت را ببین و حکم دون جنّت بر کسی که نشناخت او را و عارف نگشت بحقّ او ذکر کن و بعد مبدء جنّت را بیان ببین و تا ظهور من یظهره الله متّبعین را از منحرفین بشناس و حکم جنّت و نار را بعین شهود ملاحظه کن که این است مقصود از آنچه در قرآن نازل شده از ذکر جنّت و نار و پناه بر در هر حال از نار دون ایمان که همین سبب در نار آخرت می گردد و همچنین در ایمان که همین سبب رضوان اکبر می گردد که در آن خلق شده آنچه عبد محبوب دارد او را و در آن خلق نشده حزنی و آنچه که عبد محبوب ندارد علم به آن را یخلق الله ما یشاء بامره انّه کان علی کلّ شیئ قدیرا

الباب السّادس والعشر من الواحد السّادس

فی اَنّ لا یحلّ السّفرلا حد الاّ اذا اراد بیت الله او بیت النقطة بعد استطاعته او اراد اَنْ یتّجر او یرید اَنْ یزور حروف الحیّ اذا استطاع علی الروح و الرّیحان او اراد اَنْ ینصراحداً فی سبیل الله و من یُجبّراحدٌ علی احدٍ فی سفرٍ او یدخل بیته بغیر اذنه او یرید ان یخرجه من بیته بغیراذنه حُرّمَ علیه زوجته تسعه عشرشهراً و اِنْ یتعّد اَحدٌ عن ذلک الحکم و لم یعمل به فعلی شهداء البیان اَنْ یأخذوا عنه خمس و تسعین مثقالاً من ذهب حیث لامردّ و اذا اراد ان یجبّراحد علی احد فرض علی من عَلِمَ او یطّلع اَنْ یحضر و یمنعه و اِنْ علم و لم یحضر فیحرم علیه زوجته تسعة عشریوماً و لم یحلّ له بعد انقضاء التسعة و العشرالاّ و اَنْ یأتی تسعة عشر مثقالاً من ذهب اِنْ استطاع و الاّ من فضّه و اِنْ لم یقدر علی الفضّه فالیستغفرالله تسعة عشر مرة الی اَنْ یقدر و یُنفق الی شهداء البیان لینفقوا علی من یؤذّن باعلی صوته ثمّ علی الفقراء و المساکین من اهل الدّین و الکتاب کلّ علی حسب شأنه و لا یسافر احد دون سفرالواجب من الحجّ او الحضور بین یدی النّقطة الاّ اذا اراد اَنْ یزور او یتجر فلا ینبغی له اَنْ یطولن ایّام سفره و اِنْ اراد اَنْ یطول فعلیه اَنْ یرفعن ما یتعلقنّ به من کینونیته خُلِقَتْ من ذاته او لا یطولن اکثرمن ثمانیة و ثلثین شهراً الاّ لمن یتّجرفی البحر فانّ له اذن علی قدر خمس و تسعین شهرا و لا یحلّ علیه فوق ذلک و من یتجاوز من ذلک الحدّین اِنْ یقدر علیه عن ینفقن اثنی و مائتین من مثقال من ذهب و الاّ اثنی و مائتین مثقالا من الفضّه

ملخّص این باب انکه اذن داده شده سفربسوی بیت و مقعد نقطه اگر استطاعت از برای او باشد و زیارت مقاعد حیّ و تجارت و نصرت نفسی اگر خواهد و دون این اذن داده نشده و در تجارت هر گاه ما خُلِقَ عنه نزد او باشد بأسی نیست از برای او و اگر نبوده زیاده از دو حول در برّ اذن داده نشده الاّ انکه سبیل آن قدر همین باشد که آن وقت از برای او اذن الله است زیاده از آن و در بحر زیاده از پنج حول اذن داده نشده و مبدء حساب ازیوم خروج ازبیت است تا دخول

برآن و اگر تجاوز نماید اگر مقتدر است دویست و دو مثقال ذهب و الاّ از فضّه برآن طوری
که حکم شده داده باشد که از حدود الله هست و ثمره این حکم انکه در یوم ظهور من یظهره الله در حین
استماع سفر کند بسوی او و مقدّم داند بر آنچه در این باب ذکر شده زیرا که کلّ بیان از برای او
است و اینکه بابی است از ابواب ظهور دین قبل او که در ظهور بعد آن اگر مجدد نشود حکم ایمان
نمی گردد و سفر جایز نیست الاّ بعد از استطاعت بر روح و ریحان الاّ در ظهور یوم قیامت که آن
وقت واجب می گردد اگر چه بر نعلین باشد زیرا که از برای او خلق شد چگونه می توان از ثمره
وجود منفک شد اگر کسی ناظر باشد بخلق وجود خود و امر شده از برای کسی که داخل شود بیت کسی
را بغیر اذن او یا انکه یک قدم او را در سفر مجبوراً حرکت دهد یا انکه او را از بیت خود بغیر اذن
او بیرون آورد بر اینکه نوزده ماه بر او حلال نیست اقتران واگر کسی تعدّی کند از این حکم بر
شهداء بیان فرض است که جزای تعدّی او نود و پنج مثقال ذهب در حقّ او حکم نمایند و هر
نفسی که عالم شود جبر نفسی نفسی را بر او است که منع نماید و اگر تغافل ورزد نوزده یوم حلال
نمی گردد بر او اقتران وبعد از انقضاء او نوزده مثقال ذهب اگر استطاعت دارد و الاّ از فضّه واگر
نه نوزده مرتبه استغفار کند که آن وقت حلال می گردد بر او اقتران و بعد از استطاعت احدهما بر او
است انفاق بسوی شُهداء بیان که ایشان بر اهل احتیاج انفاق کنند بر نفوس خود اگر مکلّف
دانند والاّ بر مؤذنین واهل احتیاج از مؤمنین در هر موقف که هست محمود است وثمره این انکه
لعلّ در بیان بر نفسی غیر حقّی وارد نیاید لعلّ که عادت کلّ گردد و بر مقصود یوم ظهور او حزنی وارد
نیاید که اگر نه از برای او بود حکمی بر هیچ نفسی نمی شد به استحقاق بلکه کلّ از بحر جود او هست که در
زمره تکلیف بیرون می آیند والاّ اکثر را حدّ اهمال است زیرا که بعد از عرض تکلیف قبول امر
الله نمی نمایند و خداوند در هر حال غنی بوده از خلق خود و دوست داشته و می دارد که کلّ بانتهای

حبّ در جنّات او متصاعد گردند که هیچ نَفْسی بر هیچ نَفْسی بقدر نَفَسی حزنی وارد نیاورد که کلّ در مهد امن و امان او باشند الیٰ یوم القیمه که آن اوّل یوم ظهور من یظهره الله است و خداوند عالم هیچ نبیّ را مبعوث نفرموده و هیچ کتابی را نازل نفرموده مگر از کلّ اخذ عهد از ایمان بظهور بعد و کتاب بعد گرفته زیرا که از برای فیض او تعطیل و حدّی نبوده و در سفر بُعد منازل ممنوع بوده و هست و هرقدر که منازل اقرب و اخفّ گردد عند الله محبوب تر است و اگر منزلی که توان یک روز رفت دو روز رود بر خدا است که مضاعف فرماید رزق او را و اگر در منزلی بر حیوانی مشقّت شود طلب نقمت می کند از خداوند بر مالک خود در هر حال باید ملاحظه نمود حدّ هر حیوانی را که بعد از ورود مالک او در بیان غیر از اخفّ از تحمّل او بر او وارد نسازد که نفعی که از آن بر می دارد از برای او ثمری نمی بخشد و در سفر مراعات حال اضعف باید نمود در هر حال و آن چه مترتّب کلفت و مشقّت است ممنوع بوده و هست الاّ سبل روح و ریحان بر مقادیری که من قِبَل الله مقدّر شده و مراعات پیادگان در هر حال محبوب بوده و هست و اگر نفسی نفسی را در سبیل رضای حقّ یک قدم سوار کند ثواب یک حجّ در نامه عمل او نوشته می شود و کدام فضل است از این عظیم تر اگر کسی موفّق شود در سبیل خداوند و هرگاه سفر را کلّ مبدل کنند بر روح و ریحان قطعه ای می گردد از قطع رضوان آنچه قبل حکم شده بواسطه احتجاب کلّ بوده که به ملاحظه های نفع جزئیّه تعب بر نفس خود و دیگران وارد می آوردند و الاّ اگر بر روح و ریحان می بود آن نوع حکم نمی شد و اسفار اعراب امروز شاهد است بر آن حکمی که قبل شده چنین کور درجه بدرجه ترقّی کند که کلّ نتوانند زیاده از یک فرسخ سفر کرد والله یحفظ من یشآء فی السبل باذنه انّه کان علی کلّ شیئ حفیظاً

الباب السابع و العشر من الواحد السادس

فی حکم طهارة مایَخرج من الفاره و عدم فرض التحرّز عنه و کذلک الحُکم فی الحیوان الّذی یطیر

باللیل والّذی یُسمّونه بابابیل

ملخّص این باب انکه آنچه صعب شده بود بر کلّ مؤمنین از ما یخرج من الفاره او ما یطیر باللیل او اشباه ذلک بر اینکه بأسی نیست ولی از جهت لطافت و نظافت تحرّز محبوب بوده و هست مانع از طهارت نمی گردد و در هر حال نظر بر مطهِّر مطهَّر کرده که محتجب از مبدء نمانی که در یوم ظهور من یظهره الله ذکر دون طهارتی نمائی که او اجلّ از این است بلکه قول او مطهِّر است و در هر شأن در مکامن طاهره و مطهَّره بوده و هست و ازیومی که اوّل از برای آن نبوده الی آخری که آخری از برای او نیست در سماء طهارت و ارض لطافت بوده و هست و هیچ شیئ او را متغیر نگرداند و آباء او الی آدم و همچنین امّهات او صفوة خلق بوده و مکمن طُهر و طهارت طوبی لمن یدرکه یوم القیمه علی طهارة من عنده فان ذلک لهوالفضل العظیم

الباب الثامن والعشر من الواحد السادس

فی عدم جواز النّظر لاحد الی کتاب احد الاّ للمتّجرین اذا اذنوا بعضهم لبعض او علموا برضائهم

ملخّص این باب انکه اذن داده نشده که کسی نظر کند در کتاب کسی در هیچ حال چه سربسته و چه سر باز چه کتب علمیّه وچه حسابیّه وچه کتب مکتوبه بعضی بسوی بعضی الاّ هر وقت که داند رضای او را یا اذن دهد او را که آن وقت حلال می گردد بر او واین نهی نشده الاّ انکه کل تقمّص قمیص حیا پوشیده که اگر درک کنند یوم قیامت را با شجرهٔ مقصود سلوکی نگردد که دون سبیل حیا باشد والله یعصمنّ من یشاء من عباده عمّا لا یحبّه انّه کان علی کلّ شیئ وکیلا

الباب التّاسع والعشر من الواحد السّادس

فی انّ لکلّ نفس فرض اَنْ یُجیبَ اذا یکتب الیه و یُجیب اذا یسئل عنه ومایتفرع علیه

ملخّص این باب انکه واجب گشته در این ظهور که اگر کسی بسوی کسی خطّی نویسد برایکه او را جواب دهد وفصل محبوب نبوده به خطّ خود یا به خطّی که امر کند وهمین قسم اگر کسی سؤال کند بر مستمع واجب است جواب به آنچه دلالت کند لعلّ در یوم ظهور الله کسی از آن نیّراعظم محتجب نگردد در حینی که نازل می فرماید من قول الله اَلَستُ بربّکم کلّ بگویند بلی زیراکه فرض جواب از برای اینجا شده ولی سرایت می کند تا به منتهی الیه ذرّ وجود وهمچنین کتب شبهه نیست که یوم قیامت کتب اونازل خواهد شد بر کلّ کسی بواسطه احتجاب خود محتجب نگردد از ردّ جواب محبوب خود که به اجابت کینونیّت او خلق می گردد در ذرّ افئده به اقرار به وحدانیّت و در ذرّ ارواح اقرار به نبوّت و در ذرّ انفس اقرار به ولایت و در ذرّ اجساد اقرار به بابیّت ونزد هر ظهوری مجیبین از صامتین ممتاز می گردند والاّ در ظهور قبل که کلّ مجیبند مثل انکه امروز می شود که در اسلام کسی کلمتین را نگوید و آنچه مایتفرع بر او است از ولایت و احکام قرآنیّه بلکه متصوّر نمی شود ولی در ظهور بعد صادقین از دون صادقین به اجابت ممتاز می گردند و عبد بصیر آن است که در کلّ عوالم و مراتب اجابت حقّ را نماید اگرچه به اجابت به کتاب باشد یا بلسان یا به عمل که این اقوی است واز برکت اجابت آن نفس کلّ مأمور شده اند بر اجابت یکدیگر حتی اگر طفلی گریه کند واجب است اجابت او به آنچه می شود و همچنین اگر کسی لسان حالش ناطق باشد بر متفرسین لازم است اجابت او و همچنین اگر مقاعد آن محلّ اجابت باشد یا ظهورات دیگر که نفس بصیر خود ادراک می کند واجب است اجابت او و تا انکه هیچ نفسی در هیچ موقع سبب حزنی مشاهده ننماید لعلّ در یوم قیامت که ابصار قلوب نمی شناسند محبوب و مقصود خود را الاّ من شاء الله بر او من حیث لا یعلم حزنی وارد نیاورند که یک دفعه مایثبت به الدّین مرتفع شود و او بشئون مایتفرع علی الدّین محتجب مانده باشد چنانچه در هر ظهوری هر که محتجب می ماند همین سبب می گردد او را ولکن الله یهدی من یشاء بفضله انّه کان بکلّ شیئ محیط

الباب الاوّل من الواحد السّابع

فی تجدید الکتب اذا انقضیٰ علیها اثنی و مائتین حولاً و محو ما کُتِبَ من قبل او انفاقه الی احد

ملخّص این باب انکه در هر ظهور خداوند دوست می دارد که کلّ شیئ جدید شود از این جهت امر فرموده که در هر دویست و دو سال یک دفعه هر نفسی مایملک خود را از کتب مجدّد کند به اینکه در ماء عذب ریزد یا انکه به نفسی عطا کند لعلّ عین عبدی بر حرفی نیفتد که کُره از نظر به اون داشته باشد لعلّ در یوم قیامت شجره حقیقت ظاهر حرفی را نبیند بر صورت غیر محبوب لعلّ روح آن هم در ظلّ آن غیر محبوب واقع نگردد زیرا که هر حرفی که نوشته می شود هفتاد هزار ملک بر او موکّلند و همچنین حین محو که حفظ می کنند او را و اگر امروز نظر کنی در ارض می بینی که یک حرف از قرآن را چقدر از نفوس حافظ هستند که احصا نتوان نمود و هر حرفی که بر صورت محبوب نوشته شود ملائکه دوست می دارند که نظر بر او کنند بل در هر شیئ چنین مشاهده کن وهمچنین بر عکس و در بیان هیچ شیئ را ظاهر مکن الاّ بر علو صنع و کمال لعلّ یوم قیامت نظر محبوب خود بر او براقند و دون حبّی شاهد نگردد بر خلق خود که نظر کلّ ملائکه در ظلّ نظر او است وکم شیئ می خواهد که در یوم قیامت لایق نظر شجره حقیقت گردد بلی اگر شیئ که فوق ارض مثل آن نباشد آن شیئ است که لایق شده از برای آیه لیس کمثله شیٔ و کلّ خواهند کرد بیان های خود را مجدّد ولی مراقب بوده نزد ظهور شجره حقیقت از هر ارض که مشرق گردد که به آن در یوم ظهور مسترزق و متلذّذ شوند که ما قبل ذریعه ای بوده از برای آن ظهور و آیتی بوده از برای وصول به آن مقصود وهیچ نفسی نیست که یک کلمه از کلمات بیان را نویسد با ایمان به او به احسن خط الاّ انکه واجب می گردد از برای او آن چه محبوب او است عند الله و مراتب خطوط مراتب اسم واحد است اوّل خطّ ابهیٰ وآخر اعلیٰ و ما بینهما بدرجات ذکر و گویا مشاهده می شود در ظهور که صاحبان ادراک بهم می رسد که نوزده قلم را شیرین نویسند ولی کمال در

یکی بهتر از اقتران است و استکمال در کلّ علو کمال است اگر مقرون گردد برضای محبوب ازل و مقصود لم یزل و الّا امروز دیده می شود که کتب ما لا نهایة در اسلام به احسن خط نوشته شده ولی آثاری که مُثبت حقّ ونافی دون می گردد که کلّ کتب قبل اگر در نزد یک حرف اوّل اون اقرار به ایمان نکنند قبول نمی گردد از ایشان کینونیّت ایشان و چگونه حسن کتابت آنها رسد و حال انکه آن آثار مثل بئر معطل و قصر مشیّد مانده وجمال او نزد اهل افئده احسن از جمال مذکور به اسم جمال است و هنوز شنیده نشده که کتاب قیّوم اسماء بعدد نفس قیوم که عدد اسم یوسف علیه السلام است بر استحقاق خود نوشته شده باشد و حال آن که از بدء ظهور تا امروز چقدر کتبها نوشته شده که دون ایمان به او ثمر نمی بخشد و در وقت ظهور من یظهره الله همین قسم کلّ متحجب خواهند بود الّا من شاء الله کمال دقّت نموده که بعد از ظهور نوشته نشود الّا آثار آن شمس حقیقت که نوشتن یک حرف از آن اعظم تر است از نوشتن بیان وآن چه در ظلّ آن نوشته شده نظر کن در مبدء قرآن که اگر در یوم ظهور رسول الله کسی یک حرف آن را می نوشت حکم ایمان بر او می شد اگر مؤمن به او بود ولی اگر کلّ انجیل و آن چه در دین عیسی ع انشا شده در ظلّ انجیل ثمری نمی بخشید از برای او این است جوهر علم اگر توانی درک نمود و خواهی درک نمود بصیر شو که محتجب نمانی که هیچ شیئ در آن ظهور محبوت تر از آن نیست که آثار او را به احسن خطّ نزد او حاضر کنی بلکه فرض شده بر کلّ که آنچه از آن مبدء جود مشرق می گردد کلّ مؤمنین به بیان داشته باشند زیرا که او است بیان آن روز و بر اعلی نهجی که در بیان متصوّر است هر که تواند تمام نموده و در نزد آن شمس حقیقت حاضر نماید که کلّ مسئول عنه از این بوده و هستند چه خوب صنعتی است چاپ از برای ارتفاع کلمات او و تکثّر آثار او اگر توانند در یوم ظهور نصرت کرد دین خدا را و

اگر مثل امروز هستند که هرکس در بیت خود محتجب لایکلّف الله نفساً الّا بعد اَنْ یقدر و لتتوکلّنّ علی الله ثم یوم القیمه بآیات الله توقنون

الباب الثانی من الواحد السابع

فی النّیة حیث ینبغی اَنْ لا یعمل احد من عمل الّا و یقولنّ بلسانه انّی لاقومّن او اقعدن لله ربّ السموات و ربّ الارض ربّ کلّشیئ ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین   واِنْ یقرء بقلبه یُجزیٰ عنه

ملخّص این باب انکه هیچ عملی عمل نمی گردد الّا انکه لله واقع شود و از این جهت امر شده که هر عاملی حین عمل گوید انّی لَاِعملنّ هذا لله ربّ السّموات و ربّ الارض ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین   و اگر در قلب تلاوت کند مجزی است از او ولی لله واقع نمی گردد عمل مگر انکه معرفت بهم رسانند به شجره حقیقت که این آیه آیتی است از آیات او و به آیه او در نفس خود از او محتجب نگردید در یوم قیامت   چنانچه در قرآن هرکس عامل از برای رسول الله ص و حروف حیّ او بود عامل از برای خدا بود و محبوب نیست که کسی عملی کند از برای کسی الّا انکه لله کند و لله نمی شود الّا انکه از برای آن ظهور کند   امروز عبادی که در انجیل عاملند کلّ از برای خدا می کنند به امر عیسی ع اگرچه تا قبل از روز رسول الله ص لله بود ولی حین ظهور لدون الله می شود بلکه در آن ظهور باید از برای رسول الله ص کند که آن وقت لله ثابت می گردد و همچنین عبادی که در بیان عاملند از برای خدا و این آیه را میخوانند اگر در یوم ظهور من یظهره الله از برای او عمل کردند لله کرده اند والّا باطل می گردد که گویا هیچ عمل نکرده اند این در صورت اصل دین است   دیگر فرع آن را خود اخذ کن وشئون دنیایی که باید لله شود خود ادراک نما مثلًا غذا تناول می نمائی و قصد می کنی که از برای خدا می کنی وحال انکه از شجرهٔ که مدّل علی الله هست محتجب هستی که این آیه

که در نفس تو است از آن شجرهٔ مشرق گشته و راجع به اون می گردد در ظهور اُخرای آن و گاه هست که خود از اون منع می کنی آنچه از برای او در نفس خود می کنی و همین قسم کلّ شئونت را مشاهده کن در دنیا که می گوئی از برای او است و از او محتجب هستی و همچنین شئون دین را ملاحظه کن تا بجوهر کلمه توحید منتهی گردد اگر در یوم ظهور من یظهره الله از برای او عمل کردی لله کرده ای چه گفتن لا اله الا الله باشد و چه آب خوردن و الّا اگر از برای او نکنی اگر لا اله الا الله بگوئی در نار می روی و اگر آب بیاشامی شراب دون جنّت آشامیده ای از این علم جوهر بسیط است که حین ظهور رسول الله ص حکم شد که کلّ ملل لدون الله عاملند اگر چه کلّ به کتاب خدا و رسول او در زمان خود مؤمن بوده و الآن هم هستند که ظاهر است سرّ آن این است که همان مُطاع از یوم آدم همان رسول الله هست و کلّ کتب منزله قرآنی است که بر او نازل شده که در حقیقت از ظهور قبل محجوب مانده و از کتاب او چونکه نشناخته که این همان است که در ظهور بعد ظاهر شده حال هم اگر عمل کنی لله در بیان و خارج نگردانی از حروف واحد و کلّ را قائم بحروف اوّل بینی بلکه در آن ها غیر از ظهور او ظاهر نبینی در لیل الیل لله عامل بوده ولی حین ظهور من یظهره الله اگر کلّ اعمالت از برای نقطه کنی که لدون الله می شود زیرا که نقطه بیان آن روز همان من یظهره الله است نه دون آن و همچنین حروف حیّ همان حروف حیّ او است که تو از برای آن ها عامل بوده ای چگونه می شود وقتی که ظاهر می شوند عامل نیستی این است که در نزد هر ظهوری خلق کثیر به گمان انکه لله می کنند غرق می شوند و لدون الله می شوند و خود ملتفت نمی شوند الّا من شاء الله اَنْ یهدیه که اگر نفسی نفسی را هدایت کند بهتر است از برای او از اینکه مشرق تا مغرب را مالک شود و همچنین از برای مهتدی بهتر است از کلّ ما علی الارض زیرا که به هدایت بعد از موت داخل جنّت می گردد ولی بما علی الارض بعد از موت آنچه مستحقّ است بر او نازل می آید

این است که خداوند دوست می دارد که کلّ را هدایت کند به کلمات من یظهره الله ولی نفوس مستکبره خود مهتدی نمی شوند بعضی به اسم علم و بعضی به عز و هر نفسی به شیئ محتجب می گردد که در نزد موت هیچ نفع نمی بخشد او را کمال دقّت نموده که از صراط احد من السّیف و ادّق منّ الشعر به هدایت هادی کلّ مهتدی گشته لعل آن چه از اوّل عمر تا آخر لله می شود یک دفعه لدون الله نشود و خبر نشنوی والله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین

الباب الثالث من الواحد السابع

فی اَنّ اداء الدّین واجب فوری

ملخّص این باب انکه قرض دادن به مؤمن عند الله محبوب بوده و هست وهمچنین ادای قرض که واجب است و احبّ است نزد خداوند از هر چیزی اگر تواند رد نمود و فصل در آن جایز نیست و ثمرهٔ این حکم انکه همین قسم آیات تسبیح و تحمید و تقدیس و توحید و تکبیر و کلّ شئون دین مظاهری است که حقیقت عطا فرموده به خلق خود در حین ظهور او ردّ او و اجب از کلمه توحید گرفته تا منتهی الیه شئون تحدید که اگر کسی فوراً در حین ظهور ردّ کند قرض خود را چیزی از آن منقوص نگردد الاّ و انکه بهتر از آن در آفاق و انفس مشاهده نماید چقدر بعید است نفسی که حقّ نفسی را ردّ نماید چگونه است حقّ الله که عبد به آن مؤمن شود ولی در حین ردّ اظهار ایمان خود کند و از مدیّن دین و معطی آن به آن محتجب ماند این است حدّ خلق اگر بعین یقین نظر کنی والله یحکم بالحقّ و انّه هو خیر الفاصلین

الباب الرابع من الواحد السابع

فی التخلیص

ملخّص این باب انکه اذن داده شده در هر حولی که عبد تخلیص نماید نفس خود را که بدء آن از اوّل

لیل واحد است تا غروب یوم واحد ختم شود و تنقیص و تضاعف در او نبوده و نیست و مراد از آن انکه به یک اسم از اسماء الله متلذّذ شود و در حین التفات اسم دیگر اذن داده نشده و حین نسیان بأسی نیست لعلّ یوم قیامت ببرکت این عمل تواند به اسم واحد تصدیق نمود و از هدایت او محتجب نگشت و گویا دیده می شود که شجره حقیقت ظاهر که مبدء کلّ اسماء و امثال است ولی سکّان بحر تخلیص به تخلیص خود محتجب زیرا که این از برای وصول به او است و آن به همین محتجب میگردد مثل آنکه نزول فرقان و دین اسلام که اصل آن معرفت الله هست تا منتهی شود به آخر مسائل فروعیه وضع آن از برای معرفت شمس حقیقت است در حین طلوع آن ولی ببین که هر نفسی به یکی محتجب شده چنانچه امروز می بینی و از مقصود که ثمره کلّ است باز مانده و ملتفت نیستند و در حین عدم التفات حجّت الله بر کلّ بالغه بوده و هست زیرا که اگر تدبّر نمایند به همان حجّتی که مدیّن بدین اسلام شده به همان توان تصدیق حقّ نمود اینکه می بینی از اوّل عمر تا آخر به دین خود عمل می کنند و خطور دون حقّ در حقّ خود نمی کنند به جهت آن است که ممتحن نمی گردند و حجّت در میان ظاهر نیست و الاّ همان کلماتی که صدر اسلام در ظهور شمس حقیقت گفته می شد می گوید همان نفس چنان چه در بلوغ و کمال دین اسلام که ظاهر شد مقصود همان کلماتی که خود تعجّب می نمودند که چگونه می شود کسی آیات خدا را بشنود و بگوید گفتند این است که عامل از روی بصیرت در هر شأن کم بوده و اکثر چون در این دین تربیت می شوند در آن اظهار ایمان می کنند و خدا دانا است که خلوص در چه نفس است و بصیرت در چه نفس والله یُخلّص الّذین آمنوا بالله وآیاته عن ذکر دونه انّه قویٌّ منیع

الباب الخامس من الواحد السابع

یوم ظهور الشجره لن یحلّ لاحد اَنْ یُدیّن بدین الّذی قد دان به قبل ظهورها واذا سمع فلیحضر حتی

یأمره بما شاء و اِنَّ قبل اَنْ یحضر فلیعمل بما عمل من قبل ولکن حین ما حضر لینقطع عنه کلّ الّذین الّا ما یأمُر به

ملخّص این باب آن که آن چه سبب نجات می گردد عرفان ظهور است و همچنین بر عکس و دین خداوند در نزد هر ظهوری اوامریست که از قِبَل او به نفس آن ظهور ظاهر می گردد نظر کن از آدم الی خاتم که مؤمنین بظهور قبل اگر بظهور بعد مؤمن می گشتند حکم ایمان بر آن ها می شد و الاّ فانی می شد آن چه از برای ایشان بود قبل و همچنین در نزد ظهور من یظهره الله کلّ دین اتباع او و امر او است زیرا که رضای خداوند عزّ و جلّ ظاهر نمی گردد الاّ برضای او و بعد از ظهور وقوف بر آن چه از قبل بوده ثمر نمی بخشد دقیق شو در امر دین خود لعلّ در یوم قیامت توانی نجات یافت از فزع آن روز که آن روزی است که حجّت خداوند ظاهر است بر خلق او فلتُسرِعُنَّ فی حین الظهور لا قبل ذلک و لا بعد هذا اِنْ انتم تحبّون اَنْ تفلحون

الباب السّادس من الواحد السّابع

فی عدم جواز اخذ اسباب الحرب و آلتها الاّ فی حین الضروره او وقت المجاهده الاّ الّذین هم یصنعون

ملخّص این باب آن که اسبابی که نفسی از نفسی خائف گردد محبوب نیست عند الله الاّ در یوم اِذن یا از برای عبادی که به صنعت آن ها مشغولند و همچنین لباسی که سبب خوف نفسی شود داخل جنّت نمی گردد سزاوار است بر عبد که مراقب باشد که امری که سبب خوف نفسی باشد از او صادر نشود لعلّ در یوم قیامت کلّ بر هیکل انسانیت وشئون لایقه به آن باشند لعلّ عین شمس حقیقت بر شیئی شاهد نگردد دون رضای خود را زیرا که نمی دانی تو از جوهر وجود خود محتجب می شوی و چه بسا راضی می شوی که باشد با غیر رتبه خود که هیچ ناری از نفس احتجاب او عظیم تر نبوده

و نیست نظر کن نفسی که غیر از راسخ در علم کلام او را نتواند فهمید که ائمه هدی باشند در جبلی ساکن گشته که یک کلمه لغت جنّت که لسان عربی است نمی توانند اهل آن تکلّم نمایند چگونه که بفهمند ببین که در حقّ جوهر وجود چه می شود قسم بذات مقدّس الهی که اگر کسی ملتفت شود فی الحین منفطر می گردد و علم کلّ به این اشدّ اخذی است من الله ایشان را که با کسی که در هر شأن به او مؤمنند و به او متوجّه و بدء کلّ از او بوده به امر او و عود کلّ بسوی او است به امر او این نوع وارد شود ولی نفوس مؤمنه احصاءِ می کنند اخذ حق را که از برای لقائی که کلّ از برای او خلق شده حال این نوع وارد آید که در جائی ساکن گردد که یک اهل فُؤآد نباشد که او را بعین او بیند الّا من شاء الله و از این جهت است که حرام شده در بیان اقتران نفسی با غیر سنخ خود و بر عرفی که کل بر او ظاهرند بر کل است ملاحظه آن علما در سلسله خود و حکّام در سلسله خود و تجار در سلسله خود و سایر کسّاب در حد سلسله خود تا آن که هیچ نفسی نه بیند غیر جنس خود را زیرا که لایق نیست که شمس حقیقت را درک نماید الّا عیونی که غیر الله را نمی بینند چگونه کلّ خلق توانند درک نمود کمال تراقب را داشته که یوم قیامت را درک خواهید نمود و بر جوهر وجود واقع نشود چیزی که در ساحت او مذکور نیست کسی که از لسان کینونیّات کلّ شیئ کلمه سبحان الله می شنود که به او تسبیح و تقدیس خداوند کرده می شود بلکه ما دون آن نزد ساحت قدس او نفی می شود چگونه لایق که غیر کلمهٔ حبّ شنود یا انکه غیر مقعد عزّ مشاهده نماید نه این است که در آن روز نشنوی و عالم نگردی بلکه مَثَل آن قیامت را هم مثل این قیامت فرض کن اگر واقع را نمی دانستی ولکن ظاهر را شنیدی که عبادی که ریاضت کشیده و ما علی الارض را پشت پا زده از فضل او به عرفان او واصل گشته هر آینه چنین نفسی را لایق که در مثل چنین جبل ساکن این بر نهج ظاهر است و الّا اگر نظر به واقع کنی که شب و روز غیر او

مذکور نیست نزد تو در علوّ فؤاد تو و آن چه می کنی به او می کنی و از برای او و حال این قسم محتجب می شوی فلتتقنّ الله ربّکم الرحمن عن کلّ ما یحزن به الانفس اَنْ یا عباد الله کلّکم اجمعون

الباب السّابع من الواحد السّابع

ینبغی لمن یُدرک من یُظهره الله اَنْ یسئل من فضله اِنْ شاء و منّ علیه فلیُشرفنّ مقعد بتراب نعلیه

ملخّص این باب آن که همین قسم که کینونیّات کلّ وجود بالنّسبه به شمس وجود مثل شبح در مرآت است کذلک مشاهده کن حدّ کلّ شیئ را و بدانکه هیچ نفسی عند الله و عند اولی العلم اعزّ از شجره حقیقت نبوده و نیست و از آن جائی که ظاهر می شود بر صرف ربوبیّت و کلّ نتوانند چون که نمی بینند واقع را از برای او ساجد شد امر شده در یوم قیامت که یوم ظهور او است کلّ از فضل او طلب نمایند آن چه سبب عزّ ایشان گردد لعلّ از ثمره وجود که لقاء او است کلّ محروم نگردند زیرا که غیر از این سبیل از برای کل نیست و نه این است که نظر به اقتران کنی زیرا که اگر کلّ ما سوی الله آن چه که از قبل خلق شده و آن چه بعد امکان دارد به این نوع عزّ ثمره وجود خود را اخذ نمائی هرآینه معادل نمی شود با تسع تسع عشر عشر آنی از او زیرا که شیئیّت کلّ از او است چگونه توان قرین ذکر نمود ذکر او را بذکر دون او و همچنین در کلّ شؤن این سرّ حقیقت را جاری کن تا انکه از مبدء کلّ خیر محتجب نگردی اگرچه این امر اعزّ است از هر شیئی ولی اگر ظاهر شود آن با قدرت که تواند درک نمود چنان چه عبادی که به اسم تقمّص قمیص عزّت را پوشیده نتوانید چگونه می شود در حقّ او توانید درک نمود این از برای این است که اگر بر غیر آن ظهور ظاهر گردد لعلّ هیچ نفسی از ثمره وجود خود محتجب نگردد والله یمنّ علی من یشاء من عباده انّه کان ذا فضل عظیماً

الباب الثامن من الواحد السّابع

فرض علی الکلّ اَنْ یکتب من مطلع شهر الی شهر آخر واحدا فی واحد ممّا یحبّ من اسماء الله کالله اکبر او اعظم او اظهر و نحوه و قد اُذن اَنْ یحسب من اوّل العمر الی آخره ثم یکتب ما فات عنه و اِنْ مات فعلی ورّاثه اَنْ یکتبوا له ممّا قضی علیه من العمر

ملخص این باب آن که بر هر نفسی امر شده در هر شهر یک واحد در واحد پر کند و حساب آن از حین انعقاد نطفه او است تا حین قبض روح او و اگر از او فوت شود بر وراث او است و ثمرهٔ آن انکه لعلّ در یوم ظهور شجره حقیقت تکثر کند مؤمنین به او را زیرا که کینونیّات افئده ممدّ است من الله به این اسماء و همین قسم که ذکر کرد مدد شیئ را سبب می شود که کم کم به رتبه جسد رسد و سبب دخول آن در واحد قیامت گردد و در این کور ثمر آن این که لعلّ واحد اوّل مکثّر گردد تا آن که پر شود سموات و ارض و ما بینهما از آن که در یُوم ظهور کلّ نه بینند در آن واحد الاّ این واحد را بنحو اشرف که قدم یکی بر صراط نلغزد که اگر همین واحد را در حین ظهور واحد قرآن می دیدند احدی از مسلمین از صراط منحرف نمی شد و کلّ این واحد بدرجاته منتهی می شود به واحد اوّل کلّ عالم را واحد واحد کن و مدد هر درجه تحتی را از درجه فوق قرار بده تا آن که رسد به یک واحد همان واحد اولی است که کل مکلّفند به معرفت آن ها و در آن واحد مبین الاّ واحد بلا عدد که حرف اوّل باشد تا آن که نه بینی مرایا الاّ طلعت شمس وحده را این است جوهر توحید و سرّ تجرید گویا دیده می شود که سرّ واحد جریان بهم می رساند تا آن که در کلّ شیئ جاری می گردد حتّی عدد قلم در قلمدان عدد واحد می شود که مظهر نقطه در بین اقلام بهاء کلّ را دارد و اگر کسی جاری کند و در بهاء واحد اوّل بهاء کلّ را قرار ندهد نشناخته است واحد اوّل را و حقّ او را در صقع او عطا نکرده مثلاً اگر بهاء یک قلم نوزده مثقال فضّه باشد باید بهاء هیجده قلم هیجده مثقال باشد و بهاء آن را بهاء کلّ واحد قرار دهد که کلّ ممدّ از او هستند این است که در بعث آن بعث کلّ ذکر می شود و

در حشر آن حشر کلّ و در عرض آن عرض کلّ و در جزای آن جزای کلّ مثل آن که امروز می بینی در اسلام آن چه هست مدد دین به اسم محمّد ص و مظاهر او و ابواب هُدی است و همچنین در دنیا کلّ به ایشان مستمدّند این است که کلّ اعداد متکثره به این واحد قائمند و آن واحد به واحد اوّل که بلا عدد است قائم و او بنفسه بالله عزّ و جلّ قائم و بعد از رتبه واحد اوّل مراتب ما لانهایه هست از برای رتبه واحد که غیر الله احصا نتواند نمود و الله یَخْلُقنّ ما یشاء و یکثرنّ واحد الاوّل کیف یشاء بامره انّه کان علی کلّ شیئ قدیرا

الباب التاسع من الواحد السابع

فرض علی کلّ مَلِک یبعث فی ذلک الدین اَنْ یبنی بیتاً لنفسه علی ابواب خمسة قبل التّسعین و بیتاً علی ابواب التسعین

ملخّص این باب آن که هر صاحب ملکی که در بیان مرتفع گردد سزاوار است دو بیت بنا کند به اسم من یظهره الله و محلّ قرار خود قرار دهد و عدد ابواب اوّل از نود و پنج متجاوز نشود وثانی از نود تا آن که سرّ حقیقت در رتبه جماد هم سرایت کرده باشد که لسان کینونیت او که کماهی ظاهر او است ناطق گردد که لله است ملک السموات و الارض و ما بینهما لعلّ در یوم ظهور از شهادت طین کمتر شهادت ندهد در حقّ او و از او منع ننماید آن چه از برای او است که شبهه نیست که موت کلّ را درک می کند و اگر بر ایمان و نصرت او رود اسم خیر او می ماند الی یوم القیمة وتا حال که شنیده نشده در ظهور حقیقتی چنین صاحب ملکی به دین خود عامل بوده باشد و الّا مَثَل به آن زده می شد والّا از یوم آدم تا ظهور بیان آنچه صاحب ملک بوده در هر ملّت به اسم ظاهر در آن ملّت من الله کرده آن چه کرده مگر بعد در ظهور من یظهره الله مایه افتخار راکّان عصر او بردارند که اسماء ایشان الی یوم القیمه به خیر ذکر شود عند الله والّا خواهند رفت مِثل آنچه از آدم تا امروز رفته و هنوز یکی در

یوم قیامت پیدا نشده که ضرب المثل شود والاّکلّ در ملّتی که هستند علی ما هو فیه لله عامل بوده اند ولی چه ثمرکه در یوم ظهور شجره حقیقت که آیات الله اوراقی است از شجره محبّت او محتجب ماند چنان چه در عصر ظهور بیان انقطاع او به جائی رسیده که بگمان اینکه حقّ نزد کسی است تفویض نموده به او وکسی که ما علی الارض ونفس او به اسم او می کنند آن چه می کنند ظاهراست که در جبل ماکو ساکن نموده ثمره این حکم آن که لعل یوم ظهور شجره حقیقت مثل این بیوت متکثّر شده باشد لعل بیت او واقع شود   نه این است که در بدء ظهور حجّت او بالغ نباشد بلکه حجّتی که خداوند به نقطه بیان عطا فرموده تا امروز بر ید احدی از اولین ظاهر نشده که کسی در کتاب خود آیات الله را نویسد و فرستد که به یک آیه آن حجّت بر مُنَزَّل علیه بالغ گردد و جواب هر نفسی را که خواهد بلسان آیات من عند الله نازل نماید زیرا که در ظهور فرقان که جوهر ظهورات قبل بوده مخاطب غیر رسول الله ص نشده و بر کسی آن حضرت نازل نفرموده آیه بنحو کتابت   بلکه اگر نازل فرموده به لسان اعراب مصطلحه آن زمان بوده و با وجود ظهور این نوع حجت و تمامیّت نعمت ببین چه واقع شده و حال آنکه این همان کلامی است که به یک آیه آن کلّ مؤمنین عمل میکنند و اگر ما علی الارض عامل شوند لایق بلکه اگر قیامت برپا نشود و کلّ عامل باشند متحمّل ولی نازل می شود بر قلوبی که ناظر به سّر وجود و جوهر دلیل در مبدء شهود نیستند و ملتفت نمی گردند و فی الحین لله ساجد نمی گردند و حال آنکه این همان است که لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشیة الله قبل در حقّ او نازل شده و بعد نفوسی که می شنوند و سجده نمی کنند نازل شده چنانچه نصّ آیه شریفه است   و اذا سمعوا آیات الله لایسجدون و با وجود این خطور دون ایمان در حقّ خود نمی کنند و حال آنکه بقدر حکم جبل در حین خشوع عند الله به آن نمی شود و حال آنکه شبهه نیست که آیات بعد اعظم تر است از آیات قبل بمالا نهایة لها بما منها الیها اگر کلّ مؤمنین بیان در حین استماع یک آیه ساجد شوند و

گویند بلی و خطور لا بر قلب ایشان نکند لایق است که گویند از مؤمنین به آن هستند زیرا که همان آیه ایست که الست بربکم بر کلّ می خواند و کلّ اعمال از برای رضای او بوده و آن وقت اخذ ثمره و امتحان صادقین است قسم به خداوندی که وحده وحده لاشریک له بوده و هست که اگر نفسی در مشرق باشد که کلّ بیان را در لوح حفظ او بین عینی خود بیند و به آنچه که در امکان ممکن است به اعلی درجه فضل و تقوا رسیده باشد و کتاب آن شمس حقیقت بر او نازل شود به نهج آیات که عجز او را به او بنمایاند نزد خود اگر به قدر طرف عینی صبر کند در پیش خود و نگوید به قلب خود و لسان خود هذا من عندالله لاریب فیه اِنّا کلّ بالله و آیاته موقنون قدر خردلی عندالله حکم ایمان بر او نشود و از بیانی که حفظ داشته و عامل بوده سرجوی به او نفع نبخشد و فطرت توحید در او نبوده که کلام محبوب خود را نشناخته که اگر قلب اون جبل می بود باید از خشیة الله متصدع گردد و حال آنکه این حکم در درجه قبل او است که در قرآن باشد چگونه است و آیات اون که نزد منزل آن چنین نفسی ابعد تر از جبل می شود و خود در نزد خود عِدل از برای خود نمی بیند در تقوای خود که بیان را حفظ داشته باشد و حال آنکه متصوّر نمی شود که چنین نفسی بهم رسد که کلّ بیان را تواند حفظ نمود یا به کل عامل بود این بر صورت امتناع مثَل ذکر شد که کلّ خلق حدّ خود را در نزد آن ظهور دانند و از جبل خود را سخت تر نگیرند و بگمان خود هر وقت ذکر محبوب خود را می شنوند مثل بحر رقّت می کنند ولی جائی که باید خاضع شود که اجابت کینونیّت او خلق میگردد کانّه لم یسمع می شوی ای اهل بیان مراقب خود بوده که مفرّی نیست کلّ را در یوم قیامت و طالع می شود بغتةً و حکم می کند بر آنچه خواهد ادنای وجود را اگر خواهد اعلی میکند و اعلای وجود را ادنی میکند چنانچه در بیان کرد اگر ملتفت شوی و غیر از او کسی قدرت ندارد بر این و آنچه کند همان می شود نه این است که نشود چنانچه همینقدر که رسول خدا ص خواست امیرالمؤمنین علیه السلام را ولی خود گرداند اگرچه کردند آنچه کردند ولی

ثابت شد حال هم همین امری که اراده کند لابد ثابت میگردد زیرا که همان امری است که دین قبل به او ثابت شده و بعد هم به او ثابت می شود و غیرالله صاحب امر واقعی نبوده و نیست و کلّ به امر او عاملند اگر طبق امر او عامل شوند والّا که محل حکم نمی گردد والله یرفع من یشاء من عباده انّه کان علی کلّ شیئ قدیرا

الباب العاشر من الواحد السابع

فلتُحرِّزن کلّ نفس بهیکل اسم المستغاث فی حین تولّده ولاینبغی لاحد اَن یترکه

ملخص این باب آنکه در اسماء الله هیچ اسمی تعادل نمی کند عدد آن با اسم مستغاث و آن اعلی ثمره اسماء است که به منتهی الیه ظهور رسیده و در آن ظاهر نیست الّا واحد اوّل و در واحد اوّل نیست الّا واحد اوّل که در قرآن رسول الله ص هست و در بیان ذات حروف السّبع و قبل از قرآن عیسی ع بود و بعد از بیان من یظهره الله اعراش در ظهورات مختلف ظاهر می شود و الّا مستوی بر اعراش که مُعرّیٰ از حدّ حدود است همان مشیّت اولیّه است که اعراش او را متغیّر نمی کند و هیچ اسمی اعلی عدداً از اسم مستغاث نیست در رتبه اسماء و بر عدد اللّهم که اعداد طرح کنی واحداً بعد واحد عدد اسم احد ناقص می شود و اگر با الف ولام حساب کنی اسم مستغاث را عدد اسم حیّ زائد می آید و در یوم قیامت مظهر آن ظاهر شده که مدلّ بوده علی الله از این جهت امر شده که کلّ از حین انعقاد نطفه محرّز کنند آن هیکل را به هیکلی که عدد اسم مستغاث در آن باشد زیرا که از مبدء ظهور تا ظهور آخر خدا دانا است که چقدر شود و لیکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد و در کور قرآن بدء و عود آن در اسم اغفر شد به نقص عدد اسم هو در بیان خدا عالم است که تا چه حدّ رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و فرقان به الف هم نرسید زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است به خلق خود هر وقت که بیند استعداد

ظهور را در مرایای افئده مسجین می شناساند خود را به کلّ باذن الله عزّ و جلّ زیرا که ازبرای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الّا بالله عزّ و جلّ ثمره آن اینکه کلّ اسماء چون طائفند در حول اسم الله و کمال کلّ اسماء به بلوغ این اسم است لعلّ کلّ نفوس در بیان ببلاغ ما یمکن برسند که در حین ظهور حقیقت توانند شمس حقیقت را درک نمود و طائف حول او گشت و مراقب باشند که از آن عدد تجاوز نکنند که اگر به آن عدد رسد نفسی در بیان و شنود که ظاهر شده شجره حقیقت بر او است رجوع بسوی او اگر چه یقین ننماید لعل از نار نجات یابد به این فضل و هیچ فضلی در بیان از این اعظم تر نبوده و نیست اگر قدر دانند و خود را از نار من یظهره الله نجات دهند و در ظلّ نور او ساکن شوند زیرا که ظهور او مبدء خلق کینونیات است در ذرّ افئده بعد از تمامیّت ذرّ اجساد قبل از ظهور او و همین قسم که در هیکلی دوهزار و یک اسم نوشته شود کافی است در تحرّز لعلّ به این سبب از ظاهر در اسماء محتجب نماند و غیرالله نه بیند و شاهد نشود الّا برضای محبوب خود فلتحرّزن انفسکم لله ربکم ثمّ باسمائه الحسنی کلّها فانّ له الخلق و الامر فی ملکوت السّموات و الارض و ما بینهما لا اله الّا هو العزیز المحبوب

الباب الحادی والعشر من الواحد السّابع

فی عدم جواز الصعود علی المنابر والامر بالجلوس علی الکرسی

ملخّص این باب انکه نهی شده از صعود بر منابر و امر شده استواء بر اعراش یا سریر یا کرسی تا انکه کلّ از شأن وقر بیرون نرفته و اگر محلّ اجتماع است بر تختی کرسی گذارده که کلّ توانند استماع نمود کلمات حق را و ثمره آن اینکه لعل یوم ظهور حقّ کسی به افتخار تعلّم نزد آن مبدء علم متعلّم گردد و چه بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفس او نیست و راسخون در علم که ائمه هدی هستند غیر ایشان کلام او را نتوانند درک نمود چگونه توانند کلّ که تعلّم اختیار نمود بلکه هر علمی که ما یقع علیه اسم

شیئ است از برای عرفان کلام او خلق شده و نزد او نیست الاّ جوهر وجود و این کلامی هم که می بینی ابداع آن می شود در صقع آن به نفس آن و الاّ مقام ذات او اجلّ است از ذکر اقتران به حروف و هیچ لذّتی اعظم تر در امکان خلق نشده که کسی استماع نماید آیات آن را و بفهمد مراد آن را و لم و بم در حقّ کلمات آن نگوید و مقایسه با کلام غیر او نکند همین قسم که کینونیّت او مظهر الوهیّت و ربوبیّت است بر کلّ شیئ همین قسم کلام او مظهر الوهیّت و ربوبیّت است بر کلّ کلامها که اگر آن انسانی می بود متکلّم هر آینه می گفت انّنی انا الله لا آله الاّ انا و انّ ما دونی خلقی اَن یا کلّ الحروف ایّای فاتقّون و حال انکه میگوید به لسان کینونیّت خود آنچه گفت و می شنود آن را کل شیئ که اگر این نبود چگونه در نزد هر ظهوری کلّ کتب سماویه قبل باید به او مؤمن گردند چنانچه نفوس مؤمنه به آن کتب باید به آن مظهر مؤمن گردند و از این است که به یک آیه واحده حجّت او بر کلّ ما علی الارض بالغ است بر هر ذا لسانی بلسان او که اگر امروز یکی از امّت آدم باشد به آن عرض کرده می شود یک آیه واحده به مثل آنکه عرض کرده می شود بر اوّل من آمن بالبیان و به آن گفته می شود که کلّ ما علی الارض عاجزند از اتیان به او اگر فی الحین تصدیق نمود که تصدیق خدا کرده زیرا که اصدق از او نیست در قول و اگر العیاذ بالله تأمل نمود و یقین ننمود به کلام خداوند بر اوست که بر ما علی الارض عرض کند همینقدر که عجز کلّ را دید و حال انکه می بیند باید رجوع کند و تصدیق کند خداوند را برقول او و از حین استماع تا انکه بدرجه یقین نرسیده در نار حجاب بوده و اینکه کلّ می گویند یا اصدق الصّادقین در حین ظهور اگر تصدیق شجره حقیقت را ننمودند و در حین تلاوت آیات آن تأمل در تصدیق او نکردند یا اصدق الصّادقین گفته اند و الاّ عمل ایشان مکذب قول ایشان است زیرا که این اسم اسمی است از اسماء او و نوری است از انوار او که مدلّ بر او است در صدق کجا توان ذات او را موصوف به این

وصف نمود زیرا که اگر صدقی در امکان متصوّر است به صدق اوست و حال انکه به اعلی صوت خود ندا میفرماید کلّ خلق را که کلّ میگوئید یا اصدق الصّادقین چرا تأمّل در تصدیق آنچه نازل می شود دارید این است که یکدفعه قلم بر دور عالم میگیرد الاّ من شاءالله وکلّ ملتفت نمی شوند اگر بگویند که نشنیدیم آیات را که شنیده اند و اگر بگویند عبادی که صادقند غیر از به اتباع قرآن صادق گشته که چنین نیست و اگر بگویند که این آیه آیة الله نیست وکلّ عاجز نیستند کو کسی که اتیان نموده برفطرت و حال انکه مثل بحر از آن بحر جود نازل میگردد این است که کلّ به ایمان به او صادق و تصدیق کلام او ولی اسمی را که عطا فرموده است به یکی از مظاهر امر خود که اثبات صدق اون میکند از او منع مینمایند که اگر منع نمی نمودند هیچ ظهوری تکذیب کرده نمی شد در حین ظهور این است که کلّ به اسم او صادق ولی منع او را از مسمّی میکنند و ملتفت نیستند مثل انکه اگر کسی بگوید شمس در مرآت صادق است به ضیاء خود در حدّ خود ولی در شمس سماء نگوید چقدر محتجب است مَثَل رهبان هم در زمان رسول الله ص همین قسم است که به اتباع دین عیسی ع اونها را صادق می گفتند ولی از شمس حقیقت که کلّ ادیان حول خاتم او طائف است نمی گفتند و میخواستند که از صدق شبح در مرآت اگر حقّ می بود تصدیق کنند شمس سماء را و حال انکه حین خطور دون تصدیق رسول الله ص شبحیّت شمس از آنها مرتفع شد و همچنین در ظهور بیان ببین و همچنین در ظهور من یظهره الله ص دقیق شو که به تصدیق اهل بیان تصدیق او نکنی که مَثَل، مَثَل آنست که ذکر شد بلکه او را بخود او تصدیق کنی این است معنی اعرفوا الله بالله و بر این اصل کلّ فروع آن را جاری کن وصدقوا الله بالله و حبّوا الله بالله و اطیعوا الله بالله و اتبعوا الله بالله و همچنین کلّ اسماء و امثال را در آن روز مشاهده کن و ببین امر چقدر دقیق است که اگر حین ظهور شجره بیان کلّ ما علی الارض مؤمن بودند به قرآن و در حین آیه اولی کلّ تصدیق نمی کردند او را هر آینه کلّ عندالله

کاذب می شدند و همان صادق بود ببین امر چقدر لطیف است امروز میخواهی به اشخاصی که مبدء علم او فهم کلمات عبادی است که به او ایمان آورده تصدیق کنی او را این است که نشناخته ای محبوب خود را و در لیل سیر کرده و الاّ اگر شناسی کلّ عالم را اگر لا بگوید لا میگوئی و اگر بلی گوید بلی میگوئی زیرا که آنچه قبل صدق فهمیده ای به اتباع قول او شده این است که در نزد هر ظهوری اهل آن ظهور به علماء آن ظهور محتجب می شوند و حال آنکه از ورای امر غافلند که به یک قول لای او کلّ اینها غیر صادق میگردند مراقب باش ظهور حقّ را که در یوم ظهور به تصدیق اهل بیان تصدیق او نکنی که کلّ تصدیقهای ایشان در نزد او به یک بلی تصدیق صرف می شود و به یک لا دون آن نظر کن در قرآن که اگر رسول خدا ص یک کلمه فرموده بود بر تصدیق طائفه ای هرآینه امروز کلّ تصدیق میکردند آن طایفه را به تصدیق رسول الله ص و اگر بر عکس بر عکس چه آنها صادق بودند یا دون آن زیرا که مناط شهادت حقّ است نه شهادت خلق و تصدیق او است نه تصدیق خلق چنانچه کلّ موعودین به احمد ص که تصدیق نکردند رسول الله را به قول او کاذب شدند و حال انکه در زمان خود شبهه نیست که صادقین داشتند که از دین عیسی ع منحرف نبودند ولی عندالله صادق نبوذند که اگر صادق می بودند ایمان به رسول الله ص می آوردند و همچنین در نزد ظهور من یظهره الله بین که کلّ کاذبند الاّ عبادی که تصدیق کنند او را چه اعلای من علی الارض باشد و چه دون آن زیرا که تصدیق حقّ به قول اوست و کلّ صادق میگردند به اتباع به آن شبهه نیست که در نزد هر ظهوری خداوند امتحان میفرماید خلق خود را به آنچه که دین ایشان به آن برپا بوده و سبب تقرب اون به سوی خداوند بوده والله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین

الباب الثانی والعشر من الواحد السابع

فلا ینبغی من یعمل لله اَن یُشرک به شیئاً

ملخص این باب انکه در هر ظهور حقیقتی هرکس از برای او عامل بوده از برای خدا عامل بوده و هرکس از برای خدا عامل بوده از برای او عامل بوده و در یوم قیامت که ظهور او است و حروف حیّ او وکلّ مؤمنین به او اذن داده نشده اگرکسی عملی از برای او کند بر اینکه اخذ کند آنچه دأب اون بوده از دُرّه گرفته تا ذرّه منتهی شود زیرا که وجود او از برای او خلق شده چگونه مایتفرّع بر وجود آن اگرچه او اجلّ از این بوده و هست چنانچه دأب ظهور حقیقت در فرقان و بیان نبوده ولی این حدّ عباد است و ثمره وجود ایشان در یوم معاد و الاّ شبهه نیست که شجره حقیقت در یوم قیامت قبل از ظهور کسی او را نمی شناسد که این حکم را تواند جاری نمود و بعد از ظهور اختلاف میگردد به شأنی که باز میسر نمی شود اطاعت این امر الاّ از برای مدرکین مگر در ظهور او کلّ ترقی نمایند که اختلاف واقع نشود در ایمان او و دون آن که آن وقت ثمره بیان از برای ایشان ثابت میگردد آن وقت هم در شئون معدوده چقدر توان احصا نمود از برای یک نفس واحده عمل کردن این نیست الاّ محض عرفان کلّ حدّ خود را و الاّ آن حقیقتی است که در ملک آن هزاران هزار مظهر غنا و استغناء است از برای آن ولی چون رایحه دون توحید در این اعمال می وزد از این جهت نهی شده واللّه یؤت الفضل من یشاء من عباده انّه کان وسّاعاً علیما

الباب الثالث والعشر من الواحد السّابع

فیما فرض اللّه علی کلّ عبیده اَن یکون عندهم تسعة عشر آیة ممّن یظهره اللّه فی ایّام ظهوره بخطّه

ملخص این باب انکه هیچ چیز نزد خداوند اعظم تر از آیات او نبوده و نیست و اگر مقترن گردد به خطّ شجره حقیقت که اسم اللّه بر او ذکر می شود مثل انکه آیات اللّه میگوئی در آن هم شأن اللّه میگوئی آنوقت اعزّ از هر شیئ عزیزیست عنداللّه و عند اولی العلم ویک صفحه که نوزده آیه باشد بخطّ آن برکلّ اهل بیان فرض شده تملّک آن را که هیچ جزائی در یوم قیامت معادله با آن نمی

کند که اگر کسی کلّ ارض را مالک باشد و بدهد و اخذ چنین لوحی کند بهاء آن زیاده است عنداللّه و عنداولی العلم زیرا که آن برات نجاتی است من عنداللّه از برای آن نفس و اگر العیاذ باللّه دون مقبل باشد برات نار او است تا قیامت دیگر مثل اینکه هرچه در این ظهور بر مؤمنین وارد شد اعلی ثمره وجود ایشان شد و به آن در جنّت مفتخرند و هرچیز بر غیر مؤمنین نازل شد همان حجّتی است من اللّه از برای او که به آن در نار مخلّد می گردد الّا اذا شاء اللّه چه بخط آن باشد و چه به آثار آن و اگر ممکن بود که در آن ظهور این غیر آن شود هر آینه حافظ کلّ آثار او می بود به احسن خطّی که در امکان فوق آن متصور نباشد ولی چون ممتنع است دیگران اخذ این فیض را خواهند نمود و اگر کسی یک آیه از آیات او را نویسد بهتر است از اینکه کلّ بیان و کتبی که در بیان انشاء شده نویسد زیرا که کلّ مرتفع می گردد و آن می ماند تا ظهور دیگر در آن ظهور اگر یک حرف از آن ظهور را کسی نویسد با ایمان به او ثواب آن اعظم تر است از انکه کلّ آثار حقیقت را از قبل و آنچه در ظلّ او انشاء شده نویسد و همچنین عروج کن از ظهوری تا ظهوری که بلاغی از برای عروج تو نخواهد بود در علم خدا چنانچه بدئی از برای اون نبوده و گویا دیده می شود که کتب آن شمس حقیقت نازل می گردد بر مؤمنین به او و استقبال می کنند حامل آن را اعزاز استقبال عزیزی عزیز خود را و قائم می شوند از برای آن ایشانند ارکان دین و شهداء یقین نه مثل انکه از مؤمنین به قرآن در این ظهور می بینی که نزد حضور قرآن قائم می شوند و از شجره حقیقت که منزل او است محتجب مانده اند چنانچه دأب غیر اثنی عشریه چنین است بلی این عمل لاَجُل اعزاز او است که اعزاز منزل او مرتفع شود و جوهر علم نزد اهل آن ظاهر است که اگر کسی درک کند ظهور را اینها شئون مایتفرع بر او است و درک خواهد نمود کلّ خیر را چنانچه اگر نفسی در صدر اسلام سورهٔ توحید را از کتاب اللّه می نوشت بهتر بود از اینکه انجیل و کلّ کتبی که در ظلّ او انشاء

شده بود نویسد وهمچنین حین ظهور تا ظهور نقطه حقیقت را سریان ده لعلّ از مقصود محتجب نگردی فلتملکّن خیر شیئ قد خلقه الله اذا اَذن الله لکم ثم ایّاه تشکرون وبدان که این حکم ارتفاع فضل او است والاّ کسی قابل نیست به استحقاق عطاء او را و بر کلّ سؤال از فضل او است و بر او نیست الاّ آنچه مشیّة الله تعلق گرفته یؤتی من یشاء و یمنع عمّن یشاء ولکن الله یؤتی النّاس کلّهم اجمعون اذا هم بالله و بآیاته یوقنون

الباب الرّابع والعشر من الواحد السابع

فی عدم جواز التوبه الاّ عند الله فی مظهر نفسه فی ظهوره و الاّ فاستغفروا لله سرّاً عند انفسکم

ملخص این باب آنکه اذن داده نشده استغفار نفسی نزد نفسی در لیل و در یوم قیامت عند من یظهره الله او ما اَذن جایز است و الاّ استغفار باید کرد خدا را در هرحال مابین خود و او که اگر عبدی به آنچه در امکان ممکن است استغفار کند خدا را باز مستحق است به استحقاق کینونیت خود چگونه که بر شئون آن رسد نه اینکه استغفار کنی و از آنکه از او استغفار می کنی از او محتجب باشی زیرا که استغفار از خدا ثابت نمی شود الاّ به استغفار از مظهر امر که شجرهٔ حقیقت باشد وهمچنین حروف حیّ او در یوم ظهور او والاّ بعد کلّ شیئ اگر استغفار کنی ثمر نمی بخشد از برای تو چنانچه در لیل و نهار می کنی و خود ظالم هستی بر آن کسی که استغفار نزد او استغفار نزد خداوند است زیرا که در امکان سبیلی نیست از برای خلق بسوی خدا الاّ به ابواب واحد که منتهی میگردد به واحد بلا عدد که اون باشد که مکوّن کلّ اعداد لا نهایه قبل و بعد است وهمچنین در حروف واحد حرف سین را سزاوار نیست الاّ استغفار نزد باء وهمچنین میم را الاّ استغفار نزد سین وهمچنین حرفاً بحرف تا واحد اول تمام شود که آنوقت تکثّر آن را نتوان احصا نمود از اینجهت امر به استغفار منقطع می گردد الاّ تا ظهور قیامت ولی هرنفسی که مابین خود و خدا کند و از حدود بیان تجاوز نکند خداوند قبول می فرماید استغفار آن را

تا حین ظهور و آن وقت قبول نمی شود الاّ نزد ظاهر به ظهور و همچنین کلّ اعمال و اطوار را تصوّر کن و قدر دان یوم ظهور را که کلّ حول آن طائف می گردد واستغفرالله فی کلّ حین و قبل حین و بعد حین

الباب الخامس والعشر من الواحد السابع

فی وجوب السجده عند باب مدینة یطلعن فیها نقطة الالهیه اعطاماً من الله له انّه هوالعزیز المحبوب

ملخص این باب انکه از آنجائیکه کلّ نفوس از ظلّ آیات الوهیّت و ربوبیّت خلق شده همیشه در علوّ و سموّ سائرند و چونکه چشم حقیقت بینی ندارند که محبوب خود را بشناسند محتجب می مانند از خضوع از برای آن و حال انکه از اوّل عمر تا آخر عمر به اوامر قبل او در دین خود ساجد بوده خدا را و عابد بوده او را و خاضع بوده از برای آن حقیقت و خاشع بوده از برای آن کینونیّت ولی در حین ظهور آن که می شود کلّ نظر بخود می کنند و از او محتجب می مانند زیرا که او را هیکلی مثل خود می بینند حال انکه سبحان الله عن الاقتران مَثَل آن هیکل مثل شمس سماء است و آیات آن ضیاء او است و مَثَل کل مؤمنین اگر مؤمن باشند مثل مرآتی است که در آن شمس نمایان شود و ضیاء آن بقدر همان است این است که امر شده مدینه ای که آن از آن طالع گردد کل ساجد شوند نزد باب آن و همچنین ارضی که محل ظهور آن گردد مِثل انکه محل طلوع مدینه فاء میگردد و محل ظهور حِصن معروف واجب است بر کلّ نفوس که در نزد دخول در آن مدینه و در آن ارض ساجد گردند و حین ظهور امر قبل منقطع می گردد و به اذن ظاهر در آن ظهور آن روز حکم می شود اگرچه هیچ شیئ نیست مگر انکه ماله و علیه او از شجره حقیقت است ولی نزد هر ظهوری طاعت او در ظهور قبل او ظاهر می شود نه حین ظهور مثالاً یوم ظهور من یظهره الله خضوع خلق آن را در نقطه بیان ظاهر می شود چه مبدء ظهور مقام نطفه ظهور است اگرچه نطفه ظهور بعد اقوی است از

بلوغ ظهور قبل ولی چون کلّ نتوانند احصا نمود این است که این نوع بیان می شود و الاّ نظر که کنی هیچ نفسی نیست که به سبیلی اطاعت نکند خالق خود را وهمان خضوع اواست از برای شجره حقیقت اگرچه محتجب مانده و طاعت او عین عصیان می گردد در ظهور بعد مِثل آنچه که در انجیل عامل بودند خاضع بودند به قول عیسی ع از برای رسول الله ص در ظهور قبل او که آن ظهور قبل نزد ظهور بعد مقبول نمی شود وهمچنین آنچه امروز در قرآن عمل میکنند از برای خدا خاضع و خاشعند از برای نقطه بیان به آنچه می کنند ولی چون نمی شناسند شمس حقیقت را از این است که از ایمان به اون محتجب مانده نه آن است که او خواهد که کلّ مؤمن به او شوند ولی نجات کلّ در ایمان به او است و او به نفسه غنّی است از ایمان بما سوای خود مِثل انکه اگر کلّ برسول الله مؤمن می شدند خود ایشان نجات می یافتند والاّ آن شجرِه به نفسه همیشه در جنّت بوده وهست ای اهل بیان اگر ایمان آورید به من یظهره الله خود مؤمن میکردید و الاّ او غنی بوده از کلّ وهست مثلاً اگر در مقابل شمس الی ما لا نهایه مرآت واقع شود تعکّس بر می دارد وحکایت می کند از او و حال انکه اون به نفسه غنی است از وجود مرایا وشمسی که در آنها منطبع است این است حدّ امکان نزد ظهور ازل قدری مراقب خود بوده که کینونیّات و ذاتیّات و نفسانیّات خود را در حبّ واحد مرآت نموده لعلّ در یوم ظهور حقیقت به واحد اوّل منطبع کردید و حجاب واقع نشود واحد ثانی یا الی ما لا نهایه که این است فضل عظیم و فوز کبیر اگر قدر دانی و الاّ ثمرات وجود خود را باطل نموده اید بِاَیدی خود امروز سالی هفتاد هزار نفس بزیارت بیت الله می رود که به امر رسول الله شده ولی آمر آن که خود حضرت بوده تا هفت سال در جبل مکّه بود وحال انکه آمر اقوی از نفس امر است این است که اینهمه خلق که الآن میروند از روی بصیرت نیستند که اگر می بودند در ظهور رجع او که اقوا از ظهور قبل اواست موفق می شدند به امر او وحال انکه می بینی که چگونه واقع شده

که به امر قبل او مدیّن به دین هستند و شب و روز سجده می کنند خدا را به او و حال در جبل محلّ سکون آن شده و حال آنکه افتخار کلّ به ایمان به او است چنانچه می بینی که امروز کلّ مفتخرند به ایمان به او در ظهور قبل او و در ظهور بعد او که ایمان قبل لدون الله برآن حکم می شود به او محتجب مانده چنانچه ایمان مؤمنین به انجیل حین ظهور رسول الله دون ایمان حکم شد و همچنین نزد هر ظهوری مشاهده کن ظهور قبل را و بدانکه در نزد هر ظهوری سُنن ظهورات قبل او بمالا نهایة قبله از آن ظاهر می گردد حتّی انکه آن زمانیکه آن ظهور به خیاّطی درآن ظهور ظاهر بوده در این ظهور جوهر می گردد اگرچه به یک مرتبه باشد و همچنین کلّ مواقع را مشاهده کن و محتجب ممان تا انکه فائز گردی به ثمرهٔ وجود خود و لم یزل باقی باشی در جنّت جود او هذا من فضل الله علیکم لعلکم بین یدی الله تسجدون نه اینکه مثل امروز دو فرسخی به نجف سجده کنید یا در بحر که به فراسخ متعدده ممکن است احتراماً لقُبّتِه المطهره و حال انکه امر نبود در دین اسلام ولی حین ظهور کسی یک دفعه از برای او سجده نکند در بین یدی او و اگر از این گذشته و بر اون هم ظلمی وارد نیاید راضی می گردد این است که در یوم ظهور کلّ ممتحن می شوند و اگر تعقّل کنند و به عرفان نفس خود ظهور الله را تصدیق کنند کلّ نجات می یابند ولی چون نمی کنند حجّت بر ایشان بالغ می گردد و خود در احتجاب می مانند والله یهدی من یشاء الی صراط حقّ یقین

الباب السادس والعشر من الواحد السابع

فی اَن الله قد فرض علی کلّ مَلِک یبعث فی دین البیان ان لایجعل احد علی ارضه ممّن لم یدن بذلک الدّین وکذلک فرض علی النّاس کلهم اجمعون الّا من یتجّر تجارة کلیّة ینتفع به النّاس کحروف الانجیل

ملخص این باب انکه بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست من عند الله بر اینکه نگذارد در ارض خود غیر مؤمن به بیان را و در نزد ظهور من یظهره الله غیر مؤمن به او را و ثمره آن انکه در یوم قیامت شجره حقیقت مشاهده نکند در ارضی که ظاهر میگردد دون مؤمنین بخود را و در ارض جنّت نفس ناری نباشد و استخراج اهل بیان از حدود جنّت غیر رضای خدا بوده و هست و مراقب بوده که در ظهور من یظهره الله در مؤمنین به آن نشود چنانچه در این ظهور در حقّ حروف حیّ که کلّ به آثار قبل ایشان کلّ اظهار علم خود را می نمودند و اصل دین ایشان به حبّ ایشان ثابت بود راضی نشده به آنچه از برای دیگران راضی شده ببین چقدر کلّ محتجب محشور می شوند و حروف حیّ چقدر بینا و مراقب باش که مثل این نوع در حقّ هیچ نفسی نشود که هیچ شیئ به مثل آن نهی نشده لعل در یوم قیامت به اتباع این حکم نجات یابی و بر حروف واحدی که اصل دین خود را به آنها ثابت کردی حزنی وارد نیاوری زیرا که نمی شناسی و در حینی که نمی شناسی اَمارات حقّه در نزد ایشان هست که یقین کنی که ایشان حقّند واگر از اهل فوآد باشی که به استماع آیات از نزد ایشان می دانی که اوّل حشر قیامت است و حروف اسم واحدند یا دون آنها که امرالله را به کلّ می رسانند و اذن داده شده حروف کتاب الف را و هر وجودی که مثل وجود اینها نفع مترتّب شود از برای مؤمنین در تجارت ایشان که آنوقت اذن داده شده و الاّ نهی شده به اشدّ نهی لعلّ در یوم قیامت شجره حقیقت نبیند در ارض ایمان دون مؤمنین به خود را و اگر در ملک نفسی باشد یک نفس به قدر همان در نار است الاّ همان که اذن داده شده اگر تجارت کلّیه داشته باشد و الاّ ممنوع بوده و هست خصوص اگر بر شأن غیر عزّ باشد که مطلق اذن داده نشده فلتتّقن الله فی ذلک الحکم تتّقون واگر نفسی نزد نفسی باشد حلال نبوده و نیست بر آن زیرا که حکم غیر ایمان در حقّ او می

شود و شرط تجالس طهارت دین است نه دون آن ولتتّقن الله حقّ التقی یا ایها الناس کلکم اجمعون

الباب السابع والعشر من الواحد السّابع

فی قرائة یوم الجمعه هذه الآیه فی تلقاء الشمس انّما البهاء من عندالله علی طلعتک یا ایّتها الشمس الطالعة فاشهدی علی ما قد شهدالله علی نفسه انّه لا اِله الاّ هو العزیز المحبوب

بدانکه خداوند عالم یوم جمعه را خلق فرموده از برای طهارت و لطافت و سکون عبد از آنچه که در ایّام ستّه متحمّل بوده و هر عملی که در شب و روز جمعه کرده شود ثواب مِثل ایّام هفته به او داده می شود و از آنجائی که هر شیئی روح آن متعلّق به انسان است و شهادت هر شیئ شهادت انسان است از این جهت امر شده که در روز جمعه در مقابل شمس آن را شاهد گیرند بر آیه که مدّل است بر توحید آن خدا را و ایمان آن به نقطه بیان و آنچه در او نازل شده لعل در یوم قیامت در بین یدی شمس حقیقت این گونه ناطق گردد و شهادت دهد بر وحدانیّت خداوند در نزد او و بر حقیّت هرکس که متّبع او است که این است ثمرهٔ این امر اگر کسی تواند درک نمود و الاّ شبهه نیست که بعد از ظهور امر هر نفسی در یوم جمعه خواهد گفت ولی یوم قیامت محو می گردد اگر نگوید بین یدی الله و فرض است بر کلّ ادای همین کلمه در یوم ظهور بین یدی من یظهره الله در هر یوم جمعه هر کس که در نزد او حاضر باشد تا انکه اذن دهد بر آنچه رضای او است در آن ظهور یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید لایُسئل عمّا یفعل وکلّ عن کلّ شیئ یُسئلون

الباب الثامن والعشر من الواحد السابع

فی اَنّ من یحزن نفسا عامداً فله اَنْ یأتی تسعة عشر مثقالاً من الذهب اِنْ استطاع و الاّ من الفضه و الاّ فلیستغفرالله تسعة عشر مرّةً الاّ اذا استأذن فأذن له فلا شیئ علیه و من یحبس نفساً یُحرّم علیه ما یحلّ

علیه من قبل الی حین ما یحبس و یهبط کلّ عمله و ما کان من المؤمنین و ان یرجع الی ما یحرّم علیه فی کلّ شهر تسعة عشر مثقالا من الذهب و اِن ما ینعقد لم یکن فی البیان

ملخّص این باب آنکه خداوند عالم از سعه فضل و جود بر بندگان نهی فرموده که هیچ نفسی نفسی را محزون نسازد از برای همان شجرهٔ حقیقت که لعلّ بر آن حزنی وارد نیاید یوم بطون که کسی نمی شناسد آن را و اگر کسی تجاوز نماید از حدود الهیّه بر او حدّ ذکر شده و اگر از آن تجاوز نماید حکم ایمان بر او جاری نمی گردد و اذن داده شده در مقام اذن و از اون حدّ مرتفع گشته و بر ذهب و فضّه به عدد واحد حکم شده اگر محتجب ماند از حدّ الهی و اگر مقتدر نباشد به عدد واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را محزون ساخته زیرا که قلب مؤمن محلّ ظهورالله هست اگر حزنی بر او وارد آید مثل آن است که بر حروف حیّ وارد آمده و اگر بر حروف حیّ حزنی وارد آید مثل آن است که بر شجرهٔ حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آن است که بر خداوند عزّ و جل وارد آمده این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از ادخال بهجت در قلوب مؤمنین نبوده و همچنین ابعد از حزن بر آنها نبوده و بر اولوالدوائر حکم مطاعف می گردد چه در بهجت و چه در حزن و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر به ابتهاج نیاورد نفسی را محزون هم نگرداند نفسی را و اگر نفسی نفسی را قدر ذکر شیئ حایل شود بر آن حدود الهیّه وارد می آید زیرا که هیچ عملی مثل این نبوده نزد خداوند و نیست در شدّت بُعد و بر عامل آن حکم ایمان جاری نشده و نمی شود و اگر کسی نزدیک گردد محال اقتران او بر او دون حلال می گردد و مادامی که حایل است از اون نفس حکم حلیّت بر محّل اقتران بر او جاری نمی گردد و کلّ عمل او هبط می گردد اگرچه به اعلی درجه ورع و تقوی عامل باشد و اگر رجوع کند بر مالا یحلّ علیه بر او از حدود الهیّه در هر شهر عدد واحد از ذهب وارد می آید و اگر منعقد شود مظهر حیاتی حکم دون انعقاد در بیان بر او می شود در کلّ حال مراقب بوده که

شب و روز از برای خدا ساجد نباشید و حایل شوید نفسی را که کلّ اعمال هبط گردد و ملتفت نشوید
ولتتقنّ الله حقّ التُّقیٰ لعلکم تفلحون و ثمره آن اینکه اهل بیان به این نوع تربیت شوند لعّل در یوم
ظهور حقیقت بر او حزنی وارد نیاورند و با او سلوک نکنند آنچه دأب ایشان است چه عبد از
اوّل عمر تا آخر عمر در دین او مدّین است و از برای لقای او عامل و می شود که ظاهر شود و
چنین نفسی او را محزون کند یا در حقّ او حکم حائلیّت کند و حال انکه بظاهر از همه اعلی تر باشد و
اسباب هدایت از برای او جمع تر و قبض روح شود و خبر نشود ظهور را و حال آنکه شب و روز از
برای اشتیاق به آن محزون بوده و متضرّع بوده و اگر او لوالحکم قبل دأب خود را بعد از استماع
واقعه موسی بن جعفر علیهما السلام تغییر داده بودند لعّل بر شجره حقیقت هم یوم ظهور چون دأب
نبوده وارد نمی آمد و حال انکه چقدر بناها گذارده هر سلطانی حین سلطنت خود که هیچ ثمر بر او نبخشید یوم
قیامت و اگر مثل این بدع را برداشته بود لعّل سبب جریان حزن نفسی نشده بود، همین چیزهائی که
به غایت بنظر خفیف می آید اعظم تر می گردد در مقام خود از ما علی الارض و انفاق مثل او اگرچه
شبهه نیست که او لوالحکم بیان مواردی که وارد شده بر شجره از حزن مرتفع خواهند نمود لعّل در یوم
ظهور حق مثل این موارد در رجع او واقع نشود اگرچه بترسید از نفس ظهور که کلّ به شجیّت کینونیّت
خود مغرور ولی اگر قرار گذاری که نفسی را محزون نکنی لعّل بر نفس خود حجابی وارد آورده باشی و او را
از ایمان به خداوند محتجب نموده باشی و لیکن اگر العیاذ بالله بر شجره حقیقت حزنی وارد آید اعظم تر
است از حزن کل شیئ که در امکان ممکن باشد ذکر آن و همچنین شئون دیگر از ذُرّه گرفته تا ذرّه منتهی
شود زیرا که کلّ شیئ به او شیئ می گردد و او اجلّ از اقتران به شیئ است و بعد حروف حیّ الا
قرب فالاقرب و بعد از واحد اوّل واحد ثانی تا اینکه الی ما لا نهایه منتهی شود چه یکی از اعداد واحد
مؤخر می آید و مقدّم می شود بر واحد ثانی مثلاً اگر ادنای خلق در یوم ظهور ایمان آورد به حق اعلی

می گردد از اعلائی که ایمان نیاورد این است که در هر ظهوری عالی سافل می شود و سافل عالی می گردد و بر عکس عالی عالی تر می گردد و سافل سافل تر اگر تصدیق حق نکند و الله یؤیّد بامره من یشاء من عباده انّه کان بکلشیئ علیما

الباب التاسع و العشر من الواحد السّابع

فی الصّلوة

ملخص این باب انکه اوّل صلوتی که وضع شد صلوة ظهر بود و کلّ آن بعدد واحد وضع شد تا انکه هر یکی باب جنّتی باشد در اطاعت حقّ که در آن نبیند الاّ ظاهر در آن حرف را و در کلّ نبیند الاّ واحد بلا عدد را تا انکه بر اعناق کلّ آیه خضوعی و خشوعی باشد از برای من یظهره الله که اگر کسی بظاهر مستنکف شود از طاعت او ولی به کینونیّت عابد بوده خدا را به او و هیچ عملی بعد از معرفت افضل از صلوة نبوده و نیست و صلوة هر نفس در حدّ وجود او است مثلاً صلوة نقطه بالنسبه به صلوة حیّ مثل نقطه است بالنسبه بحروف حیّ و همچنین صلوة حیّ بالنسبه بحروف واحد ثانی و همچنین صلوة ثانی بالنسبه بحروف ثالث الی انکه به آخر وجود منتهی شود چنانچه قبل از ظهور شجره حقیقت نماز می گذارد و آخر وجود هم بر این حدود ظاهریه نماز می گذارد ولی صلوة کلّ نفوس نزد یک رکعت از صلوة حروف حیّ او لا شیئ است و چگونه که نزد او رسد و همچنین در کلّ اعمال نظر کن یک کلمه لا اله الا الله که من یظهره الله گوید مقترن نمی شود با توحید کلشیئ چه قبلاً چه بعداً چه سرّاً چه جهراً زیرا که او است ما شهد الله علی نفسه و آنچه دیگران توحید می کنند از حروف حیّ و کلّ اعداد متکثّره از واحد اوّل به او توحید می کنند اگر در اینجا نمی توانی تصوّر کنی نظر کن در نقطه فرقان که صلوة غیر رسول الله ص از اشرف خلق که امیرالمؤمنین ع بود تا منتهی شود به آخر وجود به امر او خلق شده چگونه می توان مقترن نمود باصلوة او این است که هر شیئ حول نفس خود حرکت می نماید از حول

مبدء خود نمی تواند تجاوز نماید ولی در صلوة مخلوقه به امر او صلوة کلشیئ مقترن نمی شود با یک رکعت صلوة امیرالمؤمنین ع و همچنین الاقرب فلاقرب الی اَنْ ینتهی الی واحد الاوّل و بهاء کلّ در نزد صلوة او هست مثل انکه اگر بهاء اشیاء متکثّره را مجرّد کنی تا انکه رسد به یک دانه جواهر کلّ را دارد به بهائیّت نه بذاتیّت و همچنین صلوة امیرالمؤمنین کلّ صلوة را دارد به بهائیّت نه به کینونیّت وهمچنین در کلّ شئون نظر کن و همان صلوتی که در بدء در حین نزول آن اعراب دستک می زدند امروز ببین که در سر محلّ اقامه آن در بین علماء چقدر کلام واقع می شود تا انکه در یک مسئله فرعیّه متعلقه به آن هزار بیت کُمّلین علماء اِنشا نموده ولی از این شئون محتجب مماند از مبدء مثل آنکه امروز کلّ مؤمنین به قرآن شب و روز هفده رکعت نماز واجب می کنند که در هر رکعت دو مرتبه از برای خدا سجده واجب می کنند ولی از مدّوت آن محتجب و بر آن وارد می آورند آنچه وارد می آورند و حال انکه یومی که رسول خدا ص وضع نمود آن را نبود الاّ حبل خضوعی و خشوعی که در اعناق مردم باشد از برای یوم رجع خود و از آنجائی که عبادت مقبول نیست الاّ به توحید در مقام عبادت بشنو که بر آن چه وارد شد کلّ در مقام عبادت به او الی الله متوجّه و از نفس او حدود ظاهریّه صلوة رامنع نموده و حال انکه آنهائی که شب و روز در صلواتند چون که مقبل الی الله نشده حکم دون حقیّت در باره ایشان نازل شده چگونه و صلوة که یک شأن از شئون دین ایشان است بدان که در نزد هر ظهور شهادتین که آن مبدء دین است بدیع می گردد مثل انکه در ظهور رسول الله ص لا آله الاّالله عیسی ع روح الله اگر کسی میگفت حکم اسلام بر او نمی شد الاّ آنکه لا آله الاّ الله کوید که مقترن است به محمّد رسول الله ص و همچنین در ظهور من یظهره الله لا آله الا الله مقبول می شود که مقترن باشد به شهادت در حقّ او که اون بعینه همان لا اله الاّ الله و شهادت در حقّ نقطه بیان است ولی آن روز به غیر آن ظهور مقبول نمی گردد به مثل انکه در ظهور فرقان مقبول

نگشت الاّ انکه مبدل شد بلسان عربی و اقرار به نبوّت محمّدی ص جائی که در جوهر دین این نوع حکم دارد چگونه است حکم متعلق به آن و امروز می بینی که هر نفسی به یکی از اعمال از مذوت آن محتجب مانده که اگر ناظر بودند کلّ بر جوهر دلیل و مبدء وجود هر آینه اقرب از لمح بصر از صراط تجاوز می نمودند و در این شئون محتجب نمی ماندند ولی از این شئون هم در غروب شمس محتجب ممان که اگر قدر جوی منحرف شوی شهداء بیان حکم دون علّو ایمان خواهند نمود ولی نظر را هم همیشه به مبدء انداز که کلّ اینها نزد اون مثل خاتمی است که بر ید تو است حرکت می دهی آن را هر طور که می خواهی بلی کسی را مصلّی می گویند که به حروف واحد موقن شود و عزّ را در امرالله بیند نه در نفس شیئ و محتجب نشود به نظر کردن در آن شیئ که اگر قابل نمی بود محلّ امر نمی شد و در حین صلوة قصد کند خدا را وحده وحده به ملاحظه این نکته که اگر یوم قیامت واقع شود خاضع باشد از برای حرفی از حروف واحد اوّل آنوقت مصلّی بر او اطلاق شود اگر در مقام امتحان بر آمد و صادق شد در یوم قیامت والاّ در لیل مقبول می شود از آن همینقدر که به این نظر ناظر باشد و باید عابد در مقام صلوة نبیند الاّ معبود را و نظر نکند الاّ بسوی خداوند وحده وحده لا شریک له که اگر در عبادت اسمی یا وصفی را در نظر آورد محتجب می گردد و مقبول نمی شود عبادت اون باید توجّه کند به ذات اقدس الهی که لم یلد ولم یولد بوده و هست و کل شیئ دون او خلق او است و او شناخته نمی شود به کنه ذات او و موصوف نمی گردد به عزّ قدس کینونیّت او و مستحّق عبادت و پرستش نیست الاّ ذات او ولی در کلّ این شئون از ابواب هدی بیرون نرفته که به هر رکعتی فتح بابی از ابواب جنّت می گردد که عرفان بحروف واحد باشد در یوم ظهور آنها و آن جنّت اجلّ از این است که صور حدودیّه در آن باشد و آن جنّتی که در او صور حدودیّه هست از لباس حریر و اسباب ذهب و لحم طری و شراب طهور و حور مثل قطع یاقوت و وصفهائی که شده حافظ آنها دون آن واحد است و آنها از

آن واحد اوّل مستمدند نه این است که محتجب مانی به اینها در نزد آن واحد اوّل که آنجا صرف حبّ و ظهور است و هنوز به مقام صور حدودیّه جوهریّه نیامده و وقتی که ظاهر می شود به مدد آن است نه غیر آن مثلاً اگر امروز در مقعدی چهل هزار مصباح بلور روشن شود که نوعی از صفاء جنّت باشد نظر کن که ما یقوم به او حدیثی است که فرموده اند قبل که در مصباح اسراف نیست این است که حافظ این حدودات کلّ مستمدّ است از آن واحد اوّل اگرچه در صدر اسلام بین یدی او نبود الاّ یک مصباح و همچنین در کل ظهورات مشاهده کن لعلّ در یوم قیامت محتجب نمانی و اگر در نزد اون واحد اوّل هم باشد و حال انکه سزاوار است که آنچه در امکان مصباح ممکن است لایق است که بین یدی او مشرق شود ولی حافظ کلّ این صور حدودیّه از واحد متکثّره در صقع او است نه نفس واحد اوّل و نظر کن در ظاهر ملک و استدلال کن و کلّ خلق را واحداً واحداً فرض کن تا انکه منتهی شود به واحد اوّل که رسول الله ص و حروف حیّ آن باشد در هر رتبه از تکثّر آن واحد هست که کلّ قائم به او است و همچنین صلوة کلّ خلق از حدّ خود متجاوز نمی گردد و کلّ صلوتها به نفسها ساجدند از برای صلوة حروف حیّ و کلّ صلوة حروف حیّ به نفسها ساجدند از برای صلوة نقطه و او ساجد است از برای خداوند وحده وحده مَثَل به نفس صلوة زدم تا کینونیات را مِثل اون بینی که معاینه اعمال مثل کینونیات است اگرچه صلوة آخر وجود بعینه مثل صلوة اوّل وجود است ولی همین قسم که کینونیّت آخر وجود نتواند مذکور شد نزد اوّل وجود الاّ در حدّ خود که آخر وجود باشد کذلک کلّ اعمال را مشاهده کن و در سه رکعت از اوّل صلوة توحید ذات کن و در چهار رکعت بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و در شش رکعت بعد توحید عبادت و مبین در کل الاّ الله وحده وحده لاشریک له را و همچنین کلّ واحد متکثّره را مِثل واحد اوّل بین که اگر نفسی در آخر وجود عبادت کند یا قبل از آن در توحید فعل توحید کند یا قبل از آن در

توحید صفات توحید کند یا قبل از آن در توحید ذات توحید کند نیست الاّ آنچه که در واحد اوّل متجلی شده و مبین خالقی الاّ الله و رازقی الاّ الله و ممیتی الاّالله که در کل مرایا متجلی نیست الاّ شمس واحده و آن حقیقت مشیّت اولیّه است که او به نفسها مدلّ علی الله است وکلّ آنچه می کنند در مرایای خود به او می کنند و او بالله عزّ و جل و اگر ناظر شوی بر این نظر می بینی بعین یقین که شیئیّت کلّ اشیاء به مشیّت ظاهره در ملک است و نه این است که کینونیّت مشیّت به کینونیّتها ظاهر شود بلکه در هر ظهوری آنچه در امکان ممکن است از ظهور او ظاهر می گردد این است معنیء انتم تزرعونه اَمْ نحن الزّارعون و همچنین مثل زدم به فرد ادنی تا اعلی را خود استنباط کنی وکلّ این مراتب را به مثل انکه کف خود را می بینی به بین و به عرفان مگذران لعلّ در یوم قیامت توانی اخذ ثمر نمود و الاّ کرور کرور از حکما در معرفة الله هزاران هزار کتاب نوشته ولی اگر ناظر بودند که ثنای کی را می نویسند و بر کجا وارد می آید و از کجا مشرق شده و در ظلّ چه ظهوری مستقر می گردد هر آینه در یوم قیامت نفع می بخشید ایشان را این است که در یوم قیامت کلّ عرفانها اگر شهود شود ثمر می بخشد و الاّ در هوای فوآد آن نفس می ماند و در مقام عبادت توجّه مکن الاّ بسوی ذات غیب ازل که مستّحق پرستش و عبادت است ولی از آنجائی که توجّه به آن مقترن است به اقرار بر آنچه حروف واحد بر آن هستند از معرفت و رضای او داخل شو در مدینه توحید بلا انکه غیرالله را بینی و اگر نفسی در حین عبادت نظر به اسم کند عبادت نکرده خدا را و محتجب مانده از مقصود الهی عزّ و جل بلکه کلّ اسماء مدلّ است بر اینکه نیست الهی غیر آن و معبودی سوای آن و هر شیئی که ذکر شیئیّت بر او می شود خلق او است و او است مستّحق عبادت و پرستش نه خلق آن و عبادت کن خدا را به شأنی که اگر جزای عبادت تو را در نار برد تغییری در پرستش تو او را بهم نرسد و اگر در جنّت برد همچنین زیرا که این است شأن استحقاق عبادت مر خدا را وحده و اگر از خوف

عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده و نیست و حکم توحید نمی شود در حقّ تو و همچنین اگر نظر در جنّت کنی و برجاء آن عبادت کنی شریک گردانیده ای خلق خدا را با او اگرچه خلق محبوب او است که جنّت باشد زیرا که نار و جنّت هر دو عابدند خدا را و ساجدند از برای او و آنچه سزاوار است ذات او را عبادت او است به استحقاق بلا خوف از نار و رجاء در جنّت اگرچه بعد از تحقّق عبادت عابد محفوظ از نار و در جنّت رضای او بوده و هست ولی سبب نفس عبادت نگردد که آن در مقام خود از فضل و جود حقّ بر آنچه حکمت الهیه مقتضی شده جاری می گردد و احبّ صلوة صلوتی است که از روی روح و ریحان شود و تطویل محبوب نبوده و نیست و هرچه مجرد و جوهرتر باشد عندالله محبوبتر بوده و هست و غیر از صلوة واحد مرتفع شده و آنچه در این ظهور امر شده ذکرالله هست که به روح و ریحان واقع شود که افضل عبادات و امنع درجات است و اگر کسی از یک رکعت نماز محتجب ماند لا جل کلّ ما علی الارض مغبون بوده عندالله و فضل آن زیاده از آن است و آنچه در او است اعلای از آن است و کلّ رکعات حیّ طاعفند حول نقطه وحدت که مبدء زوال و صلوة آن باشد و بدانکه در ایستادن نماز مقابل کسی هستی که مبدء و عود تو در قبضه او است و هیچ شیئ از علم او پوشیده نیست و هیچ شیئ او را عاجز نمی کند و قادر است بر کلّ اشیاء و عالم است به کلّ شیئ قبل وجود آن مثل آنکه عالم است به کلّ شیئ بعد وجود آن و بیان آن در مواقع امر شده کلّ بر آنچه عابد بوده اند خدا را عابد باشند و خواهند بر مواقع امر شاهد گشت و به استلذاذ به آن ملتذ فلتصلیّن باذن ربّکم ثمّ ایّاه تتقون و لا تعبدُنَّ الّاالله و انتم کنتم بآیات الله لموقنین

الباب الاوّل من الواحد الثامن

فی اَنّ مَثَل عمل من یظهره الله بالنسبة الی غیره کمثل الشمس بالنّسبة الی النجوم

ملخّص این باب انکه بدانکه مثل عمل من یظهره الله مثل شمس است و مثل اعمال کلّ وجود اگر طبق رضای خدا باشد مثل کوکب و قمر مثل اوّل من قابل شمس الحقیقة بعرفانه و ثمر آن اینکه اگر در یوم ظهور شمس حقیقت کلّ وجود شهادت دهند به شیئ طبق رضای او شهادت او بین کلّ اینها مثل شمس است که با وجود آن آنها مذکور نتوانند شد و قول آن بسیار خفیف ولی عمل به آن در مبدء هر ظهور به غایت صعب که اگر در صدر نزول قرآن کسی ناظر به این نظر می بود اگر کلّ حروف انجیل بر حق می بودند معادل نمی کرد قول ایشان را با قول رسول خدا زیرا که قول رسول مثل شمس است و آنها در لیل مذکورند نه در نهار و همچنین اگر کسی ناظر به این نظر بود در نقطه بیان حین ظهور قول آن را مثل شمس می دید و قول ماسوای آنرا اگرچه حقّ بود مثل نور کوکب در لیل و همچنین در ظهور من یظهره الله اگر کلّ اهل بیان در حین ظهور او به قول او عامل و وجود خود را و اعمال خود را مثل کوکب نزد شمس بینند ثمره وجود خود را اخذ نموده و الّا حکم کوکبیّت هم بر آنها نخواهد شد الّا بر مؤمنین به آن که در نهار محو صرفند و در لیل با نور این است ثمر این حکم اگر کسی اخذ کند یوم قیامت وکلّ علم و عمل همین است اگر کسی موفّق شود که اگر کلّ بر این نظر ناظر بودند در هیچ مبدء ظهوری ظاهر بظهور حکم دون بقاء در حقّ خلق نمی نمود این است که کلّ در لیل خود را می بینند که در حدّ خود نوری دارند ولی محتجب از انکه مبدء نهار دیگر نوری نمی ماند از برای آنها بلکه مضمحل می شود نزد ضیاء شمس و مَثَل نور کل را علم ایشان فرض کن و کلام ایشان و مَثَل ضیاء عمل من یظهره الله را کلمات او فرض کن که کلّ وجود را بر هم می پیچد و در ظل یک یاء نسبت قائم می کند و می گوید از لسان محلّی خود که خداوند عزّ و جل باشد انی انا الله لا اله الّا انا و انّ ما دونی خلقی قل اَنْ یا خلقی ایای فاتّقون و همین قسم اعمال او میگوید اگر بشنوی وجوهر علم در عرفان مبدء امر است الی عود آن نظر کن در نجوم انجیلیّه که بعد از صعود شمس حقیقت در ظهور

خود مستنیر گشته بودند که بعد از طلوع همان شمس دیگر نوری از برای آنها نماند و در نزد هر ظهور همین قسم بین اگرچه تا الآن هم بگمان نور هستند و عمل می کنند ولی نزد تو که در اسلام مؤمن شده ای می دانی که بلا نورند و از ضیاء شمس حقیقت محتجب ماندند که رسول الله ص باشد و همچنین در مبدء هر ظهور تصوّر کن تا انکه از ثمره وجود خود نزد لقاء محبوب خود محجوب نمانی و لتتفکّرن فیما یظهر من عندالله ثمّ مثل ما قد علمکم الله فی الکتاب تستدلون

الباب الثانی من الواحد الثامن

یجب علی کلّ نفس ان یورث لوارثه تسعة عشر اوراقاً من القرطاس اللّطیفه و تسعة عشر خاتماً ینقش علیها اسما من اسماالله واَنْ لایورث من المیّت الّا ابیه و امّه و زوجته و ابنه و اخیه و اخته و ما علمه بعد ما یصرف لنفسه من نفس ماله علی ما یقرّبه نفسه

ملخص این باب آنکه از آنجائی که مراتب توحید در هر هفت حرف تام می گردد که حروف اثبات باشد از این جهت حکم شده که ارث نبرد از میّت بسرّ حقیقت الّا هفت نفس چنانچه در رتبه هر صفتی هفت رتبه توان خدا را به آن صفت خواند مثل اوحد و وحّاد و واحد و وحید و متوحد و موحد و موّحد از این سّراست که این نوع تقدیر شده از مبدء امر و هیچ نفسی نیست که اراده نماید امری را و آنچه مناسب مراد او است الّا آنکه خدا را خواند به هفت اسمی که ممکن است خواندن هریکی را عدد قاف مگر آنکه اسباب آن امر از برای او ظاهر می گردد و مقصود آن اگر لله و فی الله بوده مقدّر می گردد که جاری شود و ثمره آن اینکه در یوم قیامت که کلّ احکام مقدّر می گردد من عندالله اگر شجره حقیقت حکم فرماید بدون این کسی لم و بم نگوید مثل آنکه حدود ارث که الآن در فرقان مبیّن است اگر مبدء ظهور بر نفسی دون آن حدود حکم فرموده بود آن حکم رسول الله ص بود فرق این است که آن روز که حکم فرمود امروز ما لانهایه در ظلّ آن عاملند و آن روز

چون برآن نفس وحده می شود صعب میگردد برآن الاّ آنکه نظر به مبدء امر کند مثل یومی که حدود ارث در قرآن نازل شد معاینه آن روز هم مثل مبدء این حکم برآن نفس است و حال آنکه در یوم قیامت تا کلّ را ممتحن نفرماید شجرهٔ حقیقت خود را معروف به اسم ظهور اوّل نمی فرماید کلّ باید در درجه یقین و بصیرت بحدّی باشند که اگر صد هزار نفس از برای طواف بیت جمع شده باشند و از بلاد خود بیرون آمده از برای یومیکه در آن یوم اذن طواف داده شده و همان روز شجرهٔ حقیقت ظاهر شود و بفرماید لاتطوفوا اگر کلّ فی الحین عمل کنند درک طواف نموده و الاّ باطل می گردد کلّ اعمال آنها زیرا که این طواف که الان از برای او جمع شده و می کنند به امر او بوده در قبل و دلیل براین کتاب آن از قبل و کتاب آن از بعد که غیرالله نتوان مثل اون نازل نمود و اگر حین ظهور نهی یک نفر بصیر باشد نظر به مبدء امر می کند و یقین میکند و او طائف بوده از برای خدا خالصاً له و کل همجی می گردند رعاع و این همان صراطی است که از برای یکنفر اوسع از سماء و ارض می گردد و از برای آنکه یقین نمی کند احدّ از سیف و ادّق از شعر می گردد این است که در مبدء هر ظهوری اهل بصیرت آن اقلّ از کبریت احمر می اقند زیرا که اکثر به تبعیّت یکدیگر و ظهور عزّ در اوامر الهی عمل می کنند اگرچه واقعاً به امر حقّ بوده و از برای او ولی چون از روی بصیرت نیست در نزد ظهور صاحب امر محتجب می مانند از امر بدع او و حال آنکه اوامر قبل هر ظهوری از برای آن بوده که بندگان مطیع حقّ باشند لعلّ اگر ظهور واقع شود به آن اطاعت اطاعت کنند ولی وقتی که ظهور واقع می شود مطیع به گمان خود اطاعت می کند ولی آنوقت عصیانست اطاعت مثل مؤمنین به انجیل تا قبل از ظهور رسول الله ص کلّ مطیع بودند خدا را در دین خود و محمود بودند در فعل خود اگر طبق شریعت عیسی ع کما هی عمل میکردند ولی حین ظهور رسول الله ص اصل دین ایشان که کلمه شهادتین بود بظهور بَدع ظاهر شد و در مقام توحید ایشان لااِلٰه الاّالله و در مقام عیسی ع روح الله

محمّد رسول الله ص نازل شد و در ذکر مقام اوصیاء او علی و الائمه حجج الله نازل شد و در ذکر ارکان بیت او ذکر ابواب هدی جائیکه اصول دین او بَدع گردد چگونه است ظهور شئون احکام دین اون این است سّر قول مرحوم شیخ ارتفع قدره در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه ای که حضرت می فرماید و سیصد و سیزده نفر که در آن روز اتقیای آن ظهورند متحمّل نمی شوند و حضرت صادق ع ذکر کاف در حقّ ایشان می کند بعد از نهی بسیار که نمی توانی متحمّل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیرالمؤمنین ع بردار تو برمی داری فی الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلّا و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت به او شنوند و او چون متحمّل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد و این از آنجائی است که نظر به مبدء امر نمی کند و ظهور حضرت را غیر ظهور رسول الله می بیند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول الله ص مشاهده کند بالنسبه به ظهور عیسی ع متحمّل می گردد و کلمه ای که اوسع تر است از سماء مقبولات و ارض قابلیّات ولی چون نظر نمی کند ادقّ می گردد از برای او از شَعر و اَحد می گردد از سیف نه این است که مراد ناطق این بوده که دست از ولایت امیرالمؤمنین ع بر دارد زیرا که این امری است ممتنع ولم یزل ولایزال نور آن حضرت در مظاهر خود بوده و هست بلکه مراد این بوده که در آن ظهور به اسم امیرالمؤمنین ع بوده و در این ظهور به آن اسم محتجب مشو چنانچه بعینه امیرالمؤمنین ع در زمان رسول خدا ص همان وصّی عیسی ع بود در زمان او بعد از عروج آن و نزد هر ظهوری اگر نظر کنی به مبدء امر صراط اوسع می گردد از هر شیئ اوسعی که در امکان است و اگر محتجب گردی ادقّ می گردد از هر شَعری که تواند علم تو به او احاطه نمود واگر کلّ مؤمنین به بیان بصیرت ایشان در حدی رسد که کلّ در محلّی باشند مثل ذکر طواف و آن شجره حقیقت یک نفس در مابین این کلّ و امر فرماید نفسی را که آیات خود را بخواند بر آنها اگر فی الفور تصدیق نموده حکم ایمان بر ایشان جاری

والاّ حکم ایمان از ایشان مرتفع می گردد چگونه رسد و طواف که شأنی از شئون دین ایشان است و بدانکه آنچه کلّ دارند از فضل شجره حقیقت است نه دون آن مثلاً اگر فرموده بود این مظاهر ارث نبرند کسی را می رسید که تواند لم وبم گفت این است که کلّ از نزد او است و کلّ محتجب هستند از او از مبدء وجود تا منتهی الیه ذکر ایشان را عطا می کند لعلّ در یوم ظهور او به ثمره وجود که ایمان به او است فائز گردند ولی باز حیاء ننموده و در هر ظهوری محتجب می گردند محتجبین و حال آنکه در قرآن ذکر شده ثمره خلق کلّشیئ در آیه شریفه الله الّذی رفع السّموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخّر الشمس والقمر کلّ یجری لاجل مسمی یدّبر الامر یفصل الآیات لعلّکم بلقاء ربکم توقنون اگر در این ظهور کسی یقین نمود که این مظهر همان مظهر نقطه فرقان است لعلّ بلقاء رسول الله ص که لقاء الله هست فائز شده باشد و حال انکه سبب یقین در هر دو جا یکی است بلکه در این ظهور اقوی است قرآنی که در آن ظهور در بیست وسه سال نازل شد در این ظهور ظاهر است که به یک اُسبوع نمی کشد و حال آنکه ثمره خلق کلّ شیئ را می بینی کلّ به احکام قرآن عامل ولی از ثمره وجود خود محتجب اگر در یوم ظهور به یک آیه از آیات بیان کلّ مؤمنین به قرآن یقین نموده بودند براینکه این حقیقت بعینه همان حقیقت است که در صدر اسلام براو قرآن نازل شده لعلّ به مراد الله در این آیه فائز شده بودند و حال آنکه ظاهر است که کلّ لایشعر تلاوت می کنند و ملتفت نمی شوند به مراد الهی و حال انکه بری است مظهر حقیقت از رؤیت کسی که نشناسد او را و لقاء او را لقاء الله یقین نداند اگر کلّ مؤمنین به بیان در ظهور من یظهره الله یقین کنند بر اینکه او بوده نقطه بیان لعلّ به مراد الله در بیان فائز شده باشند و چونکه آن روز کلّ بنقطه بیان موقنند از این جهت ذکر مَثَل به او می شود و الاّ تعالی شأنه هیکل ظهور آخرت را سزاوار نیست که به هیکل ظهور دنیا معروف کند خود را اگرچه ظاهر در هر دو واحد است ولی چون شئون آخرت اجلّ و اعظم است از این

جهت به آن ذکر می کند ولی چون بظهور قبل کلّ موقنند وعین ایشان حدید نیست که ظهور بعد را ادراک کنند به یقین از این جهت ذکر می کند به اسم ظهور قبل نفس خود را لعلّ اگر نفسی به منتهای حجُب هم باشد تواند شناخت او را مثل آنکه یوم ظهور رسول الله ص اگر کلّ مؤمنین به عیسی ع یقین می کردند که او است هرآینه به مراد الهی در انجیل رسیده بودند و حال آنکه او اعظم است از آن ظهور ولی از برای ایقان اهل ظهور قبل ذکر می فرماید اسم مبدء ظهور قبل را لعلّ اهل آن ظهور بر آن از صراط گذرند و به ثمره وجود خود فائز گردند فلتتفکّرنَّ فیما خلق الله لکم و لتجعلُنَّ کلّ اعمالکم لله ربکم لعلّکم یوم ظهوره بآیاته تؤمنون ذلک یوم من یظهره الله اِنْ تؤمُنُنَّ به فانّکم انتم قد آمنتم بالله و ما نزّل الله فی البیان و الاّ قد احتجبتم عن لقاء الله و عمّا نزّل الله من قبل فی البیان و لاتصبرُنَّ فیه فانَّ صبرکم لم یکن الاّ علی النّار و انتم یومئذٍ لاتعلمون و اِنْ تعلمون لا تصبرون و لکن ستعلمون و لمّا تُخلصون لله انفسکم لا توقنون فلتخلِصنَّ انفسکم لله ربکم لعلکم تستطیعُنَّ اَنْ تخلّصُنَّ انفسکم لمن یظهرنّه بالحق علی العالمین و لتراقبنَّ اوّل الظهور اَنْ لا تصبرُنَّ فی امرالله و تکونُنَّ عنده لمن الجدید یبن فانَّ هذا تُذِلُّ انفسکم ان انتم بالله و آیاته من قبل موقنون ما خُلقتم الاّ لذلک و ما اُمِرتم بامرالا لهذا فلا تحتجبُنَّ عن لقاء الله لا من قبل و لا من بعد و کنتم بآیات الله لموقنین

الباب الثالث من الواحد الثامن

فی اَنّ بعد ظهور کلّ شیئ هالک الاّ وجهه فی یوم القیمه فرض علی کلّ نفس اَنْ یستغفر من شجرة الآلهیه بنفسه لا بغیره الاّ له عذر حقیقی لایمکن له اَن یحضر بنفسه و یستغفر منه سواء اَن یجیبه بکلامه او بخطّه و الاّ یستغفر عن الله بسبب آخر من الخطّ و غیره

ملخص این باب آنکه لابد یوم قیامت خواهد شد و شجره حقیقت ظاهرا اگرچه برضای فوآد نمی توان در حقّ مؤمنین به بیان ذکر نمود کلمه ای که قبل ذکر شد کلّ شیئ هالک الاّ وجهه لعّل کلّ مراقب

باشند و در آن یوم از احتجاب از محبوب خود مبدّل نشود اثبات ایشان به نفی بلکه اگر امکان نفی
هست مبدّل شود به اثبات ولی از آنجائی که این خلق مدهوش همیشه لایشعر حرکت ایشان بوده نه
از روی بصیرت بر فرض اگر ظاهر شود و قیامت را برپا فرماید و چنین کلمه ای که اشدّ از هرناری
است از برای اهل بیان نازل کند زیرا که کلّ از برای نجات عمل می کردند بعد از آنکه خداوند
حکم هلاک فرماید چه نجاتی است فرض است باشد فرض که حاضر شوند بعد از علم بنزول این آیه و
حکم آن و استغفار کنند نزد او و رجوع کنند بسوی او تا آنکه مبدل فرماید هلاک را به نجات که این
است ثمره مشتغل به اعمال شدن که اگر بعد از استماع این حکم کلّ عمل خیر را کند باز از هالکین
است الاّ آنکه راجع شود و به همان قولی که هلاک گشته نجات یابد اگر نظر کنی در ظلّ این کلمه هلاک می
بینی که کینونیّات و کلّ اعمال بضرب الله تمام شده که اگر آن روز کسی می خواست به این آیه
عمل کند یک ذی روح روی ارض نمی گذاشت زیرا که وجودی که هلاک شده عندالله چه ثمر از
برای بقای او و حال آنکه حدّت این عندالله و نزد اولوالعلم اشدّ از ثمره آن است که بعین
بینی ولی چون در عالم حدّی نتوانی فهمید که از اوّل عمر تا آخر عمر از برای نجات عمل کنی و یک دفعه
در ظلّ هلاک واقع شوی و اصلاح آن نمی شود الاّ از مبدء امر که اگر بعد از نزول این آیه به عمر عالم
اگر عمر کنی و استغفار کنی ثمر نمی بخشد الاّ آنکه راجع شوی و یک کلمه از مبدء اخذ کنی اگرچه به یک کلمۀ
قد انجیناک باشد که این تو را نجات می دهد ولی این همه استغفار تو را نجات نمی دهد و واجب
است بر تو بعد از استماع از کلّ اعمال منقطع گردی زیرا که کلّ را از برای نجات می کردی و بعد
از آنکه حکم الهی بر غیر آن شد چه ثمر و راجع شوی و کلمۀ نجاتی اخذ کنی اگرچه به اشاره باشد و اگر
کلّ ما علی الارض را بدهی از برای اخذ چنین کلمه ای هرآینه انفع تر از برای تو خواهد بود تا آنکه در
راه خدا انفاق کنی زیرا که اگر انفاق کنی نجات نمی دهد تو را ولی اگر اخذ کنی چنین کلمه ای

نجات میدهد تو را تا یوم قیامت دیگر و اگر بتوانی به اسرع آنچه مقتدر بر آن هستی طلب کن و اخذ کن که اگر از حین استماع یک لمحه صبر کنی آن لمحه قبض روح شوی در هالکین خواهی بود و اگر تعجیل کردی و سبب اخذ کلمه را جاری نمودی اگر قبض روح شوی لعلّ از مبدء جاری گردد کلمه ای که بعد از موت تو در جنّت باشی و نار تو مبدّل به نور گردد و این اقرب از هر امری است که به اقبال به آن کلّ اعمال مقبول می شود مبدّل می گردد سیّئه به حسنه اگرچه رایحه جدیدی می وزد از آن ولکن باز مؤمن جدید شوی بهتر از آن است که در هالکین روی و هیچ امری مثل این از برای اهل بیان فرض نشده زیرا که نجات ایشان در این است نه در اعمال ایشان و حدودات و امکنه تو را محتجب نکند از مبدء مثل آنکه بسا باشد در بیان اعلم از آنها باشی و در بیت خود نشسته باشی و صاحب امر ظاهر شده باشد و تو مغرور گشته باشی و ملتفت نشده باشی تا آنکه موقوف او مبدّل شده باشد مثل آنکه در ماکو که محلّ ذُلّ است به ظاهر واقع شود که اینها تغییر نمی دهد امرالله را تصوّر کن وقوف او را در این ارض مثل وقوف رسول الله ص در جبل مکّه که در قرآن این آیه را که نازل فرمود کلّ اهل آن زمان در هالکین داخل شدند و عندالله و عند رسوله و عند اولی العلم و نزد هر نفسی که قرآن را تلاوت نمود به هلاکت ذکر شدند و حکم دون ایمان بر ایشان شد و حال آنکه تا امروز هم به گمان خود در دین خود عاملند منتهی این است که اهل بیان هم بعد از ظهور من یظهره الله عامل باشند به اشدّ تقوی ولی بعد از نزول این آیه چه ثمر اعمال ایشان را عبد عمل می کند در راه خدا بلکه راضی به جان دادن می شود در راه آن لعلّ نجات یابد ولی بعد از آنکه از مبدء امر حکم هلاکت شود دیگر چه فایده منتهی عمل که می کند نزد او و اولوا العلم مثل عبادی هستند که بعد از نزول بیان عامل بودند به قبل او و قبل از آن مثل عبادی خواهند بود که امروز در انجیل عمل می کنند و حال آنکه قرآن نازل شد و حکم ارتفاع آن شد قدری از روی

بصیرت عمل نموده لعلّ در یوم قیامت هلاک نشوید واگر شوید نجات یابید که تا شجره حقیقت طالع است کلّ امور ممکن ممکن ولی اگر غروب کند دیگر ممکن نیست تغییر و تبدیل الاّ تا طلوع دیگر مثلاً اگر در ظهور فرقان بعد از نزول این آیه کسی از رسول الله طلب نموده بود نجات بعد از هلاک را شبهه نیست که آن مبدء جود نازل می فرمود باذن الله قد انجیناک بعد ما اهلکناک فضلاً من لَدُنّا اِنّا کنّا فاضلین و به همین تا امروز در نجات بود تا امروز که مبدء ظهور بیان است نزد خداوند و رسول او و ائمه هدی و ابواب وکلّ مؤمنین بل نزد ملائکه سموات و ارض و مابینهما بل نزد هر شیئ ولی حال هم که نشد از فضل مبدء منقوص نگشت شیئ بلکه آن نفس محروم ماند و همچنین در ظهور من یظهره الله تصوّر کن و مراقب باش دقایق و ساعات یوم قیامت را و محاسب باش از حین ظهور تا غروب به اعظم طوری که حساب می کنی مال خود را نزد دون خود که ثمره آن این است که در راه خدا انفاق کنی و نجات یابی ولیکن اگر از حسابی محتجب شوی که کلّ لا شیئ شود چه ثمر محاسبات دینی بانفس خود و دنیوی با خلق خدا قسم به ذات مقدّس لم یزل که روح انسانی نیست در خلق و الاّ نزد استماع این کلمه آب می شدند و هرگز خطور نمی کرد حیات بر قلب ایشان زیرا که می شود که از اوّل عمر عمل کرد از برای نجات وآخر از مبدء نجات چنین حکمی نازل شود که محقق الصدور است که من عند الله هست زیرا که عجز کلّ را می رساند و بدانکه عدد وجه عدد اسم واحد است و هرکس در قرآن به محمّد رسول الله ص و حروف حیّ آن مؤمن بود از دون هالکین است در قرآن الی ظهور بیان و هرکس در ظلّ حروف واحد بیان آمد از دون هالکین است تا ظهور من یظهره الله و همچنین بین هر ظهوری را بمالانهایه الی مالانهایه و عبادیکه واقعاً در ظلّ حروف وجه قرآن بودند شبهه نیست که در یوم قیامت نجات یافتند به برکت حبّ ایشان و همان حبّ حروف واحد است در بیان و همچنین اگر واقعاً کسی در بیان در ظلّ

حروف وجهه آن واقع شود در یوم قیامت نجات می یابد زیرا که در آن ظهور منحرف از نفس ظاهر و حروف حیّ او نمی شود و اگر شود علامت دون ثبات او بوده در حروف وجهه بیان و همین سّر از بدیع فطرت جاری بوده تا امروز و جاری است از امروز بمالانهایه الی مالانهایه مراقب شوید هر ظهوری را که ظهورالله مثل ظهور خلق نیست و حجة الله حجتی است که کلّ ما علی الارض از مثل او عاجز شوند تا وقتیکه کور ترقّی نماید و به جوهر حقیقت مردم توانند مشاهده ظهور را نمود که آن وقت ضیاء آن شمس حقیقت به نفسه مدل است بر ظهور او و آنوقت ظاهر می گردد اعرفوا الله بالله زیرا که تا امروز هرچه ظاهر شده اعرفوا الله به حجته بوده نه این است که در حین اعرفوا الله بالله حجت نباشد محتجب نگردی از مبدء بلکه کور اینقدر ترقی می کند که مسبّحین ملأ اعلا محبوب خود را در هر ظهوری به نفسه می شناسند بلکه حجّت را به او می شناسند نه او را به حجّت و بدان که معرفت الله در مقام اعرفواالله بالله ثابت نمی گردد الّا و اعرفواالحروف الواحد به مراتب ذکر هم بما یظهر من عند واحد الاوّل اذ کلّ لم یکن الّا من تکثّر ذلک الواحد الاوّل افلاتتّقون و مراد از تکثّر تجلیّ او است به او در صقع او به نفس او نه این است که حرف اوّل حروف حیّ شود یا حروف حیّ اعداد متکثّره شوند بلکه به هدایت واحد اوّل کلّ مهتدی می شوند که اگر آخر وجود را نظر کنی نمی بینی الّا تجلّی اوّل وجود را به نفس او در حدّ او چنانچه ظاهر است اذنای خلق امروز مدّین است به دین رسول الله ص که اعلای خلق است این است قصد از تکثّر کلّ اعداد از واحد اوّل و لتتوکلّن علی الله یوم القیمة لعلّکم تفلحون و مراد از این توکّل نه این است که این آیه را بخوانی یا آنکه بر سر سجاده گریه کنی که خدایا من بر تو توکّل کردم مرا نجات ده یوم قیامت بلکه آن روز توکّل تو این است که شجره حقیقت که ظاهر می شود ایمان آوری به او ویقین کنی به آیات او که آنوقت توکّل بر خدا کرده ای وتضرع تو نزد او مثمر شده والّا هیچ نبیّ مبعوث نشده الّا انکه امّت

خود را امر بر توکّل بر خداوند نموده و شبهه ای هم نیست که خداوند صادق است در وعده خود اگر کسی بر او توکّل کند نجات می دهد او را از هر شیئی که محزون سازد آن را ولی چه شده که این ملل مختلفه در روی ارض همه بر دون حقّ مانده و حال انکه کلّ خود را متوکّل علی الله می دانند به طوری که در مابین خود دارند هر کس بلسان خود قدری تعقّل نموده که امر به توکّل یا در کتاب الله هست یا امر رسول یا امر حروف حیّ یا امر متّبعین حروف واحد ولی ببین که کلّ راجع می شود به نفس ظاهر در ظهور مثل آنچه امروز هر چه در اسلام حقّی هست مبدء آن از رسول الله ص هست و حال انکه الی ما لا نهایه از برای هر شأنی شئون هست و از برای بیان هر توکّلی الوف الوف می توان بیان نمود ولتتوکّلن علی الله ثمّ بالله و آیاته توقنون

الباب الرّابع من الواحد الثامن

فی انَّ کلّشیئ اعلاه للنّقطه و اوسطه للحروف الحیّ و ادناه للخلق

ملخّص این باب انکه اگر کلّ را تربیت کنند بر فطرت آیات و اعظمیّت حجّت آن عند الله و عند اولی الالباب لعلّ در یوم ظهور فاصله نشود بین استماع ایشان و ایمان ایشان بحقّ و این است جوهر کلّ علم زیرا که دون این اگر کلّ علم را دارا باشد لا شیئ می شود و حکم دون ایمان در حقّ او می شود و اگر هیچ علم نداشته باشد الاّ همین جوهر کلّ علم را داشته و ناجی خواهد شد زیرا که مثل آن در هر ظهوری ظاهر است که اعلای خلق ادنی می شوند و ادنای خلق اعلی یا اعلی اعلی تر و ادنی ادنی تر و اگر کسی یوم قیامت را تواند احصا نمود درجات مؤمنین را در سبقت ایمان هر آینه تا آن ظهور هست از برای آن نفس مؤمن می توان فهمید که در چه سلسله از واحد واقع شده مثلاً اگر یک نفس بعد از سیصد و شصت نفر به من یظهره الله ایمان آورد او است آخر واحد از عدد واحد و همچنین این رشته حکم است و حدّ کلّ اعداد را ادراک کن و هر شیئ که عِدل او ممکن نباشد از

برای واحد اوّل است و همچنین درجه به درجه تا به کلّ اعداد منتهی می شود این است استحقاق هر موجود در مبدء وجود که اگر در یوم ظهور من یظهره الله سیصد و شصت و یک قطعه الماس نزد او باشد و هریک از دیگری نود و پنج مثقال ذهب در بهاء مضاعف باشد و سیصد و شصت و یک نفر در یک یوم به او ایمان آورند و فاصله شود بین هرکدام بقدر قول یک بلی او اگر خواهد عطا کند این اعداد را به آن اعداد همین قسم به درجات این اعداد عطا می کند و همچنین در هرشأن سرّالله را جاری بین و حکم الله را ظاهر لعلّ یوم قیامت سبقت گیری به اقرار بر تصدیق بحقّ در حین ذرّ الست بربّکم بقول بلی و در حین هر ذرّی به ظهور اجابت آن و ملتفت باش که از برای هرشیئ ذرّی است که مثلاً اگر یک ذرّ از طین را بر دارد و بفرماید که این طین وجود بدیع فطرت اوّل است یا به هر اسمی که ذکر کند اگرچه به نفس خود طین ذکر کند و ذکر فوق آن نکند و اجابت نکنی او را در ذرّ طین که رتبه جماد و آخر وجود است اجابة الله ننموده اگرچه در رتبه کینونیّت در حین الست بربّکم بلی گفته ولی در این صقع ناقص میگردد از رتبه وجود خود چه فرق است که امر شود از برای سجود بر آدم یا سجود از برای ذرّه طین مقصود اطاعت امر او است نه آن و این که اگر آن وقت محتجب شوی از ذرّ طین به امر او محتجب مانده ای از سرّ وجود و اگر کلّ خیر کنی در ظلّ قول لم یسجد اوّل از برای آدم وارد شده و اگر بگویی کلّ اطاعت را می کنم و کرده باشی و کنی یا بکنی امرالله در حقّ تو نازل می شود چنانچه قبل نازل شد عبارتی من حیث اریدلا من حیث ترید اگرچه ممتنع است که شجره حقیقت چنین حکمی کند که عقول نتوانند ادراک نمود یا امری فرماید که رجحان اون را کلّ نتوانند یقین نمود ولی این از برای عرفان عبد بود مواقع امر را که همان امری که به آن آمنوا بالله و آیاته شده به همان امرلا تَحْزُنَنَّ نفساً شده اگرچه در منتهای وجود واقع باشد اگر ناظر به امر هستی چرا از یک امر محتجب و بر امری ثابت این است که تراقب کلّ اوامر الهیه از شؤن

تقوی بوده و هست ولی به شرطی که از مبدء امر محتجب نگردی در هر ظهوری والاّ شبهه ای نیست که در آن ظهوریکه هستی به اوامر آن عمل می کنی اگر متدّین به دین خود هستی والاّ خود عصیان خود را شاهدی و کفیٰ بنفسک الیوم علیک حسیبا ثمرهٔ آن اینکه لعلّ در یوم قیامت هیچ نفسی از اوامر من یظهره الله محتجب نماند که اگر برکلّ وجود امر کند امر او امرالله بوده و هست و هرکه لم و بم گوید در امر خدا گفته چه امر در کلّشیئ کند و چه در تسع تسع عشرعشر دیناری کند که بهاء الف آن یک مثقال فِضّه است در آن ظهور ولتعرفُنَّ حدود انفسکم ثم یوم القیمه بما قـد قدّر الله لتُقدّرون

الباب الخامس من الواحد الثامن

فرض علی من یقدر اَن یأخذ ثلاث الماس عدد البسم و اربع لعل اصفر عددالله وسـتّة زمرّد عدد الامنع وسـتّة یاقوت عدد الاقدس اَن یأخذ ها ویُسلّم من یظهره الله و حروف الحیّ فی یوم ظهورهم

ملخّص این باب انکه در مواقع خود ذکرشده که کلّ وجود در بیان است وکلّ بیان در واحد اول و واحد اوّل در نقطه اوّل و از آنجائی که در یوم قیامت حشرکلّ بر درجات واحد می شود وکلّ این واحد به امر واحد اوّل واحد است و در کل یک ماء حیوان دیده می شود که امرالله باشد و از آنجائی که هرشیئ در صقع خود تا مشابه نشود این واحد را کامل در حدّخود نمی گردد و مدلّ علی الله نمی شود از این جهت امر شده که در یوم ظهور تا ظهور دیگر هرنفسی که مقتدر باشد برسه قطعه الماس و چهار قطعه لعل اصفر و شش قطعه زمرّد اخضر شش قطعه یاقوت احمر در نزد او تشابه بواحد اوّل بهم رساند و اگر تواند در ظلّ ملک واحد اوّل وارد آورد والاّ در ظهور من یظهره الله به امر او بحروف حیّ او عطا کرده شود که این موهبه ای است من عندالله از برای واحد اوّل در آن ظهور و بهاء کلّ عِدل بهاء واحد اوّل باید باشد تا متدلّین از سّرتوحید محتجب نمانند و اگر در آن ظهورکلّ به این طاعت

مفتخر گردند به واحد متکثّر عطا خواهد فرمود مالک کلّ وجود و اگر کسی نزد او باشد و مُشرق شود شجره حقیقت و قدر ذکر شیئ در حق او صبر نماید بقدر همان نار می گردد از برای آن و سزاوار است که مستدلّین بر توحید ذات و صفات و افعال و عبادت و خلق و رزق و موت و حیات و تسبیح و تحمید و توحید و تکبیر و نار و هواء و ماء و تراب و فوآد و روح و نفس و جسد و نور ابیض و اصفر و اخضر و احمر در ظلّ حروف بسم الله الامنع الاقدس ملاحظه نمایند و چهار دعا از برای انوار اربعه ذکر شده که اعظم از کلّ دعاها است هر نفس که بر قرائت آنها موفق گردد خیر دنیا و آخرت را درک نماید   و الله یؤت الفضل من یشاء من عباده و لیؤتین من یشاء من ملکه ما قُدّر من عنده انّه کان جوّاداً محیطاً

الباب السادس من الواحد الثامن

فی اذن التّلطیف بان یُطهّرن فی کلّ اربعة ایّام بان یدخلن بیت الحرّ و اخذ شعر کلّ البدن بالنّوره فی کلّ ثمانیة ایّام او اربعة عشر ایام و اخذ الاظفار و استعمال الحنا کلّ البدن و کتب الرّجال علی صدورهم الرحمن والنّساء اللّهم والنظر فی المرآت فی کلّ یوم و لیلة

ملخّص این باب انکه در بیان اذن داده شده به تلطیف و نظافت به اعلی مایمکن در امکان و اگر در چهار روز یک مرتبه اخذ اظفار و شعر و مایتجمّل به المرء نماید محبوب بوده عندالله و هست و تطهیر البسه و تلطیف آن هر چه اقرب تر شود اقرب به تلطیف بوده و هست و حنا اذن داده شده چه کلّ بدن چه بعض آن اگر بر صدور که محلّ حبّ الله هست به کلمه اللّهم در اولوالدوائر و الرّحمن در اولوالهیاکل بر احسن خطّ به اسباب انکه منطبع شود محبوب بوده و اذن داده شده و بر زیاده از این کلمتین هم اذن داده شده و نوره اگر عادت باشد نفسی را بفصل حرف حا ذکر شده و بر یدین و رجلین اگر دأب نبوده باشد محبوب نبوده از برای او و لی در کلّ بدن اذن داده شده زیرا که اخذ

هیچ شعری نمی شود مگر انکه هفتاد نوع بلا ازبدن او مرتفع می گردد باذن الله و سزاوار است عبد که نظر نماید در مرآت و شاهد شود خلق خود را و شاکر شود محبوب خود را بر حسن حسن خود و الاّ استغفار کند محبوب خود را که کلّ کینونیاّت در فطرت اوّلیّه به احسن جمال خلق شده و اگر حجابی بهم نرساند از ظهور آن بر صورت خلق کینونیّت مصوّر می گردد و اینکه در لیل معروف به نهی است مبدء آن من کتاب الله ذکر نشده و در هر شأن عبد باید بر شؤنی باشد که اگر آن حین شجره حقیقت ظاهر شود و آن بین یدی الله واقع شود کرهی از شیئ به شیئ در نفس خود نبیند زیرا که امر بر این نشده الاّ لاجل یوم ظهور الله که اگر نفسی بین یدی الله واقع شود دون شؤن لطافت نزد او نباشد که غیر حبّی خداوند شاهد شود بر او و در بیان نهی شده از هر چه حجاب لطافت شود حتّی اگر نفسی بر جسد خود علم به ذرّه بهم رساند یا در لباس خود عِدل همین که مکروه داشته باشد او را نزد نفس خود محبوب نیست که بین یدی الله به آن حال نازل شود لعّل کلّ در بیان مربّی به این تربیت شده لعّل در یوم ظهور حقیقت مایکره در مؤمنین بخود مشاهده ننماید کور درجه بدرجه و شیئاً فشیئاً ترقی می نماید که اگر کسی قمیصی پوشد و عرق کند تبدیل می کند او را چگونه که با اون صبر کند ولی هنوز به آن درجه اهل این ظهور نمی توانند سیر نمود اگر بفاصله تلطیف ابدان تلطیف البسه هم شود در لطافت پرورش خواهند نمود و هر چه زودتر شود محبوب تر بوده عندالله و اگر کسی را ممکن نشود حزنی از برای اون نباشد که به حبّ اون تلطیف را به او عطا کرده می شود ثواب آن ولی بر هر نفس حتم بوده و هست که مراقب باشد که آنچه در قوه او ممکن است در نفس خود اظهار نماید زیرا که شجره حقیقت در بطون خود شاهد است خلق را و می شناسد کلّ را و می بیند او را ولی کسی او را نمی شناسد و به عین او او را نمی بیند زیرا که آن عین بعد از ظهور او خلق می شود در کلّ شیئ چه بسا در بیتی که هست نه پدر می شناسد نه مادر و نه اهل آن و نه احدی از خلق مَثَل آن را مثل ظهور رسول الله

بین قبل از بعثت و مثل ظهور نقطه بیان قبل از اظهار ولی علم او محیط بوده بر نفس خود و بر خلق خداوند که در ظلّ او سائرند از حین ظهور روح در آن علم دارد به نفس خود تا منتهای شأنی که روح به عرش دیگر تعلّق گیرد و می بیند کلّ را که کلّ به اسم او می کنند آنچه می کنند از اوّل وجود تا آخر و کلّ به شیئیت او قائمند ولی کسی عارف نمی شود او را الاّ انکه بشناساند او را نفس خود به آیات خود و نمی شناساند الاّ حین ظهور خود که حکم عرفان بر کلّ شود و آیات عزّت از مطلع قدس او مشرق گردد طوبی لمن یدرک لقاء الله یوم ظهوره وکان علی شأن لم یشهد الله علی ظاهره دون ما یحبّ انّه کان لطافا لطیفا قل الله الطف فوق کلّ ذالطف لن یقدر ان یمتنع عن ظهور لطفه من احد لا فی السموات و لافی الارض و لا ما بینهما انه کان لطّافا متلطّفاً لطیفا

الباب السابع من الواحد الثامن

فی الچاپ و الامر به

ملخّص این باب انکه اذن داده شده چاپ در بیان وآنچه در ظلّ او انشاء شود بر طبق او الی ظهور من یظهره الله که آنوقت اگر کلّ به شأنی مقتدر شده که توانند به احسن خطّ حفظ کلمات الله نمود که امر خواهد فرمود و الاّ آنچه مقتضای جود وفضل او است اذن خواهد داد و بعد از این اذن دیگر عذری از برای هیچ نفسی نمی ماند عندالله در انکه بیانی نزد آن نباشد که به آن مذکّر شود من یظهره الله را به احسن خطّ نه به آنچه دأب این زمان است که هر خطّی که می رسد چاپ می زنند بجایی رسیده که بهاء هدیه قرآن بیست و هشت نخود فضّه شده اگر نه ملاحظه عدم استطاعت کلّ مؤمنین می بود هر آینه اذن داده نمی شد ولیکن حال که کلّ در فضل و جود حقّ ساکن هستند به اذن او ولی هرکس تواند که بیان را به احسن خطّ نویسد بهتر است از برای اون تا انکه مالک گردد چاپ خوب آن را ذلک من فضل الله یختصّ به من تشاء من عباده و الله ذوالفضل العظیم بدانکه احترام قرآن

نیست الّا به احترام نسبت او الی الله به نفسه و لاجل ارواحی که در آن کلمات است و کلّ ارواح در قرآن راجع می شوند به ارواح حروف حیّ آن چنانچه بدء ایشان هم از آن حروف است چنانچه امروز اگر مؤمنی عامل هست بقول اهل بیت و ابواب اربعه است در غیبت صغری که بعد از آن آنچه از ایشان رسیده کسی نتوانست تغییری و تبدیلی دهد بحقّ و کلّ حروف حیّ راجعند به نقطه فرقان که رسول الله ص باشد و آن راجع است الی الله بنفسه و عود او الی الله است بما یعود الی نفسه زیرا که امکان از حدّ امکان تجاوز نتواند نمود و همچنین در بیان کلّ ارواح علیّین او راجع میگردد به باب اوّل که من یظهره الله باشد و کلّ ارواح دون علیّین اون راجع می گردد به اوّل دون حقّ که ساجد نشود از برای او و همچنین کل کتب سماویه را مشاهده کن که احترام کلّ به نسبت او الی الله هست لم یزل حیّ بوده و هست به اینکه از ظهورات قبل مرتفع می شود و متّصل میگردد به ظهورات بعد شبهه ای نیست که انجیل کتاب خداوند بوده ولی بعد از نزول فرقان ارواح حقّه آن رافع شد بسوی قرآن و آنچه که نشد از دون ارواح علیّین انجیل بود که مانده و همچنین در بیان آنچه که داخل بیان شوند از مؤمنین به قرآن ارواح آن در علیّین بوده و الّا دون آن ذکر می شود و همچنین در بیان آنچه که به من یظهره الله ایمان آورند ارواح علیّین اون هستند و اگر نفسی بهم رسد که ساجد نشود او است کلّ دون علیّین و لتصنعنّ فیما انتم به تهتدون علی احسن خطّ انتم علیه تقتدرون

الباب الثامن من الواحد الثامن

فی جواز تبعیض الشعر فی الرّاس للبنین و اخذ شعر الوجه لقوته والصلوة فی العبا لا دونه من الجبّه فانّه لا یحبّه الله

ملخّص این باب انکه اذن داده شده به تبعیض شعر رأس و اخذ آن از وجه لاجل قوت آن که بر

صورت حسن ظاهر شود و اخذ شارب در هر حال امر شده و محتجبین از عباد عبادی هستند که از امر الهی محتجب مانند و اذن داده شده صلوة در عبا به شأنی که ظاهر نشود از یدین الّا رؤس انامل که اقرب به وقر بوده و هست و صلوة در جبّه محبوب نبوده و نیست الّا حین اضطرار که آنوقت اذن داده شد کلّ این شئونات از برای انکه لعل در یوم قیامت شیئ دون حبّ الله ظاهر و باطن در نزد نفسی نباشد تا انکه مستدلین استدلال نمایند جائی که به جسد عَرَضی خداوند راضی نشود دون حبّ را چگونه است حکم اجساد ذاتیّه و انفس و ارواح و افئده که محال تجلّی واحد اوّل است فلتتقن الله ان یا اولی التّقوی یوم القیمة لعلّکم تفلحون

الباب التاسع من الواحد الثامن

و لیکتب کلّ نفس اسمه و ما قد عمل من خیر و دونه من اوّل ظهور الامر الی یوم غروبه و لیحفظنّه الاوصیاء الی یوم یظهر فیه الشجره

ملخّص این باب انکه از مبدء ظهوری تا ظهور دیگر اذن داده شده که هر نفسی نویسد در کتاب خود به خط خود یا به خط دیگری آنچه در بیان کسب نموده و همچنین اگر قبل از دخول خود کسب دون خیری نموده تا انکه در قیامت بعد عالمین در ظهور قبل جزا داده شوند اگر محتجب از شمس حقیقت نگردند و الّا می شود که ظاهر شود و اون هنوز مثل قبل عمل می کرده باشد چنانچه هزار و دویست و هفتاد سال است که قرآن نازل شده و هنوز آنها به انجیل عمل می کنند همچنین در نزد هر ظهوری مشاهده کن امرالله را و محتجب ممان که یوم قیامت یومی است مثل امروز شمس طالع می گردد و غارب چه بسا وقتی که قیامت برپا می شود درآن ارضی که قیامت برپا می شود خود اهل آن مطلع نمی شوند چونکه اگر بشوند تصدیق نمی کنند از این جهت به ایشان نمی گویند مثل ظهور رسول الله ص چونکه نتوانستند متحمّل شد بغیر مؤمنین نفرمودند ظهور قیامت را و آن یومی است بسیار عظیم شجره ای که

لم یزل نطق او انّنی انا الله لا اله الا انا بوده ظاهر می شود و کلّ محتجبین گمان می کنند که آن نفسی است مثل خود و اسم مؤمن که در ملک او الی ما لا نهایه به ادنی مؤمنین به او در ظهور قبل او صدق می شود از او منع می نمایند چنانچه در ظهور رسول الله ص اگر آن حضرت را مثل یکی از مؤمنین زمان خود می دانستند چگونه هفت سال در جبل حایل می شدند ما بین او و بیت او و همچنین در ظهور نقطه بیان اگر این اسم را منع نمی کردند چگونه می توانستند در جبل ساکن کنند و حال انکه کینونیّت ایمان بقول او خلق می شود این است که چون اَعْیُن افئده ندارند نمی بینند و آنها که دارند که مثل پروانه در حول مصباح حقیقت طواف نموده تا سوزند از این جهت است که یوم قیامت را اعظم از هر یومی گفته و الّا یومی است مثل کلّ ایّام الّا انکه ظهور الله در آن ظاهر است و ثمره امر این باب انکه لعلّ در آن روز چشم اون باز باشد که بیند محبوب خود را و در آن روز تواند نوشت آنچه که کسب کند زیرا که تا قیامت دیگر حکم بر آن می شود و آنچه که نقطه بیان باید نویسد آن است که آنچه قبل آن بود رافع شد بسوی آن و خداوند او را نازل فرمود به من این است آنچه او کسب نموده در قیامت کلّ هم بر جوهر وجود آنچه کسب کنند نویسند لعلّ ذکر ایشان یوم قیامت بین یدی الله مذکور شود اگر توانند در آن روز در نار توحید داخل شوند و الّا شب و روز گریه می کنند و محبوب ایشان ظاهر می شود و نمی شناسند مثل انکه منتظرین احمد موعود را کلّ نصاری منتظرند و تضرع از برای ظهور او می کنند و حال انکه هزار و دویست و هفتاد سال است که از ظهور آن می گذرد بینا باش به عین فوآد خود آن روز که محتجب نمانی و قیامت بر پا شود و تو خبر نشوی که بر خداوند است اخبار تو ولی اگر شنوی و او است اخبار من یظهره الله اگر قبول کنی و لتتوکّلن علی الله ربّکم الرّحمن ثمّ ماتکسبنّ من خیر و دونه من قیامة الی قیامة تکتسبون

الباب العاشر من الواحد الثامن

فی اَنّ الّذی رُبّی فی الطّایفه حل له النظر والتکلم سواء کان ذکرا او انثی و اُذِنَ لمن یرید ان یتکلّم مع النساء اوهن مع الرّجال علی قدر مایثمر بینهما وان لایتجاوزان علی قدر ثمانیة عشرین کلمة خیرلهما

ملخّص این باب انکه اذن داده شده هر نفسی که در طایفه ای تربیت کرده شود بر نظر و تکلم سواء انکه بر هیکل باشد یا دایره و در وقت احتیاج اذن داده شده تکلم مرء با مرئه به قدری که کفایت کند در ظهور ثمر و اگر از بیست و هشت کلمه تجاوز نشود اقرب به تقوی است و اگر مفید نیفتد زیاده اذن داده شده و مراد از طایفه عرف اون است نه عرف ظاهر مثل انکه صد هزار خانه ایل را یک طایفه گویند لعّل یوم قیامت به سعه این امر از اخذ فیض از مبدء نفسی محتجب نگردد و اگر شجره محبت ازدیاد یا انتقاص فرماید بعد از ظهور لم و بم گفته نشود فلتتقن الله حقّ تقاته لعلکّم تفلحون

الباب الحادی والعشر من الواحد الثّامن

فی غسل المیّت ثلاث مرّات علی ذلک الترتیب الاوّل الرأس وتقول یا فرد ثم البطن و تقول یا حیّ ثم الیمین وتقول یا قیوم ثم الشمال وتقول یا حکم ثم الرجل الایمن وتقول یا عَدَل ثم الرجل الایسر وتقول یا قدوس بماء اَو بماشاء من کافور و سدر و لیکفُنّنّه بخمس لُبس و یجعل الخاتم فی یمینه بما هو مکتوب علیه فی الرجال و لله ما فی السموات والارض و مابینهما وکان الله بکلّشیئ علیماً و فی النساء و لله ملک السموات و الارض و مابینهما و کان الله علی کلّشیٔ قدیراً

ملخّص این باب انکه کلّ احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری شده که اگر کسی نظر کند از مبدء تا منتهای آن ماء توحید را در کلّ بر یک نهج جاری می بیند و اذن داده شده در مقام غسل میّت یکمرتبه واجب و الی الثلاثه او الخمسه اذن داده شده زیرا که مراتب توحید در پنج رتبه ذکر می شود در لاآله الاّ هو و لاآله الاّانا و لاآله الاّالله و لاآله الاّانت و لااله الاّ الذی وچنین نفسی اگر در ظهور می بود و در سنه اوّل موقن می گردید به ظهور توحید هرآینه الی سنه خمس منتهی میگشت به

آخر مراتب توحید از این جهت است که یکدفعه واجب گشته و مراتب رباع کل خواهند متحمل شد
اگر عسری نباشد و اذن داده شده از رأس و بطن ویدین و رجلین و در حین اشتغال به ثناء و حمد
الهی ذاکر گردد او را و به آنچه در حیات او از هر فصل مقتضی بوده از سردی ماء یا گرمی آن لایق
است که به همان نحو غسل داده شود برایدی اتقیاء و بعد از فراغ اگر میّسراست بماء ورد یا طیب
دیگر معطّر نمایند و اذن داده شده در کفن به پنج ثوب از حریر گرفته تا منتهی درجات قُطن منتهی گردد و بر
آن زیاده از نوزده اسم جائز نیست که نوشته شود هرکه هرچه خواهد نویسد و قدری تربت از قبر اول و
آخر با او دفن نمودن سبب می گردد که حزنی مشاهده ننماید بعد از موت و در جنّت الهی به آنچه ما
یحّب او بوده و هست متلذّذ گردد و بر یدیمین او خاتمی منقوش اذن داده شده در رجال و لله ما
فی السموات و الارض و ما بینهما وکان الله بکلّشیئ علیماً و در نساء و لله ملک السموات والارض و
ما بینهما وکان الله علی کلشیٍ قدیرا و تقلب میّت را در هرحال به شأنی نموده که دون وقار و سکون
در حقّ او جاری نگردد زیرا که احترام جسد مؤمن احترام مؤمن است و اسماء ستّه یا مطلق اسم
الله از اوّل انتقال آن تا آخر به قلب یا بلسان مشتغل گردد و بدانکه موت مثل حیات است اگر
میّت به ایمان به آن ظهور قبض روح شود در جنّت الهی متلذّذ خواهد بود و الاّ در نار است و
مراقب بوده که یوم قیامت نشود و قبض روح نفسی شود و در نار رود و ملتفت نشود چنانچه از یوم
ظهور رسول الله ص تا امروز هر نفسی که در غیر ایمان به او قبض روح شده در جنّت داخل نشده و
همچنین از اوّل ظهور بیان هر نفسی که در آن قبض شود خداوند است قابض آن بملائکه که موکّلند بر
او و داخل جنّت می گردد اگر مطابق آنچه خداوند در بیان فرموده اطاعت کرده باشد و اگر در غیر
ایمان به بیان قبض روح شود اگر عمل ثقلین نماید که نفع به او نمی بخشد و اگر بعد از موت او کلّ
خیرات از برای او شود که نفع به او نمی بخشد الاّ انکه ایمان آورد بخداوند و آیات او و اطاعت

نماید محبوب خود را به آنچه در بیان نازل فرموده لعّل آنوقت درک کند او را رحمت الهی و در جنّت خُلد مخلّد گردد و مراقب باش ظهور من یظهره الله را که اگر شنوی ظهور او را و بقدر اینکه بگوئی بلی تأمل نمائی در نار هستی چه قبض روح شوی چه در حیات باشی این است مراد خدا در نزد هر ظهور از هر نفسی مراقب باش که در صعقهای یوم قیامت بیرون نروی که صعقهای آن روز ظهورات حزنی است که وارد می شود و آیات ممتنعه است که ظاهر می گردد در حقّ ظاهر بظهور یا ارياح جنّتی است که از صبح ازل می وزد بر هیاکل افئده کلّ موجودات مثل انکه اگر در این ظهور نظر کنی کلّ را مشاهده می کنی و زیارت کن موتی را در هر عدد واحد یک واحد و شئون دیگر در این باب نازل شده که خواهی شاهد شد بر او در لوح آن قل الله یتوفّیکم بامره ولَیأمُرنّ الملائکة ان یقبضنّ عباده المؤمنین و همین قسم که روح مؤمن را ملائکه قبض میفرمایند به امر خداوند روح غیر مؤمن را هم شیاطین قبض مینمایند چنانچه هر کس در ظلّ بیان عروج نماید قابض روح آن ملائکه عالیند و هر کس در غیر بیان موت او را رسد یا دون آن ملائکه نزدیک نمی آیند زیرا که مؤمن مسّ نمی کند او را چگونه بملک رسد و اگر کشف قطا شود از عیون شیاطین آنها هم نمی کنند از شدت حرارت نار در آن الاّ انکه چون در حجابند قبض روح می کنند و بخزنهٔ نار می سپارند و روح مؤمن بین یدی الله حاضر می شود و همین قسم روح دون مؤمن در حدّ خود خداوند نظر بر او نمی افکند و امر می فرماید به نار که اون را بگیر و توکّل کن بر خداوند که موت تو را درک نکند و از برای خداوندی که عبادت کرده ای چون بر سبیل نبوده جزا داده نشوی یوصیکم الله فی انفسکم ثم کلّ عباده لعلّکم تتقون

الباب الثانی والعشر من الواحد الثامن

فی احکام محلّ الضّرب

ملخّص این باب انکه هرکس بوده باشد در آن ارض یا در حول آن به شصت وشش فرسخ اگر بگذرد از عمر آن بیست و نه سال بر او است که وارد شود در آن محلّ در هر سنه یک مرتبه و نوزده روز بر آن ارض باشد تخلیص نماید خود را و در آن محلّ پنج رکعت نماز امر شده و هرکس استطاعت ندارد در بیت خود چنین عمل می کند وعفو شده بر سّکان غیر این حد و اگر نشده بود که می توانست از امر الله منحرف گردد ببین فضل حقّ را و مشاهده کن حدّ خلق را خدا دانا است که در این سبیل چقدرها صرف شود و آن روز یک نفر نبود که یک قدم از برای خدا بردارد وهمین قسم در ظهور بتلا خواهید بود کلّ عمل می کنید ولی از مبدء امر محتجب وکلّ ازبرای او ساجد هستید ولی از نفس او محتجب واگر براحتجاب راضی می شدید این حدودات برکل جاری نمی شد حال یکی محتجب می شود وکلّ خلق به او محدود بحدود الهی میکردند و اگر دریوم ظهور من یظهره الله همّت کنید برایمان بخدا که ایمان به او است و اطاعت او که اطاعت خدا است و محبّت خدا که محبّت او است ورضای او که رضای خدا است امری نازل نمی شود که کلّ تا یوم قیامت به اون حکم کرده شوید این است قدرت الهی بر ما یشاء ومشیّت قاهره او بر مایرید لعّل دریوم قیامت مراقب خود باشید که محتجبین این ظهور را رد نکرده و خود از آنها محتجب ترشوی مثل انکه امروز محتجبین از رسول خدا را رد می کنید وخود محتجب ترشده اید ولتتّقُنّ الله حقّ تقاته ان لاترضن لاَحد دون ماترضنّ لانفسکم لعلکّم یوم القیمة علی الله لاتحکمون

الباب الثالث والعشر من الواحد الثامن

اذن ان یکبّرنّ علی النقطة خمس وتسعین مرة فی اولیٰها واخریٰها

ملخّص این باب انکه چونکه شجره حقیقت مرآة الله بوده و هست و در او دیده نمی شود الاّالله ازاین جهت امرشده که در حین استواء آن برعرش خود وانتقال آن ازعرش اوّل

نود وپنج کلمه تعظیم گفته شود و در غیر آن از پنج تکبیر زیاده اذن داده نشده زیرا که حروف حیّ از آن واحد بلاعدد ظاهر می گردد و کلّ مراتب اعداد متکثّره واحداً واحداً از واحد اوّل متجلی می گردد لعلّ در یوم قیامت در حین ظهور شجره حقیقت اگر عامل لله بوده در آن مرآت کلّ حروف حیّ را مشاهده می کنی نه بطوری که در نفس حروف مشاهده می کنی بلکه قدرت صرفه بر تجلی به آنها که مدلّ گرداند آن مظاهر را بر ذات خود و همچنین کلّ مراتب اعداد را بلسان می گوئی لله عالم ولی آن روز ظاهر می شود اگر صادق بوده اگر در حین ظهور من یظهره الله از برای او عمل کرده لله عامل بوده و الاّ صادق نبوده در عمل خود هر مؤمنی که در آن روز با ایمان است و از برای خدا عمل میکرده از برای او عامل خواهد بود و الاّ عمل او لدون الله بوده که از برای او واقع نشده چنانچه در ظهور رسول الله ص اگر نفسی عامل بود لله از حروف انجیل از برای رسول الله اظهار ایمان می نمود و همینقدر که نشد علامت این است که خالص نبوده و همچنین در ظهور شجره بیان اگر عاملی از برای خدا هست نفسی است که عمل میکند لله به اتباع او و الاّ خالص نبوده   که اگر خالص می بود لدون الله نمی شد   فلتتّقنّ الله یوم ظهوره لعلّکم تفلحون

الباب الرابع والعشر من الواحد الثامن

فی اَنّ لکلّ نفس اَنْ یتلو من آیات البیان فی کلّ یوم و لیلة سبعماة آیة واِنْ لم یقدر فلیذکر الله سبعماة مرة

ملخّص این باب انکه از آنجائی که توحید در حرف ذال منتهی الیه عروج او است و سّر آن اینکه عدد هفت اللّهم که بر حروف رتبه ثالث توحید گذرد رتبه خامس ظاهر میگردد و اذن داده که اگر کسی تواند هر روز و شب هفتصد آیه از بیان تلاوت نماید و اگر نتواند هفتصد مرتبه الله اظهر بگوید و ثمره آن اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن شود به من یظهره الله تا کینونیّت آن لایق شود که مدل شود بر

حرف ذال ویکی از اعداد آن عدد گردد اگر خارج از حدّ عدد گردد و نبیند الاّ واحد بلا عدد را نه این است که این امری باشد سهل بلی اسهل است از هر شیئ اگر ایمان آوری ولی چون آن روزی است عظیم بسیار صعب است که توانی با مؤمنین بود زیرا که مؤمن آن روز اصحاب جنّت است و دون مؤمن اصحاب نار و جنّت را معرفت من یظهره الله یقین کن و طاعت او و نار را وجود من لم یسجد له و رضای او چه در آن یوم خود گمان می کنی که از اهل جنّت و مؤمن به او هستی ولیکن محتجب می شوی و در اصل نار مقر تو است و تو خود نمی دانی تصّور کن ظهور او را مثل ظهور نقطه فرقان که چقدر از حروف انجیل منتظر بودند او را ولی بعد از ظهور اصحاب جنّت نبود تا پنج سال الاّ امیرالمؤمنین ع و هر که در آن یوم مؤمن بحضرت بود سراً و کلّ اصحاب نار بودند و گمان می کردند که اصحاب جنّتند و همچنین در این ظهور مشاهده کن که تا امروز با تدابیر الهیّه جواهر خلق را حرکت داده تا انکه سیصد و سیزده نفر نقبا گرفته شد در ارض صاد که به ظاهر اعظم اراضی است و در هر گوشه مدرسه آن لایحصی عبادی هستند که به اسم علم و اجتهاد مذکور در وقت جوهر گیری گندم پاک کن او قمیص نقابت را می پوشد این است سرّ کلام اهل بیت ع در ظهور که می گردد اسفل خلق اعلای خلق و اعلای خلق اسفل خلق و همین قسم در ظهور من یظهره الله بین اشخاصی که خطور نمی کند بر قلوب ایشان دون رضای خدا را و کلّ به تبعیّت ایشان می کنند در ورع چه بسا اصل نار می گردند اگر ایمان به او نیاورند و عبادی که کسی خطور شأن در حقّ ایشان نمی کند چه بسا به شرف ایمان قمیص ولایت از مبدء جود می پوشند زیرا که بقول او خلق می شود آنچه در دین خلق می شود از اعلی ذکر وجود گرفته تا منتهای آن مثل انکه در ظهور رسول الله ص اوصیاء بقول او وصی گشتند ببین کسی که قمیص جود ولایت عطا می کند خلق او در حقّ او اسم مؤمن که در ادنی خلق او است بر او منع می کنند قسم بذات مقدّس لم

یزل که اگر کل اهل بیان مؤمن شوند به آن شمس حقیقت مثل انکه اوّل من آمن به او به او مؤمن شود هرآینه می پوشاند او را قمیص اسم خود که در کینونیّت او دیده نشود الّا او و اگر اسم او عظیم است اعظم می کند و منسوب بخود می گرداند و در کتاب نازل می فرماید الله لا آله الّا هو الاعظم الاعظم ببین کسی که این است بحرجود او که لا شیئ محض را از ساحت فنا به ساحت قدس بقائی می رساند که در کینونیّت فوآد او دیده نشود الّا اسم او اگر در ظاهر در مشیّت او دیده نشود الّا مشیّت مظهر او این است جود فیاض لم یزل و منّان لایزال که هرکس را خواهد قمیص فنا پوشد چون یبند که عابد است او را ولی از او محتجب چون از مظهر ظهور او محتجب چنانچه دید رسول خدا ص که کلّ مؤمنین به انجیل خدا را می پرستند و مؤمنند به آنچه او نازل فرموده ولی چون دید محتجبند از نفس او که احتجاب از او احتجاب از خداوند است از این جهت حکم لدون الله کرد در حقّ ایشان و همچنین در نقطه بیان بین و همچنین در ظهور من یظهره الله که اگر کلّ در آن روز نظر به مبدء دلیل و جوهر بسیط کنند یک نفر از اهل بیان نمی ماند که تصدیق نکند او را مثل انکه اگر در ظهور نقطه فرقان کلّ موقن بودند به قرآن از قبل هرآینه یک نفر نمی ماند الّا انکه حین استماع آیات الله اقرب از لمح بصر از صراط می گذشت نه این است که منّتی باشد شما را ای اهل بیان به ایمان به او بلکه اگر ایمان نیاورید خود لدون الله می شوید بلکه همّت کرده ایمان آورده که لله شوید و از نار به نور مبدّل شوید و الّا او غنی است از کلّ ما سویٰ مثل انکه اگر امروز کلّ ما علی الارض ایمان آورند به بیان خود از نار نجات می یابند و داخل در جنّت می شوند و از ذکر لدون الله که اشدّ از هر نار است نجات می یابند و داخل در جنّت لله می شوند که اعظم از هر جنّت است و از ذکر کاف نجات می یابند و در ظلّ ایمان داخل می شوند والّا نقطه حقیقت لم یزل و لا یزال غنی بوده است از کلّ شیئ و کلّ مفتقر بوده اند بسوی او بوجود کینونیّت خود که اگر کلّ ما علی الارض در

یوم ظهور رسول الله ص ایمان آورده بودند خود از نار نجات یافته بودند و حال هم که نیاورده خود در نار مخلّد مانده در هر ظهور خود همّت نموده که خود را نجات دهید از نار ظهور قبل و الّا ظاهر بظهور مستغنی است هیچ شیئ نیست الّا انکه و به کینونیّت از برای او ساجد است لله عزّ و جل اگر چه خود محتجب باشد و در یوم ظهور او مؤمن نگردد که اگر کشف غطا از او شود مؤمن است از برای او چنانچه بظهور قبل او مؤمن است ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند از بهر خدا سجده و بر مظهر آن آنچه نباید کردند این است که یک دفعه کلّ اعمال لدون الله می شود و عامل ملتفت نمی شود چنانچه کلّ ملل بهمین حُجُب محتجب مانده و در نزد هر ظهوری لایق است که کلّ به آن ظهور مؤمن شوند زیرا که کلّ به آن قائمند و لتتلُوَنَّ البیان علی لحن الحزن فی آناء اللیل و اطراف النهار لعلّکم باسم الله تجذبون ثم لِاَسماء الله تحزنون

الباب الخامس و العشر من الواحد الثامن

فی اَنّ فرض لکلّ احد اَنْ یتاهل لیبقی عنها من نفس یوحّد الله ربها و لابد اَن یجتهد فی ذلک و اِنْ یظهر من احد هما مایمنعهما عن ذلک حلّ علی کلّ واحد باذن دونه لان یظهر عنه الثمره و لا یجوز الاقتران لمن لا یدخل فی الدّین و من کان مقترناً بنفس یحبّ علیه الافتراق اذا شاهد منه دون الایمان بالبیان و لم یحلّ علیه او علیها شیئ الّا اذا یرجع فی البیان و قبل اَنْ یرفع امرالله فی یوم من یظهره الله اَذن للمؤمنین و المؤمنات لعلّهم یرجعون

ملخّص این باب انکه در این عالم اعظم ثمراتیکه خداوند بعد از ایمان به او و حروف واحد و آنچه در بیان نازل فرموده داده اخذ ثمره ایست از وجود خود که بعد از موت آن آن را ذکر کند به خیر و امر شده در بیان باشد امر حتیّ انکه اذن داده شده اگر سبب منع در طرفی مشاهده شود اختیار اقترانی به اذن آن تا انکه ثمره از وجود آن ظاهر گردد لعلّ ورقی شود از اوراق جنّت اگر ایمان آورد به من

یظهره الله و الاّ ورقی می گردد از اوراق نار و اگر موجود نشود اولی است عدم آن از وجود آن بهتر
است و حلال نیست اقتران الاّ با نفسی که ایمان آورده باشد در هر ظهوری بظاهر آن ظهور و اگر
احد هما اختیار ایمان نمایند اقتران اذن داده نمی شود از برای آن و منع کرده می شود از انکه ایمان
نیاورده حقوق آن زیرا که مالک کلّ شیئ خداوند است عزّوجل و اذن نداده بر غیر مؤمن تملیک
شیئ و آنچه برایدی غیر مؤمنین می بینی به غیر حق است که اگر حق مقتدری باشد نفسهای ایشان
را از ایشان منع می کند الاّ انکه ایمان آورند چگونه مایملک ایشان الاّ قبل از ارتفاع کلمة الله که
بدء ظهور است اذن داده شده از برای حفظ نفوس مؤمنه ولی حین ارتفاع اذن داده نشده بلکه
نمی تواند ورق جنّت با ورق نار قرین شود زیرا که کینونیّت آن مد از نفی می برد و کینونیّت آن
مد از اثبات و آن لا شیئ محض است و آن با شیئیّت صرف است به امرالله و سزاوار است
بر کلّ نفوس مشرقه در بیان که از برای خود ثمری از وجود خود اخذ نمایند تا انکه مکثّر شود مراتب اعداد
تا انکه در بحر لا نهایه داخل شود چه در بدء هر ظهوری اعداد نهایه است که درجه بدرجه الی مالا نهایه منتهی
می شود هزار و دویست هفتاد سال قبل را نظر کن که محمّد ص بود با امیرالمومنین از مؤمنین به قرآن
و امروز ببین می توانی احصا نمود این قسم است که الف ما لانهایه ترقی می کند و بلاغی از برای
آن نبوده و نیست و همچنین مبدء ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غیر از حرف سین
مؤمن به باء نبود احدی و کم کم هیاکل حروف بسمله تقمّص ایمان را پوشیده تا انکه واحد اوّل تمام
شد و بعد مشاهده کن تا امروز که چقدر مکثّر شده این واحد قسم بذات مقدّس لم یزلی که اگر مبدء
ظهور اسباب ظهور ظاهر شده بود امروز ما علی الارض غیر از مؤمن نبود زیرا که حقیقت نار الله
هست که اگر کلّ داخل شوند در ظلّ او به نار حبّ او مسبّح می گردند و محمّد و موحّد و مکبّر بلا انکه از
ملک او شیئ منقوص گردد یا بر ملک او شیئ زائد شود زیرا که از برای خدا بوده آنچه در سموات

است و ارض و ما بینهما چه ظاهر شود که مظهر حقیقت بظاهر اظهار فرماید یا انکه کل به اسم او اظهار نمایند و درجه بدرجه خواهی دید تا انکه از حدّ بلاحدّ و از نهایة بلا نهایة مشاهده کنی خلق جنّت بدع را و لتتوکّلن علی الله ثم فی ایّام الله تصبرون

الباب السادس والعشر من الواحد الثامن

فیما کتب علی کلّ نفس من کل مایتملّک من مأة مثقال ذهب من بهاء کلّ شیئ تسعة عشر و واحدة لله اِن کانت الشمس طالعة فلیفوّض الیه لیقسمنّ بین حروف الواحد کلّ واحد مثقال اذا شاء و الّا الامر بیده لایسئل عمایفعل و هم یُسئلون و اِن کانت الشمس محتجبة و یکون للحروف الواحد ذریّة یوصلّن الیهم و الّا یصرف فیما یقترنان بین نفسین و ان کان یصرف العبد لولده او بنته و مثقال النّار یحفظ لمن یظهره الله او یصرف فی البیان ویتلو بنفسه و یحفظنه کعینیه لیردّن الی صاحبه

ملخص این باب انکه بعد از انکه شیئی بیهاء صد مثقال ذهب رسید بر مالک اون است که نوزده مثقال بحروف واحد ویک مثقال لاجل نار اگر در ظهور شجره حقیقت است اطاعت امرخداوند نماید و اگر لیل طالع شد به ذریّات آن حروف می رسانند کلّ و اگر نباشد به آن مقترن می سازند بین دو نفس را و مثقال نار را حفظ مینمایند تا بمن یظهره الله رد شود و در نزد ظهور او منقطع میگردد حکم اقتران و عطاء بذریات الّا باذن اون ثمره این انکه اگر در آن روز حکمی فرماید بمثل اینکه آنروز اطلاعت میکنند بر کلّ است که اطاعت نمایند چگونه است امروز که اطاعت رسول خدا ص مینمایند در کلّ احکام همین قسم است اطاعت شجره حقیقت در هر ظهوری در یوم ظهور اقوی است تا در حجب لیل از برای عارفین باو زیرا که آن یوم لقاء الله هست دیگر کسی نتواند درک نمود تا قیامت دیگر و سزاوار است که عبد بعد از هر صلوة طلب رحمت و مغفرت نماید از خداوند از برای والدین خود که نداء میرسد من قبل الله که از برای تواست دو هزار و یک

ضِعف ازآنچه طلب نمودی از برای والدین خود طوبی لمن یذکر ابویه بذکر ربّه انّه لا آله الاّ هوالعزیز المحبوب

الباب السابع و العشر من الواحد الثامن

فی اَنّ الفضّة و الذهب اذا بلغا بما انتم توزنون ستة الف و خمس مثقال فاذا خمس و تسعین مثقالا للنقطه و لیاخذن الله عنکم و کلّ عنه یسئلون و لتردنه الی من یظهره الله و تحفظنّه کعینکم

ملخّص این باب انکه ازآنجایی که هیچ عزّی نیست مگر در طاعت خداوند چنانچه در هرظهوری بین مؤمنین به آن ظهور افتخار بعضی به اطاعت خداوند بوده نه به شئون دیگر زیراکه شئون دیگر در نزد اهل هرظهوری وحال انکه حکم حقّ بر او نمی شود بوده و هست و اگر بخواهی این معنی را مشاهده کنی آخرهرظهوری نظرکن که گاه هست ازاوّل عمر تا آخر بلا وضوء که مستحبّ است نمی ماند به اینکه افتخارکند که من نظربه آسمان نکردم الاّ با وضوء بلی این عزّاست اگر مقترن با مایثبت به الدّین باشد که معرفةالله و معرفت ظاهربامر او از نزداو باشد والاّ کینونیات مبدّل می شود از نوریّت به ناریّت چگونه و اعمال رسد وبدانکه بعد از انکه عدد ذهب و فضّه بعدد کلّ حروف رسد باعُشر غیبّیه شش هزار وپنج می شود که اگرستّه را تنزّل دهی به شش میرسد وآنوقت اوّل حرف اشاره می شود که یاء باشد از این جهت امرشده بعد از بلاغ این دو به این حدّ نود وپنج مثقال از هریک لله برداشته شود و در ظهور نقطه چه در اولیٰ و چه در اُخریٰ به اذن او عمل شود و در مابینهما به نوزده نفر از اولوالطاعه که اذن دهد بر هریک عدد ها قسمت شود و ذکرآن در مواقع آن خواهد شد و این است که تا یوم قیامت می ماند و مؤمنین به آن عمل می کنند و از هر تجارتی اعظم تربوده و هست زیراکه در آن تغییری و تبدیلی نخواهد شد تا قیامت دیگر حال نظرکن جود نقطه بیان رابین اگربعد از بلاغ عِدل آن راحکم کرده بود می توانستی لم و بم گوئی اگر مالک می بودی و از اهل جنّت که

اطاعت خدا را می نمودی آن وقت مشاهده می نمودی که به یک حکم چقدر جود در حقّ تو و کلّ خلق شده زیرا که اگر کلّ من علی الارض مؤمن شوند و خواهند داخل جنّت شوند به اطاعت اوامر الهی هرآینه بر کلّ ببین چقدر حکم وارد می آمد و حال ببین چقدر جود شده این است که هرچه هست از مبدء است وکلّ غافل مثلاً اگر رسول خدا ص امر فرموده بود که در هرسنه یک مرتبه حجّ کن با استطاعت آیا مستطیع مؤمن می توانست منحرف شود بلکه تقرب می جست نزد خداوند به اطاعت و نزد خلق افتخار می کرد در ظهور طاعت وهمچنین کلّ احکام را مشاهده کن که کلّ در قبضه او هستند اگر کسی را خواهد غنی کند غنی میکند تا یوم قیامت به حقّ نه به دون حقّ و هم چنین اگر کسی را خواهد سلطان کند سلطان می کند تا یوم قیامت و هم چنین اگر خواهد کسی را عزیز کند عزیز می کند تا یوم قیامت دلیل آن اینکه اگر رسول خدا فرموده بود ذرّیه فلان نفس مؤمن بر کلّ است که او را غنی کنند که یکی از حدود دین است امروز ببین که چقدر به او داده بودند که صدق غنا شود و اگر فرموده بود که باید سلطان از قبل من ذریه فلان باشد مؤمنین می توانستند منحرف شد و تا یوم قیامت از برای او باقی می ماند واگر می فرمود ذرّیه این مؤمن باید تا قیامت عزیز باشد امروز ببین که عزّت او چه قسم بود و حال آنکه می بینی که فرموده ولله علی الناس حجّ البیت سالی هفتاد هزار نفس می روند و حول طین می گردند این است علّو امر خدا و استقلال آن بر ماسوای خود و هم چنین اگر برعکس خواهد که خواهد کسی را فقیر کند فقیر می شود الی یوم القیامة ببین یک ذکر ابی لهبی را بدون حبّ نازل کرده امروز سیر کن در مشرق و مغرب ببین که اسم او نیست که بقدر ریک اسم ذکر ندارد اگرچه در سلسله دون حقّ باشد هیچ فقری از این بالاتر می شود که به قدر ذکر اسمی هم نماند و هم چنین شئون دیگر را مشاهده کن که امر حقیقی از قیامت است تا قیامتی مظاهر حکمیه که بگمان یک ماه ریاست خود را در ظل اطاعت بیرون می آورند وحال آنکه اگر نظر کنی در مطاع

آنها به اسم حقّ برپا است که می گویند از اسلام است این مطاع و حال آنکه واقع عندالله و عنداولی العلم لدون الله حکم می شود ببین بُعد خلق را که از مبدء امری که از قیامت است تا قیامت محتجب و بگمان یک روز لذت اگر چه لدون الله باشد چگونه جان می دهد این نیست الاّ عدم بصیرت آن و ادراک آن و الاّ نفس بصیر و مؤمن دقیق چگونه از قیامت تا قیامتی می گذرد که در جنّت باشد و یک روز را می گیرد که در نار باشد به قدر همان یک روز در بعد و تا خدا خواهد که او را از نار نجات دهد حکم لدون الله و نار در حقّ او شود بدانکه نجات خدا اهل نار را از نار این است که ایشان را میخواند بسوی خود اگر مقبل شدند نجات می یابند و الاّ در نار می مانند و از آنجائی که دعوت خدا ظاهر نمی شود الاّ به دعوت ظاهر به ظهور او و همچنین اجابت خداوند ظاهر نمی گردد الاّ به اجابت آن از این جهت است که در هر ظهوری اهل ظهور قبل چونکه اجابت نمی کنند خدا را به ظاهر در ظهور بعد و مظاهری که می خوانند کلّ را بسوی او و مدل بر او هستند از حروف حیّ و هر واحدی که دلالت کند بر واحد اوّل از نار نجات نمی یابند مثلا اگر در حین ظهور رسول الله ص کل ما علی الارض اجابت کرده بودند او را و اوامر آن را کلّ از نار نجات یافته داخل جنّت می شدند زیرا که آنچه در آخرت حکم می شود از نار و جنّت بر حکم این عالم طائف می گردد و از این جهت در دین اسلام امرشد به قهر لعلّ اهل نار را به قهر داخل جنّت کنند و امرشد به شدّت حبّ در مابین خود لعلّ تقمّص قمیص اهل جنّت را پوشند و اگر نفسی در بیان به قهر کلّ ماعلی الارض را داخل در بیان کند کلّ را از نار نجات داده داخل در جنّت نموده و این است فضل در حقّ ایشان قسم به ذات مقدسّ الهی که اگر در ظهور من یظهره الله کل اطاعت نمایند او را یک نفر در نار نماند الاّ آنکه کل داخل در جنّت شوند وکلّ ما علی الارض قِطَعی شود از قطع رضوان ولی حزن من بر مؤمنین بر او است نه از دون مؤمنین که در

لیل الیل تضرع و ابتهال و به اسم او اظهار دین و دنیا می نمایند و شب و روز از برای لقای او گریانند و در تضرع ولی وقتی که خود را می شناساند به خلق خود که اعظم جنّتی است که فوق آن جنّتی متصوّر نیست زیرا که اوّل دین معرفة الله است و معرفت الله متصوّر نیست الاّ به معرفت او عبادی که به آیه مستودعه در نفوس ایشان از ظهور قبل او لله عمل می کردند بر می خیزند و آنچه لایق نیست متحمّل می شوند اگر خطور کند بر قلوب ایشان دون حقیّت او اعظم است از هر عصیانی نزد خدا و کلّ اعمال را یک دفعه محو می کند کانه لم یکن شیئاً چنانچه در ظهور نقطه فرقان شنیدی کلّ مؤمنین به انجیل منتظر بودند احمد موعود را و شنیدی که بر آن شمس حقیقت در بیست و سه سال ظهور خود چه گذشت حتّی آنکه فرمود ما اوذی نبیّ مثل ما اوذیتُ باآنکه کلّ از برای ظهور او تضرع و ابتهال می نمودند که بقول عیسی در حقّ او عمل کنند ولی حمد خدا را که در آن روز نبودی ولی در ظهور نقطه بیان بودی که کلّ مؤمنین به رسول الله ص منتظرند ظهور مهدی موعود را زیرا که این حدیث از رسول الله ص هست و عامّه و خاصّه بر آن متّفقند و شبهه ای نیست که جوهر ایمان منحصر بود به اثنی عشریه وقطع اسلام همین پنج قطع ظاهراست که اهل آن خود را اثنی عشریه می گویند و به ظاهر ارض فارس را دار العلم می گویند با وجود انکه شجره حقیقت طالع احدی از اهل آن نشناخت او را و بعد از شناختن ظاهر است حدّ بُعد ایشان که همان کافی است در ذُلّ ایشان و حال آنکه شب و روز العجل العجل می گویند در بیان همین قسم ببین و مغرور مشو که کل می گویند مؤمن به آن هستیم که این همان کلّی است که در بدء نقطه بیان بود و بعینه در بدء نقطه فرقان و حال انکه نقطه بیان به شأنی ظاهر شد که هیچ طفلی نمی تواند انکار کند و حال انکه کلّ می گفتند و یقین داشتند که قرآن کتاب خدا است و نبوت نبی و ولایت ولی و حجیّت ابواب و کل احکام دین اسلام به آن برپا بود و کلّ آن را اعظم معجزه رسول الله ص ذکر نموده بودند و یقین داشتند و مقطوع

ایشان بود که غیرالله نمی تواند مثل آن ظاهر کند و در عرض یکهزار و دویست و هفتاد سال یک آیه کسی مثل اون نیاورد و همین قدر که ظاهر شد مثل آن حجّت و مثل بحر بلاتعطیل از بحر جود خود نازل نمود کلّ از آنجائی که باید یقین کنند که من عند الله هست و امکان ندارد من عند غیرالله به نصّ قرآن و ایمان خود ایشان رفتند بر اینکه من دون الله هست و کردند آنچه کردند ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که کلّ به اسم او کنید آنچه می کنید و از او محتجب مانید و اگر محتجب مانید بر نفس خود ظلم وارد آورده اید اگر بر او حزنی وارد نیاورید و اگر العیاذ بالله بر او دون حقّی وارد شود بر خدا وارد آورده اید و حال انکه شب و روز از برای او سجده می کنید و از اوّل عمر تا آخر می خواهید از برای رضای او عمل کنید از عُظم امر است که نمی توانید متحمّل شد نه از صغر او که یکدفعه می بینید یک نفسی که او را می شناخته اید و چه بسا که پدر و مادر و اولی القرابه او بوده اید ظاهر می گردد و ناطق به کلام انّی انا الله لا اله الاّ انا این است که کل یک دفعه منفطر و متحیر می شوید از علوّ امتناع اون شمس حقیقت و سمّو ارتفاع آن طلعت ربوبیّت و اگر نظر از جوهر دلیل که آیات الله است برندارید و آنچه قبل در قرآن گفتند نگوئید و آنچه بعد در بیان گفتند نگوئید لعّل اگر ایمان نیاورید بر خدا حکم نکرده باشید و الاّ حکم آن با نفوس خودتان اگر کسی حکم بر خدا کند چه حّد دارد که قسم به ذات مقدسّ الهی که عبادی که بر او حکم می کنند اشدّند از نفوسی که در این ظهور بر او حکم کردند الآن چقدر بعیدند اشخاصی که در مقابل رسول الله ص ذکر وجود خود کردند نزد تو همین قسم تو خواهی بود اگر مؤمن نباشی نزد اشخاصی که بعد می آیند و امروز هستند اشخاصی از روی بصیرت و هم چنین در ظهور من یظهره الله مؤمنین به او از روی بصیرت می بینند حکم محتجبین را بعید تر از محتجبین در این ظهور هرآینه تو امروز ذکری از معروفین مکّه و مدینه می کنی یا می دانی اسماء ایشان را همین قسم اشخاصی که بعد می آیند بالنسبه به این ظهور هم چنین در ظهور من یظهره الله که اگر ذکر

باطلی هم بماند لاجل ذکر حقّ است آن را نه اون به نفسه لایق ذکر است مثل اسمی که در قرآن نازل است قدری تعقّل نموده و از جوهر دلیل نظر برنداشته لعل در آن روز نجات یابی و الاّ حاملین هر ظهوری حمل اعمال خود را می کنند لایشعر بگمان انکه از برای خدا می کنند ولتتقن الله حق تقاته ثمّ بامرالله توقنون

الباب الثامن والعشر من الواحد الثامن

فی الصّوم ولتذکروا الله فی تسعة عشر یوماً من کلّ حول آخره و انتم صائمون

ملخّص این باب آنکه اوّل مراد خدا را بدان از صوم که ثمرهٔ آن چه چیز است وآن اینکه در ظهور قرآن اگر می بودی واز رسول خدا ص سؤال می نمودی سبب فرض او را هرآینه جواب می فرمود به آنچه ذکر می شود که صوم از برای آن است که صائم شوی از هرکس که لدون الله هست مثلاً در زمان رسول خدا ص اگر دوست نمی داشتی هرکس که او را دوست ندارد و نبودی از برای هر کس که از برای او نباشد و صائم می شدی ثواب صوم از برای تو عطاء می شد و همچنین حرفاً به حرف در حروف واحد قرآن بیا و جاری کن تا منتهی شود به حرف آخر که جامع ظهورات کلّ واحد است که اگر صائم از دون آن می بودی هرآینه در آن روز صائم از برای خدا بودی و هم چنین نظر کن در نقطه بیان اگر شنیدی ظهور را و بر قلبت خطور کرد دون حقّیت آن اصل دین تو مرتفع می شود چگونه به صوم رسد که فرعی از فروع دین تو است و در حین استماع حجّت بر تو بالغ بود زیرا که آن کسی که به تو گفت به آیات احتجاج به تو نمود و همین قدر که محتجب ماندی احتجاب از اجابة الله بوده در ذّر رابع زیرا که ظاهر به آن ظهور بود و خود را به ظهور یکی از ابواب ذکر نموده بود این است که در ذّر رابع ذرّ اوّل ظاهر بوده زیرا که در همان ذّر کلمه انّنی انا الله لا اله الاّ انا نازل نمود که اگر صاحب فراستی در امکان باشد تواند سیر نمود و یقین نمود به اینکه آخر عین اوّل است و ظاهر

عین باطن در رتبه اوّل نه در رتبه ثانی زیرا که اسماء هررتبه در رتبه او است تجاوز از حدّ او نمی کند مثلاً نظرکن در ملک اوّل از اوّل وجود ذکر می شود تا آخر وجود ولی آن اولی که در آنجا ذکر می شود نتوان مقایسه نمود با اوّلی که در آخر وجود ذکر می شود و هم چنین کل مراتب اسماء و امثال را مشاهده کن و حکم کن واگر در این ظهور صائم شدی از حبّ دون حروف اوّل شو که در کلّ حروف دیده نمی شود الاّ همان یک حرف وچون که حکم بر واحد اوّل می شود نه بر اعداد متکثّره هرکس از برای ایشان است صائم بدان و هرکس از برای دون ایشان است دون صائم و در وجوه ایشان ابواب جنّت را مشاهده کن و در عدد واحد در ظّل ابواب نار که حقیقت صوم از ایشان است مثلاً در یوم ظهور امیرالمؤمنین علیه السّلام کلّ صائم بودند ولی حکم صوم بر عبادی می شد که در حبّ او بودند و از دون حبّ او صائم و در هرظهوری کلّ اهل آن ظهور به احکام آن ظهور عاملند ولی در بدء ظهور بعد مرتفع می شود حکم اصل آن چگونه به شئون اون رسد اینکه ذکر می شود مرتفع می شود در ظهور بدع به آن ظهورظاهر می شود والاّ نه این است که مرتفع شود و اگرکسی در این ظهور در حبّ آخربود شهرالله را صائم والاّ کلّ در آن حدود یکه هستد مطیعند ولی چه ثمر اگر کل مؤمنین به قرآن صائم نشده بودند و برآن آنچه واقع شده بود نشده بود نزد خداوند احبّ بود از آنچه صائم شده اند و واقع شده زیرا که اگر واقع نشده بود شهادت او بر ما یقوم به الدّین ایشان حکم ارتفاع نمی شد و حال اگرچه به شئون دین عامل بوده اند حکم ارتفاع می شود و در حین صوم حقّ است بر صائم که مراقب شود رضاء الله را که از آن محتجب نگردد که اگر در حین صوم شجره حقیقت طالع شود و حکم نماید بدون آن فی الحین اطاعت کند چه این صومی که الآن می گیرد به امر او بوده در ظهور قبل و هم چنین کلّ اعمال را شاهد شو و از شرب و اکل و اقتران و مجادله اگرچه علما باشد و ظلم اگرچه قدر قیراط باشد و حکم برخدا عاصم شو نفس خود را و در حکم ثلاثه آخر دقیق شو که از مبدء ظهور

تا اوّل ظهور دیگر هرکس حکم بر نقطه نموده همان حکم علی الله هست که مبطل بوده و هم چنین حین ظهور من یظهرالله شبهه ای نیست که کلّ اهل بیان صائمند ولی اگر حکم بر او کنند هرآینه باطل می گردد مبدء دین ایشان چگونه رسد به حکم شأنی از شئون آن واز طلوع تا غروب مراقب باش و در اسم واحد ناظر و قبل از بلوغ بعدد اسم هو حکمی بر مؤمن ومؤمنه نبوده الاّ الی الزّوال که اگر تجاوز نماید صائم نبوده و بعد ازآن الی سنه بلی و فوق آن صائم نخواهد بود نظرکن در هرجزئی از اجزاء اوامر الله که اگر کل ما علی الارض جمع می شدند نمی توانستند تسع تسع عشرعشرآنی به حقّ دون آن حکم کنند و حال ببین بحرجود الهی را که چگونه متلاطم گشته در حقّ عباد خود بلا استحقاق ایشان که اگر به محض استحقاق بود هرآینه در آن حجبی که بودند بودند و مبدء عرفان فضل او بوده که اگر خود را نشناسانیده تا قیامت دیگر کل عامل بودند و لتصومن لله ربکم لعلکّم یوم القیمة عمّن لم یؤمن بمن یظهـــره الله تبعـدون

الباب التاسع والعشرمن الواحد الثـامن

اذا ذکر اسم الشجرة فصلّوا علیها و اذا ذکر حروف الحیّ فسلموا علیهم و اذکروا الله محمّداً و مظاهر امره فی کلّ لیلة جمعه و یومه اثنی و مأتین مرةّ ثم اذکروا الله فیهما اربعة الف مرة یا الله

ملخّص این باب انکه هروقت ذکر شودمن یظهـــره الله صلوات فرستید براو و هروقت ذکر شود حروف حیّ او ذکر بها کنید بر ایشان و در آنچه ظاهرشده مثل آنچه ظاهرمی شود ذکر کنید و در هرشب جمعه ویوم آن قدر دانید که آن شب و روزی است که اعمال درآن مضاعف می گردد و ذکر کنید من یظهـــره الله و حروف حیّ آن را دویست و دو مرتبه و بخوانید خدا را از روی اخلاص عدد چهار غین نه این است که سجده کنید و بخوانید وکسی که ذکر او ذکرالله هست و ذکرالله ذکر او است ومعرفت اومعرفت خداونداست ومعرفت خداوند معرفت او است محتجب مانی نظر

کن در ظهور رسول الله ص که چقدر لیالی و ایّام جمعه بر آن شمس حقیقت گذشت و مؤمنین به انجیل
کلّ خدا را می خواندند بلسان خود آیا ثمری بخشید ایشان را همچنین در ظهور نقطه بیان مشاهده کن
عبادی هستند که هر شب تا صبح به ذکر خدا مشغولند ولی شمس حقیقت قریب به ارتفاع گشته در سماء
ظهور و هنوز آنها از سر سجّاده خود حرکت ننموده و اگر آیات بدیعه بر آن خوانده شود می گوید مرا از ذکر
خدا باز مدار ای محتجب تو ذکر خدا را می کنی و از کسی که این ذکر را تجلّی در تو نموده چرا محتجبی اگر
قبل نازل نفرموده بود فاذکروا الله کجا تو میدانستی که ذکر کنی و کجا می کردی بدانکه اگر ذکر کنی من
یظهره الله را آنوقت ذکر کرده ای خدا را و همچنین اگر آیات بیان را بشنوی و تصدیق کنی آنوقت
آیات خدا ترا نفع می دهد و الّا چه ثمر در حق تو از اوّل عمر تا آخر عمر یک سجده کن و همه را بذکر الله
بگذران ولی مؤمن مباش به مظهر آن ظهور ببین نفع می بخشد ترا ولی اگر شناسی او را و عارف
شوی به حقّ او و بگوید قبول کردم کلّ عمر تو را در ذکر خود هر آینه ذاکر بوده ای او را به منتهای ذکر
زیرا که تو عمل می کنی از برای آنکه خدا قبول کند و قبولی خداوند ظاهر نمی گردد الّا به قبولی ظاهر به ظهور
مثلاً اگر امری را رسول خدا ص قبول نمود خدا قبول فرموده و الّا در هوای نفس اون عامل مانده و
الی الله راجع نگشته و هم چنین اگر عملی را نقطه بیان قبول نمود خدا قبول فرموده زیرا که سبیلی از
برای امکان بسوی ذات ازل نیست الّا آنکه آنچه نازل می شود از مظهر ظهور شود و آنچه صاعد
می گردد الی مظهر ظهور شود و حمد خدا را که یک نفر متعقّل دیده نشده که ذکر تقبّل کند و حال آنکه از
اوّل عمر تا آخر آن عملی کند با منتهای جدّ و اجتهاد و اگر از او پرسی از برای چه می کنی می گوید از
برای اینکه خدا قبول کند ای حیوان قبولی خدا ظاهر نمی شود الّا به قبولی حجّت آن آیا کلمه داری
از حجّت او که فرموده باشد قبول کردم این است که کلّ لایشعر عمل می کنند ولی از ثمره آن محتجب
بلی کسی در بیان عامل است که در یوم ظهور من یظهره الله از او نصّ داشته باشد بر قبولی او او

را لایق که بگویند عمل از برای خدا کرده و خدا قبول کرده و الاّ چه ثمر کلّ ما علی الارض عمل می کنند به آنچه بر او هستند از دین خود ولی نظر کن به آن مبدئی که قبول خداوند ظاهر می گردد که گویا در ظهور رسول الله یک متفرّس نبود که از او طلب کند غیر عارفین به او تقبّل عمل خود را که اگر شده بود در قرآن نازل می شد بلسان وحی زیرا که تقبّل خداوندی نمی شود که بلسان بشر باشد که اگر بلسان خود رسول الله ص باشد تقبّل او است نه تقبّل خداوند مبدئی که آیات الله مثل بحر از آن مشرق میگردد در جبل مستور نموده و شب و روز از برای خدا عمل می کنند ببین رایحه ای از رایحه شعور بر ایشان وزیده و حال آنکه ثمره کل اعمال ایشان این است که خدا قبول کند و قبول خدا ظاهر نمی گردد الاّ بلسان آیات که عجز کلّ ماسوی را برساند چنانچه امروز قرآن عجز کلّ وجود را می رساند حال هر چه می خواهی عمل کن ببین اگر به قدر یک پر کاه ذکر قبول در حقّ او شد این قسم است که در ظُلَم لیل حرکت می کنید و ثمر نمی بینید از اوّل عمر تا آخر عمر از برای خدا عمل می کنی و یک دفعه از برای آن مظهری که عمل راجع به او می گردد نمی کنید که اگر می کردید در یوم قیامت اینطور مبتلا نمی شدید ببین امر چقدر عظیم است و کلّ چقدر محتجب قسم به ذات مقدس الهی که کلّ ذکر خدا و عمل از برای او ذکر من یظهره الله و عمل از برای او است فریب به نفس خود مدهید که از برای خدا عمل می کنیم که لدون الله می کنید که اگر لله کنید از برای من یظهره الله خواهید کرد و ذاکر او خواهید بود والاّ سکان این جبل هم که هیچ نمی دانند شب و روز لا اله الاّ الله می گویند چه ثمر دارد در حقّ ایشان قدری تعقّل نموده که از مبدء امر محتجب نگردید که کلّ اعمال دنیای شما نزد خود شما راجع به دین شما می شود و کلّ اعمال دین شما ثمره آن قبول خداوند می شود و قبول خداوند ظاهر نمی شود الاّ به قبول من ظهر او من یظهره الله که لسان آیات از او ظاهر گردد که اگر از دون آن قبول شود قبول الله نیست زیرا که قبول الله کلام او و غیر کلام خلق

است و اون اثنین نمی شود و اینکه می گوئی قبول ابواب قبول ائمه است و قبول ائمه قبول رسول الله است لاجل این است که آن شجره این طور قبول کرده و هم چنین که حزن نفس مؤمنی را حزن نفس خود شمرده و سرور او را که سرور خود خوانده لاجل این است که آن این قسم نازل نموده که اگر آن نبود ثمر مترتب نبود همیشه نظر بر مبدء امر نموده که کل شئون در ظل او ظاهر می گردد و آن اثنین نیست بلکه واحد است و واحد آن باعدد نیست بلکه بلا عدد است و آن واحد با عدد به امر او واحد شده که اگر آن نبود حکم جاری نمی شد ولتوحّدوا الله ربکّم الرحمن خالصاً ثمّ بالله بالحق تعملون

الباب الاوّل من الواحد التاسع

فی اَنّ عزّ کلّ الارض لله و فرد کلّ مدائن لله و اِنّ بیوت التی یومئذٍ تنسب الی الملوک من یصلی فیها من اولی البیان فلیصدق بمثقال من فضّة الا و ان لیسکنّن فیه ما ینسب الی حروف الواحد اوشهداء البیان و فی کلّ مقاعد العزة فلتخلّیونَ عنها علی عدد الواحد مقام نفس اذا کان الارض واسعة و الا الواحد بلاعدد لیکفینَّ العالمین و لابّداَن یلحق محلّ ماقبض من النقطة فی احد الحرمین و یُبنی علی ذلک المقعد بیتاً من المرآت لیذکرن الله و یصلینّ فیها

ملخصّ این باب آنکه عزّ هر ارضی لله بوده و راجع می گردد یوم ظهور به من یظهره الله او بما اذنَ و همین قسم عزّ مداین و اماکنه که از سلاطین قبل بوده اگر کسی از اهل بیان در آن نماز کند بر او است که یک مثقال فضه انفاق کند تا آنکه ساکن نشود در آنها الاّ شهداء بیان و مظاهر واحد و هر مجلس عزّی که منعقد گردد بلاعدل سزاوار است که مکان عدد واحد را خالی گذارده که اگر آن ساعت من یظهره الله با حروف حیّ ظاهر گردند کسی مقترن نگردد به جواهری که از بیان اخذ می شود در آن ظهور و اگر مجلسی وسیع نباشد محلّ یک نفس اذن زیاده داده نشده و هم چنین هر مقعدی

محلّ یک نفس سزاوار است که خالی گذارند زیرا که دیده می شود که در بیت خود من یظهره الله
هم این قسم ظاهر است که از مقعد آن منع می نمایند او را چون که نمی شناسند او را لاحترام او به
اسم او ولی او می شناسد کلّ را و می خندد بر عبادیکه از برای اسم او این نوع اعظام و احترام
ملاحظه می نمایند ولی یوم ظهور او از او محتجب می مانند بِانّیات خود وطین ما قبض من النقطه امر
شده که در یکی از حرمین واقع گردد و بر آن حجره ای از مرآت مرتفع شود که در آن مصلیان صلواة خود
را ادا نمایند تا آنکه اَمارتی باشد در نزد خلق بر اینکه نقطه بیان عبدی بوده مخلوق و مرزوق و مولود و
موروث و آنچه من الله تکلّم نموده از او است نه از او که کسی غلّو نماید و از حدّ عبودیت تجاوز
نکند چه سائرین در بیان سیر و عروج ایشان را نتوان اقتران داد به سائرین در قرآن چگونه رسد ما علی
الارض ولی کلّ این سیّاران طائفند حول سیّاران در ظهور من یظهره الله زیرا که حقّ در آن روز
به ایشان ثابت می گردد نه بدون ایشان ولتتّقُنَّ الله فی کل ما نزّل من عنده فانّ امرالله فی
الاعلیٰ مثل الادنیٰ ان یا عباد الله فاتّقون

الباب الثانی من الواحد التاسع

من یکن له خطّ لم یکن له عِدل فی ایّامه فلیکتبنَّ الف آیة لله و لیوصینَّ بأن یوصلنّها الی النقطة لیجزیه الله برحمته یوم القیمة انّه کان بکلّ شیئٍ علیماً

ملخّص این باب آنکه اگر در ظهور بیان صاحب قلمی بهم رسد که عِدل از برای او نباشد در زمان
او از هر نوع خطّی که هست از ابهی گرفته تا اعلی منتهی گردد که مراتب واحد باشد محبوب بوده که
هزار بیت بر قرطاسی که آنهم بلاعِدل باشد نوشته شود و همچنین شئون آن باید مثل آن باشد و
وصیّت نماید که در یوم ظهور من یظهره الله نزد آن شجره حقیقت حاضر نمایند تا آنکه جزا دهد او
را به آنچه نزد او است از آیات خود و مذکور گردد به این سبب نزد محبوب خود و اگر نفسی باشد که

استطاعت بر الف نداشته باشد در حین نوشتن به آن بر شهداء بیان است که بهاء الف را به او برسانند و اگر مستطیع است که سزاوار نیست کسی که از برای خدا عمل کند بهاء قرار دهد در عمل خود و از شئون خمسه نقطه بیان چه آیات و چه مناجات و چه تفاسیر و چه شئون علمیّه وچه کلمات فارسیّه هرچه نویسد مقبول خواهد بود و ثمره آن اینکه اگر در یوم ظهور چنین نفسی باشد و امثال آن قلم نگردانند الاّ به آثار من یظهره الله که حرام شده برایشان قلم گردانیدن بر هر کلمه الاّ کلمات اولعلّ در آن یوم یک نفس لله عمل کند که بهتر است از کلّ آنچه در لیل نوشته می شود و هیچ خطّی در این ظهور محبوب تر نزد ظاهر به ظهور نبوده الاّ خطّ شکسته حیوان نه میّت زیرا که اکثر باتعلیم می نویسند ولی میّت است نه حیوان حسن آن باحیوان بودن آن است که مثل آن بالنسبه بخط نسخ در حیوانیّت مثل جوان است با کامل هر شیئ در حدّ خود محبوب بوده نزد خداوند و هست ولتعلّمنّ ذریاتکم ابهی الخطوط وامنعُها عندکم لعلکم بذلک یوم القیمة عند ربکم تفتخرون

الباب الثالث من الواحد التاسع

و لله من کلّ مَلِک او سلطان یبعث فی ذلک الدّین بیت من المرآت لنفسه یُکتب آیات الله و کان بین عینیه تِلک الآیة المذکورة فی الذّیل

ملخّص این باب آنکه کلّ وجود خلق نشده اند مگر از برای یوم ظهور الله که آن درعرف بیان به قیامت ذکر می شود و آن از اوّل ظهور شجره حقیقت است تا غروب آن مثلاً در نقطه فرقان بیست و سه سال بود حدّ آن یوم که کلّ از برای آن روز خلق شده بودند و مثل آن ایّام مثل شمس است بالنّسبه به ستارگان و هم چنین مثل اهل آن ظهور بالنسبه بظاهر مثل همین است از این جهت است که در آن ظهور عارفین به آن قلم را جریان ندهند و حیا کنند از تصانیف و تآلیف و انشاء آت خود و ظهورات و بروزات خود زیرا که اگر در نهار نجمی طالع شود هرآینه ذکر

نوری از برای آن می شود و هم چنین است اگر اعلم علمای زمان من یظهره الله بعد از ظهور آن کلمه ای انشاء کند معاینه مثل آن همین خواهد بود و همین قسم که نقطه شمس حقیقت بوده آثار آنهم بالنسبه به آثار شمس آثار است این است که تا آخر وجود اگر مرآت شوند تعاکس در آنها ظاهر می شود از شمس آثار بلکه کلّ مستغنی هستند از دون آن ولی بعد از غروب آن اذن داده شده که کلّ در ظلّ او آنچه توانند عروج نمود و اگر کلّ عالم جمع شوند و عروج نمایند بعرفان حرفی از آن نتوانند رسید و ذکر شده در حقّ اولوالقدرة از میم و سین در بیان بر اینکه مقعد مرتفعی از مرآت از برای نفس خود ظاهر سازد در بین عینی او مکتوب شود ذکری که مدّل باشد بر اینکه اگر من یظهره الله ظاهر شود و ایمان آورد و نصرت کند اعلای از کلّ خلق گردد و الّا ادنی لعلّ در آن یوم مراقب خود باشد که به چند صباح محتجب از لقاء محبوب خود نشود که از برای او از اول عمر تا آخر عامل بوده و هست و ثمر نمی دهد آن را الّا آنکه عمل کند از برای آن و نصرت نماید دین او ن را به آنچه رضای او است والّا خواهد رفت مثل آنچه قبل از آن رفتند و اثری از آن نخواهد ماند الّا ذکر دون حقّ و احتجاب از محبوبی که از برای او می کرده آنچه می کرده و به اسم او در بیان معزّز بوده که اگر حزنی بر من یظهره الله وارد آید انتقامی که ممکن است از کل شیئ از او ن گرفته می شود واگر نصرت کند فضلی که در حقّ کلّ شیئ جاری می گردد در حقّ او نازل می شود زیرا که اگر اقدام به حزن او نماید احدی را نمی رسد بر این زیرا که این زمان این قسم بوده که علما را حکمی نبوده الّا به اعانت آن خدا عالم است که در آن زمان چه نوع باشد تربیت خلق و حدود ایشان و اگر عالمی در آن ظهور مبادرت نماید بر دون رضای او مثل او ن است که بُعد کلّ وجود را متحمّل شده باشد و هر ناری که از برای لدون الله خلق شده از برای او می شود زیرا که انظار کلّ از اعالی و ادانی راجع می گردد به علمای هر ظهوری که اگر آنها در ایمان خود صادق باشند منحرف از حقّ نخواهند شد و اگر بر حقّ

حزنی وارد آید به سبب انحراف آنها می شود که کل چنین می دانند که آنها بر حقند و حال آنکه لدون الله بوده و هستند عندالله   اینست که آن ناریکه به کل می رسد اوّل به آنها می رسد و بعد از آنها به دیگران چنانچه اگر مقُبل باشند فضل الهی اوّل به ایشان می رسد و بعد به دیگران   نیکو درجه ای است درجه علم اگر علم به من یظهره الله و رضای او باشد والاّ بدترین درجات است عندالله و عند کل شیئ که اگر یک کلمه نمی دانست بهتر بود از برای او تا آنکه علم به کلّ شیئ داشته باشد و علم به من یظهره الله نداشته باشد که کلّ شیئ به امر او لباس شیئیّت را می پوشند چه آن وقت که یک کلمه نمی داند اگر مقُبل شود که طوبی له و اگر منحرف شود نفس خود را در نار انداخته والاّ هر کس که به علم او تابع او بوده داخل در نار است و هم چنین اگر به علم او تابع حق شود به واسطه او داخل جنت می گردد ولی از آنجائی که اِتّباع نفسی نفسی را باعث احتجاب آن می شود از حقّ از این جهت نبودن علم از برای او انفع تر است از بودن   الاّ و آنکه خالص باشد از برای خدا که بلکه به علم خود تواند نصرت حق نمود در یوم ظهور آن و به سبب آن نفسی ایمان به حّق آورد در حینی که نظر می کند و عجز خود را در آیات الهی می بیند فی الفور سجده می کند و اعتراف می کند بر اینکه این است آیات من یظهره الله که کلّ موعود به آن بوده حمد خدا را که ما را در یوم قیامت عالم گردانید به او که به ثمره وجود خود فائز گردیم و از لقای الهی محتجب نمانیم که از برای او خلق شده ایم و عمل نکرده ایم الاّ از برای همین ذلک من فضل الله علینا انه هو الفضّال الکریم و بدانکه اگر یقین کنی چنین می کنی ولی چون نمی توانی یقین نمود به حجب نفس خودت این است که می مانی در نار و ملتفت نمی شوی اگر در یوم ظهور آن غیر از آنکه ایمان به او آوری کلّ خیر کنی نجات نمی دهد تو را از نار و اگر ایمان به حقّ آوری کل خیر از برای تو ثبت می گردد در کتاب خدا و به آن تا قیامت دیگر در جنّت متلذّذ خواهی بود و ملتفت باش حقّ التفات که امر بسیار دقیق است در

حینی که اوسع است از سموات و ارض و مابینهما مثلاً اگر کلّ منتظرین به قول عیسی ع یقین نموده بودند ظهور احمد رسول الله ص را یک نفر منحرف نمی شد از قول عیسی ع و هم چنین در ظهور نقطه بیان اگر کلّ یقین کنند به اینکه همان مهدی موعودی است که رسول خدا ص خبر داده یک نفر از مؤمنین به قرآن منحرف نمی شوند از قول رسول خدا ص و هم چنین در ظهور من یظهره الله همین مطلب را مشاهده کن که اگر کلّ یقین کنند که این همان من یظهره الله است که نقطه بیان خبر داده احدی منحرف نمی شود نه این است که حجتی باشد بر یقین نکردن ایشان در حقّ او و اگر حجتی از برای رهبان انجیل و علمای فرقان بعد از ظهور بیان هست از برای آنها هم خواهد بود به منتهای دقّت دقّت نموده که از دقّت خود محتجب نشوی و به عین او او را شناخته تا آنکه به عرفان او فائز گردی ذکر این کلمات از برای آنکه در آن روز کلّ مراقب خود شوند از اعلی و ادنی لعلّ در ذکر فنا داخل نشوند و از ذِروهٔ لقاء محتجب نمانند فلتراقبُنّ الله ثمّ ایّاهُ تتّقون

الباب الرّابع من الواحد التاسع

کتب الله علی النّاس ذکر السّر قل کلّ عنه یُسئلون

ملخّص این باب انکه کلّ علم علم اخلاق و صفات است که انسان به آن عامل باشد که به واسطه آن علم بر نفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی حزنی وارد نیاورد اینکه امر به تقوی و ورع یا شئون دیگر شده کل راجع به این می گردد مثلا اگر نفسی مبتلا به فقر شود و قناعت کند و صبر عزّ او نزد نفس او باقی می ماند و محزون نمی شود و ایام فقر آن که بگذرد شیئ مشاهده نمی کند ولی اگر اظهار کند منتهایش این است که سببی از دیگری بهمرسد که به آن رفع کند آنچه مایه حزن او است ولی بعد از آنکه نظر کند بر نفس خود سببی که ظاهر شده معادل نمی شود با ذلّ نفسی که واقع شده از برای او و هم چنین کلّ صفات و شئون را در هر رتبه ملاحظه کن و اینکه امر شده ذکر سرّ از برای آن است که مراقب بذکر

الله باشی که قلب تو همیشه حیَوان باشد که از محبوب خود محتجب نمانی نه اینکه بلسان ذکر بخوانی و قلب تو متوجه نباشد بذروه قدس و محلّ انس لعّل اگر واقع شوی در یوم قیامت مرآت قلب تو مقابل باشد شمس حقیقت را که اگر مشرق شود فی الحین تعاکس بهم رساند زیرا که او است مبدء هر خیر و به او راجع می شود کلّ امر و اگر آن ظاهر شود و تو همیشه در ذکر نفس خود باشی ثمر نمی بخشد تو را الاّ آنکه بذکر او ذکر کنی او را که او است ذکر الله درآن ظهور زیرا که آن ذکری که می کنی به واسطه امر نقطه بیان است و آن ظهور کینونیّت نقطه بیان است در آخرت که بما لانهایه الی ما لا نهایه اقوی است از ظهور اولای آن که اگر چنین ذکر کنی سرّاً به ایمان به او ثواب اون نود و پنج مرتبه مضاعف می گردد بر ذکر جهر تو ولی در یوم ظهور ذکر کن حق را جهراً که آن روز افضل است ذکر او جهراً از نود و پنج ذکر سراً این است جوهر ذکر نزد ذاکر و مذکور اگر توانی درک نمود فلتذکرن الله سرّاً بما انتم علیه مقتدرون و مراقب باش تعلّقات قلب خود را که درجات آن بلا نهایه بوده و هست و اگر از اهل مراقبه بوده ای می دانی که آنهم در شدت سّر حکم آن مثل جهر می شود تا آنکه در نوم و یقظه ذکر قلب آن بر نهج واحده می شود و با وجود بلاغ به این رتبه اگر درک نکنی شمس حقیقت را نفع نمی دهد تو را و اگر درک کنی و این نباشد نفع می دهد تو را و کثرت ذکر محبوب نیست چه سّراً و چه جهراً بلکه اگر یک ذکر کنی بر روح و ریحان افضل است از هزار ذکر بلا روح و ریحان و معیار آن را هر کس در نفس خود می داند غرض ذکر من یظهره الله است و عبادی که در این ظهور بهم رسیده که مدّعی احکام مراقبه بودند عند الله حکمی بر اینها نبوده و نیست حدود الهی آن است که در کتاب بیان ظاهر است ناظر به این اسماء بلا حقیقت نگشته که همان عبادی که مدعی بودند در این ظهور محتجب ماندند و آنهائیکه ناظر به این جهات نبوده بلکه اسم مراقبه را هم نشنیده به اقبال خود نجات یافتند فلَتراقُبنّ انفسکم و لتذکُرنّ الله فی سّرکم و جهرکم و انتم به

ذکر الله تسکنون و لاتدعون ما لاینفعکم یوم القیمة عند ربّکم الاّ و انتم بین یدی الله تسجدون ذلک بین یدی من یظهره الله اَن یا اولی الذکر تتقّون

الباب الخامس من الواحد التاسع

و لله علی کلّ نفس تسعة عشر یوماً یخدم النقطة فی رجعها و یعمل باذنها اذا یأذن و الاّ حلّ علی صاحبه و کان الله ذا فضل عظیما

ملخّص این باب انکه آنچه لفظ شیئیّت بر او اطلاق می شود من الله هست به مشیّت ولی آنچه که مظهر مشیّت در هر هیکلی قرار داده از آیات خود نوزده آیه است که فوق آن مکثّر او است و احصا نتوان نمود از این جهت امر شده در ظهور او که هر یومی از قبل آیتی که در نفس او است بین یدی الله باشد به امر او که ثمره اصل دین او عندالله ظاهر شود تا آنکه رسد به فرع آن یوم اول از برای نقطه و ایام حیّ از برای حروف حیّ و از اول یوم قیامت تا آخر آن این حکم بر کلّ مؤمنین به بیان هست از اعلی و ادنی و از ایشان مرتفع نمی گردد الاّ آنکه اذن بر ارتفاع دهد که آنوقت مرتفع می گردد ولی منتهای آنچه مایمکن در امکان است در یوم هر آیه نموده که مثلاً امروز بالنسبه به یک حرفی از حروف فرقان چگونه هستی در محلّ تربت آن همان قسم باشی از قبل آن از برای نقطه حقیقت امروز ببین چقدر در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام زیارت می کنند ولی خود امیر المؤمنین ع در ظهور رسول الله ص چگونه بود بالنسبه به آن حضرت آنچه دارا است از او است از عزّ و علوّ حال ببین تو چگونه می توانی در نزد چنین محضر قدسی حاضر شوی و حال آنکه حروف واحدی که می بینی امروز از اعلی و ادنای خلق در حول تربت آنها طائفند و اموال خود را صرف می نمایند بر اینکه نسبت تربت ایشان بر ایشان خوانده شود و حال آنکه کلّ این عظمت ها در ایشان به واسطه امری است که از مبدء بوده که قول رسول الله ص باشد حال ببین که تواند در آن محضر حاضر شد و

حال آنکه اگر کلّ وجود یک نفس بود و آن نفس از اوّل بلا اوّل تا یوم ظهور آن ساجد بود از برای آن الی یوم ظهور آن و یوم ظهور آن اگر نظر به استحقاق او می کرد هرآینه اذن به رفع رأس آن نمی داد شمس حقیقت چنان کینونیّتی است که عظمت کلّ شیئ نزد آن اصغر از ذرّه است و با وجود این کلمات او را نظر کن ببین خلق خود را چگونه تربیت می کند لعلّ کلّ منقطع شوند بسوی خالق او و خالق کلّ شیئ و رازق او و رازق کلّ شیئ و ممیت آن و ممیت کلّ شیئ و محیی آن و محیی کلّ شیئ اگر علم باطن باطن را درک کنی و به آن عمل کنی از روی یقین توانی لایق حضور منوّر نورگشت به فضل او نه به استحقاق خود والّا اگر نزد او حاضر شوی و در مقام لا اشرک بالله شیئاً نباشی نتوانی برضای واقع او یک خطور نمود چگونه و عمل وحال آنکه کلّ خلق به شئونی که خود مابین خود عمل می کنند آن روز عمل کنند هرآینه محبوب ایشان از ایشان راضی خواهد بود چنانچه می بینی الوف الوف صرف می کنند در راه بیتی که نسبت به خود داده ولی یوم ظهور او که بهر قول او مثل آن خلق می شود بیت اگر نفسی متصاعد گردد بسوی او ظاهر است فلتتّقنّ الله ثم فی اعمالکم تُخلصون که اگر نزد او حاضر شوی بغیر استحقاق او هرآینه محتجب خواهی بود از امر او و اگر عزّ عرفان او را خواهی لایق نبوده که در بساط عزّ او داخل شوی ببین تو را که بر کنگره عرش میزنند صفیر بلکه ازاین هم اعظم تر بدان بلکه قول او عرش را عرش می کند و او متعالی است که موصوف شود به این وصف و منعوت گردد به این ذکر در حینی که دون موقف عزّ بینی که از آن بظاهرادنی مشاهده نکنی مثل انکه در حرف آخر شنیدی از قبل ظهور قبل او در نقطه بیان در حقّ حرفی که محلّ ظهورآن شده نازل شده سبحان من هو الاعلی ولیس فوق کفوه و سبحان من هو الادنی ولیس دونه مثله چگونه لایق که در محضر قدس او این نوع ظهورات ذکر شود اینها در سُبُل معارف و جواهر توحید است که ذکر می شود ولی در سبیل حدود ظاهریّه آنچه دأب آن ظهور است به اعلی ما

یمکن در امکان خود عمل کن که او قبول خواهد فرمود اگر از حدود ظاهر تجاوز نکنی ولی اگر به غیر از نظر توحید بر او نظر کنی حکم حیوانیّت در حق تو خواهد کرد و اگر لم و بم العیاذ بالله گفتی مثل آنست که در حق خود او گفته ای زیرا که شبهی از برای اون نیست که ضرب المثل شود اگر گویم نقطه بیان ظهور او اظهر است و اگر گویم ظهور بعد او در نفس او همان ظهور ابطن است مرا چه قدر که توان ذکر نمود او را و اعظم علّو و امنع سمّو اذن ذکر خود او است که خلق را داده و الاّ تقدیس کرده می شد از هر ذکری و تنزیه کرده از هر ثنائی وآن با این علّو عظمت و ارتفاع و سمّو جلالت و امتناع عند الله بوده و هست قتعالی الله عما یصف الواصفون علّواً عظیما

الباب السّادس من الواحد التاسع

فیما ینبغی للناس ان یُعزنّ طائفة التی یخرج نقطة الحقیقه عن بینها اذا هم بها مؤمنون

ملّخص این باب آنکه بدانکه هیچ ارضی از آن معتدل تر نیست الاّ آنکه محّل ظهور می شود و همچنین هیچ اسمائی اقرب به خداوند نیست بعد از حروف واحد الاّ آنکه مُحالّ انس شجره حقیقت می شوند ولی اگر ابعد از خلق ایمان به او آورد اقرب خلق میگردد چنانچه در حروف واحد بخواهی نظر کن و اگر قبل بخواهی نظر کن دراقرب درفرقان نظر کن که مناط ایمان است ولی اگر از اقرب شود اقرب تر مثل انکه از امیرالمومنین ع در قرآن واقع شد بلکه مناط قرب ایمانی است چنانچه در حروف واحد شاهد شدی و بدانکه خداوند نظر میفرماید در ملک خود و هیچ اَبی که از آن بهتر نباشد از برای او اختیار میفرماید و هم امّی که هیچ از آن بهتر نباشد خداونداز برای او اختیار میفرماید وهمچنین کلّ شئون دیگر را ملاحظه کن که یک وجود است وآن بحرجود کلّ به همان زنده وکلّ به همان میّت خواهند شد اگراقبال کنند زنده والاّ میّت چه اعلای خلق باشد وچه ادنی که نسبت او به کلّ اشیاء سواء است ولی خداوند نازل فرموده کلّ بهاء و ضیاء خود را بر ابوین او قبل از خلق

ایشان و صلوات بر ایشان نازل فرموده قبل خلق سموات و ارض و ما بینهما و آن همان صلواتی است که از آن مولود بر ایشان نازل می شود نه غیر آن زیرا که ذات ازل متعالی است از ذکر و اقتران و آنچه در امکان ممکن ظهور مشیت اولیه است بظهور ها نه بذاتها و او است کینونیت مشیت که در او دیده نمی شود الاّ الله جلّ و عزّ و محبوب ازل جلّ و عزّ هر کس از برای او است از برای خدا است و هر کس از برای او نیست لدون الله بدان و کلّ وجود را نزد آن بحر جود قطره ای از بحر جود آن دان و درک کن او را یا به حب درک آن جان ده که درک خواهی کرد اگر ظهور آن واقع نشود و الاّ اگر به قدر تسع تسع عشر عشر تاسعه شنوی و بلی نگویی نخواهی بعد از موت او را درک نمود و بدانکه طاعت او نفس طاعة الله هست و محبت او نفس محبة الله هست و در کتب کلمات محتجب ممان در یوم ظهور آن که کل سبب وصول به او است و اگر آن باشد و کل نباشد او بوده و کل در ظل او خواهد بود و اگر او نباشد و کل باشد هیچ شیئ نبوده و نخواهد بود و فانی محض است این است معنی آیه شریفه اگر در معرفت او به نورانیت نظر کنی قل الله یکفی من کل شیئ و لا یکفی عن الله ربک من شیئ لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انّه کان علاّماً کافیاً قدیرا و از برای هیچ مطلب این آیه را تلاوت نمائی بعدد اسم قدیر مگر آنکه مشاهده اجابت نمایی از مبدء امر زیرا که خداوند بوده اقرب به تو از نفس تو به تو و قادر بوده بر هر شیئ و عالم بوده و هست بهر شیئ که اسم شیئیت بر آن تعلق گیرد بعد از آنکه از لسان کینونیت خواندی او را حروف این آیه در ملک او بوده و هست سبب میگردد که ظاهر نمایند اسباب اجابت را از قِبَل او ولی نظر مکن الاّ الی الله که کلّ مادون او خلق او است والله غنی منیع

الباب السابع من الواحد التاسع

فی المنهیات من بیع الاَنغوزه و الورق الزَّقّوم

بدانکه اصل منهیات حروف نفی اولی است و همین قسم هرچه در ظلّ او آید در نفی داخل می شود
و بدانکه هرکس لمن یظهره الله نباشد لدون الله هست و هرکس از برای او باشد لله است و
همچنین در نقطه بیان مشاهده کن و قبل آن در قرآن و قبل قبل آن در انجیل و نزد هر ظهوری اگر
ظهورات قبل داخل آن ظهور نگردد در نفی نظرکن و نهی شده از تنباکو و اشباه آن و آنچه که از
سمت خراسان حمل می شود که رایحه غیرطیبّه دارد و امثال آن بهر نوع که منقلب گردد و اگر خواهی
حدّ اوّل و ثانی را ببینی در این دو نظرکن زیرا که آنچه غیرطیّب است راجع می شود به این دو و
آنچه طیّب است راجع می شود به محمّد و علی علیهما السلام و اسبابی که متعلّق می گردد به اینها نهی شده
لاجل آنها وپناه بر در هرحال بخداوند واحد عزّ و جل و اسماء و امثال آن که مثل دون مؤمن
مثل همین است و بدانکه هر شیئ خیری که در علم الله بوده و هست در ظلّ شجره اثبات است که
من یظهره الله باشد و دون آن در ظلّ نفی و این معنی را به کون آورده بعین ظاهر مشاهده کن در
ظهور او لعلّ محتجب نمانی از طلعت او و ساجد شوی از برای خدا از برای او و اقرار کنی به آنچه
من قِبَل الله نازل می فرماید و جمع کنی آثار آن را به احسن خطّ و اطرز صنع که آنچه از قِبل او نازل
می گردد از کلمات ظهورات جنّت ازلیّه است که بر هیاکل افئده ممکنات مستشرق میگردد در هر
ظهوری ابکار حدائق آن ظهور را اخذ کن و به آنچه در امکان ممکن است نصرت و اطاعت لعلّ
از نفی خارج گردی و در اثبات داخل شوی که این است رحمت واسعه الهی که بر هر شیئ تعلّق
می گیرد و موهبه جامعه او که بر هر شیئ احاطه نموده قل الله اَنْهاکم عن النّفی و ماینسب الیه و اَمرکم و
کلّ شیئ بالاثبات و ماینسب الیه لعلکم یوم القیمة تتبّعون الله ثم بامره تهتدون قل کلٌّ له ساجدون
و بدانکه وجود نفی به نفسه ذکر نمی شود الّا بذکر اثبات که اگر مشاهده نفرماید شجره حقیقت دریوم قیامت
دون مؤمن را ذکر او را نازل نفرماید و آن چه ذکر می شود و شده لاجل ارتفاع اثبات و فنای نفی

است نه دون آن مثلاً نهی از این دو شیئ که شده از برای حفظ نفس مؤمنه است نه نفس آن و همچنین در کلّ مراتب وجود مشاهده کن بحر جود را و اتکال کن بر خداوند خود در هر شأن که او است بهترین حافظین

الباب الثامن من الواحد التاسع

فی حرمة التریاق و المسکرات و الدواء مطلقا

ملخّص این باب آنکه کلّ شئون دون حبّ از دون حق بوده و هست و کل شئون حبّ از حق بوده و هست و نهی شده از مسکرات و آنچه حکم دواء بر او شود مطلقاً تا آنکه مطهر کنی خود را از هر شیئی که لدون الله بر او ذکر شود و بَدل نمائی در مواقع ضرورت به آلاء لطیفه و نعمآء طیبّه که شئون شجره محبّت بوده و هست و حکم آن در کلی مثل جزئی است مثل آنکه احتراز از یک نفس دون مؤمن مثل کلّی او است ولی خداوند عالم عزّ و جل در هر حال به شأنی تجلّی فرموده که کلّ وجود او را ساجدند و کلّ به حبّ او راغب و به طاعت او صاعد و هیچ ذرّه ای نه مگر آنکه به کنه کینونیت عابد است او را و ناطق است به لسان خود ولی در این ظهور هر شیئی که از شئون شجره محبت نیست محبوب نبوده و نیست و هر شیئی که بوده محبوب بوده و هست و در ظهور بعضی صنایع که لازم دارند اهل آن بعضی از این اشیاء را اذن داده شده و این همان قدری است که در نزد هر ظهوری اذن داده شده اهل آن را که با دون مظاهر حق مدارا نموده لعّل ثمری از وجود ایشان اخذ شود به ایمان به حق زیرا که امکان در هر نفسی هست اگر خود به نفسها محتجب نشود و لتستعیذُنّ عما لا یحبّه الله بالله ربّکم الرحمن اِن انتم تحبّون اَن تفلحون

الباب التاسع من الواحد التاسع

فی حرمة صلوة الجماعة الاّ صلوة المیّت فانکم تجتمعون و لکن فرادی تقصدون

ملخّص این باب آنکه از آنجایی که در جماعت ثابت است آنکه امام محقّق الوقوع باشد در اینکه از حروف اثبات است و از آنجائی که آخر هر ظهوری کلّ خود را چنین جلوه داده که مظهر اثباتند نه نفی ولی بدء ظهور ظاهر می گردد که از مظهر نفی بوده از این جهت است که نهی شده تا آنکه کلّ لدون الله عبادت خداوند نکرده باشند و امروز اگر نفسی ایمان آورده باشد بالله و آیات آن و به شجره حقیقت و ظهورات آن و قبل ازآن وراء نفسی که آن الآن اظهار ایمان نکرده نماز گذارده باشد بر او فرض است که اعاده کند و این است از احکام واقعیّه نفس الامریّه زیرا که آن در آن روز لدون الله بوده که اگر نمی بود نمی شد و آنکه نماز کرده لله بوده که اگر نبود امروز مؤمن نمی شد این است یکی از احکام داودیّه که به باطن شده نه بظاهر که اگر بظاهربود اذن داده شده بود ولی درهمان اذن محلّ کلام است که چرا بصیر نشد که بر نفسی مقتدی شود که لدون الله واقع شود ولی در صلوة میّت اذن داده شده زیرا که آن اعزاز مؤمن است هر قدر که کثرت زیاده شود در صلوة او محبوب تر بوده و هست نزد خداوند ولی کسی مقدم نایستد کلّ در صفوف خود قائماً نماز گذارند بر او به قصد فرادی ولی در صورت جماعت نظرکن از صدر اسلام تا ظهور نقطه بیان که چقدر صلوة جماعت برپاشد که کسی احصا نتواند نمود ولی حمد خدایی را که نگذارد کسی را که با مظهر نفس او نماز گذارد در ظهور اخرای او که لدون الله واقع شود وحال آنکه کلّ به اسم او مصّلی بوده اند و به قول او مصلّی ببین حدّ خلق را که با این همه اظهار حبّ و انتظار فرج بعد از ظهور کسی موفق نگردد بر یک صلوة مثل آنکه با ادنای خلق شب و روزی پنج مرتبه می کند تا آنکه حکم الهی مرتفع شود از آن مراقب بوده یوم ظهور من یظهره الله را که این قسم محتجب نمانی که شب و روز به تمنای ذکراو سربَرید و به احکام موعوده در زمان ظهور او قلب خودرا ساکن کنید و یک مرتبه بغتةً طالع گردد تا آنکه به وقتی رسد که اذن ارتفاع احکام قبل را دهد که آنوقت کل محروم مانید و از ثمره وجود

خود بی نصیب گردی اگرچه آن بحر جود صابر است که اگر یک نفسی در علم او باشد که وفا می کند به عهد خدا در یوم قیامت هرآینه صبر نماید تا آنکه اقامه عهد خود را کند ولی می شود که واقع شود و تو در خواب باشی بعد از آن ترا بیدار کنند و خود متحجب شوی چنانچه رسول خدا ص ظاهر شد و عبادی که در انجیل بودند بیدار کرد ولی بیدار نشدند و تا امروز در خواب هستند زیرا که بر او بود که بفرماید منم احمد موعود ص و اقامه حجت فرماید به آیاتی که خداوند بر او نازل فرموده بود نه دلخواه هر نفسی که اگر چنین می بود هیچ حجّتی در هیچ ظهور تکذیب کرده نمی شد نظر کن در فرقان که یقین به آن داری که چقدر مَذّمت شده عبادی که از رسول الله ص تمنّا نمودند آنچه نمودند حتی آنکه گفتند تأتی بالله و الملائکة قبیلا که از آن اعظم تر ذنبی از برای ایشان نبوده که چنین گفتند زیرا که خداوند منزه بوده از این وصف و آنچه در خلق ممکن است لایق نبوده که در آن ساحت قدس او ذکر شود چگونه تکوّن بهم رساند و تا حال هنوز منتظرین در انتظار مانده چه بسا قیامت من یظهره الله برپا شود و هنوز ایشان در انتظار باشند اگر خداوند مبعوث نفرماید مقتدر مهیمنی را بر خلق خود از مؤمنین به بیان و الاّ فضل کل وجود را درک خواهد نمود اگر اسباب ظهور غیر از این بود هر آینه خداوند از برای رسول الله ص نازل فرموده بود بلکه بر خود خلق است که مظاهر امر واقع شوند و در نزد مبدع غیر از امرالله نیست مثلاً آنچه من قبل الله بود و لله علی النّاس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً بود ولی از خلق ارتفاع آن ظاهر به اطاعت ایشان امرخدا را و الاّ همان عزّی که در امرالله بوده هست نزد بصیر لطیف چه کلّ عمل کنند و چه عمل نکنند و لتصلین لله ربّکم الرحمن لعلکم بآیات الله یوم القیامة توقنون

الباب العاشر من الواحد التاسع

فی طهارة ارض النفوس

ملخّص این باب آنکه از برای هر شیئ تطهیری است در علم خدا و کلّ بذکر الله طاهر می گردند اگر مؤمن شوند به من یظهره الله و تطهیر افئده نمی شود الاّ به ایمان به حروف ثلاث و ارواح الاّ به رُباع و انفس الاّ به سُداس و اجساد ذاتی الاّ به مثل آن وکل تطهیر در کلمه توحید است که طاهر کنی این آیات واحد را از آیات در ظلّ آن از نار وهمچنین در هر شیئ مشاهده کنی اثبات و دون آن را تا آنکه توانی تطهیر نمود مثلاً اگر دستمال دست تو قدر ذرّه ای سیاه شود تطهیر آن نمی شود الاّ به آنچه در حدّ آن مقدر شده وهمچنین از ذِروه وجود الی منتهای ذکر هر شیئ نظر کن تا آنکه محتجب نگردی از دوای هر داء وبدانکه تطهیر در بیان اقرب قربات و افضل طاعات بوده و هست مثلاً سمع خود را طاهر کن از اینکه ذکر دون الله نشنوی وعین خود را که نبینی و فوآد خود را که شاهد نشوی ولسان خود را که ناطق نگردی ویَد خود را که ننویسی وعلم خود را که احاطه ندهی وقلب خود را که بر او خطور ندهی وهمچنین کل شئون خود را تا آنکه در صِرف جنّت حُبّ پرورش کنی لعل درک کنی من یظهره الله را با طهارت محبوب نزد آن که طاهر باشی از دون من لم یؤمن به ومن لم یکن له که آنوقت طاهر خواهی بود به طهارتیکه نفع بخشد تو را وبدانکه هر سمعی که کلمات او را شنود با ایمان به آنها داخل نار نمی شود یعنی چون که می بیند علوّ کلمات او را در عرفان او اختیار می کند او را و داخل حُبّ نفسی که تصدیق او نمی کند نمی شود که آنچه در آخرت است ثمره این است وهر عینی که نظر کند در کلمات او با ایمان به آن واجب می گردد برآن جَنّت وهر فوآدی که شاهد شود بر کلمات آن با ایمان به آن در جنّت بوده و خواهد بود نزد خداوند وهر لسانی که ناطق گردد به کلمات او و به ایمان به او خواهد در جنّت بود و مُتلجلج می شود در آن به تقدیس و تسبیح لم یزلی که زوال و نفاد از برای ظهورات عز او ونفحات قدس او نبوده و نیست وهر یدی که بنویسد کلمات اون را با ایمان به او مملوّ فرماید خداوند آن ید را از آنچه محبوب او است در دنیا وآخرت

و هر صدری که کلمات او را حفظ نماید خداوند مملوّ فرماید او را از محبّت خود اگر مؤمن به او باشد و هر قلبی که حبّ کلمات اون را داشته باشد و نزد ذکر او علامت ایمان در آن ظاهر گردد مثل قول الله اذا ذُکر الله وَجَلت قلوبهم هرآینه محل نظر الهی بوده و هست و خواهد ذکر فرمود آن را خداوند در یوم قیامت به احسن ذکر و بدانکه طهارت نفوس نه این است که کلماتی که خداوند نازل فرموده تلاوت بکنی زیرا که اوّل دین تو به کلمه لا اله الا الله ثابت می گردد با ذکر مظاهر واحد اوّل و ذکر بیان و حال آنکه دون کلمات عِلیین در حروف اول نفی است که در زمان ظهور خود را یکی از مطهّرین ارض نفوس می داند بلکه مراد از طهارت نفوس آن است که آنچه لدون الله هست از آن خود را طاهر گردانی و آنچه لله هست خود را به آن فائز گردانی ولی اگر رسد ظهور بیان به شأنی که دیگر ذکر لدون الله نشود آنوقت اگر دون کلمات عِلیین را تلاوت نکنی اذن داده می شوی و اگر خواهی که در کل عمر خود در بحر صرف محبّت و علییّن سیر نمایی داری زاد سفر زیرا که اگر کل وجود به یک کلمه الله اعظم سیر کنند کلّ می رسند به مقصد که آن من یظهره الله باشد که او است ظاهر بظهور این کلمه و بدانکه نفی هر ظهوری در ظهور بعد داخل می شود نه در نفس ظهور مثلاً نفی انجیل در قرآن ظاهر شد و نفی قرآن در بیان کلیةً نه جزئیةً و همچنین نفی بیان ظاهر نمی شود الّا به ظهور من یظهره الله که کلّ آن روز مدعی اثباتند از برای او وتبری از نفی ولی خوش بود گر محک تجربه آید به میان که آنوقت چنین کلّ خالص شوند که سموات و ارض و ما بینهما از عظمت آن خاضع گردد چنانچه در ظهور بیان دیدی و اگر در آن روز هستی خواهی دید که کل ماهیان بحر بیان به آن ماء زنده ولی از آن محتجب وَلَتُطَهِّرَنَّ انفسکم علی حقّ ما انتم علیه مقتدرون

الباب الحادی والعشر من الواحد التاسع

فی اَنّ لاتبیعُون عناصر الرُّباع و لاتشترَونها

ملخص این باب انکه خداوند عالم جل اسمه از فضل غیر متناهی و جود لایتناهی خود من اجل مخلوق خود عناصر رباع را آفریده و حلال نفرموده در بیان خریدن و فروختن آن را بل نهی فرموده در بیان که اجتناب ورزیده و جز به فرمان الهی عمل نکرده و امری اجرا ندارید خاک که رتبهٔ آخر از عناصر و فنای صرف در تحت اقدام شماست نهی آن از خریدن و فروختن نموده و هم چنین آب را جاری داشته من اجل ارتفاع و امتناع ذَوات شما و سبب حیات ظاهر در ابدان شما و هر چیز عالم در حیّز وجود بدان تربیت می شود سعی نموده که او را من دون بها میانهٔ خود اجرا داشته در بیع و شرا داخل ننمایند چه حیف است مایهٔ زندگانی خلق بدینار ظاهر فروخته گشته مخلوق دنی از آن تمتع بردارند و همچنین آتش و عنصر دیگر هوا را که در باطن آب مختفی و در ظاهر این هوا جلوه گر است اگرچه در ظاهر بدست شخصی نبوده که بیع و شرای آن نموده لیکن چون سه عنصر دیگر که به بیع و شرا داخل گشت عنصر هوا هم در جزء لایتجزای آن محسوب است و بظاهر امر دمیدن نَفَس و چیزی که سبب بر وزیدن باد بوده چه بعضی دمیدن انفاس خود را به اجرت معاوضه می کنند سعی نموده که انفاس خود را در سبیل خدا انفاق نموده هرگاه بر سر بیماری روند بخواندن و دمیدن من اجل خود مزدی قرار ندهند و هرگاه در ظاهر امر گویند که این عناصر از جمله خاک و آب بی بها میسر نشود و بلا اجرت حمل آن نکنند یا انکه از آب و خاک خراج گیرند در این صورت مزدی من اجل آورنده و خراج گیرنده قرار داده تا انکه من دون قیمت بوده نه اینکه باین مبلغ خاک را فروخته و آب را بل فی سبیل الله لیکن نظر بزحمت سقا و آورندهٔ خاک مزدی من اجل آنها قرار نموده و همچنین آتش را هرگاه احتیاجی بدان شده چنانچه در کشتیها به بعضی من دون قیمت نمی دهند ثمرهٔ این حکم انکه لعل در روز ظهور مظاهر توحید و شجرهٔ حقیقت را به بیع و شرای نفوس خود داخل ننموده به این معنی که بانکار و ناسپاسی آن شجره و اغصان او را نفروخته و به اعراض خود نخریده بل در مظاهر لااله الاالله و توحید او به توحید و تسبیح و تهلیل او را

دیده و در لاحجة الاالنقطة مظاهر تمجید و تحمید و در لا ادلة الاحروف الاولیّة مظاهر تهلیل و در لا ادلة للادلآء الا من یدل علیهم من بعدهم فی مظاهر التکبیر در شئونات تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر غوص نموده جمیع این مطالع را در تصدیق بنقطهٔ بیان دیده در قیامت بعد در نفس من یظهره الله و مدلین بر او مشاهده نموده در جمیع مظاهر بانظار حقه و وحدت نظر نموده این مظاهر مرتفعهٔ حقه را به اِعراض و انکار نفروشند چه اگر در این عوالم ظاهرهٔ خود این عناصر را بدینار داد و ستد نموده در آخرت به احرف عزّ خداوندی منتهی خواهد شد و نتیجهٔ این عمل بر اعراض و انکار خواهد افزود چنانچه سابقین از هر قوم این عناصر را فروخته و ثمرهٔ آن در ظهور بیان بنقطهٔ بیان منتهی شد چه بسا از نفوسیکه مبالغها اجرت یک نَفَس گرفته اند و مزد خواندن و دمیدن را بدینار ظاهر قرار داده و آب را در بعضی مواقع و مواضع به چه قیمتها فروخته با انکه خداوند تعالی این بحور مآء و شطوط و بوادی و انهار و عیون و جباب را من اجل خلق خود قرار داده تا آنکه به آن رحمت غیر متناهیهٔ او مستفیض بفیوضات لانهایه گردند ای اهل بیان توحید و معارف خود را به این قیمتهای کم و بضاعة مزجاة نفروخته آن مظهر حق و صدق را به این نفوس فنای خود عوض نکنید ذلک ما توعظون به فی الاخرة سعی نموده که کلمهٔ توحید و تحمید و تسبیح و تکبیر را به این قلت بضاعت عوض نکرده تبدیل حق به اضداد مقابل نداده مانندی تلقای ظهور من اجل شجرهٔ حقیقت قرار نداده در مظاهر لااله الاالله و لا اله الاهو و لا اله الا انا و لا اله الا انت و لا اله الا الذی و لا اله الا ایاک و لا اله الا ایای احرف مستدلهٔ بر ذات حروف سبع که نقطهٔ بیان بوده باسم علی و نبیل مشاهده نموده از رتبهٔ مشیت تا رتبهٔ کتاب مراتب نقطهٔ حقیقت را در ظهور نقطهٔ بیان دریابند این است سّر توحید در جمیع اسماء و صفات الهیه هرگاه سیر مشیت را در هیکل اراده و خمسهٔ متعلقهٔ بر آن در نفس کتاب مشهود بینند و نظر بانکه عناصر بتمامها در ظاهر بفروش نمی رسد و رتبهٔ هوا مشهود نمی گردد نهی شده اینکه نفوس که جامع عناصراست مطلق به خرید و فروخت داخل نشده

اهل بیان مطلق از این عمل احتراز نموده نفس انسانی را نخرند و نفروشند این است نهی حقیقت در امر عناصر هرگاه بصیر بوده امرالله را جاری دارند   والله اعلم بعباده المهتدین

الباب الثانی والعشر من الواحد التاسع

فی اَنّ لم یُبطل صلوٰتکم شعر حیوان و لا ما لایُنفخ الرّوح فیه فلتشکرون بذلک فی دین الله

ملخص این باب انکه ارتفاع جمیع وجود به حب و مودت نقطهٔ اولیه است و چون نفس مؤمن به آن مظهر حقیقت واصل شده و به دوستی او به اوج اعلی متصاعد گشته در همهٔ شئون خود مرتفع به ارفع درجات عروج گردیده به منتهی مقامات پیوسته ولطف و رحمت ایزدی را در ذات و صفات خویش مشاهده نموده در این ظهور خداوند متعان آسان فرموده آنچه از پیش در امور صلوة بر عباد دشوار بوده بدین سبب لباسی که از پوست حیوانی بوده و در صلوة جایز نبوده استعمال آن خداوند رحمن از علو فضل و سعهٔ خود جواز آن بر عباد خود فرموده در این حال هرگاه ملبس آن لباس بوده یا آنکه موئی از آنها بر لباس ملتصق شده باشد در نماز حکمی نبوده و بأسی نیست و اگر در بطون امهات آن حیوانات حیوانی مرده یا انکه بی روح بوده باشد و از پوست آن لباسی سازند چنانچه حال میانهٔ عالمیان متداول است بأسی نبوده و حرجی بر مصلی هنگام صلوة نبوده چه مراد از صلوة توجه بخداوند متعان است که لم یلد و لم یولد و لایُعرف بشئ و لایوصف ولایُذکر و لایُنعت ولایُدرک بوده نه اینکه نظر الهی بلباس یا انکه موی حیوانی بوده بل نظر خداوندی بخلوص نیت و پاکی طینت و ضمیر بوده چه نفس مؤمن را مثل دریائی قرار فرموده که از هیچ چیز عالم پلید نگردد هرگاه نفس مؤمن بشهادت توحید او و اقرار به رسول او و آیتهای او مطهر گردید و پاک از ریب کفر و نفاق گشت به شَعر حیوانی پلید نگشته و نماز آن مرفوع الی الله است سعی نموده که خود را از ریب وسواس پاک گردانیده از غیر مطهرات باطنی پرهیز نمایند چه هر آنچه مبطل صوم و صلوة است دوستی شجرهٔ نفی است و اتباع آن و اصل تقوی و

طهارت و صوم و صلوة محبت نقطهٔ اولیه است و اطاعت او هرگاه بصیرت داشته و مبصر در دین بوده از نفی و مایتعلق به احتراز نموده تا انکه در روز قیامت بلقاء آن شجره و زهد و تقوای حقیقی که معرفت و مودت اوست مرتفع و ممتنع در ظاهر و باطن گردند نه اینکه متمسک بزهد ظاهر گردیده ظاهر خود را به آب شسته و احتیاط نموده و هر ساعتی غسل نموده و در باطن غیر مطهر و پلید و ظاهر چون کور کافران آراسته و زینت نموده و در اول عهود آن به سوگندهای مغلظه و کلام مغلق و در آخر سستی عهد و کذب گفتار و وعدهٔ دروغ مشهود گشته ای کاش به همین راضی بوده و شریک بر هلاک آن شجره نبوده و هرگاه لاشئ بوده بهتر بوده با انکه وجود داشته و برآن شجره واقع نموده آنچه جاری داشته چنانچه مشهود است و بعین ظاهر دیده می شود که نفوس مؤتفکه به کون آیند که فتوی بر آن ذات مقدس دهند و در ظاهر دین کمال دیانت و احتیاط مَرعی داشته و در باطن گرگهای درنده اند چنانچه مشاهده می شود که شجرهٔ حقیقت را به اَسنان سوء خود دریده به اَضراس افک خود و اظفار و مخالب شرک آن وجود مطهر را پاره پاره کنند این است که کلام الهی در فرقان حقیقت ناطق است اَخافُ اَنْ یأ کُلهُ الذئب و انتم عنه غافلون حال بنظر حقیقت نظر نموده بانظار راستی در ظاهر آن شجره و باطن آن متفکر باشند می شود که آن نفس مطهر در میان شما آشکار شود و شما در غفلت نگران بوده در اغفال بسر برید یا انکه از میان شما ظاهر گردد یا انکه از ملک شما و شهر شما و قریهٔ شما یا انکه در خانهٔ شما و چون چشم بینائی و دیدهٔ شناختن او در شما خلق نشده از انوار او محجوب بوده چنانچه دیدهٔ نابینا از اشراق شمس محجوب و جز گرمی آن محسوس او نخواهد بود و هم چنین کلامی که منسوب به او است به معانی آن برنخورده جز لفظی نخواهید دید و به معارف او واصل نگشته در حجاب خواهید ماند جهد نموده که غطاء خود رفع نموده حجاب و قناع از خود دور گردانیده سرمهٔ معرفت در دیده باطن و ظاهر خود کشید این است آنچه خداوند مستعان در این ایام حقیقت خلق خود را نصیحت و اندرز داده تا انکه به مواعظ و نصح او

ئاء و بکماء نگردانیده و خود را بلا بصیرت و نابینا نگردانند و محجوب نمانند اِسهروا یا عباد و ایقظوا عن رقدة غفلاتکم و لتؤمُنن بآیات الله فی کلّ ظهور و قبل ذلک و بعد ذلک و لتتقن الله فی کلّ شأن ثم انتم یوم ظهور الله تتقون و حمد و سپاس الهی بجای آورده در نعمتهای او شکر نموده در ظهور آلاء او حمد و در بلیات صبر و در ضراء و بأساء راضی از فضل و رحمت او بوده در جمیع امور و قضایا شاکر شوید

الباب الثالث والعشر من الواحد التاّسع

فی اَنّ لاتَخرُقُنَّ کتابا ابدا

ملخص این باب آنکه امری اهم از آن نبوده که انسان از حد حیا و وقر خود بیرون رود چنانچه در این ظهور مشاهده شده از سائران دین فرقان که آنهائیکه سالها زحمت در دین کشیده و خود را حکَم از نزد خدا دانسته فتویٰ بر نفس حقیقت داده و کتاب او را که نازل از لسان حقیقت گشته بدست خود پاره نموده و حکم بدون حق داده چنانچه مشهود از بعضی از آنها شده بل از ادنای آنها هم دیده شده است و این نبوده مگر انکه اعالی آنها این طریق امر را جاری نموده تا انکه ادانی با دنو دنائت خود آن امر غیر محبوب را در میان عباد جاری ساخته و چه بسا از اشخاص که الواح آن ذات احدیت را بدور انداخته یا انکه پاره نموده و ریخته یا انکه به آب انداخته چنانچه آیات کتاب عدل را در ارض فآء بچاه ریخته از اصل و فرع آن باقی نگذارده مگر اندک و به همان عمل در دنیا و آخرت معذب گشته و از خود جان پلیدش را درباخته و بنار ملحق شده و این عمل جاری شده تا بهر درجات و نقطه رسیده و کلیهٔ نفوس به همین عمل محجوب از لحظات قرب خداوندی گشته این ایام عمر قلیل خود را در ناسپاسی بسر برده اند پس هرگاه اگر بصیرت داشته ای اهل بیان اقلاً در میانهٔ خود این عادت پلید را رفع نموده تا انکه در بین نفوس شما این عمل سنت نگشته شاید که در ظهور آخر بنقطهٔ حقیقت منتهی نگردد چه هرگاه اگر ترک این عمل نداشته در آخرت بنقطهٔ بعد منتهی شده و من یظهره الله در روز ظهور محزون خواهد

شد و باشجار حقیقت این امر زشت منتهی شده تا آخر بلا آخر باقی خواهد ماند جهد نموده اینکه کتابی را یا انکه لوحی را یا آنکه کاغذی در میانهٔ خود بدور بینداخته و پاره ننموده و ترک این افعال را مد انظار خود داشته شاید که بدین وسیله نجات یافته و از نار هلاکت رهیده در نعیم لایزالی باقی مانده در آخرت رستگار گشته و این اعمال غیرلایق به شجرهٔ حقیقت منتهی نگردیده و شما خلق بیان عندالله بهترین خلق بوده و بین یدی الله معروف به نیکی و ترفیع اخلاق و تمنیع مقام و درجات خویش و اهل انصاف و مروت در جمیع شئون و به آنچه خداوند در حق شما جاری داشته مبتهج به ابهاج مالا نهایه گردیده خود را مرآت صاف و بلورهٔ بحت تلقای او نموده شاید انکه تجلی آفتاب حقیقت در ذوات افئدهٔ شما تافته ازسنگ پست تر نبوده و از ذوات خود جوهرهای گرانبها بیرون آورید یعنی کلمهٔ ایمان و اخلاص و صدق و یقین و محبت خالص تا آنکه به آن آثار روحانی انفس و آفاق و ارض ظلمانی را روشن و مضیئ نموده در اعلی معارج عز و هدی متوصل گردید و مَن اقرب من الله امرا و حکما اِنْ انتم تعلمون هر گاه به این تربیت مترَبّی گشته ضُر این اعمال در قیامت بعد بمن یظهره الله راجع نشده و شما خلق بیان اهدی ترین خلق نزد خدا بوده اید والله ولیکم و هو ولی المهتدین

الباب الرابع والعشر من الواحد التاسع

فی اَنّ کلّ اسبابکم من بعد اَنْ تکمل تسعة عشرسنة اِنْ تستطیعون انتم لتجُدّدون

ملخص این باب آنکه دوست نداشته خداوند متعان در میانهٔ خلق خود مگر هرشئ لطیف و لیس کمثله شئ را که هرآنچه منسوب به آنهاست و متعلق بوجود آنها تازه و پاک از هر عیبی بوده باشد باین سبب در هرزمان و وقت باقتضای اوقات و احیان وزمان خداوند متعال رحمن از هرگونه چیزی که باعث اَبهاج نفوس بوده مشهود عباد خود میفرماید چنانچه هرفصل به عادت وقت گُل و ریاحین و از هرنوع خلق و شکوفه های رنگارنگ و میوه های دلربا و اقسام چیزهای گوارا مختلفًا الوانه و ظهورات مُتقنه و

بمقتضای ظهورات او آیتهای تام و کامل و اَمارات مرتفعه و انبیای مرسل و شموس طالعه و نقاط ممتنعه و آنچه را که عقل آدمی تحیر داشته از هر چیزی یا انکه هر نوع اختراعات و صنایع که از خلق او به شهود آمده بعد از اعطای قدرت او در نفوس آنها و عطای کمال و معرفت چنانچه مشهود جمیع وجود بوده بدین سبب امر فرموده شما خلق بیان را اینکه تازه نمائید اسباب ظاهر خود را و آنچه متعلق به نفوس شما ست به آنچه توانید هرگاه مستطیع می باشید بعد از تمامی نوزده سال یعنی بعد از قدرت خود بر امری نه انکه مستطیع نبوده و از دیگران طلب نمائید بنحویکه مایهٔ خَذُلان شما در وجود بوده و محجوب نزد خلق شده بل در زمان استطاعت و قدرت چنانچه امر به سایر احکام بوده و مأمور شده اید هرگاه استطاعت آن نداشته بر شما بأسی نبوده نظر بر آنکه شاید روزی شجرهٔ حقیقت بر شما گذشته یا آنکه در شهر و قریهٔ شما و ملک شما وارد گشته عین حقیقت او بر چیزی غیر لایق نیفتاده و نظر بر شئ مکروه نداشته بل اهل بیان در علو تربیت و سمو تذهیب و حیا و زینت در ظاهر و باطن مرتفع شده تا آنکه در حق آنها نظر مرحمت فرموده مغفرت ایشان و هدایت آنها را از پروردگار طلب نموده به آن واسطه از نار احتجاب رهیده در نور ارتفاع و اقتراب داخل گردند پس سعی خود در هر امری از امور دین نموده ظاهر و باطن خود را به حِلّی و زیور عدل آراسته گردانیده بعواطر مجد و بزرگی در بیدای سینای حقیقت انتظار قدوم آن نیّر اعظم اکبر ارفع را داشته به ظهورات شئونات مؤتفکه این خلق فنا از مُبدع عزّت و بقا محتجب نگردند و به علّو صفا و وفا پیوسته آن ذات حقیقت را در امکان اوجات خود دریابند این است علّو افضال و انوال الهی در حق شما سالکین اعراش بیان تا انکه به اَکراس حقیقت واصل گشته در جمیع موارد ملحوظ انظار الهی گردید ذلک مایوصیکم ربکم فی کتابه و یأمرکم بالهدی والحق لعلکم بعد استطاعتکم بحکم الله تعلون و فی دین الله ترفعون و تشکرون

الباب الخامس والعشر من الواحد التاسع

فلتکتبُن ذکر البیان علی کل صنایعکم لعلکم اِنْ تبقون فی ظهور حقیقة فی دینکم بغیر حق لاتُذکرون بین یدی شجرة الاولی

ملّخص این باب آنکه یاد نمائید و بنویسید اسم بیان و ذکر او را بر جمیع صنعتهای خود آنچه در عوالم خود آشکار می نمائید و ذکر نمائید بیان را در کتابهای خود و در هر آنچه صادر می شود از نفوس شما از هر نوع صنعتی و کاری و هر جنسی که بوده و اسم الله را در جمیع شئون خود مذکور داشته نباشد از چیزی مگر آنکه بنام بیان نامیده در آن آثار اذکار الهی مندرج گردیده و هر نفس بعلو اجتلال و ارتفاع رسیده در خود آثار محبوب خویش را مشاهده نموده ظاهر خود را بذکر او مشهور و در باطن باسم او معروف و مذکور تا انکه ارض و ما علیها جنت واقعی گشته هر آنکه بر روی ارض بوده از مشاهدهٔ این امر منجذب به سوی شجره بیان گشته در اجتذاب و انجذاب حقیقی متجذب الی الله گردد ای ساکنان بیان و سائران براری ایمان در این امر حقیقت غوص نموده در این غَمر هویت غُمس ورزیده لئالی جود و ارتفاع مشهود سازید هرگاه بر صنایع خود و اعمال ظاهری دستهای خود اسم الله ذکر نموده جلوهٔ انوار بیان در او ظاهر گردانیده در بین یدی الله به اسماء نیک و امثال نیکو مذکور بوده در اعلی درجات مرتفع بوده اید ثمرهٔ این امر آنکه شاید هرگاه شما در ظهور حقیقتی باقی مانده باشید و نامهای شما در علو ایمان مذکور بوده در آن روز حقیقت بغیر از نیکی و درستی نزد محبوب خود که شجرهٔ حقیقت است در اولی و آخرت مذکور نگردیده خواه در ظهور اولای او یا انکه در شئونات آخرت و هر ظهوری که طالع گردد نامهای شما به نیکی ذکر شده و عندالله مرتفع بوده ممتنع بظهورات ایمان گردید چه با اعمال دستهای خود بین یدی الله حاضر شده نزد آن شجره ساجد گشته آثار هدی و تقوی را در جمیع مراتب ظاهر سازید چه ایمان شما به نقطه بیان ثابت بوده در آن روز ایمان و ایقان خود را عندالله واضح ساخته آشکار بمعدن هدی و تقوی گرویده بنقطه حقیقت موقن شوید این است که پروردگار مهربان امر به این نوع عمل فرموده تا

انکه شما سالکان برارى ايمان در روز وعد انجاز عهد نموده ذکر بيان و مافيه را در الواح صدور خود ثبت داشته مثبت امرالله بوده تلقاء آن شجره خاضع و خاشع گرديده مسئلت از فضل و رحمت و جود لايتناهى الهى داشته خود را تلقاى او مرآت صاف نموده جليان لحظات او را در اقماص افئده خود بظهورات لانهايات الهى مستشرق داشته در دنيا و اخرت به آثار عزاو مسترفع و متمنع گرديد ذلک ما تُلقون من ربکم لعلکم بلقـآء الله يوم الاُمرفى الاخرة تُرزقون

الباب السادس والعشر من الواحد التاسع

فى اَنّ لاتَضرِبُنّ احدا ابدا

ملخص اين باب آنکه ساکنان اديان ظهورات قبليه ميانهٔ خود عادتى و سنتى قرار داده که به آن شيمه رويّه افعال ناشايست خود را بر حق جارى نمودند چنانچه ميانه آنها ضرب بر نفوس و شتم و اذيت متداول بوده و تا کنون در اکثراز وحشيان عالم و اهل مداين و قرى اين سنت رذيله باقيست به طريقى که عادت آنها در اين ظهور به شجرهٔ حقيقت وارد شد و به همان سنت عمل نموده و در ارض شمس بمظهر توحيد ناسپاسى نموده و آن نفس مقدس را بمحل ضرب آورده بفتواى صاحبان تقوى و علم بگمان خود و اجماع رؤساى خود در حکم تعزير برآن شجره واجب دانسته به هواهاى خود عمل نمودند و بدين سبب سنت الهى براين جارى شده که در آن محل حاضرشده و بما قدرالله فى الکتاب عمل نموده بر ضاربان آن وجود و فاعلان آن عمل ذکر ما تستحق به انفسهم را جارى دارند در اين حال واجب است بر شما که ترک اين عمل نموده و به هيچ وجه نفسى را اذيت ننموده و ضرب بر نفسى روا نداشته لعل در آخرت بثمره اين حکم برخورده برمن يظهره الله روز ظهور او وارد نسازيد چه بسا نفوس که خلقى را آزرده و اين سنت را جارى داشته و بسيارى از مردمان را به همين سنت پايمال سم ستوران نمودند آنچه در کتاب الله و سنن او امرشده بودند من اجل دزدان دزدانى و قاطعين طريق و

شاربان خمر و صاحبان گناهان کبیره بود نه اینکه بر هر نفسی این عمل روا دارند این است که شما را نهی فرموده خداوند که ترک این عمل داشته مطلق میانه خود جاری نداشته تا انکه در روز ظهور و طلوع نار حقیقت از مشرق عدل به شجره احدیت راجع نگشته و چون قضاهای این ظهور واقع نگردیده و آن مرآت کینونیت از این نوع عمل محزون نگردند انماالامر یتنزل من اجله و الحکم یصدر فی حقه والکل یتلبس بجوده لبس الوجود و یرفع بمنّه ذلک الفضل من عنده والامر من لدنه لعلکم تشکرون

الباب السّابع والعشر من الواحد التاسع

فی اَنّ تُضیفُنّ فی کلّ شهر تسعة عشر نفسا ولولاتقدرون بذلک تسقونهم مآء الواحد و اِنْ لاتستطیعن بذلک بمالم یکن لکم مقاما فلتُبَلّغون الی عدد الواحد ما تستطیعون من نعم الله بینکم او ماتقدرون به

ملخص این باب انکه خداوند عالم دوست داشته در بیان که در نهایت حب و رأفت با هم سلوک نموده و سنن الهی را میانه خود اجرا داشته جاری نموده هر ماه نوزده نفر از مؤمنین را ضیافت نموده اطعام آنها قرار داده بانچه توانا می باشند و هرگاه اگر مستطیع نبوده و قدرت نداشته مآء واحد نوشانند و هرگاه بر این هم توانا نبوده نظر بلا مکانی خود و بلا محل ضیافت اگر مستطیع بوده به نوزده نفر آنچه توانا بوده از نعم و آلاء الهی رسانده و یا آنکه مآء واحد یا آنچه توانا بوده تا به این سنت مرضیه انجذاب و اجتذاب خود را آشکار نموده به سنتهای پسندیده الهی عمل نموده باشند این است صلاح امور شما در ظاهر و باطن ایام زندگانی خود هرگاه به لُبّ الباب کلام و اعمال برخورید و بمایحب الله و یرضاه عامل شوید نتیجه این عمل و حکم و اثمار آن شاید روزی شود و آن ذات حقیقت بریکی از شما وارد شده یا آنکه ادلآء حق نازل گشته و دوستان آن شجره ملتجی گردیده و به این عادت مرتفعه آنچه خالص از اعمال شما بوده الی الله راجع شده و به فوز این عمل برضای الهی واصل شوید چه بسا نفوس که از این اعمال مرضیه ازپیش معرض بوده و چه بسا مقبل و هریک در سنبلۀ خویش ذاکر بوده وکل فی فلک

یبحون   مشاهده می شود که در روز امر و ظهور آن نیر اعظم ساکنین عرش بیان در مضیفهای خود نشسته و انتظار زمرهٔ مؤمنین را داشته و ناگاه شجرهٔ حقیقت و مطالع عز او در مقامات خود در آن مجمع حاضر شده از طعام آنها تناول نموده و از مآء واحد نوشیده و صاحبان مضیف تا ابدا لآباد بذکر خیر و صلاح یاد شده لم یزل و لایزال به اوامر و نواهی پروردگار خود عامِل و مفتخرند جهدی بلیغ در این سنت مرتفعه داشته و سعی نموده تا انکه به این سنن و آداب عمل نموده و من اجل این اعمال در آخرت به شجرهٔ اول و آخر منتهی شده آن ذات غنی و بی نیاز از خلق با وجود بی نیازی خود از ضیافتهای شما به اعمال حسنهٔ شما راضی گشته به آداب مستحسنهٔ ذوات مرتفعهٔ شما با انبساط خاطر نازل بر بساط شما گردیده و با ابساط وجود مراجعت فرماید جهد نموده و در این سنت سبقت گرفته و در این عادت پیش دستی نمائید این است ثمره اعمال شما که در ظاهر به رضای الهی واصل شده و در باطن مستحقین قوم و هر ضعیفی را دستگیری نموده به مرضات غیر متناهی پروردگار خود رسیده و عامل گشته اید   ذلک الفضل من ربکم افلا تشکرون

الباب الثامن والعشر من الواحد التاسع

فی اَنّ لاتخرقون لباسکم ولاتضربون علی ابدانکم حیث مایموت منکم من احد ابدا ابدا

ملخص این باب آنکه دوست نداشته خداوند متعان بر اینکه در میانهٔ خود بدون وقر علی را نزدیک شوید بدین سبب امر فرموده در بیان که هرگاه از شما کسی رحلت نماید و از جهان فانی بدار باقی شتابد لباس خود پاره نکرده بر سر و صورت و اعضا و جوارح خود نزده و هرگز در بین نفوس خود این سنت زشت جاری نداشته چنانچه عادت بعضی از امم بوده حتی مشاهده گشته در بعضی اماکن از مؤمنین به فرقان فوق طاقت خود عزاداری نموده مردان ایشان ریشهای خود کنند و زنان آنها سیاه پوشیده گیسهای خود بُرند با انکه در شریعت این سنت نبوده و در آئین خدا مرضی و پسند نگشته بل از جهالت

آنها باقی مانده است حال آنچه توانید اعزاز میّت را در کمال خوبی نموده چنانکه در ابواب بیان در محل خود امرشده و زیارت آن نفس گذشته را چنانچه حکم شده مرعی داشته بر مقبرها رفته لیکن لباس پاره نمودن و زدن بر نفس خود را ترک نموده هرگاه بخواهید در بکآء بأسی نبوده و در جمیع شئون جاری است نتیجه این عمل شاید در یوم ظهور شجرۀ حقیقت این افعال قبیحه از میان برداشته شده رفع حجبات گشته بین یدی آن شجرۀ عظمت بکمال وقر و عز حاضر شده و آن ذات مقدس کرهی مشاهده نفرموده و ذکر خیر شما نموده طلب آمرزش از پروردگار خواسته در جمیع شئون مستفیض بفیوضات مالانهایات الهی گردید این است که خداوند عالم جل و عز شما خلق بیان را به تربیتهای نیک تربیت فرموده شاید که در روز طلوع آفتاب حقیقت از جمیع امم ممتاز باشید   هو یوصیکم بالتقی وهو ولی الصالحین

الباب التاسع والعشر من الواحد التاسع

فی ما انتم حین ماتزّکون حوت البحر او النهر لتقولون بسم الله المهیمن القیوم ثم کلّ ماکان علیه الفلس من السمک تأکلونه

ملخص این باب آنکه مرهوب مستعان از فضل و جود لایتناهی خود آنچه در بحر از حیتان پاکیزه و طیب آفریده بر شما حلال فرموده و هم چنین آنچه در شطوط و رودها و انهار بوده از رحمت او حلال و گوارا بوده بر مؤمنان و این نبوده مگر از علو فضل و رحمت و الطاف او هرگاه ماهیان بحر و جمیع انهار را بر شما حرام میفرموده هرآینه شما را قوت گفتار نزد پروردگار نبوده و چون فضل او لانهایه و جود او واسع و مالانهایه بوده از این سبب امر فرموده هنگامیکه شما ماهیان بحر و انهار را صید نموده و تزکیۀ او می نمائید که او را پاک از هر خُبثی نموده مطهر سازید هرآنچه گوارا و بر آن فلس بوده بر شما حلال است و آنچه سایر این بوده بر شما حرام و اجتناب نمودن سزاوار این است از فضل او که شاید آنچه سبب ضرر بر

نفوس است اجتناب ورزیده از غیرطیب و طاهراتتاع جوئید هرآنچه سابقا از بحر و انهار صید می نمودید و بر شما حلال بود حال هم همان بر شما گوارا و پسندیده است   از هرآنچه قلوب شما اکراه داشته خداوند عالم دوست نداشته اجتناب نموده محترز گردید و هنگام تزکیه آن بخوانید ذکری که خداوند تعالی نازل فرموده ازآیه مبارکه بسم الله المهیمن القیوم زیراکه پس ازتلاوت این آیه آن ماهی بر شما گوارا گشته از رحمت غیرمتناهیهٔ الهی مستفیض شده به نعمتهای او شادان گشته اید   این است از رحمتهای الهی در حق سائران ارض بیان تا انکه در هرچیز ذکرالله را جاری داشته حتی در تقریب به ضجیعه خود اسم الله را گفته در جمیع شئون خود و هنگام تلطیف ابدان خود و سایرامور خود بی اسم الله و ذکر او حرکت نکرده امری را از امور دین عامل نشده الا باسم الله و ذکره و در امورات دنیوی خود بنام خدای عزوجل سود ظاهر و باطن خود و برکات و ربح در اموال منسوبه بخود از خداوند تعالی خواسته تخلف از اوامر و نواهی او ننموده به آنچه حلال فرموده بر خلق بیان از اسماک بحر و حیتان شطوط و بوادی و انهار شکر و حمد او بجای آورده در جمیع شئون خود بذکرالله متذکر شوند   والله خیرالذاکرین

الباب الاوّل من الواحد العاشر

فی مانُزّل فیه اَنْ اِشْهد اَنه لا الا انا المهیمن القیوم لاتحترزن عن الکلب و غیره و ان یمسکم شعر رَطْب منه الاّ و انتم تحبون اَنْ تنظفون عنه

ملخص این باب آنکه شهادت دهید براینکه نیست خداوندی جز خدائیکه از قبل بوده و از بعد بوجود ذاتیت کینونیت خود خواهد بود نشناخته او را شیئ و آگاه نگردیده بذات او دون شیئ و احاطه ننموده بر شئونات وحدانیت او شیئ   آفریده هرچیز را بفرمان خود و پدید آورده ماخلق و یخلق را بامر و اجلال و احسان خود ماعرفه شیئ و لایُمکن اَنْ یعرفه من خلق   ابدع الاشیاء کماشآء و خَلَق کلّ شیئ کیف شآء بعث الرسل و نزّل الکتب و قدّر المقادیر و جعل نخلقه منهاجا لیعلم الکل انه لا اله الا

هو واحد فی الذات والصفات و فی کل ما یُنسب الیه و هوالفرد المتعالی المهیمن المحبوب   و چون نظر بخلق خود فرموده از فضل غیرمتناهی خود آنچه در کتاب صعب بر جمیع نفوس بوده در این کور بیان و دور او بر خلق خود آسان فرموده چنانچه از پیش احتراز از بعضی چیزها بر حسب وجوب بود اکنون از علو جود و رحمت خود بر خلق خود امور دینیّه را سهل فرموده چنانچه در احتراز از کلب و غیره بر خلاف سابق امر فرموده اگرچه در کتاب نازل نگشته بود لیکن در امر و مافی الامر جاری شده هرگاه در علو توحید و سمو تفرید ناظر بوده جمیع احکام الهی من اجل حکمت بوده خواه امر فرماید احتراز از چیزی را یا انکه امر بغیرآن فرماید کل در ظل اوامر و نواهی او بوده مثلا چیزی را در وقتی حلال فرماید و در زمانی حرام این از امر او و مصالح عباد خود بوده و حبل طاعتی برگردن آنها و نزد خداوند یکسان بوده کلب شبه آن یا انکه از سِنّوره احتراز نداشته هر دو یکسان بوده هرگاه موی رَطبی از آنها بر شما مس نماید احتراز لازم نبوده لیکن در مقام نظافت و لطافت هرگاه دوست دارید خود را پاکیزه نموده و از قرب به آنها احتراز نمائید لیکن امر نبوده که معاشر با آنها بوده چنانچه سنت بعضی از امم ماضیه است و تربیت کلب را از لوازم شمرده با آنها مأنوسند اشدّ محبت و انس که گویا با هم تولید شده اند لیکن اجتناب و احتراز لازم نبوده و چون کلمهٔ لا بر سخن جاری گشت حکم به ارتفاع آنست لیکن خود و مایتعلق به خود را نظیف داشته اجساد خود را مع اَلباس خود و مایتعلق بالبیت را پاک و مطهر داشته در کمال نظافت با طهارت باطنی و تمیزی ظاهر بسر برید زیرا که طهارت و نظافت چیزی است که سبب انجذاب افئده و ارواح و نفوس شما بوده در عالم اجساد در کمال ارتفاع خواهید بود و در عالم باطن باعث بر امتناع شما بوده شاید که در آخرت بین یدی الله حاضر شده با علو پاکی و تمیزی ظاهر و باطن علی الله عرض شوید چه هرگاه ظاهر آدمی پاک از هر شئ کرهی بوده نفوس مؤمنین و سایر اشباه انسان از وجود او کره نداشته معاشرت با او را دوست دارند و به همین سبب جذب

انفس و آفاق نموده اهل ایمان از سایر ملل ممتاز خواهند بود چه در امم دیگر نظافت ظاهری بوده لیکن بواطن آنها بکلمهٔ توحید پاک نگشته از ریب و سواس پاکیزه نگشته اند در این صورت هرگاه بلطافت و طهارت عمل نموده در علو نظافت جهد خود داشته از سایر امم در روی ارض امتیاز یافته اهل ظاهر و باطن را بسوی خود جذب نموده اند و خداوند تعالی از اعمال شما خوشنود بوده شجرهٔ حقیقت بعلو شئون شما بر سایر امم افتخار فرموده و در ملکوت الهی لم یزل و لایزال در ازل آزال بلطافت ظاهر و باطن مرفوع و ممدوح اهل ارض بوده در عوالم مالانهایهٔ الهی ممتنع خواهید بود سعی خود در این داشته که اول بکلمهٔ توحید ظاهر و باطن خود را پاک ساخته و ثانی بلطافت و نظافت پرداخته لیکن بمقداری وسواس نداشته که ضرری واقع شده بل بقدر امکان از غیر ضرر بر نفوس خود طهارت نمائید چنانچه در باب طهارت در مواقع دیگر از کتاب یاد شده نه اینکه خود را به تلبیس آراسته چون بعضی از نفوس و در باطن اهل خدا را غارت نمائید بل مقصود از لطافت این است که از چیز مکروه دوری جسته به نظافت پردازید نه انکه خود را در امواه ناپدید نموده و چندین مرتبه البسهٔ خود را شسته و سر بر آب فرو برید ذلک مایوصیکم ربکم فی سبل الامر لعلکم تفلحون

الباب الثانی من الواحد العاشر

فی جواز النظر للحروف و الحروفات اذا شآوا او یشأن من غیراَنْ یشهدوا او یشهدن مالایحب الله فی نظرتهم و نظرتهن

ملخص این باب آنکه خداوند تعالی عزذکره از علو فضل و رحمت خود امر فرموده آنچه میانهٔ عباد دشوار بوده و حروف و حروفات مدله بر حق را برگزیده لاجل ارتفاع ذوات افئدهٔ آنها و اذن فرموده هرگاه حروف و حروفات مدله بخواهند از غیر شائبه و ریبی بر روی هم نظر افکنند من دون اَنْ یقعَ بینهما مالا یحب الله بین عباده در این صورت باندک نظر بأسی نبوده لیکن امر بمعاشرت و نشستن

چون رفیق مثل سایر امم جایز نبوده بل چنانچه در احادیث سابقهٔ آنچه لُبّ آن بوده وجه را خارج از حجاب دانسته و در آن بفتوای بعضی که الباب سخن را یافته جایز دانسته اند لیکن گفته اند که اظهار آن سبب اغتشاش میانهٔ عوام است بدینجهة ستر آن اَولی و کتمان آن بهتراست حال بهمان نظر هرگاه واقع شود که محتاج نظر گردند در هنگام مکالمه و امری هرگاه بر خلاف رضای الهی نبوده بأسی بر آن مترتب نیست لیکن هرگاه بهوای نفوس بوده حجاب اولی و احتراز از این لازم چه معلوم است سبب فساد دنیا از حب زنان و دیدن روی آنها و بعضی اطفال نابالغ است بدین جهت خداوند عزوجل امر بحجاب فرموده و حفظ آن اطفال اشد از هر امری بوده هرگاه بتوانند در حفظ مراتب کوشیده اطفال نابالغ را از افعال قوم لوط و امثال آنها محفوظ دارند چه ناگوارترین امر در روی زمین این نوع عمل بوده به آنچه توانند سدّ این ابواب نموده زیرا که این ثواب ارفع از بعضی حسنات در دین بوده و مزد نیکوکاران در جمیع شئون با خداوند متعان است پس اگر مردی بر زنی نظر افکند یا انکه مرءٔ نظر آن بر مرء افتد اگر بغیر شائبهٔ سوء و ریبی بوده بأسی نبوده و اگر بر خلاف این و از روی هوای نفوس است احتراز از آن واجب است لئلا یقع بینکم مالایحبه الله ثمرهٔ این حکم انکه هرگاه واقع شود روزیکه شجرهٔ حقیقت ظاهر گردد بر متعلقین به فنای عرش او نظر افکی نیفتاده هر نفس برضای پروردگار عامل بوده کمال سعی خود در ابتغای مرضات الهی دارد نه آنچه تعلق بهواها داشته و بدان سبب از حق محتجب گردد سعی نموده ای ساکنان این امر و سلّاک این بحر که به این انظار مؤتفکه نظر بر نفسی نداشته انظار خود را پاک از هر ریبی نموده تا انکه در روز فرمان در نهایت تقوی و علو دیانت و پرهیزکاری بین یدی آن شجرهٔ حقیقت حاضر شده استماع کلمات الله نموده آثار الهی را به آذان حقیقت خود شنوده در الواح قلوب و افئده ثبت داشته تا انکه الی آخر لاآخرله بدان

مهتدی گردند و در شئونات ظاهرهٔ خود به این کلمات مرتفعه نزد نفوس خود عزیزبوده لذآئذ روحانی را در تلاوت آن یابند و به ایمان به آن ذات حقیقت مفتخرگردند والله مع المتقین

الباب الثالث من الواحد العاشر

فی ما انتم من مُلک الله تورثونه تُقَسّمونه بماقَسّمناها فَاِنّ ماقدرالله لذریاتکم من کتاب الطاء (۹) عددالمقت (۵۴۰) فلتقسّمونه بینهم بالعدل و ماکتب الله لازواجکم من کتاب الحاء (۸) عدد التآء والفاء (۴۸۰) و ماکتب الله لِاَبیکم من کتاب الزاء (۷) عدد التاء والکاف (۴۲۰) و ماتورث امهاتکم من کتاب الوٰاو (۶) عدد الرفیع (۳۶۰) و ماقدکتب الله لاخوانکم من کتاب الهآء (۵) عدد الشین (۳۰۰) و ماکتب الله لاخواتکم عدد الراء والمیم (۲۴۰) من کتاب الدال (۴) و ماکتب الله للذینهم یُعَلّمونکم علم البیان عدد القاف والفاء (۱۸۰) من کتاب الجیم (۳) فلتقسّمونه بینهم بالعدل

ملخص این باب انکه خداوند عالم نظر رحمت بر خلق فرموده و آنچه برای عباد مقدر فرموده در حیات و ممات از جود و رحمت او بوده و بعد از موت نفسی چنانچه در این مقام و مواقع دیگر در کلام خود فرموده ارث را هرآنچه بوده از نقود و غیرآن به نه قسمت تقسیم فرموده دو قسمت آن برای نفس میت و اعزاز و اکرام او بوده هفت قسم آن چنانچه در این باب ذکر شده قسمت وراث و سهم آنها بوده بدین نهج چنانچه ذکرشده در رتبهٔ میراث تقسیم کنند آنچه من اجل ذریّات از اولاد ذکور و اناث مقدرشده از درجهٔ نهم عدد مقت (۵۴۰) میان آنها علی السواء تقسیم نمایند و آنچه برای ازواج است از کتاب هاء که رتبهٔ هشتم است عدتآء و فآء (۴۸۰) میانهٔ آنها علی السوآء تقسیم کنند وهرگاه اگریک زن بوده همان بهرهٔ او است و هم چنین تعدد اولاد نظر بر امر دارند و آنچه برای پدر است از کتاب زآء رتبهٔ هفتم عدد تآء و کاف (۴۲۰) و آنچه برای

مادر است از کتاب واو رتبهٔ ششم عدد رفیع (۳۶۰) و آنچه برای برادران است از کتاب هاء رتبهٔ پنجم عدد شین (۳۰۰) و آنچه برای خواهران است عدد راء و میم (۲۴۰) از کتاب دال رتبهٔ چهارم و آنچه برای معلمین است عدد قاف و فاء (۱۸۰) از کتاب جیم رتبهٔ سیم میانهٔ آنها بالسویه تقسیم شود هرگاه اتباع امر الهی را طلب داشته پیروی او نموده هر آنچه نازل گردیده تغییری در آن نداده بما انزل الله عامل و مهتدی گردند و سعی نموده که آنچه وارد شده بهمان عامل بوده مزید بر آن در کلمات الهی جاری ندارند چه تمامی احکام بقول خداوندی محقق بوده هر آنچه فرماید همان است خواه بیک نفس یا انکه بیشتر از آن تغییر و تبدیلی امر او را نبوده هرگاه بدیدهٔ صدق و خلوص نگرند در کلام او حرفی زاید نکرده و ناقص نگردانیده تا انکه بمقام خلوص و ارتفاع رسیده باشند و اگر هر گاه موروثی نبوده الی الله راجع است و هم چنین زوج از زوجهٔ خود در شئون میراث بطریق آنچنانیکه میراث مرئه بوده جاری است و اگر هم یک وارث بوده جمیع اموال باو راجع است و در هنگامیکه هیچ وارث نداشته در مال الله محسوب و صرف بقاع و بیان و اقتران بین نفوس مستحقه و انفاق در سبیل خدا سزاوار بوده و هست و اقتران بین النفوس اقرب بارتفاع است و هرگاه مؤمنین از همهٔ این آسوده خاطر باشند عندالله محبوبتر است از انکه انظار آنها به میراث یا انکه به مال غیر بوده اگر نظر خود را پاک ساخته افئدهٔ خود را رضوان حقیقت نموده اند این است که خداوند عالم تقسیم فرموده میراث شما را بر هفت درجه به آنچه قرار فرمود در حروف از این درجات عالیه و این از مخزون علم است در کتاب خدا تغییر و تبدیل نخواهد شد شما در هیاکل توحید خود نظر افکنده و روز قیامت به آنچه تجلی فرمود خداوند به همهٔ حروف بعدد هاء بمن یظهره الله ایمان آورده بحقانیت او مستیقن گردید ذلک ما یأمرکم به الله هرگاه شما اهل بیان بصیر بوده و با بصیرت و فطنت و فراست ظهور حق را دریافته از هواهای افکیه خود محتجب شوید جهد بلیغ داشته تا آنکه به مظهر

توحید گرویده نظر بمیراث خود نداشته آنچه خداوند متعان مقدر فرموده و جاری گردانیده بدان مستریح و مسترفع گشته در دنیا و آخرت رستگار گردید ذلک ماتوصون فی دین الله لعلکم ترشدون گویا مشاهده می شود که اهل بیان به همین طریق میراث خود را میانهٔ خود تقسیم می نمایند و شجرهٔ حقیقت ظاهر شده و آفتاب احدیت در آن روز طالع گردیده و علمای آن زمان در تقسیم ارث با هم مجادله می نمایند ای سالکان بحر بیان حیا نموده در آن روز بمعدن رستگاری پیوسته چشم از متاع و مال خود پوشیده بمظهر نفس الله در آن روز ایمان آورید هل من فضل یعدل ذلک سبحان الله عما یشرکون و عما یصمتون

الباب الرابع من الواحد العاشر

فی اَنّ جوهر الدین فی بدئکم و عودکم اَنْ تؤمنون بالله الذی لا اله الا هو ثم بمن یظهره الله یوم القیمة فی عودکم ثم بما یُنزل علیه من کتاب ثم بمن اظهره الله باسم علی قبل محمّد ثم بما نزل الله علیه من البیان اِنْ اَدْرکتم عودکم الی من یظهره الله فاذا انتم تُدرکون یوم الاخرة بدئکم

ملخص این باب انکه جوهر دین و خلّص آن و کافور آن و ساذج آن و مجرد آن و اصل آن و فرع آن در بدء و عود شما و ابتدای خلقت و معاد شما در روز بازگشت بسوی خدا این است که ایمان آورید بخداوندی که نیست خدائی جز او که اول است و آخر است و ظاهر و باطن و غالب و قاهر و دائم و قائم و پاینده بالذات و توانا بر هر چیز بوده و هست و ایمان آورید بمن یظهره الله روز قیامت در عود خود و به آنچه نازل می شود بر او از کتاب و آیات حقیقت و الواح و آنچه نازل در تحت رتبهٔ او است زیرا که علو قدر شما و منتهی اوجات ترقیات و اعلی عروج امتناعات و ارتفاعات شما سلّاک بحر حقیقت به ایمان شما بخدا و مظهر نفس او است هرگاه به این رتبهٔ منیعه منتهی شده اعلی درجات ارتفاع و امتناع را در دین خود یافته اید و دانسته باشید که علو سالکین از قبل به

ایمان آنها بوده نه بحجت صرف هرگاه مؤمن بوده و محب نهایت ارتفاع را در نفس دین یافته
چنانچه پیغمبران علیهم السلام از قبل بنقطهٔ ایمان تقرب بخدا جسته اند و در الواح و کتب ذکر
ایمان آنها ثابت و در قرآن آیهٔ منیعهٔ آمن الرسول گواه بر این بوده و هست بهرآنچه در امکان شما
بوده ایمان خود را بصافی طینت مشهود آورده یعنی تصدیق آن نقطهٔ اولیّه به حقیقت نموده تا آنکه به
ایمان صاف بتصدیق خداوندی فائز شوید وچون ایمان بصدق محقق نمی گردد الا باتباع آن شجرهٔ
قدرت و محبت او و اطاعت او و نصرت امر او و از این سبب امر فرموده خداوند عالم به
ایمان بمظهر نفس خود چه ایمان بخدا را اکثر ملل بل همهٔ اهل ارض مدعی بوده اند لیکن ایمان آنها
منوط بمظهر تجلی او بوده و این ظاهر نشده از پیش مگر به اطاعت و ایمان برسول او در قرآن و
تصدیق بنقطهٔ حقیقت در بیان و این ظاهر نخواهد شد مگر بتصدیق نمودن شما بمن یظهره الله در
آخرت که او بوده نفس بیان و نقطهٔ او در آنوقت شما از زمرهٔ اهل ایمان بوده در مواقع
ایقان بحق و تصدیق او مذکور شده اید هرگاه در شئون خود قدرت بر این نوع ایمان داشته خود را از
لحظات قرب خداوندی محجوب ندارید هرگاه نقطهٔ عدل را تصدیق نموده تبع گشته در جمیع عوالم
اهل جنت بوده در ظل ظلال شجرهٔ حقیقت مستظل و مسترفع گشته اید وچون ایمان بنقطهٔ حقیقت
آورده قبل از تجلی آن بنقطهٔ بیان علی نبیل ایمان بصدق آورده و به آنچه خداوند نازل بر او از
بیان فرموده و آن نقطهٔ عدل را در بدء وعود یافته که آن است شجرهٔ حقیقت و جوهر جلیان
احدیت و او بوده من یظهره الله الی آخر لا آخر له و او است من ظهر و من اظهره الله من اول
الذی لا اول له تا آنکه بهمهٔ پیغمبران ایمان آورده و تصدیق نموده زیرا که تصدیق آنها منوط بتصدیق
نقطه بوده هرگاه تصدیق نقطهٔ بیان در این ظهور نموده و در آخرت بمن یظهره الله گرویده در جمیع عوالم
مؤمن بالله و متقی فی الله بوده و اگر معرض گشته که از اهل نار محسوب و از رحمت الهی محجوب بوده

و مطلق روایح عدل نشنوده و مناخر ارواح حقیقت خود را بعواطر مجد و روایح عز مستعطر و مستروح نداشته در همهٔ ظهورات محتجب و مبعود مانده اعوذ بالله عن ذلک و هو خیر الناصرین سعی نموده که آن سر وحدت را در جمیع ظهورات جاری داشته در ابتدا و انتها و بدء و عود خود بنقطهٔ حقیقت منتهی شوند چه این است نهایت ترفیع و تمنیع نفوس شما و این است آرزوهای مکنونهٔ ذوات شما هرگاه مستبصر بوده در هیچ شأنی محجوب نباشید اگر بازگشت خود را بسوی من یظهره الله قرار داده و عود خود را بسوی او یافته اید و به آن نعمت کبری و رحمت عظمی رسیده خود را در نفس این بازگشت که عود بسوی او است یافته درک آن خواهید نمود و هرگاه محتجب شده از بدء و عود هر دو بی نصیب مانده در جمیع عوالم از افضال و انوال او بی بهره گشته از حصص روحانی خود مستحجب گردیده اند اتقوا الله فی ذلک و انتم کل خیر تدرکون بابصیرت و بینا بوده و نظر از بدء و عود خود بر نداشته تا آنکه بمعدن بدء و عود رسیده و بازگشت خود بسوی من یظهره الله قرار داده تا انکه نفس بدء را بنقطهٔ بیان درک نموده از فوز اکبر محروم نمانید

الباب الخامس من الواحد العاشر

فی اَنّ کلّ شیئٍ یُطلق علیه اسم شیئٍ قد ادخل فی بحر الحل و الطهر لنفسه بنفسه الامن لایؤمن بالبیان و ما انتم تنهون عنه فان ذلک ما انتم کُلّفتم به لایتغیر ما هو علیه فی نفسه و انتم لتُسئلون عما قد امرکم الله فلتجتنبُنَّ عن کل ما انتم تکرهون

ملخص این باب آنکه در ظهور نقطهٔ بیان خداوند متعال از فضل و عنایت ما لانهایهٔ خود نظر رحمت بر خلق خود فرموده و کل شئ را باعلی مایمکن فیه متصاعد الی رفرف قرب داشته جز انکه خود بنفسه طالب رضای او نبوده و آنچه متعلق بنفی و از شئونات نفییه بوده و به الطاف مالانهایهٔ خود خلق بیان را از جمیع امم برگزیده و ممتاز فرموده و آثار لانهایهٔ خود را در میانهٔ ایشان ظاهر فرموده و چون نظر خداوندی بر

این خلق که در ظل نقطه موجود شده به رِفق و عواطف لانهایۀ او بوده حکمی که بر نفوس ماضیه سخت بوده در این امر آسان نموده چنانچه در این باب نازل فرموده از لطائف صنع خود که هر آنچه اطلاق اسم شیئیت بر آن شود داخل در بحر حلیت و طهارت شده یعنی پاکی بالذات و پاکیزگی و گوارا و حلال شده است لنفسه بنفسه بوجود ذاته از غیر تغییر جز انکه ایمان ببیان و نقطۀ او نیاورده و تصدیق او نخواهد نمود و آنچه در کتاب نهی از خوردن و آشامیدن آن شده اند از قبیل منهیات دین و اعمال قبیحه زیرا که این است آنچه شما مکلف به آن شده اید تغییر نمی یابد آنچه بر او است حکم خدا و نازل شده است در نفس خود یعنی این حکم و شما خلق بیان سؤال می شوید از آنچه امر فرموده شما را خدا پس اجتناب ورزید و دوری جوئید از هر آنچه شما اکراه می نمائید از آن و نفس شما از تقریب به آن و عمل به آن و خوردن و آشامیدن آن کراهت دارد زیرا که این از اعمال نفی بوده و هست آنچه امکان وجودات شما داشته باحکام و سنن الهی عمل نموده خود را تلقای خداوندی شرمنده مدارید زیرا که خداوند تعالی هر امری را که سبب ارتفاع شما در آن بوده نازل فرموده هرگاه امر بمنکر از صفات نیکی بود هر آینه امر بمعروف نمی فرمود و نهی از منکر جاری نمی داشت حال نظر نموده ضررهای افعال پلیده را چون ارتکاب زنا و تقریب صبیان و شرب مسکرات و قمار و دخان مطلقا و دزدی و راه زنی و قتل نفس و شهادت بدروغ و مال حرام خوردن و وام خواستن و رد نکردن و ایذای مردمان و اذیت بر خلق خدا روا داشتن و گواهی به ناحق دادن و امثال این نوع اعمال شنیعه همۀ این امور منسوب بنفی و از شجرۀ مؤتفکه است این است که استثنا فرموده در آیۀ نازله الّا من لایؤمن بالبیان و ما انتم تنهون عنه فی الکتاب کما اُنزل عن کل ما انتم تکرهون عنه چه همۀ این اعمال چیزیست که نفس مؤمن کراهت از آن داشته نظر نمایند که فاسقی این اعمال را دوست داشته یا انکه مطلع افکی این گونه

افعال را عامل بوده بل نظر شما بخداوند مستعان بوده و به نقاط الهیه نظر داشته و ادلآء حق را ملحوظ انظار خود گردانیده همهٔ احرف از این اعمال ناشایسته بیزار بوده و هستند و عمل آنها خالص برای خداست آیا از حیوانی پست تر شده اید که هرگاه گیاهی را بو نماید و اکراه کند اقدام بخوردن آن ننماید و گیاه دیگر راپیش کشد وهم چنین هرگاه چیزی که رایحهٔ غیرطیب داشته اکثر حیوانات ارض و بهائم از خوردن آن امتناع جویند و نزدیک آن نروند حیف است نفوس خود را به این نحو امور تربیت نداده آنچه ازآن در کتاب خدا نهی شده پرهیز نمائید زیرا که عندالله یکسان است هرگاه شما مرتکب این نوع قبایح شده یا آنکه اجتناب نموده لیکن این بواسطهٔ ارتفاع نفوس شما بوده تا آنکه به اعمال نیک متقرب الی الله گردید و الا چه فرق است خداوند تعالی فرموده هرچیز داخل پاکی و پاکیزگی و حلیت گشته آن کلمهٔ استثنا را نمی فرمود و چون قول خداوندی مستثنا گردید واجب است احتراز شما از آن و اجتناب نمودن هرگاه شما مرضات الهی را طالب بوده اید و اگر چنانچه خواهشهای نفوس شماست سبیل اعمال شنیعه باز است بدان افعال غیرمرضیه مرتکب شده از رضای الهی امتناع جوئید نه این است که خداوند رحمن خواسته بر شما امری صعب شده یا انکه از شما مقدار چیزی کم گشته نه چنین است زیرا که امراو من اجل ارتفاع شما و نهی او برای امتناع شما است فاحذروا عما نُهیتم عنه و اتقوا الله فیما اَنْهاکم فی کتابه ولا تقربوا ما یضرکم فی الآخرة این است آنچه مکلف به آن شده اید در بیان و مأمور به آن گشته هرگاه حبهٔ در سبیل او انفاق نموده عندالله ارفعتراز این اعمال شنیعه است چه آن حبه در رضایت او است و این اعمال در دون رضایت او نمی فرماید امری را مگر به آنچه در آن صلاح وارتفاع افئده و ارواح شما را دانسته هرگاه بمرضات او واصل شده و عمل کرده از سخط و عذاب او در دنیا وآخرت آزاد شده رستگار گشته اند زیرا که این اعمال غیر مرضیّه نتیجه آن در آخرت بشجرهٔ حقیقت و شمس هویت راجع شود چه در این

کور اکثر آنها که حکم نموده شارب الخمر و فاعل این افعال رذیله بوده و اگر ظاهرا صاحب علمی در آنها بوده بافعال دیگر مرتکب بوده و حکمهای ناحق داده یا انکه اهل رشی و ظلم بوده به همین عمل فتوی بحق داده و آنچه خواسته در حق محبوب خود جاری داشته که اگر چنین نبوده مقر شجرهٔ حقیقت در جبل نمی شد و همگی از جود و فضل او متنعم و از انوار ظهورات آن شجرهٔ محتجب و در روز و شب بهوای لقای او عامل و از لقای او محجوب و بتعد و اگر بدنائت طبع خود راضی بوده و حکم نمی داده ستمی بر آن وجود واقع نمی گشت لیکن نظر به بعد وجودش حکم بغیر حق کرده و فتوی برآنچه خواسته داده و رؤسا هم بعضی باسم ملک خود و بعضی که بزرگان دین چنین گفته نمودند آنچه جاری نمودند تا انکه مقر شجرهٔ حقیقت در جبلی کردیده و از او منع هر چیز نموده حتی اسم مؤمنی را که ادنی درجات ملک او است از او منع نموده و اگر به این هم راضی شده خداوند تعالی راضی از آنها میکردید به این هم قناعت نکرده تا انکه جمیع ضر خود را وارد نموده و امر را به رؤسای خود مشتبه کردانیده الی ان قضی ما قضی و هم راقدون ای سائران بحر بیان نکرده آنچه مستظلین در ظل ظلال فرقان نموده که شجرهٔ حقیقت ظاهر شود و شما بعلم الفاظ وجاه خود از او محتجب کشته بگمان اینکه حق با ما است یا انکه عزت دنیا بما روی کرده هرگاه آن شجره طالع شود و جمیع اهل بیان را در ظل نور خود بیند آن وقت عالم قطعهٔ از رضوان حقیقت گشته دنیا و مافیها چون رضوان رضای الهی آراسته گردیده کل مشرف بلقای آن ذات حقیقت شده مفتخر به استماع آثار آن وجه الهی می گردند جهد خود براستی و پاکی نموده و سعی خود بدرستی و پاکیزگی تا آنکه دریای رحمت الهی بجوش آمده انهار فضل و رحمت او نازل شده و جاری گردیده و میاه عز و قدرت او بر ذوات شما فیضان نموده در ظاهر و باطن ممتلی از نور شوید این است از عطاهای الهی در حق بندگان مؤمن که در روز ظهور تلقای نور حقیقت حاضر شده ظاهرا کلام عدل را اصغا کنند ذلک ما کل به یؤمرون

الباب السادس من الواحد العاشر

فی اَنّ حرّم الله علیکم فی البیان الاَذیٰ ولوکان بضرب یدٍ علی کتف اَنْ یا عباد الله تتقون و اِنّ حین ما تحبون ان تحاجّون بالدلائل والبرهان تکتبون علی اکمل الحیاء دلائلکم ثم لتقولون علی منتهی الادب فانکم تُلاقون ربکم یوم القیمة بماتُلاقون من یظهره الله و من یکن للعالمین بابا له لعلکم لاتلاقون الله ربکم و تکبون عملا یحزن به الله ربکم بما یحزن من یظهره الله و انتم لاتلتفتون و لا تتذکرون بذلک

ملخص این باب انکه خداوند عالم جل ذکره هیچ امری در بیان نازل نفرموده مگر انکه نتیجهٔ آنرا بسوی شجرهٔ حقیقت منتهی گردانیده و امری اهم از این نبوده که آن ذات احدیت محزون گردد هرآنچه توانید در اجرای امرالله کوشش نموده تا انکه در روز قیامت حزنی بر شجرهٔ اصل وارد نگشته و شما عندالله ازآن عمل در آخرت مسئول واقع شوید زیراکه حرام فرموده است خداوند در بیان اذیت نمودن برنفسی را یا انکه شخص عامل ستم برنفس خود وارد نماید همچنانکه در بعضی نفوس مشاهده می شود چنانچه در قرآن فرموده منهم ظالم لنفسه هرگاه بنظر دانش و حکمت در این امر الهی که جزئی از اجزاء حکم اوست نظر نموده فضل و رحمت او را در حق جمیع ماخُلِق خواهند دید زیراکه حرام فرموده اذیت و آزار نفسی را و اگرهم بضرب دستی بر شانهٔ کسی باشد اگر شما سالکان این آئین حقیقت هرگاه برنفسی اذیت خود روانداشته به این سنت که امر شده عامل گشته هرآینه در روز ظهور من یظهره الله این امرشنیع سرایت به او نخواهد نمود چه اگر سائرین دین اسلام در میانهٔ خود این سنت را جاری نکرده بودند در این ظهور نقطه بیان و ادلاّء او اذیت نمی کشیدند و نفس مؤمنی محزون نمی گشت وآن شجرهٔ عدل ربانی در محل ضرب بظلم ظالمان گرفتار نمی گردید و در این سجن ظاهر این مدت جاریه مسجون نمی شد حال بنظر دقت نظر نموده قلب مؤمنی را نشکسته چه جای انکه اذیت

نموده و چه جای انکه بر شجرهٔ حقیقت وارد شود زیرا که این اذیت منتهی الی الله شده و از این سبب
پروردگار عالم محزون خواهد شد به آنچه توانید در این امر پرهیزکاری نموده و از خداوند خود بیم داشته
این طریق اعمال را در میانهٔ خود جاری نسازید و هنگامیکه دوست می دارید که با هم در مجمع علمی یا
انکه امری دیگر مباحثه و مجادله نمائید بدلیلهای نیک و برهان پسندیده گفتگو نمائید و در کمال ادب و
حیا براهین خود را نوشته و برنهای خضوع خود سخن گوئید نه انکه بضرب دست و لسان خود آزار
نفوس نموده یا انکه عمامهای خود را بر زمین زنید چنانکه در میانهٔ بعضی از طلاب متداول بوده زیرا که
اگر بغیر از این عامل بوده این عمل منتهی بظهور آخر گشته در آن روز نتیجهٔ اعمال شما حزن بر نفس شجرهٔ
حقیقت است سعی نموده اینکه عمل را خالص نموده و در هر شأن مراقب مؤمنان بوده این عمل
را جاری ندارید زیرا که ملاقات پروردگار خود خواهید نمود در روز قیامت و بین یدی الله حاضر می
شوید به آنچه ملاقات می نمائید من یظهره الله را در آخرت و آن مرآت مدل بر او را که باب
عرفان او است عالمیان را به حقیقت زیرا که تجلی آفتاب بنفسه مبین و آشکار و واضح است
لیکن نظر نابینایان و ابصار ایشان از دیدن قمص او عاجز و ممنوع بوده بدین سبب عرفان باب او
در حق آنها لایق که بمعرفت او واصل بمعارف او گشته و به وجدان او آن ذات حقیقت را به
تجلیات مالانهایه دریابند ثمرهٔ این عمل آن است که شاید ملاقات ننمائید آن ذات حقیقت را در
روز طلوع قمص او وکسب نمائید عملی را که محزون گردد به آن پروردگار شما به آنچه اندوهگین شود من
یظهره الله و شما ملتفت به آن نشده متذکر نگشته و در نار حجاب خود محترق گردید این است ثمرهٔ احکام
الهی که در آن تفکر داشته و هر امری را در محل خود یافته هر نکتهٔ را در مقام خود دیده مغرور به اعمال
خود نگشته بل در هر امری مدد از خداوند خود خواسته و توفیق هدایت از او جسته در جمیع امور اتکال بر
او داشته نه اینکه ظاهراً از ایذای مخلوق اجتناب ورزیده و در باطن ذئب درنده بوده و آن ذات

حقیقت را سبب حزن گردیده یا انکه العیاذ بالله فتوی بر دون حقیّت او داده یا انکه امر به سفک دمآء مطهره داده و خود را از اهل ایمان گمان نموده چنانچه در این ظهور رؤسای زمان بگمان خود که حکّم از جانب خدا بوده و دیگری بوهم انکه بر سریر حکمرانی نشسته و آن دیگر به خیال انکه شخص اول و رئیس بزرگ بوده هر یک به نهجی اعمال خبیثهٔ خود را جاری داشته و شئون افکیّهٔ خویش را ظاهر گردانیده و بر حق فتوی داده که اگر نمی بود این گمان چگونه می توانست حجتی را که دین او به آن حجت ثابت است رد نموده بل از استماع آن امتناع کرده و نظر بر کلمات آن حجت نیفکنده و سمع خود را گرفته که نشنود بدین طریق تقوای خود را ظاهر نموده و بر حق نموده آنچه نموده تا انکه درگذشته و خاک شده و این عمل در میانهٔ خلق باقی مانده حال ای اهل بیان و ساکنین دین حقیقت فرقان انظار خود را پاک ساخته و اعمال خود را پاکیزه گردانیده نه اینکه بمثل آنها فتوی داده و عمل نموده و تا قیامت زشتی اعمال شما باقی مانده و الی الله و نفسه راجع گشته و جز ندامت بهرهٔ نبرده و تا ابد الآباد در نار حجاب خود سوخته و در آتش ابتعاد احجاب خود محترق گردیده و گمان نموده که حق نموده و لله عمل کرده و در راه او جاری داشته هرگاه بدیدهٔ بصیرت مستبصر گشته و نظر نموده و لله و فی الله عمل خود را خالص گردانیده هرگز از حق محتجب نگشته و در حجبات خود محجوب نمانده سعی کنید که این احکام الهیه را در میانهٔ خود بنحو کمال جاری داشته در هیچ امری نقاط حقیقت و مظهر نفس پروردگار را محزون نسازند و اذیت آن مظاهر را روا ندارند چه این عمل راجع الی الله بوده بل اگر نفس مؤمنی را اذیت نموده بر خدا وارد نموده چه جای انکه مظهر نفس او و مرآت ذات او بوده یا انکه مدلّین بر او انّا نعوذ بالله الملک الرحمن عن ذلک و اناله عابدون سعی نموده و جهد بلیغ داشته تا انکه همه اعمال خود را خالص گردانیده بی شائبه و ریب و در جمیع شئون مدل بر شجرهٔ حقیقت بوده و تالی آیات او در شب و روز نه اینکه کتاب الله را تلاوت نموده و فتوی بر حق داده چه بسا از نفوس که قرآن

میخواندند و در روز عاشورا و قبل از آن بعد از رسول خدا و ارتفاع امر او به همهٔ ارکان دین فتوی
داده تا انکه این عمل بنقطهٔ حقیقت منتهی شده البته شنیده آنچه جاری شده و خواهی شنید آنچه نشنیده از
پیش و خواهی ملاقات نمود من یظهره الله را هرگاه دیدهٔ بصیرت داشته اگر آن روز فتوی نداده
و براو جاری نکرده آنچه خداوند راضی نبوده آن وقت از شجرهٔ اثبات بوده و در ظل نقطه محشور و الاّ
مثلت همان است که در امثال عبارات ذکر شده و در نار هلاکت با اصحاب نار معاشر بوده و
اگر بر خلاف این بوده که در جنات رضای الهی لم یزل و لایزال بوده و تلقای قمص حقیقت بدرستی
و راستی آشکار گشته در ظاهر و باطن از اهل جنت و رضای الهی بوده والله مع المهتدین این است
اثمار تقویٰ و هدای اهل بیان هرگاه تراقب داشته وکمال مراقبت نموده و دلیل و برهان خود را
به منتهای درستی ذکر نموده که شاید مثل این ظهور نشود چنانچه در مشافهه صاحبان علم بگمان خود و
رؤسای ایشان بنقطهٔ حقیقت استهزا نموده و بی دینی خود را علی رؤس الاشهاد آشکار نمودند با انکه در
این ظهور مظهر توحید یگانه بود و آنها با جمعیت خود نظر به انکه دلیل حق بر دست آنها نبوده این
نوع سلوک نموده که بر عوام مشتبه سازند چنانچه اشتباه در قلوب آنها وارد گردانیده و در آن ایام
زمرهٔ اهل افک نقطهٔ صدق را انکار نموده بکذب گفتار آنها فریفته شده این است که خداوند رحمن
وصیت میفرماید که بدرستی و آداب ظاهر دلائل و براهین خود را مشهود و مبرهن گردانیده تا آنکه ضُر
آن بنقطهٔ حقیقت وارد نگشته مستظلین در ظل ظلال بیان از شجرهٔ حقیقت محجوب نگردند والله ولی
الصالحین بدانکه باب حقیقت در آن ظهور ذات مدل بر او است و همان است که در این
ظهور بنقطهٔ بیان مؤمن گردید و همانست که در اول نازل شده و در آخر نازل خواهد گشت و در او
دیده نمی شود الا نقطهٔ اولیت سعی نموده که او را به خلوص یافته تا به آن نقطه مستدرک فیض لانهایه
گشته از لقای حقیقت محتجب نمانی والله ولی حمید و انه لمحیط خبیر

الباب السابع من الواحد العاشر

فی ما حکم الله اَنْ تُبَلّغُنّ الی من یظهره الله کلّ نفس منکم بلور عطر منیع لطیف من عند نقطة البیان ثم لتسجدن بین یدی الله و لتُبلغُن هذا بایدیکم لابایدی دونکم الّا و انتم لاتستطیعون بذلک

ملخص این باب انکه خداوند عالم حکم فرموده مسترفعین به آثار حقیقت در بیان را که هنگام ظهور هرگاه درک نمایید شجرهٔ حقیقت را برساند هرنفس از شما بسوی او شیشهٔ بلوری از عطر لطیف که خالص بوده هدیه ای از جانب نقطهٔ بیان و سجده نمائید بین یدی الله و رساندن این هدیه مشروط برساندن بدستهای شما است نه وکیلی از نزد شما مگر هنگامیکه مستطیع برساندن نباشید یا انکه برای شما عذری بوده ازپیری وسستی یا انکه دستهای شما تهی بوده و قدرت رفتار و مسافرت نبوده لیکن هنگام استطاعت بدستهای شما سزاوار بوده و سجده نمودن نزد باب عزت او زیرا که این اطاعت نبوده مگر پیروی امر الهی که از نقطهٔ بیان در آن نازل شده پس هرآنچه توانید سعی نموده و این حکم جزئی را که سبب ارتفاع نفوس شما و امتناع ذوات شما و افئدهٔ شماست عمل نموده در جمیع امور خود و آنچه متعلق بذوات و نفوس شما ست این حکم را مرعی و جاری داشته تا انکه به این نوع اعمال مرتفعه به رضوان رضای ربانی منتهی شده در جنات قرب سبحانی متمکن گردید این است حکم خدا در ظاهر ولیکن در سبیل باطن و حقیقت نظر به انکه ارواح و افئدهٔ شما هرگاه لله و فی الله بوده آیات حقهٔ او بوده هرگاه نوری من اجل آن شجره جعل شده یاری آن ذات حقیقت نموده نفوس ناچیز خود را فدای آن معدن جود و فضل نموده از او چیزی دریغ ندارید زیرا که نفوس مؤمنان هرگاه برای خدا بوده و لله و فی الله قدم نهاده مُسک روحانی وعطر اوراد سبحانی بوده این است که امر برساندن آن بسوی آن شجره شده و سجده بجای آوردن برای خدا در محضراو پس بر آنچه مقتدر بوده و مستطیع گشته نفوس ظاهر و باطن خود را در سبیل او خاک گردانید و اگر جعل نوری برای او

نشده و اسماء حسنای او در راه او فدا نگردیده چنانچه در ظاهر امر نازل گشته عمل نموده و هرگاه خواسته ظاهر و باطن هر دو را مستدرک شوید همهٔ این امور هنگام استطاعت داشتن و قدرت بر اجرای سنن الهی بوده و هرگاه اگر قدرتی نداشته خداوند عالم بی نیاز بوده از امر فرمودن به حکمی سپاس او بجای آورده در عوالم خود شادان و خرم بوده احزان و اکدار خود از قلوب روحانی خود رفع نمائید والله یُرشدکم الیه و هو یهدی السبیل

الباب الثامن من الواحد العاشر

فی اَنّ لا تسجدن الاّ علی البلور فیها من ذرات طین الاول والاخر ذکرا من الله

ملخص این باب انکه خداوند رحمن چون نظر رحمت بر خلق خود فرموده در جمیع قرون ماضیه به مقتضای هر قرنی احکام و اوامری نازل داشته وچون امر مالانهایهٔ او بنهایت در این ظهور رسیده اسماء حسنای خود را من اجل ترفیع و تمنیع ذات خود برگزیده و منسوب فرموده بسوی خود اسم اول و آخر را و شفای ظاهر و باطن را در تربت ممتنعهٔ ایشان قرار فرموده و از رحمت غیر متناهیهٔ خود امر فرموده در این ظهور هنگام صلوة خود سجده ننموده مگر انکه مهری از بلور ترتیب داده و در جوف آن مقداری از تربت اول و آخر گذارده و خداوند خود را سجده و عبادت نموده وچون منتهای رتبهٔ خاک و اعلی علو درجهٔ آن در ظهورات جوهریه بوده و منتهی ببلور شده امر فرموده که اَمهاری از بلور ترتیب داده و آن خاک مطهر در جوف آن نهاده و خدا را سجده کرده این است فضل و رحمت او در حق بندگان خود که پیشانی خود را بر نفس خاک نگذارده بل بر جوهری که از خاک متکون شده تا انکه از لطافت باطنی باز نمانند و چون نظر خود را به حقیقت گمارند خواهند دانست که نفوسیکه تربت ایشان مکان سجدهٔ عباد و شفای امراض آنها بوده چه قدر مرتفع و ممتنع است نفوس آنها و بعید است از مدارک عرفان ذات وشناختن آنها در اینحال به آنچه توانند طواف بر حول آن ذوات

نموده قدر تربت ایشان را دانسته در حق قاتلین ایشان آنچه شایان و سزا بوده در هرشأن عمل نمایند و هرگاه اگر هنگام ظهور گشته و من یظهره الله طالع گردیده و آن اسمای حقیقت و امثال احدیت در محضر او حاضر گشته و اسم اول با شئونات خود و اسم آخر با ظهورات خود از سینای حقیقت تابان گردیده سعی نموده که درک فیض لقای ایشان را نموده چنانچه در این ظهور نموده و خود را نزد ایشان ناچیز صرف دانسته تا انکه تلقای وجه الهی در دنیا و آخرت و جمیع مطالع امر او در هیچ شأنی شرمسار نگشته مرفوع به ارتفاعات او شوند این است ذکری از خدا در ایام فنای وجود شما هرگاه در جمیع مواقع تفکر داشته تدبر نموده از هیچ امری محتجب نگردید و هرگاه اگر به همین طریق اعمال خود جاری داشته و سجده بر این تراب پاک نموده و آن نفوس مرتفعه ظاهر شوند و شما محتجب گردید چه بعید است از نفوس شما و لاشیئ است عملهای شما هرگاه سجده نکرده و در این روز مؤمن می شدید و تصدیق ایشان می نموده عندالله اکبر و اعظم از این بوده که تا هنگام ظهور سجده کرده و در آن روز محتجب گردیده و حق را نادیده گمان نموده از مطالع عز او محجوب و دور از محبوب گشته اید والله معکم یهدیکم الیه اِنْ کنتم یوم الآخرة من المهتدین

الباب التاسع من الواحد العاشر

فی اَنّ تملکن کل نفس اسباب بلور عدد الواحد علی قدر مایمکن و اِنْ یستطیع و لم یملک کُتب علیه اَنْ ینفق تسعة عشر مثقالا من الذهب

ملخص این باب انکه محبوب متعال دوست داشته که عباد او بر جوهر حب و احتباب بوده و آنچه مایهٔ تجذیب نفوس آنها است در عوالم خود ظاهر سازند و چون نفوس مؤمنه منقطع بسوی خدا بوده و خداوند سبحان آنها را از چیزی منع نفرموده دوست داشته که هر نفسی از مؤمنان عدد واحد از بلور مالک گردد آنچه را که مستطیع بوده و نفس او دوست داشته یعنی مالک گردد نوزده پارچه از بلور هر

نفس به آنچه مقتدر است و جلب آن نموده از فیض الهی و جود لایزالی او محزون نبوده بمقدار استطاعت نفسانی خود در اجرای سنن الهی کوشش نموده تا انکه در دنیا و آخرت رستگار گشته به اتباع امر الهی وکامیاب شده و به این وسیله عندالله ونفسه مذکور آید هرگاه توانید این عدد جزئی را از بلور مالک شده شب و روز به آنچه توانا بوده ذکر محبوب خود نمایید ثمرهٔ این امر انکه در هر شأن بندهٔ مؤمن ارتفاع خلق خداوند خود را دیده و به این وسیله توحید او نموده حال به آنچه در حقوق شما مبذول داشته منقطع الیه گشته سکر در نعمتهای او نموده حمد او بجای آورید چه این هم شأنی از امور بوده وفضلی در حق نفوس شما که در جمیع مایملک خود عطاهای محبوب خود را شاهد شده و خود را مرایای صاف لاجل تجلیهای او نموده تا انکه در روز امر به صافی طینت و ضمایر فطرت خود تلقآء وجه حقیقت حاضر آمده در بلورات ذات و صفات خود نگران گشته افضال خداوندی را در نفوس خود و مرایای قلوب خود مشهود بینید هرگاه به این صفت ممتنعه متصف گشته به این معنی که خود را صاف از غیر نموده آن وقت مرایای دلهای خود را بلورهای حقیقت نموده اید شاید که زمان ظهور شود و آفتاب هویت طالع گردد به آن بلورهای حقیقت که در نفوس شما مخزون بوده تلقآء من یظهره الله حاضر شده در آن مرایا جلوات او را مشاهده نمائید این است عطای لایزالی در حق شما هرگاه مستبصر بوده فضل او را از خود منع ندارید و هرگاه اگر نفسی از شما مستطیع بوده و این امر را جاری نداشته و مالک آن اعداد نگشته بر او امر شده است که انفاق نماید نوزده مثقال از طلا زیرا که امر الهی را پیروی نکرده بهوای نفس خود عامل بوده است این است حدود خداوندی بر کسانیکه مستطیع بوده و امر او را در ظواهر و بواطن خود جاری نداشته از رحمت او محجوب شده اند ای صاحبان هوش و بصیرت و دانش و معرفت در این قُلزُم هیّاج سیر خود آورده و در این طمطام با امواج غوص حقیقت نموده لئالی جود و افضال از اصداف طرآئز آن بدست آورده ظاهر و باطن خود را به اوامر

و نواهی ربانیت زینت کنید زیرا که هر امری که از مصدر جود ظاهر شده صاحب امر و فرمان نخواسته در ارتفاع آن مگر امتناع عالمین را و خداوند لایزال از هر امری بی نیاز بوده و مستغنی از طاعات شما خواهد بود هر آنچه پیروی نمائید و در راه او سعی و کوشش روحانی خود بجای آورید بر درجات خود افزوده بر مقامات لانهایات جود لایزالی عروج نموده اید این است که در هر ظهور بدعی شجرهٔ حقیقت بر اعناق همهٔ عباد طوقی از طاعت نهاده تا انکه به آن حبل عزت و عروهٔ حقیقت به مکامن عز وجود او رسیده در اعلی علو لانهایه متعرج گردند و به آن فوز عظمیٰ رسیده در دنیا و آخرت مرتفع آیند و اگر نبوده جود و فضل او هر آینه به مقامی نرسیده و به فضلی نائل نگشته بل در جهالت ذاتی خود بوده در دنائت اطباع نفسانی خویش سالک بوده اند اِتقوا الله اَنْ تتبعوا اَمره و تُطیعوا نفسه و اتم لمرضاته تَجهدون

الباب العاشر من الواحد العاشر

فی اَنّ لایصبِرَن الحروف بعد ما تقبض حروفاتهن الاّ تسعین یوما و لا الحروفات بعد ماتَقبض حروفهن الاّخمس وتسعین یوما و اِنْ صبروا فوق ذلک کلاهما علیهم اَنْ یُنفقوا تسعین مثقالا من الذهب و علیهن خمس وتسعین مثقالا اِنْ یستطیعن و الاّ یغفر عنهم وعنهن والله ما اراد الاّ الحب والرضآء بین عبـاده

ملخص این باب انکه خداوند متعان از بلندی فضل و رحمت خود و ارتفاع جود و رأفت خود بر عباد خود در هر مقامی افضال لانهایهٔ خود را مبذول داشته در این ظهور حقیقت حروف و حروفات را به اقسام احکام عزت خود مفتخر گردانیده و امر فرموده از علو جود و فضل خود که هرگاه موتی حادث شده و نفخهٔ حیات مرتفع گردیده و احرف مستظلهٔ در ظل بیان یا انکه حروفات ممتنعه بحالت خود که نخستین درجات آنها بوده مانده اند صبر ننمایند مردان بعد از فوت زنان الا نود روز و هم چنین

حروفات مؤمنه بعد از احرف عزخود الا نود و پنج روز تا انکه جمیع سیرخود را در لله و فی الله دانسته حروف در عدد صاد و حروفات در هاء و صاد کل اسرار الهیه را مشهود دیده در جمیع مراتب آفاقی و انفسی خود سر توحید و تجرید را یافته آثار لانهایات الهی را در علو مواقع اجساد و اجسام ذاتی خود آشکار نموده طالع و واضح گردانند و اذن داده شده که مردان مؤمن بعد از ارتفاع حروفات خود بعد از انقضای مدت تزویج نموده و هم چنین حروفات پس از ارتفاع حروف خود بعد از گذشتن ایام معلومه احرف دیگر طلبند این است از فضل و رحمت لایزالی تا انکه جمیع ما خُلِق در ظل اوامر و نواهی او بوده در ظاهر و باطن ممتنع آیند ثمرهٔ این حکم انکه عمل نکرده بمثل ایام سابق چنانچه بعضی از فرق بوده که مردان بی زوجات و زنان بلا اَزواج بوده و به حالت خود مانده و در شهوت نفسانی خود سوخته و هم چنین در فرقان بعضی از زنان مؤمنه و قلیلی از مردان در حالت نخستین باقی مانده که شأن ظاهری ما تزویج نبوده یا انکه بکثرت مال یا قلت آن هرکس بهوآئی از سنت الهی دست شسته یا انکه بگفتار خود صفت وفائی تحصیل نموده و در خانه نشسته بهر نحو که جاری گشته به خیال خود باقی مانده لیکن در این ظهور این نوع اعمال را خداوند عالم دوست نداشته چنین امر فرموده که بعد از ارتفاع حروف و حروفات تزویج تازه نمایند و در حالت رهبانیت یا انکه امور دیگر که بدعت در دین نهاده باقی نمانند بل برضوان رضای الهی منتهی شده این عادت غیرمرضیه را از میانهٔ خود دور سازند و هرگاه اگر صبر نمایند پیش از ایام معلومه بر مردان نود مثقال از طلا حکم شده که انفاق نمایند و بر زنان نود و پنج مثقال و اجرای این حکم در حالت استطاعت آنها بوده و بر غیر مقتدر حکمی از علو فضل و جود او نبوده هرگاه مستطیع نباشند پروردگار عالم از جود و فضل خود از آنها عفو فرموده و این حکم از آنها عفو شده آمرزش می شود برای آنها تا انکه از الطالف مالانهایهٔ الهی مرفوع به ارتفاعات او گشته محجوب از لحظات او نگردند زیرا که خداوند متعان نخواسته مگر دوستی میانهٔ عباد

خود و رضا به قضاهای آتیه در میانهٔ بندگان خاص و عفو فرموده از غیر مستطیع این حکم محکم را تا انکه به نُعمای او شاکر و حامد بوده در روز بازگشت بحمد و سپاس او قیام نموده هنگام ظهور و مواقع امور ماضیه و مستقبل خود به لطآئف جود و فضل الهی در جمیع شئون واقف گردند ذلک الفضل من ربکم العدل افلا تشکرون هرگاه شجرهٔ حقیقت طالع شود فورا تصدیق او نموده و اگر دیدهٔ حق بین نداشته سعی نموده که از نود روز یا انکه نود و پنج روز فصل میانهٔ تصدیق و ایمان شما بیشتر نبوده و به فوز بلقای آن قمص هویت مسترفع به ارتفاعات لانهایهٔ الهی گردند ذلک ماتؤمرون به یوم الامر و قبل ذلک و بعد هذا لعلکم باوامرالله تهتدون و بلقـآئه ترزقون

الباب الحادی والعشر من الواحد العاشر

فی انّ الذین یُنشؤن الکتاب یکتبون فی اوله لا اله الا الله ثم فی آخره لاحجة الاعلی قبل محمّد لان یستدلون یوم من یظهره الله بمثل ذلک

ملخص این باب انکه حکم فرموده خداوند لایزال بندگان عالم خود را که در رتبهٔ علم به نهایت رسیده و در علو دانش مرتفع گشته اند هرگاه کتابی در ظل نقطهٔ بیان در امر او و تصدیق به حقانیت او انشا نمایند یا انکه در هر امری که منسوب بسوی او است و در انتظار ظهور من یظهـره الله و من یظهر من بعد من یظهره الله الی آخر الذی لاآخر له کتابی از خود بعرضهٔ شهود آورند در ابتدای کتاب بنویسند لا اله الا الله و در آخر کتاب لاحجة الاعلی قبل محمّد تا انکه بهمین کلمات استدلال بر حقیت حق نموده و دلالت بر حق یوم من یظهـره الله نمایند و قولی که خود در اول و آخر کتاب ثبت نموده در روز اخذ نتیجه اغماض ننموده از تصدیق حق در آن روز باز نمانند این است که هر امری که شجرهٔ حقیقت در بیان یا انکه قبل از آن فرموده و بر اعناق خلق طوق اطاعت خود گذارده نبوده مگر برای مصالح دین و دنیای آنها در عوالم ایشان سعی نموده که در هر امری رتبهٔ توحید جاری نموده و

باسم الله هر حکمی را عامل گشته هرگاه کتابی انشا می نمایند در اول آن اقرار بوحدانیت الهی نموده تا انکه در روز عود به آنچه در بدء نوشته اقرار آورید و در ختم آن کتاب که خاتمهٔ آثار افئدهٔ شما بوده ذکر محبوب خود نقطهٔ بیان را ثبت نموده چنانچه حکم شده تا انکه در روز آخر هنگام ظهور به آنچه اقرار نموده عمل کرده و به من یظهره الله مؤمن و موقن گردید نه انکه بمثل امت سابقه که رسول الله را تصدیق نکرده و قبل از آن عیسی را تکذیب نموده و بعد از آن نقطهٔ بیان را تکذیب کرده ایمان نیاورده بل او را از درجهٔ ایمان ساقط دانسته چه جای انکه مؤمن شوند هرگاه دیدهٔ بصیرت خود را باز نموده ابصار حقیقت خویش گشوده در جمیع شئون خود مهتدی گردیده به آنچه نوشته و انشا نموده در آخرت بسوی من یظهره الله راجع خواهید شد در این حکم الهی نظر نموده و در هر امری از اوامر الطاف و احسان او به بصیرت چشم خود گشوده تا انکه طرفة العینی از لحظات قرب او محجوب نگشته چه اگر مؤمنین به بیان در هر امری خداوند خود را منظور داشته و هوای نفسانی خود را داخل نکرده بر خداوند تعالی بوده هدایت آنها و راهنمائی ایشان بسوی خدا چه ممکن نبوده که نفسی خدا را در امری نیت نموده و از محبوب خود محتجب شده و خداوند عالم راه خود را به او ننموده و این گمان از جملهٔ محالات بوده هرگاه به حقیقت منقطع الی الله گشته و با بصیرت عمل نموده در هیچ شأن مبعود از رحمت او نگشته محجوب از علو فضل و عطوفت او نگردیده بل لم یزل و لایزال به مَن و احسان او در جنات رضای او پرواز نموده و در روضات ارتفاع او بتلاوت آثار او آغاز کرده در جمیع شئون خود مرفوع الیه گردیده و نبوده از شأنی مگر انکه انوار قدرت او را شاهد گشته آثار عزت او را مشهود دیده الی الله و نفسه منتهی گردیده و رجوع خود الی الله نموده و بدء و عود خود را یافته به مبدء و معاد خود رسیده ذلک الفضل من لدی الله و الرحمة من عنده اَفاَنتم الی آثاره لاتنظرون ثمرهٔ این حکم انکه در روز ظهور به شهادت که در اول کتاب و آخر آن داده عمل نموده و انکار نکرده شجرهٔ حقیقت را بظهور من یظهره

الله چه او بوده نقطۀ بیان در آن روز و نقطۀ فرقان از قبل آن و نقطۀ انجیل از قبل قبل آن و جمیع نقاط ممتنعه از پیش و او است من یظهره الله من بعد ظهور نفس خود الی آخر بلا آخر ما جعل الله لفیضه من تعطیل و لا لِاَمره من تحویل بُدِءَ الامر من اللّانهایه و یعود الی اللانهایه و ما لظهور الله من بدایة ولانهایة والله ولیکم و هو حسبکم یُرشدکم الیه فی کل شأن و یَهدیکم بامره و هو ولی المتقین هرگاه به این احکام مرتفعه عمل نموده راسخ در دین گشته الی الله و نفسه منتهی شده در اولی و اُخری مهتدی گشته و العاقبة للصابرین المتقین المهتدین

الباب الثانی و العشر من الواحد العاشر

فی اَنّ ذریاتکم لم یکن علیهن من حدود موتکم قبل اَنْ یُنفخ فیهن الرّوح و بعد ما ینفخ اِنْ یَنْزِلْنَ احیآء فانتم حدود حیاتکم لتُراقبون فیهن و اِنْ یَنْزِلْنَ امواتا ترفع عنکم حدودکم و صلوتکم علیهن و لایَقربون آبائهن و لا امهاتهن لئلا یحزنا و اِنْ لم یکن غیرهما رحمة من الله و فضلا لعلکم تصبرون فی ایام الله

ملخص این باب انکه هر امری که از پروردگار عالمیان بوده مبنی بر صلاحیت و تسهیل امور بندگان بوده که در هر مقامی که بوده اند با لطاف مالانهایۀ او حامد و شاکر گشته بدانچه از مصدر حقیقت نازل شده مستبهج و منبسط گردند و چون مقصود الهی مراد از تربیت و ارتفاع نفوس شما بوده من غیر انکه بر شما امری صعب شده در کمال سپاس بوده برضای او واصل شوید حکم فرموده به فضل و جود بی زوالی خود در حق ذریات شما هرگاه آنها هنگامیکه جنین بوده در بطون مادران و روح در آنها دمیده نگشته حدودیکه خداوند تعالی فرموده بر آنها جایز نبوده و رفع آن حدودات از شما شده و این قبل از آنی است که روح در آنها دمیده شود و بعد از زمانیکه روح دمیده شده و زنده اند هرگاه فرود آیند یعنی سقط شوند و بعد از سقوط خود زنده باشند حدودیکه در احیاء مقرر شده در حق آنها جاری دارید و هرگاه مرده باشند و در حالت اخراج خود از مکان معلوم بی روح خارج شوند رفع می شود از شما حدود احکام

شما و نماز بر میت زیرا که بلا روح خارج شده و در آنها روح زندگانی مشهود نبوده و چون فضل خداوندی بی نهایه بوده امر فرموده که پدران و ماردان نزدیکی نکنند تا انکه مخزون نگردند و اگر هم غیر از آنها حاضر نباشد زیرا که این حکم از آنها مرتفع شده این است از رحمتهای غیر متناهی او در حق جملگی و فضل و جود او برای انکه در روز های خدا بر صبر و اصطبار ذاتی خود افزوده شکر و حمد او در نعمتها و بلاها و مصائب و رزایا بجا آورید هرگاه در این امر جزئی تفکر نموده افضال غیر متناهی الهی را در حق خود مشاهده خواهید نمود چه مهربان است بر شما پروردگار شما امر نمی کند کسی را بچیزی که سبب حزن و کدورت ذاتی او است بلکه امر می فرماید به چیزیکه سبب سکون ذات و صفات ونفس او بوده تا آنکه باعث شود به رسیدن او به رضای او در عوالم او هرگاه شما ای سائران بیان ناظر بمبدء خود گشته و به انظار رحمت او دیدهای خود گشوده سالک به حقیقت در سبیل او گردید و جز رضایت او نخواهید و هر امری که صادر شده بخوبی عمل نمائید زود است که به فوز اکبر رسیده در دنیا و آخرت رستگار گردید ثمرۀ این حکم انکه هرگاه مصیبتی روی دهد در جمیع بلاها صبر نموده بر سکون ذاتی خود افزوده در نهایت عز و وقار تمکین به آداب آئین خود عمل داشته در روز ظهور هرگاه درک آن ذات حقیقت نموده تلقاء قمص طلعت او با کمال خضوع حاضر شده با خشوع معنوی و صوری بوده آن وجود مقدس را از خود مخزون نگردانید زیرا که حزن او راجع به حزن پروردگار شماست دوری از این عمل نموده و نفوس خود و مرایای ذات خود را بلورات صاف نموده عکس حقیقت از جمال بی مثال او بردارید این است حق وصیت و مواعظ در حق سالکان شرعۀ حق هرگاه عمل برضای محبوب خود نموده از هواهای افکیه خود محتجب گردند ذلک مایلقیکم الله فی کتابه افلا تتقون

الباب الثالث والعشر من الواحد العاشر

فی اَنّ الله اَذِن فی البیان اَنْ تجعلن انفسکم واحداً واحداً بان تختارُنّ لانفسکم عدد الحی لعلکم یوم القیمة تعرضون بذلک الشأن علی الله ربکم انما النقطة آیة شجرة الاولی ثم الحی آیة حیّ الاوّل فلترُاقبُن انفسکم لعلکم لاتحتجبن عمن یظهـــره الله و حروف حیه فی الاخرة و اِنّ من یظهره الله لویظهر فی مقام النقطة او الحی فانه لحق و اِنّ حیّ الاول اِنْ یظهرون فی مقام الحی او النقطة فانهم اسماء الاولی انا کل مؤمنون بهم

ملخص این باب آنکه خداوند عالم از علو ارتفاع و امتناع ازلیت خود و اجتلال و استطاع ابدیت خود امر فرموده در بیان که نفوس خود را واحد واحد قرار دهید به این معنی که هرگاه توانا بوده در ظل خود هیجده نفس منتخب انتخاب نموده حشر و نشر خود با آنها قرار داده که در ظاهر نفوس شما دیده نشود جز تجلی نقطهٔ بیان و حروفات عز او در هر شأن و شغلی که بوده اید هرگاه از علما بوده هیجده نفس عالم در ظل خود نگاه داشته و اگر از اهل عرف بوده هکذا یا انکه از اهل صنعت و هرگونه حِرَف هر نوع امری که بوده خود را واحد واحد قرار داده که شاید به این عمل و بدین طریق در قیامت بر خداوند خود به این شأن رفیع عرض شوید این است ثمر این امر که در روز ظهور تجلی امر و فرمان خداوندی بر شجرهٔ حقیقت عرض شده در بین یدی او با نفوس مرتفعه ساجد گشته خاضع در آن باب احدیت گردید و بدانید این واحد مرتفع که قرار شده در این آثار حقیقت که نفوس خود را بدان صفت موصوف سازید نفس اول که مؤسس بنیان هیجده نفس دیگر است آیت نقطهٔ اولیه است که شجره اولی و نفس مظاهر است و عدد حی آیهٔ حی اول است مراقب باشید نفوس خود را و از حدود خود تجاوز نکرده تا آنکه از من یظهـــره الله و حروف حی او در آخرت محتجب نگردید این است ثمرهٔ اعمال شما و انتخاب شما در این امر هرگاه شما به مواقع فضل و مطالع جود و عدل خداوندی مستشرق آئید ثمرهٔ این حکم آنکه هرگاه شما اهل بیان متملک این نوع مفخرت و عزت و این

طریق ارتفاع و امتناع گشته در روز ظهور الی من یظهره الله راجع گشته و بر او عرض شده خود را
لاشیئ نزد او دانید و خودبینی نکرده و نفوس خود را لاشیئ دانسته مطلق از انوار عز او محجوب نمائید
این است ثمرهای افعال شما در این ظهور هرگاه در آن ظهور به شئونات افکیّه فانیهٔ خود محتجب از نور
الهی نگشته در محضر عدل حاضر آئید و هرگاه اگر من یظهره الله آشکار شود در مقام نقطه یا آنکه
حروفات حی حق بوده و کردار او حق و ثابت به وجود ذات او است در او شبهه نداشته چنانچه نقطهٔ
بیان اول در مقام نقطه اظهار نفرموده و در اول رتبهٔ آخر را ذکر نمود تا آنکه به منتهی درجات سیر نقطه
انوار ظهورات خود را اشراق فرموده آیات خداوندی را تلاوت نمود هم چنین من یظهره الله
هرگاه بخواهد در اول در مقام نقطه یا آنکه حروف حی ظاهر شود حق است در او شبهه نداشته و هرگاه
حروف اولیه بخواهند که در مقام حروف ظاهر شوند یا آنکه مرایای تجلی نقطه گردند و ظاهر شوند و در
مقام نقطه مدل بر حق باشند شبهه ای در آن نبوده ما همگی به آن مظاهر گرویدگانیم این است آثار
حقیقت که نازل شده و آیات احدیت که طالع گردیده در جمیع شئون خود آثار لانهایهٔ او را تلقاء
نظر داشته تجلی آن نقطه را در بدء و معاد خود دریابید نه آنکه به گفتار خود قولی گفته و هنگام عمل غافل
بوده بل با خود قرار دهید که در جمیع شئون خود آن نقطهٔ عدل را پیش روی خود حاضر دیده و در روز
ظهور من یظهره الله تا آخر بلا آخر به مظاهر الهی مستیقن گردیده بزرگی شأن و جلالت ظاهری از محبوب
خود محتجب نگردید چه بسا نفوس در آن ظهور از علما بوده یا آنکه از رؤسا و معتبرین و در ظل خود حروفات
مستقله مشاهده نموده و آن شجره طالع گردد و تنها و بلا معین آواز شما دهد نشنوید و دعوت به سوی خدا کند
اصغای کلام او ننمائید و هر آنچه الحاح و عجز خود ظاهر سازد بر آذان خود پنبهٔ غفلت نهید تا آنکه امر
منقضی گردد و شما در علو ارتفاع خود با منتحلین خود که به امری از اوامر قبل او بوده از نفس او محتجب
گردید چنانچه در این ظهور مشاهده گشته مجتهدین عصر که خود را حکَم از جانب خدا می دانسته و بر بساط

رسول الله نشسته و اطاعت خود را اطاعت او و مدلین بر او حساب نموده چون هنگام ظهور گردید محتجب مانده و به نقطهٔ بیان یقین نکرده ای کاش به احتجاب خود راضی بوده و بدون ایقان خود راضی گردیده و حکم بدون حق بر نفس حق جاری نداشته و به فتوای ظن خود خون اولیا نریخته سبحان الله عن ذلک که چه قدر خلق محجوب و لایشعر بوده آیا این علو شما از کجا بود و این پادشاهی ذوات دانیهٔ شما از چه جا غیر از آنکه به گفتار آن نقطه بود حال چه شده که به همان گفتار فتوی بر محقق دین داده از نفس دین و حقیقت او محتجب گشته بتعد گردیده اید و هرگاه بدین نظر ناظر بوده در جمیع ملل این نوع عظمت را دیده که هرکس به اسم نبی خود و قول او بر نفس او حکم نموده تا آنکه جاری به نقطهٔ بیان گشته زود است که به من یظهره الله منتهی شده و آن ذات مقدس در میانهٔ شما تنها و بی یار و انصار و در زوایا محتجب و از آزار نفوس شما محترز و شما در قصور ارتفاع خود به نعمآء الهی متلذذ و حکایات دین خود که بقول قبل او بوده مفتخر و آن ذات احدیت مخذول و منفرد تا آنکه آفتاب به زوال ایستاده و شما در خواب غفلت آرمیده از رخسار انوار او مبعود گشته اید سهل است بر خود ترحم نکرده بر مستظلین در ظل ظلال خود رحم نمائید زیرا که آنها به اقوال شما مؤمن و موقن می شوند هرگاه مؤمن نمی شوید و تصدیق او نمی کنید تکذیب او ننموده او را حبا لله و مظهر نفسه به حال خود گذارید و اگر یاری او نمی کنید بر او وارد نسازید و هرگاه معین او در شأنی نبوده چیزی بر او روا نداشته او را ذلیل میانهٔ خود و خوار مسازید این است حق وصیت در حق شما در بیان هرگاه کلام صدق اصغا نموده از خداوند خود اندیشه کرده آن شجرهٔ احدیت را شرمنده نسازید ذلک ما یا مرکم به الله فی آیات البیان و یهدیکم الی الحق اِن انتم قلیلا ماتتذکرون و اِن انتم قلیلا ما فی آیات الله تتفکرون

الباب الرابع والعشر من الواحد العاشر

فی اَن کتب الله علی آبائکم و امهاتکم اَن یرزقانکم الی تسعة عشر سنة تامة و علیکم اَنْ ترزقونهما الی آخر عمرهما اِن لم یکونا من الذین استطاعوا و علیهما اَنْ یرزقانکم اِنْ یستطیعان و انکم ما کنتم مستطیعین ذلک و اِنْ یکون الکل علی حدود دینهم و اِنْ یحتجب احدا منهم فانتم تعفون عنه و من یحتجب عن حدود الله فلیلزمنه فی کل حول اَنْ یُنفق تسعة عشر مثقالا من ذهب فی سبیل الله

ملخص این باب انکه نوشته است خدا و حکم فرموده بر پدران و ماردان شما اینکه روزی دهند شما را از اول روز تولید شما تا نوزده سال تمام و بر شما حکم است که روزی دهید پدر و مادر را تا منتهای ایام زندگانی ایشان هرگاه نباشند ایشان از آنها که قدرت بر روزی خود دارند و فاقهٔ ظاهری دامن گیر آنها شده و برآنهاست که روزی دهند شما را هرگاه می توانند و شما نبوده اید مقتدر بر روزی خود این حکم برای آن است که باشند همگی اهل بیان بر حدود دین خود و احکام الهی را میانهٔ خود جاری سازند و هرگاه محتجب شود کسی از آنها از این حکم شما عفو نمائید او را و بگذرید و هر انکه محتجب گردد از احکام خدا و حدود الهی واجب است او را در هرسالی که انفاق نماید نوزده مثقال از طلا در راه خدا من اجل احتجاب خود از آئین حق که راه خدا را ندانسته و اگر دانسته تعمدا اجتناب از عمل نموده است حال ای اهل بیان بدیدهٔ انصاف و عدل در احکام الهی نظر نموده هرگاه امر الهی بر خلاف این بود کجا توانستید که تبدیل امر او دهید و حال که بر شما رحمت نموده و امور دین شما را به این سهولت قرار فرموده که دست همدیگر بوده هرگاه دیگری فقیر بوده و بینوا گشته اهل ثروت و مال آن نفس محتاج را دریابند پس شما ای صاحبان عز و جاه هرگاه توانید بینوایان خود را دستگیری نموده به آنچه توانید احقاق حق را به صاحب آن رد نموده تا انکه روز رستخیز محبوب شما دستگیری شما کرده از صراط اقرب از لمح بصر بگذرید این حکم من اجل آن است که شاید شجرهٔ حقیقت در میان شما ظاهر شود و شبهه نبوده که از میانهٔ شما ظاهر خواهد شد در آن روز با وجود بی

نیازی او نصرت او نموده هرگاه امری دهد اطاعت آن امر نمائید نه چنانچه در روز عاشورا فرزند رسول مختار آب خواست و کوفیان از او منع نمودند و نه همچنانکه نقطهٔ بیان طلب یاری نموده و به رؤسای آنها الواح خویش فرستاده نادیده گرفته و اصغای کلام عدل نکردند بل اکثری نخوانده و اگر بعضی از آنها آن لوح مقدس را خوانده برزمین زده یا انکه پاره نموده این قوم دنی به این اعمال ناپسند و ناشایستهٔ خود از منبع حق و عدل دوری نموده از کوثر فضل نیاشامیدند و با حالت ظماء در فنای خود بوده مطلق مولای خود را یاری نکرده و بدستهای خود و عملهای خویش جان و دلهای مؤمنان را مجروح نموده نقطهٔ حقیقت را به این قسم افعال محزون گردانیدند از این سبب است که میفرماید پروردگار شما که به این احکام عمل نموده شاید که در آن روز بر حق واقع نسازید و شاید انکه یکی از میانهٔ شما آشکار شود و آن نفس مقدس را پدر بوده و مراعات حال او نکرده از ذات او محجوب ماند و دیگری از نزدیکان او بوده و مراقب احوال او نباشد یا انکه نفسی مقرون به او بوده و او را نشاسد و شاید که از کسی آب خواهد و دشنام شنود یا انکه نصرت طلبد خذلت بیند و انصار جوید اغیار مشاهده نماید ای اهل هدی در هدایت خود کوشید و در تقی و فطانت سعی خود آورید زیرا که مجلی آشکار شود و در مطالع عز نور خود استوار فرماید نظر بر ظهورات عزت او داشته و شئونات قدرت او را به لحاظ خویش آورده تا انکه از لقای او روز ظهور او محتجب نگردید خلق شما به او است و رزق شما بوجود او موت شما در قبضهٔ او است و حیات شما در یمین عزت او و احاطهٔ او بر مرایای شما تجلی کند هرگاه صافی از غیر او باشید و بر بلورات افئدهٔ شما عکس رخسار و تجلی آورد هرگاه پاک و پاکیزه از دون او گردید نظر بر سالکین شرایع قبل نموده که آنها به چه نحو مبتلا گشته و از محبوب خود محتجب مانده و در روز موعود بلقای حقیقت فائز نگشته و در نار حجاب خود محترق گردیده و به نار لم یزلی سوخته و خود مشعر نشده و در اغفال و اضلال بسر برده افضال و انوال او را نیافته اکنون نفس منکر و معرض در حیرت

و ندامت مستغرق است و در ظلمت و شقاوت محترق نور از نار نداند و تیه از طور نشناسد در ظلمت خویش مقرون است و تلقای شجرۀ عدل مطعون ای جمع محبان بجا نیاورده آنچه مستظلین در ظل فرقان در این ظهور نمودند و عمل نکرده آنچه آنها مرتکب گشته به عمل آوردند بر حق فتوی نداده و خود را حق نامید و ذات حقیقت را سبّ و دّق نموده و ذوات فنای خود را اَحق دانسته و در اغفال ننشینید در عواقب آنها بانظار ربانی نظرآورید و به انوار ابصار سبحانی نگرید پیش از انکه خاک شوید و بر تیرهِ مغاک راجع گردید و نیک و بد ندانید و زشت و زیبا نشناسید این است حق وصیت در بیان حقیقت هرگاه به آثار الهی در این ظهور مهتدی شده آیات او را در هنگام روح و ریحان تلاوت نمائید اگر در این باب عامل بوده و این حکم حقیقت را فاعل به یقین قطع دانسته که چون آباء ظاهری جسمانی خود را به این طریق امر مراقب شده لایق است که آباء حقیقی روحانی خود را مراقب بوده قبل از ظهور و هنگام ظهور و بعد از ظهور و مدلین بر حق را که آباء حقیقت بوده و هستند در جمیع شئون ملحوظ نظرداشته و مظهر ربانیت که نقطهٔ بدء و ختم بوده تلقای بصر قبلهٔ حقیقت گردانیده در هیچ شأنی از لحظات عز هویت غافل نباشید ذلک ماتؤمرون به فی البیان والکتب من قبله والکتب من بعده اِنْ انتم فی آیات الله تتفکرون

الباب الخامس والعشر من الواحد العاشر

فی اَنّ لاترکبن البقر و لاتحملن علیه و لاعلیٰ حیوان غیرهِ الاّعلیٰ دون طاقته و لاترکبن حیوانا الاّ و انتم ترکبون علیه باللجام والرکاب ولاترکبن مالاتستطیعن اَنْ تحفظُن انفسکم فان الله قد انهاکم عن ذلک نهیا عظیما فی الکتاب و لاتضربن البیضة علی شیئ یضیع مافیه قبل اَنْ یطبخ هذا ما قد جعل الله رزق نقطة الاولی ایام القیمة من عنده و اِنْ مایظهر فی البیضة من الدم عفی عنکم و انه لَطُهر فلاتأکلوه لعلکم لاتشهدون من شیئ مکروه ولاترکبن الفُلک الاّ واَنتم تملکون علی قَدَر قَدْرکم ولاتجادلن فیه و لاتُنازعُنَّ

و انتم علی مثل الروح والریحان تسلکون بعضکم بعض و قد کتب علی الذینهم اولوالامر فی الفُلک اَنْ یُقدّمون علی انفسهم من فیه حین ما یضطربنّ فی الفلک و انتم لاتقومون حینئذ و لتجعلن مکان طهرکم فی مقعد لم یکن یخاف من ید خلن فیه و انتم مثل ما تصنعون فی الدبوسته تصنعون فی مقاعد اخری و لاتراقبن طهرکم فی الفلک الاّ علی قدر ما انتم تستطیعون علیه و رفع عن الذینهم ورآء البحر ما قد کتب الله لهم من سفر واجب اِنْ هم لایملکون سفرالبر و اذن لهم اَنْ یتخذون لانفسهم اولیآء لیحجون عنهم و لیُبلغون الیهم ما یصرفون من مکانهم الی ما هم یرجعون الیه اِنْ هم مستطیعون علی ذلک و الاّ عُفیَ عنهم و عما کل یکسبون

ملخص این باب انکه خداوند تعالی نازل فرموده در بیان آنچه احتیاج نفوس مؤمنین به آنها بوده و آنچه را که اکثر مردمان در آن تجاوز نموده از رضای او محجوبند و امر فرموده در بیان از جود لایزالی خود که بر گاو سوار نشده و بار بر دوش او ننهاده و نه بر حیوانی غیر از او از چهارپایان دیگر مگر بر آنچه آنها طاقت حمل آن داشته چه مشاهده می شود که برگاو نهایت ایذا و اذیت جاری می دارند و بر او بار می نمایند آنچه قوهٔ حمل آن نداشته و کمال جفا از هر قهری بر او وارد می سازند و بر بعضی از چهارپایان دیگر نهایت جور روا داشته و فوق طاقت آنها بر آنها بار می نمایند و هم چنین از اکل آنها که پست ترین از اشیاء خلق خداست در روی زمین کم نموده بل بعضی را مشاهده نموده که از آنها مشت کاهی هم کم می نمایند چنانچه در عتبات عالیات مشاهده شده حماری را به مداری بسته از صبح تا به شام و هنگام عصر هم کاه و علف به آن بیچاره نداده که یافت نمی شود و تا صبح دیگر گرسنه گذاشته و نوبت دیگر به مدار بسته و به ضرب چوب آن مسکین در دور مدار به گردش بوده و آن بی انصاف رحم نکرده این است حدود خلق در ظاهر امر و هم چنین بر بعضی از چهارپایان ظلم و جور ذاتی خود روا داشته مگر قلیلی از مخلوق که آنها پرورش مالهای خود می نمایند از این سبب امر شده در بیان که

پیش از طاقت بر آنها بار نکرده و مزد آنها را که اکل و شرب آنها و تیمار آنهاست هنگام وقت مراقب بوده تا انکه خداوند از سعهٔ جود و فضل خود بر شما برکت بخشوده خیرات زندگانی خود بیابید و در آخرت به الطاف لایزالی او مسترفع آیید و امر فرموده که سوار نگردید بر حیوانی مگر انکه با لگام و رکاب سوار شده تا انکه نفس خود را محفوظ دارید و سوار نگردید حیوانی را که مستطیع نبوده نفس خود را بر روی آن حفظ نمائید چه بعضی از آنها سرکش و شرور بوده بر نفوس شما ضرر خویش وارد می نمایند زینهار احتراز نموده و دوری جوئید زیرا که خداوند مستعان نهی فرموده شما را از این گونه عمل نهی بزرگی در کتاب هرگاه اگر ملتفت به حفظ نفوس خود بوده در امور خود مراقب باشید وامر فرموده از جود و فضل خود که بیضه را پیش از پختن آن بر چیزی نزده که ضایع شود آنچه در آن است و او را نشکسته تا انکه ضایع گردد آنچه در او است چنانچه میانهٔ شما عادت است زیرا که بیضه چیزی است که خداوند عالم او را روزی نقطهٔ اولی در این قیامت قرار فرموده اعزازاً لنقطة نفسه او را نشکسته و ضایع نساخته چنانچه در میانهٔ خلق متداول بوده و رزق او را ضایع مسازید وخونی که در بیضه ظاهر می شود عفو شده است از شما و آن پاکیزه و مطهر است لیکن نخورید آن دم را تا انکه نه بینید چیزی مکروه میانهٔ خود این است فرمان خدا هرگاه در جمیع اوامر و نواهی پروردگار خود مستبصر گردید و از آنچه نفوس شما اکراه داشته احتراز نموده در این جنت فضل لایزالی با روح و ریحان حقیقت بسر برید و حکم فرموده خداوند جل اسمه در بیان که سوار نگردید بر کشتی مگر انکه مالک گردید مکانی را بر مقدار نفوس خود تا انکه در آن به زحمت نیفتاده و با کمال آسایش در آن منزل نمائید و نزاع مکنید در کشتی و جدال نکنید و با کمال روح و ریحان سلوک نموده و با محبت بوده بعضی از شما بر بعضی تا انکه به اعمال نیک که از شما صادر شده در جنات رضای پروردگار ساکن گردید واجب است بر کسانیکه آنها صاحبان امر در کشتی بوده اند اینکه مقدم دارند بر نفوس خود آن کسانی را که در کشتی بوده از آنها که

ساکن در آن گشته و هجرت نموده اند هنگامیکه مضطرب می شوند در کشتی و به خوف می آیند بواسطهٔ جوشش آب و تلاطم بحر و بادهای مخالف و شما در آن هنگام از جای خود برنخواسته تا انکه بیم نداشته و توکل بر خدا نموده با کمال روح و ریحان و اتکال بر حق و اعتصام به حبل او مستریح بوده از شرور محفوظ گردید زیرا که خداوند نخواسته و اراده نفرموده مگر ارتفاع نفوس مؤمنه را و از مصدر جود امری نازل نفرموده مگر آنکه اراده نموده اینکه مرتفع سازد انفس و اجساد شما را در هرشأنی با ابتهاج حقیقی بوده با سرور دائمی بسر برید نتیجهٔ این عمل آنکه شاید روزی شجرهٔ حقیقت بر کشتی سوار شده و صاحبان فلک قدر آن وجود ندانسته بر خلاف ادب حرکت نمایند این است که امر شده که مقدم دارند بر خود راکبین فلک را تا انکه به این سبب بر اعلی معارج تُقیٰ و هدیٰ مرتفع گشته در شئونات ظاهر و باطن خود ممتنع گردند زیرا که از ارتفاع جود آن صاحب فضل و جود بر هر موجود امر خدا جاری شده تا آنکه به آن ذریعهٔ هدایت مهتدی گشته بدان وسیله صاعد الی الله گردند و امر فرموده خداوند تعالی از بلندی فضل و رحمت خود که بنا نهید در کشتی مکان طهارت خود را در مکانی که خوف ننماید انکه داخل بر آن می شود چه مشاهده شده در کشتیها محل طهارت در مکانهای مخوف بنا شده بدین سبب امر شده که در مکان درست و محفوظ حاجتگاه خود بنا نهید و نهی از دون آن گردیده هرگاه بتوانید مثل آنچه در دبّوسه مکان طهارت ساخته اید در جاهای دیگر به همان طریق بنا نموده تا سبب آسایش نفوس شما گشته و در میانهٔ کشتی خائف نگشته با مسرت و بسط خاطر مرتفع گردید ثمرهٔ این حکم انکه در آن ظهور مثل این ظهور نگردد چنانچه به شجرهٔ حقیقت وارد شد و در کشتیها مشاهده فرمود هرگاه عمل بدرستی می نمودند آن وجود پاک محزون نمی گشت این است که امر شده به اعمال نیک در شئون ظاهر خلق که شاید به این واسطه حزنی بر آن وجود در آخرت منتهی نگردد و گروه مؤمنان از طلعت او محجوب مانند هرگاه رضای او را جویا بوده اید به امر و نهی او عمل نموده تا آن

که مرتفع الی الله گردید و عملهای شما لله واقع شود و الاّ آن شجره از شما و اعمال شما بی نیاز بوده والله هوالغنی عنکم و عن اعمالکم وانتم الفقرآء الیه بسا باشد که امری مرتکب شوید و آن باعث افتضاح و رسوائی شماست در آخرت و بسا باشد که امری بوده و سبب ارتفاع شما در دنیا و آخرت گشته سعی نموده که نزدیک نگشته امری را که خذلان وجود شما در آن بوده بل متقرب گردید به امری که قرب شما به سوی خدا و شجرهٔ حقیقت در آن بوده والله یعظکم و هو یهدیکم الطریق و امر نموده خداوند عالم اینکه در میانهٔ کشتی وسواس در امری نکرده بقدر وسع طهارت نمایید نه انکه چندان شست و شو نمایید و کار زنید که آب خوشگوار قحط شده و منحصر به آب بحر گشته و نفوس شما معذب گردیده در میانهٔ خلق محجوب گردید بل به مقدار استطاعت خود طهارت نموده به مقدار وسع در پاکیزگی خود جهد نمائید پیش براین حکم نبوده و نخواسته است خدا مگر سهولت برای شما و آسانی در دین را هرگاه چشم بصیرت داشته راه صواب از غیر آن دریافته بما اراد الله واصل شده اید و هرگاه محتجب از اوامر عدل گشته چون سالکین اهل فرقان بوده که در طهارت ظاهر کوشیده و عمل کرده و پیش از آنچه امر شده جاری داشته لیکن در مقام خود طهارت نفس ذاتی خود نکرده بل بر شجرهٔ طهارت و تقوی وارد ساخته آنچه نفس حق را استحقاق نبوده و تا حال بر طهارت ظاهر خود باقی و ذات خود را پلید نموده و جسد را شسته و حق را منکر شده باطل را قبله نامیده و از خداوند خود محتجب گشته اوثان را عبادت نموده این است مقام خلق در حد خود و حدود محدود نفسانی آنها هرگاه بصیر بوده اید ای اهل بیان از نار احتجاب نجات یافته بنور اقتراب و انجذاب متجذب الی الله گشته اید والله غنی عنکم و عن افعالکم و انتم فقرآء لدیه تسئلونه من فضله و خداوند تعالی عز شأنه از فضل لانهایهٔ خود رفع فرموده از آنها که مقام ایشان در جزیره ها و شهرهای بعیده و راههای آنها از دریا بوده آنچه واجب فرموده از سفرهای واجب هرگاه استطاعت بر سفر بیابان نداشته و راه آنها از آب بوده و بر خشکی

راهی نداشته اند از این سبب رفع شده از آنها سفرهای واجب هرگاه برخشکه راهی نمی یابند و اذن
است آنها را از حکم خداوندی اینکه بگیرند من اجل خود اشخاصی که حج گذارند عوض آنها و وکیل
آنها شوند در حج و زیارت بیت نموده خالص برای خدا و بدهند به آن حاجیان که نیابت آنها می
نمایند آنچه خرج نمایند و کفاف آنها بوده از مکانهای خود تا هنگام مراجعت بمحل خویش هرگاه
ایشان مستطیع بر این می باشند که وکیلی از جانب خود گرفته و مایحتاج آنها را رسانیده باشند والاّ عفو شده
است از ایشان این حکم و از آنچه همگی اهل بیان در این باب عمل می نمایند زیرا که هر حکمی بقدر
وسعت و استطاعت و طاقت آنها است هرگاه مستطیع بر امری نبوده ملکف نبوده اند زیرا که
ایفای حج پس از استطاعت نفس است به طریقیکه در سبیل و ذهاب و ایاب او حزنی بر او من
اجل امور او وارد نگشته با روح و ریحان در سبیل حج عمل نموده به آنچه مأمور شده عمل کرده باشد و هرگاه
نفسی را قوهٔ حج نبوده بر او بأسی نبوده و حرجی در آئین خداوندی جاری نگشته و حکمی وارد نگردیده مگر
انکه استطاعت به امور حج داشته آن زمان واجب است که اطاعت امر خداوندی نموده در سبیل
حج عامل و ساعی شود بدانکه حج در حقیقت واقع نه همین رفتن به حج و گذاردن احکام او بوده بل
حج واقع در روز ظهور بسوی شجرهٔ حقیقت است که در آن روز هنگام استماع مهاجرت بسوی آن
ذات حقیقت نموده حج واقعی و حج اکبر را ادا نموده و هرگاه مستطیع نبوده یعنی عاجز از رفتن آن
سبیل عدل بوده بر او حرجی نبوده و الاّ در جمیع شئون بر او واجب و لازم بوده که زیارت بیت
الله حقیقی نموده و آن ذات حقیقت را درک نماید چه حکم به حج ادنی حکم او در رتبهٔ طین بوده کجا
بوده بیت طین و نفس حقیقت هرگاه در آن روز بودی و حج گذاردی در سبیل او و بیت نفس او
را زیارت نمودی و ادلآء بر نفس او و حروف مستدلهٔ او را یافتی آن زمان به حج واقعی رسیده در
زمرهٔ طائفان حول بیت محبوب بودی و الا چه بسا نفوس که در آئین خود به بیت مقررهٔ در دین

خود می روند و اماکن مشرفهٔ خود را زیارت نموده زایر و حاجی میگردند ولی چه سود که در این ظهور بواطن آنها آشکار گشت و بر صاحب بیت و محقق آن و مثبت امرآن عمل نموده آنچه استحقاق نفوس خود بود و از شجره ای که مرأت قمص و احدیت بوده اسم ایمان را منع نموده چه جای انکه به حقیت او سخن گفته یا انکه او را صاحب بیت دانند ای اهل بیان متذکر گشته و بجا نیاورده آنچه این گروه نموده که به نسبتی که خود را منسوب به او می نمایند مرتکب می شوند اعمال قبیحه ای را که لایق آنها است نه استحقاق ذات حقیقت و جاری کنند آنچه نفوس آنها مایل است و محتجب از اینکه ضُرّ این اعمال منتهی به همان ذات مقدس خواهد شد و هیچ متذکر نگشته بل غرق دنیای خود بوده و غرور آنها در نهایتی است که هرگز خیال موت و خوفی از خدا نداشته بل کار خود و عالم خود را منحصر به همین عالم و اوضاع ظاهر آن دانسته مغرور به ذهب و فضهٔ آن گشته هریک به نهجی مغرور و از صاحب حکم و حق دور مانده و در جای دیدار حق و لقای قمص او مخمور و هنگام ظهور از وصل او مبعود و مهجور گشته لایشعر روز خود را شب نموده و شب را به هوای خود گذرانده تا انکه ایامش منقضی شده حال در حفرهٔ فنای خود محبوس و معذب و با ندامت دائمی مقرون و معاقب نه سبیلی از پیش و نه طریقی و دلیلی از قفا و نه ناصری از فوق و نه معینی از تحت و به نار فنای خود محترق و از فوز به رضای خداوندی بتعد و محتجب و در هوای خود منصعق این است حکم کسانیکه از شجرهٔ حقیقت محجوب گردیده و در هواهای خود سالکند سعی خود نموده و جهد بلیغ داشته تا انکه به حکم حقیقی الهی رسیده هر امری را به ظاهر و باطن آن هردو ملتصق شوند مثلا امر به حج است دانسته باشند و امر به طهارت نفس است یافته باشند و امر به خیرات و حسنات و آنچه در این ابواب نازل گشته و ثابت شده هریک را بجای خود به نظر آورند و صوم و صلوة را به حقیقت دریابند زیرا که جمیع

این احکام برای آن است که فائز به حق گردیده در روز قیامت و قبل از آن از لقای باضیای آن شجرهٔ عظمت محتجب نگردند ذلک مایوصیکم الله و توصون به لعلکم تتقون و تفلحون

الباب السادس والعشر من الواحد العاشر

فی اَنّ کُتِبَ علی کل ملک ارض فی کل حول مأته و اربعین مثقالا من ذهب ثم علی وزیرالاعظم ماتین و تسعین ثم علی الحاکم الاعظم مأته و ستین ثم علی العالم الاعظم مأتین و ثمانین اِنْ یحزنون من یظهره الله ثم بایدیهم حین ظهوره یُبَلّغون الیه اذا ما اَحزنوا فی تلک القیمة مظهر ربهم هولآء لعل الذین یُخلقون فی البیان فی مقاعدهم جزآء ماکسبوا من قبل یکسبون باالحق و اِنْ لاتبلغون الیه لاتحزنونه انتم اَنْ یا اولی البیان لاتحتجبون بمثلهم

ملخص این باب انکه حکم شده در بیان آنچه از مصدر امر نازل گشته و هر چیز که خداوند عالم صلاح عباد را در عمل به آن دیده امر نموده تا انکه همهٔ ساکنان دین بیان به منتهی فضل و جود او رسیده مرتفع گردند واجب است در بیان و امر شده بر هر پادشاه که مالک ارضی شده در بیان در هر سالی که جزا دهد یکصد و چهل مثقال از طلا و بر وزیر اعظم دویست و نود مثقال و بر حاکم بزرگ صد و شصت مثقال و بر عالم اعظم دویست و هشتاد مثقال هرگاه محزون نمایند من یظهره الله را در روز ظهور او و برسانند بسوی او جزای اعمال خود را که مظهر حقیقت را تصدیق نکرده و حزن بر وجود مقدس او نازل نموده سبب این حکم انکه در آن روز رؤسای ظاهر که ملک در حیطهٔ تصرف آنها بوده و خود را حکم از جانب خدا می دانسته و امور مملکت در قبضهٔ آنها بوده شخص اول که تمام مهام در زیر نگین او بوده به این سبب از حق معرض شده از بیم انکه مبادا حکم او زایل شده و دست او تهی ماند بدین واسطه اقبال بسوی شجرهٔ حقیقت نکرده و در عالم فنا و مستی خود از جهان در گذشته و تخم این نوع مصائب بر زمین پاشیده جور او به مظاهر حق منتهی شده هریک به نهجی الی ملأ اعلی عارج

گشت و بر وکیل او در امر حدود الهی جاری است چه اختیار ملک و نفس رئیس بدست او بوده
امر الهی در این باب سنت گردیده جزای انکه اعمال ناشایسته از او منتشر شده بر نفس حقیقت
وارد گردید چه هرگاه اگر او مقبل می گشت هرآینه همگی مقبل می شدند وثالث شخصی که زمام امور
در هر ملکی که بوده بدست او بوده هرگاه خیری می نمود همگی به همان عمل صاحب خیرات می گشته
حسنات نفوس خویش را آشکار می نمودند و چون آن نفس پلید اعراض نمود و باعث بر ایذای
شجرهٔ احدیت گردید همهٔ مردمان طوق لعنت بر اعناق خود نهاده از حق معرض شدند چنانچه در
ارض فارس از حاکم بلد هنگام ظهور واقع گشت هرگاه سبب بر این گونه امور نگشته هرآینه رؤسا هم
شریک در این امور نمی شدند و چون نفس پلید او بر حق قیام کرد و نمود آنچه بجا آورده بدین
سبب بر همگی انفس سرایت کرده عوام الناس و خلق همج از حق دوری نموده محجوب گردیدند و
عالم اعظم که خود را حکم از جانب حق می دانست و بر مسند امر نشسته به دستیاری آن رئیس حکم به
نفس حق کرده و ناحق فتوی داده تا آنکه امور منتهی به این مقام گشته شجرهٔ حقیقت در جبلی
ساکن گشت نبوده این مگر از ظلم این قبیل رؤسا که خود را آمر من عندالله می دانند و آنچه نفوس
افکیهٔ آنها خواسته عمل نموده و جاری داشته تا انکه مَقَرّ محقق حق در جبل گشته و در مکان غیرلایق ساکن
گردیده و امر بر او سخت شده و کمال شدت روی نموده و آنها در بیت خود با کمال فرح و
انبساط وجود بسر برده و نفسیکه دین او به او ثابت و محقق است در جبلی مانده و در بیتی که لایق او نبوده
اسکان نموده و بر او گذشته آنچه محبوب خداوند نبوده و دوستان او با کمال ذلت و خواری بسر
برده و اعدای حق در نهایت مستی و فراغت در عوالم خود بسر می برند ای اهل بیان هرگاه شما
هم چنین جاری داشته مَثَل شما همین است که ذکر شده و در روز ظهور مِثل این گروه مبتلا خواهید
گشت این است که حدود الهی بر رؤسای هر ملک چنین جاری گشته که مجازات خود بدست

خود هنگام ظهور داده باشند زیرا که امثال آنها در این ظهور به مثل این عمل نموده هر یک به طریقی
از حق محتجب گردید و هر نفس به سبیلی سالک گشته حقیقت حق پایمال شده و آنها بگمان خود لله
عمل کرده اند ای صاحبان حکم با بصیرت بوده و دیدهٔ حق بین خود گشوده این نوع عمل منمائید زیرا
که عاقبت این قسم عمل نار و نهایت آن ذلت و خواری است اندکی بینا گشته تا انکه منتهی الی شجرهٔ
حقیقت گردید این است حدود الهی بر مقدار درجات اعمال شما در آن تفکر نموده تدبر نمائید چه
هرگاه زعیم مُلک در امر خود با بصیرت بوده حدود الهی بر او چنین جاری نموده و هم چنین عالم
حاکم که خود را حکم از جانب خدای خود می داند هرگاه با بصیرت و متقی در دین بوده و با ورع و
پرهیزگار بوده این نوع عمل نکرده و بر او حدود الهی چنین جاری نگشته و علم او و اعمال او در دین
هبآء منثورا نگردیده چه بسا در هر دینی رأسی و زعیمی و عالمی داشته و به مثل این گونه اعمال غیر عدل
و حق از حقیقت حق محجوب گشته تا کنون در نار حجاب خود سالکند چنانچه در هر دینی نقطهٔ حقیقت
جلوه نموده و اهل آن ظهور را بسوی خدا خوانده لیکن محتجبین در آن یوم از وجه ربانی محجوب بوده
از لحظات و تجلیات او و نفحات و جذبات او محتجب گردیدند ای اهل بیان نکرده بمثل این
گونه اشخاص و مرتکب این اعمال نگشته و چون ایام ظهور گردد خواه پادشاه بوده یا انکه وزیر یا انکه
حاکم و عالم سعی نموده که بر نفس حق امری واقع نگشته و این نوع عمل جاری نداشته تا انکه به این
مجازات متوجب نگردیده در رفرف قرب و بساط اُنس متمکن آیند ذلک ماتوصون به الیوم فی
دین الحق و یعظکم الله به اِنْ انتم فی آثار الله تتفکرون این است امر الهی که این مظاهر اربعه
جزای اعمال خود را بدست خود به شجرهٔ حقیقت در آن روز برسانند زیرا که آنهائیکه مظهر پروردگار
خود را در این قیامت محزون نموده و حکم بغیر حق جاری داشته این گروه بوده و هرگاه اگر آنها
محتجب نمی شدند بر حق جاری نمی گشت آنچه جاری داشتند شاید به این سبب آنهائیکه در بیان از

بعد بوجود می آیند و در مقامات آنها مشهود میگردند به جزای آنچه کسب نمودند آنها از پیش و عمل نمودند در این روز بحق و درستی عمل کنند و بر حق جاری نسازند آنچه سابقین در دین فرقان نمودند وهرگاه اگر ای نفوس با حکم واقتدار به گمان خود نمی رسانید بسوی حق جزای اعمال خود را محزون نسازید او را به اعمال قنای خود و بر او وارد نکرده آنچه لایق و سزای او نبوده و شما ای صاحبان بیان محتجب به مثل آنها نگشته و از حق غافل نبوده و چون نفوس آنها عمل نکرده و محجوب نبوده زیرا که دنیا و حلاوت او بزعم شما شیرین مشهود شده لیکن عندالله تلخ و اشد مرارت در آن بوده ای سالکان راه عدل بپرهیزید و ای متبعان حق در این ابواب بینا شده خود را محجوب مدارید زیرا که خدا میگوید به چندین بار لیکن شما نُصح او را بگوش خود نیاورده لازال در حجبات و اکنات خود بوده اید هل من سوء یعدل هذا او من نار تعدل ذلک سبحان الله عما لاعرفتموه و لاصدقتموه و سبحان الله عما انتم تشرکون

الباب السابع والعشر من الواحد العاشر

فی اَنّ یا اولی الحکم فلتأمرن مَنْ یتبعونکم اَنْ لایأخذن لباس احد و لا ما عنده و اِنْ یأخذ یحرّم علیهم و علیکم ازواجکم تسعة عشر یوما و اِنْ اقترتم لیلزمنکم من کتاب الله تسعة عشر مثقالا من الذهب اَنْ تُردُّن الی شهدآء البیان لیؤتین مَنْ اَخذ عنه لباسه او شیٔ مما عنده لعلکم تتقون و تأمرن مَنْ یتبعونکم اَنْ لایعارضن احدا ابدا لعلکم لاتتعارضون باصحاب من یظهره الله یوم القیمة ولتأمرن کل ارض اَنْ ینظمون بیوتها و اسواقها و اماکنها و یمیّز کل صنف فی مقعده عن الاخر حیث لایختلط اثنین منهم الاّ فی مکانهما و کل صنف کانوا فی مکان واحد علی احسن نظم و لتأمُرن اَنْ یکون کل صنف فی خان ذلک اقرب للنفع و التقوی

ملخص این باب انکه در بیان امر فرموده خداوند منان رحمن صاحبان حکم وایمان را که فرمان دهید تابعان خود را در شرع بیان در حدود ملک خود که نگیرند از بدن نفسی لباس او را و نه آنچه با او است از متاع و مال که منسوب به او یا انکه منتسب بدیگری است زیرا که این سنت در میان فرنگ و بعضی از حدود اسلام جاری بوده و در میانهٔ این حد محدود ملک که نسبت بحق بیشتر داشته و نزدیکترند برخلاف عدل و داد تا کنون از ظلم ظالمان جاری است و هر مؤمنی را که دستگیر نموده لباس او را غارت کرده و مال او را ضبط نموده و هرگاه اگر بناحق مؤمنی را امر به کشتن داده بعضی را تمام بی لباس گذارده و بعضی را یک لُبس با او برابر بوده مگر بی سر و پائی را که لباس او قابل کندن نبوده این است اعمال منتسبین به قرآن در این ظهور حقیقت هرگاه شما ای صاحبان حکم در بیان این عادت را ترک نموده و امر به این داده که مطلق هیچ کس را بی لباس نگذارده و مال او را غارت نکرده شاید به این عمل مقبول درگاه ربانی شده و در آخرت نتیجهٔ اعمال سوء به شجرهٔ حقیقت منتهی نشود زمانی که در شیراز بوده و در ارض مولد خود ساکن در شب قدر به خانه ای که محل سکون بوده جنود اِفکْ داخل شده و آنچه یافته غارت نموده این است حدود بی حیائی این منتسبین به ایمان که خود را مؤمن دانسته و هیچ امری را فرو نگذارده تا انکه به منتهی هواهای نفوس خود عمل کرده اند سعی نموده که این سنت رذیله را ترک نموده مطلق جاری نداشته تا انکه روز آخر به شجرهٔ حقیقت منتهی نشود هرگاه منسوبین به قرآن این امر را جاری نداشته هرآینه به شجرهٔ احدیت در ظهور او منتهی نمی شد و هرگاه اگر نفسی از اتباع شما ای صاحبان ملک از کسی لباس او را اخذ نموده و مال او را غارت کرده بر غارت کنان و فاعلان این عمل و نفوس شما صاحبان حکم زنهای شما حرام می شود نوزده روز و هرگاه نزدیک شوید به زنهای خود واجب میگردد بر شما از حدود کتاب خدا نوزده مثقال از طلا که رد نموده آن مبلغ را و به شهدای بیان داده تا بدهند کسی را که لباس او از او گرفته

شده است یا انکه چیزی از مال که نزد او بوده شاید که شما ای صاحبان ملک و حکم پرهیزگاری نموده خدا را و بیم از او نموده بسا باشد که پرهیزگاری و خوف از خدا نمائید و بپرهیزید و گرد این گونه اعمال نگردیده و امر نمائید کسانی را که پیروی شما می نمایند اینکه دشمنی و ستیزه با کسی ننمایند و نزاع نکنند لعل آنکه شما دشمنی و نزاع ننمائید بدوستان و پیروان من یظهره الله و تابعان امر او در روز ظهور او که روز قیام بوده این است فرمان خدا در شئون ظاهر و باطن امر در حق شما تا انکه به این عمل در آخرت منتهی الی الله گشته عدل و داد پیشهٔ خود ساخته مطلق نفسی از اهل ایمان و دون آن را جور نکرده و ستم ننموده عندالله از اهل هدی محبوب گردند این است فضل و رحمت لایزالی میانهٔ بندگان خود شاید همگی مهتدی شده در روز قیامت تلقاء نفس او براستی و عدل حاضر آیند   ای صاحبان حکم در بیان از خداوند خود بیم نموده و مطلق ستم بر نفسی روا نداشته تا انکه در قیامت از عذاب آن روز ایمن بوده در سایهٔ الطاف لایزالی فارغ و مرفّه و ممنوع گردید این است وعظ خداوندی در شأن شما صاحبان حکم هرگاه شما در آیتهای الهی تفکر نموده در معانی آن عبرت گرفته الی الله منتهی گردید و امر دهید اهل هر زمینی را که شما مالک آن بوده و حکم شما در آن ارض جاریست بر اینکه نظم دهند بیوت خود و بازارهای آن شهر را و هر خانه ای را به جای خود به ترتیب بنا نهاده و منظم گردانند کوچه و بازارهای آن و مکانهای آن ارض را   و جدا گردد هر صنفی و هر صاحب صنعتی در مکان خود از دیگری بطوریکه نیامیزد با هم دو نفس از دو صنف از آنها مگر انکه قرار گیرند در مکان خود و هر صنفی بوده باشند در مکانی تنها به این معنی که هر یک از آنها به مکانی نشسته در آن بازار بر نیکوتر نظمی و ترتیبی که ممکن است   و امر دهید اینکه بوده باشد هر صنفی و صاحب شغل و صنعتی در خان معینی زیرا که این عمل نزدیکتر است برای سود نمودن و رنج برداشتن و پرهیزگاری نمودن   هرگاه شما ای صاحبان ملک به حدود الهی عمل کرده از حق امتناع نجویید این است از رحمت و جود

لایزالی الهی در حق شما تابعان دین بیان اگر در آخرت خود مستبصر گشته در حکم الهی به انظار حقیقت ناظر شوید چه هرگاه اگر صاحبان حکم در اسلام نظر آنها به حقیقت می بود ملک خود را منتظم می داشته جور و ستم را رفع می نموده چون ملوک قدیم الایام خداوند خود را پیشگاه نظر می داشته و عَلَمهای داد و عدل می افراشته بر حق در این روز ستمی وارد نمی گشت هرآنچه در هر ملتی بر حق وارد می شود از بی انتظامی ملک بوده و بی نظمی صاحبان حکم چه هر عملی که خارج از عدل و داد بوده عاقبت آن تمامی اتباع و خرابی ملک و عمل به ناثوابی و خسران دنیا و آخرت و در نهایت فتوی بر نفس حق دادن و بزرگان دین را شهید نمودن من اجل چند روزی تمتع از اکل و شرب و لبس و لمس و عاقبت زیان سرمدی را مالک شدن و تا ابد الآباد در نار غضب الهی سوختن است این است شأن کسی که حکم بغیر ما انزل الله نموده و عمل او بغیر از حق واقع شده و خداوند خود را فراموش نموده و چون از فضه و ذهب دنیا بقدر کفاف یا آنچه کمتر و بیشتر مالک شده مغرور گشته و به آن واسطه از حق محجوب گردیده و در آتش حرص و بخل و حسد خود سوخته و تا کنون در گِل نفس خود مانده است این است شئون مقتضیه بین عباد الله در این ظهور و بعد از این ظهور هرگاه شما با بصیرت بوده احتراز نموده و ترک این اعمال گفته و از حق بیم نموده تا آنکه سوء این عمل در ظهور آخر در ایام طلوع نار الله به من یظهره الله راجع نشده و سالکان بحر لانهایه بیان در ایمان و ایقان و عرفان و وجدان و اقرار و اذعان خود در هر شأن و دون آن به اعلی درجات لانهایه رسیده مرفوع گردند ذلک الفضل من لدی الله افلا تشکرون

الباب الثّامن والعشر من الواحد العاشر

فی اَنّ لاتأمرن اَنْ یؤخذ من احد قدر شعر او ینقص عنه بعد ما اکمل الله خلق ظاهره من شیئ امرا فی کتاب الله لعلکم لاتحزنون احدا و مَنْ یأخذ مِنْ جسد احد شیئ او یغیّر لونه قدر شیئ او یغیر لباسه او

اراد اَنْ یُذلّنه قد حرم الله علیه ازواجه تسعة عشر شهرا فی کتاب الله ولیلزمنه حدود الله خمس وتسعین واحدا مِنْ ذهب لعلکم تتقون و لاتأمرون ولاتفعلون و لاترضون بذلک ولاتظلمُنّ علی احد قدر خردلٍ اِنْ انتم مؤمنون بالله واِنْ لم تکونن مؤمنین فلتکسبُن عملا لایخرجنکم من حیاکُم فانکم قبل خلقکم کنتم قطرة مآء بعد طین عندالله ولترجعن الی کف طین فلتستحیین ولاترضین لاحد دون ماترضین لانفسکم ولتدبرن فی امورکم باعلی تدابیر حیاکُم ولاتُضیعُن خلق احد بعد ما اکمل الله خلقه لما تریدون من عز ایام معدودة فانّ کلتیهما تتقطع عنکم و انتم تدخلون فی النار من بعد موتکم و تتمنّون کانکم ما خلقتم و ما اکتسبتم فی حق نفس من حزن واِنْ تتعقلون تتمنون فی حیاتکم

ملخص این باب انکه ای صاحبان حکم در بیان امرنکرده به مثل اهل فرقان و از خداوند خود منفعل گشته چنانچه سنت آنها بوده پیش دستی نکرده در ستم نمودن و حق را ناحق شمردن و پایمال سمّ ستوران گردانیدن چه این عادات اهل حق و منقطعین الی الله نبوده هرگاه بر ملک و مافیه مستولی گشته و حکم شما نافذ بوده امر ننمائید که گرفته شود از کسی مقدار موئی یا انکه ناقص شود عضوی از اعضای او بعد از اینکه تمام گردانید خدا خلق ظاهر او را چه سنت بوده در میان صاحبان حکم در فرقان که گوش و بینی و دست و سر انسان را بی جهت بریده و بعضی را جهتی درست نموده و امر به اذیت آنها داده و خلق خدا را ضایع نموده چنانچه سنین سابق در میانهٔ آنها رواج تمامی داشته و حال اشد از سابق و اعظم از آن در اذیت نمودن خلق سعی می نمایند این است امر محکم از خدا و حکم در کتاب خدا شاید که شما پرهیزگاری نموده و محزون نسازید کسی را تا انکه این عمل در روز ظهور شجرهٔ حقیقت منتهی الی الله و نفسه نگشته چه ثمرهٔ این حکم در آخرت این است و در اولی رضایت پروردگار در جمیع شئون و امور شما هرگاه دیدهٔ بصیرت داشته چون صاحبان امر و حکم از پیش عمل ننموده بل عمل بدرستی و حق نمائید هرگاه به این سنت ممتنعه عمل کرده و ترک ایذای خلق نموده شاید در ظهور

من یظهره الله به لقای او فائز شده به مَرضات الهی در عوالم خود واصل گردید هر انکه بگیرد از بدن نفسی چیزی یعنی لباس را یا انکه تغییر دهد رنگ صورت او را مقدار چیزی خواه به ضرب مشت و سیلی یا انکه به گفتار ناشایسته و کردار زشت یا انکه عوض نماید لباس او را به ادنی تر لباسی یا آنکه بخواهد که خوار گرداند او را و ذلیل نماید میانهٔ خلق چنانچه در این ظهور مشاهده گشت نفسی را که دستگیر نموده به چوب و مشت و سیلی و گفتار قبیح لباس او را کنده و عوض داده و گاهی هم چیزی نداده و آن بیچاره را سر و پای برهنه به اقبح طریق در میان بازار گردانیده و آنچه خواسته نموده و بعضی را مهار کرده و دست بسته و اسم آن را عمل برای خدا نامیده و مستشعر نگشته حال جزای شخص فاعل آن است که از رحمت ایزدی ممنوع گشته و حرام فرموده خدا زنهای او را بر او نوزده ماه در کتاب خدا این است حکم الهی در حق اشخاصی که حکم بغیر حق نموده و امور ناشایست و کردار سوء خود را در حق بندگان خدا جاری داشته به آنچه توانید رفع این ستم و جور خود نموده تا انکه در قیامات بعد از این ظهور به اشجار حقیقت ظلم شما تا آخر بلا آخر منتهی نگشته در جمیع عوالم ظاهر و باطن خود به ملاقات الهی در آخرت فائز گردید و نزد من یظهره الله ساجد شده هرگاه ظهور او را درک نموده و الا از خداوند خود طلب فضل و رحمت و مغفرت نموده خود را از نار آزاد گردانید قرار فرموده خداوند تعالی در کتاب خود جزای این شخص ظالم را نود و پنج واحد از طلا شاید که شما از خدا بیم نموده و امر منمائید این نوع ستم را و بجا نیاورده مثل این عمل را و راضی نگردید و ستم منمائید بر کسی مقدار خردلی هرگاه شما در ظاهر و باطن تصدیق حق نموده بخداوند خود گرویدگانید و هرگاه نمی باشید از تصدیق کنندگان شجرهٔ حقیقت و گرویدگان به خدا عمل نمائید عملی را که خارج نسازد شما را از شأن حیای شما زیرا که شما پیش از خلقت خود و موجود گردیدن بر این صورت ظاهری قطرهٔ آبی بودید بعد از گل نزد خدا و باز میگردید بسوی مشتی از گل و خاک و در آنجا ذکری از شما در ملکوت الهی

نبوده جز به بدی وقبح اعمال خود حیا نمائید و از حق ترسان گشته و شرم دارید و راضی نگردید برای کسی غیر از آنچه راضی می شوید برای نفوس خود چه برای خود این نوع ستم روا نداشته با وجود این من اجل دیگری چگونه راضی می شوید و از خداوند خود و روز آخرت بیم نمی نمائید در ستکاری نموده و تدبیر امور خود کرده به بلندتر و نیکوتر تدبیرهای خود در امور و ضایع و ناقص مسازید خلق کسی را بعد از اینکه خدا تمام فرموده خلقت او را برای آنچه می خواهید از عزت و بزرگی اندک روزهائی را و چند روزی از زندگانی زیرا که این روزها و این زندگانی هردو از شما بریده می شود و قطع می گردد و شما داخل می شوید در آتش دوزخ بعد از مردن خود و آرزو می نمائید که ای کاش آفریده نگشته بودید و موجود نگردیده و نمی نمودید در حق نفسی ستمی و کسب نمی کردید در حق کسی از حزنی را و هرگاه تعقل نمائید آرزو می نمائید این آرزو را در زندگانی خود چه در نفس اعمال خود نار را افروخته و عذاب سرمدی را من اجل خود اندوخته اید بس است آنچه نموده از پیش حال به همان اکتفا کرده و نوبتی دیگر در حق اشجار حقه این گونه اعمال زشت و نالایق و باطل را روا ندارید این است احکام الهی در بیان هرگاه عمل نموده منقطع الی الله گردید زیرا که خداوند بی نیاز از شما و اعمال فاسدهٔ شما بوده هرگاه به وصایای او عمل کرده در دنیا و آخرت رستگار گشته در رضای او داخل می شوید این است که امر می کند شما را به آنچه صلاح شما در آن بوده لیکن چون ابصار شما رمد افزوده و انظار شما بر غیر حدت بوده از این سبب محجوب از لحظات او گشته از نفحات او محتجب مانده اید نظر بر ستمکاران پیش نموده که از ستم خود چه اندوختند و از جور و ظلم خود چه ثمر اخذ نمودند حال شما چنین بوده و هم چنین عندالله حقیر گردیده در روز بازگشت تلقای نفس او شرمسار خواهید گشت و نتیجهٔ افعال و اعمال خبیثهٔ شما در آخرت به شجرهٔ عدل منتهی شده و خود ندانسته و نیافته که این احکام از نقطهٔ بیان بوده در ظهور اولی و من یظهره الله نفس ظهور او بوده و اعمال شما به او راجع گردید چنانچه

در ظهور فرقان آنچه مواعظ و نصایح بوده القا شده لیکن عمل نبوده به گفتار خود مؤمن و موقن بودند و هنگام ظهور بر شجرهٔ حقیقت و مؤمنین به او جاری داشته آنچه خود برای نفوس ادنای خود راضی نبوده و شما هم ای خلق بیان در آخرت به مثل آنها محتجب خواهید گشت هرگاه از آن وجه حقیقت در آخرت محجوب و مستبعد گردید نظر به الوان ظاهر نموده و حِلّی و زیور این عالم فانی را تلقای بصر واقع نساخته مال و متاع این زندگانی دانی را حجت قرار نداده با خود نگفته که نفوسی صاحب مکنتند و مردمی با عزت و جمعی دیگر مبتلا بوده و من غیر ثروت چه این مکنت و عزت منقطع گردد و این مال و دولت نابود و مرتفع آید آنچه باقی نزد خداوند است او را جلب نموده طلب فضل و نعمت از او دارید هرگاه تعقل در امر خود نموده و لحظه ای تفکر داشته من اجل این متاع که زایل شونده و فانی است حکم نمی کرده اینکه ستمی بر نفسی وارد شود یا انکه مال او غصب گردد و لباس او کنده شود یا انکه از ظاهر او چیزی ناقص گشته بعد از تمامی خلقت او یا انکه از مایملک او ضبط شده و تغییر صورت او مشهود گردد یا انکه تبدیل لباس او شده و ذلت و خواری او آشکار آید هرگاه به این عمل پیش دستی کرده و امر ناحق روا داشته لازم می شود بر نفس عامل حدود الهی چنانچه امر شده از تحریم زوجه و ادای جزای او این است که امر میفرماید پروردگار شما که ترک این اعمال نموده از غیر حق منصرف شده در ظاهر و باطن به اوامر و نواهی الهی متعزز گشته در دنیا و آخرت رستگار گردند ذلک الفضل من عنده و الرحمة من لدنه یهب الفضل مَنْ آمن و یهدی الکل سبیله بیده الملک و الامر وله الاخرة و الاولی و هوالفرد الحی المقتدر العدل الوساع الکریم هرگاه بدیدهٔ عدل و بصیرت نیک نظر نموده در هیچ شأن از اوامر و نواهی الهی ممنوع نگشته در هر مورد آثار رحمت او را مشهود نظر داشته فضل لایتناهی او را در حق خود واجب گردانند این است که خداوند مستعان بندگان خود را به اوامر متقنه و احکام مرتفعهٔ خود مأمور ساخته که در غیب و شهادة خود برضای او عمل کرده آنچه

برای خود دوست نداشته بدیگری جاری نداشته و از آنچه مکروه او بوده از اعمال قبیحه دوری جسته نه اینکه بهوای نفس خود عامل بوده و در باطن خود گفته مولی سخی است بخوریم و بیاشامیم و مالی جمع نموده جمعی بگرد آوریم هیهات که چنین بوده بلی مرهوب و مولی در نهایت با رحمت و افضال بوده نه اینکه به این اعمال مرتکب بوده و بر نفوس مدلهٔ بر او یا انکه مؤمنین به او یا انکه هر نفسی ستم روا داشته و در هر شأن ظلم خود جاری نموده و این حرف را گفته لا و الله که مولی اشد منتقمین بوده و اسرع حاسبین ینتقم عن الذین اعتدوا و یحاسب کل نفس و لایفوت عن قبضته شیئ ای اهل بیان در اعمال خود به خلوص نیت بوده و در افعال خود ستم روا نداشته در شؤن ظاهریهٔ خود محبوب عالمیان را تلقای نظر و بصر داشته نه اینکه ستمی بر نفسی نموده و جوری براحدی شاید آنچه در این شب صرف می کنید از مال حرام بوده و جبراً اخذ شده و این مرغی که خورده اید شاید از مال یتیمی بوده و این خانه که نشسته شاید که از بیوه زنی غصب شده هرگاه بصیر بوده این نوع عمل نکرده و هرگز مثل این طعام نخورده و این گونه خوراک را تناول نکرده و این نوع سمّ قاتل را ننوشیده و این لباس جور و ستم نپوشیده و از حق معرض نمی گشته و بر باطل اقتدا نمی کرده و هرگاه اگر با بصیرت تامه بوده آرزوی حیات خود نمی داشته بل به موت خود شادان بوده و به مردن خود مسرور می گردیده این است از فضل و رحمت و جود لایزالی هرگاه بعلو افضال او رسیده سمو انوال او را در جمیع شؤن دریابند فسبحان الله عما یشرکون و عما کل یعملون

الباب التاسع والعشر من الواحد العاشر

في ما امرالله مِنْ امر و لانزل من نهی الالغر من یظهره الله اذا یعارضکم امرا و نهی عزه اتم عز الله لتراقبون و تنقطعون عن کلاهما

ملخص این باب انکه از آنجائیکه مراد خداوندی در هیچ امری و حکمی نبوده مگر علو مظهر نفس خود در ظهور اولی و اخرای او و نبوده از فیض مگر انکه بوجود ذی جود آن شجرهٔ طهارت نازل شده و جاری نگشته آیات الهیه مگر من اجل تصدیق عباد به ظهور و بطون او و نازل نگشته امر و نهی مگر برای علو قدرت و عظمت او و حبل طاعتی من قبل او بر اعناق جمیع عباد تا انکه شهادت دهند تلقای وجه او در روز ظهور او به اینکه بدء آنها از او بوده و عود همگی بسوی او است و هکذا شؤنات ما یتعلق بوجود الامر والنهی و البدء و العود کل از او بوده و منتهی بسوی او است بُدء من الله و یعود الیه بما یعود الی من یظهره الله فی الاخرة او الی نقطة البیان فی ظهور الاولی و نبوده از چیزی مگر انکه بعلو شأن و جاه او بر جمیع مخلوق جاری گردیده هرگاه نقطهٔ بیان را یافته او را شناخته و هرگاه او را در عوالم او یافته و شناخته نقطهٔ بیان را درک نموده و بعلو اجتلال او در ظهور او رسیده و آثار متقنهٔ او را در روز ظهور مشاهده کرده ذلک الفضل من ربکم الرحمن و الرحمة من عنده اِنْ انتم فی آیاته تتفکرون ثم تتعقلون امر نفرموده خداوند عالم امری را و نازل نفرموده نهیی را مگر من اجل بزرگی و عظمت و عزت من یظهره الله در قیامت بعد و ظهور اشراق انوار او هنگام طلوع او هرگاه بر شما واقع شود امر و حکمی و بر نفوس شما مشهود و معلوم گردد یا انکه نهیی بوده که ندانسته اید به آن امر عمل کرده شود یا انکه آن نهی را ملحوظ نظر داشت در آن وقت شما از امر و نهی هردو منقطع شده و اعزاز خدا را در هرشأن مراقب باشید این است امر و حکم خدا نه اینکه با خود گوئید این است امر خدا و عمل براین سزاوار است یا انکه این است نهی او و از علو و عظمت امر و حکم او محجوب شوید بل در این صورت از آنچه امر و نهی بوده منقطع شده عزالله را مراقب گردید مثلا هنگام ظهور اولی در بیان امر به نصرتی فرموده یا دون آن و نهی از غیر آن نموده هرگاه عز خدا را می طلبید و ارتفاع امر او را طالبید اگر در این امر و نهی ضرری در نفس امر ببینید از هردو منقطع شده عز خدا را مراقب بوده یعنی

آنچه مایهٔ ارتفاع امر و نهی او است او را طلبیده از غیر او محتجب شوید شاید امر به نصرت بوده و اسباب آن مهیا نبوده یا انکه امر به عبادت در بیوت خود در این صورت عز امر خدا را مراقب بوده هرگاه ضُری مشهود دیده از هر دو بگذرید و عز امر و حکم خدا و ارتفاع حقیقی او را ملحوظ نظر دارید زیرا که عز به اطاعت و فرمانبرداری او است چون به محضر عز او رسیده از هر شأنی منقطع گردید چه اتباع شما در اطاعت و اتباع او است هرگاه مطیع و منقاد گشته در جمیع عوالم مرفوع بوده اید ذلک الفضل من ربکم العدل اَفَاَنتم ذلک الفضل و العز عن انفسکم تمنعون جهد خود بر این داشته که در هیچ شأن نفوس خود را بر غیر اطاعت پروردگار و مظهر نفس او عامل نداشته و غافل از لحظات او نبوده بل چنانچه مَرضی خداوندی بوده در جمیع شئون عامل شوید زیرا که امر و نهی من اجل آن شجرهٔ حقیقت است هرگاه در امری و نهیی عزت او مشهود نگشته عز خدا را ملحوظ انظار خود داشته از جمیع شئون امور منقطع شوید هرگاه حکم به حسنه ای فرماید یا انکه نهی نموده بر خلاف آن گوید نظر بر ارتفاع او داشته عزت او را ملاحظه دارید و نباشید چون اهل فرقان که در این دورهٔ نقطهٔ بیان را مدّ نظر نداشته و امر او را امرالله و نهی او را نهی الله حساب ننموده بل امر و نهی را اقوال مؤتفکهٔ خود دانسته و بزعم خود احادیث مختلفه چنین گفته و بدین جهت از حق و اتباع امر او محتجب گردیده بدون رضای خداوندی عامل گشتند هرگاه بدیدهٔ عدل نظر نموده خواهند دید که اطاعت دین فرقان منوط به اطاعت نقطه بوده چون از حقیقت معرض شده و نیافته بر غیر آن چگونه توان ملتصق گشت با وجودیکه آثار او اظهر من الشمس طالع است واَضْوَء من النهار لامع لیکن جمع نابینا از آفتاب چه بینند و گروه صماء و بکماء از ناشنیده چه گویند   با انکه لهم آذان و عیون و قلوب ولکن لایفقهون بما اوتوا چه آنها از حق محتجب شده در خودبینی و خودخواهی و خودجوئی مغرورند حسبهم ما اکتسبوا هرگاه توانند و مقتدر بوده از آنها دوری جسته خود را از عذاب آخرت رهانند و در جنت لایزالی داخل شده اقسام انواع

نعمآء و آلاء او را در محبت و معرفت و انجذاب بسوی او یافته از مادون او که نهی حقیقی بوده منقطع گردید زیرا که بیان در علو شأن او نازل گردیده وکتب در حق او به منصهٔ ظهور آمده حال به آنچه توانند در اوامر و نواهی او جهد نموده خواه قبل از ظهور و اشراق وجه او یا انکه بعد از طلوع نار احدیت بر افئدهٔ اهل هدایت زیرا که مقصود الهی از ارتفاع هر امری امتناع آن ذات عزت است هرآنچه در اطاعت و فرمانبرداری او کوشش نموده در مواد نصرت او سعی نموده اند این است که خداوند تعالی در هر ظهور اراده نفرموده مگر ترفیع عزت آن ظهور و تمنیع رفعت او و ارتفاع او مشهود نگشته مگر به نصرت امر او و تصدیق او و رفع ستم از او خواه از اهل بیان بوده یا انکه از ساکنین ظهورات قبلیهٔ او مقصود یاری او است در هرشأن چه آن ذات احدیت اول طلوع یک نفس بوده و هنگام غروب هم یک ذات واحد است لیکن نظر به آنکه آن نقطهٔ حقیقت چون طالع گردید حرف اول که تصدیق او نمود احرف مستقله در ظل او مرفوع گشته به تصدیق و ترفیع امر او قیام خواهند نمود و چون حروفات ممتنعه تلقای وجه او حاضر گشته از صفای باطنی و ظاهری خود حاکی از آن ذات میگردند به این سبب نقطه منفصل خواهد شد و ظهورات لانهایه هویدا میگردد و از تکثر آن حروفات مرتفعه هرآنچه خداوند جل شأنه اراده فرموده تکثر خلق افزوده تا انکه جمیع مواقع پر شود از طلوعات جمال آن واحد بلا عدد که نقطهٔ اول و اشراق اول است این است که بدایت از او و نهایت بسوی او است هرگاه همهٔ عالمیان طائف بحول آن نقطهٔ احدیت گردند و طواف خود بر آن بیت هویت گردانند هرآینه جملگی از نار حجبات خود را رهانیده بنور طلعات حقیقی واصل شده اند و از کثرت انفس رهیده به آن ذات وحدت گرویده اند جهد نموده که مرآت ذات خود را صاف از هرکدری نموده در ظاهر و باطن بانوار ظهورات الهی مستضیئ و متنور گردید چه آن ذات یگانه اشراق خود خواهد فرمود و تجلی مالانهایهٔ خود را مشهود می نماید و در

ظل هر امری از اوامر او نفوس مالانهایة مشهود بوده است هرگاه بعلو افضال و انوال او در جمیع
مطالع رسیده به مواقع اجواد و اجلال او واصل شده اند این است که در هر ظهور مرهوب متعال
عباد خود را امر بشناختن نفس خود میفرماید که به آن شناختن و یافتن به منبع جود و فضل او واصل و
متوصل گردند هرگاه بنظر بصیرت ملاحظه دارند همهٔ این اشراقات مرتفعه را در ظل مؤمنین به او
مشاهده می نمایند چه آن ذات مقدس پاکیزه از آن است که به نفسی یا انکه به چیزی تشبیه شود و
آنچه به امثال مشابه شده از ضعف نفوس مستمعین بوده وگرنه آن کینونیت بحته متعالی بوده ومستغنی
از هر ذکری ماعرفه الا الله و لا یَعرُف الله سواه او است نقطهٔ اولیه به حقیقت و او است نقطهٔ
آخریه به عز احدیت سعی داشته در هر مورد و مقام آن نقطه را مشهود دیده و به اَحُرف مستقلهٔ مرتفعهٔ
ممتنعه در ظل امر او مهتدی گردند و نظر خود از مخلوق بی دانش بر داشته نفس پاک خود را باغبار
اضلال آنها نیالایند و به آنچه خداوند تعالی فرموده در هر مقام عامل بوده از جمیع نفوس افکیه و
دون آن منقطع باشند و الی الله و نفسه ناظر بوده غیرالله را ملحوظ نظر نداشته در هر آن فیض لانهایه را
از او خواسته اشراق جمال او را در هر شأن مشهود دیده در ظاهر و باطن خود به آن وجه ربانی و تجلی
سبحانی متصاعد الی اوج درجات اعلی گشته خود را از وساوس این خلق لایشعر آزاد دارند ذلک الامر
من عنده یوصیکم بالهدی و یبین لکم امره و هو معکم رقیب به آنچه توانند در معرفت نفس او قیام
نموده اسمای حسنای او را شناخته نظر به حقیقت اسماء داشته و امثال او را در نفس اسماء دیده و همهٔ
اسماء را نقطه ای از نقاط طلوع او دانسته به هیچ نوع اسمی و رسمی از شئونات ظهورات او در رتبهٔ
خلق محجوب نگردند چه این است فضل اکبر و فوز اعظم هرگاه منتهی به اعلی معارج معرفت گشته
مطالع اشراق او را دریابند و به آنچه پروردگار عالم اراده فرموده در جمیع مراتبات خود منتهی شده
اسرار مالانهایات او را در نفس ظهور مظهر نفس او بینند و شیئی از مظاهر امکان و اکوان سبب بر

احتجاب ظاهر و باطن نگشته از لقآء حقیقت او و فوز بحضور او محروم نمانند نه این است که آن نفس مقدس محتاج به محبت و نصرت شما و رسیدن خلق بحضور او بوده بلکه این اشارات من اجل آن است که همگی اهل بیان و سایر ملل هرگاه بصیر بوده و مبصر در دین خود بحضور مشرق النور آن قمص حقیقت مستشرق گردند ولیکن این خلق دنی در ورآء شهوات فانیهٔ خود جد و جهد خود داشته سعی خود نموده از فوز به پابوس آن ذات یگانه محجوب می شوند چنانچه سابقین از اهل حجب در ظهورات قبل نموده هر نبی و رسولی به طریقی مبتلا گشت و هر ولی و وصیی از خلق نادان چه دید و هر ذات خالص چه اذیتها کشید کم مِنْ نفوس قُتلت و رؤس قُطعت و اموال نُهبت و بیوت اُخربت این نبوده مگر از غفلت خلق که هواهای خود را بر حق و اطاعت او ترجیح داده از حیات رضای الهی خارج شده به نار جحیم ابدی نفس خود را سوختند حال بنظر دقت نظر نموده و به بصیرت عدل آگاه شده آیا عاقبت انسان چه بوده و منتهای کار او چه خواهد گشت جز انکه منتهی به خاک و در غیر رضای ربانی بر خاکدان مذلت و خواری سرهای خویش بر تراب نهند و یاری جویند و نه بینند و ناصر خواهند و نیابند از یمین بنگرند دوستی آشکار نباشد و از یسار نظر کنند محبی بر قرار نه این است که خداوند مستعان اراده فرموده اینکه همگی اهل بیان در ظاهر و باطن یک جهت بوده شئونات غیر محبوبه و مرضیهٔ را از میانهٔ خود مرتفع سازند و نظر بعواقب امر خود نموده مطلق در این خاکدان فنا جز برضایت محبوب خود کوشش ندارند هرگاه دیدهٔ حق شناس داشته در جمیع شئون خود ناظر الی الله گشته نیت خود را خاص و خالص محض از برای او گردانند حال نخواسته در شأنی و اراده نکرده مگر آنچه محبوب شما خواسته و اراده فرموده و بر نفسی ستمی نکرده و ظلمی روا نداشته و جبری آشکار نکرده تا انکه لم یزل و لایزال بما یحب الله و یرضی واصل شده این است آنچه سود دهد در آخرت و نفع بخشد در اولی هرگاه بدیدهٔ بصیرت نظر کرده بنظر رحمت و رأفت بر جمیع نفوس ناظر

بوده نخواسته امری مگر برای خدا و اراده ننموده مگر من اجل او تا انکه به این وسیله اکبر و شیمهٔ اعظم اطهر برضای الهی واصل شده در دنیا و آخرت رستگار گشته و خود را از نار اعراض نجات داده بنور اقبال رسانیده به اوج اعلی عروج و صعود خود قرار داده در جمیع شئون و امور ظاهر و باطن در عوالم لانهایهٔ الهی به آنچه در حق سائران ملأ امر و خلق مقدر شده رسیده و بماقضی الله و امضی صابر و شاکر گشته به اعلی افضال و انوال الهی مسترفع گردیده و به اوامر و نواهی و احکام عزاو مسترضی شده ذلک الفضل من عنده انه فضال ودود

الواحد الحادی والعشر

الباب الاول من الواحد الحادی والعشر

فی اَنّ من یُحلّف بالله و بمن یظهره الله اِنْ کان صادقا لم یکن علیه من شیٔ و علی الذین حلفوا لهم اِنْ یردوا الیهم ما اخذوا عنهم اومتاعهم و ان یحتجبوا عن ذلک یلزمهم اداء تسعة عشر مثقالا من ذهب حدّاً فی کتاب الله لان یظهر تقویهم واِنْ کان من حلف کاذبا وانکم لما حلفتم کنتم کاذبین و ما کنتم بصادقین یلزمنکم فی کتاب الله تسعة عشر مثقالا من ذهب اَنْ تُردّون الی الذین حلفتم تلقائهم لعلکم لا تحلفون بعد ذلک بدون حق و تتقون الله فی ذلک

ملخص این باب انکه هرگاه کسی میانهٔ خود و خدا و مظهر نفس او سوگند خورد و قسم ذاتی و حلف او به صدق و راستی بوده در هیچ عالمی بر او بأسی نبوده و این قَسم از روی صدق و حقیقت در گفتار بوده نه من باب انکه بر نفسی اشتباه نموده تمتع از مایملک او برداشته بل محض از برای خدا بوده و لله و فی الله عمل کرده در آخرت واولی برضای الهی واصل گشته به حقیقت سوگند خورده اگرچه خداوند تعالی دوست نداشته که سوگندی واقع شود بل هرگاه به نَعَم یا انکه لا در میانه آنان که اشتباهی وارد شده بگذرد احب الی الله بوده از انکه سوگند باسم او و اسم مظهر نفس او ذکر شود هرگاه در عالم نفسی ممکن بوده

که این حلف واقع نشده دوست تر است بسوی خدا از قسم یاد نمودن زیرا که می شود این قسم از سهو و غلط بوده یا انکه عمدا از روز هوای نفس ظاهر شده باشد و می شود که از صدق بوده یا انکه در امری اشتباه نموده و حلف خود را آشکار نموده بلکه خوشتر آن است که قسم یاد نکرده و بکردار نیک و حرف راست قول خود را صدق آورده تا انکه آن سوگند لدون الله واقع نگشته و در دنیا و آخرت مسؤل نشده بل صادق نزد حق و صاحبان بصیرت و راستگو بین یدی الله و حجج او واقع گشته این است که بیشتر این مخلوق سوگند ایشان سهواً یا انکه اشتباه یا انکه تعمد به دروغ یا انکه قلیلی از آنها براستی سوگند خورده باشند ارجح انکه از انواع این نوع قسمها و حلف به دروغ احتراز نموده عبث خود را تلقای نار حجاب و ابتعاد معذب نداشته و لدون الله واقع نشوند و هرگاه اگر سوگند خورده بخدا و حجت او من یظهره الله یا انکه نفس من ظهر که نقطهٔ اولیه در ظهور اول در بیان بوده و در سوگند خود در عوالم ارتفاع و امتناع خود صادق بوده چیزی بر او نبوده یعنی حکمی در ظاهر شرع و باطن آن بر او وارد نگشته و در یمین و حلف خود راستگو و مصدق در فعل بوده و عندالله و نفسه صادق گشته بر سبیل عدل واقف گردیده در دنیا و آخرت رستگار گشته این است که خداوند عالم جل ذکره نخواسته و اراده نفرموده برای بندگان خلص خود مگر انکه در هر شأن و امری مرتفع بارتفاعات نفس او گشته مستظهر به شوارق عز او آیند و در جمیع شؤن اولیه و آخریهٔ خود نخواهند جز انکه محبوب ایشان در بیان خواسته زیرا که این حَلف آنها هرگاه برای خدا بوده لله واقع شده و اگر لِدون الله است بر غیر حق واقع شده از این است که مبدع عالم و خلاق بنی نوع بشر امر فرموده که حلف واقع نشود در باطن امر در این باب و مواقع دیگر و اگر واقع گردد بصدق بوده زیرا که خداوند متعان دوست نداشته میانهٔ خلق خود حلف به دروغ و گفتار کذب را هرگاه در میانهٔ خود شبهه ای دست داده و احتیاج نفوس شما به حلف گردیده سعی نموده که به دروغ سوگند نخورده و از خداوند خود و مظهر نفس

او شرم داشته و در هر شأن به آنچه اراده فرموده راضی گردیده مطلق به کذب سخن نگفته و افترا بر نفس الهی نبسته آنچه حق واقع آن بوده در ظاهر خود مشهود گردانیده و در باطن برضای الهی مسترضی بوده تا انکه در جمیع شئون محمود و ممدوح عندالله و نفسه بوده در هیچ امری از امور عندالله و نفسه محجوب نگردند این است آنچه ثمر دهد من اجل نفوس شما در روز قیامت هرگاه جاری نداشته در امری چیزی را که سبب انفعال و خسران وجود شما عندالله بوده پس احتیاط نموده و اجتناب ورزیده و نهایت احتیاط و تقوی را در این مَرعی داشته شاید که در بین یدی الله واقع شده خواه نزد شجرهٔ حقیقت بوده یا انکه میانهٔ خود و خدا حرفی به دروغ نگفته واسم الله را مذکور نداشته بل تا ممکن است سوگند نخورده چه جای انکه به دروغ و افترا سوگند بجای آورده ذلک مایوصیکم الله و هو معکم رقیب و برآنانکه قسم برای آنها یاد نموده براستی واجب است که برگردند بسوی آنها و رد نمایند آنچه حقوق آنها است بسوی ایشان از مال و متاع یا انکه هرچیزکه بوده باشد و هرگاه اگر محتجب گردند از این امر لازم می آید آنها را نوزده مثقال ذهب در آئین خدا اینکه رد نمایند بسوی آنها حکمی محکم و امری ثابت در کتاب خدا تا انکه آشکار شود تقوای آنها در دین نتیجهٔ این عمل و ثمرهٔ آن در روز عدل انکه هرگاه آشکار شود شجرهٔ حقیقت ایمان خود را صدق آورند بین یدی الله و باز گردند بسوی من یظهـره الله تا انکه سوگند آنها در روز قیامت به صدق مشهود گشته نزد خدا و بین یدی حجت او و حلف آنها که ایمان و تصدیق حقیقی آنها است راست گشته نزد خداوند خود و به این عملهای ناپسند خود محتجب نگشته نتیجهٔ اعمال خود را بین یدی الله و حجت او ظاهر گردانیده به مال و متاع مغرور نگشته در این چند روز زندگانی از حق دور نگردیده فریب این ایام فنا را نخورده در جنات رضای ربانی متسیر گشته در جمیع شئون مسترضی برضایت الهی بوده و اعطای حق به صاحب حق نموده محجوب از لقای عدل نگشته در روز قیامت الی الله و نفسه راجع گردیده تا انکه وعدهٔ خود را

صدق گردانیده و الله ولی الصادقین و هرگاه اگر قسم یاد نماینده دروغگو مشهود گشت و شما هنگامیکه سوگند بنام خدا و حجت او خورده راستگو نبوده و صادق نگشته و خداوند عالم جل و عز را به دروغ سوگند خورده و از حجت او مستحیی نگشته و حلف بکذب نموده و راستگو نبوده واجب میگردد شما را در کتاب خدا و احکام او در بیان نوزده مثقال از ذهب خالص اینکه ادا نمائید بر آنهائیکه سوگند به دروغ خوردید نزد ایشان حدی از حکم خدا بر شما و دیه بر وجودات نابود شما اینکه سوگند یاد ننمایید به نام خدا و حجت او بکذب نفوس خود و در روز قیامت پیش روی او و تلقای نفس ظهور او به دروغ سوگند نخورده بلکه هرگاه بتوانید در عالمهای فنای خود و این ایام لاشیٔ خود به راست هم سوگند نخورده چه جای انکه از خداوند عالم جل شأنه حیا نکرده و از حجت او که نفس ظهور او باشد مستحیی نگشته و دروغ خود آشکار نموده و حلف بکذب در محضر خداوندی به شهود آورده این است نتیجهٔ اعمال افک شما در روز قیامت هرگاه قدری تفکر داشته و لمحه ای تعقل نموده و اگر العیاذ بالله مستحیی نشده و حیا نکرده و احلاف دروغ خود را به ثبوت انفس افک خود ظاهر گردانیده عذاب الهی را من اجل خود جلب نموده در عقاب سرمدی معذب به سخط لایزالی بوده در جمیع عوالم و شئون خود عندالله مردود و نزد صاحبان حکم مطرود بوده و غیر محمود نزد حق و از مقصود مبعود گشته در حجبات فنای خود در درکات نار وجودات فنای خود و ذوات افنای لاشیٔ خود در ابد الآباد معذب به عذابهای لایزالی بوده معاقب گشته در سخط الهی خود و مایتعلق بخود را داخل گردانیده این است نتیجهٔ اعمال شما شاید انکه شما از خداوند خود خوف نموده قسم به دروغ و من دون حق بخدا و حجت او نخورده و پرهیزکاری نموده در این عمل و اعمال خود را هباء منثورا لاجل کلامی نگردانیده و متاع این زندگانی فانی سبب احتجاب نگشته و فقاع این ایام دانی مزید بر حجبات نگردیده در تقوی و هدی مرتفع گردید

الباب الثانی من الواحد الحادی والعشر

فی اَنّ کل ذا ملک یبعث فی البیان یتخبن من سکان مملکته عدد الکاف و الهآء من العلمآء الذینهم ینبغی اَنْ یکونُن مطالع الحروف فی کتاب الله لعلهم یؤمنون بمن یظهره الله یوم القیمة و یوقنون به ویضرون دین الله و لیعرفُن هولاء کل الخلق من حدود المملکته من ذلک الملک و یضرون ضعفاء الخلق ویرحمون علیهم ثم هم بینهم و بین الله ربهم لایحتجبون عن حدود دینهم

ملخص این باب انکه خداوند عالم از جود و رحمت لایزالی خود از اول لا اول تاکنون بر خلق خود منتی نهاده و بر اعناق آنها حبل طاعتی گذارده و در هرزمان به اقتضای آن عهد و زمان حکمی از مصدر جلال وعظمت خود نازل فرموده و در هرشأن عباد خود را به طاعت و عبادتی امر نموده و به اقتضای قابلیت فطرت ایشان در هرعصر و اوان آثار عدل و ارتفاع خود را در میانۀ آنها آشکارا فرموده در این کور چونکه ارض قابلیات و سماء عزظهورات متقنات محبوبات ومقبولات به نهایت علو و سمو رسیده از این سبب امر فرموده که هرصاحب ملک و شأنی که در بیان ظاهرشود و بیرون آید در بیان و عنان ملک در کف عظمت و قدرت او باشد انتخاب نماید از جملۀ آنچه در قلمرو فرمان او است عدد کاف و هاء از علمای داشمند و پرهیزگار آنچنان علمائیکه لایق است اینکه باشند مطلعهای حروف عدالت از حروف حق که در آنها دیده نشود الا تجلی آن حروف که دال علی الله و مدل بر علو عظمت او بوده و در آنها جز تجلی آنها آشکار نشده ولله وفی الله در امر او خالص برای اوبوده شاید انکه ایشان هرگاه در یوم ظهور واقع شوند ازکثرت دانش وزیادی فضل ومعرفت ایمان به من یظهره الله آورند ویقین به حقیت او نموده به حقانیت او معترف گردند و یاری نمایند دین خدا را به آنچه در قوۀ آنها بوده از قدرت و علم وکمال و بصیرت نه بمثل این علمائیکه در این عهد و زمان بوده با وجود انکه بر اکثری حق واضح و مبرهن بوده انکار حق نموده و اغماض از تصدیق

او و احتیاط آنها من باب جلب دینار و انتفاع نفوس خود بوده نه من اجل شناختن حق و اطاعت شجرهٔ حقیقت بل التصاق آنها با اهل ظاهر و ملک بوده و این از جهت انکه تمتع از اموال ناس برداشته چند روز دنیای فانی خود را زینت داده غافل از آنکه بر حق بغیر حق حکم نموده و من دون حق حکم بر محقق حق جاری داشته بل نتیجهٔ این عمل آن بوده که این منتخبین علماء از روی دانش و حکمت و معرفت و بصیرت عمل نموده که هرگاه اگر در حیات آنها شجرهٔ حقیقت طالع شده از صدق و یقین تصدیق او نموده و تابعین خود را امر به تصدیق حق نموده و بر صاحبان ملک اشتباه ننموده و شبهه ای وارد نساخته چه اگر آنها اشتباه در حق ننمایند و فتوی بر محقق حق ندهند هرآینه اتباع داخل در زمرهٔ مصدقین شده از اطاعت خارج نمی شوند بل جمیع ناس تابع حق گشته در فئهٔ اهل تقوی و هدی مسترفع میکردند چه هر نفس نزد خود و خدا عمل خود را خالص برای خدا دانسته و چون صاحبان علم براو اشتباهی وارد نسازند هرآینه متبع حق خواهد شد و هیچ نفسی از حق محجوب نگشته چه اگر محتجب نگشته چه اگر محتجب شود گناه او برکسی است که اشتباه بر قلب او وارد ساخته و او را از تصدیق بر حق محجوب داشته پس واجب است اشد وجوب بر آن منتخب شدهٔ علما که از روی صدق و بصیرت لله و فی الله حق را در ظهور او تصدیق نموده و بر خود اشتباه قلبی وارد نساخته تا انکه نتیجهٔ اعمال آنها وارد بر حق نشده و از تصدیق نمودن به شجرهٔ حقیقت در روز قیامت محجوب از محقق هر حقی نشوند بل به آنچه خداوند دلیل و برهان قرار فرموده مستدل شده حق را از دون آن تمیز داده این خلق ضعیف را گمراه نسازند چه اگر آنها چشم حق بین باز نمایند و تصدیق حق نموده اشتباهی بر خود و غیر خود وارد نسازند هرآینه حجت خداوندی پایمال ستوران نگشته هر نفس بالله و آیاته و حججه مهتدی شده کل در جنت قرب و رضوان قدس لایزالی متلذذ به آلاء توحید و نعماء تحمید و تجرید گشته جمیع مستظلین در ظل اشجار حقه در رضوان غیر متناهی الهی وارد گردند ای صاحبان دانش و

بصیرت دیدۀ حق بین خود گشوده و عین راستی و درستی آورده حق را در روز ظهور تصدیق نمائید زیرا که به تصدیق شما جملۀ مستظلین در ظلال علم و دانش شما مهتدی به آیات خداوندی گردیده در آن روز تلقای شجرۀ حقیقت مشهود میکردند این است ثمرۀ علم شما هرگاه به آن سر حقیقت برخورده اثمار دانش خود را من اجل متاعی ضایع نگردانیده ثمرات ایمان و ایقان خود را در تصدیق به نقطۀ حقیقت ظاهر نمائید چه نتیجۀ این امر الهی آن است که شما را صاحب ملک منتخب نموده که امر خدا را به تابعین خود رسانده سبب هدایت کل گشته از هلاکت و ضلالت اهل بیدای غوایت و شقاوت را رهانید پس هرگاه مستبصر گشته لم یزل و لایزال در جنات رضای الهی به نعمآء و آلاء حقیقت متلذذ بوده در ابد الآباد بذکر او متذکر و تلقای وجه او مذکور گشته اید جهد خود بر این داشته تا انکه اثمار هدی و تقوی را در بین یدی الله ظاهر نموده از تصدیق بحق و شجرۀ حقیقت در آن روز محتجب نگردید این است امر خدا بر شما اینکه بشناسید ساکنان ملک خود را از هر نوع خلقی که بوده و یاری نمائید ضعفای خلق را به اینکه برسانید به آنها امر خدا را و ترحم نمائید بر ضعف و قصور آنها در امر و تلطف بحال آنها داشته بر سبیل حب و مودت سلوک نموده جذب افئده و قلوب آنها نموده احکام الهی را به ایشان تبلیغ نموده و میانۀ خود و خدا از حدود خداوندی محتجب نشده آنچه مراد شجرۀ حقیقت بوده تلقین به زمرۀ مؤمنین نموده و در هیچ وجهی آنها را محجوب از تصدیق حق نداشته بل میانۀ خود و خدا بر آنها ترحم و تلطف نموده محض از برای خدا آنها را مهتدی گشته راه هدایت نموده امر به تصدیق حق و شجرۀ حقیقت در ظهور او کرده غیر از رضای الهی رضائی نداشته عزت و ثروت خود را اسباب احتجاب و حیرت خود نگردانیده بل به عزت لایزالی که باقی و برقرار در ابد الآباد بوده در ازل الآزال به افضال و انوال و عظمت و جلال اجلال او خود و مایتعلق به نفوس خود و اتباع خود بل صاحبان امر و حکم را از ضلالت رهانید چه آنها انظار خور را ملحوظ به شما علماء

داشته حیف است از حق بهوای افک نفسیه و اعمال زشت این مخلوق محتجب نگردید چه اگر نعوذ بالله از تصدیق بحق و عمل به صدق دور مانده خود و اتباع امر خود و نفوس متعلقهٔ بخود را در عذاب و جحیم ابدی و سخط الهی معذب نموده اید زیرا که آنچه از اول لا اول له تا امروز بحق راجع شده از تصدیق و تکذیب منشأ و منبع آن علماء بوده چه آنانکه علمای حقیقت بوده بحق گرویده و آنهاکه خود را عالم دانسته و اعمال آنها و علم آنها خالصا برای خدا و لاَجل حجت او نبوده از حق محتجب گشته و فتوی بر حق داده و نتیجهٔ اعمال آنها تا این قیامت به شجرهٔ حقیقت وارد گشته چه اشتباهات آنها بر حق نبوده من حیث لایشعر بر خود مشتبه نموده و فتوی بر محقق حق داده سعی نموده اینکه عمل خود را خالص گردانیده و علم خود را لله و محضالنفسه نموده تا انکه در روز قیامت هنگام طلوع آن نیّر اعظم اکبر اظهر به شرفیابی اشراق جمال او متجذب الی الله گردیده متوصل به منبع جود و فضل الهی گردند این است حق وصیت در روز قیامت هرگاه ساکنان ملأ فضل و دانش اعمال خود و علم خود را هبآء منثورا نگردانیده در آن روز نزد مالک امر و خلق محجوب نگردند و اگر العیاذ بالله این متخمین علماء از حق در آن روز محتجب شده و قبل از ظهور بر خلق امر را مشتبه گردانیده ترحم بر خلق خدا نموده تا آخر لا آخر له معذب به نار بعد و احتجاب بوده در نیران سخط الهی معذب بوده اند ثمرهٔ این انتخاب این بوده که چون به امر نقطهٔ بیان در دورهٔ بیان منتخب به ارتفاع دین و امتناع آئین گشته اند بی جهة از مبدء و مرجع امر محتجب نشده این انتخاب خود را لله و فی الله گمان نمایند زیرا که انتخاب آنها در بدء به امر نقطهٔ بیان بوده در ختم لامحاله سزاوار است آنها را که در بین یدی نقطهٔ بیان که نفس من یظهره الله است در آن روز حاضر شده و امر حق را به جمیع ناس تبلیغ نمایند و هرگاه اگر قبل از ظهور واقع شوند مستعد لقای حقیقت بوده خود را محجوب نسازند و به متاع و مال دنیا و حطام آن لاشیئ نگشته و از اتباع نفوس مؤتفکه نبوده بل چنانچه حکم از

جانب آن شجره گردیده در روز بازگشت علم خودرا و عمل خود را به هواهای خود قرارندهند و هرگاه اگر میانهٔ خود و خدا ملتجی به باب رحمت اوگشته لامحاله مهتدی شده و حق را شناخته محتجب نمیگردند و چنانچه مصدق اول و فاتح ابواب جنت فآئز بلقاء الله شده آنها مستفیض فیوضات لانهایه گشته فآئز بلقای حقیقت گردند هیچ حقی پایمال نشده و هیچ نفسی گمراه نگشته این است که خداوند در بیان امر به این انتخاب نمودن فرموده تا انکه صاحب امر و حکم این قسم نفوس پرهیزگار را منتخب نموده تا ثمرهٔ آن الی الله و نفسه راجع گشته جمیع مخلوق از عالی و دانی به این فیض جاودانی و افضال ربانی واصل گردند

الباب الثالث من الواحد الحادی والعشر

فی اَنّ مَنْ یَستهزِئُ مؤمنا او مؤمنة یلزمنه فی کتاب الله عدد الواحد من الذّهب ثم من الفضة ثم کلمة الاستغفار خمس و تسعین مرة لئلا تستهزؤن و تتقون و لایستهزئ احد و بعد ما استهزئ علیه اَنْ یأتی و یردّ الی من اُستهزئ به اِنْ یقدر و اِنْ لم یقدر یرفع عنه الذهب و الفضته و لیلزمنه الاستغفار فی کتاب الله و اِنْ لم یکن ذالسانا و اُستهزِئُ باشارة فیختارن لنفسه من یستغفر عنه اَنْ یا عباد اتقوا الله فی ذلک

ملخص این باب انکه هرگاه کسی استهزا نماید به مؤمنی یا مؤمنه ای در دین خدا لازم می شود او را در کتاب خدا عدد واحد مثقال از طلا هرگاه در عمل خود نزد نفس خود مستطیع باشد و اگر بر ذهب قدرت نداشته از نقره عدد واحد بر او واجب می شود و اگر برفضه هم مقتدر نبوده واجب است او را نود و پنج مرتبه کلمهٔ استغفار در کتاب خدا تا انکه شما پرهیزگاری نموده و استهزا بر مؤمنی یا مؤمنه ای ننموده و استهزا ننماید نفسی نفسی را نه به لسان خود و جوارح خود و اشارهٔ خود و گوشهٔ چشم و حاجب خود بل عمل خود را خالص برای خدا نموده از اعمال قبیحهٔ متداوله میانهٔ خود احتراز نموده تا انکه خداوند جل شأنه در روز قیامت به او استهزا نفرموده از زمرهٔ متقین محسوب شده عندالله

مستفیض فیوضات لانهایات الهی گردد هرگاه اگر استهزا نمود واجب است او را که این واحد معین از طلا یا انکه نقره را به آن کسی که استهزا نمود او را عطا نموده و حدود خداوندی را جاری داشته و هرگاه مستطیع نباشد و مقتدر بر ادای واجبات دین خود نبوده بر ذمهٔ او است که نود و پنج مرتبه استغفار از فعل خود نموده و در این اعمال خود پرهیزگار بوده لئلا یستهزئ علیه ربه یوم القیمة تا انکه خداوند جل شأنه در روز قیامت بین یدی حجت خود بر او استهزا نفرموده در دنیا و آخرت رستگار گردد و هرگاه اگر استهزا کننده لال بوده و لسان نداشته و استهزا به اشاره یا حرکتی از خود نموده و مستطیع بر ادای واجبات دین نبوده واجب است او را که اختیار نماید نفسی را از جانب خود که استغفار نماید از لسان او بین یدی الله تا انکه گناه او عفو شده من بعد مؤمنی را استهزا ننموده مؤمنه ای را نیازرده هرگاه شما ای گروه متقیان پرهیزگاری نموده این سنت قبیحه را از میان خود برداشته هرآینه هیچوقت و زمان حقی را کسی استهزا ننموده در ظاهر و باطن خود را جنت حقیقی نموده در روضات آلاء و نعمآء الهی به ذکر او متعزز بوده در ملکوت مؤبدهٔ لایزالی مرفوع و ممدوح گشته لم یزل و لایزال در اعلی درجات رضوان و جنان غیرمتناهی الهی متنعم به نعماء لاتعد و لاتحصای او بوده در ظل شجرهٔ حقیقت مستظل بوده اید ثمرهٔ این حکم انکه جهد نموده در میانهٔ خود تا انکه این عادت را از میان خود رفع نموده چون امم ماضیه نبوده چنانچه هرصاحب حق و نبی را استهزا نموده چنانچه به عیسی از یهود واقع شده و بر انبیاء قبل از او و بعد از او بر خاتم انبیآء علیه افضل الصلوات والثناء از قوم یهود و سایر منکران واقع شده و در فرقان به نقطهٔ بیان از متمسکین به دین حق چنانچه در ایام ظهور در هر رتبه و شأن بر شجرهٔ حقیقت استهزا نموده از علما و جهال خلق چنانچه سنت آنها در ایام قبل بوده و بر انبیای سَلَف آنچه خواسته نموده تا انکه بر نفس محمّدیه وارد نموده چنانچه در احادیث مذکور است و هم چنین بر نقطهٔ بیان آنچه توانسته اند استهزا نموده و بر ادلآء و انصار او آنچه قدرت

داشته از استهزا و هر طور معاملات رذیله جاری نموده اند پس هرگاه شما ای سالکین مسلک عدل در آئین حقیقت این عادت خبیثه را از خود دور نموده در یوم قیامت بر آن شجرهٔ حقیقت کسی استهزا ننموده از خداوند خود حیا نموده مستحی گردیده اند و هرگاه بر سابقین نظر نموده عبرت خواهید گرفت نظر نموده بر جمیع امم که معرضین بر انبیا چه نموده و اعراض آنها ظاهر نگشته مگر به پیروی علمای خود و چون آنها را حکم از جانب خدا دانسته بدین جهت معرض از حق گشته استهزا بر شجرهٔ حقیقت نموده تا انکه منتهی به عیسی گشته و پس از ترفیع او در فلک ارتفاع که خداوند عالم جل شأنه در حق او مقدر فرموده امر منتهی به محمّد رسول الله گشته و بر آن حضرت از عالمین احکام توریة و فرق مختلفه آنچه لایق آن وجود مطهر نبوده جاری گشته و پس از آن حضرت به ذریه او چنانچه شنیده و آگاه گشته بر هر یک از صاحبان حکم از اعدا و مستهزئین چه جاری شده این نبوده مگر اختلاف علما و بر نخوردن به مرام الهی و نیافتن احکام حق را و بر خود اشتباه نمودن چنانچه خواهی دید که در یوم ظهور بر اشجار حقه وارد خواهند نمود و بر حسب بشریت خود و پستی فطرت و دنائت بر حق فتوی داده استهزا بر نفس حقیقت خواهند کرد با آنکه در بیان اشد نهی از این شده تا آنکه به این تربیت کل متربی گشته لعل در یوم ظهور به آن شجره واقع نگردد چنانچه در این ظهور بر نقطه بیان وارد شد و در ارض ظهور بر ادلاء او هنگام ظهور چه نمودند   تا آنکه اسم آخر و نفس دیگر از سابقین را مهار نموده در کوچه و بازار گردانیدند و جمیع ناس استهزا بر حق نموده این حکم و فتوی را نداده مگر علمای آن وقت با وجود انکه به اندک مدت از دنیا رفته و حب ریاست به چند روزی سبب بر این نوع احتجاب شده از حق ممنوع گردیدند حال شما ای مبصران بر علو بصیرت عمل نموده این طریق بر شجرهٔ حقیقت ننموده این نوع امور را اجرا نداشته تا انکه بر من یظهره الله روز ظهور استهزا از نفسی وارد نشده کل تلقای شجره حقیقت به ندای انت الحق و ماسواک یحقق بقولک ویثبت بامرک گویا شوند   و نبوده

مؤمنی در بیان الا انکه متعد لقآء الله گشته فآئز بدیدار او گردد این است نتیجهٔ عمل و اعمال عاملان و استهزا نمودن هرگاه موفق گشته این ایام فانیهٔ خود را غنیمت شمرند والا چه سود آنها که بر انبیا استهزا نموده و در ایام ظهور بر نقطهٔ بیان وارد آورده همگی از دنیا درگذشته به مقر و مکان ابدی خود منتهی شدند تا زمانیکه ارواح حیه در وجودات شما آشکار و برقرار است بدین ارواح منیه خود را منغمس نداشته در بحار توحید و تصدیق بحق مغتوص گردند حیف است که از روح حقیقت محجوب شده خود را پلید به این ارواح غیرطیبه سازند ذلک ماتؤمرون به اَنْ یا عبـاد فاتقون

الباب الرابع من الواحد الحـادی والعشر

فی اَنّ البیان و من فیه حی سوآء کان مِن نوره او ناره اتم الی یوم من یظهـره الله لتتبعون بالاحیآء فی ناره و نوره و لتحکمون و تقدرون فیهما انما النّار مَنْ یحتجب عن حدود مانُزِل فیه و النور من یراقبن حدود الله فیه ذلک فی نفس البیـان لا فی الذیّن ما دخلوا فیه اَنْ یا کلّ شیئٔ اتم تتقون فی ذلک

ملخص این باب انکه بیان و آنچه در آن است از خلق لانهایه و اسماء اولیه و امثال آن و آنچه در آن موجود شده است از هرشیئٔ زنده و صاحب حیات است خواه از نور آن باشد که مدلین بر او و مؤمنین به او می باشند و خواه از نار آن که نفی و مدلین بر نفی و مستظلین در ظل او باشند زیراکه خلق از دو شق بیرون نبوده یا انکه نفی بوده در ظل لا اله و یا انکه از اثبات بوده در ظل الا الله وآنچه در زمرهٔ مستضعف محسوب شده هرگاه مایل بنفی بوده در ظل نفی و هرگاه تمایل باثبات داشته در ظل اثبات این است که از دو شق بیرون نبوده اِمّا کان نفیا او اثباتا و المستضعف یُحشر فی ظلها و لم یحکم بالنار علی ناریتها الا باعراضها و ادبارها و لا بالنور الا بنوریته و اقباله فاجهدوا اَنْ تکونوا اثباتا ذا نوراً و انواراً آنچه در ظل اثبات محسوب شده از شجرهٔ اثبات وآنچه

در ظل نفی محشور شده از شجرهٔ نفی این است که در کلمهٔ لا اله الا الله میانه مشهود نگشته بل آنچه در ظل لا اله در نفی و آنچه در ظل الا الله در اثبات و هردو خلق در مقامات خود حی بوده و هستند خواه در وجود خود باشند یا انکه در باطن و مشهود نبوده زیرا که قوام آنها بقول الله بوده وچون نازل شده لا اله الا الله وجود نفی و اثبات در بیان ثابت گشته و هردو عابدند خدا را و ساجد اول در غیر رضای او وثانی در عین رضای او ولم یکن بین النفی و الاثبات منزلا ثالثا ونبوده میانهٔ نفی و اثبات منزل و مکان ثالثی بل وجود هر دو به ظهور آنها بوده زیرا که اول من اعرض شجرهٔ نفی و وجود او به اعراض او خلق شده و اول من اقبل شجرهٔ اثبات و وجود او به اقبال او مشهود گشته و حیات آنها منوط بقول الله بوده وچون کلمهٔ لا اله نازل شده لازم بوده که الا الله نازل شود و چون کلمه ثابت گشت وجود هر دو مشهود گردید و هرکدام از این دو کلام زنده و صاحب حیات بوده و می باشند حیات و وجود آنها به اعراض و اقبال آنها است با انکه نفی صاحب حیات و وجود حقیقی نبوده و حیات او در جنب اثبات فنای محض بوده و لاشیئ و فانی گردیده و در این فنا هم زندگانی فانی من اجل او بوده نه اینکه من اجل وجود نابود او زندگانی حقیقی در عوالم لانهایهٔ الهی بوده بل حیات او ممات و ناچیز صرف و فنای محض و نیست بحت بوده و او را از هستی حقیقی بهره ای نبوده بل در هوای افک خود به حیات نیستی زندگانی نموده و بذکر الله مذکور در پیش خود بوده زیرا که اگر حرف نفی بر او اطلاق نشود هرآینه حیاتی برای او نبوده بل نیست و فنای صرف گشته این است که نفی و اثبات هردو حی بوده در بیان نه در غیر بیان زیرا که در غیر حکم حیات نبوده بل میت صرف بوده وآنها را ذکری در ظهور حق نبوده در فنای نیستی خود فانی بوده اند پس لایق است شما را ای سالکان بحر حقیقت و سائران بیدای احدیت که نار و نور بیان را حی دانسته جستجو نمائید و خبر دهید و پرسش نموده به زندگان در نار و نور او به این معنی که حکم حیات بر

اهل نور داده و هکذا بر نفی حیات آنها در رضایت الهی و حیات نفی در دون رضای خداوندی بل در عوالم نیستی خود به حیات فنای خود زنده و حکم موت بر آنها نشده چه در عوالم خود زنده و معذبند و اهل نور در عوالم خود با حیات و به نعمآء الهی در عوالم حیات خود متلذذ و شما ای سائران به آنچه خداوند عالم جل شأنه مقدر فرموده در عوالم آنها حکم نموده و امر الهی را جاری داشته در نار به مقدار اعراض و ناریت او و در نور به شأن اقبال و نوریت او زیرا که نار و حروف او آنهایند که از ظاهر حدود آن محتجب و از باطن محروم و مبتعد می باشند و از آنچه خداوند در آن نازل فرموده ممنوع در نفوس خود از افک هواهای خود میگردند و نور آن اسمائیست که مراقب می شوند حدود او را و عمل بمانزل فیه می نمایند و به قدر ذره ای منحرف از اوامر الهی نبوده بل لم یزل و لایزال به آنچه خداوند در آن مقدر فرموده مراقب می باشند و در ظاهر و باطن آن جز ذکر خدا ندانسته در جمیع عالمهای خود وجود خود را بذکرالله دانسته و برضای او در همهٔ شئون عامل و ساعیند پس هرگاه اگر نورانیت اسماء الهی را در خود ظاهر نموده در خلق بیان احیا به حیات جاودانی گشته اثمار این حکم را در وجود خود ظاهر ساخته و در یوم قیامت به حیات عز لایزالی سبحانی پیوسته به جنات بی زوالی ربانی منتهی گشته اند و چون شجرهٔ حقیقت ظاهر گشته مایهٔ حیات که در افئده و ارواح و نفوس و اجساد خود داشته نار اشتیاق جلوهٔ او را در قلوب خود متجلی گردانیده بین یدی او حاضر گردیده در ازل الازال رضای خداوندی مسترضی شده تبلیغ امر و فرمان آن شجرهٔ احدیت را بر جمیع عباد رسانیده خود و مایتعلق بخود را در راه او فدا نمایند این است ثمرهٔ اعمال و نتیجهٔ آن در روز ظهور هرگاه خود را در حیات مؤبده وارد آورده از شراب احدیت نوشیده از کئوس انجذاب هویت مجذوب الی اعلی معارج حقیقت گردند هرانکه مراقب احکام و حدود الهی بوده و در حقیقت عامل اهل اثبات و حیات او در رضای الهی بوده و هر انکه بر خلاف بوده تا زمانیکه

شجرهٔ حقیقت ظاهر نشده در خلق احیا محسوب شده لیکن در باطن نفی بوده و چون شجرهٔ عدل آشکار گشته اگر مؤمن و موقن گردیده در حیات ابدی و ظل نور داخل شده و الاّ در نفی منفی بوده و خود را لاشیئ گردانیده و در نیست محض معدوم و لاشیئ بوده فاتقوا الله عن ذلک و احترزوا بالله و احذروا اَنْ یا عبـاد الله لعلکم تفلحون

الباب الخامس من الواحد الحادی والعشر

فی اَنّ من یدخل فی البیـان فلا تُردّوه فی دینه و ذروه فی امره و اِنْ کنتم رآدّین علیه و علمتم بمالا یأذن الله لکم فلیلزمنکم تسعة عشر مثقا لا من الذهب اَنْ تُبّلغون الی الذی اَجرَیتم علیه کلمة الرّد حداً فی کتاب الله لعلکم لاتردُّن مِنْ احد واِنْ شَهِدتم اَو رأیتم علی احد مالا اذن الله له فی البیان فاعلموا بان ذلک اعتدی وعصی ربه و لم یخرج عن اصل دینه و اِنْ علی قدر احتجابه لیدرکن النار فی عمله ویوصل الیه حَرالنار بما فعل انتم تنبئوه و تذکروه بکلام حسن من عندکم و لاتردوه فی دینه

ملخص این باب انکه هرانکه داخل می شود در دین بیان و اقرار به کلمهٔ عدل آورده و شجرهٔ حقیقت را تصدیق نموده و در ظل ظلال توحید داخل شده و خود را در ظل الاالله وارد گردانیده او را رد نموده در آئین خدا و رآد بر او نبوده و او را از دین خارج ندانسته زیرا که این امر و حکم مخصوص شجرهٔ حقیقت بوده و حکم نفی و اثبات بر شما نبوده بل به قضای ربانی و امضای سبحانی بوده و چون شهادت داد به اینکه نیست خداوندی جز خدا ونقطهٔ بیان مظهر نفس او و ادلاء اولیّه اسمای او و آنچه در بیان نازل شده حق است شبهه ای نبوده که در آئین خدا از اهل امتناع بوده بر شما نبوده که او را از دین خارج دانسته و رد نموده او را و رآد بر او شده بلکه او را در حالت خود گذارده مطلق رد و انکار کسی ننموده رآد بر نفوس مؤمنه نگشته کار او را به خدای او واگذار نموده تا انکه در روز قیامت رآد بر حق نبوده و شجرهٔ حقیقت را ردّ ننموده بل آنچه خداوند عالم جل و عز در بیان نازل

فرموده عمل نموده خود را از نار نفی نجات داده بل متعلقین بخود را از نفی خلاص گردانیده به نور بحت واصل گرداند ثمرهٔ این حکم این است که در روز قیامت که اول ظهور و اول تجلی نفحات حقیقت است چون سنت بر این شده که رآد بر کسی نبوده و نفسی را رد ننموده لعل در آن روز این امر به شجرهٔ حقیقت منتهی شده هیچ کس رآد بر او نبوده آن مظهر عدل را رد ننمایند و اگر هم اقبال بسوی او ننموده اقلاً انکار هم نکرده تا انکه رد ننموده باشند این است که هر امری که از مصدر احدیت نازل شده محض فضل برای همگی مخلوق بوده که از فضل آن شجرهٔ احدیت به اعلی اثمار جنات الهی رسیده در الطف معارج حقیقت مستعرج گردند جهد نموده اینکه این امر را در میانهٔ خود جاری نموده مؤمنی را رد نکرده هر نفس را به حال خود گذارده تا انکه در روز امر بین یدی الله محجوب نگشته محتجب از لحظات الطاف او نگردند این است که خداوند به فضل و رحمت خود و وجود آن شجره هر امری را که نازل فرموده نتیجهٔ آن و ثمرهٔ آن را به یوم ظهور منتهی فرموده تا آنکه هیچ نفسی از فضل او مأیوس نگشته در هیچ شأن مقنوط نگردیده آنچه را که مایهٔ ارتفاع و امتناع او است در یوم ظهور و پیش از ظهور و بعد از ظهور اخذ نموده خود را از نار صرف نجات داده به نور بحت واصل گردانیده والله ولی الصالحین المتقین پس هرگاه شما ای سائران بحر بیان و ایمان رآد بر کسی شدید و رد نمودید مؤمنی را در آئین حقیقت و عمل نمودید به آنچه خدا اذن نفرموده بر شما و از حدود دین الهی محتجب گردیدید فرض می گردد بر شما نوزده مثقال از طلا اینکه برسانید بسوی آنکه او را رد نمودید این است حکم محکم از خدا در آئین عدل و کتاب خدا و این است حدود الهی برای آنانکه تجاوز از امر الهی می نمایند چه این کلمهٔ رد راجع به شجرهٔ حقیقت میگردد و عاقبت منتهی الی الله می شود پس هرگاه اگر شما ای علمای بیان و سالکین بحر ایمان و ایقان نفسی را رد ننموده این امر در قیامت بعد راجع به شجرهٔ حقیقت نگشته و نفسی در آن روز محزون نگردیده بل همگی با روح و

ریحان بوده و اگر هم تصدیق نموده رآد بر او نبوده و رد نموده آن وجه حقیقت را بل هرگاه از اهل دانش و فضل بوده تصدیق نموده و سعی در نصرت او داشته و منسوبین بخود را در ظل او داخل نموده مستظل در ظلال عطوفت او گشته از کأس فیض او آشامیده از جذبات لحظات او اخذ نموده و از نفحات تجلیات او بر افئده و ارواح و انفس و اجساد و قلوب بیّنهٔ خود ظاهر ساخته تا آنکه به اعلی درجات واصل گردید و هرگاه اگر شاهد شوید بر کسی و به بینید آنچه را که مَرضی در بیان نبوده و عملی که خارج از عدل بوده پس بدانید که این نفس اعتدا نماینده از احکام الهی خارج شده و عصیان نموده ولیکن از اصل دین خارج نگشته و بر مقدار احتجاب خود از حدود الهی و حجاب خود از نفس امر نار را درک خواهد نمود در آنچه صادر از او گشته و واقع شده و می رسد بسوی او از گرمی آتش و ضرر آن بقدر احتجاب او به آنچه نمود در دین خدا شما هرگاه بخواهید او را موعظه و پند داده و یاد نمائید او را و متذکر گردانید به کلام نیکی از نزد خود و نصیحتهای رحمت انگیز و پندها در دین خدا و رد منمائید او را در دین او زیرا که این رد نمودن راجع به شجرهٔ حقیقت می گردد و در قیامت بعد به نقطهٔ بیان که نفس من یظهره الله است جاری می شود و هرگاه اگر کاری نیک نموده و موعظهٔ نیکو گفته این عمل هم منتهی به او می گردد و در روز قیامت خداوند تعالی مزد نیکو عطا خواهد فرمود و سعی متقیان ضایع نخواهد گشت این است که حق جل و علا خلق خود را به مواعظ و نصایح در دین خود موعظه فرموده و نصح نموده تا انکه به مواعظ و نصایح او جمیع ما خلق به اعلی درجهٔ هدی و تقوی رسیده در هیچ امری نفسی را رد ننموده و هرکس را در مقام خود نظر نموده با عالی بطریق علو و با دانی به ادنی مقام او سخن گفته و با متقی به تقوی بوده و با غیر متقی به نصیحت و موعظه نه انکه هرگاه شخصی را دیده که از حدود الهی تجاوز نموده حکم به کفر او داده و او را از دین خارج دانسته بل هرگاه اگر در نفس توحید او شبهه و ریبی بوده آن شخص خارج تا زمانیکه بازگشت نکرده خارج از حدود الهی و دین او بوده لیکن

به موعظه و نصح او را متذکر گشته شاید که نسمهٔ حیات بر او دمیده نفحهٔ نجات بر او رسیده به نسایم قدس و مجد الهی از تیه ضلالت به صحرای هدایت شتافته در ظاهر و باطن به جنات رضای الهی واصل شده در ابتدا و انتهای خود به اعلی درجات فضل ربانی متوصل گشته در جمیع شئون به بقای او لم یزل و لایزال باقی در جنات لقای او بوده به نعمتهای غیر متناهیهٔ او متلذذ و متجذب گشته هر لحظه نفحات او را یافته جذبات او را شاهد شده به اعلی مقامات رسیده باشد سعی نموده اینکه به همین حکم در جمیع امور عامل شده راضی گردیده لعل نسمات حیات جاودانی بر جان و تن سائرآن رسیده عظم رمیم آنها احیا شده با روح و ریحان حقیقی در ظاهر و باطن خود و جمیع شئون مقتضیه ممتنع و مرتفع به امتناعات و ارتفاعات سبحانی گردیده باشند این است حق نصایح و مواعظ هرگاه مراقب بوده از نفوس فانیهٔ خود انوار حقیقت را ممنوع ندارند

الباب السادس من الواحد الحادی والعشر

فی انّ مَنْ ینتظر من یظهره الله بغیر معرفة الله و رضآئه فی معرفة نفسه و رضآئه اولئک ما استدرکوا مِن البیان من حرف و ماکانوا مؤمنین عندالله فلتبلغن کتاب کل شیئ الی کل نفس و لوکان احدا ممن بقی من بدیع الاول ذکرا من عند الله الی کل من علی الارض و لتستغفرن الله ثم لتتوبُن الیه

ملخص این باب انکه از آنجائیکه خداوند عالم جل شأنه دوست داشته اینکه عباد او متربی به تربیت اوگشته و در قلوب خود معارف الهی را جلب نموده مملو از معرفت و توحید او گردند امر فرموده که جمیع آنچه در بیان است از تابعین او انتظار نفس او را بظهور من یظهره الله داشته تا انکه آفتاب حقیقت از سمای ظهور خود درخشان گشته عوالم و ما فیها را به نور جمال خود روشن و منیر گردانیده پس هرانکه انتظار کشد ظهور او را بغیر از شناختن خدا و نفس او و رضای او در معرفت نفس او و رضای او یعنی بغیر از آنچه خداوند تعالی فرموده در حق او در شئونات ظهور او به این معنی که او را به

هوای خود گمان نموده ونفسی به خیال خود در وجود خود گماشته و عرفان او را بشناختن علمای عصر از
منکرین و معرضین یافته از زمرهٔ اهل هدی و ایمان خارج شده چه شناختن آن ذات و انتظار ظهور
او منوط به رضایت الهی و معرفت او بوده نه چنانچه در خیال خود خواسته و علمای ظاهر اجرا داشته
بل چنانچه خداوند فرموده به دلایل و براهین حقه که هرنفس در ظاهر بیان و باطن آن غوص نموده
آنچه خداوند تعالی فرموده یافته و حجت او را شناخته پس هرآنکس که نظر بر او نماید و انتظار او بَرد و
منتظر ظهور او باشد بغیر از دیدهٔ حق بین که خداوند فرموده یعنی بغیر از راه یافتن او به خیالات و
همیهٔ خود و او را نفسی چون خود دانسته و رضای او را در رضایت الهی ندانسته و شناختن و یافتن او
را به غیر از شناختن و یافتن پروردگار گمان نموده آن نفس منتظر انتظار او بر نار بوده و مؤمن در دین
بیان عندالله نبوده تا زمانیکه شناختن او را شناختن خدا و رضایت او را رضایت او و شناختن خدا را
شناختن او و یافتن خدا را یافتن او و رضایت او دانسته آن زمان از سائرین بحر بیان بوده و از
سالکین طمطام ایمان و عرفان و مستمسکین قمقام ایقان و وجدان پس سعی خود در این نموده که
شناختن و یافتن او را بعین او دیده و رضایت او را رضایت الهی به دیدهٔ او دیده و یافته تا انکه در
جمیع عوالم و مافیها به معرفت و رضایت الهی واصل شده مبدء و معاد را یافته هدایت و نهایت
را مستدرک شده به فیوضات لانهایه مستفیض گردند این است که خداوند جل شأنه از فضل و رحمت
خود خلق خود را به معرفت حجت خود و انتظار بظهور او امر فرموده تا انکه به آن صراط اعظم و طریق
اقوم متوصل به اعلی درجات هدی و تقوی گردیده در جمیع عوالم مالانهایهٔ الهی بمایحب و یرضی
واصل شوند پس هرگاه اگر انتظار ظهور او را داشتی بغیر از معرفةالله و رضائه نداشته و آن شجرهٔ
حقیقت را به معرفت و وجدان حقیقی یافته بغیر از چشم او به او نظر ننموده در کمال بصیرت و
حدّت و لطافت نظر و بصرآن آفتاب حقیقت را یافته وشناختن او را شناختن رب و یافتن او

دانسته و رضایت او را رضایت او و هم چنین شناختن خدا را در شناختن او و یافتن او را در یافتن او و رضایت او را در رضایت او و جمیع این مراتب را در نقطهٔ بیان دیده زیرا که اول و آخر و ظاهر و باطن او بوده و در او جز تجلی پروردگار نبوده و همین تجلی در من یظهره الله بوده و جمیع این مظاهر در ظهورها یک نور واحد بوده که حاکی از یک ذات واحد بوده سبحان الله مِن اَنْ یکون له من شبه او کفو او مِن اَقران و امثال سعی نموده که این نوع معرفت و انتظار ظهور اخذ نموده و بدین نهج در عوالم ظهور ترقی نموده مرتفع گشته این است امر خداوندی در این ظهور و هرگاه اگر توانید برسانید کتاب کل شیئ را که به عدد اسماء نازل شده بسوی هر نفس که توانید اگر قدرت برساندن داشته باشید و اگر هم بوده باشد شخصی از امت بدیع اول تا این زمان که لایق و سزاوار بوده که کتاب کل شیئ به او رسیده گشته شاید متذکر شده و راجع الی الله در دین او گردیده ذکری از نزد خدا و مذکّری بسوی مخلوق و عالمیان شاید که در آنها نسمهٔ حیات دمیده شده به روح الهی زنده گردند و در هر حال استغفار بسوی خدا نموده توبه و انابه کرده بازگشت خود بسوی او گردانیده تا انکه به ثمرات اعمال خود در عوالم غیر متناهیهٔ الهی رسیده باشد ثمرهٔ این امر آنکه لعل در یوم ظهور بدین نوع معرفت واصل شده و به این قسم بصیرت متوصل گشته در ظاهر امر و باطن آن به مرضات الهی مسترفع گردند و در روز ظهور هرگاه مقدر شده باشد به همین معرفت و انتظار و بصیرت حقیقت به شجرهٔ عدل منتهی شده و قبل از ظهور منتظر بوده که ثواب آن اعظم از هر ثوابی بوده و بعد از ظهور در اثبات امر او کوشش نموده و آثار او را به جمیع ارض رسانیده بسا باشد که در امم دیگر انتظار ظهور حق داشته من حیث لایشعر و بر آنها مشتبه گشته چنانچه حال مشهود است که سایر امم منتظر روز خدا و تجلی او می باشند و بعضی از آنها هم انتظار نبیّ را داشته تاکنون منتظرند و در دیدهٔ خود غطاء نموده در گوشهای خود وَقْر نهاده این است که لهم اَعیُن لا یبصرون بها و آذان لایسمعون بها و قلوب

لایفقهون بها و افئدة لایشعرون بها سعی نموده که چون این زمرهٔ ناس نبوده و چون این نفوس محتجبه نگردیده بل خالصا مخلصا لله بوده و برای رضای او عمل نموده تا انکه به درجات قرب منتهی شده در جمیع عوالم مرتفعه به مَرضات الهی واصل گردیده باشند ذلک مایوصی الله خلق البیان بلسان نفسه اِنْ کان الکل یتعقلون و یبصرون و یفقهون اَنْ یا کلّ شیئ وکلّ خلق انتم فی آیات الله تنظرون و الی الله تقصدون و لله تعملون

الباب السابع من الواحد الحادی و العشر

فی اَنّ الله نهی فی البیان اَنْ لاتملکن فوق عدد الواحد من کتاب و اِنْ تملکتم فلیلزمنکم تسعة عشر مثقالا من ذهب حدا فی کتاب الله لاَنْ تتقون فیه و انما کتاب الاول نفس البیان ثم عدد الحی ما اُنشئ فی البیان فی ظله من علوم التی تلزمنکم فی دینکم مثل النحو و الصرف و الحروف و اعداد الحروف و ما انتم تشئون فی دین الله فلتنظمنه باعلی سبل النظم و لاتشئن الا جواهر العلم و الحکمة و لتحجبُن عن زخارفها کل ذلک لئلا یحضر بین یدی من یظهره الله یوم ظهوره الا انفس البیان و ما اُنشئ فیه من عدد الحی من الکتب من علماء الذین بلغوا الی ذِروة العلم و التقی و هم کانوا مخلصین فی دین الله

ملخص این باب انکه خداوند عالم ازآنجائیکه فضل و رحمت او تام و بالغ بر جمیع عباد خود بوده نهی فرموده در بیان اینکه مالک نگردید در این امر بیش از نوزده جلد از کتاب و هرگاه اگر بیشتر از این اختیار نمودید واجب می گردد بر شما نوزده مثقال از طلا دیهٔ آن که در مقام خود رسانده زیرا که از حکم خداوندی تجاوز نموده اید ثمرهٔ آن اینکه در جمیع عوالم خود و ظاهر و باطن آن جز نقطهٔ بیان و حروفات حی را شاهد نگشته و در کلیّه شئونات خود احرف بسمله را ناظر گردید چه بدء شما به این حروف بوده و عود شما به همین حروف پس در میانهٔ بدء و عود خود اعمال خود را به همین طریق

نموده کتب خود را نوزده قرار دهید زیرا که در این حروف اسماء اعظم الهی مشرق بوده آیات عظمت او از ایمان و شمائل طالع است هرگاه در این کتب و حروف بعین حقیقت نظر نموده سّر توحید را درک نموده اید و دانسته باشند که کتاب اول نفس بیـان است همهٔ آن را یک کتاب قرار دهید و عدد حی را هم در نفس او بینید و او را یک ذات چون بسمله دانسته که اجزاء آن تمام و یک انسان کامل محسوب است چه اگر یک حرف از آن ناقص شود در رتبهٔ خود تمام نبوده در حرف اول از حروف بسمله در مقام خود نگرید و هیجده کتاب دیگر که عدد حی بوده آنچه در ظل بیان در او انشا شود از علومیکه لازم آید شما را و نفع دهد و سود ظاهر و باطن در جمیع عوالم آشکار و مرتفع سازد در آئین خدا از قبیل نحو و صرف و علم حروف و اعداد آن هرگاه توانید به اکمل از هر کاملی انشاء نموده ترتیب آن به بهترین وجوه داده و آنچه انشا می نمائید از کتابها در ظل بیان و در دین او به خوبترین طرز و قاعده نظم او گردانیده و به نیکوتر وجهی ترتیب آن نموده تا انکه حظوظ مالانهایهٔ روحانی خود را درک نمائید و هرگاه شروع به انشای کتابی نموده انشا منمائید مگر جواهرهای دانش و حکمت را و محتجب از غیرآن گشته به زُخرف گفتار نپرداخته چون سایر ناس بل به حقیقت و الباب آن برخورده مغز را از پوست شناخته و یافته جواهرهای حقیقت مشهود گردانیده لئالی معرفت و وجدان از مکمن حکمت و عرفان مشهود گردانید ثمرهٔ این حکم انکه حاضر نگردد نزد من یظهره الله در روز ظهور او مگر نفس بیان و آنچه انشا شد در آن از عدد حی از کتب از علمای پرهیزکار که رسیدند تا منتهی ذِروهٔ علم و حکمت و خالص شدگان و مخلصان در دین خدا بودند و نظر آنها الی الله بوده و ریا نبوده بل محض از برای خدا و هدایت خلق و رسیدن آنها بسوی حق بوده و خود را در شب و روز من اجل هدایت مخلوق معذّب داشته مال و جان خود را فدای حق نموده در حب و مودت او و حروف نفس او ما یملک خود حتی نفس خویش را فدا نمودند این

است ثمرهٔ اعمال که خالص برای خدا بوده هرگاه آنچه نمایند لله عمل نموده الی الله منتهی شده به ذروهٔ اعلی رسیده به درجات مالانهایات قرب منتهی گشته در هر مقام الی الله راجع شوند سعی نموده که چون علمای این زمان نبوده هر روز به هوای خود کتابی انشا ننموده و جهد به اخذ متاع و مال مردمان نداشته بل لله و فی الله اعمال خود را خالص گردانید نظر نموده به جهلای عصر که خود را علما نامیده هر روز فتوای تازه بر حق داده و آیات حق را دلیل بر بطلانیت نفس حق و حقانیت خود آورده و در هیچ شأن متذکر نگشته و نگفته عَسیٰ اَنْ یکون و ما فی یدی و ما اشعر به و عسیٰ اَنْ اَکون مشرکا نجسا و لم اشعر بفعلی   این است که این خلق لایشعر از حق محتجب شده هر کس خود را حکَم من عندالله دانسته و عالم در دین و هر روز کتابی بزعم خود انشا نموده و در آن اسم دین گذارده و از محقق دین محتجب شده بقول بعضی جهال حق گفته و حق یافته با انکه بیشتر اقوال او خلاف ما انزل فی الکتاب بوده این است که یوم ظهور خلق ممتحن شده از غربال امتحان بیرون رفته اند سعی نموده در این ایام فنا و روزهای زوال و عنا که بر سبیل عدل عمل نموده خود را از طریق ضلالت و جهل رهانند آنچه بر خداوند است نُصح شما مخلوق و وعظ شما لیکن مشعر نگشته نمی یابید میفرماید خداوند عالم گفتار حق و امر خود را به چندین بار لیکن شما محتجب شده از حق دوری میجوئید گمان می نمائید که تا انتهای دهر زنده بوده و متلذذ به نعمای الهی گشته و از موت گریخته و او ناگهان بر شما در آویزد و بیخ آرزوهای شما را برکند و خرمنهای عمر شما را برباد دهد و خود مشعر نشده مستشعر نگشته به غفلت و ناگهانی این جان عاریت در سپرید نظر نموده اشجار حقیقت از وجود خود در ظاهر گسستند و این خانهٔ عاریت بغیر سپردند شما را که خلق فنا و لاشیئ بوده آیا متذکر نمی شوید و مشعر نمی گردید حیف است در این ایام فنا ساعات خود را مغتنم شمرده در راه خدا کوشش نمائید و در سبیل او منقطع شده از زشت و زیبا بگسلید این عالم فانی مکان غولان است فریب آن مخورید و این زندگانی

دانی جای غیلان بر حق تکیه نمائید و مفتون آن نگردید و نظر به رنگ و بوی آن نداشته بی رنگی حق را در خود هویدا سازید تا چند نظر خویش بر الوان داشته و انظار خود بر خلق اکوان آورده به بیرنگی حق لون حقیقی اخذ نموده جلب معارف و حکمت نمائید و چون بر این نظر ناظر گشته و بدین بصر مبصر و مشعر در جمیع شئون خود مسترفع گشته به آیات الهی مستظهر گردید

الباب الثامن من الواحد الحادی والعشر

فی اَنّ لاتَتَفرقُن بین الحروف الاّ و اَنْ تجمعُن فی اوعیة لطیفة او فی مندیل لطیف و ما انتم به تحرزون غیر هذا و لتضعن کل الحروف فی مقاعد مرفوعة لتَراقبُن ارواحهن لعلکم تحسنن بارواحهن فی العلیین و تحجبون عن دونها و تجمعن ارواح التی تتعلق بها فی انفسکم لعلکم لاتشعبون بما تحزنون او یحزنکم الا بما انتم ترضون و تشکرون به و کل مَنْ یملک مِنْ حرف فَعَلیه اَنْ یحفظه فی مقام عز و اِنْ یکن فی حجرة عباد فعلی کلّ واحد اَنْ یحفظَن مالهم من کل حرف مکتوب سوآء یجعلون فی محل واحد او مقاعد مختلفة اَذِن الله لکم ذلک لعلکم لاتصعبّن فی امر

ملخص این باب انکه خداوند عالم جل شأنه از آنجا که فضل او شامل و رحمت او کامل و قدرت او نافذ بر جمیع مخلوق بوده امر فرموده در بیان به آنچه سبب ارتفاع و امتناع اهل امتناع و انقطاع بوده و ساکنین دین بیان را به اوامر متقنه و احکام مبرمهٔ خود امر فرموده تا انکه به آن مناهج عدل و طرآئق فضل متعرج به اعلی معارج حقیقت گشته مسترفع به اَجلیٰ درجات تُقی و هدی گردند   و امر فرموده در بیان که آثار حقیقت را که مترشح از بحار عزت او گشته و حروف حقیقت بوده جدا جدا در مکانی نگذارده بل جمیع بیان را در صندوقی لطیف گذارده یا آنکه به دستمالی لطیف و نظیف پیچیــده و در مکان خود گذارده و جهد در حفظ و حراست آن داشته تا انکه در آخرت که یوم عود آن است به حقیقت آن حروف برخورده آثار فضل و رحمت الهی را در جمیع شئون مستدرک

شوید و آنچه با خود حمل می نمائید از قبیل حِرز و دعاها که خود را به آن محفوظ داشته یا انکه طلب شفا و استشفا می نمائید حکم آن غیر از آن است بأسی نبوده که در هرجا و هرمکان نظیف حفظ آن نمایند ثمرهٔ این اشارات حقیقت این بوده که در جمیع عوالم خود مراقب بوده جدآئی در میان احرف حق نداده حروف را در ظل نقطه دیده به این معنی که در آخرت به اُخرای نقطه در ظهور یقین نموده از شئونات اولی محتجب از آخرت آن نگشته بل ظهور حق را در قیامت بعد نفس اول دیده خاتم انبیا را نفس رسل دیده و نقطه را نفس محمّد دانسته و من یظهره الله را نفس نقطه و احرف حقیقت را در ظل نقطه و داخل در بسمله دیده از آخرت و اولی هیچ محتجب نگردند بل بظاهر آن حروف و باطن ایشان مستبصر شده در حروف فرقان چه حروف انجیل و در بیان غیر از فرقان ندیده در همهٔ مراتب بشئون مرتفعه مستبصر شوند این است سرّ حقیقت هرگاه آیات الهی را در این قمص نور مشاهده نموده و نقطه را نفس رسل و بیان را حقیقت کتابها و در آخرت بظهور آخرت نفس ابتدا و انتها دیده مهتدی به آیات الهی شده تا انکه سرّ تجلی را در نقطهٔ واحده مشاهد نمایند و محل گذاردن کتب و آثار را در مکان مرتفعی قرار داده و در حفظ و حرمت آنها مبالغه داشته در مکانهای پست آیات خداوندی را جای نداده هرآنچه توانند در ارتفاع و امتناع کتب جهد خود نمایند تا انکه مراقب باشند ارواح این کتب و آثار الهی را و در آیات مرتفعهٔ الهیّه روح حقیقت آن را شاهد شوند شاید که در قیامت بعد یا انکه در ظهور اولی به ارواح آن حروف که احرف حق بوده و مستظلین در ظل آن حروف کمال نیکی نموده در شئونات ظاهر و باطن و شاید که این عمل سبب نجات گشته و مبنی بر احسان و نیکی نمودن به شجرهٔ حقیقت در اُخری و مظاهر آن در یوم ظهور و قبل از ظهور و بعد از ظهور تا انکه برضای الهی واصل گردند و از مادون این حروف و کتابهای حقیقت که آثار باطله نفوس نفیه است محتجب شده نزدیک به آتش فطری آنها نگشته تا انکه به نار

نفوس آنها معذب نگردند پس جمع نمائید و طلب کنید ارواحیکه تعلق میگیرد به آن حروف در نفوس شما و معارف و حِکَم الهیه را از منابع آن اخذ نموده خود را منقطع الی الله و فی الله سازید شاید که شما اختلاف در دین ننموده گروه گروه نگشته بر یک منهاج عمل نموده در دین خدا اخوانا علی سُرُر واحد متقابلین بوده یکسان با اهل ایمان بوده مطلق اثنینیت از خود دور نمائید به این معنی که با برادران دینی براستی و درستی و دیدهٔ پاک و انظار پاکیزه عمل نموده و نظر داشته خود را از رجس شیطان و هرپلیدی آزاد دارید و شاید که شما اختلاف در آئین ننموده به آنچه شما را اندوهگین گرداند و شما محزون گردید مگر کسب نمائید آنچه مایهٔ ابتهاج و سرور ذاتی شماست و به آن مشعوف گشته و راضی گردیده و در نعمای الهی به آنچه رسیده اید شکر نموده حامد و ماجد گردید و هرانکه مالک شود حرفی ازکتاب را بر او است که او را حفظ نموده در مقام نیک و بلندی و هرگاه بوده باشد در حجره ای چند نفر چنانچه دأب بعضی طلاب و علما بوده بر هریک از آنها واجب بوده که مایتعلق بخود از آثار و الواح وکتب وآیات الهی را محفوظ داشته از هرقسم حرفی که نوشته شده است خواه انکه همگی در یکجا نهند یا انکه در مکانهای جدا هرکس به آنچه دلخواه او است اذن فرموده است خداوند مستعان این عمل را برای شما من اجل انکه برخود دشوار مسازید امری را و به روح و ریحان و راستی و درستی عمل نموده و اعمال خود را خالصا لوجه الله گردانیده در جمیع مراتب مسترفع الی الله گردید آیا فضلی چنین بوده وجودی به مثل این لا والذی خلقکم وابدعکم این است فضل و رحمت و جود لایزالی الهی در حق شما بندگان تا انکه برضای پروردگار واصل شده خود را لیس کمثله شیٔ گردانید سعی نموده اینکه آثار حقیقت را در کمال متانت و درستی حفظ نموده ارواح آن را که حروف مستدلهٔ بر او است در ظهور آخرت و اولی و مابین ذلک درک نموده هیچ نقطه ای از نقاط حقیقت را انکار نداشته به نظر وحدت در آنها نگرید ثمرهٔ این حکم انکه نفس جمیع مظاهر الهیّه را نقطهٔ بیان دانسته و نقطه را

در آخرت نفس من یظهره الله مشاهده کرده در ظاهر و باطن و شئونات اول و آخر جز همین نقطه شاهد نشده هرگاه بر عرش ظهور او را مشاهده نمایند یا انکه بر خاک مذلت و خاکساری مشهود بینند و نپوشد مگر قُطن و نیاشامد مگر آب این شئون متغایرهٔ متضاده باعث بر حجبات نبوده سبب بر حجاب نگشته از لحظات اشراق جمال او در عود محتجب نمانند این است سّر حقیقت هرگاه به نقطهٔ عدل رسیده اشراقات لانهایات او را در جمیع لحاظ مشهود بینند به آنچه ممکن در عوالم خود بوده سعی و کوشش خویش داشته جهد نموده اینکه به آن مظهر حقیقت موقن و مؤمن گشته و بلقای بقای او مستبقی و مستضئ در عوالم لانهایهٔ الهی گردند ذلک ماتوصون به و توعظون اِنْ انتم تعقلون

الباب التاسع من الواحد الحادی والعشر

فی اَنّ لا تجلسنّ فی مقاعد العز الا فی حولها و اِنْ جلستم فلیلز منکم تسعة عشر مثقالاً من ذهب الا و انتم تُجبِرون فی ذلک فَعلیٰ من یُجبِرنّ علیکم یلزمنّ من کتاب الله ما حُدّ فی الکتاب لعلکم لاتخرجن عن حدوداتکم و اذن لکم فی بیوتکم عند ما یجلس اهلیکم عندکم بما لاتستطیعون اَنْ تقعدون فی حول الحجرات الا و اَنْ تحبون اَنْ تقعدون فی مکان واحد و فی مقاعد الحزن رُفع عنکم ذلک الحکم لعلکم تحزنون علی ادلآء الله و اِنّ مَن ینزل علی احد فعلیه اَنْ یعزنه و یُعززنه و اِنْ تؤتیه المکان بنفسه و یکرمنه و الذینهم فی حوله و اِنْ یحتجبون عن ذلک فعلی کلهم اَنْ یستغفرون الله و یقرؤن تلک الآیة انّا لنستغفرن الله الذی له الاسماء الحسنی عن کل شیئ و انّا کل الیه لتآئبون

ملخص این باب انکه خداوند جل شأنه و کبریآئیته امر فرموده جمیع عباد را به اوامری که از علو فضل و جود خود نازل داشته و نخواسته علو امری را مگر انکه ارادهٔ او در اتباع این امر به اطاعت و ارتفاع شجرهٔ حقیقت قرار گرفته و چون اتباع ذات الهی معلوم نگشته مگر به اطاعت در امر اشجار حقهٔ او و از این سبب ارتفاع هر امری را منوط به ارتفاع و امتناع حجت خود قرار داده پس هرانکه امر او را متبع

گشته و اطاعت او نموده در اوامر او و نظر نداشته مگر بسوی شجرهٔ حقیقت و ابتهاج هر اطاعتی را در اطاعت و اتباع او دانسته از این جهة امر فرموده که هرگاه مجلسی منعقد شود و در آن ابهاج و سروری مهیا و اسباب ابتهاجی آشکار ننشینید در آن مجلس مگر در اطراف آن تا انکه ارتفاع وقار شما در حد کمال آشکار شده در نهایت امتناع و ابتهاج مرتفع گردید چه این ارتفاع و امتناع منتهی به شجرهٔ حقیقت شده در آخرت راجع به شما خواهد گشت پس هرگاه اگر چنین مجلسی مهیا شده و شما بر خلاف این حکم عمل نموده از حدّ و قَر و حدود الهی تجاوز نموده مر شما را لازم و واجب است ادای نوزده مثقال طلا که جزای آن اعمال خود داده من بعد از حدود الهی در بیان تجاوز ننمائید مگر زمانیکه بر شما جبری به این عمل بوده شما را بدون حق در چنین محل جا داده و مجبورا در آنجا نشسته اید در آن وقت بر جبرکننده بر شما لازم میگردد از کتاب خدا آنچه محدود شد در آن از حکم به ادای نوزده مثقال طلا جزای آن جبر که بر شما نموده زیرا که آن گناه بر رقبهٔ او بوده بر ذمهٔ شما چیزی وارد نگشته بل بر او است آنچه نموده و شما عندالله و عند نفسه بَری بوده از این عمل و خداوند عالم عفو فرموده بر شما از فضل و رحمت خود تا انکه در اعلی مقاعد رضوان متسیر گشته در بحور افضال او منغمس گردید ثمرهٔ این حکم انکه شما از حدودات الهی تجاوز ننموده در آنچه مأمور به شده اید مستقیم وثابت بوده لله و فی الله عمل نمائید واز حدود الهی خارج نگشته از اطاعت و فرمان او سر تابید و اذن فرموده است خدا برای شما و حکم شده است در بیوت شما زمانیکه می نشینند اهل و عیال شما نزد شما بر اینکه بنشینید بهر نحو که فراهم شود زیرا که نمی توانید و قدرت بر آن نداشته که در حول مجلس نشسته مگر انکه بخواهید و دوست داشته باشید که در مکانی تنها نشسته باشید در آن وقت اذن است برای شما و بأسی نبوده این است از فضل غیر متناهی الهی در حق شما ساکنان بیان و سائران حقیقت فرقان شاید انکه شما برضای خداوندی واصل گردید و در مجلسهای عزا و اندوه شما

اذن است برای شما بهر طور که بخواهید و رفع گردیده از شما این حکم برای انکه شما مهموم و محزون گردید و عزاداری کنید بر ادلای خدا و هرانکه نازل شود بر کسی در این مجلسها واجب است که او را عزت نموده به نفس خود و رعایت او داشته و حرمت نموده و گرامی داشته او را و مکان نشستن او را نموده و ساکنان آن مجلس حرمت و رعایت او نموده اکرام او نمایند و عزت او مرعی دارند و هرگاه اگر محتجب شدند از این حکم خداوندی بر همهٔ آنها واجب است که استغفار نمایند خدا را و بخوانند این آیه را انّا لنستغفرن الله الذی له الاسماء الحسنی عن کل شیئ و انّا کل الیه لتآئبون ثمرهٔ این امر انکه شاید روزی شود و مجلسی برپا شده و می شود که شجرهٔ حقیقت یا ادلآء او در آن مجلس حاضر شوند و نفسی را اطلاع بر آن امر نبوده و علی مایمکن احترام آن نفوس نموده تا انکه بر شجرهٔ عدل غیرلایق چیزی واقع نشود و هرگاه ساکنان اراضی ایمان به این تربیت متربی و به این نحو عمل عامل و متجلی گردند هر آینه شجرهٔ حقیقت در روز ظهور و قبل از ظهور محزون نگشته و زمرهٔ مؤمنان هم غیرلایق عملی عامل نگشته اند سعی نموده اینکه این سنت را در میانهٔ خود جاری داشته به مقدار طاعت خود و استطاعت هر امری را در مقام خود تصور نموده و هر حکمی را لله و فی الله عمل نمایند این است که خداوند سبحان من اجل آن وجود حقیقت مخلوق خود را به امر و نهی عز خود مأمور فرموده تا انکه در روز ظهور به این نوع آداب متربی گردیده در جمیع شئون با حیا و حلم بوده از شئون وقار و سکون خارج نگردند نه چنانچه در این ظهور بر شجرهٔ حقیقت وارد شده زمانی که بر بساط عرف جبرا داخل شده مکان نشستن نموده و آن ذات حقیقت را مقعد عزی ننشانده بل در صف نعال بعد از ورود بر آنها بجائی غیر لایق به شأن خود نشسته اند و حاضران هریک بنحوی تکلم نموده آنچه از حقارت بوده لسانا فرونگذاشته اند حتی انکه واقع شد آنچه شده در احکام محل ضرب تفکر نمایند و بر آنچه بر آن وجود حقیقت وارد شده اند و هناک گشته بر فاعلان آن افعال کما هم یستحقون کلمات عدل جاری داشته انتباه حقیقی

جویند این است که شجرهٔ حقیقت امر به اعزاز مؤمنین فرموده از امر خدا شاید انکه همگی به این نوع تمکین و وقار متحلّی بزیور امتناع گشته در علو ارتفاع متجلی بتجلیات لانهایهٔ الهی گردیده متربی به تربیت عدل گشته نفحات عز ربانی را در لحظات اشراقات ظهورات او شاهد گردند بسا از نفوس که خود را محق دانسته و از جزئی امر الهی محتجب شده و بقدر احتجاب خود از اعلی معارج حقیقت به ادنی منازل حضائض مذلت متنزل گردیده از مطالع قدس احدیت بتعد گشته در حجبات غشوش خود آرمیدند هرگاه شما ای مجمع معراج عدل بر این نوع عمل واقف شده و به این قسم تربیت عادت نموده و عارف گردیده لعل انکه در آن روز و در جمیع عوالم خود غیر رضای محبوب خود شاهد نگشته در هیچ شأنی بر خلاف عدل عمل ننموده از ظهوری تا ظهوری مستریح گردید ذلک مایؤد بکم ربکم باداب عز فی البیان لعلکم بتلک الآداب الحقة بینکم تفتخرون و بماتؤمرون لتعملون این است که خداوند عالم نفس محتجب را به استغفار امر فرموده شاید آنکه همگی نفوس مؤمنه مستحی شده از این قسم اعمال صرف انظار نموده از غیر رضای خداوندی منصرف شوند

الباب العاشر من الواحد الحادی والعشر

فی اِذن الله و امره فی البیان اَنْ یکون عند الذین یستطیعون اَنْ یعرفون کلام الله و یَفْهمونه عربیا و اَنْ یفسر من احد کلماته بلسان الفرس لقد اذن الله فی الکتاب للذینهم لایدرکون ما فیه ولکن لاتُفسِّرُن الا بالحق ولاتجعلن ما نزل فیه فارسیا عربیا الا بالعدل والحق و اِنْ تستطیعون انتم اَنْ تفهمون کلماته و تدرکون معانیه فلتملکون ما نُزِّلَ بلسان الاعراب فی الکلمات و لتملکن ما نُزِلَ بلسان الفرس للذینهم لایستطیعون اَنْ یُدرکون ما نزّلَ الله و مانُزّل من عند الشهداء فی معانیه تحفظونه کاعینکم و تُبلّغونه الی من یظهره الله و اذن لکم اَنْ تجعلن من کتب الواحد ذلک

الثلث علی مانُزّل واحدا ثم العربی کله ثم الفارسی کله ذکرا من الله لعلکم تحیطون بکل ما نزل الله علما بظاهره ثم تعملون به

ملخص این باب انکه خداوند متعال از علو فضل و جود خود اذن فرموده و امر داده در بیان اینکه باشد نزد انانکه می یابند و می فهمند معنی کلام خدا و آیات حقیقت را آنچه نازل شده از عربی و هرگاه کسی از علمای حقیقت شرح دهد کلمات بیان را بلسان فارسی اذن فرموده است خدا در کتاب من اجل آنهائیکه نمی یابند آنچه نازل در آن شده است و به معنی های آن و اَلباب آن بر نمی خورند لیکن شما ای اهل دانش و معرفت تفسیر منمائید کلام خدا و آیتهای او را مگر بدرستی و حق و نگردانید آنچه در آن فارسی نازل شده است بلسان عرب مگر براستی و عدل چنانچه نازل شده است و هرگاه اگر توانید شما اینکه بفهمید کلمات او را و بیابید معنی های آن را در این وقت مالک شوید آنچه نازل شده است به زبان تازی از کلمات و مالک گردید آنچه نازل بلسان فارسی شده است برای گروهی که ایشان نمی توانند اینکه درک نمایند و بفهمند آنچه نازل فرموده خداوند در آن و آنچه از شهدای بیان یعنی علمای حقیقت در معانی کلمات بیان ظاهر شود چون دیدهای خود حفظ نمائید و برسانیدآن کلمات را بسوی من یظهره الله تا انکه جزا دهد عالمین و مفسرین بحق را در روز قیامت و ذکر نماید آنها را باسم عدل در کتاب خداوندی و اذن داده شده است برای شما اینکه قرار دهید میانهٔ خود کتابها که امر شده به نوزده جلد بسه قسمت اول آنچه نازل شد در بیان چنانچه نازل شده است ثانی آنچه در آن نازل گردیده عربی بوده و ثالث جمیعا بلسان فارسی ترجمهٔ آن مشهود گشته ذکری از خدا برای شما و یادآوری شاید که احاطه نمائید به آنچه نازل فرموده خدا در آن بدانش خود و عمل به آن نموده چنانچه خداوند عالم جل شأنه نازل فرموده و مقدّر داشته هرگاه چنانکه امر الهی بوده در میانهٔ خود اجرای اوامر و نواهی او نموده لم یزل و لایزال در

رضایت او سائر و در ظل ظلال رحمت او مُسیر گشته اید این است که خداوند منان لم یزل عباد خود را به اوامر و نواهی عز خود متربی داشته و امر فرموده که به آن حبل طاعت و رضایت او در اعلی معارج هدی و تقوی مستعرج گشته در جمیع مواقع و لحظات متقنات او به اوفیٰ درجات منتهی گردند هرگاه در این آیات ممتنعه مستبصر گشته آنچه حق جل و علا اراده فرموده در آن یافته از شبهات افکیه خود را خارج داشته در ظل احرف مرتفعه مستظل گردیده تشبث به اذیال عفو او نموده در جمیع شئون به احکام حقیقت و معارف او واصل گشته اند در این ایام زَوال و فنا که همهٔ آن رنج و عنا و بأساء و ضرآء بوده خود را از عوارض آن آزاد داشته به آنچه سبب ارتفاع قلوب و افئدهٔ حقیقی بوده عارج الیه گشته نه آنچه مایهٔ التذاذ جسمانی و ارتفاع لذآئذ جسمانی خود بوده بل به آنچه علو امر در آن و سمو حکم در وجود آن مشهود بوده مرتفع الی الله گردیده نفوس و افئدهٔ خود را مرایای عز او گردانیده در ذوات حقیقت خویش جلوهٔ نقطهٔ حقیقت را آشکار سازند این است اعلی معارج ارتفاع و امتناع ذوات موقنه هرگاه به اسرار حقیقت واقف شده آثار انوار الهی را در حقایق افئدهٔ خود مستشرق دارند ای خلق بیان و مرتفعین به ارتفاعات مطالع حی سبحان در این بحر عمان داخل شده در این طمطام عرفان و وجدان خود و مایتعلق به نفوس خود را مستشرق به شوارق قدس احدیت گردانید و در این لجّهٔ واحدیت و قمقام خلیجهٔ هویت غوص خود نموده لئالی حکمت دریابید زود است که عوالم تبدیل شده و اوادم تغییر یافته و هر نفس الی ثقب فنای خود راجع گشته و آن شجره طالع گردد و مؤمن و غیر مؤمن را تلقای نظر و بصر آورد و آیات حقیقت را از شطر سینای ربوبیت نازل فرماید دیدها گشائید و بر بصیرت افزآئید و انظار خود را با حدت نمائید تا انکه اشراق لحظات او را یافته مستضئی به انوار جود او گردید هرگاه با بصیرت بوده و با حدت نظر در بصر غوامض آثار حقیقت را به قلوب دانش خود یافته بلطآئف اسرار برخورده نکات آیتهای مستشرقه را در جمیع

رموز مشهود دیده جذب افئده و ارواح روحانی خود نموده اید اکنون در این فضای احدیت پرواز نموده در این صحرای عمای هویت نغمات ربانی آشکار سازید زیرا که در آثار بیان آنچه خواسته مشهود و در انوار او شموس مالانهایه مستشرق و موجود است به انوار حقیقت مستضئ گشته و به آثار لاهوتیت مستنیر آئید

الباب الحادی والعشر من الواحد الحادی والعشر

فی انّ لاتقدمون علی من یظهره الله ولا حی الاول سوآء یظهرون فی اعلی الخلق او ادناهم فانهم متعالیون عند الله و من یتقدم علیهم فی شأن فلیلزمنه من کتاب الله تسعة عشر مثقالا من الذهب حدا فی کتاب الله لعلکم تتقون فی ذلک

ملخص این باب انکه خداوند عالم جلّ شانه شجرهٔ حقیقت را از جمیع آنچه آفریده برگزیده و او را بنفسه لنفسه مستضئ و مستنیر گردانیده و مضئ و منیر نموده و مرأت ذات لایرای خود فرموده امر نکرده بر اینکه نفسی از خلق او مقدم بر او گردد و در شئون ظاهر و باطن خود را از او مرتفع شمرد بل از آنجائیکه مظهر نفس او مطلع ظهورات و بطونات عز او بوده دوست نداشته که در شأنی بر او تقدم جوئید خواه در حیات او یا انکه بعد از ارتفاع در شئون ظاهر او هرگاه در ظاهر امر نزد او حاضر شوید خود را مقدم نداشته و اگر بعد از عروج تلقآء عرش حقیقت در بقاع عزت او متعرج گشته تقدم بر او نداشته فوق رأس مطهر مشی خود ننمائید و آنچه توانید خفض جناح خود نموده و جود فنای خود را نزد او لاشیئ دانید چه شجرهٔ حقیقت در جمیع مراتب بصیر بر عباد بوده اعمال آنها را شاهد است هر نفس که به ارادهٔ او قدم نهد و بهوای خود عامل نبوده مکان او در اعلی علو بوده و هرانکه غیر از این بوده در ادنی دنو و اسفل مقامات افکیهٔ خود مستسلک بوده از لقآء حقیقت در یوم ظهور و بطون و فنای عرش او محجوب و ممنوع گشته و چون آن ذات حقیقت در هیچ رتبه مستدرک نشود بدینجهة احرف

عزی برگزیده تا انکه مرایای ظهور و بطون او کردند و در آنها جز تجلی او مشهود نبوده ارادهٔ ایشان به اراده او و مثیت آنها در امور به مثیت او و مشی آنها در سبیل او و حرکات آنها در رضای او است این است که در جمیع مواقع نقطه و حروف در اذکار و اقبال و غیرآن در یک ظهور متجلی بوده اند و حکایت آنها از غیب لایری بوده جلوهٔ آنها در اقماص افئده بظهورات حقیقت در عوالم ظاهر و باطن آشکار و مبرهن است پس هرگاه شجرهٔ حقیقت را که نفس نقطهٔ بیان و من یظهره الله در آخرت او است درک نموده تقدم بر او نداشته خواه آن شجرهٔ حقیقت بر اعلی علو ظهور و اسباب ظاهر بوده یا انکه در ادنی دنو و مالک هیچ شیئ نبوده و هکذا احرف عز او که طآئف بر حول او و مدل بر ظهور و بطون و جلالت امر او بوده چه هرگاه اگر ملاحظهٔ اسباب ظاهر آن ذات فرد نموده از نقطهٔ توحید محتجب شده چه می شود که آن شجرهٔ حقیقت در علو پادشاهی ظهور نماید یا انکه بر خاک مذلت و به پست ترین (لباس) امر خود را ظاهر فرماید شأن ظاهر او مزید بر احتجاب سائرین نبوده و لباس افتقار او سبب بر حجاب نگشته سعی نموده که حق را یافته نه انکه به لباس زرین فریفته شده به اسباب سیمین آشفته گردند بل به شأن حقانیت او نظر نموده بعلو جلال و جمال او در ظاهر و باطن مستبصر گشته نظر نموده در این دور چون نقطهٔ حقیقت به لباس آنچه بوده آشکار شده در اول امر انکار او را به لباس ظاهر نداشته بل من حیث لایشعر معرض شده و هنگامیکه امر به نهایت رسیده به چه ذلت آن شجره را در جبل مسجون نموده ای ساکنان عمای بیان بخدا پناه برده و نکرده آنچه متسبین به قرآن نموذند بل از خداوند خود مستحیی شده بر شجرهٔ حقیقت وارد نساخته آنچه مغایر حقانیت او است بل هرگاه او را بر نقطهٔ تراب جالس دیده یا انکه سریر عزت یا انکه به لباس شوکت یا البسهٔ فقر و مسکنت به حقانیت او نظر کرده و به این شئون متفرعه بر امر محجوب نگشته و محتجب نگردیده و او را بعلو کبریائیت او شناخته ویافته و هم چنین به ادلآء او در ظاهر امر و باطن

آن زیرا که آنهایند سرج عز و هدایت و مصابیح نور و درایت و آیات ربوبیت در نهایت و بدایت بدء آنها بالله و ختم آنها به او است در ظاهر آنها آیات او ظاهراست و در باطن ایشان آثار عز و دلالات او باهر نزد او گرامی شدگانند و بلند گردیدگان جلوهٔ او در آنهاست و نفحهٔ او در ذوات آنها نطق از او کنند و صامت نزد او باشند زیرا که شجرهٔ حقیقت هنگام ظهور کتاب ناطق بوده و آثار پیغمبران از او ظاهر گردیده و از جود او طالع خواهد گشت بر او بعلو او نظر نموده و به سمو او مستبصر گشته و از دنو او محجوب نبوده و محتجب نگردیده بل نظر شما بالله و انظار شما لله و فی الله بوده عرش سلطنت و سریر مذلت را یکسان دیده به آن حقیقت نظر داشته نه به اسباب ملک و آن مظهر احدیت را ناظر گشته نه انکه به زینت و آنچه فوق آن و دون آن است بل نظر خود را خالص لوجه الله نموده در جمیع مراتب آن ذات بحت را قصد نموده نیت خود را صافی از غیر حق گردانیده تا انکه به اعلی ذروهٔ درجات معرفت و خلوص منتهی گردند و همچنانکه آن نقطه را مشاهده نموده در مرایای او که احرف عز او و متدلین بر علو جلالت او می باشند به همان نظر مستبصر گشته ذُل و عز یا انکه بلندی و پستی و تقدم و تأخر را ملحوظ نظر نداشته در همهٔ عوالم ذاتی و فطری جبلّی خود ذات واحد بوده آن مظهر احدیت و انوار عظمت او را بر جمیع عوالم خود مقدم داشته آن حقیقت را لیس کمثله شیئ دانند و هر آن نفسی که در رتبهٔ خویش خود را دیده و نظر بر حقیقت آن شجره نکرده در ظاهر امر شأنی از شئون خود را مقدم دانسته یا انکه نفس خود را اعظم از او گمان نموده یا انکه در فنای عرش او حاضر گشته و تقدیم بر او را مدّ نظر داشته نوزده مثقال طلا جزا بر نفس او واجب بوده که در راه خدا انفاق نموده و بما اُمر به رسانده تا انکه در هیچ مورد از آن منبع فضل محتجب نگشته بر آن شجره و اغصان ظهور او تقدم نجسته خود و ما یتعلق بخود را در تلقای او بلا وجود دیده به این معنی که چون بین یدی آن شجره حاضر شده خود را نیست محض دانسته و وجود خود را لاشیئ نه اینکه نزد خود گمان نموده که من

عالمی بزرگ یا انکه شخصی معتبر یا انکه از رؤسای زمان و صاحب ثروت و جاه بوده حتی انکه بر پادشاه عصر در آن زمان لازم و واجب بوده که خود را نیست محض دانسته و لاشیئ صرف چه جای تقدم بر او و تقدیم برنفس او و حروفات او چنانچه در این کور مشهود شده که آنهائیکه لایق آن نبوده که در تلقای آن شجره حاضر شوند فتوی برنفس او داده ای کاش تقدم می جسته و خود را مقدم می دانسته و فتوی بر حق نمی داده این است حال رؤسای این زمان که به اوهام نفسانی خود آنچه خواسته نموده و آنچه اراده کرده فتوی داده و راجع به خاک گشته و به ادنی دنو نار منتهی شده و هنوز مشعر نگشته و متذکر نگردیده گاهی به بزرگی انف خود بالیده و گاهی نظر به جاه و عزت خود کرده محتجب گشته و ساعتی نظر بر اطراف و جوانب داشته اتباع خود را پیرو امر خود یافته و لحظه ای بر فضه و ذهب انظار مؤتفکهٔ خود را ملتفت ساخته برآن صرّه و دینار و قنطار خویش از مسبب این اسباب محجوب و مبتعد گردیده و هیچ با خود نگفته که عنقریب در رهم و از همهٔ این بگسلم اَلا لعنة الله علی القوم الظالمین این است حکم خدا در کتاب و حدود او در آئین حق شاید که شما سالکان در بیان این نوع سلوک ننموده از حق به اوهامی محتجب نگردید و در این حکم الهی تفکر نموده خوف از حق داشته از ساعت آتیه بیم دارید

الباب الثانی و العشر من الواحد الحادی و العشر

فی اَنّ الله امرکم اَنْ یا ذلک الخلق و جعلکم علی الامر لِاَنْ تجیبون خلقه فکل ما تشهدون علی احد بان یرید من شیئ اِنْ تستطیعون فلتُجیبونه فان الله لیستجیبنهم بما قد امرکم و حین علکم بمطلب نفس کُتبَ علیکم اَنْ تقضونه و اِنْ احتجبتم فلیلزمنکم الاستغفار تسعة عشر مرة و اِنْ احتجبتم عن الاستغفار یلزمنکم تسعة عشر مثقالا من الذهب حدا فی کتاب الله لعلکم تراقبنُ انفسکم و بعلمکم کل ما یحبن فی

دینکم من نفس فلتجیبنها و فی حدود دنیاکم فلتقضین لها فضلا من الله علیهم لعلکم تکونن مظهرما یحبب الله عباده و تظهرون ذلک بامره وفضله و جوده و علو رحمته

ملخص این باب انکه خداوند عالم عز ذکره خلق خود را برای توحید و عبادت خود برگزید و عباد خویش را مال و عزت عطا فرموده تا انکه ایتای هر حقی را به صاحب آن نموده هیچ نفسی را بی بهره از خوان فضل و جود او ندارند ای خلق بیان هرگاه بر این بساط متمکن گشته در خود قدرتی در این زندگانی مشهود دیده اید بر شما لازم است در دین و سزاوار اینکه اجابت نمائید درماندگان وادی حیرت را و به قدر توانائی خود در امر یاری بی کسان نمائید زیرا که شما را خداوند ادلآء عز و ثروت در ظاهر امر فرمود پس هرگاه شما سائلی بینید که مسئلت چیزی نماید یا انکه از وجنات حال او در یابید که خواهش چیزی داشته هرگاه توانید اجابت او نمائید زیرا که خدا اجابت آنها را در همهٔ شئون می نماید به آنچه شما را امر فرمود هرگاه شما ای صاحبان مکنت خدا را دوست داشته بندگان ضعیف او را در یابید هرگاه به این حکم عمل نموده نتیجهٔ آن الی الله راجع شده و ثمرهٔ آن در روز قیامت به شجرهٔ حقیقت راجع شود چه در آن روز آن نفس مقدس طلب ایمان و تصدیق از شما می نماید هرگاه در این روز فقیری را اجابت چیزی نمودید سنتی در میان شما خواهد بود و بدین عادت نیک در آن روز اجابت حق خواهید نمود کمال جهد بجای آورده لعل به این تربیت عادت خویش جاری داشته در روز ظهور حقیقت به محض استماع آن گفتار عدل و ندای امنوا بایات الله و مظهر نفسه به لقای آن وجود مقدس فائز شده ایمان آورده ذات و صفات خود را پاک و پاکیزه از شرک و نفاق نمائید این است ثمرهٔ اعمال شما در این روز اگر ملتفت شده این عادت نیک و شریف بین نفوس خود اجرا نموده اعمال خود را خالص برای رضای خدا گردانید و هنگام یافتن و دانستن شما بخواهش نفسی لازم است بر شما که آن حاجت را بر آورده و

در اجابت آن جهد بلیغ نموده در حالت امکان و استطاعت خود شاید که به این نیات خالصه و اعمال صافیه در آن روز اجابت نفس الله نموده محجوب از لقآء حقیقت نگردید این است ثمرهٔ اعمال شما و افضال خداوندی در حق عباد خود که بجزئی اطاعت امراو شجرهٔ حقیقت را در روز وعد اجابت نموده برضای او واصل شوند ای ساکنان اراضی ایمان نظر به این فضل عظیم داشته این مَنّ جسیم را اندک ندانسته هرگاه صاحب حاجتی را بینید اجابت او نمائید و چون بیابید که در نفس او طلبی است سعی نموده اینکه مقصدش یافته حاجتش را برآورید و هرگاه توانستید و اغماض نمودید بر شماست نوزده مرتبه استغفار شاید که خدا از اغفال شما درگذشته عندالله معفو گردید و اگر از استغفار نمودن محجوب شده استنکاف نمودید بر شما واجب است ادای نوزده مثقال از طلا بدلاً لِاغماضکم فی استغفارکم عوض برای اغماض و استنکاف شما در استغفار نمودن شاید که بدین عمل آمرزیده شوید پس هرگاه اگر در روز وعد اجابت رسولان حق ننموده استغفار نموده اجابت نمائید و اگر استغفار نکرده حدود الهی بر شما جاری شده جزای آن از ذمهٔ خود خارج ساخته به مستحقین در امر خدا رسانید و بدانچه مأمور گشته عمل نمائید این است حدود خداوندی در کتاب حقیقت شاید که شما مراقب شوید نفس خود را و به آنچه وصیت فرموده خداوند در بیان عمل نموده پاداش اعمال خود از خداوند خود خواسته به جزای او در وقت مجازات منفرح گردید و هرگاه صاحب فراست بوده و به دانش خود یافتید هر آنچه دوست می دارد نفسی در آئین شما در دین امتناع اجابت او نمائید و بمقدار وسع خود چیزی را منع نداشته و از نفس مؤمن خیری دریغ مدارید هرگاه حکمی از دین نداند او را بیاموزید و اطلاع دهید و اگر از خیری ممنوع شده راه او را براستی و درستی نمائید و هرگاه اگر بر قلب او حجابی واقع شده آن حجاب را مرتفع ساخته کشف قناع او نموده غطآء او را از چشم او باز نمائید و اگر خواهش آن نفس مؤمن از دنیای شماست حاجت او را برآورده بقدر وسع و مقدار

استطاعت دستگیری او نموده در هرشأن و در این عمل نفس رضای حق را شاهد شوید لاجل انکه شاید در روز ظهور ادلآء حقیقت یا انکه شجرهٔ عدل خواهشی نمایند و شما بدین سنت از پیش عمل نموده در آن روز به معدن خیرات واصل شوید نظر نمائید در روز عاشورا مظهر توحید آب از قاتلان خود خواست منع آب نموده تیر بر حلقوم طفل رضیع او زدند و آن نفس مطهر با عطش عروج فرمود و سایر انصار از اصحاب و اعوان و اولاد و اخوان آنجناب عطشان عروج نمودند هرگاه این سنت در آنها جاری شده بود منع آب نمی نمودند و آن نفوس منقطعهٔ الی الله را بیجهة به خنجر و شمشیر و نیزه و تیر پاره پاره نمی نمودند ای اهل بیان بصیرت جوئید و نظر در سنن الهی داشته چیزی از مؤمنی دریغ ندارید زیرا که این سنت الی الله راجع شده در روز وعد منفعل نخواهید شد و اگر العیاذ بالله سوای این عمل نموده روز ظهور خجل گردیده چون امم سابقه در نیران غضب الهی و سخط او منغمس گشته از فضل و رحمت او محتجب میگردید نظر بر کسانی داشته که نقطهٔ بیان را اجابت نکرده تا کنون در احتجاب خود غوطه ور گشته اند و اگر به احتجاب و بُعد خود راضی گشته فتوی بر حق نداده شاید که خداوند از آنها عفو می فرمود لیکن گذشت آنچه جاری شد و آن قوم پلید حق را اجابت نگفته در نار احجاب خود شرمنده و در هلاکت تسیرند وهرگاه به این عمل عادت نموده و این سنت را جاری داشته شاید که شما مظهرهای اسم مجیب گشته و مظاهر ما یحیب الله عباده و بندگان ضعیف خدا را در جمیع شؤن نصرت نمائید و اجابت گوئید و خواهش آنها را برآورید و این شیوهٔ مرضیّه را به فرمان او و تقدیرات ممتنعهٔ او ظاهر ساخته بین نفوس خود و جمیع این حسنات ظاهر و باطن را به فضل و علو جود و رحمت شاملهٔ او میان بندگان او جاری نموده در وجهی از وجوه از افضال و انوال غیر متناهیات او محجوب نگردیده آنچه را که سبب ارتفاع وجود شما در دین بوده مستجلب گشته نفحهٔ اجواد او را از خود ممنوع نسازید ذلک ما تلقون فی البیان افلا تذکرون

الباب الثالث والعشر من الواحد الحادی والعشر

فی اَنّ الله امر فی دینه اِنْ یبعث ملکا فی البیان یُکتب علیه اَنْ یملکن لنفسه مایجعلنه علی رأسه مما یکن علیه خمس وتسعین عددا ممالم یکن له عِدل و لاشبه و لاکفو و لاقرین و لامثال ولم یخرج عن عدد الهآء ظهورات اسمآئه عزا من الله علیه الی یوم القیمة یومئذ کل ما صُنع فی ذلک فی البیان فلتفدون عند اقدام من یظهره الله ثم لتسجدن بین یدی الله اَنْ تفتخرون بذلک اَنْ یا اولی الملک و الا والله غنی عن العالمین

ملخص این باب آنکه خداوند متعال از علو افضال و انوار خود امر فرموده در دین خود هرگاه بیرون آید پادشاهی در بیان فرض شده است بر او اینکه مالک شود برای نفس خود تاجی را که بر سر خود نهد و برآن اکلیل مزین باشد نود و پنج دانه از جواهری که نباشد برای او مانندی و شبیهی و همتائی و همسانی و مثالی و خارج نباشد نامهای آن جواهر از پنج قسم جواهری که آفریده است خدا چون الماس و یاقوت و زمرد و لعل و مروارید و گویا که دیده می شود زمانیکه آشکار شوند پادشاهانی که در ظل بیان مستظل گشته و تاجهائی بر سر خود نهند که مکلل به جواهرهای پنج گانه بوده و اکلیل مجد و بزرگی بر رؤس خود قرار دهند این است فضل و رحمت لایزالی در حق بندگان خود که به پادشاهی رسیده و ملک ظاهر در تصرف آنها بوده تا آنکه زمان ظهور و قبل از ظهور و بعد از آن نصرت امرالله را نموده موقن به شجرهٔ حقیقت گشته در آن روز با جنود خود بین یدی الله حاضر شوند و نصرت نمایند دین خدا را به آنچه توانند و بر ضعفا که در سایهٔ پادشاهی ایشان آسایشی دارند ترحم کرده داخل در دین نموده رحم بر نفوس خود و مستظلین در ظل خود نمایند هرگاه دیدهٔ باطن به ایشان عطا شده و اگر آنها در تصدیق به شجرهٔ حقیقت تأمل داشته هرآینه در نار بوده و حلال نبوده بر آنها انفاس آنها چگونه و پادشاهی و ملک ای اهل ایمان ننموده آنچه ملوک ماضیه بر شجرهٔ حقیقت نموده چنانچه مشهود است

که آن ذات حقیقت در میانه آنها ظاهر شده و هیچیک نصرت او ننموده بل اگر نصرت نکرده بود
در جای خود بوده لیکن وارد ساخته آنچه جاری داشته تا انکه دمآء اهل ایمان را ریخته و بر شجرهٔ
حقیقت فتوی داده و اسم اول و آخر را با حروف منتقله در ظل ایشان و سایر مؤمنین در اراضی
مختلفه به شهادت رسانیده و زنان مؤمنه را اسیر و اموال آنها را غارت نموده و بگمان خود نصرت
دین نموده و ندانسته که آنچه جاری شده بر حق واقع شده و به شجرهٔ عَدل راجع گشته و این دو روزه عمر
فنا را در مستی گذرانیده تا انکه رفته و خاک شده و آنها که باقی مانده عنقریب به آنها منتهی شده و لم
یزل و لایزال در نیران به سخط الهی معذب و معاقب گردیده ای صاحبان بصیرت از ملوک
دیدهٔ حق بین خود گشوده هرگاه مؤمن و موقن نگشته منکر و معرض و دشمن بر حق نبوده لعل انکه به این
عمل در آخرت معذب نگشته و در دنیا میانهٔ جمیع ملوک و سایر مردمان معزز باشید هرگاه ای ملوک
بیان در علو استطاعت خود بوده سعی نموده که بر رعایا و اتباع خود ستم ننموده اکلیل بزرگی و
بزرگواری که خداوند متعال امر فرموده بر سرهای خود نهید این است افضال الهی در حق شما و
انوال او در شئون ظاهر تا انکه به اعلی معارج ارتفاع پیوسته در اوفیٰ درجات منتهی گردید این است
عز خدا من اجل انکه در بیان مرتفع گشته ملک و پادشاهی بنام او بوده و هر آنچه عمل نماید به احکام
بیان در این امر بوده تا روز طلوع قیامت که روز ظهور شجرهٔ حقیقت را دریافته و با آن عظمت و
بزرگی و اکلیل عزت خود نزد او ساجد گشته الی الله منقطع گردد پس داخل شوید ای پادشاهان و
بندگان خدا در پیشگاه من یظهره الله و سجده نمائید تلقای طلعت او بین یدی الله هرگاه افتخار
خود در این دانید ای صاحبان ملک و پادشاهی و هرگاه اگر از این عمل امتناع نموده و مؤمن و موقن
نگشته و وفود خود نزد آن شجره نگردانیده و ساجد برای خدا نبوده خداوند عالم جل جلاله و عز شأنه و
قدرته بی نیاز از شما و اعمال شما و از عالمیان بوده و هر نفسی محتاج به سجده نمودن در باب او

است هرانکه در آن باب عزت خاضع نگشته خاشع نگردیده و خضوع و خشوع خود را بین یدی آن شجره ظاهر نگردانیده از مؤمنین بحق خارج بوده در هیچ زمان مؤمن بخدا نبوده و معرض بوده اگرچه در سابق ایام خود مؤمن بوده و هرگاه اگر خاضع و ساجد گردد جمیع عوالم او مبدل به ایمان شده در زمرهٔ اهل حق بوده و اگرهم سابق مؤمن و موقن نبوده این است عظمت حق و رحمت او در حق عباد خود که توبهٔ آنها را قبول و نیست محض را هستی بخشوده و عدم صرف را وجود عطا فرموده و لاشیئ بحت را شیئیت خالص داده سعی نموده ای ملوک بیان که در فوز به این عمل رسیده و آن تاج عزت بر سر نهاده و به آن جلالت و بزرگی تلقای حق واقف شده سجده به باب عزت او نموده خود را نزد او محقر داشته بملک و عزت نبالیده چنانچه در غیاب نزد خدا ساجد و عابد بوده در ظاهر امر آشکار مؤمن و موقن گردند ذلک مایوصیکم الله و توعظون به یوم الامر لعلکم یوم القیمة بعزکم و کبر شائکم بین یدی الله تحضرون و تسجدون و بلقآء الله تُرزقون و بایمانکم یومئذ تفتخرون

الباب الرابع والعشر من الواحد الحادی والعشر

فی اَنّ تجعلون لیلکم و نهارکم من اوله الی آخره خمسة اقسام و تؤذنون فی کل قسمته بذکرالله فلتبدئن فی اول الیل بذکره فی الاَذان ولتقولن تسعة عشر مرة لا اله الا الله ثم عدد الواحد الله اغنی ثم فی القسم الثانی تسعة عشر مرة لا اله الا الله ثم عدد الواحد الله اعلم و فی الثالث لا اله الا الله ثم الله احکم و فی الرابع لا اله الا الله ثم الله املک و فی الخامس لا اله الا الله ثم الله اسلط و کُتب علیکم ان تؤذنون فی مکان یُسمع من حولکم واذا انقطع الصوت عن نفس یلزمنه اَنْ یبلغن الی من یؤذن تسعة عشر مثقالا من السکّر المکرر الابیض لعلکم تراقبون انفسکم و لا تحتجبون عن ذکر الله و مَنْ یکن راقدا لم یکن علیه من شیئ و اِنْ یکن قاعدا فلیکونن فی مکان یسمع الصوت و لیس علیکم اَنْ تخرجون من حجراتکم لان تسمعون الصوت بل علی علمکم بما یوصل الی بیوتکم صوت المؤذن

یکفیکم فی کتاب الله و اِنْ کبر علی المؤذن فلیقولن شهد الله انه لا اله الا هو و اِنّ من یظهره الله بحق من عندالله کل بامرالله من عنده یخلقون و اناکل بماینزل الله علیه لمؤمنون ذلک من فضل الله علیهم فی ایام بردهم و حین مالا یستطیعون اَنْ یطولون فی اذانهم

ملخص این باب انکه خداوند عالم جل ذکره دوست داشته که عباد او در جمیع شئون بذکر او متذکر گشته در کلیهٔ مراتب وجودات خود لم یزل و لایزال به یاد او مرتفع گردند و امر فرموده از کبر شأن و جلالت خود در بیان امری را وآن این است که بندگان مؤمن او شب و روز خود را پنج قسمت نموده و در هر قسمتی ذکر او را که ذکر تهلیل و غنا و عظمت و قدرت و علم و بقا و سلطنت او است نموده با وجود بی نیازی او از این اذکار و این امثال تا انکه در روز قیامت گواهی دهند در پنج سنین امر به پادشاهی و عظمت او و توحید نفس او چنانچه قبل از ظهور گواهی داده اند و موقن به الوهیت او بوده و پرهیزگاری نموده اند و هرگاه اگر موفق به این عمل شده در قسم اول از اقسام روز و شب نوبت اول از ابتدای لیل که بعد از غروب آفتاب بوده ابتدا بذکر اذان نموده و نوزده مرتبه لا اله الا الله گفته و نوزده بار الله اغنی گویند و در نوبت ثانی نوزده مرتبه لا اله الاالله گفته و نوزده بار الله اعلم گویند و در ثالث نوزده بار لا اله الاالله گفته نوزده مرتبه الله احکم گویند و در رابع نوزده بار لا اله الاالله گفته و نوزده مرتبه الله املک گویند و در خامس نوزده بار لا اله الاالله گفته نوزده مرتبه الله اسلط گویند من اجل انکه ذکر خدا نموده و نه بینند در این اسما الا مسمی را و تجلی او را در جمیع شئون آشکار دیده در ظاهر و باطن به آیات الهی موقن گردند و امر شده بر شما بذکر اَذان در مکانیکه بشنوند آنها که اطراف بیت شما ساکنند وهرگاه بریده شود آواز اَذان از نفسی و نگوید لازم است او را که عوض دهد به انکه اذان می گوید بدل به آنچه اذان نگفت و صوت اذان او بلند نگردید نوزده مثقال از قند سفید شاید که شما مراقب شوید نفسهای خود را و محتجب نگردید از یاد خدا و

هرانکه خوابیده است و ذکری نشنوده بر او بأسی نبوده و هر انکه نشسته است باشد در مکانیکه بشنود
صوت اذان را و نیست مرشما را حکمی که خارج شوید از حجرهای خود محض شنودن صوت اذان را
بل بدانستن شما و علم شما بصوت وقت اذان به آنچه می رسد بسوی بیوت شما آواز مؤذن
کفایت است مرشما را و بس است در کتاب خدا و هرگاه اگر سخت باشد بر مؤذن بگوید
درمکان اذان شهد الله انه لا اله الا هو و ان من یظهره الله لحق من عند الله کل بامرالله من
عنده یخلقون و انا کل بماینزل الله علیه لمؤمنون این است از فضل و رحمت خداوندی در
حق آنها در روزهای سرمای آنها هنگام زمستان و سردی هوا و بادهای مخالف و هنگامیکه توانا نمی
باشد بر اینکه طول دهند در اذان گفتن خود شاید که به این احکام متقنه در آخرت بلاقات آن شجره
فائز شده در شئون ظاهر و باطن خود جز ذکر حق نگفته و غیر از آثار او نه بینند پس هرگاه موفق به
این اعمال حقه گشته برخود دشوار نساخته بل به اسهل طریق نکات او را دانسته و ذکر خدا را در همهٔ
اوقات مراقب بوده اثمار ظهور را هنگام وقت آن شاهد شوند ثمرهٔ این حکم آن است که در روز
ظهور چنانچه زبان خود به تهلیل خدا گشوده و بعلم و دانش و حکمت و ملک و پادشاهی او و بی نیازی
او از خلق و ذکر آنها اقرار نموده در آن روز بین یدی شجرهٔ حقیقت به همین طریق اذعان آورده
شک و ریبی نداشته با علو استطاعت خود موقن به آن دریای بزرگواری گشته مؤمن به آثار لانهایهٔ او
گردیده نفس او را چون نفوس مؤتفکه ندانسته و ظهور او را مشابه به این انفس نداشته بل او را
مقدس و منزه از این نوع آثار و اذکار دانسته تلقای قمص عزت او به ندای آمنّا بایات الله و نفسه
متذکر گردند زیرا که جمیع این اذکار برای آن است که نفس آن حقیقت را یافته و نصرت دین او
نموده والا خداوند مستغنی از این اذکار و امثال بوده ما عرفه شیئ و لایعرفه من خلق و لایذکر بذکر نفس
و هو الغنی عما خُلِق ای اهل بیان در این احکام حقیقت پرهیزکاری نموده و نهایت تقوی را

ظاهر ساخته اَذان شما چون سالکین مسلک فرقان نبوده که اذان خود را لاشیئ نموده و از شجرهٔ حقیقت محتجب شده ای کاش محتجب بوده و فتوی نداده و حکمی نکرده و دمآء ناحق نریخته ثمرهٔ این عمل در این حکم این بوده که در روز قیامت شهادت به یگانگی خدا داده و اقرار بمظاهر نفس او که در ظل این اسماء مذکورند آورده نه انکه الله اغنی گوئی و مظهر غنا را محزون سازی به این معنی که تصدیق او نکنی والله اعلم گوئی و مظهر علم او را انکدر نمائی والله احکم گوئی و مظهر حکمت و دانش و منبع حکم او را از خود راضی نسازی والله املک گوئی و از پادشاهی او اغماض نموده استنکاف از عبادت او کرده شجرهٔ حقیقت را که مالک بالاستقلال است تصدیق ننمآئی والله اسلط گوئی و سلطان عدل که نفس آن حقیقت است یاری نکرده در ظل او واقف نگردی ای بسا عاملین که از قبل عمل نموده ولی هنگام حقیقت اعمال آن عمل را به صدق نیاوردند و در اَذان خود ذکر خدا و رسول او گفته مطلق به شجرهٔ توحید موقن نگشتند و ذکر صلاح و فلاح نموده رستگار نگردیدند شهادت به یگانگی خدا داده ارباب من دون الله اخذ نمودند ذکر رسول نموده از نفس محمّدی که رسول ظاهر و باطن و اول و آخر است معرض شدند ذکر ولی عدل نموده از او منحرف گشته رو بگردانیدند هرآنچه اقرار نموده انکار داشته از اَذان حقیقی که اقرار به حقیت آن شجره بوده محتجب گردیدند عاقبت حال شما چنین خواهد بود و اعمال شما در روز پسین همین ای صاحبان دانش حیا نموده و ای مالکان ملک و قدرت از خداوند خود شرمسار گردید زیرا که خداوند عالم جل ذکره امری نفرموده و حکمی صادر نداشته و اراده نکرده در آن مگر ایمان شما به نفس ظهور او در روز طلوع او مقصود از اذان ذکر او است و مراد از حقیقت آن فکر او نه آنکه آواز خود برآورید و از مبدء امر محتجب گردید و صوت خود بر ملا دارید و از مظهر تهلیل محجوب گشته بتعد مشهود آئید بل چنانچه در غیاب ذکر او نموده در شهود یاد او گوئید و همچنانکه در بدء غافل نبوده در ختم و اَیاب مآب خود یابید و در باب او سجده نمائید و

وفود خود در امراو داشته از لقای او محجوب نگردید این است سرّ اذان حقیقت آن هرگاه شما از فضل او مأیوس نگشته جود او را طالبید

الباب الخامس والعشر من الواحد الحادی والعشر

فی اَنَّکُم انتم یا عباد الله اِنْ نسیتم امرا فی صلوتکم فلتقضون ما نسیتموه و ماقضی علیکم لاکل اعمالکم و مثل ذلک فی غیر صلوتکم لاتلتفتوا الی اجزاء قبل ذلک و من بعد ذلک بل اُنظروا نفس ما قد قضی و اقضوا مافات عنکم و قد کُتِبَ الله علی الذین اوتوا البیان اَنْ یحُیطَ علم انفسهم بما علی الارض من کل مَلِک و نبیه و کتابه و حد ملکه و عدد جنده و بهاء ما عنده و مایکن عنده مما لم یکن له من عِدْل لیوم یُعرضون الکل علی الله ربهم

ملخص این باب انکه امر فرموده خداوند از فضل و جود خود بر شما بندگان که هرگاه فراموش نمودید در نماز خود امری راقضا نمائید آنچه نسیان نمودید او را و آنچه گذشت بر شما هنگام عمل و ملتفت نگشتید و نیست بر شما اعادهٔ کل اعمال شما در نماز بل همان مقدار که فراموش شده است از ذکر خدا نه انکه افزوده نمائید و هم چنین در غیر نماز شما در سایر اعمال که بر شما لازم بوده نظر بر اجزای آن نداشته بل نظر به آنچه فوت شده داشته احتیاط در آن شرط ندارید چه آن عمل نتیجهٔ او نیک نبوده در آخرت بر خلاف آن به شهود خواهد آمد هر آنچه فراموش کرده اید اعادهٔ آن نموده از غیر آن اجتناب ورزید و بر حقیقت صلوة که ذکر حقیقی خدا و اقرار به شجرهٔ حقیقت و حب و مودت او است رسیده در ظاهر و باطن متفیض فیوضات الهی گشته از شأنی از شئون عدل و حقیقت صلوة محتجب نگردید چه اگر هنگام ظهور شجرهٔ حقیقت طلب یاری نموده نصرت او نموده و اگر در مقام نصرت سستی شده قضای آن نموده یاری او در هر مقام کرده از حق منصرف نگردید و در صلوة ظاهر که حدود دین است و صلوة باطن که در ولایت آن ذات اعظم بوده نسیان نداشته در جمیع

شئون مواظب باشید زیرا که امر خداوند در نماز ذکر او است و توجه بسوی او این عمل را خالص برای او نموده مادون او را در عبادت او شریک مسازید چه اگر غیراز خدا را عبادت نموده در حد شرک داخل شده و چون شرک آورده مطلق آمرزیده نگشته پس پناه به پروردگار خود برده مشرک به نفس او نگردید و نیت خود را در عمل خالص گردانیده ثمرهٔ این صلوة را در اطاعت و پیروی نفس او آشکار سازید چه صلوة ظاهر و باطن او بوده و در ظاهر آنچه مکلف به حدود آن گشته خواه مطول بوده یا مختصر بخلوص نیت و عمل متوجه الی الله گردید این است صلوة حقیقی هرگاه به آن گنجینهٔ حقایق رسیده متوصل الی عرش اعلی گردید و اگر ذکر او را فراموش کرده اعادهٔ ذکر نمائید و هرگاه اگر در صلوة قصوری حادث شده رفع آن نموده بذکر الله متذکر گردید و دانش خود را محیط بهر چیز گردانیده هنگام استطاعت خود هر شیئ را بدانش حکمت خود فرا گیرید زیرا که نوشته است خدا و امر فرموده ساکنان بیان را اینکه بعلم خود دانا شوند و فرا گیرد دانش آنها به آنچه بر روی زمین است از هر پادشاهی و نبی دین او و کتاب او و حدود قلمرو او و عدد لشکر او و قیمت آنچه نزد او است و هرآنچه مال او است از آنچه نباشد برای او مانندی من اجل روزی که همگی بر خداوند خود عرض می شوند ثمرهٔ این عمل انکه در روزی که ظاهر می شود شجرهٔ حقیقت مؤمنین به او آگاه باشند به آنچه در روی زمین است و به این سبب ظهور حق را به این دانش زودتر یافته بشرف ایمان مهتدی شوند و هرگاه اگر نمی بود وجود آن شجرهٔ عزت هرگز امری صادر نگشته و حکمی در میان خلق نبوده لایشعر چون حشرات ارض می بودند لیکن نظر به انکه وجود آن نفس مقدس در میانهٔ خلق بوده به این سبب خداوند عالم امر و نهی فرموده تا انکه همگی مخلوق در روز رستخیز به فوز لقای او رسیده با کمال دانش و معرفت و علم خود را سبب تصدیق او نموده به همین دانش و علم معنوی و حکمت ربانی به منبع فضل و جود رسیده آن ذات معظم را شناخته به عز لقای او تا ابد الاباد مستریح گشته در ازل

الازال بذکر او مفتخر و متعزز گردیده در بدء و انتها به مقصود و رضای الهی پیوندند سعی خود نموده و جهد داشته اینکه به این اعمال متقنه احاطه داشته در جمیع مراتب آنچه مخلوق و مایتعلق به آنها است یافته باشند و به همین عمل بصدق نیت تلقاء شجرهٔ ربانیت ساجد گردیده به آنچه خداوند متعال اراده فرموده متوصل شده باشند هرآن امری که در بیان نازل شده و حکمی که صادر گشته در حقیقت مراد تصدیق آن شجره و اتباع امر او است نه انکه آن تصدیق را به هوای نفس خود قرار داده و آنچه خود خواسته حق دانسته بل آنچه آن شجره امرفرموده به آن عامل گشته و نهی او را نهی الله دانسته و امر او را امر و حکم او و از دون رضایت او اجتناب ورزیده در ظاهر امر به حدود الهی عامل بوده نه انکه حدود دین را هباء منثورا دانسته و خود را از اهل باطن حساب نموده و اعمال قبیحه مرتکب گشته وآن را توحید گمان نموده و خود را موحد دانسته و از اهل ایمان و مرتفعین الی الله محبوب داشته بل اینکه تصدیق بحق به حقیقت و انقطاع بسوی او و محبت او و عمل به آنچه امر او است نموده تا انکه از جملهٔ مستقبلین الی الله نوشته شده در آخرت و اولی بلقای او مشرف گردند ای اهل ظاهر در قضای مافات کوشیده و ای اهل باطن مراقب احکام الهی و نفوس حقیقت بوده تا انکه رستگاری دنیا و آخرت را در ملکوت الهی مالک شوند

الباب السادس والعشر من الواحد الحادی والعشر

فی اَنّ لاتَقتُلُنّ نفسا و لا تقطعُن شیئا عن نفس ابدا اِنْ انتم مؤمنون بالله وآیاته و من یأمر ذلک او یفعل او یقدر اَنْ یمنع و لایمنع او یرضی بذلک فلیلزمنه من کتاب الله اِحدی عشر اَلف مثقال من الذهب ان یردن الی من یورث عمن قتل و لیحرمن علیه کل قرینة تسعة عشر سنة و ذلک دلیل فی کتاب الله بان کینونیته قد خُلِقَتْ علی غیر محبة الله و رضائه و یدخل النار من بعد موته و لایغفرالله له ابدا ولکن ان یتبع تلک الحدود یخفف عنه ما قُدّر له فاتقوا الله فی ذلک و من

یقتل احدا بغیر ما اراد فلم یکن علیه من شئٔ الا و اَنْ یُرضینّ من نفس وراث ماقتل ولیعتذرن عنهم ولیکونن من المستغفرین عند الله ربه ویستغفر لنفسه ومثل ذلک کمثل قضاء یقع علی نفس فلتتقن الله اَنْ یا عباد فی ذلک ثم ولتتقن و اِنّ الذین قتلوا فی ارض الصاد اِنْ آمنوا بالله وآیاته اَنْ یأخذوا دیات ما قتلوا عن وراث مَنْ قُتِل بحدود ما قُدّر من قبل لعلکم تتقون فی دین الله ولاتقربون ذلک من بعد

ملخص این باب انکه امر نفرموده است خدا از فضل و رحمت خود کشتن نفسی از بندگان خود را و نهی فرموده شما را ای خلق بیان اینکه نکشید نفسی را و جدا مسازید عضوی از اعضای بدن انسانی را مانند دست و پا و گوش و بینی و سایر اجزای جسد آدمی هرگاه شما به خدا گرویده اید چه نتیجهٔ این افعال زشت شما در آخرت به شجره حقیقت منتهی شده و ضرّآن الی الله راجع می شود از این سبب است که خداوند امری که صادر می فرماید نظر فضل الهی به عاقبت آن است و غیر از نهایت آن امر در دنیا و آخرت بضرر آن مبتلا خواهید شد چه در این عالم معذب به افعال خود و جزای اعمال خود و در آخرت به نار ابدی الهی و عذاب سرمدی او هرآینه نفسی را نکشته و عضوی از اعضای انسانی را جدا نساخته اگرچه انگشتی باشد یا انکه اظفار و اسنان او را بضرب سنک و مشت یا انکه به چوب دست یا به اجزاء ناریه و کمال تقوی در این ظاهر سازید هرگاه عالمین به قرآن به احکام آن عمل کرده بودند و به آنچه خداوند در آن نازل فرموده از حکم بحق و انصاف در میانهٔ خلق هرآینه مستظلین در ظل او حکم به کشتن اولیا نمی دادند و بعد از رسول به اولا د آن جاری نمی گشت و در ایظهور به نقطهٔ بیان منتهی نمی شد و چون عالمین به آن حکم از حق محجوب بوده بر خلاف ما اُنزل نموده از اول اَمر تا کنون که چه قدر از سنین گذشته اختلاف در حکم قرآن نموده و به همان اختلاف فتوی بر قتل نفوس داده یا انکه به قطع اعضای آنها بدین سبب این سنت قبیحه در

میان این امت برقرار شده از آن روز تا کنون که منتهای جلیان او است برحق واقع شده آنچه جاری گردیده و حکم به ناحق ثابت شده و عدل از میان برداشته شد تا انکه در آخرت به نقطهٔ بیان منتهی گشت و اگر از اول بعد از عروج رسول الله حکم بحق مینمودند آن طریق که بر اولیا جاری گشت هرآینه مجری نمی گردید و حسین ابن علی بجهة جان خویش فدا نمی کرد و قبل از آن وجود مقدس وپس ازآن تا انتها بر اامامان و پیشوایان چنین جاری نمیگردید وچون محتجب گشته حکم بغیرما اَنْزَل الله نموده این سنت در میانهٔ آنها مستقرگردید جز حکم قصاص که در قرآن بوده و مادهٔ دزدان و فواحش هرآنچه نموده اند از هوای نفوس آنها بوده به اعمال خود از حق ممنوع شدند سهل است شما ای اهل بیان در میانهٔ خود این سنت جاری نداشته و قتل نفسی ننموده تا انکه در قیامت بعد به نفس حقیقت راجع نشده تا الی مالانهایه در رضایت الهی بوده به نیران سخط او معذب نگردیده و هرگاه اگر محتجب شده به همین طریق عمل نموده ابعد از آن قوم بوده تا ابدالاباد در نار غضب خداوندی خواهید سوخت این است که خداوند تعالی در هرزمان حکم خود را جاری داشته امر خاص خود را نازل فرموده حکم به اصلاح بین الناس می نماید لیکن آنها که از بصیرت ممنوع و از حدت انظار و حقیقت محروم ومقطوعند از اوامر و نواهی او محتجب و در عوالم نیتی ومتی خود منغمس و مرتکبند الاّ اَنْ یشاءالله اِنْ ییقظهم پس به آنچه توانید و مقتدر باشید قتل نفسی ننموده و اعضای نفسی را که خداوند عالم تمام آفریده ناقص مسازید هرگاه شما به احکام خدا و آیتهای او گرویده اید پس هرانکه تجاوز نماید و امرنماید این عمل را یا انکه بدست خود نماید یا انکه تبواند و مستطیع بر منع آن باشد ومنع نکند یا انکه راضی شود به این عمل لازم و واجب است او را از کتاب خدا و احکام دین او یازده هزار مثقال از طلا اینکه دیه ده د به وارثین نفسی که کشته شد و حرام میگردد بر او همهٔ زنهای او نوزده سال و این عمل دلیل است در کتاب خدا به اینکه ذات فطرت او آفریده شده

است بر غیر دوستی خدا و رضایت او و داخل میگردد در آتش بعد از مردن خود و نمی آمرزد او را خدا هرگز   ولیکن هرگاه پیروی نماید این حکمها را سبک می شود از او آنچه مقدر شد برای او از مجازات پس بپرهیزید خدا را در این و زینهار اجتناب ورزید و از خداوند تعالی بیم نمائید و هرانکه بکشد کسی را بغیراز ارادهٔ نفس خود یعنی سهوا و متعمد در آن نباشد و بغیراز میل او واقع شده و خطائی به حصول آمده نمی باشد بر او از چیزی مگر وانکه راضی گرداند منسوبین او را و راضی از خود نماید نفوس وراث آن کشته را و معذرت خواهد از ایشان و باشد از استغفار کنندگان نزد خدا پروردگار خود و استغفار کند برای نفس خود و پناه برد بر خداوند عالمیان از این عمل که سهوا نموده و خطا کرده است تمثال این چون تمثال قضائیست که ناگهان واقع شود بر نفسی پس بپرهیزید خدا را ای بندگان در این عمل و دوری جوئید و بیم نمائید ذلک ماتوٴمرون به وآن نفوسیکه کشته شدند در ارض صاد از پیش هرگاه ایمان آورده اند به خدا و آیتهای او بر وارثین آنها است که بگیرند دیتهای آن کشتگان را از وارثین قاتل به حدود الهی که مقدر شد از پیش شاید آنکه شما پرهیزکاری نمایید در دین خدا و بیم نموده و نزدیک نگردید این عمل را از بعد این است حدود الهی در بیان هرگاه در دلهای شما رحم و در بصیرتهای شما عبرت بوده این ایام فانی که عاقبت آن خسران لایزالی بوده در این نوع افعال صرف ننمائید و عملهای شما خالص برای خدا بوده آنچه برخود روا نداشته بر خلق ضعیف جاری نداشته و زیان سرمدی وخسران ابدی را مالک نگشته در جمیع ایام حیات خود به رضآء الله و محبته سالک گشته از ذوات افئدهٔ خود آتش نفی و حجاب را دور نموده مخلوق بینوا را از مایملک خود و نفوس خود دور نگردانیده الی متی انتم غافلون ولاتشعرون تا کی در غفلت و حجاب نفس بوده و مستشعر نمی گردید اتقوا الله وانتم الیه تنظرون

الباب السابع والعشر من الواحد الحادی والعشر

فی اَنّ من یأمر اَنْ یُخرِج احدا من بیته او مدینته او قریته او ملک سلطانه فلیحرمن علیه تسعة عشر شهرا ما اَحلّ الله له و لیلزمنه تسعة عشر مثقالا من ذهب اِنْ یُردّن الیه حدّا فی کتاب الله لعلکم تتقون فیه

ملخص این باب انکه هرآن نفسی که امردهد بر اینکه اخراج کنند کسی را از خانهٔ او و یا از شهراو و یا قریهٔ او یا از ملک قلمرو پادشاه او هرجاکه بوده باشد و ساکن گردیده و اسکان نموده حرام میگردد بر آن نفس امرکننده نوزده ماه آنچه حلال بود برای او از قرینهٔ او و واجب میگردد بر او نوزده مثقال از طلاکه ردکند برانکه او را از خانهٔ خود اخراج نموده حکم است در کتاب خدا شاید که شما پرهیزگاری در آن نمائید هرگاه ازاهل هدی وتقوی بوده براین عمل عامل نگشته این نوع اذیت را بر خلق خدا جاری نکرده و ازاین اعمال قبیحهٔ خود در جمیع مقامات خود دست کشیده تا انکه این عمل در روز ظهور به شجرهٔ حقیقت و دوستان او منتهی نگردیده چه هرگاه اگر شما سائران بحربیان در این کور حقیقت بدین طریق عملها سبقت بر همگنان خود گرفته این سنت رذیله و رویه در میان شما باقی مانده به همین واسطه و اسباب فانیه در آخرت عند الله شرمنده شده مالک خذلان سرمدی گشته و این عمل برنفس حق راجع شده به نقطهٔ حقیقت منتهی گردیده عندالله با وجوه مسوده و رؤس ناکسه حاضرخواهید شد سعی خود بر این داشته که این نوع عمل برخلقی روا نداشته و جاری نکرده می شود که در آن روز شما از رؤسای ارض بوده یا انکه ملک بدست شما بوده و از شدت اغفال و غرور خودبینی خود برقبح اعمال خود بر نخورده این فتوی را برنفس حق جاری سازید چنانچه در این قیامت بر نقطهٔ بیان و ادلآء او و مؤمنین به او جاری شده و آن ذات حقیقت را در زمان ظهور مختار فارس به نفسانیت خود و اغوای صاحبان علم در شب قدر از بیت ظهور خود خارج نموده و نهب اموال و یغما برآن بیت جاری داشته چندی امر به حبس و در آخر از ملک موروثی خود اخراج نموده آن وجود مقدس به ارض صاد مهاجرت فرموده البته ماقضی را در این ظهور شنیده اید این است که خداوند لایزال می

فرماید که در میانهٔ شما این اعمال ناشایست جاری نگشته تا انکه در آخرت بظهور حقیقت راجع نگردد چه هرگاه اگر بزرگان دین اسلام بسقت بر این امر نگرفته بودند در ایظهور به نقطهٔ اولی راجع نمیگشت و چون رؤسای دین به گمان خود لله عمل نموده و در میانهٔ خود این عمل را جاری داشته در نهایت امر به نقطهٔ بیان راجع شده وهم چنین به ادلآء او و محبین او تا انکه اکثر متواری گشته و مالهای آنها به غارت رفته وبیوت ایشان خراب گردیده و جانهای آنها هدف سهام بلا گردیده هریک بطریقی این ایام فنا را وداع نموده منتهی الی الله گشتند ای صاحبان بصیرت متنبه گشته و ای سالکان طریق عدل وفطانت برجوهر عقل رسیده افئده و ذوات خود را پاک ازاین وضع اعمال نموده در هیچ شأنی از شئون ظاهر و باطن خود عامل به این طریق جهالت نگردیده تا انکه بدین اعمال پلید بر نفس حق جاری نداشته آنچه خود بر نفوس افکیهٔ خود روا نداشته و وارد نساخته ولتتقن الله فی الاولی والاخرة فی کل عمل لعلکم بامرالله ترفعون

الباب الثامن والعشر من الواحد الحادی والعشر

فی انّ مَن یشرب مسکرا یرفع عنه شعوره فلیلزمنه من کتاب الله خمس وتسعین مثقالا من الذهب ولاتشفین مرضاکم بمسکر ابدا اِنْ انتم مؤمنون بالله و آیاته

ملخص این باب انکه دانسته باشند به حقیقت که خداوند متعال هیچ امری را بغیر از حکمت و مصالح خلق خود جاری نداشته و هیچ نوع امر و نهی را بغیر از مصلحت نفوس مخلوق حکم نفرموده در این کور و ظهورات فرقانیّه از پیش نهی از مسکرات نفرموده مگر برای تربیت خلق و ترک نمودن آنها افعال بد وپلید را میانهٔ خود از این سبب در بیان نهی فرموده شرب مسکرات را این است که فرموده هر انکه بیاشامد مسکری چه هر انکه بیاشامد وعقل خود را زایل کند من اجل انکه مست شده اعمال زشت نموده بر خلق خدا ستم جاری داشته ونفس خود را به اعمال خود آراسته داشته عندالله

رسوا گردد واجب است او را ادای نود و پنج مثقال از طلا تا انکه دیگر به این عمل بازگشت نکرده مطلق مرتکب این طور قبائح نگشته خود را بین یدی الله و نزد شجرهٔ حقیقت رسوا نگرداند ثمرهٔ این حکم متقن آن است که هرگاه از این عمل منقطع گشته و از خدا بیم نموده در آخرت رستگار و در ظهور آخر حکمی را بدون حق ننموده و زشتی اعمال و نتیجهٔ آن الی الله و نفسه راجع نشده چه در این ظهور اکثر آنچه حکم به شجرهٔ حقیقت نمودند در حالت مستی و شرب خمر و مسکرات دیگر بوده چه هرگاه اگر شعور آنها زایل نشده بود اقلا اندکی رحم می نمودند و چون در حالت مستی بوده از شدت سکر حکم بغیر حق کرده و وارد نمودند آنچه نمودند و مختار فارس به همین عمل جاری کرده آنچه نفس او حکم بر او نموده به فتوای اهل علم و خبث طینت خود اگرچه در نهایت امر در عالم خود پشیمان بود و حق را به نقطهٔ حقیقت یافته ولی حکم او عندالله مشهود است یغفرالله لمن یشآء و یعذب من یشآء و لا یسئل عما یفعل و الکل بما فعلوه یسئلون حال جهد خود بر این داشته که مطلق امری را که رضایت الهی در آن نبوده عامل نگشته و بر ظواهر و بواطن خود کرهی وارد نداشته چه این طریق عملها ضرر آن عاقبت بسوی شما منتهی گردد خواه بحق وارد ساخته یا انکه نساخته در ظاهر امر به نفوس شما مضرتهای آن راجع شده و در باطن به نافرمانی خداوند خود معروف و در عذاب و عقاب او لازال بوده از حق محجوب و مأیوس و به ناسپاسی موصوف سهل است ترک این عمل نموده به خود مشتبه نساخته و آیات الهی را به اوهام خود معنی نکرده و ارتکاب به این اعمال پلید نداشته خود را تلقای پروردگار خود رستگار نمایند چه خداوند عالم از شما بی نیاز بوده و این حکم را نخواسته و اراده نفرموده مگر برای تربیت و آداب نفوس شما هرگاه بر عقول خود تشبث داشته از هوای نفوس پرهیز نموده از خداوند خود محتجب نگردید و نهی فرموده خداوند جل شأنه که مرضای خود را به مسکر و حرام مداوا نکرده ایشان را به مسکر شفایاب نگردانیده بل به معالجات روحانی آنها را معالجه نموده از شفا و علاج به مسکر دست

شوند هرگاه شما مؤمن بخدا و آیتهای او می باشید زیراکه این عمل باعث بر خسران شما بوده شاید که آن بیمار در حالت مستی جان دهد و خداوند خود را به آن طریق ملاقات نماید و زیان دنیا و آخرت را مالک شود و شاید که آن دوا شفا ندهد چنانچه مشهود و واضح است که لیس فی الحرام شفاء البته بصیر بوده و در بصیرت و حکمت دیدهٔ خود گشوده طلب فضل و شفا از باب عزت او نموده ذوات افئدهٔ خود را به محبت او شفا دهید نه انکه به آبی تلخ و بدون رائحهٔ طیب و مؤسس هر نوع فسادی ای طالبان حق گوش داده از راستی و عدل سر تافته هوش خود برجا دارید این است حق نصایح و پند هرگاه شما اندکی تفکر داشته از حق محجوب نگردیده و به اعمال افکیّه خود محتجب نباشید ذلک ما یأمرالله به عباده و هو خیرالحاکمین والامرین

الباب التاسع والعشر من الواحد الحادی والعشر

فی اَنّ من یکتب حرفا علی من یظهره الله او بغیر ما نزل فی البیان من قبل ظهوره فلیلزمنه من کتاب الله تسعة عشر مثقالا من الذهب و لا اذن الله احدا اَنْ یأخذن عنه ذلک ولا اَنْ یسئلن عنه عن ذلک احد فلیلز من علی نفسه مثل ذلک بما قد سئل بعد ما لا اذن الله له اَنْ یسئل فلتتقن الله اَنْ لاتکتبن حرفا علی من یظهره الله و لا بغیر حدود ما نزل الله قبل ظهور الحق ولا تحکمن بعد الظهور مثل قبل الظهور و تحبون انکم محسنون و اِنْ لاتکتبن للحق فلا تکتبن علی الحق من شیئ هذا ما وصاکم الله و اِنْ لاتنصرون من یظهره الله بما تکتبون له فلا تحزنونه بما یکتب علیه فلتتقن الله حق التقی لعلکم تنجون یوم القیمة عندالله

ملخص این باب انکه خداوند تعالی اذن نفرموده بر اینکه بنویسید بسوی من یظهره الله چیزی را که لایق او نبوده پس هرانکه بنویسد براو یعنی در حق او بغیر آنچه نازل در بیان شده است یا انکه برای خود و هوای نفس خود بنویسد در حق او و یا انکه بغیر آنچه خداوند از احکام و اعمال در بیان نازل

کرده است پیش از ظهور آن ذات حقیقت واجب است او را از کتاب خدا ادای نوزده مثقال از طلا و اذن نبوده بر کسی اینکه از او اخذ این مبلغ نموده و امر نشده اینکه از او سؤال نماید از این حکم که قرار شده و از او طلب نماید پس هرگاه اگر سؤال کند و طلب از او نماید واجب می شود بر او ادای این دیه به آنچه سؤال نمود بعد از اینکه خداوند اذن نفرموده بود برای او اینکه سؤال نماید او را ثمرهٔ این امر انکه در روز ظهور به مثل این ظهور واقع نشده و ننویسید بسوی صاحب امر و در حق نفس او چیزی را که لایق شأن و عزت او نبوده چنانچه در این قیامت سکّان فرقان نموده و در حق نقطهٔ اولی آنچه سزاوار نبوده و استحقاق آن ذات حقیقت نداشته از قلم خود از رَد و ناسزا بر آن شجره جاری داشته چنانچه در ردّ او آنچه خواسته نوشته و در حق ادلای او غیر لیاقت و سزا سخن گفتند هرگاه علمای آنها متقی بوده و پرهیزگار در اعمال خود هرآینه به تقوای خود عمل نموده و آن گفتار در حق آن شجره جاری نداشته و نزد ابواب او ساجد و خاضع بوده حطهٔ خود در آن باب عظمت می نموذند و چون از بصیرت حقیقی محجوب بوده از اینجهت از فوز بلقای او محتجب شده آنچه لایق دنائت طبع خود بود به آن شجره نسبت داده حال شما ای خلق بیان جهد نموده که در روز ظهور و قبل از ظهور نسبت به آن شجره اقوال مؤتفکهٔ خود را جاری نداشته غیر لایق حرفی نگفته و ننوشته لعل در روز قیامت عندالله چون منکران نقطهٔ حقیقت رسوا نگشته بین یدی الله به سوء اعمال خود محشور نگردید این است که خداوند متعان من اجل ارتفاع آن شجره همگی را به اوامر و نواهی خود معزز داشته تا به آن معدن جود و ارتفاع مستقرب آیند سعی نموده که نگوئید و ننویسید در حق او غیر از آنچه در بیان نازل فرموده خداوند تعالی قبل از ظهور او و حکم منمائید بعد از ظهور مثل آنچه قبل از ظهور بود زیرا که در آن روز حکم با مصدر امر بود شما مخلوق را شأنی نبوده که در آن روز فتوی بر نفس حق دهید و چون سالکین دین فرقان عمل نموده از حق محتجب گردید و اگر جاری داشته

در حق او آنچه امم قبل نمودند و نفوس شما به آن راضی گردید هرآینه حدود الهی بر شما جاری گشته از فوز بلقاء حقیقت محتجب شده اید با وجودیکه وجود شما به جود او موجود گردیده و فقود شما به امر و فرمان او است لیکن شما خلق معکوس محجوب گردیده از لقای شمس حقیقت مبعود مانده اید سعی نموده که حکمی بر حق ننموده و بر شجرهٔ حقیقت فتوی نداده وگمان نمائید که شما نیکوکاران بوده چنانچه فتوی خواهید داد و گمان می نمائید که شما عمل به خوبی نموده اید و هرگاه اگر برای اثبات خدا و نفس او چیزی از قلم خود جاری نداشته ردّی بر امر او ننوشته بر خدا شرک نیاورده و ظلم خود بر نفس او روا مدارید و عمل نکرده چون سکان اهل ایمان از پیش چنانچه آنها برای خدا و محض برای حجت او نکرده بل بر خداوند خود جاری داشته بر مظهر نفس او نموده وعمل آنها لله نبوده بل بر او و حجت او ضر خود وارد نموده حال اندکی تفکر داشته در ماضی تدبر نموده و بر مایمضی نظر دقت آورده کجایند آنها که فتوی داده و کجایند آنها که رد نوشته همگی راجع به نار گشته والی النار مصیر خود نموده جز نام بدی برای آنها نمانده تا ابد الاباد در نار سخط الهی معذبند ای ساکنان بیان محتجب نگشته و از حق در روز ظهور من یظهره الله محجوب نمانید این است نصح خدا بر شما و اندرز او هرگاه یاری نمی کنید من یظهره الله را به آنچه در اثبات امر او نویسید و نصرت او در شأنی نخواهید کرد او را محزون نکرده به چیزی که در حق او نوشته می شود در انکار او و چیزهائی که در شأن او من غیر لیاقت جاری می شود در این کار مراعات نموده و مرعی داشته امر خدا را و رد او نکرده هرگاه تصدیق او نمی کنید و او را مخذول نداشته هرگاه نصرت امر او نمی نمائید و او را چون نفوس لاشیئ خود ندانسته هرگاه معرفت او در قلوب و چشمهای باطنی شما نبوده و از نور شمس جمال او محجوب گشته اید زیرا که خلق شما ساکنان بیان به وجود او است و من اجل یوم ظهور او زینهار به این شئون فانیه خود از پرتو انوار دور و محجوب نگردیده و مظلم نگشته خود را به روشنی او منیر و مستنیر گردانید و بیم نمائید خدا را در امر او شاید که نجات یابید

روز قیامت وناجی گردید نزد خدا و تلقای آن عرش حقیقت ساجد گردیده خاضع شوید زیرا که مظاهر نزد او خاضعانند و مطالع خاشعان و احرف دآل بر او می باشند و مستدل بر عظمت او مرایا حاکی از وجه او بوده و مدل بر ذات او و همه آیات بر حقیت او نازل شده و همه دلالات در شأن او ناطق گردیده همه بینات در امر او ثبت بوده افئده بذکر او ناطق است و قلوب به یاد او ذاکر و انفس و آفاق به جود او مشهود گشته و ذوات و اجسام و ظهورات ارواح و ماکان او یکون دلیل بر او بوده او است نفس رسل و نقطهٔ حقیقت در ظهوری من ظهر و کل من ظهر بوده و در ظهوری من یظهر و کل من یظهر من بعد من یظهره الله است   از ظهور او محجوب نبوده و از نور او ممنوع نگردیده و از وجه او مقطوع نگشته از فوز بلقای او محروم نمانید این است آنچه وصیت میفرماید خدا در کلمات و آیات خود   شاید که شما ماهیان بحر بیان به آن آب حقیقت زنده شده تا ابد تسبیح و تقدیس خدا نموده تا ازل الازال بظهورات او مهتدی گردید   ذلک ما توعظون فی آیات الله و کلامه لعلکم بمایوصیکم الله تعملون و فی ذلک تتقون و بلقـــآء الله ترزقون و لدیه تحضرون

فهرست ابواب بیان

	من الواحد الاول فی	صفحه	من الواحد الثانی فی	صفحه
۱	رجع بیان بکلمه لا اله الّا الله حقاً حقا و معرفت نقطه بیان است	۱	بیان معرفة الحجة و الدلیل	۱۰
۲	رجوع محمّد و مظاهر نفس او بدنیا شد	۶	ان لا یحیط بعلم ما نزل الله فی البیان من احد الا من شاء الله	۲۰
۳	علی راجع شد بدنیا با مؤمنین باو و دونه	۸	بیان ما فی البیان بانّ فیه حکم کلّ شیئی	۲۲
۴	فاطمه راجع شد بدنیا با مؤمنین باو و دونه	۸	بیان ذکر حروف العلّیین و دونها	۲۳
۵	حسن راجع شد بدنیا با مؤمنین باو و دونه	۸	ان المراد من کلّ اسم خیر فی البیان من یظهره الله من کلّ شر حرف النفی	۲۷
۶	حسین راجع شد بدنیا با مؤمنین باو و دونه	۹	ان البیان میزان من اتبعه نور و من یحرف عنه نار	۲۹
۷	علی ابن الحسین راجع شد بدنیا با مؤمنین باو و دونه	۹	بیان یوم القیمة	۳۰
۸	محمد ابن علی راجع شد بدنیا با مؤمنین باو و دونه	۹	بیان حقیقة الموت بانّه حقّ	۳۳
۹	جعفر ابن محمّد راجع شد بدنیا با مؤمنین باو و دونه	۹	بیان حقیقة القبر	۴۰
۱۰	موسی ابن جعفر راجع شد بدنیا با مؤمنین باو و دونه	۹	بیان سؤال الملائکة فی القبر	۴۵
۱۱	علی ابن موسی راجع شد بدنیا با مؤمنین باو و دونه	۹	بیان اِنَّ البعث حق	۴۶
۱۲	محمّد ابن علی راجع شد بدنیا با مؤمنین باو و دونه	۹	بیان الصراط و انّه حقّ	۴۷
۱۳	علی ابن محمّد راجع شد بدنیا با مؤمنین باو و دونه	۹	حقیقة المیزان و انه حقّ	۴۹

۱۴	حسن ابن علی راجع شد بدنیا با مؤمنین باو و دونه	۹	بیان الحساب	۵۱
۱۵	حضرت حجة ظاهر شد بآیات و بینات بظهور نقطه بیان	۹	بیان الکتاب و انّه حقّ	۵۳
۱۶	باب اول رجوع فرمودند بدنیا با مومنین باو و دونه	۱۰	بیان انّ الجنه حقّ	۵۶
۱۷	باب ثانی رجوع فرمود بدنیا با مومنین باو و دونه	۱۰	بیان ان النار حقّ	۶۵
۱۸	باب ثالث رجوع فرمود بدنیا با مومنین باو و دونه	۱۰	بیان ان الساعة آتیه لاریب فیها	۷۱
۱۹	باب رابع رجوع فرمود بدنیا با مومنین باو و دونه	۱۰	ما فی البیان تحفة من الله لمن یظهره الله	۷۲
	من الواحد الثالث فی		من الواحد الرابع فی	
۱	ان مایذکر به اسم الشیئ ملک له	۷۳	ان للنقطه مقامین مقام ینطق عن الله و مقام ینطق عما دون الله	۱۰۳
۲	انّ بقوله یخلق الشیئ	۷۵	انّ کل مایرجع الی النقطه یرجع الی الله	۱۰۸
۳	انَ البیان و من فیه طائف فی حول قول من یظهره الله	۷۷	ان البداء لله حق	۱۱۱
۴	انّ مانزل الله علیه من الآیات اعظم و اعلی مماقد نزل الله حینئذ	۷۸	ان کل ذکر عبد رق له	۱۱۳
۵	انّ مقاعد المرتفعه فوق الارض اذا یاذن یرفع	۷۹	کل اولی الدوائر آیات له	۱۱۵
۶	ان مایذکر به اسم شیئ ماخلا الله خلق	۸۰	انه لایسئل عمایفعل و ما دونه یسئل ان کلشیئ	۱۱۸
۷	انّ ماقد نزّل الله من ذکر لقائه اولقاء الرب انا المراد به من یظهره الله	۸۰	ان البدء من الله به والعود به الی الله	۱۲۴
۸	ان ما فی العالم الاکبر فی البیان	۸۲	ان بآیاته یخلق مایشاء کینونیة کل شیئ و یرزق و یمیت و یحیی	۱۲۵

٩	مافی البیان فی آیة البیان	٨٥	کل من یخرج من البیان من ذا ملک فلیکتبن ذکر اسمه	١٢٧
١٠	مافی تلک الآیه فی الآیة الاولی شهد الله	٨۶	لایجوز التدریس فی کتب غیر البیان	١٢٨
١١	ما فی تلک الآیة فی البسمله بسم الله الامنع الاقدس	٨٨	من یتجاوز عن حد البیان فلا یحکم علیه حکم الایمان	١٣٠
١٢	ان مثل النقطه کمثل الشمس و مثل السائر الحروف کمثل المرایا	٨٨	فی الارتفاع کل بقاع کانت فوق الارض	١٣٢
١٣	ان لایجوز السؤال عمّن یظهره الله الا فی الکتاب	٩١	ارتفاع بقاع الواحد	١٣۴
١۴	حکم حفظ البیان باعز ما یمکن عند کل نفس	٩۶	ان من یستجیر بتلک البقاع یامن ویعفی	١٣۵
١۵	من آمن به من یظهره الله فکانما آمن بالله وما امرالله به فی کل العوالم	٩٧	لایجوز لاحد ان یمنع احداً اذا اراد ان یستجیر بتلک البقاع	١٣٧
١۶	لایجوز العمل الا بآثار النقطه	٩٩	ذکر بیت الحرام	١٣٨
١٧	لایجوز کتابه آثار النقطه کلها الا باحسن الخط	١٠٠	حول البیت لایجوز بیعه	١۴١
١٨	من یفسر شیأً من آثار النقطه لایجوز ان یاتی نسخته الی احد الا ان یستنسخ لنفسه	١٠٢	لایجوز التعارج الی ذلک البیت الّا بالغناء الذی لایری فی السبیل من حزن	١۴٢
١٩	اذن لمن اراد ان یصرف ما ملکه الله فی آثار النقطه کیف یشاء	١٠٣	النساء باللیل یدخلن المسجد و یحضرن السرائر	١۴۵
	من الواحد الخامس فی		من الواحد السادس فی	
١	بیان المسجد	١۴۶	فی نظم البیان	١٧۶
٢	ذکر المساجد الثانیه من قبل العشر	١۴٧	ان حکم البرّ حکم الکر	١٨١

۳	بیان عرفان السنین و الشهور	۱۴۸	حکم بان ینبوا عباده فی کل قریة من بیت حرّ	۱۸۳
۴	حکم تسمیه الاسماء باسماء الله او باسم محمد او علی او هما	۱۵۰	ما اذن الله ان لیکن علی قطع الخمس غیر حروف البیان	۱۸۴
۵	حکم اخذ اموال الذین لا یدینون بالبیان	۱۵۲	حکم التسلیم	۱۸۷
۶	حکم غنائم لم یکن له عدل	۱۵۴	حکم محو کل الکتب	۱۸۹
۷	بقطع النسبه من دون المومنین یطهر ما یبیع و یشتری	۱۵۷	النکاح	۱۹۰
۸	لکل نفس ان یقرء ایات البیان و عدم جواز نقصها عن عدد الواحد	۱۵۷	من استدل بغیر کتاب الله و آیات البیان و عجز الکل عن الاتیان بمثلها فلا دلیل له	۱۹۹
۹	ان یذکر فی کل شئ اذا اراد ان یستعمله اسم من اسماء الله سراً و جهراً	۱۵۹	ان لباس الحریر حلّ فی کل الحال	۲۰۲
۱۰	ان الله قد قدر الهیاکل للرجال و الدوائر للنساء	۱۶۰	فی النقش علی عقیق الاحمر	۲۰۳
۱۱	صلوة المولود و المیت	۱۶۲	ان لا یجوز ضرب المعلم ازید من خمسة خفیفة	۲۰۵
۱۲	دفن الاموات فی الاحجار	۱۶۴	فی الطلاق	۲۰۶
۱۳	بیان کتاب الوصیة للاموات	۱۶۵	فی ابواب بیت النقطه	۲۰۷
۱۴	المطهرات	۱۶۶	فی حکم الله حین تحویل الشمس	۲۱۵
۱۵	ان الماء الذی انتم به تخلقون قد طهره الله فی الکتاب	۱۶۹	بان تقیموا من مقاعدکم اذا سمعتم اسم من یظهره الله	۲۱۷
۱۶	ان مالم یکن له عدل مادامت الشمس مشرقة یحضر بین یدی الله	۱۷۰	ان لا یحل السفر الا اذا اراد بیت الله او بیت النقطه	۲۱۹
۱۷	ذکر واجب فی کل شهر	۱۷۳	حکم طهارة ما یخرج من الفاره	۲۲۲
۱۸	البیع و الشری	۱۷۴	عدم جواز النظر لاحد الی کتاب احد	۲۲۳

١٩	بیان ان المثقال تسعة عشر حمّص	١٧۴	ان لکل نفس فرض ان یجیب اذا یسئل عنه	٢٢٣
	من الواحد السابع فی		من الواحد الثامن فی	
١	فی تجدید الکتب	٢٢۴	ان مثل عمل من یظهره الله بالنسبة الی غیره کمثل الشمس بالنسبة الی النجوم	٢۵٨
٢	النیة لا یعمل احد من عمل الا لله	٢٢۶	المیراث	٢۵٩
٣	ان اداء الدین واجب فوری	٢٢٨	ان بعد ظهور کلشیٔ هالک ال وجهه فی یوم القیمة	٢۶۴
۴	التخلیص	٢٢٩	ان کلشیٔ اعلاه للنقطه و اوسطه للحروف الحی و ادناه للخلق	٢۶٩
۵	یوم ظهور الشجره لا یحل لاحد ان یدین بالدین الذی قد و ان به قبل ظهوره فاذا سمع فلیحضر	٢٣٠	فرض علی من یقدر ان ماخذ ثلاث الماس عدد البسم و اربع لعل اصفر عدد الله	٢٧١
۶	عدم جواز اخذ اسباب الحرب وآلاتها	٢٣١	اذن التلطیف بان یطهرن فی کل اربعة ایام	٢٧٢
٧	ینبغی لمن یدرک من یظهره الله ان یسئل من فضله	٢٣٢	فی الچاپ و الامر به	٢٧۴
٨	فرض علی الکل ان یکتب من مطلع شهر الی اخر واحد فی واحد ما یحب من اسماء الله	٢٣٣	جواز تبعیض الشعر فی الراس للبنین و اخذ شعر الوجه بقوته و الصلوة فی العبا	٢٧۵
٩	فرض علی کل ملک ان یبنی بیتا لنفسه	٢٣۴	و لیکتب کل نفس اسمه و ما قد عمل من خیر و دونه	٢٧۶
١٠	فلتحرزن کل نفس بهیکل اسم المستغاث	٢٣٧	ان الذی ربی فی الطایفه حل له النظر و التکلم سواء کان ذکراً او انثی	٢٧٧
١١	عدم جواز الصعود علی المنابر	٢٣٩	غسل المیت	٢٧٨
١٢	فلا ینبغی من یعمل لله ان یشرک به شیئاً	٢۴٢	فی احکام محل الضرب	٢٨٠
١٣	فرض الله علی کل عبیده ان یکون عندهم تسعة عشر آیة ممن یظهره الله	٢۴٣	اذن ان یکبرن علی النقطة خمس و تسعین مرة فی اولیها و اخریها	٢٨١

۱۴	عدم جواز التوبة الا عند الله	۲۴۴	لکل نفس ان یتلو من آیات البیان فی کل یوم و لیلة	۲۸۲
۱۵	وجوب السجده عند باب مدینة یطلعن فیها نقطة الالهیه اعظاما من الله	۲۴۵	فرض لکل احد ان یتاهل	۲۸۵
۱۶	علی کل ملک یبعث فی دین البیان لا یجعل من لم یدن علی ارضه	۲۴۸	علی کل نفس من کل مایتملک من مأة مثقال ذهب من بهاء کل شیئ و تسعة عشر واحده لله	۲۸۶
۱۷	قرائه یوم الجمعه	۲۴۹	ان الفضة و الذهب اذا بلغا ستة الف و خمس مثقال فاذا خمس و تسعین مثقالا للنقطه	۲۸۷
۱۸	ان من یحزن نفسا فله ان یأتی تسعة عشر مثقالا من الذهب	۲۵۰	الصوم	۲۹۳
۱۹	الصلوة	۲۵۲	اذا ذکر اسم الشجره فصلوا علیها	۲۹۵
	من الواحد التاسع فی		من الواحد العاشر فی	
۱	ان عز کل ارض لله و فرد کل مدائن لله	۲۹۸	لا تحترزن عن الکلب و غیره و ان یمسکم شعر رطب منه	۳۲۷
۲	من یکن له خط لم یکن له عدل فی ایامه فلیکتبن الف آیة لله و لیوصین	۲۹۹	جواز النظر للحروف و الحروفات اذا شآوا او یشأن من غیر ان یشهدوا	۳۲۹
۳	و لله من کل ملک او سلطان یبعث فی ذلک الدین بیت من المرات	۳۰۰	ما انتم فی ملک الله تورثونه تقسمونه بما قسمناها	۳۳۱
۴	کتب الله علی الناس ذکر السرّ	۳۰۳	ان جوهر الذین فی بدنکم و عودکم ان تؤمنون بالله	۳۳۳
۵	و لله علی کل نفس تسعة عشر یوما یخدم النقطة	۳۰۵	ان کل شیئ یطلق علیه اسم شیئ قد ادخل فی بحر الحل و الطهر	۳۳۵

۶	للناس ان یغرن طائفة التی یخرج النقطة عن بینها	۳۰۷	ان حرم الله علیکم فی البیان الاذی و لوکان بضرب ید علی کتف	۳۳۹
۷	المنهیات من بیع الانغوزه و الورق الزقوم	۳۰۸	ما حکم الله ان تبلغن الی من یظهره الله کل نفس منکم بلور عطر منیع	۳۴۳
۸	حرمة التریاق و المسکرات و الدواء مطلقا	۳۱۰	ان لا تسجدن الا علی البلور فیها من ذرات طین الاول و الاخر	۳۴۴
۹	حرمة صلوة الجماعة الا صلوة المیت	۳۱۰	ان تملکن کل نفس اسباب بلور عدد الواحد علی قدر ما یتمکن	۳۴۵
۱۰	طهارت ارض النفوس	۳۱۲	ان لا یصبرن الحروف بعد ما تقبض حروفاتهن الا تسعین یوما	۳۴۷
۱۱	ان لا تبیعون عناصر الرباع و لا تشترونها	۳۱۴	ان الذین ینشئون الکتاب یکتبون فی اوله لا اله الا الله ثم فی آخره	۳۴۹
۱۲	ان لم یبطل صلوتکم شعر حیوان ولا مالا ینفخ روح فیه	۳۱۷	ان ذریاتکم لم یکن علیهن من حدود موتکم قبل ان ینفخ فیهن الروح	۳۵۱
۱۳	ان لا تخرقن کتاباً ابداً	۳۱۹	ان الله اذن فی البیان ان تجعلن انفسکم واحدا واحدا	۳۵۲
۱۴	ان کل اسبابکم من بعد ان تکمل تسعة عشر سنة ان تستطیعون انتم لتجددون	۳۲۰	ان کتب الله علی آبائکم و امهاتکم ان یرزقانکم الی تسعة عشر سنة تامیة	۳۵۵
۱۵	فلتکتبن ذکر البیان علی کل صنایعکم	۳۲۱	ان لا ترکبن البقر و لا تحملن علیه و لا علی حیوان غیره الا علی دون طاقته	۳۵۸

۱۶	ان لا تضربن احدا ابدا	۳۲۳	ان کتب علی کل ملک ارض فی کل حول مأة و اربعین مثقالا من ذهب	۳۶۵
۱۷	ان تضیفن فی کل شهر تسعة عشر نفسا	۳۲۴	ان یا اولی الحکم فلتأمرن من یتبعونکم ان لا یأخذن لباس احد	۳۶۸
۱۸	ان لا تخرقون لباسکم و لا تضربون علی ابدانکم حیثما یموت منکم من احد ابدا ابدا	۳۲۵	ان لا تأمرن ان یؤخذ من احد قدر شعر او ینقص عنه	۳۷۱
۱۹	ما انتم حین ماترکون حوت البحر او النهر لتقتولون	۳۲۶	ما امر الله من امر و لا نزل من نهی الا لعز من یظهره الله	۳۷۶
	من الواحد الحادی و العشر فی			
۱	ان من یحلف بالله و بمن یظهره الله ان کان صادقا لم یکن علیه من شیئ	۳۸۲		
۲	ان کل ذا ملک یبعث فی البیان ینتجبن من سکان مملکته عدد الکاف و الهاء	۳۸۶		
۳	من یستهزی مؤمنا او مؤمنة یلزمنه فی کتاب الله عدد الواحد من الذهب	۳۹۰		
۴	ان البیان و من فیه حی سواء کان من نوره او ناره	۳۹۳		
۵	ان من یدخل فی البیان فلا تردوه فی دینه و ذروه فی امره	۳۹۶		
۶	ان من ینتظر من یظهره الله بغیر معرفة الله و رضائه فی معرفة نفسه	۳۹۹		
۷	ان الله نهی فی البیان ان لا تملکن فوق عدد الواحد من کتاب	۴۰۲		
۸	ان لا تستفرقن بین الحروف الا و ان تجمعن فی اوعیة لطیفة	۴۰۵		

۹	ان لا تجلسن فی مقاعد الغزالا فی حولها و ان جلستم فلیلزمنکم	۴۰۸
۱۰	اذن الله ان تجعلن من کتب الواحد ذلک الثلاث علی ما نزل واحدا ثم العربی کله ثم الفارسی کله	۴۱۱
۱۱	ان لا تقدمون علی من یظهره الله و لا حی الاول سواء یظهرون فی اعلی الخلق	۴۱۴
۱۲	ان الله امرکم ان یا ذلک الخلق و جعلکم علی الامر لان تجیبون خلقه	۴۱۷
۱۳	ان الله امر فی دینه ان یبعث ملکا فی البیان کتب علیه ان یملکن لنفسه ما یجعلنه علی راسه	۴۲۱
۱۴	ان تجعلون لیلکم و نهارکم من اوله الی آخره خمسة اقسام و تؤذنون فی کل قسمة	۴۲۳
۱۵	ان نسیتم امرا فی صلوتکم فلتقضون ما نسیتموه و ماقضی علیکم لا لکل اعمالکم	۴۲۷
۱۶	ان لا تقتلن نفسا و لا تقطعن شیئا عن نفس ابدا ان انتم مؤمنون بالله	۴۲۹
۱۷	ان من یأمر ان یخرج احدا من بیته او مدینته او قریته او ملک سلطانه فلیحرمن علیه	۴۳۲
۱۸	ان من یشرب مسکرا یرفع عنه شعوره فلیلزمنه من کتاب الله خمس تسعین مثقالا من الذهب	۴۳۴
۱۹	ان من یکتب حرفا علی من یظهره الله او بغیر ما نزل فی البیان من قبل ظهوره فلیلزمنه	۴۳۶

باتوجه به اینکه شرح وتبیین لغات و اصطلاحات بیان امر ساده وآسانی نبوده وجز منزل آن و مرایای مقدسه متجلی شده از شمس جود او حلّ این مشکل نتواند نمود لیکن بقدر یکه خود خواننده گان گرام هم از توجه بخود این کتاب مقدس و تتبع در آیات منزله آن عالم بآن خواهند شد برای سهولت آشنایی کسانیکه بدواً بدون سابقه مراجعه مینمایند با ذکر ابواب که دو عدد جلو هر قسمت اولی اشاره به بابها و دومی اشاره بواحدها است آنچه میسرشده به ردیف ابواب که پیدا کرده انهم آسان باشد ذیلاً تذکر داده می شود .

لغات و اصطلاحات

مقدمه توحیدیه

ابواب هدی	شیعیان کامل که واسطه بین ائمه و مادون هستند
اثبات	اشاره به الا الله و مؤمن به بیان
اثبات اثبات	ایمان و اطاعت مجلّی حقیقت و دستورات او
اثمی	گناهی
ارث نبرد از میّت به	برای تعیین سهام ورثه رجوع شود به باب سوم از واحد دهم
ارض اسم باسط	اشاره به ماکو واقع در آذربایجان غربی بالای رضائیه از محال کردستان است زیرا عدد حروف هر دو هفتاد و دو می شود
ارض باء	بار فروش - بابل امروز
ارض صاد	اصفهان

ارض عین	عراق
ارض فاء	فارس
ارض فاء	فارس
ارض فارس را دارالعلم می گویند	سابقا برای شهرها وصفی ذکر نموده و روی سکه های زده شده در همان شهر هم ذکر می شد چنانکه فارس را دارالعلم وتهران را دارالخلافه وکرمان را دار الامان می گفتند
ارواح کینونیات به آن مسکون می شود	ارواح هستی ها به آن هست می شود
اسم باطن باطن	شاید اشاره به شیخ احمد احسائی یا به مقام بابیت خود حضرت باشد
اسم رابع	کلمه اقدس که چهارم کلمه بسم الله الامنع الاقدس واقع شده و امنع اسم سوم و الله اسم دوّم وبسم اسم اوّل وکنایه از چهار مرتبه ایمانست که هر مرتبه پائین از مرتبه بالا مدد می گیرد
اسماء ابواب اربعه	چهار نفرنائب خاص در غیبت صغری که عثمان ابن سعید وپسرش محمد ابن عثمان و شیخ ابو القاسم حسین ابن روح و علی ابن محمد سیمری بوده اند
اسماء سته	فرد حیّ قیوم حکم عدل قدوس است که حروف آن در رابع نوشته می شود
اَسنان	اَضراس = دندانها
اشد الم از هر ذا المی	سخت تر درد از هر دردمندی
اطلاق عبائر	تعبیرها وتفسیرهای روان
اغترار	فریب خوردن به طمع باطل افتادن
افک	دروغگو
افکهائی	دروغ هائی
اقتران	ازدواج

اکدار : کدورت	ناراحتی
اکنات	کری
اکوان	جمع کون به معنی هستی ها
اماء	کنیزان
امواه	آبها
انجاز	برآورده ساختن
انقطاع	صیغه گرفتن که ازدواج برای مدت معین بوده نهی شده
انوال	نعمتها
انهار خمسه	آیات و مناجات و خطب و تفاسیر و صور علمیه یا شئون علمیّه و اینکه در جمله بعد به جای خطب و صور علمیّه کلمات و کلمات فارسیه یا به نوعی که در باب بعد است ذکر شده با تتبع در بیان معلوم می شود اختلاف ندارد و مراجعه به کتاب بزرگ چهارشأن و کتاب پنج شأن نظر دقیق را وسعت می دهد
انیّت	هستی صوری و مادّی
اوثان	بت ها
اوراد جمع ورد	ذکر
اوعیة	ظرفها
اوفیٰ درجات	درجات اعلی
اول وثانی وثالث و	اشاره به پنج حرف نفی و خلفا است
اولوالافئده	صاحبان فوآد و اشاره به مرتبه اعلای ایمان است
اولی الدوائر	صاحبان دوائر چون دایره برای زنان مقرر داشته اشاره به زنان است
اولی القدره از میم	صاحبان قدرت از ملوک و سلاطین
اولی الهیاکل	صاحبان هیکل و به تناسب اینکه هیکل را برای مردان مقرر داشته اشاره به مردان است

ایتای	دادن
اَیمان	راستها
اَیْمان	راست (جهت)
بئر	چاه
الباب: جمع لُب	مغز کلام
باب الله	اول مقامی است که خود حضرت اظهار نموده تا چهار سال
بأسآء و ضرآء	سختی ها
بحت: خالص	بسیط
بدء و عود	(آغاز و برگشت) هر ظهور کلّی بدء ظهور بعد و عود ظهور قبل می باشد
بدء و عود قرآن در اسم اغفر شد به نقص عدد	اغفر یکهزار و دویست و هشتاد و یک و باکم کردن عدد هو که یازده است یکهزار و دویست و هفتاد باقی می ماند که سالهای فاصله از بعثت محمّد ص تا ظهور نقطه بیان است
براری	بیابان ها
برکن ثانی که محّل حمد باشد	حمد مرتبه پس از تسبیح و دوم می شود که با دقت در همین باب ظاهراست منظور مقام مرآتیت است
بعث	برانگیختن نفوس ظهور پیش در ظهور بعد
بعد از آنکه شیئی به بهاء صد مثقال طلا رسید نوزده مثقال به حروف واحد و یک مثقال	که صدی، بیست می شود که یک پنجم است. ظاهراً در این باب نصاب خمس و مصارف آنرا بیان فرموده
بعوضه	پشّه
بقاع الواحد	قبه های نقطه و حروف حیّ او

بکاء	گریه
به ایمان به حروف	اشاره به سه نفر مؤمن اوّل که مقابل بسم می شود
بهاء تسعة عشر حمّص من الذهب عشر الف دینار و من الفضه الف	سکّه نقره در آنزمان وزنش بیست و هشت نخود و به ارزش هزار دینار و سکه طلا بیست نخود و بارزش ده هزاد دینار بوده در بیان قیمت سکه نوزده نخودی طلا ده هزار دینار و نقره هزار دینار مقرر شده که از حیث ارزش همان یک دهم طلا است و با رسیدن به نصاب هریک پانصد و چهل مثقال کامل صدی پنج ظاهراً مالیات مقرر فرموده
بیت حرّ	حمام –گرمابه
پنج واحد	پنج نوزده تا که نود و پنج و بعد د حروف لله می شود
تا چهل روز غیر از حرف سین مؤمن به باء	سین حرف دوم بسم الله و مراد جناب باب الباب است و باء حرف اوّل بسم الله و مراد خود حضرت است.
تجالس	با هم نشستن
تذهیب	با طلا زینت نمودن
تشعبون	شعبه شعبه، بخش بخش کردن
تکوین	هستی دادن
تلامذه مرحوم سیّد	استفاده کنندگان از محضر سیّد کاظم رشتی که او و شیخ احمد احسائی را نقطه بیان با بین المتقدمین خوانده
تلقآء : حضور	برابر

ثانی من آمن بالنقطه بعد از سین	چون حروف بسم الله نوزده می باشد ظاهر اینکه باء را تفصیل نقطه گرفته و سین را اول من آمن و مقام محمدی و میم بعد از سین را مقام علوی و دوم مؤمن از رتبهٔ ایمانی حساب فرموده که در باب پانزده از واحد اول هم اشاره فرموده نقطهٔ بیان در اول ذکر شد و نقطه فرقان در ثانی پس مقام علوی سوم حرف می شود و برای اینکه باء تفصیل نقطه است رجوع شود به باب هشتم از واحد سوم به جمله چنانچه در بدء کل از نقطه طالع شده و کل بیان تفصیل نقطه و ظهور او در مرایا...
جباب	جمع جبه به معنی رودها
جسد ذاتی	هستی که در جسد عرضی و هیکل صوری پنهان است
جسد عرضی	بدن عنصری و هیکل صوری
جنت خامس	اشاره به حضرت حسین
جنت سین	اشاره به حرف آخر از بسم الله الامنع الاقدس
جواد و وهاب	هر دو از حیث حساب ابجدی چهاده می باشد
جوهر کلّ وجود	اشاره به اول کسی که مؤمن شده است
حد باب	مقام بابیت که حسب آثار تا چهار سال پیش از آنرا اظهار نفرموده و برای اینکه در همین مقام هم مراتب بعد را دارا بوده به باب هفتم از واحد هشتم و دیگر آثار مراجعه شود
حد بیان	مقررات بیان
حدائق	باغها - بستانها
حدود بیان	اوامر و احکام مقرّره در بیان است
حدود هاء	حدود و پنج قطعه
حرف ذال	عدداً هفتصد می شود و اشاره به رتبهٔ پنجم توحید مذکور در باب یازدهم از واحد هشتم که لا اله الا الذی ذکر شده
حرف شین	شیطان

حرف میم	اشاره به حرف آخر از بسم الله الرحمن الرحیم و امام دوازدهم محمد ابن الحسن العسکری
حروف الف	اهل انجیل
حروف بسمله	نوزده حرف بسم الله
حروف حی	هیجده نفر مؤمنین اولیه (که رجعت چهارده معصوم و چهار باب می باشند)
حروف سین و باء و	حروف بِسم که اشاره به تجلی هر حرف بعد از حرف پیش از آن است
حروف علیّین	حروف اثبات از کتاب که کنایه از مؤمنین بزرگ و اهل جنّت است
حروف وجه قرآن	اشاره به چهارده نفس مقدس چون عدد وجه چهارده می باشد
حروف وجهه بیان	اشاره به نوزده نفس که واحد هم خوانده شده اند چون عدد وجهه نوزده می باشد
حصن معروف	بیت مبارک
حطام	هیزمی که تبدیل به زغال می شود
حقیقة الثانویه	برای اینکه معمولاً حقیقت و مجاز گفته می شود بیان، حقیقت دوّم و سوم و چهارم و پنجم آورده که مراتب بعد را مرآتِ مرتبه قبل گرفته و اینکه مراتب بعد هم به حقیقت، مجلی را حکایت می نماید در مرتبه خود رجوع به باب هفدهم از واحد سوم
حلف	سوگند
حِلّی: حلاوت	شیرینی
حین بطون	موقعی که صاحب ظهور مشهود نیست
خاتم عقیق و آیه منقوشه برآن	روی نگین عقیق انگشتر آیه مذکور در باب یازده از واحد هشتم حکاکی شود با فرقی که برای مردان و زنان دارد
خَذُلان	خواری

خطوط خمس یاست یا	اشاره به پنج خط هیکل و شش خط دائره و نوزده خانه آن است.
خمر حمر	شراب قرمز - وصف تفاسیر آیات
خمس محیط بر واو	پنج خط هیکل شش خانه را تشکیل می دهد
دو الف	دو هزار بیت
دو دنو د دیگر	دو آیه نزدیک به این آیه - پستی
دوائر	لوح جنه است که شش دائره پنج خانه تساوی را متضمن و با خطوطی که از محیط دایره اوّلیه بقعر دایره وسط خانه های دوائر را بنوزده قسمت تساوی تقسیم نماید آنچه در باب دهم از واحد ششم ذکر شده در هر خانه نویسند ولی خود حضرت دائره هفتخانه به انواعی بامربع های عددی و غیره به انواعی در وسط آن نوشته است.
دون علیین	کنایه از نار و نبودن در بهشت زیرا در همه بیان دون بجای حرف نفی آورده شده
ذات حروف السبع	از نامهای خود نقطه بیان است به مناسبت اینکه علیمحمد ص هفت حرف است
ذّر رابع	مرتبه چهارم —مقام شیعه —بابیت
ذریعهٔ	وسیله
ذکر حاء	حیوانیت
ذکر کاف	کُفر
رؤس ناکسه	سرافکنده ، شرمنده
رباع	اشاره به چهار نفری که از حیث مرتبه مقابل الله می شوند
ربح	سود
رجس	ناپاکی
رزایا	مصیبت ها

رشی	رشوه- مال حرام
رِفق	محبت
رمد افزوده	کور شده
رهبان الف	رهبانهای انجیل
ساذج	ساده - بسیط
سجن	زندان
سخط	خشم
سداس	اشاره به دو شش نفری که در مقابل دو اسم آخر بسم الله واقع می شوند که مجموعاً واحد اولیه را تشکیل می دهد
سرائر اربعه علیها تسعة عشر	چهار تختی که برای بیت مقرر شده که ۱۹ نفرهم در آنجا هستند
سرُر	جمع سریر
سَلَف	گذشته
سنن -سنت	پیروی از رفتار مظاهرامر و سنن جمع سنت است
سِنّوره	گربه
سنه بلی	چهل و دوسالگی که بعدد حروف بلی
سوگند های مغلظه	سوگندهای سخت
شبه	مثالی که در آئینه دیده می شود
شجره اولی	نام مظهرکلّی — مجدّد
شجره توحید	نام صاحب ظهور
شجره محبت	نام صاحب ظهور
شجره مشیّت	حقیقت آورنده شریعت - مظهرکلّی

شعاع	نور پرتو
شمائل	چپ
شمس حقیقت	اسم نقطه و هر مظهر کلّی
شهداء	مرتبه بعد از مرآیا است و به کسانی اطلاق می شود که از حدود بیان تجاوز نمایند
شین اولیّه	کنایه از شیطان اولیّه و اول کسی که از ایمان خود داری کرد
صاحب انیتی اظهار انیّت خود نکند	آنها که بخود بالیده منم منم می کنند اظهار هستی خود نکنند
صامتین	سکوت کنندگان – غیر مؤمنین
صرّه	کیسه پول
صعق یوم قیامت	صعق – رعد شدید، غش نمودن – مرگ – و در اینجا کنایه از مبهوتی و غشی می باشد که از بزرگی روز ظهور پیش می آید
صعود	به جای وفات وکنایه از اینست که پس از مرگ به مقام بالا ارتفاع حاصل نماید که بهمین جهت هم به جای مرحوم مرفوع استعمال می شود
صُقع	حدّ – مرتبه
ضراء و بأساء	سختی ها
طرّاز	زینت و سرافرازی
طرازان	دارندگان زینت و اسباب سرافرازان
طرز	زینت عالی کردن
طفل رضیع	کودک شیر خوار
طمطام	دریا
طول لیل	مدت بین دو ظهور کلّی

ق

طین الله احمد	مدفن احمد فرزند کوچک حضرت که در چهل اختران شیراز است
طین ماقُبض من النقطه	اشاره به مدفن عیال آن حضرت است
ظلال	سایه
ظهور حرف هاء	اشاره به پنج قطعه زیرست
عبدِ رِقّ	غلام خریده شده
عدد هاء	پنج
عدد اِسم رحمن	عدد ابجدی حروف رحمن دویست نود هشت می شود
عدد اسم الله الاغیث	به حساب ابجد عدد اغیث یکهزار و پانصد و یازده می شود
عدد اسم الله المستغاث	به حساب ابجد عدد مستغاث دو هزار و یک می شود
عدد اسم قدیر	سیصد و چهارده
عدد اسم هو	یازده سالگی
عدد اللّهم	یکصد و شش می شود وقتیکه نوزده مرتبه عدد اللّهم حساب می شود دو هزار چهارده می شود که به عدد احد (۱۳) مستغاث کمتراز آن است و اگر المستغاث حساب شود چون دو هزار و سی و دو می شود به عدد حی که هیجده می باشد زیاد تر خواهد شد
عدد چهار غین	چهار هزار
عدد حی	به مناسبت عدد ابجدی هجده نفر دور نقطه که آنها را رجعت محمد و علی و فاطمه و یازده امام و چهار نفر نواب اربعه در همین واحد اول ذکر و مجموع را که هجده نفر می شود حروف حی خود خواند.
عدد غیاث	یکهزار و پانصد و یازده
عدد قاف	صد مرتبه

عدد کلشیئ	سیصد و شصت و یک می شود که نوزده ضرب در نوزده باشد و در اینجا و جمله بعد که بذکر کلشیئ فرموده مراد بابهای بیانست که می بایست به این عدد آشکار شود
عدد مستغاث	دو هزار و یک
عدد واحد	۱۹ نوزده
عرش	در بیان به بدن گفته می شود رجوع شود به باب دوازده از واحد پنجم و در این مورد مراد از عرش ظهور صاحب ظهور کلّی و از عرش بطون کسانی که بعد از محّلی حافظ آیین او هستند
عرض الف	آذربایجان
عرض خاء	خراسان
عرض میم	مازندران
عزکل ارض لله و فرد	جا های عالی از هر زمینی و عمارات بی مثل شهرها برای خدا است
عسل مصفی	عسل صاف شده - وصف جوابهای به اشخاص و تفاسیر مناجات
عظم رمیم	استخوان پوسیده
عمیاء	نابینا کور
عنا	زحمت
غشوش	بیهوشی ها
غطآء	پرده
غلّو	زیاده از حد ستودن
غمر	دریا
غَمس	فرو رفتن در آب ، غوص

غیلان	کلاغها
فئهٔ	گروه
فصل حرف حاء	هشت روز
فقاع	آب جو
فلتفدون	پس فدا کنید
الفلک	کشتی
قاف	عدد ابجدی آن صد است
قبرآخر	کسیکه شئون دین را آموخته
قبراوّل وآخر	مدفن اسم الله الاول ملاحسین باب الباب –قدور– نازع از جهت تطابق عددی با حسین که در طبرسی واقع شده ومدفن اسم الله الآخر جناب ملامحمد علی قدوس که در بارفروش بابل فعلی واقع شده است.
قبور مرتفع مرتفع می گردد	قبور افراشته برداشته می شود
قُطن	پنبه
قُلزُم هیّاج	دریای طوفانی
قمقام	دریا
قول فاء	اشاره به فرعون
قیراط	یک بیست وچهارم دینار وکنایه از خیلی کم است
قیوم السماء	تفسیر سوره یوسف
قیوم ویوسف	هردو ازحیث عدد یکصدوپنجاه شش می باشند

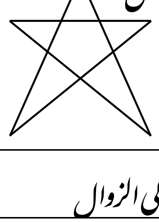
کاف مستدیره	اشاره به کاف کن و اول تجلی از مجلی است که در باب شانزده از واحد دوم هم تصریح شده و او بنفسه متلذذ نمی شود الاّ به مجلی خود که محل نقطه باشد و او کاف مستدیره است
کافور	خالص طیّب-رنگش سفید است و اشاره به رتبه اول ایمان
کبریت احمر	اکسیر وکنایه از چیزی است که یافت نشود
کتاب الف	انجیل
کتاب الف وتاء	انجیل تورات و زبور
کتاب قاف	قرآن
کُر	مقدار آبی که از حیث طول و عرض و عمق هریک سه وجب و نیم باشد آنچه قبل در بئر بمایقع فیه عمل می نمودند مرتفع فرموده چون همینکه چیزی از نجاسات یا حیوانی در چاه می افتاد احکامی برای تطهیرآن بوده که در بعضی احوال می بایست تمام آب چاه کشیده شود و در این باب تمام آن احکام را برداشته وآب را خواه کم یا زیاد پاک و پاک کننده مقرر فرموده مگر آنکه رنگ یا بو یا مزه آن تغییر نماید و یا نفس لطیف از استعمال آن کراهت داشته باشد
کلّ ذَکَر	هر مرد
کلب	سگ
کُنه	نهاد پنهانی
کور قرآن	اشاره به مدت جریان قرآن
کینونیت	هستی — سرشت
لاتقولن لم و بم	نگوئید برای چه و به چه جهة — چون و چرا نگوئید
لامحاله	ناگزیر
لبن لم یتغیر	شیری که مزه اش تغییر نکرده - وصف مناجات
لتضعن	بگذارید

لیل الیل	فاصله از غروب شمس بیان تا ظهور بعد است
مؤبدهٔ	ابدی
ما خلق عنه	عیال
ماء غیرآسن	آب تغییر نکرده - وصف آیات
ماجد	بزرگ منشی
مالم یکن له عدل	چیزهای بی مثل و مانند
مبرمهٔ	حتمی
متجلی	مزیّن شدن ، آراسته شدن
المثقال تسعة عشر حِمّص	یک مثقال در بیان نوزده نخود است
مجیبین	اجابت کنندگان —مؤمنین
محل شهادت کلمه	کربلا محّل شهادت حضرت حسین
محل ضرب	تبریز، خانه شیخ الاسلام که حضرت را چوب زد
مخالب	چنگالها
مَدَنی	لیموی شیرین
مدینه فاء	شیراز
مرآت الله	آئینه خدا —ازنام های خود نقطه بیان و حافظین آئین او در هرزمان که مرآت اول میرزا یحیی صبح ازل علیه بهاء ربه را مقرر فرموده و من یظهره الله جل جلاله را هم به همین نام خوانده
مرایا	متجلی شدگان از شمس حقیقت از مرتبه وصایت و مؤمنین رجوع به باب هشتم از واحد سوم
مرایا ثمانیه عشر	هیجده نفر حروف حیّ
مرحوم شیخ	شیخ احمد احسائی مؤسس شیخیه
مسبّحین و مقدسین و	مراتب توحید و اشاره به مؤمنین بزرگ است

مستجنه در نار است نه	پنهان شده در نار است نه اشکار
مُسک	عطر
مسوده	صفت مفعولی به معنی رو سیاه
مشیئت و اراده و قدر و قضا و اذن و اجل و	هفت مرتبه خلقت و ایمان که در باب دوم از واحد هشتم هم تصریح شده ازآنجائیکه مراتب توحید در هر هفت حرف تام می گردد
مشیت	صاحب ظهور کلی که در قرآن محمد ص و در بیان ذات حروف سبع است رجوع به باب ششم ازواحد سوّم
مشیّت	خواستن و اشاره بمظهر کلّی
مشیت اوّلیه	اشاره باوّل تجلی و مظهر کلی است که مجدد می شود در هر دور
مصیبت اوّل و آخر	مصائب ملاحسین باب الباب و ملا محمد علی قدوس
مطرّز	زینت شده — سرافراز
مظاهر باء	اشاره به بنات و خانمها
مظاهر تسعة عشر	نوزده نفر که آنها را واحد خوانده
مظاهر تکبیر و تهلیل و	چهار مرتبه توحید است که مؤمنین بزرگ را مظاهر آن مقرر داشته
مظهر تکبیر	اشاره به مقام شیعه و جناب باب الباب
مُغْتَرّ	گول خوردن
مغتوص	فرو رفتن (در دریاهای توحید)
مغلق	پیچیـــده
مقاعد المرتفعه	جایگاه هائیکه قبّه های افراشته دارد
مقام اراده	کسیکه از مشیّت حاکی است که در اسلام امیرالمؤمنین به ولایت کلیه و در بیان صبح ازل به مرآتیت کلیه معرفی شده اند

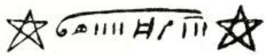
مقام عرش حقیقت	متجلی شده از حقیقت وحکایت کردن از مجلی
مقضیه	گذشته
مقضّیه	پسندیده
مقعد	جایگاه
مَقنوط	نا امید
ممتحن	آزمایش شده
من ظهر	کسیکه ظاهر شد- مراد آورنده بیان است
من یظهره الله	کسیکه آشکار می کند اورا خدا- موعود بیان
منتهی الیه سیر او	آخر لحظه سالهای شمسی چون دوازده ماه اوّل آن حمل وآخرآن حوت نامیده می شد
مندیل	دستمال
منصعق	بی هوش
منغمس	فرو بردن –غرق کردن
منفطر گشتن	از هم پاشیده شدن
میاه	آبها
میم	حضرت موسی چون در بیان بطور کلّی در اشاره باسماء حروف اوّل آورده شده مگر جائی که اشتباه می شده است
نارالله، هواء ازل ،ماء توحید ،تراب	چهار مرتبه توحید وعرفان و اعداد ذکر شده برای هرمرتبه به رعایت اعداد حروف چهار کلمه بسم الله الامنع الاقدس است و دقت در این باب لطافت توحید و عرفان را می فهماند
نازل بفناء بیان	فناء ساحت جلو خانه است کنایه از ورود در آستانه بیان
ناظر بوجه خامس	اشاره به کشنده حضرت حسین است
قناع	پرده

نجوم انجیلیه	دانشمندان حقه از اهل انجیل
نسبت منقطعه	نسبت بریده شده که تشبیه به شاخه جدا شده درخت است
نسمهٔ	نسیم
نفی	اشاره به لا اله و غیرمؤمن به بیان
نفی نفی	اجتناب از دون مؤمن
نقطة القرآن	محمد ص
نقطه	مرکز دایره محیطه که در بیان خود حضرتست
نقطه اول	ازنام های خود منزل بیانست
نقطه باء	در بیان اشاره بمجلی بیان
نقطه بیان	ازنام های منزل بیانست
نقطه تحویل حمل	اولین لحظه سالهای شمسی
نهب	غارت
نیّراعظم	خورشید و در این مورد اشاره به من یظهره الله است
نیران	آتش
و (واو)	شش
وابیاناه	در مقام ندبه و فریادرسی خواستن ازبیان که گفته شود ای بیان کجائی به فریادرس
واحد	یگانه - عدداً ۱۹
واحد اول	به مناسبت عدد ابجدی حروف واحد که نوزده می باشد مراد هیجده نفرمؤمنین اولیه متجلی شده از نقطه مرکزکه با خود حضرت نوزده می شود
واحد بلا عدد	اشاره بغیب نقطه
وافد	وارد شونده

واو حافظ هاء	در لوح جنه شش دائره پنج خانه را تشکیل می دهد
ورق الزقوم	تنباکو و توتون
وفود	وارد شدن
وَقْر	: بستن گوش تا صدا را نشنوند
ه (هاء)	پنج
هباء منثورا	غبار پراکنده
هبط	پستی- پائین آمدن –کم شدن –نقصان
هر الفی مأة برداشته	از هر هزاری صد برداشته که یک دهم می شود
هر چه دنو کنند	کنایه از ستودن به کمتر از حد آن ها است
هزار بیت	هزار سطر و مقدار هر سطر را بی اعراب سی حرف و با اینکه اعراب هم جزو حروف شماره شود چهل حرف تعیین نموده رجوع به باب اوّل از واحد ششم
هفت اللهم که بر حروف رتبه ثالث توحید گذرد رتبه خامس ظاهر می گردد	حضرت ثمره جواب داده اند در شأن ظهور است در این ایام تطبیق به ظاهر نمی شود
هجّ	پست ، ناچیز
هندسه	علم به تعیین مقدارها است از حیث اندازه گیری
هیکل 	اینست در این شکل که ظاهرش پنج خط و باطنش شش خانه و نماینده سر و دو دست و دو پای انسان است از آیات و ادعیه وارده نوشته شود
الی الزوال	وقتی که خورشید از بالای سر بگذرد – ظُهر

یرفع	برداشته می شود اگر اذن بر ارتفاع فرماید مرتفع –اگر اذن به برداشتن فرماید برداشته می شود
یوم قیامت	از وقت ظهور شجره حقیقت تا غروب آن

توضیحات عمومی

دائره معروفه لوح جنه: در نوزده خانه است که هر دایره آن بشرحی که دستور است نوشته شود که دستور نوشتن هفت دائره را خود حضرت مفصلاً در جای دیگر نوشته و برای اسماء دائره چون در لوح هفت دایره این شکل  در دائره سوّم و اشکالی که اولی آن اینست  وبقیه با تغییراتی در دائره چهارم نوشته شده و هر دو شکل در پنج دائره وارد از امیر المومنین هم بوده هر دو ذکر شد

حروف ابجد:

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	
ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	
۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	
ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰